

تایخ ابرہہ در شہر قم

جلد نخست

عصر رسولی

دکتر نصرت اللہ محمد حسینی



عصر جدید

نوشہ چاپ و نشر کتاب

دارمشتات - آلمان

تاریخ امر بهائی در شهر قم

جلد نخست (عصر رسولی)

نوشته دکتر نصرت الله محمد حسینی

ناشر: مؤسسه عصر جدید - دارمشتات ، آلمان

خوشنویسی عناوین: حسام الدین ثابتیان

چاپ اول

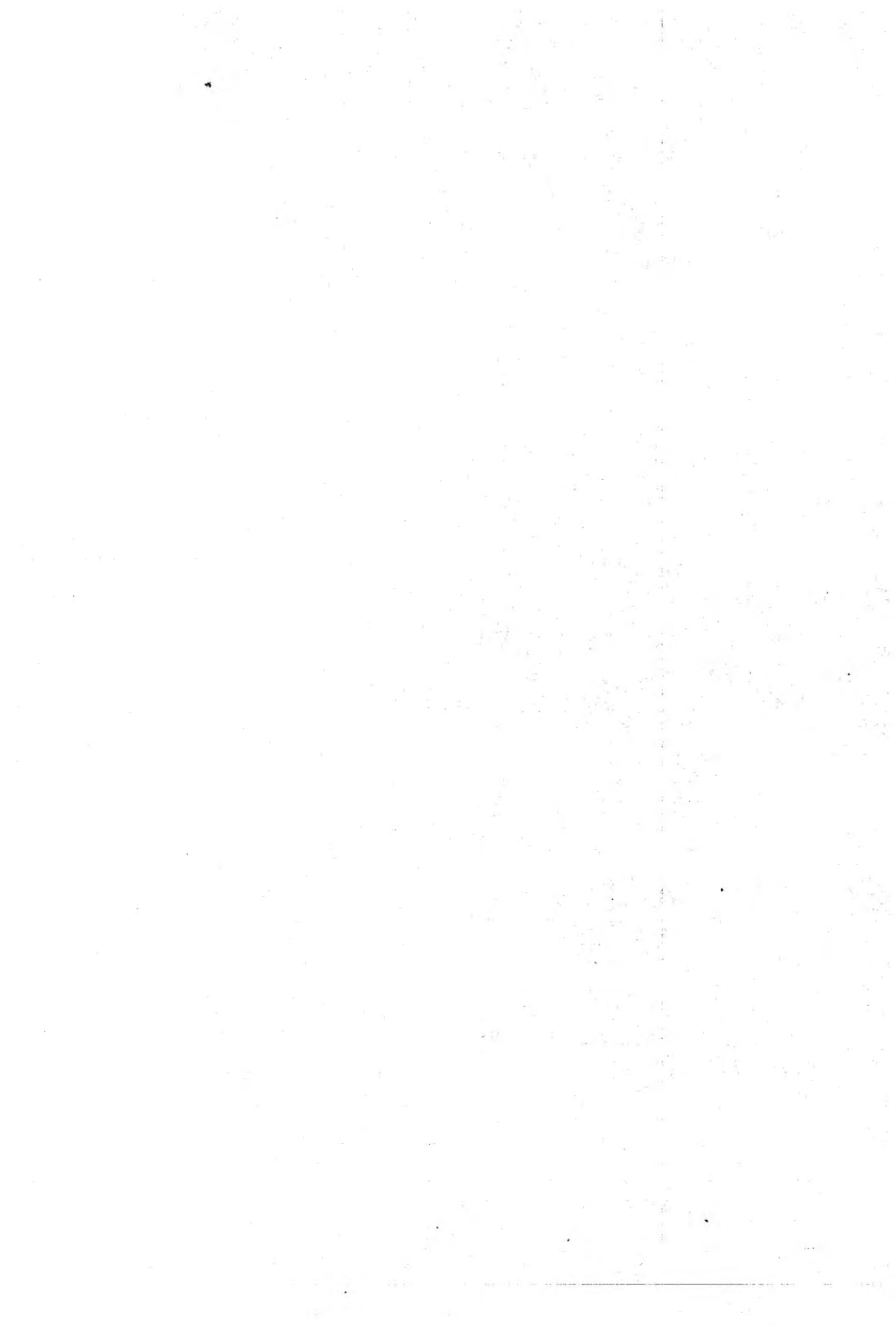
۱۶۲ بدیع - ۱۳۸۴ شمسی - ۲۰۰۵ میلادی

تقدیم به روان پاک مادر عزیز و فداکارم
بانو قدسیه آل نداف که نخستین بار مرا
عشق بهاء و خواندن و نوشتن آموخت.

فهرست مندرجات

صفحه

پیش‌گفتار.....	۵
گفتار نخست - تاریخ و جغرافیای شهر قم.....	۸
گفتار دوم - تاریخ قم در عهد اعلی.....	۱۶
الف - جناب حاج میرزا موسی قمی.....	۱۶
ب - میرزا محمدحسین متولی قمی.....	۲۳
پ - جناب حاج ملا اسمعیل قمی.....	۲۴
ت - جناب آقا فتح‌الله حکاک قمی.....	۲۵
ث - جناب آقا عبدالرسول قمی و برادران.....	۲۶
گفتار سوم - تاریخ قم در عهد ابهی.....	۴۱
بخش نخست - جناب آقا سید اسدالله قمی.....	۴۱
بخش دوم - برادران نذاف (جنابان آقا محمدحسین و آقا محمدرضا).....	۵۵
گفتار چهارم - تاریخ قم در عهد میثاق.....	۱۱۲
بخش نخست - خاندان نذاف (دنباله از عهد ابهی).....	۱۱۲
بخش دوم - یاران پارسی.....	۲۰۶
الف - جناب سیاوش سفیدوش.....	۲۰۶
ب - جناب مهربان تشکر.....	۲۳۴
پ - جناب گشتاسب زائر.....	۲۳۸
ت - جناب رستم خسرو ستوده.....	۲۴۰
ث - جناب مهربان کیخسرو.....	۲۴۲
ج - جناب بهمن خدامراد پیمان.....	۲۴۲
بخش سوم - برادران عبودیت (جنابان استاد اسمعیل و استاد ابراهیم).....	۲۴۷
بخش چهارم - جناب آقا عبدالرضا تبریزی و خاندان صراف.....	۲۷۰
بخش پنجم - جناب استاد محمدرضا رضایی.....	۲۷۹
بخش ششم - جناب آقا مهدی خادم میثاق.....	۲۸۴
بخش هفتم - جناب دکتر نعمت‌الله خان صابر.....	۲۹۱
بخش هشتم - جناب عبدالحسین خان فیضی.....	۲۹۶
کتابشناسی.....	۳۱۶



پیش‌گفتار

تاریخ امر بهائی در شهر قم از یکصد و پنجاه و هفت سال پیش آغاز می‌شود. در ماه سوم از ظهور حضرت ربّ اعلی، جناب باب‌الباب بدان شهر وارد گشت و امرالله را به تنی چند از مردم بلد ابلاغ نمود. نخستین دانه عشق و محبت حضرت باب در قلب پاک جناب میرزا موسی قمی جوانه زد و هم او بود که تلاش نمود تا نفوس دیگری در ظلّ امر بدیع وارد شوند. اندک اندک شهر مذکور محلّ ترّد جمعی از اصحاب حضرت باب و در عهد ابهی و میثاق کانون گرمی از جانبازان امر اعظم گردید. حقّ علیم از میان مردم متعصب آن شهر نفوس مبارکه‌ای را مبعوث فرمود که به شرف ایمان فائز گشتند و با نهایت مظلومیت، مصائب و پلایای بی‌منتهی به جان خریدند و سبب هدایت و ایمان دیگران شدند. نام این جاودانگان در متن تاریخ حاضر آمده است و الواح عنایت‌آمیز جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء خطاب بدین نفوس بزرگوار و فداکار درج گردیده است.

این فانی باید اعتراف نماید که در آغاز هدف اصلی‌اش نگارش شرح حیات برادران ندّاف و اولاد و احفاد آنان بود؛ ولیکن به تشویق مادر عزیزش و نیز دانشمند فقید، جناب محمدعلی فیضی، به تحریر کلی تاریخ امر بهائی در شهر قم اقدام نمود. با صداقت باید معروض گردد که راه هموار نبود و مأخذ و مدارک مربوط به احوال احباب شهر مذکور در عهد رسولی و تکوین با زحمت فراوان به دست آمده که آن نیز هنوز عُشری از اعشار است. به طوری که خوانندگان ارجمند ملاحظه می‌فرمایند در این کتاب شرح حیات اعضاء خاندان ندّاف به تفصیل بیان گردیده و احوال برخی از دیگر جاودانه‌های شهر قم به نهایت اختصار آمده است. علت عمده این تفصیل و اختصار، وجود یا کمبود موادّ و مدارک لازمه بوده است. زیرا این فانی به تشویق برادر دانشمندش، جناب حشمت‌الله محمدحسینی روحی فداه از آغاز نوجوانی سواد الواح مبارکه و اسناد مربوط به حیات برادران ندّاف و اولاد و احفاد آنان را از منابع و مأخذ متعدّد اخذ نموده و محفوظ داشته است. چند سال پیش نیز مادر عزیز نگارنده با زحمت فراوان دهها مدرک گرانبها فراهم کرد و نزد فانی ارسال نمود. ولیکن تهیّه سواد الواح مبارکه و مدارک مربوط به احوال دیگر عاشقان جانباز در شهر قم یا میسر نگشته یا با اشکالات فراوان روبرو گردیده است. با آن که اقدام فانی برای نگارش تاریخ امر بهائی در شهر قم چند بار در نشریات امریه به استحضار یاران فارسی‌زبان رسیده، لیکن هنوز گروهی از آنان سواد الواح مبارکه و نیز موادّ لازمه مربوط به احوال اجداد خویش را ارسال نفرموده‌اند. البته آنچه تاکنون وسیله یاران به دست فانی رسیده، به نام خود آنان در

این کتاب مندرج گشته است.

بدیهی است احوال برخی از خادمان جانفشان امر اعظم در شهر قم در این کتاب نیامده است. این امر ناشی از غفلت نگارنده نبوده، بل همانطور که معروض گردید، بازماندگان آن جاودانگان مدارک لازم را جهت این عبد مستمند ارسال نفرموده‌اند. به هر حال، پس از ارسال مدارک مورد بحث و نیز تحقیق عمیق آتی، این کمبود جبران خواهد گشت. نکته دیگر که ذکرش ضروری است، این است که احوال مؤمنان و مهاجران شجاع بهائی شهر قم در عصر تکوین و نیز شرح حیات یاران قصابات و قراء تابعه آن شهر در مجلد دوم این کتاب درج خواهد گردید. این نکته نیز باید معروض گردد که احوال اولاد و احفاد نفوس مبارکه‌ای که در شهر قم به شرف ایمان فائز گشته‌اند، اگرچه ظاهراً جزئی از تاریخ امر بهائی در شهر قم محسوب نمی‌گردد، اما کمال ارتباط را با تاریخ مذکور دارد و عمداً در این کتاب آمده تا از خطر محو و زوال رهایی یابد.

باید معروض گردد که اطلاعات واصله از سوی یاران عزیز، گاه متعارض به نظر رسیده است. اگرچه نگارنده در حدّ توان خویش در تطبیق آن اطلاعات با نصوص مبارکه و منابع موثق کوشیده، اما هنوز جای بحث بسیار است. این نقیصه در برخی از دیگر متون تاریخی نیز دیده می‌شود و اختصاص به این متن ندارد. امید است با استناد به منابع و مآخذ و مدارک جدید این نقیصه مرتفع شود یا کاهش کلی یابد.

رجاء دارد هر جا یاران مهربان تغایر و تناقض و تناقضی در متن کتاب مشاهده نمودند، این عبد نگارنده کتاب را آگاه فرمایند تا تاریخ امر بهائی در شهر قم با کمال صحت نگارش یابد و حق مطلب در مجلد دوم به احسن وجه ادا شود.

در خاتمه وظیفه خود می‌داند از سروران ارجمندی که با مکاتبات تشویق‌آمیز خویش یا ارسال مدارک لازمه بر بنده نگارنده منت نهاده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری نماید. نام این نفوس بزرگوار در مواضع متعدده از متن و حواشی کتاب آمده است.

در این مقام، نگارنده فانی با نهایت خضوع و محویت مراتب امتنان خویش را به ساحت رفیع بیت‌العدل اعظم تقدیم می‌نماید و تشویق و تقدیر و تحسین ساحت رفیع را بر چشم جان می‌نهد. از مرحمت دائرة مبارکه نصوص و الواح مرکز جهانی امرالله نیز بنهایت درجه سپاسگزار است.

اکمال تاریخ امر بهائی در شهر قم مدیون تلاش دو نفس بزرگوار است. نخست، مادر مهرپرور نگارنده که شرح تشویقات و اقدامات و حیاتش در این پیشگفتار و متن و حواشی کتاب آمده است و دوم همسر ارجمند محبوب فانی، افسر عزیز، که چون گذشته در همه مراحل این عبد را یاری و همراهی نموده است. امید است که تاریخ حاضر مقبول ساحت یاران و جالب دعای خیر در روزگاران شود.

نصرت‌الله محمدحسینی

شهرالبهاء ۱۵۷ بدیع

در شهر برنابی از کلمبیای انگلستان (کانادا)

گفتار نخست

تاریخ و جغرافیای شهر قم

شهر قم از شهرهای باستانی ایران است. ولی تاریخ پیدایش آن پیش از اسلام به خوبی روشن نیست. آنچه بدیهی است این است که شهر مذکور قرن‌ها پیش از ظهور اسلام پدید آمده است. نام شهر قم و حکمرانان آن و زعفران معروفش در اسناد و آثار تاریخی عصر ساسانی مذکور گشته و فردوسی، حماسه‌سرای بزرگ ایران‌زمین، نام این شهر را چند بار یاد کرده است. برخی از مردم قم عقیده دارند که شهر مذکور در آغاز دهی بوده که به دست همای (خمانی) دختر بهمن بن اسفندیار پدید گشته است. این افسانه در باب برخی از دیگر شهرهای ایران نیز بیان گردیده و مبنای محکمی ندارد.^(۱) به هر حال، قدمت و پیدایش شهر قم در اعصار باستانی از قرائن بسیار و از جمله نام پارسی برخی از محلات و رودخانه‌های شهر و توابع روشن می‌گردد. شهر قم به احتمال قوی در محلی پیدایش یافته که امروز مزرعه شهرستان گفته می‌شود. شهرستان یا شارستان در عهد باستان مقر حکومت بوده است که به صورت دژ محکمی در وسط شهر می‌ساخته‌اند. گفته‌اند شهر قدیم اصلاً در کنار دهی به نام "ممجان" نزدیک شهرستان پیدایش یافته است. شهر قدیم قم به دست سپاه اسکندر مقدونی خراب شده و تا زمان قباد (کواد)، پادشاه ساسانی، مخروبه بوده تا به فرمان او مجدداً آباد شده و به (کواد) مشهور گردیده است.^(۲)

شهر قم در سال ۲۳ هجری قمری (حدود ۶۴۳ میلادی) به دست سپاهیان عرب به فرماندهی ابوموسی اشعری تسخیر گردید. برخی گفته‌اند احنف بن قیس به دستور ابوموسی آن را فتح نمود. مردم شهر همچنان زرتشتی باقی ماندند و تا مدت‌ها جزیه به سپاه اسلام می‌دادند.^(۳) در سال ۹۴ هجری قمری (حدود ۷۱۲ میلادی) گروهی از اعراب هواخواه خاندان رسول اکرم (شیعه اهل بیت) که از ستم عبدالملک خلیفه اموی به ایران مهاجرت نموده بودند، به شهر قدیمی قم رسیدند. یزدان فاذاز دهگان "ابرشتیجان" به پیشواز آنان رفت و پس از چندی آنان را در ده "ممجان" اسکان داد. دهگان مذکور چند ده دیگر نیز در اختیار آنان قرار داد و مهاجران عرب بکلی در آن نواحی استقرار یافتند. چند سال پس از آن، اعراب به بهانه پیمان‌شکنی ایرانیان با آنان ستیز نمودند و بزرگان شهر را بکشتند و اراضی و

اموال آنان را تصاحب کردند. اعراب اگرچه بر بزرگان و نیز کشاورزان دیار قم ستم فراوان نمودند، ولیکن سرانجام موجب آبادانی و فیر آن صفحات شدند. تعداد اعراب ساکن شهر قم بتدریج کثیر شد بنوعی که تنها تعداد بازماندگان یک تن از آنان در سه قرن اول هجری از شش هزار تن افزایش یافت.^(۴)

بتدریج "ممجان" گسترش یافت و نواحی مجاوره را نیز در بر گرفت و در طی دو قرن به شهر بزرگی تبدیل گشت. ولیکن تابع حکومت اصفهان بود و در سال ۱۸۵ هجری قمری (حدود ۸۰۱ میلادی) مستقل گردید و حکمران مخصوص یافت. نخستین مسجدی که در شهر قم ساخته شد مسجد "دزپل" بود که مسلمین در آغاز ورود خویش بدان شهر در محل آتشکده قدیم ممجان بنا نمودند که بعدها به مسجد عتیق شهرت یافت و امروزه به مسجد امام حسن عسگری معروف است. سرانجام مسجد جامع آن شهر در سال ۲۶۵ هجری قمری (حدود ۸۷۸ میلادی) در بیرون شهر بنا گردید. علت بنای مسجد جامع در بیرون شهر این بود که مردم قم که بتدریج اسلام آورده بودند به گروه شیعه اهل بیت پیوستند و لذا خلفای سنی را غاصب حق خلافت دانسته از ورود سنیان به شهر ممانعت می کردند. عمال خلیفه بتدریج اماکن قدرت و حکومت خود را از ممجان به نواحی دیگر و از جمله "کمیدان" منتقل نمودند. ده "کمیدان" از آن پس به شهری بزرگ تبدیل گشت. بدین روی حمزه اصفهانی (متولد ۲۷۰ هجری قمری برابر با حدود ۸۸۳ میلادی) آن را با شهر اصلی قم اشتباه گرفته است. حال آن که حسین بن محمد قمی عقیده دارد که شهر اصلی در همان ممجان بوده است.^(۵) ابوالفداء در تقویم البلدان به نقل از منابع دیگر می گوید که شهر جدید قم در سال ۸۳ هجری قمری (حدود ۷۰۲ میلادی) بنا گردیده است. تقویم البلدان تصریح می کند که برخی از اصحاب عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث که از حجاج بن یوسف ثقفی شکست خورده بودند، به محل شهر قدیم قم آمدند و گروهی از یاران آنان نیز بدیشان پیوستند و متحداً رؤسای دهات آن نواحی را کشتند و بر روی هفت ده شهر جدیدی بنا نمودند و نام یکی از دهات را که "کمیدان" بود بر آن شهر نهادند. اندک اندک کاف کمیدان به قاف بدل گشت و کمیدان گفتند و به تدریج تخفیف نموده "قم" گفتند.^(۶) محمدحسن خان صنیع الدوله نیز همین اقوال را در مجلد چهارم مرآت البلدان ناصری (صفحه ۱۶۷) آورده است. به هر حال، دقیقاً معلوم نیست که کدام شهر از دو شهر مذکور (ممجان و کمیدان) در ایامی که ابوالفداء اشاره می کند از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. ولی می توان گفت که دو شهر مستقل بوده اند و حکام و عمال خلیفه در کمیدان می زیسته اند. آنچه مسلم است رونق کمیدان دیری نپاییده و با اقامت حکام شیعی در شهر اصلی (ممجان) اهمیت کمیدان کاهش بسیار یافته است.^(۷) یعقوبی که در قرن سوم هجری (نهم میلادی) از قم دیدن کرده، تصریح نموده که ایرانیان زرتشتی در آن ایام در ممجان ساکن بوده اند.^(۸) به گفته مؤلف تاریخ قم، نام دیگر "ممجان"، "مان امهان"، یعنی خانه های بزرگان و اشراف، بوده است.^(۹)

بسیاری از هواخواهان خاندان پیغمبر اسلام که از دست ستم خلفای عباسی مجبور به مهاجرت

از دیار عربی گشته بودند، به تدریج در شهر قم استقرار یافتند و موسی پسر عبدالله بن سعدان که از کوفه به قم نقل مکان نموده بود، تشیع را در آن دیار رواج داد.^(۱۰) لذا شهر مذکور اندک اندک مرکز بزرگی از شیعیان گردید و دانشمندان و فقهای مشهوری از آن سرزمین برخاستند. شهر قم در ایام حمله مغولان و سپس سپاهیان تیمور به ویرانه‌ای بدل گشت. سپس بتدریج آبادی خود را باز یافت. شاهان صفوی به شهر مذکور توجه مخصوص داشتند، لذا قم در زمان آنان دارای بناهای نسبتاً زیبا گردید و جمعیتش به پنجاه هزار تن بالغ شد. گور پنج تن از شاهان صفوی در شهر قم است. این شهر مجدداً در ایام حکومت افغانها روی به ویرانی نهاد. لیکن شاهان قاجار در آبادانی آن کوشش نمودند. فتحعلی شاه در جوانی نذر کرده بود که چون بر تخت شاهی جلوس کند، شهر قم را آباد نماید که بدان عمل نمود. وی گنبد جناب معصومه را با خشت‌های مسین زرانودود تزئین کرد و بیمارستان و مدرسه روحانی و مهمانسرای در آن شهر بنا نمود. اما شهر در ایام محمدشاه باز رو به ویرانی نهاد و جمعیت آن به بیست و پنج هزار تن کاهش یافت. در ایام پادشاهی ناصرالدین شاه قم آبادانی بیشتر یافت، ولیکن جمعیت شهر چندان افزایش نداشت. جمعیت قم در سال ۱۲۸۶ هجری قمری (۱۸۶۹ میلادی) در حدود بیست و چهار هزار تن و در سال ۱۳۰۴ هجری قمری (۱۸۸۶ میلادی) سی و پنج هزار نفر بوده است. دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه در کتاب "سه سال در دربار ایران" در خصوص سفر خویش به شهر قم چنین می‌نویسد:

"امروز پس از عبور از کاروانسرای کوشک نصرت، ابتدا قدری به سمت مغرب راندم. بعد متوجه جنوب شدیم و دریاچه ساوه در این حال طرف دست چپ ما قرار داشت. از اینجا به بعد داخل جلگه قم می‌شویم. در این جلگه که از طرف مشرق تا چشم کار می‌کند کشیده می‌شود، گاهی ریگستانهایی به نظر می‌رسد که آب و باد آنها را درست کرده. گاهی هم تخته‌هایی از نمک به چشم می‌آید که در نور آفتاب موج می‌زند و بی شباهت به چشمه‌های آب نیستند. اما آب، افسوس که در این نواحی قطره‌ای از آن وجود ندارد و اگر هم تصادفاً چیزی از آن به دست آید، شور و تلخ است و چون همه بر این کیفیت مطلعند، هر کس از راه احتیاط بقدر حاجت آب آشامیدنی با خود برمی‌دارد ... وقتی که بعد از چهار ساعت حرکت با کالسکه به منظره رسیدیم، دیدیم که از پنج فرسنگی گنبد طلای مزار حضرت معصومه در آفتاب می‌درخشد ... راه از منظره تا قم مستقیم است. فقط در وسط راه قدری منحرف می‌شود تا از روی پل دلاک بگذرد. این پل به قول مشهور کار یک نفر دلاک است. در منتهی الیه راه گنبد طلا و مناره‌های حضرت فاطمه معصومه ساخته شده. وجود این مزار در این نقطه بر آن باعث آمده است که شیعیان از جمیع نقاط اموات خود را برای دفن به اینجا بیاورند. چنانکه شاه صفی و شاه عباس و شاه سلیمان از سلسله صفویه و فتحعلی شاه و محمدشاه از سلسله قاجاریه در این محل مدفونند. ناصرالدین شاه هم در همین نقطه در کار تهیه قبری جهت

خود هست و امین السّلاطین هر سال برای فاتحه خوانی بر سر قبر مادر خود به اینجا می آید. شهر قم پر از سید و ملاست و خدا می داند که چقدر سید و ملا از برکت مزار حضرت معصومه در این شهر نان می خورند. چون شهر قم را خانمی تحت حمایت دارد، حکومت آن را هم، شاه به خانمی که دختر ارشد او، یعنی فخرالملوک باشد، واگذاشته است ... سه روز اقامت در چنین محلی که غیر از مزار حضرت معصومه هیچ جای دیدنی ندارد واقعاً بسیار زیاد بود، بخصوص که در این دهانه دشت کویر، گرما بیداد می کرد.^(۱۱)

شهر قم در اواخر عهد قاجار مجدداً رو به آبادی رفت. ولیکن گسترش جدید، بافت اصلی شهر را چندان دگرگون نمود تا در آغاز عهد پهلوی سیمای شهر تغییر یافت. در ایام گذشته، اعراب اشعری بارویی برگرد شهر کشیدند. این بارو دارای سیزده دروازه بود. شش دروازه به جاده های اصلی آن نواحی و هفت دروازه به روستاها و مزارع اطراف راه داشت. هنوز می توان به کمک نام کوچه ها و محلات موجود جای برخی از این دروازه ها را در بافت قدیمی شهر دریافت.^(۱۲)

شهر قم در ایام ظهور حضرت باب و جمال ابهی تا سالهای آخر حیات حضرت عبدالبهاء دارای ده محله بزرگ بود. این محلات هنوز نیز در بافت قدیم شهر قابل تشخیص اند. محلات مذکور عبارتند از محله آستانه، محله عشقعلی، محله الوندیه، محله چهارمردان، محله سیدان، محله سنگبند، محله موسویان، محله مسجد جامع، محله باغ پنبه، و محله اسحاقیه. هر محله بزرگ خود به چند محله فرعی تقسیم شده است.^(۱۳) معروف ترین محله شهر قم در تاریخ امر مبارک محله چهارمردان است که مسکن برادران نذاف (آقا محمدحسین و آقا محمدرضا) و پسران آقا محمدحسین نذاف، یعنی آقا محمدابراهیم و آقا میرزا یدالله، بوده است. محله آستانه به علت استقرار مرقد جناب معصومه (جناب فاطمه دختر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام الله) در آن از لحاظ شیعیان جهان حائز اهمیت بسیار است. اما صحن جناب معصومه را همین افتخار بس که محل نزول اقدام جمال ابهی گشته است. خلاصه حیات جناب فاطمه معصومه این است که نامبرده دختر حضرت امام موسی کاظم بوده است. چون حضرت علی بن موسی الرضا فرزند حضرت امام موسی کاظم به دعوت مأمون عباسی به خراسان رفته بودند، خواهرشان فاطمه معصومه قصد دیدار حضرت رضا می نماید و عازم خراسان می شود. سال عزیمت فاطمه معصومه دقیقاً روشن نیست و برخی وقایع نگاران آن را در سال ۲۰۱ هجری قمری (۸۱۶ میلادی) دانسته اند. به هر حال، چون جناب فاطمه به ساوه رسید، بیمار گردید و از همراهان پرسید تا شهر قم چقدر فاصله است. اظهار نمودند حدود ده فرسخ. لذا طالب اقامت در آن شهر گردید. فاطمه به خانه موسی بن خزر ج اشعری در آمد. هفده روز در آن خانه بود تا وفات یافت. هنگام مرگ هجده سال (و به روایت دیگر حدود بیست و دو سال) داشت. او را در محلی به نام بابلان مدفون نمودند. مرقد فاطمه معصومه در آغاز بسیار ساده بود و تنها سایبانی از بوریا بر فراز آن بود.

پنجاه سال بعد گنبدی بر روی آن ساخته شد و بعدها با خشت‌های کاشی زیبا آراسته گردید. سپس آن گنبد خراب شد و گنبد باشکوه دیگری بناگشت. شاه عباس کبیر ضریحی از فولاد سپید بر روی مرقد ساخت. در سال ۱۲۱۸ هجری قمری (۱۸۰۲ میلادی) فتحعلی‌شاه قاجار گنبد مرقد مذکور را طلاکاری نمود. ضریح فولادین نیز بعدها نقره‌کاری شد. طلاکاری‌ها و نقره‌کاری‌ها ادامه و افزایش یافت، بطوری که امروزه صحن جناب معصومه در کمال درخشش در شهر قم جلوه‌ی مخصوص دارد. اما صحن نو و ایوان آئینه از بناهای زمان ناصرالدین‌شاه است. در اطراف ضریح و صحن معصومه مراقب برخی از مؤمنین عصر رسولی دور بهائی بوده است. مرقد منوچهرخان معتمدالدوله علیه رضوان‌الله از آن جمله است. این مرقد مطهر در حوادث اخیر ایران وسیله‌ی اعداء امرالله تخریب گردید.^(۱۴) حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به اجبای قم می‌فرمایند:

"بعضی اوقات در کمال ابتهال متوجّهاً الی الله قبر منور شمس الوزراء را از قبل عبدالبهاء زیارت کنید و در آن رمس طاهر چند دانه شمع برافروزید. زیرا این عمل سبب قریبیت درگاه کبریاست و علیکم البهاء الابهی ع" ^(۱۵)

مرقد جناب آقا محمدحسین نذاف نیز پشت دیوار صحن بقعه‌ی معصومه و نزدیک حمام معروف صدر اعظم است.^(۱۶) مدفن جناب آقا عبدالرزاق معروف به عبدالرضا تاجر تبریزی از مؤمنین برجسته‌ی مقیم قم نیز در جنوب غربی بقعه‌ی معصومه است.^(۱۷) بشرحی که در متن این تاریخ خواهد آمد، با اسف باید گفت که مردم قم رعایت حرمت مقام جناب معصومه را ننموده و در صحن مرقد نامبرده بارها موجب تعذیب و شکنجه‌ی مؤمنین این ظهور اعظم گشته‌اند. اگرچه به زائران کربلا و مشهد دو عنوان "کربلایی" و "مشهدی" داده می‌شود، ولیکن زائران قم هرگز عنوان "قمی" نگرفته‌اند. از بناهای قدیمی شهر قم، علاوه بر بقعه‌ی معصومه، گنبد علی بن جعفر، گنبد احمد بن قاسم، گنبد حارث بن احمد، بنای امام‌زاده ابراهیم، گنبد موسی برقع، بناهای باغ سبز، بنای آستانه‌ی زید بن علی، بنای گنبد چهل دختران و مسجد جامع را توان نام برد. گور شاه صفی اول، شاه عباس ثانی، شاه سلیمان، شاه سلطان حسین از شاهان صفوی و قبر فتحعلی‌شاه قاجار در بقعه‌ی جناب معصومه است. اما مقدس‌ترین مکان در شهر مذکور بیت محلّ اختفاء رمس مطهر حضرت ربّ اعلی و جناب انیس است که در صفحات آینده در باب آن سخن خواهیم گفت.

از شهر قم تنی چند از علماء و فقهاء بزرگ شیعی برخاسته‌اند که شرح احوال و آثارشان در کتب رجال و تاریخ اسلامی آمده است. ابوجعفر محمد بن علی معروف به ابن بابویه و نیز صدوق محدث و فقیه معروف شیعی (متوفی بسال ۳۸۱ هجری قمری برابر با ۹۹۱ میلادی) از آن جمله است.^(۱۸) کتاب "من لایحضره الفقیه" از کتب اربعه‌ی شیعی تألیف اوست. ابن بابویه با غالب شاهان و بزرگان زمان

خویش آمیزش داشته و بسیار مورد احترام آنان بوده است. پدر و برادر او نیز از فقهای بزرگ شیعی اند. اما از علمای برجسته قرون اخیره میرزا ابوالقاسم قمی (متوفی به سال ۱۲۳۱ هجری قمری برابر با ۱۸۱۵ میلادی) معروف به میرزای قمی را نیز می توان نام برد. کتاب "قوانین الاصول" او هم از اهم کتب شیعی است و به علت آن، شخص مذکور در میان فقهاء به "میرزای صاحب قوانین" نیز معروف است. حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات شفاهی مبارک در خصوص میرزای قمی می فرماید:

"... صوفی بود من مکتوب خط خود او را به فتحعلی شاه دیده ام. وقتی شاه دوستان ترکمان را گرفت بکشد میرزا ابوالقاسم به شاه نوشت که اینها بی تقصیرند و مستوجب قتل نه. شاه به میرزا نوشت که اگر تو ضمانت گناهان مرا می کنی که در آخرت مرا شفاعت کنی من اینها را رها می کنم. میرزا جوابی خیلی خوب نوشت. واقعاً از روی حس نوشته مناجات می کند خدایا گناهکاری گناهکار دیگر را بشفاعت می طلبد من چگونه او را شفیع باشم. خود به گناه خود واقفم. در آخر می گوید خدایا چون خون جمعی مسلم در معرض هدر است، شاه مرا شفیع خواسته تا آنها را ببخشد. برای آن عمل خیر من شفیع او می شوم در حالی که به گناه خود مقیمم. امیدوارم که خدا او را برای این حسنه ببخشد و بعد چند شعر مثنوی می نویسد و می گوید ملائی رومی می فرماید و آنوقت کسی که استشهاد از قول مثنوی می کرد صوفی بود." (۱۹)

جناب ملا محمد صالح قزوینی (برغانی) پدر جناب طاهره مدتی نزد میرزای قمی تلمذ می کرده است. (۲۰) آقا جمال بروجرودی (پیر گفتار) نوه دختری میرزای قمی بوده است. (۲۱) برخی از اولاد و احفاد ملا محسن فیض کاشانی نیز که از قم برخاسته اند، در جامعه علم و هنر شیعی نام آورند. خاندان فیضی (جناب عبدالحسین خان و فرزندان برومندش ایادی فقید امرالله جناب ابوالقاسم فیضی و محقق ارجمند جناب محمدعلی فیضی) از احفاد ملا محسن اند. در اواخر عصر قاجار و اوایل عصر پهلوی حوزه روحانیت در قم شکل گرفت و روز به روز بر شماره طلاب علوم دینی بویژه در مدرسه فیضیه افزوده گشت. در حال حاضر شهر قم از بزرگترین مراکز دینی جهان اسلام خصوصاً شیعی مذهب است.

اما در باب اوضاع جغرافیایی شهر قم باید گفت که این شهر در تابستان بسیار گرم و خشک و در زمستان بسیار سرد است. شهر قم کمتر از هزار متر از سطح دریا ارتفاع دارد و از شهر طهران پست تر است. قم در حدود یکصد و پنجاه کیلومتری جنوب طهران و بر سر راه طهران، اراک، اصفهان، کاشان قرار دارد. تردد وسائل نقلیه در راه طهران - قم و قم به جنوب خاور و جنوب باختر ایران اجباری و تقریباً گاه مтраکم است. از سوی دیگر شهر قم مرکز انحصاری بازرگانی به جهت دهستانهای اطراف

قمرود، قهستان و خلجستان است. در ایام قدیم کشت زعفران مایه سرافرازی کشاورزان قمی بوده ولیکن امروزه اثری از آن دیده نمی‌شود. حریربافی، بلورسازی، شیشه‌گری، چینی‌سازی و صنعت منسوجات پنبه‌ای در آن شهر رونق بسزا داشته است. برای مثال، برادران نداف با بسیاری از نقاط ایران، حتی کشورهای خارجی خصوصاً در آسیا، تجارت پنبه می‌کرده‌اند. ولیکن امروزه صنایع مذکور در قم رونقی ندارد. از جزف و صنایع کنونی در قم سوهان‌پزی، نمدمالی، کاشی‌سازی و ریس‌بافی را توان نام برد. از محصولات عمده قم پنبه و انار است. به هر حال، پول زائران بقعه جناب فاطمه معصومه متبع درآمد سرشاری برای حکومت و مردم شهر قم بوده و هست. شهر قم امروزه مرکز شهرستان قم است. شهرستان مذکور جزء استان مرکزی است و از شمال به طهران، از خاور به کویر نمک و از جنوب به کاشان و محلات و از باختر به ساوه و اراک محدود است. رود اناربار یا رود قم آن را مشروب می‌سازد. در دهه‌های اخیر در شمال و جنوب شرقی قم دو منبع عظیم نفت البرز و سراجِه مکشوف گشته است. جمعیت کنونی شهر بیش از یکصد هزار تن است.^(۲۲)

زیرنویس گفتار نخست

تاریخ و جغرافیای شهر قم

(۱) رجوع فرمایند به:

الف - قمی حسین بن محمد بن حسن. تاریخ قم. صفحات ۵۸-۵۹.

ب - کیانی محمد یوسف. شهرهای ایران. جلد دوم، صفحه ۱۴۷.

پ - دهخدا علی اکبر. لغت نامه. جلد سی و هشتم، ذیل قم صفحه ۴۶۳.

(۲) رجوع فرمایند به:

الف - بارتولد و. فرهنگ و تمدن مسلمانان. ترجمه فارسی، صفحه ۴۳.

ب - قمی. تاریخ قم. صفحات ۲۵ و ۳۲.

(۳) مدرّسی طباطبائی. قم در قرن نهم هجری. صفحه ۱۱۰.

(۴) قمی. تاریخ قم. صفحات ۵۳-۲۴۰.

(۵) رجوع فرمایند به:

الف - کیانی. شهرهای ایران. جلد دوم، صفحات ۵۱-۱۴۹.

ب - ناصرالشریعه. تاریخ قم. صفحه ۱۴۵.

پ - قمی. تاریخ قم. صفحات ۲۷، ۳۸-۳۷ و ۲۴۱.

(۶) در خصوص وجه تسمیه قم نظریات متعدده ابراز گردیده است. برخی اصل آن را کوم (محل نصب چادرهای گله داران) گفته‌اند. برخی دیگر و از جمله احمد بن ابی عبدالله برقی (در کتاب بنیان) گفته‌اند که نام اصلی "قمقمه" یعنی مخزن آب بوده

- و به "قم" بدل گشته است. گروهی از افسانه بافان نیز عقیده دارند که نام "قم" از عبارت "قم یا ملعون" در خطاب حضرت رسول اکرم به ابلیس که به هنگام معراج در محل استقرار شهر قم مستتریح بوده است ریشه گرفته است.
- (۷) کیانی. شهرهای ایران. جلد دوم، صفحه ۱۵۱.
- (۸) یعقوبی. البلدان. ترجمه فارسی، صفحه ۴۹.
- (۹) قمی. تاریخ قم. صفحه ۶۰.
- (۱۰) ابوالفداء. تقویم البلدان. ترجمه فارسی، صفحه ۴۷۲.
- (۱۱) فوریه، سه سال در دربار ایران. ترجمه فارسی، صفحات ۵۹-۲۵۷.
- (۱۲) کیانی. شهرهای ایران. جلد دوم، صفحه ۱۵۱.
- (۱۳) برای اطلاع بیشتر از تاریخ محلات شهر قم از جمله به سه مأخذ زیر مراجعه فرمایند:
- الف- کیانی. شهرهای ایران (صفحات متفرقه خصوصاً ۶۲-۱۵۳)
- ب- ارباب. درر الایمان قم. صفحات متفرقه.
- پ- فیض علی اکبر. تاریخ قم. صفحات متفرقه.
- (۱۴) برای آگاهی از احوال جناب منوچهر خان معتمدالدوله از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صفحات متفرقه مذکور ذیل عنوان معتمدالدوله منوچهر خان در فهرست اعلام (INDEX) خصوصاً صفحات ۱۲-۳۰۱.
- (۱۵) اشراق خاوری. محاضرات. جلد نخست، صفحه ۵۴.
- (۱۶) فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد هشتم (قسمت اول)، صفحه ۶۵۳.
- (۱۷) مأخذ بالا. صفحه ۶۵۵.
- (۱۸) باید توجه داشت که پدر ابوجعفر یعنی ابوالحسن علی بن حسین (متوفی به سال ۳۲۹ هجری قمری برابر با ۹۴۰ میلادی) نیز به این بابویه معروف است. وی نیز از فقهاء معروف شیعی و قبرش در شهر قم زیارتگاه شیعیان است.
- (۱۹) اشراق خاوری. محاضرات. جلد نخست، صفحات ۷۲-۵۷۱.
- (۲۰) ملا محمد تقی قزوینی (برغانی) برادر بزرگتر و ملا محمد علی قزوینی (برغانی) برادر کوچکتر ملا محمد صالح نیز نزد میرزای قمی تلمذ کرده‌اند. در این خصوص از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- محمد حسینی. حضرت طاهره. صفحات ۲۲-۱۲۱.
- ب- محمد حسینی. حضرت باب. صفحه ۳۳۴.
- (۲۱) اشراق خاوری. اقداح الفلاح. جلد نخست، صفحه ۲۳۰.
- (۲۲) برای آگاهی بیشتر از جغرافیای شهر قم از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- جغرافیای کامل ایران. صفحات ۱۲۰۱-۱۱۹۷.
- ب- لغت نامه دهخدا. جلد سی و هشتم، ذیل قم، صفحه ۴۶۵.
- پ- فرهنگ معین (اعلام) جلد ششم، صفحه ۱۴۷۷.

گفتار دوم

تاریخ قم در عهد اعلی

شرف جاودانه برای مدینه قم و صحن جناب معصومه همین بس که به قدوم مبارک جمال قدم مزین گشته است. حضرت بهاء الله در یکی از الواح در خصوص سفر مبارک بدان شهر می فرمایند، "و هنگامی هم که توجه به ارض قم نمودیم همین شخص در آن ارض موجود." (۱) جناب محمدعلی فیضی علیه رضوان الله اشاره می فرمود که جمال ابهی به صحن قدیم جناب معصومه و احتمالاً برای دیدن آرامگاه یکی از بستگان نوری حضرتشان که در آنجا مدفون بوده است تشریف برده اند. این سفر احتمالاً پیش از اظهار امر حضرت باب بوده است. شرف دیگر برای شهر قم اختفاء رمس مطهر حضرت باب در یکی از بیوت آن شهر بوده است. بدین نکته بعداً به تفصیل بیشتر اشاره خواهیم کرد. اما حضرت باب شخصاً تمایلی به ورود به شهر قم نداشته اند و هنگام عزیمت از کاشان به جوار طهران از ورود خودداری فرموده اند. نخستین بار نداء امر جدید وسیله جناب باب الباب در شهر قم مرتفع گردید. جناب باب الباب در همان ماههای نخستین ظهور حضرت باب از کاشان به قم عزیمت نمود. در آن ایام هنوز سه ماه نیز از ظهور حضرت باب نگذشته بود. ملا حسین چند روزی در قم توقف نمود و با آن که استعدادی در مردم شهر ندید از بذرافشانی در دلهای آنان دریغ نورزید. این بذر بعداً بارور گشت و نفوس مقدسه مخلصه ای به زیور ایمان مزین و حتی در میدان فداء به مقام شهادت فائز گشتند. در اینجا به بیان احوال مؤمنین عهد اعلی می پردازیم.

الف - جناب حاج میرزا موسی قمی و پسرش

از جمله نفوسی که در آن ایام به امر بدیع مؤمن گشت جناب حاج میرزا موسی قمی نوه دختری میرزا ابوالقاسم قمی بود. تکمیل مراتب ایمانی او در نتیجه مذاکره با جناب ملا عبدالکریم قزوینی کاتب (میرزا احمد) انجام یافت. میرزا موسی پیش از ظهور حضرت باب در سفر حج از حیدرعلی نامی شنیده بود که قائم موعود در سال ۱۲۶۰ هجری قمری ظاهر خواهد شد. این سخن در گوش او بود تا

مژده ظهور جدید در آن سنه مبارکه شنید و ایمان یافت. پس از ایمان به هدایت برادر خویش میرزا محمد رضا موفق گردید. میرزا محمد حسین متولّی قمی نیز وسیله او به جمع بایان پیوست.^(۲) از ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی (*The Dawn-Breakers* صفحه ۱۰۱) روشن می شود که حاج میرزا موسی قمی در اوقات تبعید جمال ابهی به بغداد یا ایام اقامت مبارک در آن شهر به شرف ایمان به امر بدیع فائز شده و سپس به بغداد عزیمت نموده و به حضور حضرت بهاء الله شرفیاب گشته است. احتمالاً مراد نبیل از امر مبارک امر مقدس حضرت بهاء الله بوده است. زیرا از قرائن موجود در مواضع دیگر تاریخ نبیل روشن می شود که حاج میرزا موسی در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) در جرگه بایان شهر قم بوده است.^(۳) میرزا موسی نفوس متعدده را در ظل امر مبارک وارد کرد^(۴) و چند سالی در نقاط مختلف ایران به هدایت نفوس اشتغال داشت. پس از شهادت حضرت باب از جمله نفوسی بود که انتظار ظهور من یظهره الله موعود را در آینده نزدیک داشت و چون ظاهراً به عظمت مقام جمال ابهی پی نبرده بود، در اوج غلبات شوق و ذوق خود داعیه زعامت و من یظهري نمود.^(۵) از آن پس به هر کجای قدم می نهاد، آثار خود را منتشر می نمود. از جمله در نراق کاشان علناً اظهار من یظهري کرد و آثار خود را به این و آن داد. این بود که شورش برخاست و ملا رضا واعظ یزدی به آتش این شورش دامن زد و سرانجام حوادث نامطلوبی به بار آمد.^(۶) جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی در خصوص احوال جناب میرزا موسی قمی چنین می گوید:

“در بیان می فرماید من یظهره الله را باید از فزاد شناخت و از او بینه نخواست و فوراً تصدیق نمود. چون جمال قدم سرّاً اظهار امر فرموده بودند در سنه تسع، بعد این نفوس روحانیت و ادراک مطالب و یا غلوی در خود دیدند، گفتند ما من یظهره الله هستیم. در مجلس یک طرف چای می دادند و یک طرف قدح های شراب. اهل تفرش ریختند و چاییدند و بیرون کردند. بعد، میرزا موسی گفت من باید بروم بغداد و رئیس اینها را، جناب بهاء را، تبلیغ کنم. آمد و مشرف شد، چنان منقلب شد که با عمامه و ریشش درب خانه را جارو می کرد و خدمت تمام احباب را می کرد. پیرمردی بود خیلی ضعیف و چون احباب بیرون می رفتند تمام لباس آنها را می شست و همه جور خدمت می کرد.”^(۷)

میرزا موسی سرانجام به بغداد رفت و پس از توبه از عاشقان و طائفان حول جمال ابهی گشت. نامبرده از جمله نفوسی بود که از جمال اقدس ابهی عاجزانه استدعا نمودند که از سلیمانیه به بغداد مراجعت فرمایند. نبیل زرنندی در نیمه دوم کتاب تاریخ خود، که تاکنون انتشار نیافته است، از قول حاج میرزا موسی قمی در خصوص ادعای من یظهري اش می نویسد:

“در بیان فارسی چون تفکر کردم دیدم همه از من یظهره الله حکایت می کنند. پیش خود تفکر کردم

دیدم مرآت هیچ شباهتی به امر آن شمس حقیقت ندارد و این شخص حکایت از مطلع اعلیٰ ننماید. در آن بین صدای دیان در آذربایجان و حاجی ملا هاشم را از کاشان شنیدم. تفرّس در آنها کردم، چیزی نیافتم. یک شب بگفته در خودم حالتی پیدا شد و آئنی انا الله گویان اهل بیان و اهل ادیان را به خود دعوت کردم. کار به جایی رسید که جمعی نراقی و تفرشی به من مؤمن شدند.

نبیل سپس می نویسد:

"حاجی با آقای عظیم و میرزا نصرالله تفرشی به بغداد آمده مشرف و چنان منجذب شد و نمی دانست چه خدمتی کند که مورد عنایت شود. آخر صائم و مصمم شد که افطار نکند تا جان تسلیم نماید و به دو رفیقش قسم داد که نزد احدی ابراز نکنند و به جهت دوری آن محلّ، احباب کمتر مراوده می کردند. تا چند شبانه روز بی قوت و غذا به سر برد و چون نزدیک به موت بود، جمال مبارک یکی از خدّام را یک ظرف حلویات عنایت فرمودند که حاجی باید تمام این حلویات را بخورد. چون آن خادم آستان وارد و دانست که رفقای حاجی بسبب بوی دهان آن صائم رحمانی نزدیک نمی روند و به محض رسیدن دید حال نزاع دارد، در کنارش نشست، حلویات و پیام محبوب را به او رسانیده افطارش دادند و بعد از آن، احباب را منع از ارتکاب فرمودند. حضرت کلیم حکایت کرد روزی جناب حاجی میرزا موسی آمد و مجموعه بزرگی از حلویات آورد. حاجی در کمال ادب با عمامه سبز و رداء و عبای نو، شاد و خرّم با خضاب و با شتاب استدعا نمود که به حضور مشرف شود. چون به محضر مبارک رسید، مجموعه را گذارده سرپوش را از روی آن برداشت که انواع حلویات در آن بود. با تیغ تیز برهنه که آن تیغ را با سر و گردن خود با کمال ادب تسلیم جمال ابهی کرد. قدری تماشای آن حالت نموده فرمودند دو دانه نقل به دهان حاجی گذاشتند و بعد فرمودند، لمثلک ینبغی أن تشرب کلّ البحور من عین السّرو و لن یجد أحد فی شفتیک ... جناب حاجی سفری به امر مبارک به قم رفتند و مراجعت به دارالسلام نموده و در منزل جناب منیر در جوار بیت ساکن بودند." (۸)

مراد از منیر در نوشته جناب نبیل زرندی جناب میرزا آقا تاجر کاشانی ملقب از قلم جمال ابهی به منیر و نیز منیب است که جوانی "در غایت صباحت و ملاحات"، "بی نهایت برازنده و زببنده"، "خطّاط بی مثل"، صاحب "طبعی روان" و از مؤمنین عهد حضرت باب بود. وی "در خانه حقیری" در بغداد زیست می نمود "و به تحریر آیات و کلمات الهی مشغول بود." الواح متعدّده به اعزاز نامبرده از قلم ابهی نازل یا در آنها ذکر آن خادم صادق منجذب آستان رحمن گردیده است. جناب منیر که از همراهان جمال ابهی در عزیمت از ادرنه به عکا بود، در نیمه راه سخت بیمار گشت و در بیمارستان

از میر درگذشت.^(۹)

جناب میرزا موسی قمی در بغداد مدتی در خانه جناب منیب (اسم الله المنیب) به سر می برد. به هر حال، جناب میرزا موسی قمی که قبلاً داعیه من یظهري داشت از آن ادعا توبه نمود و آنچنان متجذب جمال ابهی گردید که سر از پا نشناخت. همانگونه که جناب نبیل زرنندی تصریح نموده است، میرزا موسی صائم گشت و هرگز قصد افطار نداشت تا خود را فدای جمال قدم نماید. جمال ابهی او را از این عمل باز داشتند. جناب فاضل مازندرانی می نویسد که میرزا موسی "چون در هنگامه ها وارد نشد، از بیلیات و مخاطرات محفوظ و سالها بعد از واقعه شهادت عظمی برقرار ماند؛"^(۱۰) که مراد از شهادت عظمی، شهادت حضرت باب است. جناب نبیل زرنندی می نویسد که میرزا موسی سرانجام به شهادت رسیده است.^(۱۱) جمال ابهی در لوح مبارک به اعزاز میرزا ابوطالب قمی فرزند میرزا موسی بر ایمان و وفاء پدر تصریح فرموده اند، قوله الاعلی:

"ثُمَّ اَعْلَمَ بَانَ اَبِيكَ قَدْ وَفَى بِعَهْدِهِ وَ مَانَقَضَ مِثَاقَ اللَّهِ وَ اتَّبَعَ هَذَا الْجَمَالَ الَّذِي مَاعَرَفَهُ أَحَدٌ مِّنَ الْخَلْقِ."^(۱۲)

ایادی امرالله جناب بالیوزی می نویسد که جناب حاج میرزا موسی قمی سه روز پس از عزیمت حضرت بهاءالله از بغداد به استانبول، در شهر بغداد صعود نموده است.^(۱۳)

جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی در کتاب بهجة الصدور در خصوص جناب میرزا ابوطالب فرزند میرزا موسی مطالبی را می نویسد که خلاصه اش چنین است. آقا سید ابوطالب فرزند میرزا موسی که به علت انتساب به امر بدیع از قم متواری شده و اموالش را متولی باشی و دیگران ضبط نموده بودند و برای شهادت او تلاش می کردند، مردی بسیار مورد احترام و اعتماد ناس بود. چون دشمنان امر شکایت او را به حاج ملا علی کنی حجة الاسلام طراز اول طهران و الدّ دشمنان بهائیان برده بودند، گفته بود اگر اهل دین و خدا ترسی است که از هر راحت و عزّت و نعمت در راه خدا خواهد گذشت؛ اگر هم اهل دنیا است که جماعت خود را رها نخواهد کرد. زیرا کجا برود که هزار نفر از صمیم قلب به وی عشق بورزند و او را خدمت نمایند و بر عیال و اطفال خود مقدم دارند. من که حجة الاسلام هستم و "جمع اهالی طهران بل ایران به من محتاجند" و به بسیاری کمک نموده ام و بسیاری را از مهالک نجات داده ام "دو نفر ندارم که برآستی خدمتم کنند. کلّ به نفاق و احتیاج اظهار ارادت می نمایند و این شخص را بجان جان افشانی می نمایند." (صفحه ۵۲۸)

در اینجا مناسب است که برخی از الواح جمال ابهی خطاب به جناب آقا میر ابوطالب درج گردد. در لوحی می فرمایند:

"يا قلم وَّلْ وجهك شطر القاف و الميم ثمَّ اذْكُرْ فيها اولياء الله و اصفائه الَّذِينَ سمعوا النداء بأذانهم و سرعوا بقلوبهم الى الأفق الأعلى إذ كان النَّاسُ فى غفلةٍ و حجاب. قل ابن موسى عليك و عليه بهاء الله مالک الأسماء. قد رجع حديث الطُّور و مكلّمه ينادى الملك لله ربّ الارباب." (١٤)

و نیز در یکی از الواح خطاب به میر ابوطالب می فرماید:

ق م جناب سید ابوطالب علیه بهاء الله هو الله بسمه الدائم الباقي العليم الحكيم قل اللهم يا الهى ترانى مقبلاً الى بحر جودك و سماء فضلك و أفق الطافك و متوجّهاً بوجهى الى وجهك بعد فناء من فى مملكتك. أسألك يا فالق الأصباح و مُرسل الأرياح بأن تؤيّدنى على خدمة أمرى على شأنٍ تنجذب بذكرى قلوب عبادك و أفئدة خلقك ثمَّ قدّر لى فى ملكوت أمرى ما يثبت به ذكرى و ينتفع ذاتى و يفرح به قلبى انك أنت المقتدر على ما تشاء لا تمنعك اشارات الَّذِينَ كفروا بآياتك و أعرضوا عن برهانك و جاحدوا بسلطانك لا اله الا أنت المتعالى المقتدر المدبّر العليم الحكيم (١٥)

در لوح دیگر می فرماید:

جناب سید ابوطالب بسم الله الاقدس الابهى أن استمع ندائى عن جهة العرش أنه لا اله الا هو المهيمن القيوم. فأعلم قد أخرجونا المشركون من أرض السرّ و فدى أحد نفسه فى سبيلى بحيث قطع حنجره بيده و اذا استوى بحر الأعظم على الفلك نبذ أحد نفسه فى اليم خوفاً لفراقى و فدى المنير روحه حين الذى كان مكباً على رجلى إلى أن أدخلونا أحرِب البلاد فى هذا السّجن البعيد. كذلك ورد علينا من الَّذِينَ يدعوننا بالليل و النهار. قد أخذتهم سكرات الغفلة و الهوى و هم لا يعرفون. و من شطر السّجن نادى من على الأرض كلّها و أدعاهم الى الله المَلِكِ العزيز الجميل. أن استقيم على شأنٍ لا يمنعك الأحجاب و لا الأحزان عن ذكر ربّك مالک اليوم الدّين. قل أنه لبدع السموات و الأرض لو أنتم من العارفين. أن أتبع مولاك فى كلّ الأحوال بحيث لا يخوفك سطوة الَّذِينَ ظلموا و لا الاعراض المشركين. قد كنّا معك و اطلّعنا بما ورد عليك. ان ربّك لهو العليم الخبير. قد قدّر لك لدى العرش مقام عظيم. سوف يرفع الله اسمك بالحق. أنه وليّ المحسنين. تمسّك بحبل العبوديّة لله الحق بها تستقرّ الامر و ينكسر أركان المعتدين و الحمد لله ربّ العالمين. (١٦)

و در لوح دیگر می فرماید:

ابن حاجی میرزا موسی آذی رفع الی رفیق الاعلی لایوطالب لیطلب به ما أراد الله له و یكون علی التصرف قویاً. هو الله الفاعل لما یشاء جمال الله عن خلف السحاب من أفق القدس قد کان بالفضل مشهوداً و ان السحاب حکمة الّتی بها یظهر الله الامر بین برتته و لو رفعها یفزع کلّ من فی السموات و الارض و یندک کلّ جبل باذخ منیعاً. ان من شیء الا وله خزائن فی سماء القضاء و ما نزلها الا علی قدر مقدوراً. أن یا قلم الامر ذکر عبد الله آذی سُمی بأبوطالب لیفرح فی نفسه بما جرى اسمه منک و کان لدى العرش مذکوراً. أن یا عبد قد أرسلنا الیک من قبل لوحاً لن یعادل به و ما علی الارض جمیعاً و أرسلنا بعده هذا اللوح آذی منه یجتذب أفئدة الذینهم قصدوا شطر القرب و کانوا عن اشارات الارض بالسّر المحو مطهوراً. أن یا عبد طهر قلبک عن دونی ثم اقرء ما نزل علیک لیحفظک عن الاحزان فی هذا الزمان آذی اتی السماء فیہ بدخان مبیناً. أن أحفظ نفسک باسمی الحفیظ لئلاّ یصیبک رمی الشیطان و یجعلک عن مقرّ القرب بعیداً. انس بذکری و دع ما سواه و هذا خیر عند ربّک عن کلّ ما خلّق علی وجه الارض و كذلك قضی الامر من لدن علیم حکیماً. نور قلبک بحبی ثم لسانک بذکری و ذکر مصائبی. فو نفسی لو تطلّع بها لتبکی فی شهور و سنیناً. فانظر فی حزن مالک آذی یاخذ مملوکاً بأیدی عزّ منیعاً و یعلّمه ما أراد و یحفظه عن البأسا و الصّراء و یجعلہ عن کلّ البلاء فی کنف الحفظ محروساً و یذکره بین العباد و یرفع اسمه فی ملاّ الأسماء الی مقام یذکره کلّ صغیر و کبیراً و أنّه لما شهد الامر کذلک و اطمئنّ من نفسه یخرج عن خلف السّتر و یکفر بمولاه و ینکر ما أعطاه بفضلہ الی أن یقوم علی قتله ... کذلک کان امری. أنت تفکر فی نفسک لتطلّع به و تكون بین العباد علی بصیرة فیما مسّ هذا المظلوم آذی کان فی البئر مطروحاً. اذا أخذ الحزن قلبی و قلّمی و لن یجر علی ما أراد و لذا اتمنّا اللوح و انک فاکف بما نزل علیک من سماء عزّ مرفوعاً. (۱۷)

و نیز در لوح دیگری می فرماید:

ط جناب سیّد ابوطالب علیه بهاء الله بسمی العظیم سبحان آذی أنزل الآیات و أظهر البینات و أنطق الأشياء علیّ أنّه لا اله الا أنا العلیم الخبیر. قد فاز التور بأنوار الظهور و العالم بهذا الطراز آذی به زین کلّ موقن بصیر. إنّ الذین تشرفوا بأيام الله و آمنوا بما نزل من سماء الفضل أنّهم من اهل البهاء فی لوح عظیم. قل یا قوم قد اتی ما وعدتّم به فی کتاب و الموعود استوی علی العرش و الحبيب ینادی قد ظهر المحبوب و الروح یقول لک الحمد یا اله العالمین بما

شَرَفَتْ دِيَارَكَ بِقُدُومِكَ أَسْأَلُكَ بِأَنْ تَشَرَّفَنِي بِلِقَائِكَ وَتَقَرَّبَنِي إِلَى بَحْرِ وَصَالِكَ يَا مَقْصُودَ
الْعَارِفِينَ. كَذَلِكَ جَرَى ذِكْرُكَ مِنْ قَلَمِ الْمَظْلُومِ لِتَشْكُرَ رَبَّكَ الْكَرِيمَ. إِنَّا نَكْتَبُ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ عَلَى
وَجْهِكَ وَوَجْهِ الَّذِينَ أَعْتَرَفُوا بِمَا نَطُقُ لِسَانَ الْعِظَمَةِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (۱۸)

سه لوح مبارک ذیل نیز از قلم ابهی به اعزاز همسر جناب سید ابوطالب قمی نازل گردیده است.
در لوحی خطاب به وی می فرمایند:

ط ضلع جناب ابوطالب آلذی صعد الی الله هو الشاهد فی الأفق الاعلی یا اُمّتی وورقتی
ذکرت لدی المظلوم بوده، فراموش نشده ای. امروز لحاظ عنایت متوجه اماء ثابتات بوده و
هست. صد هزار طوبی از برای نفسی که غفلت غافلین و ظلم ظالمین او را از نفحات یوم دین
منع نمود. محبت الهی جلّ و عزّ بمثابه لؤلؤ است و محلّش صدف قلب. این که بلؤلؤ تشبیه
نمودیم مقصود ادراک عباد است و الا صد هزار لؤلؤ بحور معانی طائف لؤلؤ محبت اوست.
طوبی از برای قلبی که صدف این لؤلؤ واقع گشت. او در جمیع عوالم لدی الله مذکور و در
کتاب مسطور. البهاء علیک و علی من معک. إِنَّا ذَکَرْنَا الطَّالِبَ عَلَیْهِ بِهَائِی وَرَحْمَتِی بِذَکْرِ
لَا تَعَادِلُهُ الْکُنُوزُ وَلَا خَزَائِنُ الْأَرْضِ کُلَّهَا. إِنَّ رَبَّکَ لَهَوُّ الْمَشْفُقِ الْكَرِيمِ. الْبِهَاءُ عَلَیْهِ مِنْ لَدَى اللَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ. (۱۹)

و در لوح دیگر خطاب به حرم ابوطالب می فرمایند:

ط امة الله ضلع جناب آقا سید ابوطالب علیهما بهاء الله بنام دانای آگاه یا امة الله
زین المقربین علیه بهاء الله الملک العدل المبین نامه آن ورقه را بساحت اقدس ارسال نمود و
بلحاظ و اصغاء فائز و عرف محبت مقصود عالمیان از آن متضوع. امید آن که بشأنی ظاهر
شوی که إماء الله از بعد بأقوال و اعمال شما بقباب عظمت الهی و خرگاه عزّت لامتناهی توجّه
نمایند. مقام عظیم است و شأن اماء الله در این ظهور عظیم. باید از نصایح و مواعظ و اعمال
طیبه و اخلاق مرضیه اوراق سدره مبارکه اماء ارض از بعد آگاه شوند و راه حق بیابند. قُولِی
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِأَنْوَارِ وَجْهِكَ وَبِالْأَوْرَاقِ الَّتِي تَحْرُكُهَا أَرْيَاحُ أَرَادَتِكَ وَمَشِيَّتِكَ وَ
بِحَرَارَةِ أَفْتَدَةِ عَاشِقِيكَ وَانْقِطَاعِ مَخْلُصِيكَ وَمَحَبَّتِكَ فِي أَيَّامِكَ بِأَنْ تُوَيِّدَ أَمَّتَكَ هَذِهِ عَلَى مَا
تَحِبُّ وَتَرْضَى. ثُمَّ أَظْهَرُ مِنْهَا بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ مَا يَكُونُ بَاقِيًا بِنِقَاءِ أَمْرِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَتَجَلِّيَاتِ تَبَرُّ
مَشِيَّتِكَ فِي بِلَادِكَ. أَنْتَ أَنْتَ مَكْلَمُ الطُّورِ وَالمستوى عَلَى عَرْشِ الظُّهُورِ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
الْعَطُوفُ الْغَفُورُ. (۲۰)

و در لوح دیگر می‌فرمایند:

ق م ضلع جناب آقا سید ابوطالب بنام مقصود عالمیان ای أمة الله مالک قدّم از شطر سجن اعظم در کلّ احیان اهل امکان را بفردوس ابهی و افق اعلی دعوت می‌فرماید. طوبی از برای نفسی که اجابت نمود و باعلی مقام فائز شد. امروز روزیست که نسبت علوّ و دنوّ مرتفعست. هر نفسی چه از عباد و چه از اماء بحق توجه نمود او از حق محسوبست و من دون آن از اهل خُسران لَدی الرحمن مذکور، اگرچه از اعلی الخلق بوده. ای أمة الله حمد کن محبوب عالم را که بعرفانش فائزی و بافّش ناظر. قدر این مقام را بدان و در لیالی و ایام بذکرش مشغول باش و از دونش فارغ و آزاد. از شدائد دنیا محزون مباش، تفکّر در حال محبوب عالم نما که بکمال ظلم و ستم در سجن اعظم ساکنست. لعمری آنچه مشهود مفقود خواهد شد و الملک و الملكوت لأحبّاء الله الفرد العليم الخبير. (۲۱)

ب - میرزا محمد حسین متولی قمی

همانطور که قبلاً معروض گشت یکی از نفوسی که وسیله جناب حاج میرزا موسی قمی در ظلّ امر حضرت باب وارد گشت میرزا محمد حسین متولی قمی بود. وی در آغاز با حرارت امر بدیع را پذیرا شد و به اصحاب قلعه طبرسی نیز پیوست ولیکن در ایّام سختی، یاران خویش را رها نمود و همراه نوکرش از قلعه خارج گشت و به اردوی شاهزاده مهدیقلی میرزا رفت. خیانت متولی قمی به اینجا خاتمه نیافت. نامبرده در روزی که جناب قدّوس را در سبزه میدان بارفروش شهید می‌کردند، بدان جناب جسارت ورزید. نبیل زرندی در این باب چنین می‌نویسد:

سید قمی، میرزا حسین، که به خیانت اقدام کرد و نسبت به قدّوس بی‌وفائی نمود و از قلعه خارج شد، در آن حین از پهلوی جناب قدّوس عبور کرد و چون ایشان را گرفتار و تنها و بی‌پناه دید سبلی سختی به صورت قدّوس زد و با کمال وقاحت از روی استهزاء گفت تو می‌گفتی که آوازت آواز خداست. اگر راست می‌گویی این غل و زنجیر را به هم بشکن و خود را از دست دشمنان نجات ده. جناب قدّوس نگاهی به صورت او افکنده آه سوزناکی کشیدند و فرمودند به قدری که به مصائب و آلام من افزودی خدا جزای عملت را به همان قدر بدهد. (۲۲)

متولی قمی با آن که راه خیانت پیمود، نزد مأموران حکومت قاجار به عنوان بابی شناخته می‌شد و به همین روی نیز پس از واقعه رمی شاه دستگیر و در سیاه چال طهران زندانی گردید، اما در زندان نیز

برای اصحاب گرفتاری می‌آفرید. نامبرده هنگام دستگیری در قم بود و به تعلیم شاهزاده عباس میرزا برادر ناتنی ناصرالدین‌شاه اشتغال داشت. او را به طهران بردند و در سیاه‌چال محبوس نمودند. برای آن که نشان دهد با اصحاب مخالف است و برای آن که نظر علی‌خان حاجب‌الدوله را جلب نماید، با قلمتراش گوش جناب شیخ‌علی عظیم را برید. (۲۳)

سید حسین قمی دائماً تلاش می‌نمود که جمال ابهی را در قضیه رمی شاه مقصر معرفی نماید. حضرت بهاء‌الله به نبیل زرنندی فرموده‌اند که در ایام سجن طهران "روزی از طرف ناصرالدین‌شاه مقدار زیادی کباب گوشت گوسفند برای زندانیان آوردند. همه منتظر اجازه ما بودند. ما اظهار داشتیم که اصحاب دست به آن نیالایند. همه اطاعت کردند بجز سید حسین قمی که از آن کباب تناول نمود." (۲۴)

میرزا سید محمدحسین قمی به دستور ناصرالدین‌شاه همراه عباس میرزا برادر ناتنی شاه به عراق تبعید گردید. سید مذکور در عراق نیز دائماً تفتین می‌نمود و با آن که جمال ابهی او را بارها نصیحت فرمودند، از صراط مستقیم شرع بیان لغزید. ولکن بجهت آمال دنیوی چند به ظاهر به گروه ازلیان پیوست و در مخالفت با جمال ابهی از پای ننشست. (۲۵)

پ - جناب حاج ملا اسمعیل قمی

از دیگر مؤمنین عهد اعلی حاج ملا اسمعیل قمی است. زادگاه اصلی او فراهان اراک بوده، ولیکن سالها در شهر قم زیسته و از این روی به قمی اشتها یافته است. ملا اسمعیل پس از تحصیل مقدمات علوم دینیّه عزیمت عراق عرب کرد و نزد جناب حاج سید کاظم رشتی به تلمذ پرداخت و به کثرت علم و تقوی و ورع در میان مردمان معروف گشت. چون نداء امر حضرت باب و سیله جناب ملا علی بسطامی در کربلا مرتفع گردید، مؤمن شد و به شیراز رفت و افتخار تشرّف به حضور حضرت باب یافت. سپس در نهایت ایقان و انجذاب قیام بر خدمت امر بدیع نمود و در غالب وقایع عهد اعلی حاضر بود. در بدشت لقب "سرّ الوجود" یافت. مدتی در طهران سکونت گزید. در هنگام وقوع حادثه طبرسی بیمار بود و لذا از اعانت اصحاب محروم گشت. ملا اسمعیل در تفسیر آیات قرآنی مهارت مخصوص داشت و با طلاق لسان به نشر امر رحمن مألوف بود. سرانجام در سال ۱۲۶۶ هجری قمری (۱۸۵۰ میلادی) جزء شهدای سبعة طهران به مقام شهادت فائز گشت.

مقدمات شهادت نامبرده چنین بود که چند ماه پیش از شهادت حضرت باب به تفتین سیدی کاشانی که در مدرسه دارالشفاء طهران ساکن بود و با اصحاب معاشرت داشت و به دروغ اظهار همبستگی می‌نمود بر خلاف واقع به میرزا تقی‌خان امیرکبیر صدراعظم ایران اطلاع رسید که بایان در طهران قصد قیام و قتل امام جمعه شهر را دارند. امیرکبیر به محمودخان نوری کلانتر طهران دستور داد

که بایان را دستگیر نماید. مأموران گروهی را دستگیر و هفت تن از آنان را مقتول نمودند. شهادی این واقعه، جز ملا اسمعیل، عبارت بودند از جناب حاج سید علی خال اعظم، جناب میرزا قربانعلی درویش، جناب سید حسین ترشیزی، جناب حاج محمدتقی کرمانی، جناب سید مرتضی زنجانی و جناب آقا محمدحسین مراغه‌ای.

ملا اسمعیل پیش از دستگیر شدن در خانه یکی از ارادتمندان خود، میرزا شفیع وزیر طهران بود. میرزا شفیع به نامبرده خبر داد که نامش در فهرست اصحاب طهران است و در صورت دستگیر شدن مقتول خواهد شد. ملا اسمعیل پس از شنیدن این خبر به حمام رفته خضاب نمود و در نهایت آرامش در کنار خندق به گردش پرداخت. در حالی که مشغول خوردن انار بود، مأموران بدو رسیدند و دستگیرش کردند. چون به صحنه شهادت ورود نمود، نگاهی به بدنهای بی‌روح دو شهید مظلوم، جناب حاج سید علی خال اعظم و جناب میرزا قربانعلی درویش نمود و اظهار داشت چه کار خوبی کردید. طهران را گلستان نمودید. مبلغی به جلاّد داد تا شیرینی خریده کام خویش شیرین نماید. ابتداء این شعر را با صدای بلند بخواند:

ای صبا از من به اسمعیل قربانی بگوی زنده برگشتن ز کوی دوست شرط عشق نیست
سپس به مناجات ایستاد. جلاّد در حین مناجات او را شهید نمود. (۲۶)

ت - جناب آقا فتح‌الله حکاک قمی

یکی دیگر از بایان شهر قم فتح‌الله حکاک قمی فرزند ملا علی صحاف است. تکمیل مراتب ایمانی وی خصوصاً وسیله جناب سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای و تا حدی جناب نبیل زرنندی گشت. (۲۷)
سید اسمعیل مذکور قصد داشت که نبیل زرنندی و میرزا فتح‌الله را که هر دو در آغاز جوانی (تقریباً هفده ساله) بودند به قلعه طبرسی ببرد و لکن توفیق نیافت. به هر حال، میرزا فتح‌الله در همان اوقات به طهران رفت و مقیم گشت تا آن که پس از شهادت حضرت باب به تشویق جناب ملا شیخ علی عظیم به گروه بایان مجتمع در خانه سلیمان تبریزی در محله سرچشمه طهران پیوست. وی از جمله کسانی بود که انتظار می‌کشید تا انتقام خون مطهر حضرت باب را از مسئولان دربار قاجار بگیرد و سرانجام نیز خودسرانه با محمدصادق تبریزی و تنی چند در نیاوران به ناصرالدین شاه حمله نمودند و موجب قهر شدید سلطانی گشتند. فتح‌الله حکاک و صادق تبریزی از عناصر اصلی بروز واقعه رمی شاه هستند. (۲۸)

نبیل زرنندی در خصوص شهادت میرزا فتح‌الله حکاک می‌نویسد:

“از نفوسی که قصد حیات شاه نموده بودند، اول صادق تبریزی گرفتار شد ... او را بدون این که

بشناسند کیست به قتل رسانیده بدنش را دو پاره ساخته، یک پاره را به دروازه شمیران و پاره دیگر را به دروازه عبدالعظیم آویختند. دوم نفر فتح‌الله حکاک قمی بود که گرفتار شد. هر چه اصرار کردند و آزارش نمودند تا همدستان خود را معرفی کند، جز سکوت جوابی نشنیدند و یقین نمودند که گنگ و لال است. عاقبت بعد از اذیت بسیار سرب گذاخته در حلقش ریختند." (۲۹)

نبیل زرندی در موضع دیگری از تاریخ خویش نیز به شهادت فتح‌الله حکاک اشاره می‌کند. (۳۰) جناب ملک خسروی به استناد یک بیان شفاهی از حضرت عبدالبهاء (۳۱) مبنی بر شمع آجین نمودن فتح‌الله حکاک اظهار می‌دارد که ممکن است او را قبلاً شمع آجین کرده و بعد سرب گذاخته به دهانش ریخته و سرانجام پاره پاره نموده باشند. (۳۲) شمع آجین و پاره پاره کردن میرزا فتح‌الله به گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه نیز مستند است. (۳۳) در روزنامه مذکور در خصوص نحوه شهادت فتح‌الله حکاک چنین آمده است: "ملاً فتح‌الله ولد ملاً علی صحاف که در روز اول چند دانه ساچمه و طیانچه او قدری بدن مبارک را خراشیده بود، در اردوی همایون بدن او را شمع زده روشن کردند. مقرب‌الخاقان حاجب‌الدوله طیانچه با ساچمه به همانجا که او به سرکار اعلیحضرت پادشاهی انداخته بود زد؛ فی‌الفور افتاد و سایر عمله فراش‌خانه با قمه پارچه پارچه و سنگباران کردند."

ث - جناب آقا عبدالرسول قمی و برادران و فرزندان او

و از جمله بایان مخلص و مؤمن شهر قم سه برادر به نامهای آقا عبدالرسول، آقا محمدحسین و آقا رضی بودند. این سه برادر در همان سالهای نخستین ظهور در قم به امر مبارک مؤمن شدند. گویا برادر چهارمشان نیز که نامش معلوم نشده، مؤمن بوده است. این برادران سالها تحت تعقیب و شکنجه علماء و مردم متعصب شهر بودند. از نوشته جناب فاضل مازندرانی (نسخه خطی مجلد چهارم ظهورالحق، صفحه ۱۹۶) مستفاد می‌شود که آقا عبدالرسول و آقا محمدحسین مدتی در قم نبوده‌اند و در سال ۱۲۷۵ هجری قمری (۱۸۵۸ میلادی) پس از ورود به قم بازداشت شده و به طهران اعزام گشته‌اند. عین عبارات جناب فاضل چنین است: "و آقا رسول و آقا محمدحسین قمی مذکور چون به قم وارد شدند برای هیجانی که در مردم ایران از جهت اراجیف منقوله نسبت به بایان عراق بود، علماء شورش کردند و حکومت هر دو را دستگیر نموده به طهران فرستاده در محبس مقید و مغلول ساختند." از نوشته جناب ملک خسروی (مجلد سوم تاریخ شهادی امر، صفحه ۳۵۳) نیز روشن می‌شود که برادران مذکور وسیله مأموران عثمانی (و به تحریک میرزا بزرگ‌خان قنصل ایران در بغداد و تفتیش شیخ عبدالحسین طهرانی) دستگیر و به طهران ارسال شده و در حبس انبار زندانی گردیده‌اند. از نوشته جناب ملک خسروی مستفاد می‌شود که آقا محمدحسین در سال ۱۲۸۵ هجری قمری (۱۸۶۸

میلادی) در زندان صعود فرموده (به شهادت رسیده) است، که البته درست به نظر نمی‌رسد. زیرا آقا عبدالرّسول قمی که هفت سال در زندان طهران بوده، در ایّامی شهید گشته که هنوز جناب بدیع به شهادت نرسیده بوده و شهادت بدیع در سال ۱۲۸۶ هجری قمری (۱۸۶۹ میلادی) واقع گردیده است. از قرائن بر می‌آید که شهادت جناب آقا محمدحسین قمی در حدود سال ۱۲۷۷ هجری قمری (۱۸۶۰ میلادی) بوده است. اما جناب اشراق خاوری^(۳۴) و جناب محمدعلی فیضی^(۳۵) ذکری از ورود برادران به قم و یا دستگیری آنان در بغداد نکرده‌اند. از نوشته صریح ایادی امرالله جناب بالیوزی روشن می‌گردد که برادران در بغداد بازداشت شده‌اند.^(۳۶) لذا می‌توان گفت که برادران مدّتی در عراق بوده و به آنجا به ایران رفته و احتمالاً به وطن خویش، شهر قم، عزیمت کرده و در شهر اخیر دستگیر شده و به طهران اعزام و در حبس انبار زندانی گردیده‌اند. جناب حاج محمداسمعیل کاشانی در مثنوی خود به واقعه حبس خویش و چند تن دیگر از جمله آقا عبدالرّسول اشاره کرده است:

نه نفر بودیم در یک سلسله	دل طپیدی در بدن چون زلزله
خشت در زیر سر و تن بر زمین	حاضر فرمان گمراهان دین
مکت بنمودم بزنندان من دو سال	تا که گشتم فارغ از هر قیل و قال
لیک ز هل قم جوانی پارسا	مـحـترق از فرقت روی بها
با قره زنجیر اندر تیره چال	روز و شب محبوس بودی هفت سال
نام نیکویش بُدی عبدالرّسول	بسنده یزدان بُد و عبید رسول
حبسیان چون حال او را دیده‌اند	بر خود آن ظلم و جفا بگریخته‌اند

به هر حال، همانطور که مذکور گردید آقا عبدالرّسول و آقا محمدحسین در سیاه‌چال طهران محبوس گشتند. آقا محمدحسین بر اثر تحمّل بلایا و مصائب بسیار، پس از دو سال در همان زندان صعود نمود. ولیکن آقا عبدالرّسول هفت سال زندانی بود. نامبرده با اخلاق ملکوتی آنچنان زندانیان را شیفته خود نموده بود که هنگام وداع همگان حلقه اشک در چشم داشتند.

آقا عبدالرّسول در سال ۱۲۸۲ هجری قمری (۱۸۶۵ میلادی) از زندان رها گشت. پس از رهایی از زندان به عراق عرب رفت و سقّای بیت اعظم بغداد شد. چند سال هر روز چند بار با مشک گوسفندی خویش آب از رودخانه به بیت مبارک می‌برد تا ساکنان آن بیت سقّایه شوند. در اواخر ایّام اقامت جمال ابهی در ادرنه، حاج میرزا حسین خان سفیر ایران در دربار عثمانی به دستور ناصرالدین شاه تلاش می‌نمود که موجبات تبعید آن حضرت را به عکا فراهم سازد. سفیر ایران به قنصلهای خود در عراق و مصر نیز اطلاع داد که دولت عثمانی دیگر از بایان (بهائیان) حمایت نمی‌نماید و حضرت بهاءالله را بزودی به عکا تبعید خواهد نمود. این بود که در مصر و عراق اقدامات خشونت آمیزی علیه بهائیان به عمل آمد. از جمله در بغداد، میرزا بزرگ خان قزوینی، قنصل ایران، و شیخ عبدالحسین طهرانی (شیخ العراقین) اهالی را علیه اصحاب تحریک کرده ایجاد بلوی نمودند. یک روز هنگام سحر

که جناب آقا عبدالرسول قمی از رودخانه آب برداشته و با مشک خود به بیت اعظم می برد، نزدیک همان رودخانه دو تن از دشمنان امر با دشنه به وی حمله کرده، شکمش را دریدند. آقا عبدالرسول با همان حال یک دست بر مشک آب و یک دست بر روی شکم که امعاء و احشائش بیرون نریزد، خود را کشان کشان به بیت اعظم رساند. پس از ورود به بیت بر زمین افتاد و به ملکوت ابهی صعود فرمود.^(۳۷) چون اصحاب قصد دفن جسد آقا عبدالرسول در گورستان مسلمین نمودند، دشمنان امر اجتماع کرده مانع شدند ولیکن با دخالت مأموران حکومت تدفین انجام یافت. وظیفه سقایه بیت اعظم در آغاز با میرزا آقاخان خادم الله بود و سپس به آقا عبدالرسول تفویض گشت. پس از شهادت شخص اخیر، آقا بزرگ خراسانی ملقب به بدیع که در آن اوقات در بغداد بود، به انجام دادن این وظیفه مبادرت نمود و با آن که چند بار به وسیله دشمنان امرالله و اشرار مجروح گشت بدین کار مداومت داشت. پس از شهادت آقا عبدالرسول مراتب به استحضار جمال اقدس ابهی رسید. آقا حسین آشچی حکایت کرده است که چون خبر شهادت آقا عبدالرسول به عرض جمال ابهی رسید، همه حاضران در ساحت مبارک به تلخی گریستند. جمال ابهی فرمودند که آقا عبدالرسول به آرزوی همیشگی خویش رسید و آن مقام عظیم شهادت بود.^(۳۸) از قلم جمال ابهی زیارتنامه مخصوص به جهت آقا عبدالرسول نازل گردیده و در الواح متعدده نیز ذکر شهادت او شده است. از جمله در لوح مبارک به اعزاز جناب علی اشرف عندلیب لاهیجانی می فرمایند:

یا قلمی الاعلی اذکُرُ عبدی الرسول الَّذی استشهد فی الزّوراء. اَنَّهُ هُوَ الَّذی فَوّضَ الیه سقایة بیتی الحرام بعد العبد الحاضر لدی عرش الله المهیمن القیوم. اَنَّهُ خرج فی الاشرار یسقی بیت الله فی یوم الميثاق اذا قتله المشرکون بظلم ناحت به الأشياء و الَّذین طافوا العرش بخضوع و خشوع. اذکره من قبلی و قل اَوَّلَ نَفْحَةٍ تَضَوَّعَتْ مِنْ اُورَادِ حَديقَةِ المعانی علیک یا اَیُّهَا النّاطِقُ بِذِکرِ مالک الاسماء و المتوجّه الی الافق الاعلی. اشهد اَنکَ سمعتَ النّداء و اقبلتَ الی الزّوراء مقرّ عرش ربّک فاطر السّماء الی اَن دَخَلْتَ المَقامَ المَحمود و فُزْتَ بِلِقَاءِ الله مالک الغیب و الشّهود. اَنْتَ الَّذی ما مَنَعَتْکَ ضَوْضاءُ الأُمم و لا شُؤوناتِ العالم. توجّهتَ بوجهک و عینک و قلبک و کُلّ اَرْکانک الی الله مالک الملوک و کنتَ طائفاً حَولَ البیت الی اَن شربتَ رَحیقَ الشّهادة فی سبیل المظلوم. علیک بهاء الله و بهاءٌ مِنْ فی السّماوات و الارض و بهاءٌ کُلّ مَنْ آمَنَ بالله العزیز الودود.^(۳۹)

جناب فاضل مازندرانی می نویسد، "لوح فارسی معروف اَنَا الَّذی قد کنت مخزوناً فی قباب الدّنیَا اَنْ یا رسول اگر از سماء شمس معنی پرسی در کسوف حسد مکسوف خطاب به آقا عبدالرسول (شهید) شهیر قمی است."^(۴۰) در این مقام لوح مبارک مذکور را درج می نماید. نسخه

موجود نزد نگارنده^(۴۱) فاقد عبارت "أَنَا الَّذِي قَد كُنْتُ مَحْزُونًا فِي قَبَابِ الدُّنْيَا" است. عین لوح مبارک چنین است:

بسم الله المقدس الابهی

آن یا رسول اگر از شمس سماء معنوی پرسی در کسوف حسد مکسوف و مقنوع و اگر از قهر بقای قدس خبر خواهی در خسوف بغضاء مخسوف و مغطوء و اگر از انجم فلک عمائی اطلاع طالبی در افول غلّ مأفول و محجوب. یک حسین و صد هزار شمر بر او قائم و یک خلیل و هزاران نمرد بر او محیط و یک روح و صد هزار قابض و یک حنجر و صد هزار خنجر. در تمام عمر شبی نیاسودم و در جمیع ایام دمی نیارمیدم. گاهی سرم را دیار بدیار بیهوده فرستادند و گاهی در هوایم بیاویختند. وقتی مصاحبم ستان بود و وقتی مؤانسم خولی. هر صباح که سر از فراش برداشتم بلای جدیدی استقبال نمود و هر شام که در مجلس وحدت جالس شدم عقوبتی رخ گشود. نه در بلایم تأخیری و نه در عقوبتم تعویقی. مع ذلک قیامم در مقابل اعداء چون شمس واضح و ظهور من در بین اهل ملکوت اعلیٰ چون قمر لائح و آنی بحفظ جانم نپرداختم و اقلّ من حین بآسایش روانم دل نبستم. جانم را اتفاق سبیل محبوب نمودم و روانم را فدای مقصود. حصنم توکلّم بود و حرزم توّسل بدوست و درع من اعتماد من و جندم رجای باوست. تا آن که ظهورم سبب حسد اعداء شد و قیامم علّت غلّ اولوالبغضاء. ای رسول اگر ببصر حدید و نظر جدید ملاحظه نمائی، کُلّ اشیاء بل اهل منظر اعلیٰ را از حزنم محزون بینی و از اضطرابم مضطرب مشاهده نمائی. ای رسول صبح منیر روحانی در ظلمت حسد شیطانی مستور مانده و انوار شمس قدس صمدانی در حجاب غلّ ظلمانی محجوب گشته. حال سلطان قدم اراده خروج از بین باجوج نموده ولیکن بعد از خروج هم معلوم نیست که از ادلاغ ثعبان، این جوهر رحمان محفوظ ماند. چنانچه در هجرت اوّل این مطلب بوضوح آمده. ای رسول چگونه بینی حال مظلوم غریبی را که مابین حزین مبتلا شود. نه اعداء را به او رحمتی و نه احتباء را به او شفقتی. قسم بجمال ذوالجلال که بلای این جمال اعظم تر و اکبر تر است از بلایای اوّلین و آخرین. و تو حمد کن خدا را که از سلطان بقاء و ضرّ او آگاه نیستی. باری این ایام ایامی است که چشم ابداع و بصر اختراع شبه او ندیده. جهد نما تا از سبیل وهم و تقلید خارج شوی و بجبروت مکاشفه وارد شوی. چه که این ایام کُلّ در سکر غفلت مدّهوشند الاّ مَنْ شاء ربّک. برخی سراب بقیعه را بحر اغمر دانند و ظلمت دیجور را صبح انور شمردند و بعضی بقطره فانی از کوثر باقی قناعت نموده اند. این است حال عباد و اطوارشان و کذلک خلقنا النفوس اطواراً. ای رسول اگر طیران در هوایم خواهی از ملکوت سموات و ارض و آنچه در این دو موجود است طیران نما تا در رضوان سبحان وارد شوی. فهنئاً للواردین.

از جناب آقا عبدالرسول فرزندان مؤمن و خدمتگزاری باقی ماندند که تا پایان حیات به خدمت امرالله اشتغال داشتند. جناب آقا محمد حسن که بعدها به خادم شهرت یافت فرزند بزرگوار آن شهید مجید بود. هنگام عزیمت جمال ابهی از بغداد به استانبول جناب شاطر رضا اردکانی در جدیده (JUDAYDAH) آقا محمد حسن را همراه خود آورد و شخص اخیر به کاروان پیوست. در آن اوقات آقا عبدالرسول در زندان طهران بود. آقا محمد حسن که در آن ایام حدوداً پانزده ساله بود در خدمت جمال ابهی عازم استانبول گشت. از آن پس در بیت جمال ابهی خدمت می نمود. هرگز ازدواج ننمود و تمام اوقات را صرف خدمت به امر مبارک فرمود. سالها تصدی مسافرخانه عکا با او بود. در ایام کهولت ساکن بیت عبود گشت. تا آنکه در سن هشتاد و یک سالگی در ۱۳۴۶ هجری قمری (حدود ۱۹۲۷ میلادی) با نهایت ایقان به ملکوت جاودان پرواز نمود. آقا محمد حسن برخی از الواح جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء را به صورت مذهب و مرقع در مکان مخصوص محفوظ داشت. هر نفسی به زیارت آن آثار که در کمال زیبایی تذهیب گشته بود نائل می شد بی نهایت تجلیل و تحسین می نمود. این الواح مبارکه بعداً به حضور حضرت ولی امرالله تقدیم گردید. چون خبر صعود جناب آقا محمد حسن به عرض حضرت ولی امرالله رسید امر فرمودند که جسد نامبرده با نهایت احترام در حضور احباء در گلستان جاوید عکا استقرار یابد. از قلم اعلی و یراعه حضرت عبدالبهاء الواحی چند به اعزاز این خادم باوفای امراللهی نازل گردیده و در الواح متعدده ذکر او را فرموده اند. (۴۲)

جناب دکتر حبیب مؤید در کتاب خاطرات حبیب در خصوص مسافرخانه عکا در ایام حضرت عبدالبهاء و خدمات جناب آقا محمد حسن خادم و شخصیت روحانی و عرفانی او چنین می نویسد:

"مسافرخانه عکا عبارت از یک اطاق بزرگی بود که به طرف دریا و رو به شرق عکا ساخته شده (در) خان عوامید یا خان عمران) یک دو اطاق سنگی کوچک هم در طرف غربی آن واقع که محل سکونت جناب حاجی میرزا حیدرعلی و جناب مشکین قلم بود. یک اطاق هم باز به طرف شرق که مطبخ بود. در جلو راهرو و کفش کن مسافرخانه یک طوطی در قفس بود هر وقت حضرت عبدالبهاء وارد می شدند به صدای بلند می گفت الله ابهی و جمله الله ابهی را به قدری بلند و رسا اداء می کرد که از مسافت دور شنیده می شد. گاهی هم می گفت "مرحبا". حضرت عبدالبهاء هم جواب می دادند الله ابهی. جناب آقا محمد حسن خادم که مردی ثمین و سنگین و در عین حال بسیار چابک و باتمکین بود تمام خدمات مسافری را عهده دار بود. یکّه و تنها روزی سه مرتبه باید غذا به مسافرین بدهد، اطاقها را جارو کند، آشپزی کند، خرید کند، ظرفها را بشوید، سفره را بچیند و جای بیاورد. حتی لباسهای مسافرین را هم گاهی خودش می شست. طرز تهیه غذا بسیار ساده و یکرنگ بود. اغلب آبگوشت ساده بود گاهی با ماست. بعد از آنکه آب آورده سماور را حاضر می کرد صبحانه می داد که عبارت از یک مقداری نان گندم خالص و یک دو استکان چای شیرین بود. پس از آنکه کار

چای تمام می شد بازار می رفت گوشت و سیب زمینی و پیاز و غیره خریداری می کرد می آمد دیگ آبگوشت را براه می انداخت و پس از آن آرد آورده خمیر می کرد و نزدیک ظهر تشت خمیر را اغلب روی سرش به نانوائی برده نانها را توی سفره سفید پیچیده به مسافرخانه می آورد و تا به کارهایش می رسید یک ساعت بعد از ظهر می شد. گاهی دو ساعت بعد از ظهر وقتی که همه گرسنه شده اند با کمال تأنی و آرامی سفره و ظروف و سبزی و پنیر می آمد بعدش دو سه قاشق آب آبگوشت و یک دو تکه گوشت دو دانه سیب زمینی گاهی گوجه فرنگی هم داشت به فرد فرد مسافرن داده می شد. تمام مسافرن هم یک جور و یک نواخت بودند. همه جور آدمی در مسافرخانه بود. غنی و فقیر، پیر و جوان، شهری و دهائی، مسلمان و یهود (البته بهائی) ابداً تبعیضی در بین نبود و تجمل و شکم پروری هم وجود نداشت. حتی اغلب مسافرن در ساعات بیکاری مشغول گندم پاک کنی بودند. هر نفری به قدر نیم کیلو گندم روی کاغذ یا توی سینی ریخته دانه دانه گندم ها را پاک می کردند و این گندمهای پاک شده را جناب آقا محمد حسن می بردند آسیا آرد کرده می آوردند به مسافرخانه بعد خمیر نموده به نانوائی می بردند و نان شب را به خوردن می دادند. عجب طعم و لذتی داشت. من و سلوی به این خوشمزگی نبود. اکثر مسافرن که گاهی عده به سی چهل و متجاوز از آن می رسید این نان خشک خالی را با یک شوق و اشتیائی می خوردند و کیف می بردند که به وصف نیاید. یک علت دیگر هم این بود که جناب آقا محمد حسن نمی رسیدند و سر ساعت نهار و شام حاضر نمی شد. چون که اغلب گرسنگی غلبه می کرد همین نان خالی را به طوری از روی میل و اشتها می خوردیم که هیچ غذائی نمی شد اینطور خوشمزه باشد و قائم مقام آن گردد. شب و روز مسافرن در کیف و نشئه و سروری بودند که در ملاء اعلی سیر می کردند و ابداً به نعمتهای ظاهری و خورد و خوراک اهمیتی نمی دادند و شاه و گدا یکسان بود. همه مفتون جمال جانان بودند و همه شیفته و شیدائی آن روی چون مه تابان. آقا و نوکری در بین نبود. غنی و فقیر با هم در سر یک سفره جمع شده و از یک غذا متنعم و مرزوق بودند و از یک باده محبت سرگرم و سرشار. بنام به بزم محبت که آنجا گدائی به شاهی برابر (مقابل) نشیند. اغلب برای دلجوئی احباء حضرت عبدالبهاء هم تشریف آورده از همان غذا میل می فرمودند و با احباء شرکت می کردند. ضمناً رسیدگی و تفتیشی هم از وضع مطبخ و سفره و غذای مسافرن می کردند و دستوراتی می دادند. جناب آقا محمد حسن علاوه بر خدمات مسافرخانه و تهیه و وسائل شام و نهار زائرین و اداره نمودن این دستگاه خیلی هم سرش از برای حرف زدن و تحقیق و مباحثه و اظهار نظر و آوردن شواهد تاریخی می خارید و اگر کسی سؤالی می نمود اینقدر مطلب را کش می داد و حرف می زد و می رفت و می آمد و دنبال می کرد تا کاملاً مطلب کشف می شد. واقعاً دانشمند بود. مخصوصاً در مسائل عرفانی و فلسفی و استدلالی ید طولائی داشت و جزئیات تاریخ امر را به خوبی می دانست. (صفحات ۴۷-۴۴)

فرزند دیگر جناب آقا عبدالرّسول قمی نوری جان نام داشت. وی با آقا علی شعرفاف کاشانی ازدواج نمود. فرزندان نوری جان نیز تا پایان حیات به خدمت امر الهی قائم بوده و با حسن عاقبت صعود نمودند. پسرش آقا عبدالصّمد مسگر بود. یک دختر نوری جان حیاتیّه نام داشت که در قصر بهجی خدمت می نمود. دختر دیگر نوری جان جمالیّه بود که افتخار خدمت در ساحت مبارک جمال ابهی یافت و سالها با کمال وفاداری به انجام وظائف محوّله اشتغال داشت. پس از صعود حضرت بهاءالله بی قراری می نمود تا آنکه مرغ روحش در سال ۱۳۱۱ هجری قمری (حدود ۱۸۹۳ میلادی) به جهان جاودان پرواز نمود. پس از صعود مورد عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و فرمودند "جمالیّه وفاء به جمال مبارک کرد". مرقدش در گلستان جاوید عکّاست. از قلم اعلی الواحی چند به اعزاز این بانوی موقّنه باوفا نازل گردیده و ذکر او در الواح دیگر نیز آمده است. در یکی از الواح خطاب به نامبرده چنین می فرمایند:

"هو العلیم الحکیم

یا جمالیّه علیک بهاءالله و عنایت و فضله اشهد انک حضرت امام الوجه و فزت بخدمتی فی اللّیالی و الاّیام بحیث ما اخذتک الکسالة فی خدمتی و ما منعتک شأن من الشّؤون عن خدمتی و القیام امام وجهی بشهادة قلمی الاعلی. قولی سبحانک اللهم اسألك باسمک الذی سخرت الملک و الملکوت و اظهرت اسرار الجبروت بان تؤیّدنی علی الاستقامة علی حبّک و ذکرک و امرک. انک انت الکریم الرّحیم. البهاء من لدنا علیک یا امتی و ورقنی و الطائفة حولی فی العشی و الاشرار و علی کلّ امة فازت بهذا الامر البدیع و راعت مقامک لوجه الله العزیز الحمید". (۴۳)

پسر دیگر جناب آقا عبدالرّسول قمی جناب استاد ابوالقاسم مسگر بود. احوال این مرد جلیل را فرزند برومندش جناب خلیل شهیدی در کتاب خاطرات (خطّی) خویش نگاشته است. استاد ابوالقاسم سالها در عکّا و از در سوق ابیض به مسگری اشتغال داشت. آنی از خدمت امرالله فراغت نداشت و بنی نهایت مورد محبّت حضرت عبدالبهاء بود. جرّه های مسی که او ساخته بود معروف بود و غالباً اجّاء با آنها از آب قناتی که در پهلوی درخت های صنوبر مقابل روضه مبارکه قرار داشت استفاده کرده باغچه روضه مبارکه را آبیاری می نمودند. جرّه ها را استاد ابوالقاسم شخصاً پر از آب می کرده و به دست اجّاء می داده است. جرّه ای را نیز به دستور حضرت عبدالبهاء برای آن حضرت پر از آب می کرده و اطرافش را خشک نموده بر دوش مبارک می نهاده است و حضرتشان بدین ترتیب چند بار آب بر دوش مبارک گذارده و باغچه را آبیاری می فرمودند. (۴۴) همسر استاد ابوالقاسم از اجبای بغداد و نامش ذکریه بود. مادر ذکریه خمیسه و پدرش احمد ولی نام داشت. خمیسه نخستین بار که در ارض اقدس به حضور جمال ابهی مشرّف گشت بالبداهه اشعاری به عربی در ثنای حضرتشان و آل الله سرود که موجب کمال

سرور حضرت بهاء‌الله گردید.

بهر حال استاد ابوالقاسم بسیار مورد محبت و اعتماد حضرت عبدالبهاء بود. نامبرده در بحبوحه سالهای طغیان نقض کمال وفاداری به ساخت مرکز میثاق تقدیم داشت. چون عاشق و شیفته واقعی حضرتشان بود آن حضرت به کرات بدو توصیه فرمودند که به ناقضین و اکنث شدید نشان ندهد. حتی اگر بگوش خود بشنود که آنان حضرتشان را سب می‌نمایند صبور باشد و نشنیده بگیرد. پس از صعود جناب استاد ابوالقاسم حضرت عبدالبهاء بی‌نهایت مغموم و متأثر گشته و بارها ذکر خیر او را می‌فرمودند. از جمله یک روز که احبای الهی را در مسافرخانه بهجی به ناهار دعوت فرموده بودند هنگام امر به جلوس احباء بر سر مائده جای مخصوص نیز برای استاد ابوالقاسم مقرر فرمودند. نشان آنکه او هنوز زنده است و این گویای نهایت مرحمت حضرتشان به استاد ابوالقاسم مسگر بود. ذکرته خانم همسر استاد ابوالقاسم سی سال در بیت مبارک در عکا قائم به خدمت و بسیار مورد عنایت حضرت عبدالبهاء، حضرت ورقه علیا و حضرت ولی امرالله بود. سرانجام در ایام انقلاب و اضطراب فلسطین ساکن قریه عدسیه شد و در همانجا به ملکوت ابهی صعود نمود.

از فرزندان استاد ابوالقاسم رفیع خانم به توصیه حضرت عبدالبهاء با آقا عبدالرسول منصور در عکا ازدواج نمود. از این اقتران چهار فرزند به نامهای آقا ابراهیم، آقا بدیع، بهجت خانم و وداد خانم پدید شدند. سرانجام رفیع خانم و آقا عبدالرسول و فرزندان به امر حضرت ولی امرالله عازم ایران گشتند و آقا عبدالرسول پس از چندی در طهران صعود نمود و رفیع خانم و فرزندان به آمریکا عزیمت نموده ساکن آن دیار شدند. فرزندان دیگر استاد ابوالقاسم جمیل، جمیل، داود، ادیب و خلیل نام داشتند. داود با همسر و فرزندان در شرق اردن سکونت کرد و ادیب در عدسیه صعود نمود. جمیل و جمیل خلی زود صعود نمودند. خلیل شهیدی سالها در عکا به همان شغل پدر استوار بود و مورد عنایت حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله تا آنکه به امر مقام ولایت عازم ایران گردید و در همانجا با نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود. جناب خلیل شهیدی دو سال پس از صعود حضرت عبدالبهاء با زینب خانم دختر سعید غفیر از احبای دمشق ازدواج نمود. در مراسم ازدواج، حضرت ورقه علیا و صابیای حضرت عبدالبهاء شرکت داشتند. نتیجه این اقتران یازده فرزند (هفت پسر و چهار دختر) شد به نامهای جمیل، ندیم، لیب، نبیه، نعیم، روحیه، امین، بشیر، سمیر و فائزه. (۴۵)

جناب خلیل شهیدی خاطرات شیرین ایام اقامت در حیف را در کتاب خطی که به یادگار نهاده بیان فرموده است. از جمله خاطرات او مربوط به داستان شیخ علی کاشانی است که زن زشتی داشت و حضرت عبدالبهاء پیوسته با او مزاح می‌فرمودند. شیخ علی دو الاغ داشت که برای امرار معاش کرایه می‌داد ولیکن دزدان آن دو الاغ را دزدیدند. با آنکه شیخ علی به شغل سلمانی نیز اشتغال داشت ولیکن پس از دزدیدن الاغهایش گرفتار مشکلات زندگی شده بود و همواره در اندیشه آن الاغها بود. یک شب

که در بیت عبدالله پاشا حضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف بود عرض کرد قربان دیشب خواب دیدم که سوار یکی از الاغهایم هستم و داستان آن سواری را به تفصیل حضور مبارک معروض داشت. هیکل مبارک با او مزاح فرمودند. آقا فرج اصفهانی گفت آقا شیخ علی تو در پشه‌بند نیز سوار الاغی؟ این سخن که خیلی معنی داشت سبب خنده بسیار حضار گشت. حضرت عبدالبهاء نیز برای آنکه آنان در خندیدن آزاد باشند برای چند لحظه از اطاق بیرون تشریف بردند (صفحات ۱۸-۱۱۶). آقا فرج اصفهانی مردی بسیار شوخ بود. در سنّ متجاوز از نود اگر کسی به او می‌گفت که تو پیر هستی به شدت عصبانی می‌شد. روزی حضرت عبدالبهاء هنگام مزاح با او به وی می‌فرمایند آقا فرج تو بزرگتری یا من؟ آقا فرج عرض می‌کند قربان تمام اهل عالم در ظاهر و باطن بر بزرگی و بزرگواری شما شهادت می‌دهند (صفحات ۱۸-۱۱۷). جناب شهیدی در یک موضع از کتاب خطی خاطرات خود داستان دیگری را بدین مضمون می‌نویسد که یک روز حضرت عبدالبهاء فرمودند در بغداد احباء دور هم جمع بودند و خوش می‌گذراندند. یک شخص حاجی در گوشه‌ای ساکت و صامت نشسته بود (معلوم بود که دلش با احباب همراهی نداشت). آقا ابراهیم ناظر به او گفت: خدا داده بما قصر بلندی تو ای حاجی کج‌بین در چه فندی؟ حضرت عبدالبهاء این شعر را با تبسم خواندند (صفحه ۱۴۰). آقا محمد جواد قزوینی ناقض هنگام راه رفتن اگر به حضرت عبدالبهاء و یا اصولاً احباء بر می‌خورد گردش را خیلی شقّ می‌کرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمودند که او چون الاغی می‌ماند که کمرش زخم شده باشد و از شدت درد گردش را شقّ نگه دارد (ص ۱۴۰). شهیدی در کتاب خاطرات می‌نویسد که میرزا بدیع‌الله ناقض دختر خود ساذجیه را به یک پیرمرد مسیحی به نام نصّار که صاحب مجلّه کرمل بود تزویج کرده بود (صفحه ۱۵۳). در موضع دیگری از کتاب خاطرات بدین مضمون می‌نویسد که ملاّ ابوطالب بادکوبه‌ای هنگامی که متجاوز از یکصد و ده سال داشت حسب الامر مبارک حضرت عبدالبهاء در یکی از اطاقهای طبقه پائین مسافرخانه سکونت داشت و دلخوش و شاکر بود. حضرت عبدالبهاء مرا مأمور فرمودند روزی دو سه ساعت نزد ملاّ ابوطالب بمانم و با او صحبت بدارم تا دلتنگ نشود. ملاّ ابوطالب از این مصاحبت لذّت می‌برد و بسیار راضی بود ولیکن روزی به حضور مبارک عرض کرد که مایل است به باغ رضوان برود و چند روزی آنجا بماند. چون حضرت عبدالبهاء ملاحظه فرمودند نامبرده شائق است به باغ رضوان برود موافقت فرمودند. ملاّ ابوطالب دو سه روز پس از ورود به باغ رضوان به ملکوت جاودان صعود نمود. او را در گلستان جاوید عکّا دفن نمودند (صفحات ۶۳-۱۶۲). در مورد جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی داستانی بدین مضمون می‌نویسد که حاج میرزا حیدرعلی شرب دخان می‌نمود. ولیکن آن را ترک کرد. چون ضعیف بود ترک دخان او را به شدت مریض نمود. دکتر اصرار می‌کرد که نامبرده سیگاری بکشد ولیکن حاجی قبول نمی‌نمود. سرانجام حضرت عبدالبهاء به او امر فرمودند که چون معذور است شرب دخان کند. حاجی از آن پس یک سیگار را نصف می‌کرد و از آن نصف هم تنها نیمی را می‌کشید تا امر مبارک را اجراء کرده باشد (صفحه ۱۶۶). هم او بدین مضمون

می‌نویسد که حضرت عبدالبهاء گاهی اوقات "محض اعتدال مزاج" روغن کرچک مصرف می‌فرمودند و غالباً غذای مبارک آبگوشت بسیار ساده و رقیق بود که کمی لیمو ترش می‌ریختند (صفحه ۱۶۷). می‌نویسد حضرت عبدالبهاء شبی در طبریّه استراحت فرموده بودند. صبح که شد ملاحظه فرمودند ماری زیر متکای آن حضرت است. دستور فرمودند مار را در کیسه کرده و در بیابان رها نمایند. این نمونه رأفت مبارک بود که خود نیز می‌فرمایند "و تا ممکن است سر ماری نکوید" (صفحات ۷۵-۱۷۴).

و نیز می‌نویسد در زمان تصرف فلسطین وسیله ارتش انگلستان بسیاری از سپاهیان هندی در اطراف روضه مبارکه چادر زدند. چون آنان این مقام جلیل را مقدّس می‌دانستند دائماً رجایشان این بود که آزاد شوند و به کشور خویش مراجعت نمایند. چون هنگام عزیمت آنان به کشورشان رسید با نهایت شعف ابراز می‌داشتند که رجای ما از این تربت مقدّس بازگشت بود که الحمدلله بعزّ اجابت مقرون گشت (صفحات ۷۷-۱۷۵). جناب شهیدی دفتر خاطرات خویش را با این عبارات خاتمه می‌دهد: "حضرت عبدالبهاء لحن مصری‌ها را در خواندن قرآن تحسین می‌فرمودند و نیز می‌فرمودند اگر کسی غربی را خوب بتواند بخواند من می‌گذارم در مجالس اغیار از آیات جمال مبارک بخواند. گاهی اوقات هم صورت می‌گرفت و سامعین منقلب و مشتعل می‌گشتند" (صفحه ۱۸۵).

اما آقا رضی برادر آقا عبدالرّسول شهید قمی زرگر بوده و خطّ خوشی نیز داشته است. آقا رضی نیز در قم مورد هجوم و غارت اشرار قرار گرفته و ناچار به قصبه قاهان رفته است ولیکن اشرار آزادش نگذاشته‌اند و همواره تحت ستم و گناه در زندان ظالمان بوده است. (۴۶) به استناد نظر خاندان محترم خادمی لوح مبارک ذیل از قلم ابهی به اعزاز آقا رضی نازل گردیده است:

"هو الله"

یا رضی ان شاء الله از تجلّیات انوار آفتاب حقیقت منور باشی و به ذکر دوست یکتا ناطق و بر حبّش ثابت و بر امرش قائم. اگر فقیری غنا با تست. وقتی که این مظلوم در زیر غلّ و زنجیر در ارض طاء بود در حالتی که دو روز بر او گذشت و چیزی به لب نرسید و دیناری با او نبود در آن حین اغنی العالم بوده. کسی که غنای او در منتهی درجه فقر حاصل و از ذلّت و ننگ عالم در سبیل امر مالک قدم دلتنگ و خجل نه با تو بوده و هست. غم مخور سرورها از پی، دلتنگ مباش فرح بی منتهی از عقب. در نفس این عالم ابواب لاتحصی موجود ان شاء الله باصبع اراده بگشاید و عوالم جدیده در این عالم مشاهده گردد. او فقیر را دوست داشته و با او مجالس و مؤانس. اگر بر تراب جالسی غم مخور مالک عرش با تست. اگر گرسنه‌ای محزون مباش منزل مائده بتو ناظر. اگر شب بی چراغی دلتنگ مشو مطلع نور حاضر. انی او انس مع کلّ فقیر و اقع مع کلّ مسکین و اتوجه الی کلّ مظلوم و انظر کلّ مکروب. لذت بیان رحمن و

حلاوت آن تلخی های دنیای فانیه را مبدل فرماید و زائل نماید. طوبی لمن وجد عرف بیانی و تمسک بالصبر فی سبیلی المستقیم، الحمد لله رب العالمین." (۴۷)

از آقا رضی دو پسر مؤمن به نامهای آقا محمد باقر و آقا شکرالله بر جای مانده است. لوح مبارک ذیل از قلم اعلی به اعزاز جناب آقا محمد باقر نازل گردیده است. قوله الاعلی:

"جناب آقا باقر علیه بهاء الله هو المبین العلیم حضرت نوح آمد و به نوحه و عجز و ابتهاج عباد را به غنی متعال دعوت نمود. ردش نمودند و وارد آوردند آنچه را که عیون عرفان گریست و هیکل عدل صیحه زد. و بعد حضرت هود آمد و اهل ارض را به مالک وجود و سلطان غیب و شهود دعوت نمود انکارش کردند و بر اعراض قیام نمودند مع آنکه آن حضرت قوم را به اسم قیوم بشارت فرمود و به ایام الله مژده داد. بعد حضرت صالح آمد و به کمال روح و ریحان اهل ارض را به افق عنایت مقصود عالمیان راه نمود. زلال نصیح الهی را ضلالت دانستند و بالاخره ناقه را پی کردند و بسقرفتنند. یا باقر بصر و سمع عباد از مشاهده و اصغاء ممنوع است. سبحات او هام حائل شده و خلق را از حق محروم نموده. طوبی از برای نفسی که به یقین مبین به حبل متین تمسک جست و خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد نمود. از حق می طلبم ترا تأیید فرماید و به صراط واضح مستقیم هدایت نماید. به شأنی که نفاق ناعقین و ضوضای معتدین و سطوت مشرکین ترا از تجلیات انوار تیر توحید منع نکند و محروم نسازد. ان ربک علی کل شیء قدیر و بالا جابه جدیر." (۴۸)

از آقا محمد باقر فرزند آقا رضی قمی دو دختر به نامهای شهربانو و مرضیه و یک پسر به نام نورالله بر جای ماندند. آقا شکرالله فرزند دیگر آقا رضی نیز صاحب یک دختر به نام عزت خانم و سه پسر به نامهای آقا نصرالله، آقا حبیب الله و آقا فرج الله گردید. آقا نورالله با عزت خانم ازدواج نمود. ثمره این اقتران سه دختر به نامهای رفیع، جمیل و بهیه و یک پسر به نام ایرج بود. مراد از ایرج دوست گرمی و سراینده بهائی دکتر ایرج خادمی است. فرزند آقا حبیب الله جناب عطاء الله خادمی علیه رضوان الله بود که فرزند برومندش فریده خانم خادمی برخی از اوراق و مدارک برای استفاده و درج در این تاریخ در اختیار نگارنده فانی نهاده است. آقا نورالله فرزند آقا محمد باقر در حدود سال ۱۹۱۴ میلادی از نامزد خود عزت خانم در ایران خدا حافظی کرده عازم ارض اقدس حیفاء می گردد و پس از سفری طولانی به محضر حضرت عبدالبهاء شرفیاب و از جام لقاء سیراب می گردد. شش ماه در ارض اقدس مقیم می شود و در این اوقات گاه به آقا محمد حسن خادم در طبخ غذا مدد می کند و مورد عنایت حضرت عبدالبهاء قرار می گیرد. در احيان مراجعت به ایران لوحی از قلم آن حضرت به اعزازش نازل

می‌گردد که در این مقام عیناً نقل می‌نمائیم:

"جناب زائر آقا نورالله علیه بهاء الابهی هو الله ای بنده آستان حق الحمد لله به آنچه نهایت آرزوی مقربان درگاه کبریاست فائزگشتی. به بقعه مبارکه رسیدی، جبین به بقعه مقدسه نور مبین نهادی و تراب تربت پاک را کحل الجواهر بصر و بصیرت نمودی. حال با توکل تام و تبطل عظیم و تذکری بدیع و توجّهی شدید مراجعت به ایران نما و به امه الله المظمثنه ورقه مخطوبه تحیت ابدع ابهی از قبل عبدالبهاء ابلاغ دار. من در حق یاران و اماء رحمن به درگاه حضرت منان تضرع و زاری نمایم و عون و عنایت نامتناهی خواهم. امیدم چنان است که من بعد در نهایت پاکی و آزادگی روش و حرکت نمائی و علیک البهاء الابهی" (۴۹)

در پایان گفتار دوم (تاریخ قم در عهد اعلی) متذکر می‌شود که جناب ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) مدّتی در قم در خانه اجاری خود در محله باغ پنبه ساکن بوده است. جناب سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای نیز مدّتی در شهر قم سکونت داشته است. همچنین امّ نور همسر جناب میرزا کمال الدین نراقی در شهر قم تولّد یافته و وسیله شوهرش به حضرت نقطه اولی و جمال ابهی مؤمن گشته است.

زیرنویس گفتار دوم

تاریخ قم در عهد اعلی

- (۱) مجموعه اشراقات. صفحه ۳۹.
- (۲) فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوّم، صفحات ۹۲-۳۹۱.
- (۳) از جمله رجوع فرمایند به: *THE DAWN BREAKERS* صفحه ۵۸۷.
- (۴) فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوّم، صفحه ۲۹۲.
- (۵) شاه سلطان خانم (معروف نزد ازلیان به عزّزه خانم) در کتاب رُویة خود تنبیه الثّائمین (صفه ۴۲) به داعیه من یظهري حاج میرزا موسی قمی اشاره کرده است.
- (۶) برای آگاهی از حوادث نامطلوب نراق در آن ایّام از جمله رجوع فرمایند به مجلد چهارم تاریخ ظهور الحقّ (خطّی) صفحات ۱۶۸-۷۴.
- (۷) مؤید. خاطرات حبیب. صفحات ۲۰-۱۱۹.
- (۸) مأخذ: فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد چهارم (خطّی) زیرنویس صفحات ۸۳-۱۸۲.
- (۹) برای آگاهی از احوال جناب میرزا آقا کاشانی (اسم الله المنیب) از جمله رجوع فرمایند به:

- الف - تذکرة الوفاء اثر قلم حضرت عبدالبهاء. صفحات ۲۶-۲۲۲.
- ب- تاريخ سمندر. صفحات ۲۹-۲۲۷.
- (۱۰) ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۳۹۲.
- (۱۱) مطالع الانوار، صفحه ۸۸.
- (۱۲) فاضل مازندرانی. اسرار الآثار. جلد پنجم، صفحه ۱۷۹.
- (۱۳) رجوع فرمايند به: BALYUZI. BAHÁ'U'LLAH: *THE KING OF GLORY*. P.122.
- (۱۴) مأخذ: نسخه موجود نزد نگارنده.
- (۱۵) مأخذ: مجموعه آثار قلم اعلیٰ. دارالآثار ملی بهائیان ایران. شماره ۲۳، صفحه ۲۲۹.
- (۱۶) مأخذ بالا. صفحات ۲۹-۲۲۸.
- (۱۷) مأخذ بالا. صفحات ۲۷-۲۲۵.
- (۱۸) مأخذ بالا. صفحات ۲۸-۲۲۷.
- (۱۹) مأخذ بالا. صفحات ۲۵-۲۲۴.
- (۲۰) مأخذ بالا. صفحات ۳۱-۲۳۰.
- (۲۱) مأخذ بالا. صفحه ۲۳۱.
- (۲۲) مطالع الانوار. صفحه ۴۳۳.
- (۲۳) رجوع فرمايند به: BALYUZI. BAHÁ'U'LLAH: *THE KING OF GLORY*. PP. 100-101.
- (۲۴) مطالع الانوار. صفحه ۶۶۴.
- (۲۵) مخالفت سيد حسين قمي با جمال انبي از نوشته های ازليان و از جمله كتاب هشت بهشت (صفحه ۳۰۲) نیز روشن می شود.
- (۲۶) برای کسب اطلاع بیشتر از احوال جناب حاج ملا اسمعیل قمي از جمله رجوع فرمايند به:
- الف- نبیل زرندي. مطالع الانوار. صفحات ۸۴-۴۸۳.
- ب- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جمله سوم، صفحات ۲۷-۲۲۶.
- پ- ملکا خسروی. تاريخ شهدای امر. جلد سوم، صفحات ۱۰۷-۱۰۴.
- ت- محمد حسینی. "حضرت باب". صفحات ۵۲-۵۵۱.
- ث- آواره. کواکب الدرر. جلد نخست، صفحات ۸۹-۲۸۸.
- (۲۷) مطالع الانوار. صفحات ۱۵۷ و ۴۶۴. برای فهم بهتر مطلب حتماً رجوع فرمايند به صفحه ۴۳۹
- THE DAWN BREAKERS* (ترجمة انگلیسی تاريخ نبیل زرندي).
- (۲۸) برای آگاهی از واقعه رمی شاه از جمله رجوع فرمايند به:
- الف- مقاله شخصی سیاح اثر قلم حضرت عبدالبهاء. صفحات ۵۹-۵۴.
- ب- *GOD PASSES BY* اثر قلم حضرت ولی امرالله. صفحات ۸۵-۶۱.

پ- نبیل زرتدی. مطالع الانوار. صفحات ۷۴-۶۴۳.

ت- محمد حسینی. "حضرت باب". صفحات ۶۴۰-۵۹۰.

(۲۹) مطالع الانوار. صفحه ۶۵۰.

(۳۰) مأخذ بالا. صفحه ۴۶۵.

(۳۱) مؤید. خاطرات حبیب. صفحه ۲۷۷.

(۳۲) تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحه ۲۶۱.

(۳۳) شماره ۸۲ مورخ دهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری.

(۳۴) رحیق مختوم. جلد نخست، زیرنویس صفحه ۴۵۵.

(۳۵) "حضرت بهاء الله". زیرنویس صفحه ۱۹۰.

BALYUZI. BAHA'U'LLAH: THE KING OF GLORY.P.136. رجوع فرمایند به: (۳۶)

(۳۷) مأخذ بالا. صفحه ۲۴۸. جناب فاضل مازندرانی در مجلد پنجم تاریخ ظهورالحق (خطی) می نویسد که: "... او با آن حال مشک آب را تا بیرونی بیت رسانده کنار باغچه گذاشت و جنب مشک بیفتاد و جان تسلیم نمود و این واقعه بسمع والی رسید..."

(۳۸) عیناً مأخذ بالا.

(۳۹) رجوع فرمایند به:

الف- آثار قلم اعلی. جلد دوم. صفحه ۶.

ب- اشراق خاوری. رحیق مختوم. جلد نخست، زیرنویس صفحه ۴۵۵.

پ- اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد چهارم، صفحات ۵۹-۱۵۸.

ت- فیضی. "حضرت بهاء الله". صفحه ۱۹۱.

(۴۰) اسرارالآثار. جلد چهارم. صفحه ۱۳.

(۴۱) سواد این لوح مبارک که از روی نسخه خط جناب حسینقلی صفائی امزاجردی استنساخ گردیده وسیله سرکار خاتم خادمی (عنقائی) بدین نگارنده فانی مرحمت گشته است.

(۴۲) رجوع فرمایند به:

الف - فاضل مازندرانی. ظهورالحق، جلد هشتم (قسمت دوم)، صفحه ۱۱۴۳.

BALYUZI. BAHA'U'LLAH: THE KING OF GLORY.P.178. ب-

پ- خاطرات جناب خلیل شهیدی نوه جناب آقا عبدالرسول قمی (خطی) صفحات ۳، ۸-۶ و ۹۹. این مجموعه را

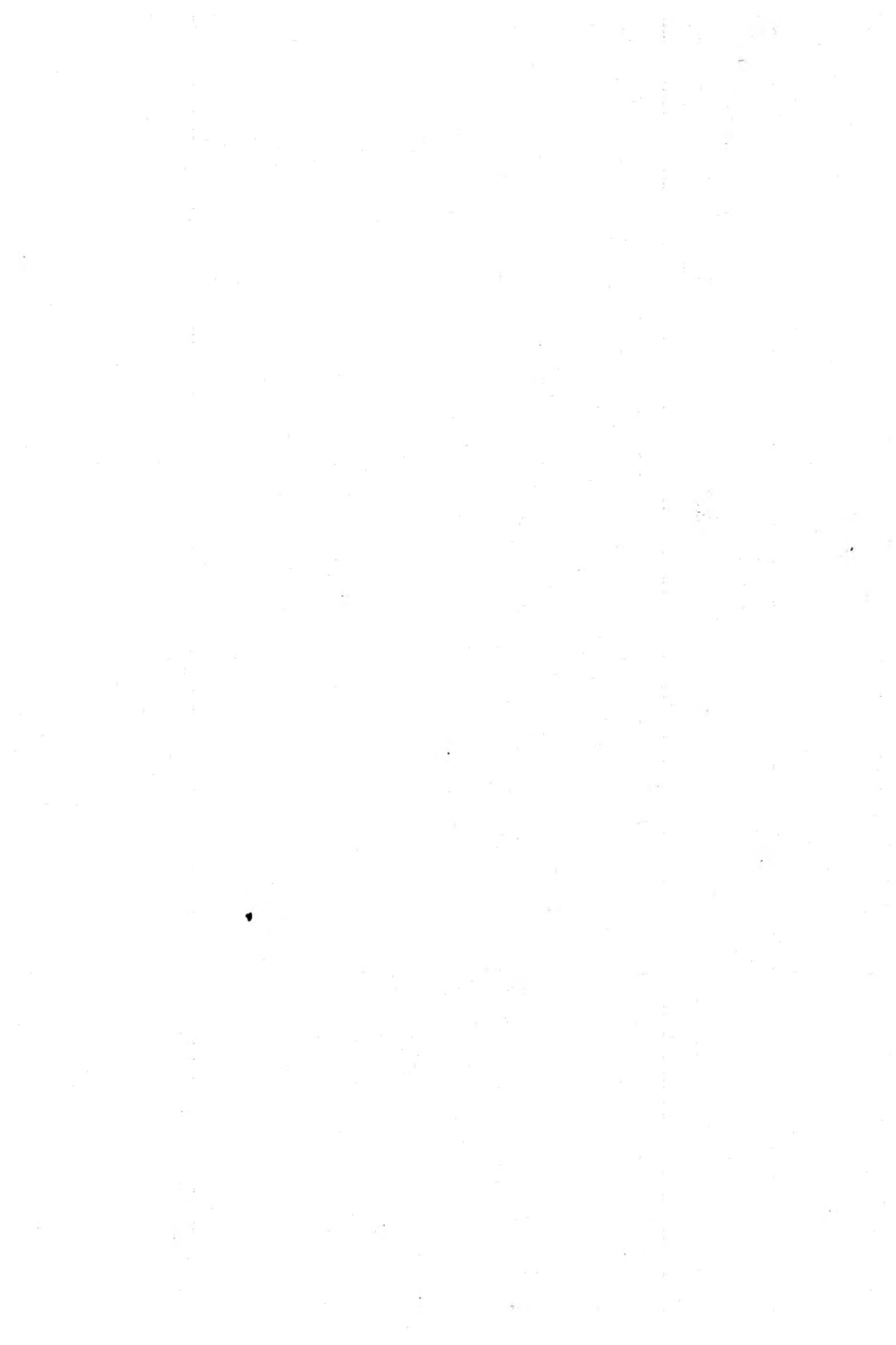
سرکار خانم فریده خادمی نواده جناب آقا عبدالرسول قمی در اختیار این بنده نگارنده قرار داده است.

(۴۳) رجوع فرمایند به:

الف - شهیدی. خاطرات (خطی). صفحات ۸۳-۸۰.

ب- فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد هشتم (قسمت دوم) صفحه ۱۱۴۴.

- (۴۴) شهیدی، خاطرات (خطی)، صفحات ۶۹-۱۶۸.
- (۴۵) مأخذ بالا، صفحات ۴-۶، ۹-۱۱، ۱۰۹-۱۰۶ و ۱۶۹.
- (۴۶) مستند به نوشته سرکار خانم خادمی (عنقائی) موجود نزد نگارنده مطور.
- (۴۷) مأخذ:
- الف- نسخه موجود نزد نگارنده اهدائی خانم خادمی (عنقائی).
- ب- اشراق خاوری، مائده آسمانی، جلد چهارم، صفحات ۹۶-۹۵.
- (۴۸) مأخذ: سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده.
- (۴۹) مأخذ: سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده.



گفتار سوّم

تاریخ قم در عهد ابهی

بخش نخست - جناب آقا سید اسدالله قمی

از میان مشاهیر بهائیان شهر قم در ایّام جمال اقدس ابهی جناب آقا سید اسدالله قمی را توان نام برد. احوال این شخص بزرگوار در متون الواح مبارکه جمال ابهی و حضرت عبدالهّاء و تواریخ امریه آمده است. از جمله دانشمند فقید جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی در مجلد ششم کتاب مصابیح هدایت (صفحات ۸۹ - ۴۲۹) به بیان شرح حیات وی پرداخته است. نوشته جناب سلیمانی بیشتر مستند به نوشته جناب سید عباس شیمیائی مازگانی است. جناب آقا سید اسدالله شرح احوال خود را به جناب شیمیائی دیکته نموده و نامبرده یادداشت کرده است. ادیب فقید جناب نعمت الله ذکائی بیضائی نیز در تذکره شعرای قرن اوّل بهائی به شرح حیات و نقل آثار منظوم جناب آقا سید اسدالله مبادرت نموده است. در آثار فاضل گرانمایه جناب اشراق خاوری نیز به طور پراکنده ذکر او آمده است. شرح حیات جناب آقا سید اسدالله همچنین در مجلّات ظهور الحق تألیف علامه جاودانه حضرت فاضل مازندرانی (و از جمله قسمت نخست از مجلد هشتم، صفحات ۳۶-۶۳۰) بیان گشته است. نگارنده برای تحریر شرح حیات جناب آقا سید اسدالله از منابع خطی دیگر چون نوشته‌های جناب حاج آقا محمد علاقه‌بند یزدی، جناب میرزا محمد ابراهیم ابن ندّاف و جناب میرزا یدالله آل ندّاف نیز استفاده کرده است. نامه‌های متعدّدی به خط جناب آقا سید اسدالله نزد نگارنده موجود است که اصولاً خطاب به برادران ندّاف و اولاد آنان است. این نامه‌ها نیز حاوی اطلاعات مهمّ و جالبی در باب حیات نامبرده است.

نام پدر جناب آقا سید اسدالله سید اسمعیل معروف به صفّار بود. صفّار مردی پرهیزکار و نیکوکردار و در شهر قم در تقوی کم نظیر بود. مادر سید اسدالله نیز بانویی مؤمنه و خداترس بود. سید در چنین خاندانی پرورش یافت لذا او نیز از آغاز نوجوانی به انجام مراسم دینی خو گرفته بود. برادر سید کفّاش بود و پدر سید بدو نیز سفارش کرده بود که نزد برادر کفّاشی بیاموزد و شاگردی نماید. در

ایامی که سید بیش از نه سال نداشت روزی برای برداشتن آب به سر چاهی رفت. در آنجا دختری را دید در حدود سن خویش که او نیز برای بردن آب آمده بود. دخترک مدتی خیره به سید نگریست و سپس بی مقدمه گفت که تو از اصحاب قائم موعود خواهی گشت. سخن دختر تأثیری عمیق در سید کرد. صدای دخترک همواره در گوش جاننش بود. سید چهارده ساله بود که پدرش درگذشت. آن ایام مقارن بود با سالهای نخستین ظهور حضرت باب ولیکن سید از امر بدیع اطلاع نداشت. تا آنکه واقعه رمی شاه روی داد و نام بابی در شهر قم شایع شد. سید نام بابی را نخستین بار از مادرش شنید. مادرش در خصوص بایان سخنان متناقضی می گفت که سبب شگفت سید بود. برادر سید از قم به عراق رفت لذا سید نیز عازم آن صفحات شد. در عراق مجدداً در خصوص بایان مطالبی شنید و دانست چند نفر از آنان در آن دیار اقامت دارند و زمزمه های پنهانی می کنند. پس از مدتی اقامت در عراق به شهر قم مراجعت نمود و سپس عازم طهران گردید. در طهران او و برادرش با شخص خوش ذوق و عارفی از همشهریان قمی خویش معاشرت یافتند آن شخص ذکر قرّة العین و سجن و شهادت و اشعارش را نمود. سید از اشعار منسوب به جناب طاهره بسیار خوشش می آمد ولیکن هنوز پای در وادی تحقیق در خصوص امر بدیع نهاده بود. مدتی در طهران به همان شغل کفّاشی (ارسی دوزی) اشتغال داشت و ضمناً با رفقای ناباب نیز معاشرت می نمود. سرانجام راهی تبریز شد و در آنجا دکان کفّاشی باز کرد. در ایام اقامت در تبریز بود که خبر شهادت جناب بدیع شایع گشت. مردم در خصوص بایان سخنان نادرستی می گفتند. سید شاگردی داشت به نام میرزا محمد علی و متخلص به علامه. روزی برای سید از داستان شهادت حضرت باب سخن گفت و اینکه سربازان مأمور اعدام آن حضرت چگونه بعداً همگی مقتول گردیدند. مراد از بیان این تفصیلات آن است که بگوئیم چگونه اندک اندک سید با نام امر بدیع و وقایع مربوط بدان آشنا گردید. سید در تبریز با کتاب مثنوی مولوی مأنوس و کم کم با درویش معاشر گشت. این معاشرت او را گرفتار انحرافات اهل خرابات نمود. سید مجدداً به قم رفت. پس از آن به تفرش مسافرت نمود و دوباره به قم برگشت. از قم عازم طهران گردید. در طهران با درویشان مؤانست ادامه داد تا آنکه از آنان خسته گشت. به مشهد خراسان رفت و به کفّاشی اشتغال یافت. در آنجا شهرتی کسب کرد. اشعار او با تخلص حیرت گاه بدست حکمرانان و بزرگان می افتاد و ستایش می نمودند. چنانکه یک بار میرزا سعید خان وزیر امور خارجه که در مشهد بود او را احضار نمود و از حضورش متمتع گشت و به خواهش او غزلی را که در استقبال از یکی از غزلیات منوچهری ساخته بود برایش خواند. سید همچنان با درویشان معاشر بود ولیکن راضی نبود و در پی حقیقتی بود که او را آرامش واقعی دهد. سرانجام در همان شهر بر اثر مذاکره با برخی از بهائیان و از جمله جناب آقا میرزا حسین فرزند جناب ملا علی بیجستانی و زیارت آثار مبارکه فائز به ایمان گشت.^(۱)

سید پس از فوز به ایمان تمام عادات مضرة خویش را ترک گفت و به انتشار امر اعظم پرداخت. پس از مدتی به طهران رفت و با احباب معاشرت داشت و به تبلیغ امر الله مألوف بود. تا آنکه به قول

جناب ابوالفضائل: "در سنه ۱۳۰۰ هجریه مقارن سنه ۱۸۸۲ میلادی که بدون هیچگونه سبب امت بهائیه در طهران و سایر بلاد ایران مورد اخذ و حبس شدند و مطمح سلب و نهب علماء و ولایه گشتند." جناب آقا سید اسدالله نیز گرفتار سجن گردید. بیست و دو ماه در انبار طهران به امر کامران میرزا نایب السلطنه زندانی بود. مؤلف کواکب الدرّیه در مجلد دوم آن کتاب در خصوص دستگیری آقا سید اسدالله در واقعه سال ۱۳۰۰ هجری قمری می نویسد:

"... در همان روز سید اسدالله گرفتار شد. نایب السلطنه از او سؤال کرد که تو بابی هستی یا نه؟ گفت من درویش و سیاحم. گفت پس به این طایفه بد می گوئی؟ گفت نه. گفت چرا؟ گفت زیرا بدگوئی در هر آئینی ممنوع است. به علاوه اینها کلمات جاذبی دارند. از پیغمبر و ائمه نیز جز آیات و کلمات چیزی در دست نیست. آنچه از مواعظ و نصایح و پند و اندرز از تعالیم حسنه سابقین در دست است کاملتر و جامع تر آن از این طائفه در دست است. اگر معجزات هم مناط باشد معجزاتی که از رسول خدا شنیده می شود تماماً روایت و حکایت است. این روایت و حکایت را از اینها هم شنیده ایم. معجزات بسیاری از ایشان نقل می کنند نظیر معجزات پیغمبر در این صورت چه امتیازی در میان است که باید در حق ایشان بد گفت. نایب السلطنه می گوید از کلمات ایشان چیزی همراه داری؟ سید اسدالله می گوید یک خطبه از فرزند ایشان حفظ دارم. پس شروع می کند به خواندن آن خطبه که در ابتدای رساله شرح کنت کنزاً مخفیاً از خامه حضرت عبدالبهاء صادر شده... بالجمله مجلسیان از شنیدن آن خطبه عجب بر عجب افزودند و بالاخره او را هم نزد سایرین توقیف کردند" (صفحات ۷۶-۴۷۵).

از جمله نقوسی که در آن ایام در انبار طهران با او زندانی بودند جناب ابوالفضائل جناب ملاعلی اکبر شهمیرزادی و جناب ملا محمد رضا محمد آبادی یزدی را توان نام برد. برخی از احباب قصد تظلم به دولت ناصرالدین شاه داشتند تا زندانیان را آزاد سازند. ولیکن لوحی از سوی جمال ابهی صادر و در آن احباب و زندانیان را به صبر و استقامت و عدم توسّل به دولت امر فرمودند. فرمودند که حق خود، آنان را نجات خواهد داد. سرانجام نیز چنان شد که فرموده بودند و ناصرالدین شاه دستور رهائی از زندان داد که از جمله آقا سید اسدالله نیز از حبس رهایی یافت. چنانچه از تقریرات جناب میرزا آقا افغان (نورالدین) مستفاد می شود جناب میرزا محمد حسن شیرازی (معروف به میرزای شیرازی) که در آن اوقات پیشوای شیعیان اثناعشری بوده (و سرّاً به امر مبارک ایمان داشته) به ناصرالدین شاه نوشته که زندانیان را آزاد نماید. لذا شاه با دادن انعام به هر یک از آنان زندانیان را رها ساخته است.^(۲)

آقا سید اسدالله قمی پس از رهائی از زندان نایب السلطنه عازم ارض اقدس می شود و در عکا به حضور جمال ابهی شرفیاب می گردد. در آن اوقات حضرت بهاءالله گاه در عکا و گاه در بهجی تشریف

داشتند. جمال ابهی بدو امر فرمودند که مدّتی به جناب نبیل زرنندی کمک نماید. چندی نیز وظیفه تعلیم شعاع الله و امین الله پسران ناقض اکبر به وی سپرده شد. همچنین مدّتی افتخار خدمت در ساحت ابهی داشت تا آنکه جمال قدم صعود فرمودند. آقا سیداسدالله نقل نموده که هفتاد روز پس از صعود حضرت بهاء الله جناب نبیل زرنندی به مسکن سید آمده و قلم و کاغذ خواسته و یک مثنوی در فرقت جمال ابهی انشاد کرده است. یک بیت از مثنوی مذکور اینست:

باز کن بر قلب محروم طریق اندرین سال غریقم کن غریق

بهر حال نبیل در همان سال غریق (۱۳۱۰ هجری قمری برابر با ۱۸۹۲ میلادی) از غم فرقت خود را در دریا غرق نمود. باری آقا سیداسدالله مدّتی پس از صعود جمال ابهی با استمداد از عنایات حضرت عبدالبهاء و اخذ تعلیمات لازم عازم نشر امرالله در دیار اخی گردید. به اسلامبول رفت. سپس عازم بادکوبه گشت و در نقاط مختلف قفقاز به نشر امرالله توفیق یافت. به آستارا و اردبیل نیز سفر تبلیغی کرد و نفوس بسیاری را مجذوب امر مبارک نمود. در شهرهای تبریز و زنجان و قزوین نیز موجب شور و اشتعال یاران گشت. به ملایر نیز سفری کرد و آنجا با جناب شاهزاده موزون ملاقات نمود. سپس به همدان رفت. در آنجا سبب اشتعال احباب گردید و به هدایت شاهزاده محمد مهدی میرزا پسر بزرگ طهماسب میرزا توفیق یافت. از همدان به اردبیل رفت و به زیارت جناب ورقاء شهید و فرزندان او و نیز امّ اشرف نائل گشت. مجدداً عازم اردبیل شد و به هدایت ملاصادق امام جمعه شهر و نفوس دیگری موفق گردید. لذا دشمنان امرالله بر او سخت گرفتند و مصائبی تحمّل نمود که فوق طاقت بشر بود. حکومت اردبیل او را زندانی نمود تا از شرّ ملایان رهائی یابد. پس از چند روز ولیعهد او را به تبریز طلبید و در خانه عین الدوله محبوس نمود.^(۳) جناب سلیمانی در باب آن ایام چنین می نویسد:

”... دستگاه حکومت چنین مصلحت دید که علماء را در سرای قائم مقام حاکم تبریز دعوت کند. سید را نیز حاضر سازد تا در حضور هیئت حکومت علماء تحقیق از احوالش به عمل آرند. چون آن مجلس آراسته گردید و مذاکراتی معتدلانه صورت گرفت. عین الدوله رو به قائم مقام نموده گفت شما به چشم حقارت به این سید نگاه مکنید. این چند روزه که در حبس من بود دانسته شد که مردی است ادیب و نکته سنج. این حرف قیافه مجلس را تغییر داد و مقرر گردید او را با هشت نفر سواره بهادران روانه به طهران کنند. وقتی که اسب سواری آوردند و سید پای در رکاب نهاد بیاد آورد که در سنه ۱۳۰۶ قمری روزی جمال قدم در قصر مزرعه به او فرمودند سید اسدالله من می خواهم ترا پیش ناصرالدین شاه بفرستم اما بدان که او دیگر احباب را نمی کشد. میل داری بروی؟ سید تعظیم کرد و سرّ این خطاب را نفهمید تا این زمان که پی به حکمت آن برد و مطمئن شد که در طهران به مخاطره نخواهد افتاد. باری وقتی که به قریه باسمنج دو فرسخی تبریز رسیدند سواران یک نفر نجار آوردند تا کندی تراشید و به پای او زد. آن موقع فصل زمستان و هوا بسیار سرد

بود. سید زنده ماندن خود را با تحمل آن بلیات جانکاه فقط به خواست خدا می دانست چه که از ظهر تا چهار ساعت از شب گذشته که تقریباً هشت ساعت می شود چوب خوردن و گرسنگی و تشنگی کشیدن و زخم قدّاره بر سر و جراحت و کوبیدگی در پیکر داشتن و شب در هوای زمهریری در طویله افتادن و در چنان فصلی در طریق کوهستانی سفر کردن و معهذاً جان بدر بردن طاقت خارق العاده و توان خداداده می طلبید. در هر حال سید و سواران به راه افتادند تا اینکه به قریه غریب دوست رسیده برای کمی آسودن پیاده شدند... نصف شب هنگامی که رو به میانج می رفتند یکی از سواران که به سید نزدیک و از سایرین جدا بود گفت اگر من ترا فرار بدهم چه می دهی؟ جواب داد هرگاه حکومت رسماً آزاد می کند می روم و الاً ننگ فرار را بر خود روا نمی دارم. وقتی که به میانه رسیدند نایب سواران گفت سید ما مأمور هستیم ترا بگریزانیم. حالا یا بگریز یا ترا با گلوله می زنیم. در همین موقع فراشی آمد و به سواران گفت این حبسی را بیاورید به دارالحکومه تا حاکم او را ببیند. چون او را بردند و حاکم با او مکالمه کرد و دانست بهائی است به اشاره فهمانید که اگر فرار بکنی کسی را با تو حرفی نیست. باز هم سید مؤذبانۀ امتناع کرد. ضمناً دانست که ولیعهد دستور فرار داده تا هم این اسیر بیگناه به زحمت نیفتد و هم خودش مورد ایراد فقهاء یا مسئول پادشاه نشود. باری از میانج به ولیعهد مخابره کردند که محبوس فرار نمی کند تکلیف چیست. جواب رسید که او را به طهران برده به صدراعظم تحویل دهید و رسید بگریزد. سواران هم سید را در طهران به خانه صدراعظم بردند. او هم به فراشباهی خود دستور داد که این حبسی را به عنوان مهمان در منزل پذیرائی و مهربانی کند. سید ایّامی چند در آن خانه بسر برد و از غذاهای لذیذ تناول نمود تا عافیت و قوّت را باز یافت. از قضا صدراعظم را عارضه ای از مرض رخ داد و روزی ناصرالدین شاه به عیادتش آمد. او هم سید را معرفی نمود لب به ستایش و محامدش گشود به طوری که شاه بر سر لطف آمده او را مورد نوازش قرار داد و اجازه مرخصی فرمود. آنگاه صدراعظم مبلغ هشت تومان به عنوان خرجی اعانت نمود. تن پوش فاخری هم بر آن مزید کرده آزادش ساخت. (۴)

حضرت عبدالبهاء در خصوص وقایع اردبیل و تبریز و طهران خطاب به جناب آقا سید اسدالله چنین می فرماید:

"هو الله ای سرگشته دشت و صحراء محبت الله اگر چه تبریز تب خیز بود و اردبیل از بادۀ بلایا و محن جامی لبریز، آذربایجان زنجیر و زندان بود و قزوین و زنجان اسیری در دست عوانان سیه جان، الحمد لله چون به طهران رسیدید از ظلم و عدوان رهیدید و در دارالامان منزل و مأوی گزیدید. در پناه شخص خطیری مسکن نمودید و در مهمانخانه امیری وطن کردید که ملجاء فقر است و پناه ضعفاء. حصن حصین خائفانست و کھف متین مضطربان. فریادرس

مظلومان است و حامی مطلق ستمدیدگان. از نسائم گلشن عرفان مشامی معطر دارد و از مشاهده آیات باهرات جلیل اکبر بصری منور. در ساحت تیر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بود و به عدالت و انصاف و مروّت موصوف... از خلق و خوی و احوال دلجوی و گشایش روی آن حضرت تلافی چوب و چماق و ضرب و شتم و جرح اهل نفاق شد. زبان به شکرانه گشا و در گلستان محامد و نعوت الهیه چون طیور حدائق ملکوت آغاز نغمه و ترانه نما. در جمیع اعصار و قرون علماء سوء موجود و منشاء فساد و طغیان اهل عناد بودند... باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا پرند و پرnian، کوشک و اطاق. در آنجا هر دمی زخم شدید و در اینجا در هر نفس مرهمی جدید. در آنجا مشقّت و زحمت بی پایان. در اینجا مروّت و مرحمت بیکران. در آنجا زحمت اغلال و زنجیر، در اینجا حلاوت شهد و شکر و شیر. در آنجا سبّ و دشنام و در این نقل و بادام... خوب سیاحت و سیری است. گاهی مهمان در مدارس و دادرسی نیافتی و گاهی گوشه نشین صومعه و خانقاهی و پناهی نجستی... گاهی در ظلمت کده زندان قرین مجرمینی و گاهی در بارگاه عنایت و خوابگاه راحت سر بیالین پرnian هندوچین. دمی اسیر سلاسل و زنجیری و زمانی امیر کشور آسایش و راحت و نعمت بی نظیری. دیگر تماشا و سیری در این عالم فانی اعظم از این نه...". (۵)

آقا سید اسدالله پس از چندی سفر به جنوب ایران نمود و از آنجا به هندوستان شتافت. مدتی بعد از عزیمت ارض اقدس کرد و به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گشت. پس از مراجعت از ارض اقدس به خراسان و عشق آباد سفر نمود و در صفحات ترکستان به هدایت احباب و نشر امرالله پرداخت. سید بعدها نیز مجدداً به ترکستان سفر کرده است. جناب عزیزالله سلیمانی در خصوص یکی از این سفرها و حالات و کمالات سید از جمله می نویسد:

"حقیر در سنه ۱۹۱۶ میلادی که پسری چهارده ساله بودم در قصبه یولاتان از مضافات شهر مرو از شهرهای ترکمنستان روسیه بسر می بردم. خوب به خاطر دارم سید برای ملاقات احباب به آنجا آمد. آن موقع دوره شیخوخت را می گذرانید و موی سر و صورتش سفید بود. جامه بلند از قباء و عبا بر تن داشت و در آن حدود که خارج از قلمرو ایران بود به جای عمامه کلاه بر سر می گذاشت. وقار هیکل و نورانیت ناصیه اش نظار را به خود متوجه می ساخت. ورودش در آنجا سبب انجذاب احباب بود زیرا هر شب جمع می شدند و از بیانات جدی و شوخی او سرگرم می گشتند... از اشعار بسیاری که خود سروده بود با لحن می خواند. گاهی احباب هم به اشاره او در خواندن پاره ای از بند گردان ها با او همراهی می کردند و این امور علت مزید انبساط و سرور می گردید. سخنانش اغلب با مثل های ایرانی که در جامع التمثیل و در مجموعه لطایف و ظرایف منسوب به ملا نصرالدین درج و

یا در السن و افواه مردم شهری و دهاتی متداول می‌باشد آمیخته می‌گشت." (۶)

سید مجدداً به حضور حضرت عبدالبهاء شرفیاب شده و مدتی در ارض اقدس مقیم گشته است. شاید این سفر در حدود سال ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۹۰۶ میلادی) بوده است. هنگام مراجعت به ایران محمد پسر میرزا یحیی ازل را نیز همراه خود بدانجا برده است. این محمد که به علت بلاهت و اعمال کودکانه‌اش نزد ترکان به دلی محمد معروف بوده از قبرس به عکا رفته و به محضر حضرت عبدالبهاء مشرف گشته و مورد محبت هیکل مبارک قرار گرفته است. ولیکن چون از مسافرتین و مجاورین وجوهی می‌گرفته و در میخانه‌ها صرف مسکرات و اعمال ناروا می‌کرده حضرت عبدالبهاء اراده ارسالش به ایران داشته‌اند. لذا سید با وعد و وعید دلی محمد را به ایران برده و به ازیان سپرده است. آقا سید اسدالله مدتی در نقاط مختلف ایران به نشر نفحات الهیه و هدایت احباب اشتغال داشت تا آنکه پس از رهایی حضرت عبدالبهاء از سجن عکا و سفر به مغرب زمین آن جناب را نیز اذن ملازمت رکاب دادند و آقا سید اسدالله در اسفار تبلیغی حضرت عبدالبهاء همراه بود و غالباً وظیفه طبخ غذا بدو محول می‌گشت. در غالب تصاویر مربوط به اسفار حضرت عبدالبهاء در مغرب زمین عکس آقا سید اسدالله نیز دیده می‌شود. (۷)

آقا سید اسدالله اخبار این اسفار را گاه برای احباب خصوصاً اعضاء خاندان نداف می‌نوشته و از غرب ارسال می‌داشته است که در بخش مربوط به خاندان نداف به محتوای آن مرقومات اشاره خواهیم کرد. آقا سید اسدالله پیش از اسفار غرب مدتی در پورت سعید به جای جناب حاج سید تقی منشادی که صعود نموده بود مباشر وصول و ارسال عرائض احباب و الواح مبارکه بود. چندی نیز پیش و پس از اسفار غرب در ارض اقدس اقامت داشت. جناب دکتر حبیب مؤید در کتاب خاطرات حبیب می‌نویسد که: "در بیت مبارک دو اسدالله بودند که یکی را احباء به طور شوخی و مزاح شیر نر خطاب می‌کردند و او آقا سید اسدالله قمی بو دو دیگری آقا اسدالله کاشی که او را شیر ماده می‌خواندند..." (زیرنویس شماره ۲ صفحه ۲۷۶).

بهر حال آقا سید اسدالله قمی در دهه‌های آخر حیات نیز در نشر نفحات الهیه بسیار موفق و در جمیع احوال سبب اشتعال کل بود. اسفار او به قفقاز و ترکستان روسیه قرین موفقیت بسیار بود. (۸) در یکی از این اسفار با خانم ایزابل گریونسکایا ISABELLA GRINEVSKAYA (۹) نیز ملاقات نمود. جناب آقا سید اسدالله سالهای اخیر حیات را در خانه جناب میرزا آقا قائم مقامی (پدر ارجمند شهید مجید جناب منوهر قائم مقامی) مقیم گشت. جناب قائم مقامی از تبلیغ شدگان جناب سید بود و ارادت عظیمی به وی داشت و غالباً بخش اعظم هزینه اسفار تبلیغی سید را می‌پرداخت. سید مدت دو سال در خانه جناب قائم مقامی ساکن بود. با آنکه قوایش به کلی تحلیل رفته بود هنوز موجب اشتعال احباب می‌گشت و سرانجام در روز پانزدهم دیماه سال ۱۳۰۴ شمسی در غایت ایقان به ملکوت

جاودان شتافت. ^(۱۰) جناب آقا سید اسدالله ازدواج نکرد و لذا از او نسلی باقی نماند. برادر او آقا سید جواد اگر چه مؤمن نشد ولی غالباً با احباب محشور بود و مخارج زندگی او را نیز جناب میرزا آقا خان قائم مقامی و جناب آقا محمد رضا نداف می دادند. سید در یکی از نامه های خویش که از هتل بالتیمور پاریس در تاریخ نوزدهم جمادی الثانی هجری قمری (۱۹۱۳ میلادی) خطاب به برادرش سید جواد نوشته چنین می گوید:

”حبيب روحانی جناب آقا یدالله روحی فداه به اخوی سید جواد مرحمت بفرمایند. در طهران اخوی مهربان عزیزتر از جان آقا سید جواد ملاحظه نمایند. هوالله برادر عزیزم چند روز پیش جناب آقا میرزا آقا خان روحی فداه مرقوم فرموده بودند که شهریه اخوی را با جناب آقا میرزا غلامعلی دوافروش حساب نمودم و قبض رسید، رسید. نهایت تشکر نمودم و مسرور گشتم که آن جناب نقداً قدری آسوده خاطر گردیده اند و امیدوارم که قناعتی بنمائید. کم کم دین خود را اداء کنید و به کلی آزاد و دلشاد شوید. فقط چیزی که هست باید گوش به صحبت احباب بدهید و قدر بدانید و سعی و کوشش کنید که به شریعه الهیه از قلب و دل و جان وارد گردید و از خدا توفیق بخواهید و تأیید بجوئید که روز به روز ثابت تر و مستقیم تر گردید. خیر دنیا و آخرت در این است. باید دائماً دست به دعا بردارید و با خدای خود مناجات کنید و از صمیم قلب بنالید و بگوئید رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. شکر کن و جواب فانی را به خط خودت بنویس و منتسین را از طرف این فانی صرف، تکبیر و سلام و پیام برسان. فی ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۱. یک قطعه عکس توسط باقراف روحی فداه ارسال گشت باز نیز ارسال می دارد. موجود نیست. امیدواریم چند روز دیگر از پاریس به شطر مصر توجّه بنمائیم و در ارض مقدّس دعاگو گردیم. آمین. اسدالله قمی.“ ^(۱۱)

جناب سید در مرقومه مورّخه غرة رمضان سال ۱۳۲۸ هجری قمری (۱۹۱۰ میلادی) خود که از پورت سعید به جناب آقا یدالله آل نداف نوشته نیز به برادر خویش آقا سید جواد اشاره کرده و سفارش او را نموده است. از قرائن بر می آید که جناب آل نداف قبلاً از فراق حضرت عبدالهء نالیده زیرا در همان سال مدّتی با عموی خویش جناب آقا محمد رضا نداف در محضر حضرت عبدالهء بوده است. ذیلاً فقراتی از نامه سید نقل می شود و توجّه خوانندگان عزیز را به شیوه زیبای نگارش نامبرده جلب می نماید:

”روحي فداک ورقه پرنوای آن جوهر ولا واصل و زیارت گردید. از حقّ می طلبم که صبر عطاء فرماید و اضطبار ایثار قلوب ابرار بفرماید. شما مدّت قلیل ناثل به فیض حضور بودید این همه ناشکیبائی از فراق مبارک می نمائید پس اهل حرم چه بنمایند که از بدایت طلوع شمس حقیقت با

طلعت عبدالبهاء ارواحنا لانواره فداء توأم و مأنوس بودند و بغتةً توجّه به پورتسعيد فرمودند و معلوم نیست که این سفر پریمنت به کجا انجامد و به چه نقطه مقرر نماید. شیخ سعدی گفته است نه قدرت با تو بودم است نه طاقت آنکه در فراقت بنشینم... در هر حال جای آن جنابان خیلی خالی و نمایان است. در اینجا در حضور مبارک نایب الزیارة خواهم بود مطمئن باشید. دیگر خیلی عذر از قصور خدمات می خواهم. چه گونه سر ز خجلت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا برنیاید از دستم. قبض اخوی واصل شد و زیارت نمودم. خیلی خوشوقت شدم. جواب نامه اخوی را بخوانید و بدهید و کذلک عکس فانی را فرستادم بدهید... در هر ماهی یک مجیدیه که یک تومان آنجا باشد به اخوی بدهید... الحمدلله کار فانی خوبست قدری قناعت می نمایم ضرر ندارد. اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک. زیاده از این جسارتی نه... جواب را رأساً به پورتسعيد مرقوم بفرمائید زیرا فانی جای جناب حاجی سید تقی نشسته حسب الامر مبارک. اَنَّهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ و یَحْکُمُ مَا یَرِیدُ است. اسدالله غره رمضان ۱۳۲۸." (۱۲)

از این دو نامه و مرقومات دیگر سید روشن می شود که تا چه حدّ به واجبات وفاء قیام کرده و در اندیشه برادر خود در شهر قم بوده است. در نامه دیگری که به تاریخ چهارشنبه غره محرم مورخ است (۱۳) هنگامی که در کشتی سلطیک (CELTIC) در التزام حضرت عبدالبهاء بود، در مورد برادر خویش به جناب آقا یدالله ابن نداف چنین نوشته است:

"... کاغذ اخوی سید جواد را خوانده مختصراً جواب نوشته و آنچه مداد از عهده بر نیاید به عهده آن جوهر و داد و لطیفه سداد گذارده شاید از حسن نیت و مراقبت آن خلاصه خلّت هدایت شود و طریق محبت جوید. به او بگوئید خیر و برکت در ایمان به حقّ است. برادر تو به نان شب و ناهار روز محتاج بود. از طهران به شاهزاده عبدالعظیم پیاده می رفت. حال ملاحظه بنمائید نصف کره ارض را در نهایت غنا و عزّت سیر کرده. قم و طهران کجا، آمریکا و اروپا کجا، بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا و هذا من فضل مولانا عبدالبهاء سرّ خداست. هرگاه اخوی، فانی را ببیند البته شناسد گمان کند یک شخص بزرگی است. اگر مؤمن به این ظهور مبارک نبودم خدا می داند در کدام خرابات مرده بودم." (۱۴)

جناب آقا سید اسدالله روز پنجشنبه نیز عباراتی بر این نامه افزوده است. از جمله می نویسد:

"پنجشنبه امروز مجدداً عرض می شود الان در حضور مبارک نایب الزیارة گردیده رجا نمودم توجهی بفرمایند اخوی سید جواد مؤید به اقبال گردد و متوجّه به افق اعلی شود. فرمودند انشاءالله.

لهذا امیدوار شدم. البتّه نهایت مهربانی با اخوی بنده بنمائید و به مجلس دعوتش کنید. می‌گویند حضرت رسول ص می‌خواست اقوامش را تبلیغ کند آیه نازل شد قوله تعالی انک لن تهدی^(۱۵) من احببت ولكنّ الله یهدی من یشاء. چون مرکز عهدالله انشاءالله فرمودند امید به ایمان اخوی دارم.

آقا سیّد اسدالله برادر دیگری نیز به نام سیّد حاجی آقا داشته که به امر مبارک مؤمن نشده است. آقا سیّد اسدالله در نامه مورّخ پنجم جمادی الثانی ۱۳۳۱ هجری قمری خطاب به آقا یدالله ابن ندّاف در این خصوص چنین می‌نویسد:

”اخوی داشتم سیّد حاجی آقا به او گفتم بیا ایمان بیاور و تبلیغ نمودم. گفت تو مؤمنی گفتم بلی. گفت لازم نیست من خود را مثل تو هدف بلایا و سپر صدهزار رزایا بنمایم. تو روز قیامت مرا شفاعت کن. دیگر خبر نداشت که قیامت برپا هست و تبلیغ عین شفاعت طولی نکشید وفات نمود. هرگاه مؤمن بود حال چقدر خوب بود. به ملکوت باقی به دوام اسماء حسنی باقی و پاینده و زنده و برازنده بود. انا لله و انا الیه راجعون“^(۱۶)

بهرحال آقا سیّد اسدالله در دیگر مکاتبات خود با خاندان ندّاف نیز سفارش برادر خویش آقا سیّد جواد را نموده است. ولیکن بر نگارنده روشن نگردید که سیّد جواد سرانجام مؤمن شده باشد. و ما برخی از مکاتبات آقا سیّد اسدالله را که حاکی از خطّ و انشاء خوش و مقامات عرفانی و اطلاع اوست در بخش‌های مربوط به حیات خاندان ندّاف درج خواهیم نمود.

جناب آقا سیّد اسدالله خیلی زود نفوس را مجذوب خویش می‌نموده است. ظاهر او بسیار تمیز و مرتّب بوده و محاسن آراسته او شأن و منزلتش را نزد اغیار بسیار بالا می‌برده است. همیشه می‌گفته پس از تأییدات ملاء اعلی و جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء ”در موقّیّت تبلیغی مدیون ریش خود هستم که مردم چون به آن می‌نگرند تصوّر می‌نمایند من خضر نبی یا رجعت آدم صفی یا رجوع نوح نجی می‌باشم که چنین ظاهری آراسته و لباسی پاکیزه دارم“^(۱۷) نامبرده در جمیع شوؤن زندگی مرتّب و تمیز و نظیف بوده است. سیّد در تعبیر خواب نیز استاد بوده است. امّا حسن بیان و مزاح‌های او در بین یاران مشهور است. جناب سلیمانی در مجلّد ششم کتاب مصابیح هدایت به سه مورد از آن اشاره کرده است:

”در ماماقان آذربایجان نقل می‌کردند که هر وقت به اینجا می‌آمد به خانه اصدقی^(۱۸) وارد می‌شد. یک شب به صاحبخانه گفت مرد حسابی این خروس تو چقدر مردم آزار است. پرسید چه کرده؟ گفت نصف شب هی فریاد بر می‌آرد و آدم را از خواب می‌جهاند. چرا ساکتش نمی‌کنی؟ پرسید

چطور ساکتش کنم؟ گفت سرش را قطع کن. همچنین گویند یک دفعه به شهر میانج آمده در منزل میزبان همیشگی خود جناب ایمانی ورود کرد. صبح فردا دوستان خبر یافته به ملاقاتش شتافتند. چون نشستند هر کدام یک چیق و یک کیسه توتون از جیبهای توبره مانند خود بیرون آورده شروع کردند به کشیدن و خاکسترش را زیر فرش و کنار دیوار و اطراف کفش کن خالی کردن. سید به کمال ملایمت مضرات مالی و جانی این عمل را شرح داد و مشفقانه نصیحت نمود که این عادت را ترک نمایند. آنها در حین که بیاناتش را گوش می دادند و بله بله می گفتند پی در پی چیق چاق می کردند و دودش را در فضای اطاق سر می دادند. سید از طرق دیگر همین موضوع را از سر گرفت و قبح این اعتیاد را مبسوطاً مجسم نمود. آنها هم در بین تصدیق گفته هایش عمل خود را تجدید می نمودند و آن مجلس از طرفین به همین کیفیت تا نزدیک ظهر طول کشید. عاقبت گفت من تا حالا هر چه گفتم شوخی بود. شما خوب است بیشتر چیق بکشید بلکه بهتر اینست که کیسه توتونتان را به گردنتان بیاویزید و چپقتان را هم مثل عصا به دست بگیرید. باز حکایت کرده اند که دفعه ای در گاوگان که نقطه ایست از توابع آذرشهر آذربایجان بر یکی از احباب وارد شده بود و برایش یک نفر مبتدی با سابقه از مقدّسین آورده بودند. بعد از کمی صحبت دیده بود از طریق دلیل و برهان نتیجه اخذ نمی شود لذا به آن شخص گفته بود شما شمر و یزید را چطور آدمهائی می دانید؟ جواب داده بود آن را بدترین خلق الله می دانیم. گفته بود من که سید هستم آنها را بیش از آنچه شما گفتید بد می دانم چه که سبب قتل جدّم سید الشهداء شده اند. حال تمام گناهان شمر و یزید برگردن من باد اگر این امر حقّ نباشد باز هم دلیل می خواهید؟ آن شخص فکری کرده گفته بود نه آقا این فرمایش شما مرا قانع کرد. (صفحات ۸۵ - ۴۸۳)

والده نگارنده بانو قدسیّه آل ندّاف علیها رضوان الله از قول عمومی خویش متعارج الی الله جناب آقا یدالله آل ندّاف و نیز متصاعد الی الله جناب اردشیر سیستانی^(۱۹) ذکر می نمودند که جناب آقا سید اسدالله همواره به مزاح می فرموده که من از قمی خوشم نمی آید بدین جهت کمتر در آئینه به خود می نگرم. جناب اردشیر سیستانی و همچنین والده نگارنده ذکر می نمودند که هنگام تلاوت مناجات با لحن خوش وسیله احباب در محافل و مجالس امری جناب آقا سید اسدالله آنقدر "به به" می فرموده است که احدی متن اصلی مناجات را نمی شنیده است. جناب اردشیر سیستانی علیه رضوان الله برای این عبد بدین مضمون حکایت می فرمود که:

"در دوران کودکی یک شب که آقا سید اسدالله قمی در خانه ما بیتوته کرده بود مادرم (زمرد خانم) به من گفت برو و یک کوزه آب برای آقا سید اسدالله ببر تا اگر شب تشنه شد آب خنک بالای سر او باشد. وقتی به اطاق وارد شدم دیدم آقا سید اسدالله دراز کشیده و عمامه خود را به کناری نهاده

است. توی سرش کاملاً یک نوع فرورفتگی عجیب بود. من ترسیدم و کوزه را در اطاق گذاشته فوراً خارج شدم و موضوع را به مادرم گفتم. فردا مادرم از سید علّت فرورفتگی در سرش را پرسید. فرمود هنگامی که در قم بودم و تحت ستم اشراق یک روز اعداء با تبر به سرم زدند که به شدّت مجروح گردید. مدّتها مداوا می‌کردم ولیکن جای تبر برای همیشه در سرم ماند.

از جناب آقا سید اسدالله همانطور که قبلاً نیز بیان کردیم اشعار زیبایی باقی مانده که برخی از آنها در مجلّد نخست از کتاب تذکرة شعرای قرن اوّل بهائی تألیف جناب ذکائی بیضائی آمده است. تخلص سید اصولاً "حیرت" بوده است و ما در بخش‌های آتی این کتاب و در ضمن احوال خاندان نداف به نقل قطعاتی از آثار شعری او مبادرت خواهیم نمود. اما اولاد روحانی جناب آقا سید اسدالله یعنی نفوسی که به همت وی به شرف ایمان فائز شده‌اند غالباً از خادمان برجسته امر الهی گشته‌اند. و ما به بیان احوال یک تن از آن جاودانه‌ها، جناب دکتر نعمت الله خان صابر در این مجلّد مبادرت خواهیم کرد زیرا خدمات شخص اخیر در شهر قم فی الحقیقه شایسته درج در تاریخ است.

زیرنویس گفتار سوّم تاریخ قم در عهد ابهی بخش نخست - جناب آقا سید اسدالله قمی

(۱) جناب سلیمانی در مجلّد ششم از کتاب مصابیح هدایت در خصوص جریان تصدیق جناب آقا سید اسدالله قمی چنین می‌نویسد: "در یادداشت‌هایی که از آقا سید عباس شیمپائی نزد نگارنده موجود است از قول سید چنین نقل شده که برای اطلاع بر چگونگی تصدیق او باید به کتاب تاریخی که خود نوشته و به شیخ سپرده مراجعه کرد ولی نام آن شیخ ذکر نشده و ظنّ فانی این است که مقصود شیخ صالح مراغه‌ای باشد که به دست سید ایمان آورد و در بعضی مسافرتها همراهش بود و حالا چند سال است که مرده است لذا معلوم نیست آن تاریخ به دست که افتاده" (صفحات ۴۳ - ۴۴). جناب سلیمانی در موضع دیگر از مجلّد ششم مصابیح هدایت (صفحه ۴۸۶) می‌نویسد که آن کتاب به دستش رسیده که حاوی حدود پانصد صفحه و نامش هزار داستان بوده است. به استناد کتاب مذکور فرزند جناب ملا علی بیجستانی در هدایت سید اسدالله نقش اساسی داشته است.

BALYUZI. *THE EMINENT BAHÁ'IS*. P. 258.

(۲) رجوع فرمایند به:

(۳) سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد ششم، صفحات ۷۰ - ۴۴۷.

(۴) مأخذ بالا. صفحات ۷۳ - ۴۷۰. جناب فاضل مازندرانی در قسمت اوّل از مجلّد هشتم ظهورالحقّ (صفحه ۶۳۳) می‌نویسد در ایّامی که جناب آقا سید اسدالله در خانه صدراعظم به ظاهر محبوس بود صدراعظم دستور داده بود که مانع ورود و خروج سید نشوند. علیهذا اسماً محبوس بود و آزادانه در غالب مجالس و محافل احباء نیز حاضر می‌شد تا روزی که

مقرر بود شاه بیدار صدراعظم آید. بوی سپردند که متجاهلاً در باغ عمارت قدم زند به نوعی که شاه او را ببیند و او نیز چنان کرد و شاه را در حین مراجعت نظر بر او افتاد... شاه گفت... مترخص نمائید برو و شاه را دعا کند و صبح روز بعد صدراعظم لباده برک بر تن خود را با پنجاه تومان و چند کله قند روسی و یک کروانکه چای در مجمعه گذاشته به واسطه یکی از خواجه‌ها نزد وی فرستاد و خود نیز به بهانه بیرون رفتن از خانه به گریاس آمده چنین گفت آقا سید اینها مخارج سفر مکه شماست بردارید بروید و ما را از دعا فراموش نکنید."

(۵) مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، صفحات ۲۶ - ۲۲۳.

(۶) مصابیح هدایت. جلد ششم، صفحات ۸۰ - ۴۷۹.

(۷) از جمله رجوع فرمایند به تصاویر او در صفحات ذیل در کتاب بدایع الآثار (سفرنامه حضرت عبدالبهاء):

الف - جلد نخست، مقابل صفحات ۹، ۱۶، ۴۵، ۸۳، ۲۹۱، ۳۰۴ و ۳۶۸.

ب - جلد دوم، صفحات ۸۵، ۸۷، ۱۲۴ و مقابل صفحه ۲۲۲.

(۸) از جمله نفوسی که وسیله جناب آقا سید اسدالله قمی در طی یکی از اسفار او در باکو تصدیق امر مبارک کرد جناب آقا جواد فیاض خاضع پدر ارجمند برادران خاضع (شهود و وحید) بود (حدود سال ۱۹۰۹ میلادی).

(۹) خانم گرینوسکایا (در گذشته به سال ۱۹۴۴ میلادی) نویسنده و شاعره آلمانی الاصل ساکن سن پترزبورگ به خاطر آثارش در باب امر مبارک خصوصاً نمایشنامه منظوم در خصوص حضرت باب و جناب طاهره در عالم امر نام آور است. این خانم در سال ۱۹۱۱ افتخار تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء داشته است. برای اطلاع بیشتر از احوال او از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت طاهره" تألیف نگارنده سطور (صفحات ۵۴ - ۵۲).

(۱۰) سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد ششم، صفحه ۴۸۵. جناب فاضل مازندرانی در قسمت اول از مجلد هشتم تاریخ ظهورالحق (صفحه ۶۳۶) صعود جناب آقا سید اسدالله را در سال ۱۳۴۰ هجری قمری دانسته است. شاید هم در طبع کتاب ۱۳۴۴ به ۱۳۴۰ بدل گشته باشد. بهرحال به نظر نگارنده این سطور با توجه به قرائن و امارات موجود قول جناب سلیمانی (پانزدهم دیماه سال ۱۳۰۴ شمسی) اصح است.

(۱۱) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

(۱۲) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

(۱۳) از قرائن موجود از جمله مطلب مندرج در صفحه ۱۴ جلد دوم بدایع الآثار (سفرنامه حضرت عبدالبهاء) روشن می شود که روز اول محرم مورد بحث از سال ۱۳۳۱ هجری قمری (برابر با دهم دسامبر ۱۹۱۲) بوده که حضرت عبدالبهاء سوار بر کشتی سلتیک از آمریکا عازم انگلستان بوده اند. آقا سید اسدالله نیز از ملتزمین رکاب مبارک بوده است. عبارت "زیاده از این موج مانع از تحریر است" در نامه سید نیز نشان می دهد که نامه در آن تاریخ نوشته شده است. در همان صفحه ۱۴ جلد دوم سفرنامه در باب آن روز چنین درج است: "روز اول محرم سنه ۱۳۳۱ هـ (۱۰ دسمبر) انقلاب دریا بیشتر و طوفان شدیدتر شد. اما حال مبارک روز به روز بهتر بود. ابداً آثار خستگی در وجود مبارک نبود...".

(۱۴) اصل نامه نزد نگارنده سطور موجود است.

(۱۵) عبارت «لن تهدی» در قرآن شریف «لانتهدی» است رجوع فرمایند به آیه ۵۶ از سوره قصص.

(۱۶) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

(۱۷) سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد ششم، صفحه ۴۸۲.

(۱۸) نگارنده این سطور در ایام نوجوانی بارها خدمت جناب اصدقی از احتیای مؤمن و خدوم معقان رسیده و سالها با فرزندان نامبرده خصوصاً عزّت اللّٰه خان و حسین آقا و حسن آقا محشور و معاشر بوده است. این نفوس مبارکه جوهر خشوع و ایقان و از خادمان صادق امر حضرت رحمن بودند. فرزند حسن آقا دکتر فرهاد اصدقی در وقایع اخیر ایران جام شهادت سرکشید. دکتر اصدقی از جوانان دانشمند و بسیار مخلص و خدوم جامعه بهائی ایران بود.

(۱۹) جناب اردشیر سیستانی و برادرش جناب جهانگیر فرزندان ارجمند سرکار زمرد خانم سیستانی هر سه از خادمان بزرگوار امر الهی بوده‌اند. خدمات آنان در صفحات تاریخ امر منعکس شده و خواهد گردید. این فانی سالها با ایشان همسایه بوده و معاشرت داشته و از مصاحبت با آن نفوس مخلصه لذت روحانی فراوان برده است. جناب اردشیر سیستانی در وقایع اخیر ایران مدتها در زندان و تحت شکنجه و آزار بوده است. برای آگاهی از احوال نفوس مبارکه مذکوره از جمله رجوع فرمایند به سخنرانی این فانی در محفل یادبود آنان مندرج در نشریه پیام بهائی شماره مسلسل ۲۲۷ (اکتبر ۱۹۹۸) صفحات ۵۵-۵۲.

بخش دوم - برادران ندّاف (جناب آقا محمّد حسین و جناب آقا محمّد رضا)

اجداد پدری برادران ندّاف اصلاً اهل یزد بوده‌اند. ^(۱) پدر بزرگ آنان حاج محمّد ابراهیم صابر (متولّد سال ۱۱۵۰ هجری قمری برابر با ۱۷۳۷ میلادی) مالک و ساکن قریه بندر آباد یزد مردی حکیم و شاعر بوده که بعداً به اردستان کوچ نموده و در محله باب الرّحی ساکن گشته است. بدین جهت به حاج محمّد ابراهیم اردستانی شهرت یافته است. صابر صاحب دو فرزند بوده است. یک پسر به نام استاد محمّد علی و یک دختر به نام معصومه خانم. استاد محمّد علی با فاطمه بیگم دختر آقا فضلعلی اردستانی از ثروتمندان معروف آن دیار ازدواج نموده و از او صاحب چند فرزند و از جمله آقا محمّد حسین، آقا محمّد رضا، عباس، علی، علی اکبر و حسن گردیده است. مراد از برادران معروف ندّاف آقا محمّد حسین و آقا محمّد رضا اردستانی‌اند که بعدها ساکن قم شده و به ندّافان قمی شهرت یافته‌اند. استاد محمّد علی پدر برادران ندّاف و همسرش فاطمه بیگم و نیز خواهر استاد محمّد علی، معصومه خانم، در حدود دو ماه پس از اظهار امر حضرت باب بدان حضرت مؤمن گشته‌اند. برادران فاطمه بیگم ملاّحسین اردستانی، میرزا محمّد مهدی اردستانی ^(۲) و میرزا حسن جولا (جولاه) اردستانی نیز در همان ایام افتخار ایمان یافته‌اند. چگونگی ایمان همه این نفوس مخلصه چنین است که جناب باب الباب از سوی حضرت باب مأموریت یافت که به برخی از شهرهای ایران مسافرت و امر بدیع را به نفوس ابلاغ نماید. در کتاب «حضرت باب» تألیف نگارنده سطور در این خصوص چنین آمده است:

«اما تکمیل واحد اول بیان کمتر از دو ماه طول کشید. پس از تشکّل حروف حی حضرت باب هر یک را برای انتشار و ابلاغ امر جدید به دیاری اعزام و یا برای خدمتی مخصوص معین فرمودند. جناب ملاّحسین تصوّر می‌نمود که حضرت باب وی را برای انجام مراسم حجّ با خود خواهند برد. ولیکن این گمان تحقّق نیافت زیرا حضرت باب او را به جهت مأموریت خطیر دیگری منظور فرموده بودند. یک روز حضرت باب ملاّحسین را به بیت مبارک احضار نمودند و به او فرمودند که قدّوس را برای همراهی در سفر حجّ برگزیده‌اند. فرمودند که تاریخ جدائی ما نزدیک است. باید دامن همت بر کمر زنی و به تبلیغ امرالله قیام نمائی. هنگام سیر در بلاد چون باران بر همه مردمان بباری و آنان را سرسبز و بارور نمائی. باید از شیراز عزیمت اصفهان، کاشان، قم و طهران نمائی تا در طهران راز پنهان بر تو آشکار گردد... به ملاّحسین فرمودند از اینکه در سفر حجاز با من نیستی محزون مباش... مجدّداً بدو فرمودند که به اصفهان، کاشان و طهران سفر نماید...» (صفحات ۹۳ - ۱۹۱).

ملاّحسین برابر اوامر مبارک حضرت باب از شیراز عازم اصفهان گردید. در اصفهان در مدرسه

نیم آورد یا کاسه گران شفیعی اقامت نمود. روزها از مدرسه خارج شده به ملاقات با نفوس و ابلاغ امر بدیع با نهایت حکمت می پرداخت. جناب باب الباب در شهر اصفهان موفق به هدایت نفوس بزرگواری چون جناب محمد جعفر گندم پاک کن، برادران نه‌ری، جناب ملا محمد صادق مقدس خراسانی، جناب میرزا محمد رضا پاقلعه و جناب آقا سید عبدالرحیم اصفهانی گردید. (۳) جناب ملا علی اکبر اردستانی نیز در آن اوقات و پس از ایمان استادش جناب ملا محمد صادق به امر جدید مؤمن گشت. ملا علی اکبر نوه مجتهد شهیر شیعی ملا محمد صادق اردستانی بود. پس از مرگ ملا محمد صادق جسدش در کنار پل زاینده رود مدفون گشت لذا از آن پس به ملا محمد صادق پلوی شهرت یافت. (۴) ملا علی اکبر پس از ایمان به شیراز شتافت و به شرحی که بسیار مفصل است همراه جناب قدوس و جناب مقدس مورد صدمات بسیار شد و از جمله به دستور حسین خان حاکم فارس محاسن او و دو تن مذکور را سوزانیده، در بینی مهار نموده در شهر گردانیدند و سپس آنان را از بلد اخراج نمودند. ملا علی اکبر مدتی در یکی از خرابه‌های اطراف شیراز پنهان بود و سرانجام راهی اردستان گردید. وی همواره در خدمت امر کوشا بود ولیکن در مخاطرات وارد نشد و سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت و به جمال ابهی نیز مؤمن گشت.

اما نخستین نفس مبارکی که در اردستان مژده ظهور جدید شنید زینب بیگم اردستانی (جده پدری نگارنده) است. در ایامی که جناب ملا حسین بشروئی در مدرسه نیم آورد (مدرسه کاسه گران شفیعی) اصفهان سکونت داشت خبر ظهور باب علم الهی وسیله شیان جوانی به اردستان رسید. بانوی نامبرده که از احفاد امیر محمد مهدی حکیم الملک بانی مدرسه نیم آورد بود بی درنگ همراه همسرش میرزا محمد تقی و فرزندانش میرزا محمد و میرزا حیدرعلی راهی اصفهان گردید و وسیله متولی مدرسه یاد شده به حضور جناب باب الباب رسید. نفوس مذکور به موهبت ایمان فائز گشتند و به اردستان مراجعت نمودند. میرزا محمد بعدها در قلعه طبرسی به شهادت رسید و میرزا حیدرعلی از بقایای سیف آن قلعه بود. زینب بیگم و همسرش نیز سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشتند و به جمال ابهی مؤمن شدند. از قلم اعلی الواح متعدده به اعزاز جناب میرزا حیدرعلی اردستانی و مادرش زینب بیگم و پدرش جناب میرزا محمد تقی زواره‌ای نازل گردیده است. از جمله در لوحی خطاب به میرزا حیدر علی اشاره به توجه او به عراق و پیوستن به احباب در حین خروج از آن دیار می فرمایند. در این سفر جناب میرزا فتحعلی اردستانی (فتح اعظم) نیز همراه میرزا حیدرعلی بوده است. در لوح مبارک به دو همسر و خواهر او (فاطمه خانم) و مادر بزرگوارش زینب بیگم اشاره شده است. عین لوح مبارک چنین است:

"جناب میرزا حیدرعلی ارض الف بسم الله الامنع الاقدس هذا کتاب من لدن نقطة الاولى الى الذي آمن بالله و توجه الى شطر القدس و سرع في نفسه شوقاً للقاء المحبوب الى ان اتصل

بجنود الله حين الذي خرج جمال القدم عن العراق. كذلك كان الامر مقضيّاً. فطوبى لك يا عبد فيما سلكت سالك الرضا ولذين هم كانوا معك ودخلتم سرادق القدس في رضوان الله الذي كان الوجه فيه مضيئاً. كذلك يذكر الله الذين هم وفوا بميثاقهم وتوجهوا اليه وانقطعوا عن العالمين جميعاً. ان يا عبد اسمع نداء الله من قطب هذه السماء التي علت على الممكنات بانه لا اله الا هو والذي ينطق بين الارض والسماء انه لظهور الله وكان باسمه الحق على العالمين محيطاً ان استقم على الامر ولا تلتفت الى الذين هم كفروا باعظم ما استدّلوا به في ايمانهم بالله وكذلك غلبهم هويهم وجعلهم عن شاطئ هذا الفضل بعيداً. اسمع قول ربك ثم انقطع عن الذين هم كفروا واشركوا ثم اتخذوا العجل لانفسهم رباً من دون الله. ان هم الا احقر شأنًا و اضلّ سبيلاً. قل يا قوم اتقوا الله ولا تعلقوا امر الله بدونه. ان افتحوا ابصاركم لتشهدوا اشراق الشمس في وسط السماء وتكوننّ على الامر مستقيماً. اياك لانسكن في نفسك اقل من حين ذكر امر ربك بين الناس ولا تخف من احد وان ربك يكفيك عن العالمين. انه على ما اراد قديراً. كذلك اذكرناك في هذا اللوح لشكر ربك وتستريح في نفسك وتكون على الامر مقيماً. ذكر من لدنا ضلعيك وكبر من قبل الله على وجههما ليستبشرا في انفسهما وان هذا من فضل الله عليهما ليخدماك الله بقلب خاضع سليماً لان الذي خدم الله ربه للكل ينبغي بان يخدموه حباً لله و خالصاً لوجهه و انه كان رحيماً. و ارسلنا الى اختك لوحاً على لسان فارسيّ بديعاً. فسوف يعطى الله اجره بما فرتما بقاء الله في ايام التي كان الكل عن عرفانه محجوباً. ثم كبر من لسان الله على وجه امك لتفرح في نفسها وتكون متذكراً بذكر الذي كان في كتاب نفسي على الحق المذكوراً. (٥)

وسيلة زينب بيگم و ميرزا حيدر علي دهها تن در اردستان و زواره به موهبت ايمان فائز گشتند که از میان آنان ميرزا علي محمد پسر ميرزا محمد سعيد فداء و آقا محمد حسين اردستاني را توان نام برد که هر دو نفس مبارک چند سال بعد جام شهادت سرکشيدند. زينب بيگم و ميرزا حيدر علي با استاد محمد علي نذاف و خواهرش معصومه خانم و نیز همسر استاد محمد علي، فاطمه خانم و برادران فاطمه خانم ميرزا محمد مهدي، ملا حسين و ميرزا حسن جولا به مذاکره پرداختند و همه آن نفوس مخلصه به امر بديع ايمان يافتند. پس از مسافرت جناب قدّوس به اردستان نیز زينب بيگم در مارين از املاک پدرش مجالس شايسته‌ای ترتيب داد. در آن محافل نیز تعدادی از نفوس مخلصه ايمان يافتند که از جمله آنان جناب ميرزا فتحعلي اردستاني (ملقب از قلم اعلى به فتح اعظم) و برادرش ميرزا رفيع و نیز جناب ميرزا رفيعا اردستاني (پدر جنابان ميرزا عبدالحسين رفيعي و ميرزا آقا مجد) را توان نام برد. (٦) غالب نفوسي که در آن ايام به شرف ايمان مشرف گشتند چندی بعد در اصفهان به حضور حضرت باب رسيدند. ميرزا حيدر علي اردستاني کراراً به حضور مبارک رسيد و مادر خویش زينب

بیگم و استاد محمد علی نداف و همسرش فاطمه خانم را نیز حداقل دو بار به محضر مبارک برد. سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای^(۷) و سید حسین مهجور زواره‌ای (نویسنده تاریخ مختصر میمیه) نیز در همان اوقات وسیله میرزا حیدرعلی اردستانی فائز به ایمان گشتند. تولد برادران نداف در محله باب الرّحی بوده و احتمالاً برادر بزرگتر، آقا محمد حسین، در سال ۱۲۵۲ هجری قمری (۱۸۳۶ میلادی) به دنیا آمده است. تولد آقا محمد رضا بقرینه نیز مشخص نگردیده ولیکن آنچه مسلم است چند سال از آقا محمد حسین کوچکتر بوده است.

اردستان زادگاه برادران نداف از شهرهای قدیمی ایران است و حدود چهار صد کیلومتر تا طهران و حدود یکصد و شصت کیلومتر تا اصفهان فاصله دارد. از نظر آب و هوا به دو منطقه بخش می‌گردد. منطقه سردسیر و معتدل و کوهستانی که از جنوب غربی تا جنوب شرقی امتداد دارد. و منطقه گرمسیر که از شمال شرقی آغاز می‌شود و به شمال غربی می‌کشد و بخشی از مغرب اردستان را نیز شامل است. هوای این منطقه به علت نزدیکی به کویر نمک مرطوب و گرم است و گاه گرمای آن در تابستان از چهل درجه سانتی گراد تجاوز می‌نماید. وجود شنه‌ای متحرک در این منطقه غالباً هوا را غبارآلود می‌سازد. صنایع دستی و محصولات عمده اردستان قالی، قالیچه، گلیم، عبا، ظروف سفالین، پنبه، کتیرا، انار، انجیر، گندم، جو، پسته، بادام و تریاک است. براساس سرشماری سال ۱۳۴۵ شمسی جمعیت اردستان بزرگ (اردستان و توابع) حدود چهل و چهار هزار نفر بوده است. از بناهای باستانی شهر آتشکده مهر اردشیر بوده که خرابه هایش تا اواخر قرن نوزدهم میلادی دیده می‌شده و بنایش به بهمن بن اسفندیار منسوب گردیده است. برخی عقیده دارند جایگاه آتشکده در محله راه میان بوده است. خسرو انوشیروان شاهنشاه ساسانی در اردستان زاده شده است. و هنوز برخی از مردم اردستان خود را از اولاد او می‌دانند. شهر قدیمی اردستان در بیست و چهار کیلومتری شمال شهر کنونی بوده و هنوز خرابه‌های آن دیده می‌شود. از آثار تاریخی بعد از اسلام در این شهر مسجد جامع (قرن ششم هجری برابر با قرن دوازدهم میلادی) مسجد امام حسن و مقبره امیر اویس (عصر صفویه) و خانقاه پیر مرتضی علی و شاگرد او پیراحمد اردستانی متخلص به جمالی (دو قرن هشتم و نهم هجری برابر با دو قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی) است. از اماکن تاریخی امری گورستان مؤمن آباد است که مدفن گروهی از قدمای امرالله و از جمله زینب بیگم، میرزا حیدرعلی و استاد محمد علی نداف است. اردستان دارای شش محله است: ۱- محال ۲- فهره ۳- راه میان ۴- مون ۵- بازار و کبودان ۶- باب الرّحی. غالب مؤمنین اولیّه امر مبارک در اردستان مردم محله باب الرّحی بوده‌اند و این محله همواره مرکزی بزرگ از اهل بهاء بوده است. گورستان مؤمن آباد در کنار محله باب الرّحی است. اردستان خاستگاه بسیاری از فضلاء، فقهاء، ادباء و شعرای ایران زمین بوده و در پرورش رجال و نساء برجسته بهائی نیز نقش بزرگی ایفاء کرده است.

برادران نداف دوران کودکی را در محله باب الرّحی سپری نمودند. آنان شهادت حضرت باب و

واقعه رمی شاه را به خوبی به یاد داشته‌اند. از میان سه دایی برادران ندّاف میرزا محمد مهدی در بدشت حاضر بوده و در حوادث قلعه طبرسی به شهادت رسیده است. از میرزا حسن جولای اطلاع دقیقی در دست نیست، از قرائن و امارت بر می‌آید که او نیز در بدشت بوده و سپس به اصحاب قلعه طبرسی پیوسته است. ^(۸) اما ملاحسین اردستانی سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشته و در نقش قاصد جمال قدم خدمات برجسته نموده است.

به عللی که دقیقاً معلوم نیست و شاید تعقیب و آزار مؤمنین به امر بدیع از جمله آنها بوده برادران ندّاف آقا محمد حسین و آقا محمد رضا همراه برادر کوچکتر آقا عباس از اردستان خارج شده و قصد عزیمت به طهران می‌نمایند. گویا اصلاً خیال داشته‌اند به هندوستان بروند. برادران مقداری وجه نقد همراه برداشته با مکاری عازم طهران می‌شوند. در راه غارتگران هر چه برادران داشته‌اند می‌برند و تنها وجه مختصری نزد آنان باقی می‌ماند. چون فصل تابستان و هوا بسیار گرم بوده روزها در کاروانسراها استراحت می‌کرده و عصرها راه پیمائی می‌نموده‌اند. تا آنکه از کاشان عبور می‌نمایند. هوا تاریک بوده است. بر سر یک دو راهی میان کاشان و قم آقا عباس سوار بر مال خود اشتباهاً به راه دیگری می‌رود و آقا محمد حسین و آقا محمد رضا که همراه کاروان مسافران از عقب می‌آمدند متوجه اشتباه عباس نمی‌شوند. پس از مقداری راه رفتن در می‌یابند که عباس در میان کاروانیان نیست. کاروان را متوقف می‌کنند و به جستجو می‌پردازند. هر چه جستجو بیشتر می‌شود کمتر نشانی از عباس پست می‌آید. جمال اقدس ابهی در یکی از الواح مبارکه عباس را از شهداء محسوب فرموده‌اند. خطاب به جناب آقا محمد ابراهیم ابن ندّاف و در باب عموی او عباس چنین می‌فرمایند:

"یا ابن حسین اسمع ندائی من شطر السّجن و قل لک الحمد یا اله العالمین بما ذکرتنی و هدیتنی الی صراطک المستقیم. انا نوصیک و الذین آمنوا بحفظ هذا المقام الاعلی و هذا الامر العظیم. البهاء علیک و علی ابیک و علی عمّک الذی فدی نفسه فی سبیل اللّٰه مالک هذا الیوم البدیع." ^(۹)

باری چهل و هشت ساعت در آن مکان توقف و جستجو می‌کنند چون به کلی ناامید شده بودند به راه خویش ادامه می‌دهند تا به شهر قم می‌رسند. علت اصلی سکونت آنان در شهر قم معلوم نیست. شاید به علت آشنائی با فن ندّافی و خرید و فروش پنبه که از پدر خود استاد محمد علی آموخته بودند آن شهر را مکان مناسبی یافتند. گم شدن عباس که عزیز خانواده بود آنان را به شأنی مغموم و افسرده نموده بود که روی رفتن به اردستان نداشتند. از عزیمت به هندوستان نیز متصرف شده بودند. ضمناً شنیده بودند که احباب محله باب الرّحی هنوز تحت ستم اعداء به سر می‌برند. آن ایام حدود سال ۱۲۷۸ هجری قمری (۱۸۶۱ میلادی) بود. برادران در قم به شغل ندّافی اشتغال یافتند و پس از یک

سال با اندوخته خویش مستقلاً حجره‌ای باز نمودند. خلوص و تقوای آنان سبب شد که مردم محله چهار مردان قم مجذوبشان شوند. بازاریان بدانان بسیار اطمینان داشتند و مرتباً کارهایی ارجاع می‌نمودند. از آن سوی فاطمه خانم مادر برادران ندّاف که چند سالی بود از فرزندان خویش خبر نداشت و شوهرش استاد محمد علی نیز در گذشته بود، به هر دری می‌زد تا از آنان خبری یابد. ملاحسین اردستانی دایی برادران که از قاصدان جمال ابهی بود^(۱۰) از خواهر خود خواست که عریضه‌ای به حضور حضرت بهاء‌الله که تازه از استانبول به ادرنه عزیمت فرموده بودند تقدیم نماید. عریضه را ملاحسین به حضور مبارک برد. جمال ابهی به ملاحسین مذکور و نیز جناب شیخ سلمان پیک رحمن امر فرمودند به هنگام مسافرت در شهرهای ایران برای یافتن برادران تلاش نمایند. کوشش جناب ملاحسین به جایی نرسید ولیکن جناب شیخ سلمان سرانجام آن دو را در شهر قم یافت. خلاصه داستان به گونه‌ای که برادران ندّاف شخصاً برای اولاد خویش نقل کرده‌اند چنین است. جناب شیخ سلمان ضمن مسافرت به شهرهای مختلف ایران همه جا در جستجوی برادران بود تا آنکه گذارش به شهر قم افتاد. در یک روز بسیار گرم تابستانی که از بازارچه‌ای واقع در محله چهار مردان عبور می‌نمود به شدت احساس تشنگی کرد. ولكن جرأت تماس با مردم بازاری نداشت زیرا شخص بیگانه‌ای بود اگر چه لباس درویشی به تن داشت. ناگهان نظرش به دو جوان مؤدّب و محبوب افتاد که در داخل حجره‌ای به کسب ندّافی اشتغال داشتند. نزدیک رفت و تقاضای یک جام آب نمود. آن دو جوان که همان برادران ندّاف بودند او را به دخول در حجره دعوت و بی درنگ جام آب گوارائی تقدیم نمودند. سپس برای میهمان خود چای و شیرینی آوردند و از وی بسیار پذیرائی کردند. چون شیخ سلمان ساعتی استراحت نمود برادران او را به ناهار دعوت نمودند و ناهار نیز صرف گردید. دیگر خستگی از وجود شیخ بیرون رفته بود. برادران از شیخ سلمان پرسیدند که علت مسافرتش به شهر قم چه بوده است. شیخ فرمود که از سوی شخص بسیار بزرگی مأموریت دارم که به شهرها مسافرت نمایم و در ضمن در جستجوی سه برادر هستم که چند سال است گم شده‌اند و مادرشان در انتظار آنهاست. مهمانداران که به هیجان آمده بودند از نام برادران پرسش کردند. شیخ فرمود حسین، رضا، عباس. برادران بیشتر پرسش نمودند و معلوم گشت که شیخ در جستجوی آنان است. خود را معرفی نمودند. اشک شوق و شادی در دیدگان همه آنان حلقه زد. شیخ فرمود پس عباس کجاست و برادران داستان برگفتند. برادران حجره را تعطیل نمودند و شیخ را همراه خویش به خانه بردند. پس از صرف شام جناب شیخ سلمان مژده ظهور من یظهره الله موعود، حضرت بهاء‌الله، را بدانان داد. آن شب در تاریخ زندگی برادران ندّاف بسیار حسّاس و تاریخی بود. به ظهور عظیمی مؤمن شدند که مظاهر الهی و اولیای ربّانی آرزوی درک زمان آن داشتند. شیخ آن شب و شبهای بعد در تکمیل اطلاعات آنان کوشید. برادران ندّاف عریضه‌ای به حضور جمال ابهی تقدیم نمودند که شیخ حامل آن گشت و پس از قریب هشت ماه لوح مبارک حضرت بهاء‌الله به اعزاز آن دو برادر واصل گردید. متأسفانه اصل و یا سواد لوح

تاکنون بدست نیامده است ولیکن از نوشته‌های برخی از افراد خاندان نذاف روشن می‌شود که متن لوح مبارک به عربی و فارسی و به امضاء خادم و مفاد آغاز آن چنین بوده است: "اخوان نذافان معروفان از هر جهت ایمن باشند آنچه خواهش آن دو بزرگوار بود مقبول افتاد." ^(۱۱) برادران نذاف در عریضه خود به حضور جمال ابهی معروض داشته بودند که برکت شامل کسب آنان شود تا درآمد خویش را صرف خدمت امرالله نمایند. تقاضای آنان به عزّ اجابت مقرون گشت. روتق کسب آنان به حدّی بود که هر سال صدها تومان صرف امور امریه می‌نمودند. جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی در کتاب بهجة الصدور در خصوص برادران نذاف و در این باب چنین می‌نویسد: "در الواح مبارک نیز ظهور حضرت مکلم طور نهرین مذکورند و فطرت این اخوین و ذریاتشان فطرت اولیّه ایمانیّه حبیّه تقدیسیّه است. دو برادر چهارصد تومان اول اقبالشان داشته‌اند. از فطرتشان بروز کرده که به ظهورالله فائز شدیم و جان و مال از خداست و باید در راه خدا صرف شود. باید به کمال جدّ شب و روز حلاجی کنیم و به قوت لایموت قناعت کنیم و آنچه از رأس المال بیشتر می‌شود تقدیم نمائیم و یا نصرت نمائیم و به فقراء و ضعفاء و ایتام و ارامل احباء بدھیم و از چهارصد تومان سالی ششصد و هفتصد و زیاده‌تر پیدا می‌کردند و صرف امرالله می‌نمودند." (صفحه ۲۱۷). همانطور که جناب حاجی میرزا حیدرعلی مذکور داشته است در الواح جمال ابهی لقب برادران نذاف "نهرین" و یا "نهرین جارین" بوده است. از جمله در یکی از الواح خطاب به جناب حاج میرزا حیدرعلی می‌فرمایند: "اسامی اولیای ارض قاف و میم را ذکر نمودید. مخصوص هر یک لوحی نازل و ارسال شد. از حقّ می‌طلبیم نفوس آن ارض را به مثابه جبل ثابت و راسخ و مستقیم دارد. نهرین از اول ایّام الی حین جاری. قد سبقا فی الاقبال و التّوجه علی اکثر العباد. یشهد بذلک مالک الایجاد." ^(۱۲) جناب فاضل مازندرانی در مجلّد ششم از کتاب ظهورالحقّ در خصوص اوائل تصدیق برادران نذاف و تقاضای توفیق آنان در خدمت از محضر جمال ابهی مطالبی را می‌نویسد که مفادش چنین است: "برادران نذاف پس از استقرار در قم و بعد از ایمان و ایقان به ظهور جمال اقدس ابهی عریضه‌ای به محضر مبارک تقدیم و آرزوی مال و مکنت نمودند. قبول این تمنا وسیله شد که به تهیّه هفت خانه برای خود و کارگزارانشان موفّق شدند و کار و بار وسعت و برکت یافت و آنان نیز به کمال اخلاص به کار نذافی مشغول بودند و از صرف عایدات خود در خدمت امر کوتاهی نداشتند. حتّی یک بار از مشکلات معاش در عکّا خبر شنیدند کلیّه سرمایه خود را که چهارصد تومان بود نقد کرده تقدیم داشتند و اگر چه به حسب امر جمال قدم مبلغ مزبور به ایشان مسترد شد عنایات و فیره در حقّ آنان فرمودند و منزل آنان همواره محلّ اجتماع و رفت و آمد مسافرین و مبلّغین بود." ^(۱۳) باری جناب شیخ سلمان معروف به پیک رحمن نقش اساسی در هدایت برادران نذاف به امر جمال اقدس ابهی داشت لذا این تاریخ باید به بیان احوال او مزین شود. در کتاب تذکرةالوفاء اثر قلم حضرت عبدالبهاء چنین آمده است:

"ترجمه حال حضرت شیخ سلمان هو الله حضرت شیخ سلمان علیه بهاء الله الابهی. این قاصد
 امین و پیک مبین در سنه ۱۲۶۶ در هندیان ندای الهی شنید و مانند طيور به اوج سرور پرید.
 چنان منجذب شد که از هندیان پیاده بتاخت و به طهران شتافت. شور و ولهی و سرور و شغفی
 داشت. چون به طهران وارد شد خفياً با یاران الهی همراز و هم آواز بود. تا روزی با آقا محمد
 تقی کاشانی علیه بهاء الله الابهی در بازار می گذشت فراشان از عقب روانه شدند و محل او را
 یافتند. روز ثانی... چاوشان داروغه و فراشان به جستجوی او افتادند. عاقبت گرفته نزد
 محتسب شهر آوردند. سؤال نمود که تو کی هستی؟ گفت من از اهل هندیانم به طهران آمده ام و
 عزم خراسان دارم تا به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شوم. گفت دیروز با این
 شخص قبا سفید به چه سبب راه می رفتی؟ گفت عبائی روز پیش به او فروختم و بهای آن را
 روز بعد می خواستم. گفت تو شخص غریبی چگونه اعتماد به او نمودی؟ گفت شخص
 صرافی کفیل شد. جناب آقا محمد صراف علیه بهاء الله را ذکر کرد. محتسب گفت ای فراش او
 را نزد صراف بر و تحقیق کیفیت نما. چون نزد صراف رفتند فراش پیش افتاد گفت مسأله عبا و
 کفالت شما چگونه است بیان کن. گفت من خبر ندارم. فراش به سلمان گفت بیا مسأله معلوم
 گشت که تو بایی هستی. چون از چهارسو مرور کردند و عمامه پیک امین مانند عمامه اهل
 شوشتر بود شخصی شوشتری از حجره تجارت برون آمد و دست در آغوش شیخ نمود و گفت
 خواجه محمد علی کجا بودی کی آمدی خوش آمدی. جواب داد چند روز است آمده ام و
 حالا گیر داروغه افتاده ام. به فراش گفت چه می خواهی از جان این شخص. گفت بایی است.
 شخص شوشتری گفت استغفر الله من این خواجه محمد علی را می شناسم مرد مسلمان نیست
 متقی و از شیعیان علی و مبلغی به فراش داد و جناب شیخ را خلاص کرد. چون داخل حجره
 شدند آن شخص استفسار از احوالات نمود مشا‌ئله گفت من خواجه محمد علی نیستم.
 خواجه شوشتری حیران ماند و گفت سبحان الله بعینه مثل او هستی بدون امتیاز. حال که
 نیستی آنچه به فراش داده ام بده. جناب سلمان فوراً آن مبلغ را داد و از آنجا رو به دروازه
 گذاشت و به هندیان شتافت. باری تا آنکه جمال مبارک به عراق عرب تشریف آوردند. اول
 قاصدی که به ساحت اقدس آمد آن پیک رحمانی بود و به شرف حضور ماثول یافت و بالوحی
 خطاب به یاران هندیان مراجعت کرد. این نفس مبارک هر سال پیاده عزم کوی دوست می نمود
 و با الواح مراجعت به اصفهان و شیراز و کاشان و طهران و شهرهای دیگر می کرد و الواح الهی
 را می رساند. از سنه ۶۹ تا ایام صعود مبارک سنه ۱۳۰۹ هر سال به ساحت اقدس می شتافت و
 عریض می رساند و الواح حامل می شد و محفوظ و مصون به صاحبان الواح می رساند. در این
 مدت مدیده هر سال پیاده از ایران به عراق و یا به ادرنه و یا به سجن اعظم در نهایت شوق و
 شغف می آمد و مراجعت می کرد. فی الحقیقه تحمل شدید داشت. سفر پیاده می نمود و

غذایش اکثر نان و پیاز بود و در این مدت مدیده در جمیع اسفار چنان حرکت نمود که ابداً در جائی گیر نکرد و عریضه و لوحی از دست نداد. جمیع عرایض را رسانید و جمیع الواح را به صاحبانش واصل کرد. با وجود اینکه در اصفهان به کزات و مزارت در تعب و مشقت شدید افتاد صبور و شکور بود. بیگانگان لقب او را جبرئیل بابیان نهاده بودند. در تمام عمر خدمتی عظیم به امرالله نمود. زیرا سبب ترویج شد و مورث سرور احبای الهی گشت. در هر سال بشارات الهی را به شهرها و قراء ایران می‌رساند و در ساحت اقدس مقرب بود و نظر عنایت مخصوصی به او بود. الواحی به نام او در کتب الهی موجود و بعد از صعود جمال مبارک روحی لاجبائیه الفداء ثابت و راسخ بر میثاق بود و به کمال قوت به خدمت امر می‌پرداخت و بر نهج سابق هر سال به سجن اعظم وارد و مکاتیبی از احباء همراه داشت و جواب آن را گرفته رجوع به ایران می‌کرد. تا آنکه در شیراز بال و پر گشود و به ملکوت ابهی پرواز کرد. از بدایت تاریخ بشر الی یومنا هذا چنین پیک امینی و قاصد نور مبینی در عالم وجود موجود نگشت. حال باز ماندگان محترمی در اصفهان دارد به جهت انقلاب ایران پریشانند. البتّه احبای الهی مراعات آنها را خواهند داشت. علیه بهاءالله الابهی علیه التّحیّة و الثّناء. (صفحات ۳۱ - ۲۶).

جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی ضمن شرح احوال جناب ابوالفضائل به بازداشت شیخ سلمان در یکی از اسفار که حامل عرائض احبّا بوده اشاره کرده است. نامبرده می‌نویسد:

"... جناب مشیرالدوله میرزا حسین خان مرحوم سنین عدیده سفیر کبیر ایران بود در علیّه قسطنطنیه... زمانی که شاه شهید حضرت ناصرالدین شاه برای زیارت عتبات عالیات از طهران حرکت کرد و سبب نفی بهائیان به موصل شد این سفیر کبیر هم از علیّه برای تبریک همایونی به بغداد از راه حلب حرکت فرمود و در حلب حضرت سلمان معروف را با دوست سیصد عریضه گرفت و آنچه از مال التجاره خود و هدایای ساحت اقدس داشت ضبط نمود و حضرت سلمان را در منزلی که نزول اجلال نموده بود در اطاقی امر به حبس فرمود که از روزنه‌های در و دیوارش بیرون به خوبی دیده می‌شد و حضرت سلمان فرمود عصری با قناصل و اعضاء اجزایش در فضای خانه راه می‌رفتند و دیدم و شنیدم فرمود ما درباره حضرت بهاءالله معتقد جازم بودیم که امرشان پولتیکی و سیاست و مقصودشان ریاست و جمع زخارف و سلطنت و بقای اسم است و به این واسطه در تدبیر تدبیرشان بسیار کوشیدیم و هر قدر اذیت نمودیم و نفی در نفی کردیم و به قوت دو دولت با ایشان معارضه نمودیم آنچه کردیم بر قدرت و قوت و شهرت و بزرگی و بزرگواریشان افزود و لانه‌ایه متفکر و متعجب و متحیر بودم که سبب چیست. حال دیدم عرایضی که با این شخص است نزدیک سیصد است. ابداً ذکر سیاست و حکومت و دولت و ملت با این همه اذیات و حبس و

نفی و قتل و غارت که به هر یک از بهائیان در این مدّت وارد شد شکایتی نیست و ذکرى نه. عرایضى که با اوست کُلّ تمنیات و ترجیّاتش حصر در مطالب روحانیست که خدایا مرا از شرّ نفس و هوى حفظ و استقامت بخش و بر دوستى خود ثابت بدار توفیق بندگى عطاء فرما، بر خدمت امرت تأیید کن و از دوت آزاد نما، توفیق ده که اهل عالم را خدمت نمائیم، دست قاتل را ببوسیم و رقص کنان و پاکویان و دست زنان به قربانگاه بشتاییم. و دو سه عریضه را خواست و امر کرد بخوانند و بسیار از شیرینی عبارات عرائض و فصاحت و بلاغتش کُلّ تعریف کردند. و فرمود ما برای چه متعرّض نفوس خداخواه، خداجوی خداگو شویم. حکایت مؤمن آل فرعون را خدا در قرآن برای تذکر و تنبّه و بیداری و هوشیاری مؤمنین فرموده. اگر کاذب است تمام می شود و اگر صادق است و متعرّض او شدیم و اذیت کردیم البتّه ما تمام می شویم و معذّب به عذاب الیم خواهیم شد. علاوه خلاف دولت و مَلّت از ایشان دیده و شنیده نشده است. آنچه شنیده شده یا از متکران و دشمنانشان بوده و یا از بیخبران. وانگهی دیدیم و تجربه کردیم هر چه بیشتر تعرّض نمودیم و توهین و تحقیر کردیم و اسباب هلاکت و تدمیر فراهم آوردیم بیشتر شدند و قوّت و قدرت و عزّت و شهرتشان بیشتر شد و حال در نهایت صحتّ و کمال عزّت و غایت مسرّت زندگانی می نمایند. حضرت مشیرالدّوله می فرمود و آخرین تصدیق می نمودند و شاهد و دلیل ذکر می کردند و فردا صبح مرا خواست و عذرخواست و فرمود امر را بر ما مشتبه نموده بودند و بسیار ممنونم از شما و متشکّرم که شما سبب تذکر و ایقاع من شدی. حکومت نباید بر وجدان و امور روحانی ایمانی مداخله نماید و عرائض را تماماً مرحمت فرمود و آنچه از مال التّجاره و غیرها که داشتم خواست و حاضر کردند و در حضورش تسلیم من نمودند. و سفارش به نائب قنصل بیروت نوشت که شیخ را کمال حمایت و رعایت و صیانت نمایند و با آنچه با اوست در عکّا تسلیم حضرت عبّاس افندی کنید و فرمود دست حضرتشان را از جانب من ببوس و عذر بخواه و مسئلت نموده و رجای تأیید و توفیق کن تا تلافی مافات نمایم" (صفحات ۴۹ - ۱۴۶). (۱۴)

نام اصلی شیخ سلمان خنجر بوده و از قلم ابهی به سلمان مسمّی گردیده است. زادگاه او "دریّک" واقع در "چم خلف عیسی" از نقاط هنديجان استان خوزستان است. شیخ سلمان حدود بیست سال داشت که در هنديجان خبر ظهور حضرت باب را شنید. چون جوانی روحانی و اهل تحقیق بود فائز به ایمان گشت و هفتاد خانوار از اقوام و خویشان را به امر بدیع هدایت نمود. از هنديجان همراه شش تن دیگر از اصحاب برای زیارت حضرت باب عازم آذربایجان گردید ولیکن چون به شهر قم رسید خبر شهادت حضرت را شنید. (۱۵) شیخ سلمان و همراهان با حسرت و آه فراوان به هنديجان برگشتند. در آنجا بود که شیخ اوصاف جمال ابهی شنید و پس از غم شهادت حضرت باب قلبش از فرسنگها دور اسیر حضرت بهاء الله گشت. چند سال پس از شهادت حضرت باب در بغداد به حضور

جمال ابهی رسید و از آن پس در نقش قاصد حضرت بهاء الله خدمات جاودانه نمود. باید توجه داشت که شیخ سلمان ضمن اسفار خود، منیره خانم حرم حضرت عبدالهه را به امر جمال ابهی از اصفهان به ارض اقدس عکا برد. جناب میرزا محمد ابراهیم فرزند جناب آقا محمد حسین نداف نوشته است که جناب شیخ سلمان هر هنگام به شهر قم وارد می شد چند روز توقف می نمود. اخبار و بشارات امری را به اعضاء خاندان نداف و دیگر یاران شهر می داد و حامل عرائض آنان می گشت. برادران نداف اصرار داشتند که مبالغ معتناهی وجه نقد در اختیار او بگذارند ولیکن قبول نمی فرمود و جز مقداری ناچیز که برای خرج چند روز نیز کافی نبود نمی پذیرفت. جناب حاج محمد طاهر المامیری نیز می نویسد که جناب سلمان در هنگام توقف در شهر یزد در خانه نامبرده اقامت می نموده است.^(۱۶) جناب المامیری ضمن بیان وقایع سفر خویش همراه جناب شیخ سلمان پس از مراجعت از ارض اقدس چنین می نویسد:

"قبل از ورود به شیراز یعنی در زرقان جناب شیخ سلمان مکتوبی برای مرحوم حاجی سید اسمعیل ازغندی فرستاده و خواهش کردند که ایشان جلو قافله آمده اشیاء و آثار متبرکه را گرفته با خود به شیراز ببرند. چون رسم چنین بود که قافله را هنگام ورود به شیراز تفتیش می کردند، لهذا مرحوم ازغندی با الاغ سواری خود را به زرقان رساندند و الواح و اشیاء متبرکه را گرفته قبل از ورود قافله به شیراز رساندند و ما هم بعد از تفتیش در گمرک به منزل مشائر الیه رفتیم و جناب ازغندی بیشتر اوقات را در خدمت مشیرالملک می گذراند... در آن ایام مرحوم مشیر اغلب برای سرکشی به باغ ملکی خود می رفتند و باغبان ایشان ملا محمد منشادی پسر عموی جناب رضی الرّوح که صبیّه اش نیز در عقد مشیر بود با ایشان صحبت امری کرد و باعث اقبال ایشان به امر مبارک گردید. مشیرالملک چندی پس از تصدیق، جناب حاجی سید اسمعیل ازغندی را نایب الزیارة خود قرار داد و ایشان را به ساحت اقدس فرستاد و به وسیله ایشان مبلغ یک هزار تومان پول و یک عدد قلمدان قیمتی تقدیم حضور مبارک نمود. چون جناب حاجی سید اسمعیل تقدیمی مشیر را به حضور مبارک برد قلمدان را قبول و پول را به خود حامل عنایت فرمودند و لوحی به افتخار مشیر نازل شد که جناب شیخ سلمان آن را از ارض اقدس به شیراز آوردند و در شیراز به واسطه جناب ازغندی برای وی فرستادند. مشیرالملک که خیلی میل داشت جناب شیخ سلمان را زیارت کند ایشان را توسط جناب ازغندی به منزل خود دعوت کرد. آقای ازغندی به شیخ سلمان گفت امشب مشیر شما را دعوت کرده است. باید به اتفاق آنجا برویم. جناب شیخ سلمان گفت من منزل مشیر نمی آیم. جناب ازغندی گفت مشیر شخص محترمی است و شما باید دعوت او را بپذیرید. ولی هر قدر اصرار کرد ابداً مفید نیفتاد و گفت به مشیر بگوئید شیخ تعجیل دارد و می خواهد زود حرکت کند. پس از امتناع و ابلاغ پیام شیخ، مشیر می گوید بسیار خوب چون ایشان گرفتارند و عجله دارند

من فردا صبح برای دیدن ایشان به منزل شما می‌آیم. آقای ازغندی برگشت و قضیه را برای شیخ بیان نمود. شیخ فوراً به حقیر که در منزل ازغندی مهمان بودم فرمودند برخیز خورجین و اثاثیه را برداریم و این محل را ترک کنیم. علیهذا اثاثیه را برداشته به کاروانسرای کودک نقل مکان نمودیم و به آقای ازغندی فرمودند به مشیر بگویند که شیخ از شیراز خارج شده است. چون جناب ازغندی باز اصرار کرد شیخ فرمودند اگر مشیر الملک مرا ببیند از امرالله بر می‌گردد. چون شنیده است سلمان در زمان پیغمبر پاهایش را به جای هیزم زیر دیگ می‌گذاشته و خوراک می‌پخته‌اند. در حالیکه آتش در پاهایش تأثیری نداشته و اکنون گمان می‌کند که من هم همینطور هستم و یا اینکه صورتی دارم مثل فرشته آسمانی و چون هیکل و صورت کریه مرا ببیند از امر اعراض می‌کند. لذا بهتر اینست که مرا نبیند." (۱۷)

جناب دکتر یونس خان افروخته در کتاب خاطرات نه ساله عکا می‌نویسد که: "جمال مبارک شیخ سلمان را بابت تراش نامیده بودند زیرا هر وقت از ایران می‌آمد عده کثیری اسامی مقبلین را تقدیم می‌نمود و رجای نزول الواح می‌کرد" (صفحه ۳۰۹). برخی از این نفوس وسیله خود جناب شیخ سلمان هدایت شده‌اند چنانکه برادران نداف مؤدّه ظهور من یظهره الله موعود را نخستین بار از وی شنیدند. جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی در کتاب بهجة الصدور در خصوص خلوص و صفاء و صراحت لهجه و مراتب عرفانی جناب شیخ سلمان چنین می‌نویسد:

".... و از شیراز در خدمت حضرت مرفوع متعارج الی الله سلمان مشهور معروف روحی لترتبه الفداء به آباءه شتافت و از معاشرت و مؤانست این مصباح نورانی بهجت و مسرت لاتحصی یافت. چه در ظاهر عامی امی بسیار ساده بود ولی به حقیقت و باطن جوهر هوش و کوش و دانش بود و مطالب مشکله و مسائل معضله را به دو سه کلمه عامیانه معلوم و مبرهن می‌نمود و ابداً نفسانیت بلکه خودی نداشت و قوه تملق و مداهنه ابداً در او نبود. لذلک خالصین و مخلصین از احباب به حقیقت خلوص ارادت به حضرتش داشتند و نفوسی که مبادی آداب بودند مجالست و معاشرتش را نمی‌خواستند و می‌ترسیدند که در مجالس ضایعشان کند. معروفست و صدق و واقعست وقتی جمال قدم جلّ جلاله به او می‌فرمایند در مجالس بزرگان را احترام کن و ذکر سویشان را منما. عرض می‌کند فدایت شوم غیر جمال قدم و سرکار آقا را بزرگ نمی‌دانم. این نفوس را غلبه می‌دانم. جمال قدم روح الوجود لجوده الفداء تبسم می‌فرمایند. و اصطلاح این وجود دانای بینا بود که امثال خود را که صاف و ساده بودند شلخته و مبادی آداب‌ها را غلبه می‌فرمود" (صفحه ۳۴۶).

جناب شیخ کاظم سمندر در تاریخ خویش در خصوص جناب شیخ سلمان می‌نویسد: "این بنده

در سفر ثانی خود که سال ۱۳۰۸ بوده در عکا جناب شیخ سلمان را زیارت نمودم. مردی زکی و پرهیزگار و خورده بین ساده رفتار بود. در شیراز با حسن خاتمه به رحمت یزدان پیوست. علیه رحمة الله و برکاته و در قبرستان بیرون دروازه شاه داعی (الی) الله مدفون و قبرش معین و معلوم (صفحات ۲۰۰-۱۹۹).

جناب شیخ سلمان در سال ۱۳۱۶ هجری قمری (۱۸۹۸ میلادی) در شیراز به ملکوت راز پرواز نمود. بر سنگ مرقدش "السلمان منا اهل البيت" (۱۸) منقوش گشته است. شیخ سلمان مخاطب الواح متعدده از جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء است. دو لوح از الواح او در مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله (صفحات ۵۹-۱۲۴) که در مصر طبع گردیده آمده است. در این دو لوح مبارک مطالب تاریخی، عرفانی و فلسفی متعدده مطرح گردیده که جای شرح آنها تاریخ شهر قم نیست. تنها نکته‌ای که در اینجا ذکرش مناسب مقام است اینست که اگر چه شیخ سلمان امی بوده ولیکن از محتوای لوح دوم (صفحات ۵۹-۱۲۸) روشن می‌شود که در عرفان و درک مسائل فلسفی به تأیید جمال ابهی در غایت درایت بوده است. زیرا دقیق‌ترین مسائل عرفانی و فلسفی خطاب به سلمان در این لوح مبارک نازل گردیده است. لوح مدینه التوحید نیز از قلم اعلی به اعزاز شیخ سلمان نزول یافته است. جناب میرزا محمود زرقانی در مجلد دوم بدایع الآثار (سفرنامه حضرت عبدالبهاء) در خصوص عنایات آن حضرت نسبت به شیخ سلمان چنین می‌نویسد: "چون درویش کر معلی و درویش خندان مشرف و به صدور الواح منیع به افتخار بعضی از احبای فارس که به واسطه ایشان از قلم اطهر صادر شادمان و مفتخر گشتند و ذکر احبای هندو جان وطن حضرت شیخ سلمان به عرض مبارک رسانیدند، لهذا بحر عنایت و احسان نسبت به آن پیک رحمن به موج آمد و شرحی از ثبوت و صداقت و خلوص و زحمات سفر ایشان فرمودند تا ذکر مبارک به این بیان رسید که نفس مبارکی بود و بسیار منزّه و مقدّس. چنانچه ایرانیان به ایمان سلمان فارسی در کور اسلام افتخار می نمودند عنقریب اهالی آن صفحات نیز به اسم حضرت شیخ سلمان افتخار خواهند نمود" (صفحه ۳۵۹). در انطباعات بهائی ذکر برخی از منسوبان جناب شیخ سلمان شده است. به استناد تاریخ ظهور الحق (مجلد سوم، صفحه ۱۰۴) زوجه جناب شیخ سلمان دختر استاد قربانعلی معمار اصفهانی از شهدای قلعه طبرسی بوده است. در مجلد دوم ریح مختوم (صفحه ۹۲۱) نام جناب میرزا هاشم داماد شیخ سلمان آمده و در خاطرات المیری (صفحه ۱۲۶) ذکر جناب میرزا حسین اصفهانی (فرزند آقا محمد کاظم عبادوز) داماد دیگر سلمان شده است. از جناب شیخ سلمان اخلاف مؤمن باقی مانده است که برخی از آنان در مغرب زمین اقامت دارند.

اینک بر می‌گردیم به دنباله شرح حیات برادران نداف. اقبال این دو برادر در شهر قم به اطلاع بسیاری از احباب در دیار دیگر و از جمله اردستان رسید. شیخ سلمان که در همان اوقات به اردستان سفر کرده بود با مادر برادران ملاقات نمود. هم مژده یافتن آنان را داد و هم به اقبالشان به جمال ابهی اشاره نمود. یاران اردستان که قبلاً مژده ظهور حضرت بهاء الله را از نفوس مبارکه‌ای چون جناب میرزا

حیدرعلی اردستانی، جناب میرزا فتحعلی اردستانی (فتح اعظم) و جناب ملاحسین اردستانی شنیده بودند با ورود جناب شیخ سلمان روحی جدید یافتند. فاطمه خانم مادر برادران ندّاف به اتفاق برادرش ملاحسین اردستانی عازم شهر قم شدند و مدّتی در آن شهر اقامت نمودند. لوح مبارک احمد (عربی) که به تازگی نسخی از آن به ایران رسیده بود وسیله ملاّ حسین برای برادران ندّاف استنساخ گردید. الواح و آثار دیگر نیز نزد آنان بود. ملاحسین در تکمیل اطلاعات آن دو برادر نهایت کوشش را مبذول داشت. برادران یک شبه ره صد ساله رفتند و ذوق و شوق هدایت نفوس آنان را شهره شهر نمود. اخلاق ملکوتی، صبر و استقامت، مدارا و درایت آنان سبب هدایت همسران متعصّب آن دو گردید. هر یک از فضلاء و مبلّغین عالم امر که به قم وارد می شدند بی درنگ در خانه آنان اقامت می نمودند. جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی که بارها به شهر قم مسافرت و در خانه برادران ندّاف اقامت کرده است در باب کاربرد شیوه های مخصوص برادران برای هدایت همسران خود در کتاب بهجة الصّدور می نویسد: "امثال فانی وارد می شد فوری شیرینی یا لباسی از بازار می خریدند به خانه می بردند که فلان آمده است این تعارف را آورده است. اهل خانه هم می گفتند مهمانش کنید." (صفحه ۲۱۷)

بدین ترتیب همسران برادران ندّاف به امر بدیع اقبال نمودند. این دو بانوی مؤمنه از دو خاندان بسیار متعصّب و نیز ثروتمند شهر قم بودند که به تدریج بر اثر اخلاق بهائی آن دو برادر و کوشش ناشرین نفحات الهیه خصوصاً جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی به امر مبارک اقبال نمودند. امة الله رقیه سلطان همسر آقا محمد حسین ندّاف اصلاً اهل یزد و ساکن شهر قم و پدرش پیشنماز یکی از مساجد معروف شهر بوده است. وی در آغاز با امر مبارک مخالفت داشته ولیکن چون مفتون شوهر خویش بوده با احباب خوشرفتاری می نموده است. همسر آقا محمد رضا ندّاف امة الله نرجس خاتون فرزند خاتون جان و آقا محمد ولی (تاجر و صاحب املاک زراعتی فراوان) اهل قم و بسیار متعصّب بوده که او نیز مانند رقیه سلطان بر اثر استقامت و درایت و اخلاق رحمانی برادران ندّاف به ایمان فائز گشته است. همسران برادران ندّاف پس از اقبال به امر مبارک در کنار شوهران خود مدافع امر اعظم گشته و با نهایت خلوص به خدمت احباب و واردین پرداخته اند. در همه بلايا شریک شوهران و فرزندان خود بوده و بی نهایت مورد عنایت جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء قرار گرفته اند. در یکی از الواح حضرت بهاء الله که به اعزاز رقیه سلطان صادر چنین نازل گردیده است:

"ق امة الله رقیه هو الناطق من افق البیان کتاب نزل بالحق من لدی الله العزیز العلیم و یذکر الناس بما نزل من عنده و یبشّره بهذا الظهور کما بشّره من قبل فی کتابه العظیم. طوبی لامة فازت بانوار الملکوت و ویل لكلّ عالم بعید. انّ الّتی آمنت برّتها أنّها خیر من الرّجال فی لوح الله ربّ العالمین. ان اشکری ربّک ثم اذکریه فی اللّیالی و الاّتیام. أنّه لهو السّامع البصیر. البهاء المشرق من افق الفضل علیک و علی اللّائی اقبلن و آمّن بهذا الافق المنیر." (۱۹۱)

در این لوح مبارک به مقام عالی نساء مؤمنه اشاره نموده و شأن آنان را والاتر از رجال و علماء غیر مؤمن فرموده‌اند. به رقیه سلطان می‌فرمایند که شکر الهی بجای آورد و در روزان و شبان به ذکر الهی پردازد. عبارت "أنه لهو السامع البصير" شاید اشارتی باشد به تضرع و ابتهال دائمی رقیه سلطان برای نزول مرحمت الهی تا در سبیل امرالله مستقیم و پایدار باشد. زیرا بارها مورد حمله اعداء امر قرار گرفته و حتی یک بار پای او را شکسته بودند. پس از صعود رقیه سلطان چند زیارتنامه از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء (بافراد و یا همراه دیگر بستگان) به اعزاز او نازل گردیده است. در زیارت نامه‌ای که به اعزاز استاد محمد علی اردستانی (یزدی) و فاطمه بیگم والدین برادران نذاف، آقا محمد ولی پدر نرجس خاتون (همسر آقا محمد رضا نذاف) آقا محمد حسین نذاف و امه‌الله رقیه سلطان و تنی چند از دیگر افراد خاندان نذاف و احبابی قم نازل شده است چنین می‌فرمایند:

"هو الله ای رب غفور این طیور شکور را تن اسیر قبر مطمور گردید و جان به بیت معمور پرواز نمود. از دام خاکدان رهائی یافتند تا در جهان آسمان حیات جاودانی یابند و به ظل شجره امید بستانند و در جنت ابهی و ملکوت اعلی بر شاخسار بقاء لانه و آشیانه نمایند و به الحان بدیع و نغمات ملیح به تسبیح و تهلیل پردازند. ای خداوند مهربان این نفوس مرغان چمن تواند و بلبلان گلشن تو. در حدیقه غفران لانه عطاء کن و به محفل تجلی ابدی و جلوه ربانی و لقای سرمدی فائز فرما و تا ابد پاینده و برقرار دار. توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان. ع" (۲۰)

در مناجات طلب مغفرت به جهت آقا محمد حسین نذاف، رقیه سلطان و پسرشان آقا محمد ابراهیم و دو تن دیگر که سوادش نزد نگارنده موجود است چنین می‌فرمایند:

"هو الله الهی الهی هولاء عبادک الموقنون و امانک الموقنات قد سمعوا النداء و اجبن الدعا و توجهوا الی ملکوت الابهی و انجذبین بنفحات القدس فی يوم اللقاء و ثبتوا علی دینک و استقمین علی امرک و رتلوا آیاتک و صدقن بکلماتک. الهی الهی ادعوک و اسئلك غفران الخطاء و کشف الغطاء و جزل العطاء و الموهبة الکبری لهؤلاء المؤمنات و الاتقیاء. رب انر الابصار بمشاهدة الجمال و اکشف الکروب بفضلک الموهوب و ادخلهم فی ملکوت قدسک و احشرهم فی زمرة المقرّبین فی بساط انسک و اجعلهم آیات الغفران و القی علیهم کلمة الفضل و الاحسان و عاملهم بمظاهر الانوار فی ملکوت الاسرار. انک انت الکریم العزیز الوهاب و انک انت الغفور الرحیم التواب ع."

اما در زیارتنامه مخصوصه برای جناب آقا محمد حسین و امة الله رقيه سلطان كه سوادش نزد نگارنده موجود است اين بيانات مباركه نازل گرديده است:

"بواسطه جناب حاجي آقا محمد جناب آقا يدالله و آقا حبيب الله و استاد رضا و آقا علي محمد عليهم بهاء الله. مناجات طلب مغفرت به جهت استاد محمد حسين نذاف عليه بهاء الله الابهي و ورقه موفقه حرم محترمه اش عليها بهاء الله. يا صاحبي السجن هو الله الهى الهى ان هاتين النفسين الزكيتين قد اقبلتا الى ملكوت رحمتك و سمعنا نداء ملكك فردائتكم و امنتا بك و باياتك و صدقتا بكلماتك و انجذبنا الى افق توحيدك. فتلاطم قلبهما كالبحار بارياح محبتك و تفاقم امرما فى ميدان معرفتك و سلكتا فى المنهج القويم و الصراط المستقيم طلباً لرضائكم و شغفاً بحبك و انجذاباً الى جمالك. رب رب اجعل خاتمة المطاف فاتحة اللطاف و ادخلهما فى سرادق قدسك و اخلد هما فى محافل انسك و ارزقهما لقائكم و اغرقهما فى بحر الطافك و اجعل لهما مقعد قدس عندك و مقاماً علياً لديك. انك انت الكريم الرحيم الغفور العزيز الوهاب ع."

از محتوای زیارتنامه مقام امة الله رقيه خانم نزد حق مشهود است. اين عنايات مباركه در زمان حيات نامبرده نيز شامل بوده است. رقيه سلطان علاوه بر خدمت احباب و پذيرائي فضلاء و مبلغين وارد به شهر قم و ارباب تحقيق از پس انداز يوميّه خویش و از سهم ثروت پدری مبالغی را به ارض اقدس ارسال می داشته است. قبوض فقراتی از اين جوه طی الواح جمال ابهي (بامضاء خادم) و الواح حضرت عبدالبهاء موجود است. (۲۱)

نتیجه اقتران آقا محمد حسين نذاف و سرکار رقيه سلطان چندین فرزند پسر و دختر شد كه برخی از آنان بر اثر مصائب وارده از سوى اعداء امر الهی در همان دوران خردسالی به ملكوت ابهي صعود نمودند. اما پنج فرزند دو دختر و سه پسر از آنان باقی ماندند كه سالها به عتبه مباركه الهیه خدمت نمودند و ما به احوال آنان و خدماتشان قریباً اشاره خواهیم كرد. نام دختران بهیه سلطان و حسنيه سلطان و نام پسران آقا محمد ابراهيم، آقا يدالله و آقا حبيب الله (به ترتیب سن) بوده است.

همسر آقا محمد رضا نذاف، نرجس خاتون، نیز جوهر خلوص و صفاء بوده است. وی نیز در جميع خدمات امریه با رقيه سلطان و برادران نذاف شركت داشته و نهایت اتحاد و تفاهم میانشان برقرار بوده است. الواح متعدده از حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء خطاب به نامبرده صادر شده و یا در آن الواح ذكر خير او را فرموده اند. در یکی از الواح جمال ابهي (بامضاء خادم) كه به اعزاز امة الله نرجس خاتون صادر و سوادش نزد نگارنده موجود است چنین نازل گرديده است:

"هذا ما نزل من ملكوت بيان الرحمن لامة التي سميت بنرجس عليها ٦٦٩. قوله عز اعزازه بسمه الغفور الكريم يا امي اماء دنيا از اين عنایت كبرى و شفقت عظمی غافلند. چشمشان از مشاهده انوار وجه محروم و گوششان از اصغاء ندایش ممنوع. كلّ از برای این يوم عزيز بديع خلق شده اند ولكن از او محجوب و غافلند. حمد كن مقصود عالم را كه به لثالی محبت و جواهر عرفان محبوب عالمیان مزینى و این لوح به مثابه اكليل است از برای رأس. رأس اقبال را به آن مزین نما و در محبت مالک اسماء ثابت و مستقیم باش. جميع لثالی و احجار كريمة عالم نزد لوء لوء محبت تو معدوم و فانىست. اگر در این فضل تفكر نمائی مادام الحیاة بلك الحمد يا اله العالمين ناطق شوى. البهاء عليك و على اماء آمن بالله الفرد الخبير."

این لوح مبارک به خواهش آقا محمد رضا نداف و از قلم اعلى به اعزاز نرجس خاتون نازل شده است. در لوح مبارک خطاب به جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی (به امضاء خادم) در این باب چنین آمده است:

"و اینکه جناب مشهدی محمد رضا علیه بهاء الله از برای ضلع علیها ٦٦٩ لوح امنع اقدس رجاء نموده این فقره به اجابت مقرون و به انوار آفتاب قبول فائز، لوح اعز ابدع نازل و ارسال شد به او برسانند. انشاء الله به او فائز شود و از عرفش قسمت برد. انه لهو الفضائل الكريم."

امه الله بهیه خانم دختر بلند اختر جناب آقا محمد حسین نداف تعریف می فرمود که نرجس خاتون به زینت آلات و جواهرات عشق موفوری داشت و با آنکه جوهر خلوص بود گاه اوقات خویش را مصروف تهیه این وسائل زینتی می نمود. پس از وصول و زیارت لوح مبارک، دیگر به جواهر آلات توجه چندانی نداشت. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به نرجس خاتون رقیه سلطان و تنی چند از بانوان بهائی شهر قم می فرمایند:

هو الابهی ای اماء رحمن و ورقات سدره عرفان شکر کنید حضرت مقصود را که در کور بديع به وجهی نورانی و قلبی رحمانی و حقیقتی وجدانی و کینونتی روحانی در ظلّ کلمه الهی محسوس شدید و به فیض اعظم محیی عالم مؤید و مشرف گشتید و انوار مبین را از صبح یقین مشاهده نمودید و در گلشن معرفت الله با رخی روشن داخل شدید آنچه را طلعات قدس و ورقات انس آرزو می نمودند شما رایگان یافتید و رخ از غیر حق تافتید و محبوب خویش را شناختید به کوی دوست شتافتید و لمثل هذا الربّ الجلیل یرفع صوت التّسبیح و التهلیل و لهذا الجمال المنیر یلیق التّحمید و التّوحد. وحده لا شریک له فی عزّه و سلطانه و قدرته و عظمته و برهانه.

أَنَا كُلُّ عِبَادِهِ وَارْقَائِهِ وَنَسْتَنْصِرُ مِنْ مَلَكُوتِهِ الْإِبْهَى جُنُوداً لَنْ تَرُوهَا وَنَبْتَهِلُ عَلَى تَرَابِ الذَّلِّ وَ
نَتَضَرَّعُ فِي سَاحَتِ الْفَقْرِ وَالفَنَاءِ. رَبِّ آيِدْنَا عَلَى عِبُودِيَّةِ بَابِ أَحَدِيَّتِكَ بِقُدْرَتِكَ الْمُحِيطَةِ عَلَى
الْأَشْيَاءِ. أَنْتَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ ع.ع."

و نیز در لوح مبارک خطاب به همسر آقا محمد رضا ندّاف که سوادش نزد نگارنده موجود است
می فرماید:

أَمَّةُ اللَّهِ نَرْجِسُ خَاتُونِ حَرَمِ مُشْهَدِي مُحَمَّدٍ رَضَا عَلَيْهَا بِهَاءِ اللَّهِ هُوَ اللَّهُ أَيْ وَرَقُهُ مَطْمَئِنَّهُ خَوْشٍ
بَاشٍ كَمَا بِهِ الْكَلْشَنُ سِرَايَ الْهَيِّ رَاحَةَ يَافَتِي وَ دَرِ چَمَنَسْتَانِ هِدَايَتِ دَرآمَدِي وَ اَزْكَوْثِ عَنَايَتِ
نُوشِيدِي وَ نُورِ حَقِيقَتِ دِيدِي وَ بِهِ ثَمَرُهُ وَ جُودِ رَسِيدِي وَ عَلَيْكَ الْبِهَاءُ الْإِبْهَى ع.ع."

از مدارک موجود روشن می شود که نرجس خاتون چند سال پس از رقیّه سلطان همسر آقا
محمد حسین ندّاف صعود کرده است. حضرت عبدالبهاء در مناجات طلب مغفرت برای آقا محمد
رضا ندّاف و نرجس خاتون و دو تن دیگر چنین می فرماید:

"اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي أَنِّي أَنْتَضَرِّعُ وَ ابْتَهِلُ إِلَى مَلَكُوتِ غَفْرَانِكَ وَ جَبْرُوتِ عَزِّكَ وَ اقْتِدَارِكَ أَنْ تَدْرِكَ
هَؤُلَاءِ بِعَفْوِكَ وَ احْسَانِكَ وَ تَغْثِيهِمْ فِي جَوَارِ رَحْمَتِكَ الْكُبْرَى كَهْفِ مُوَهِّبَتِكَ الْعَظْمَى. رَبِّ أَنْ
هَؤُلَاءِ كَانُوا أَسْرَاءَ حَبْكَ وَ فُقَرَاءَ بَابِ غَنَائِكَ وَ أَذْلَاءَ فِي فَنَاءِ عَزِّكَ. قَدْ تَوَكَّلُوا عَلَيْكَ وَ ابْتَهِلُوا بَيْنَ
يَدَيْكَ وَ سَرَعَتْ أَرْوَاحُهُمْ شَوْقاً لِلْقَائِمِ إِلَيْكَ. فَاجْعَلْهُمْ آيَاتِ مَغْفِرَتِكَ وَ رَايَاتِ عَفْوِكَ وَ مَكْتَبَهُمْ
فِي مَحْفَلِ التَّجَلِّيِ مُسْتَعْرِقِينَ فِي بَحَارِ الْأَنْوَارِ فِي عَالَمِ الْأَسْرَارِ. أَنْتَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ
الْقَدِيرُ." (۲۲)

بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء در زیارتنامه های دیگری نیز حاوی عنایت به نرجس خاتون
است. از اقتران آقا محمد رضاندّاف و امة الله نرجس خاتون چندین فرزند پدید شدند که تنی چند از
آنان (چون فرزندان آقا محمد حسین) در خردسالی بر اثر بلایا و مصائب لاتحصی به ملکوت ابهی
صعود نمودند. اما فرزندانی که باقی ماندند عبارت بودند از یک پسر به نام علی محمد و چهار دختر به
نامهای خدیجه سلطان، بلقیس سلطان، خاور سلطان و نوابه کوکب سلطان که همگی مؤمنه و موقنه
بودند و ما احوال آنان را قریباً بیان خواهیم کرد.

باری برادران ندّاف در محله چهارمردان قم استقرار یافتند و ثروت و حسن شهرتشان هر روز
افزوده می گشت. هر یک از فضلاء و ناشرین نفحات الله که به قم وارد می شدند میهمان آنان بودند و در

تبلیغ امر مبارک هراسی در دل نداشتند. حاج آقا محمد علاقه‌بند یزدی که بارها به قم سفر نموده و مورد محبت برادران قرار گرفته بود در تاریخ (خطی) خویش می‌نویسد:

"... شغل ایشان نذافی و ایمان و صداقت و دیانت ایشان به اندازه‌ای که وصف آنها از قوه حقیر ساخته نیست. ... در هر سال به قدر صد و پنجاه تومان الی دویست تومان وجه نقد تقدیم می‌نمودند... هر چه مسافر از آن طرف عبور کرده بود آنها محبت نموده بودند." جناب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف در تاریخچه خویش اشاره به سفر جناب ابوالفضائل به شهر قم و اقامت در بیت برادران نذاف می‌نماید ولیکن مدت اقامت آن جناب و نتایج سفرش را توضیح نمی‌نماید. جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی در کتاب شرح احوال جناب ابوالفضائل سفر آن جناب را به شهر مذکور در حدود سال ۱۳۰۳ هجری قمری (۱۸۸۵ میلادی) می‌داند (صفحه ۲۷۷ نسخه خطی) و تصریح می‌نماید که جناب ابوالفضائل در قم ایامی را بین احباب گذرانیده و به تبلیغ نیز در آن شهر مألوف بوده است (صفحه ۳۵۹). جناب ابوالفضائل در یکی از مرقومات خویش می‌نویسد: "باری در قم خدمت جناب مشا'رالیه شرفیابی حاصل شد هر چه خواستم امر بسترانجامد چون جزئیات لباس و هیئت این عبد را به ایشان اطلاع داده بودند ممکن نشد و شدت لزوم حکمت هم در قم نزد عابرين حکیم روشن است خاصه فقیر که قصد ملاقات بعضی را هم داشت..." (۲۳)

الواح مبارکه جمال ابهی که به اعزاز برادران نذاف نازل گردیده و با دیگر آثار مقدسه آن حضرت که حاوی ذکر خیر آنان است کثیر است. در لوحی می‌فرمایند:

"و نذكر احبائي في القاف والميم... ونذكر الاخوين الذين قاما على خدمة الامر ثم الذين اقبلوا الى الافق الاعلى بوجوه بيضاء في يوم زلت اقدام العارفين." (۲۴)

در لوح مبارک به امضاء خادم و مورخ پانزدهم صفر ۱۳۰۳ هجری قمری خطاب به ایادی امرالله جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی می‌فرمایند:

"... یا امین در نذافها تفکر نما از اول اقبالشان تا حین به کمال استقامت و محبت و روح و ریحان به خدمت مقصود عالمیان قیام نموده‌اند به شأنی که السن حزب الله در ارض بذکرشان ناطق و السن ملاء اعلی در سماء به وصفشان متکلم. تعالی تعالی هذا المقام العزيز المنيع. از حق بطلب در هر حین بر ایشان بیفزاید. ان ربک علی کل شیئی قدیر... ملاحظه نمائید جمیع علمای شیعه... بر اعراض قیام نمودند و فتوی بر قتل نقطه اولی روح ماسواه فداه دادند و در لیالی و

ایام خود ایشان و مریدها به سب و لعن و تکفیر مشغول و ندّافها رغماً لافهم از صراط گذشته و از رَحیق مختوم آشامیدند." (۲۵)

و نیز در لوح مبارک به امضاء خادم موزّع ششم ربیع الاولی ۱۳۰۳ هجری قمری خطاب به جناب امین اردکانی می‌فرمایند:

"و اینکه ذکر ارض ک و ق م و اخوان جناب آقا محمد حسین و مشهدی محمد رضا علیهما بهاء الله را نمودند ایشان از جمله نفوسی هستند که به کلمه رضا از مالک اسماء فائز گشته‌اند. آن محبوب از جانب این فانی خدمت ایشان سلام و تکبیر برسانند... اینکه در مکتوب ثانی مجدّد ذکر جنابان اخوان علیهما بهاء الرحمن نمودند و همچنین وجهی که به مخدّره معظّمه امّ حرم علیها بهاء الله دادند و اشتعالشان را به نار محبت الله و خضوع و خشوع و خدماتشان را لوجه الله ذکر نمودند جمیع این مراتب در ساحت امنع اقدس اعلی به شرف اصغاء مالک اسماء فائز. هر یک به انوار آفتاب عنایت منور. طوبی لهما و نعیماً لهما. ایشان لازال به خدمت موفق بوده‌اند و به عنایت مزین. اسئله تعالی بان ینزل علیهما برکة من عنده حیث لا ینقطع عنهما امطار سحاب فضله و انوار شمس رحمته. آئه مجیب السائلین. بعضی از اوراق وصول که خواسته بودند از قبل ارسال شد. این کتّه هم ارسال می‌شود. انشاء الله برسد و برسانند." (۲۶)

در لوح مبارک خطاب به جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی می‌فرمایند:

"فی الحقیقه ندّافها بثمره وجود فائز گشتند. یشهد قلمی بانقطاعهم و لسانی باقبالهم و قلبی باستقامتهم علی امر الله المهیمن القیوم. ایشان از نفوسی هستند که از اول ایام الی حین به ذکر و ثنا مشغولند و بر انفاق فی سبیل تعالی مؤید. امروز روز اعمال است نه اقوال و اعمال ایشان گواهیست صادق و شاهدیست امین بر محبت و انقطاع و خدمت. از اراده غالبه الهی خلق شده‌اند و به او منسوب. هنیئاً لهم و مرئاً لهم." (۲۷)

در لوح مبارک مفصّلی می‌فرمایند:

"یا قلم ولّ وجهک شطر القاف و المیم ثم اذکر فیها اولیاء الله و اصفیائه الذین سمعوا النداء بأذانهم و سرعوا بقلوبهم الی الافق الاعلی اذ کان الناس فی غفلة و حجاب... یا ندّاف طوبی لک بما اقبل الیک من شطر السّجن مشرق الفضل و مطلع العناية و اللطاف... یا حسین قد

تحرّك على ذكرك القلم الاعلى حين الذى احاطتنى جنود الظلم برايات الشّرك و النّفاق. يا ندّاف قد عملتم فى سبيل الله ما اعترف اهل مدائن العدل و الانصاف. نسئّل الله ان يؤيّدكم و يوفّقكم على الاستقامه على هذا الامر الذى تزعزت به اركان البلاد. يا محمّد رضا ذكرك مولى الاسماء الذى يرى نفسه تحت مخالب البغضاء بما اكتسبت ايدي الاشرار قد كنت مذكوراً لدى المظلوم و مرقوماً فى الزّبر و الالواح." (٢٨)

در لوح مبارک دیگری به امضاء خادم می فرمایند:

"اینکه درباره جنابان مزینان مستقیمان مقبلان یعنی ندّافان علیهما بهاء الرحمن مرقوم داشتید و هم چنین اخذ وجه مخصوص غریبان این تفصیل در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان محبوبنا و محبوبکم و مقصود من فى السموات و الارضین. قوله تبارک و تعالی یا ایّها الناظر الی الوجه ایشان در سبیل الهی زحمت بسیار حمل نموده اند. مکافات اعمال ایشان کنزی است دائم و باقی نزد مقتدر امین. لازال به خدمت امر مشغول بوده و هستند. اجرهما على الله الغفور الکریم. نشهد أنّهما فازا بالمعروف و بما ینبغی لایام الله ربّ العالمین. انا نکبر من هذا المقام علیهما و نبشّرهما بفضل الله و رحمته الّتی سبقت من فى الملک و الملکوت. انتهى. فى الحقیقه زحمات خود را لله نموده اند چه که آنچه حاصل می شود در سبیل حقّ جلّ جلاله صرف نموده و می نمایند. آنچه از ایشان برآمده درباره مخدّره معظّمه امّ حضرت حرم علیهما بهاء الله الابهی کوتاهی ننموده اند. تا حال سه مکتوب از آن معظّمه رسیده در هر یک ذکر ایشان و ذکر ما عملا فى سبيله را نموده اند و وجهی را هم که آن محبوب اخذ فرموده بسیار بجا و بموقع و لدى العرش مقبول. یسئّل الخادم ربّه بان یوفّقهما و یؤیّدهما على ما هما علیه فى امر الله ربّ العرش العظیم." (٢٩)

در لوح مبارکی خطاب به جناب آقا محمّد حسین ندّاف می فرمایند:

"جناب ندّاف علیه ۶۶۹ هو الاقدس الاعظم العلّی الابهی ذکر من لدّنا لمن نطق بالحقّ و اقبل الی الافق الاعلى اذ اعرض عنه اکثر الوری یشهد بذلک مالک الاسماء الذى ینطق فى هذا المقام الکریم. قد ذکر ذکرک لدى العرش و نزل لک هذا الكتاب المبین الذى ینطق بین العالم و یبشّر الامم بالاسم الاعظم و أنّه لمکلم الطور و مظهر الظهور و لکنّ الناس اکثرهم من الغافلین. قل یا الهی و سیّدی و محبوبی و مقصودی و رجائی اسئّلك بالکلمه الّتی بها نفخ فى الصّور و قام اهل القبور و ارتعدت فرائض الابطال و بها تزلزلت الارض و مرّت الجبال بان توقّنى على

الاستقامة على امرک. لَأنَّ قلمک الاعلى شهد لعظمتها فى زبرک والواحک. اى ربّ لا تمنعنى عمّا اردته من فضلک ثمّ اكتب لى اجر من فاز بقلائک و شرب کوثر وصالک. انک انت الذى تفعل ما تشاء بسلطانک و تحكم ما تريد. لا اله الا انت العزيز الكريم." (٣٠)

در لوح مبارک ديگرى خطاب به آقا محمد حسين مى فرمايند:

"ق م جناب نَدَاف عليه بهاء الله هو الظاهر بعد فناء الاشياء فى اللّٰهالى ادع الناس الى الله المهيمن القَيوم فى الايام تلقى عليهم آيات الله ربّ ماكان ومايكون. من الناس من تمسّك بالهوى معرضاً عن الهدى ومنهم من نبذ الورى واخذ ما امر به من لدى الله مالک الوجود. يا ايّها الناظر الى افقى ان استمع ندائى من شطر سجنى انه يذكرک لتفرح بذكرى و تشكر ربّک العزيز الودود. طوبى لك بما فرّط بايام الله و عرفانه و آمّنت بالذى اعرض عنه مطلع الظنون الذى اتخذوا لانفسهم ارباباً من دون الله و منعوا الناس عن التوجه الى المقام المحمود. قل لك الحمد يا اله الوجود و مالک الغيب و الشهود بما ايدتنى على عرفان مشرق وحيك و مطلع آياتک. اسئلك بنفسک بان تجعلنى طائفاً حول مشيتک فى كلّ عالم من عوالمک بحيث لا اختار لنفسى الاّ ما اخترته لى و لا اريد الاّ ما اردته بفضلك ثمّ اسئلك يا الهى بان توقّنى على الاستقامة على هذا الامر الذى به زلت اقدام العلماء الاّ من اخذته رحمتک التى سبقت عالم الغيب و الشهود. البهاء عليك و على اخيک و على الذين آمنوا بالله مالک الملكوت." (٣١)

و در يك لوح ديگر مى فرمايند:

"جناب استاد محمد حسين عليه بهاء الله بسم الرّب الاقدس المقدّس شهد الله انّ اليوم يومه و الظهور ظهوره و الآيات آياته و الكتاب كتابه. بامرّه نصبت الزّيات فى مدائن الاسماء و الصفات و باسمه رفعت الاعلام بين الانام و هو الكنز المخزون و الاسم المكنون و به فتح باب الاسرار و نطقت الاشجار و نادى المناد من كلّ الجهات. يا اهل الفردوس الاعلى و الجنّة العليا قد قرّرت عيون اهل السفينة الحمراء بما استقرّ البهاء على كرسيّ الوفاء و نصح الكلّ بما ترتفع به مقاماتهم و بما يقربهم الى الوهاب فى المآب. هذا كتاب من لدنا الى من فاز بايامى و نطق بثنائى و تمسّك بعروتى و عمل بما امر به فى الكتاب. يا ايّها المذكور لدى المظلوم اشهد بما شهد الله ثمّ اقرء ما نزل فى اللّوح من آيات ربّک و مشرق الانوار. هذا مقام نطق مبشّرى عند ذكر اسمى بانى انا اوّل العابدين. اذا طرّدت باجنحة البيان فى هواء محبّة الرحمن قل لك الحمد بما تحرّك باسمى قلمک الاعلى فى سجن عكا. اشهد انک نطقت و انطقت الاشياء بما انجذبت به افئدة الابرار. كذلك صرّفنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر ربّک العزيز المختار. البهاء المشرق الساطع

من افق سماء فضلی علیک و علی الذین ما منعتهم الدنیا عن الله فالق الاصباح" (۳۲)

و نیز در لوح مبارک دیگری خطاب به نامبرده می‌فرمایند:

"قم جناب محمد حسین علیه بهاء الله بسمه الظاهر من افق الملكوت امروز هر کاذبی دعوی صدق نموده و هر فاجری خود را به طراز زهد جلوه داده. آتش جهانسوز جاهلی است که خود را به طراز علم مزین نماید. از حق بطلب تا ترا مؤید فرماید بر استقامت کبری تا از ارباب منتنه انفس خبیثه حرکت نمائی و چون جبل بر امر الله ثابت و مستقیم مشاهده شوی. قلم اعلی بر اقبال و خضوع و خشوع و خدمت شما شهادت داده و این شهادت لدی الله احب است از آنچه دیده‌ای و شنیده‌ای. ان افرح بهذا الفضل العظیم." (۳۳)

از میان الواح نازله از قلم اعلی به اعزاز جناب آقا محمد رضا نداف در این بخش از کتاب به نقل دو لوح مبارک اکتفاء می‌رود. متن لوح نخست چنین است:

"قم جناب محمد رضا علیه بهاء الله هو الطالع من الافق الاعلی ای بنده حق امروز ندای الهی مرتفع نیکوست حال نفسی که به اصغاء فائز شد و به افق اعلی توجه نمود. امروز مطلع نور در اشراق و ظهور و همچنین مطلع نار در حرکت و بروز. الحمد لله به ایام الهی فائز شدی و از صهبای رحمت رحمانی در این صبحگاه آشامیدی. حال جهد نما تا بر امرش مستقیم مانی چه که شیاطین به اسم حق در صدد اضلال مخلصین و موحدین بوده و هستند. ان اعرف و کن من الراسخین." (۳۴)

صورت لوح مبارک دوم که مفصل‌تر و حاوی مطالب متنوعه می‌باشد و در جواب غریضه او نازل شده نیز چنین است:

هو الناطق امام وجوه العالم یا رضا علیک بهاء الله مالک الاسماء قد حضر کتابک لدی المظلوم وجدنا منه عرف محبة الله رب العالمین یشهد قلمی الاعلی من الافق الابهی قد انک نطقت بالحق و شهدت بما شهد به الله قبل خلق السموات و الارض انه لا اله الا هو الفرد الواحد العظیم الحکیم. قد نطقت بما ارتعدت به فرائض المشرکین و اضطربت افئدة الذین کفروا بالله العزیز الحمید. طوبی للسانک بما نطق بالحق و لقلبک بما اقبل الی الفرد الخبیر. کن مطمئناً بفضل مولیک علی شأن لا تحزنک شبهات العلماء و الفقهاء و لا تخوفک سطوة الامراء و

لا تمنعك اشارات ملاء البيان الذين اعرضوا عن الرحمن وعملوا ما ناح به الروح الامين قل يا
مأ البيان ضعوا الاسماء ورائكم مقبلين الى بحر المعاني الذي ماج امام وجوهكم وبسمع من
امواجه قد اتى الحق بسلطان مبين. كذلك غرّدت حمامة الفردوس على غصن البقاء امراً من
لدى الله العزيز العظيم. قل يا حزب الله اليوم يومكم قوموا على نصرة امر ربكم بالحكمة و
البيان. تالله قد اتى المالك بامر لا تقوم معه جنود العالم ولا سطوة الملوك والسلاطين قل تالله
انه جاء لاصلاح العالم وتطهير الامم. هذا الماء جرى من قلمه الاعلى في هذا المقام العزيز
المنيع. كذلك اظهرت سدره العرفان اثمار البيان كلّ منها باذن البديع. يا رضاء عليك بهائي آنچه
امام وجوه نطق نمودی و به ساحت اقدس ارسال داشتی حقّ لاریب فيه. الحمد لله به انوار
آفتاب حقیقت فائز شدی و از رحيق مختوم آشامیدی. ولكن حال قلم اعلى وضیت می فرماید
به ستر و حفظ و به آنچه از مقتضیات حکمت است. در جمیع احوال حزب الله را از مناهی
منع نمودیم و به معروف امر فرمودیم. معذک تا حین اهل ارض آگاه نشده اند که مقصود
چیست و اراده چه. سبحان الله ملاء بیان اخسر اهل عالم مشاهده می شوند. هزار و دو یست
سنه او ازید حزب شیعه به او هام متمسک و به اذیال ظنون متشبّث و چون خباء مجد بر اعلى
الاعلام مرتفع و رایة اننی انا الله بر اعلى المقام منصوب عمل نمودند آنچه را که اهل فردوس
اعلى به نوحه مشغول. حال اهل بیان به همان او هام معتکف. ثمر این حزب هم البتّه به مثابّه
ثمر آن حزب خواهد شد. فاسئل الله ان یؤیّد هم على الرجوع. انه هو التّواب الغفور الرحیم.
دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به استقامت وصیت نما. بگو چشم بگشاید و
آذان را ظاهر نماید چه که امروز یوم بصر و سماع است. يشهد بذلك من عنده ام الكتاب. البهاء
المشرق من افق سماء رحمتی عليك و على الذين تشبّثوا باذیال رداء عناية ربهم مالک المآب.
اینکه ذکر هدهد نمودی عناية حقّ کلّ را احاطه نموده و رحمتش سبقت گرفته. از قبل مظلوم به
او تکبیر برسان. بگو یا امتی ذکر ناک من قبل بما لا تعادله الا ذکار. انشاء الله مؤیّد باشی. آنچه
مظلوم از کلّ طلب می نماید حفظ مقامات خود ایشانست. باید کلّ به طراز صدق و صفاء و
امانت و دیانت و عفت مزین شوند. هذا نصح الله من قبل و من بعد. يشهد بذلك كلّ منصف
بصیر. امروز روز فصل اکبر است حقّ جلّ جلاله به آن ناظر. یا رضا مالک اسماء می فرماید از
حقّ بطلب از حزبش ظاهر فرماید آنچه سزاوار یوم اوست و لایق ظهور او. الامر بیده یفعل
ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر. عرایض ورقه ضلع حاجی میرزا حسن علیهما
بهاء الله بنظر رسید و بلحاظ فائز و همچنین ورقه فرخنده علیها بهاء الله. نسئل الله تعالی ان
یؤیّد هما و یوفّقهما و یقرّبهما الیه فی كلّ الاحوال. انه هو الغنی المتعال و له الحمد فی المبدء و
المآل لا اله الا هو المقتدر المهیمن العزيز الفضال. (۳۵)

برادران نذاف همانگونه که جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی نیز تصریح کرده است (۳۶) در زندگی کمال قناعت و صرفه‌جوئی را داشته‌اند تا ثروت خویش را صرف امرالله نمایند. بدین روی جمال ابهی به آنان توصیه فرموده‌اند که بر خود سخت نگیرند و از زندگی مالی خویش به کمال بهره برند. در یکی از الواح به امضاء خادم چنین می‌فرمایند:

"و اینکه مرقوم داشته بودید که عهد نموده‌اند به کمال قناعت گذران کنند و مابقی را به ساحت اقدس ارسال دارند این فقره عرض شد فرمودند قوله جل کبرایه و عز ثنائیه به اعتدال حرکت نمایند بر خود سخت نگیرند. انا نحب ان یکونا فی عیشة راضیه و اگر بخواهند چیزی ارسال دارند به ام حرم برسانند مقبول است. از قبل هم آنچه تا حال داده‌اند ام حرم معروض داشته انتهی." (۳۷)

مراد از ام حرم، مادر گوهر خانم حرم کاشانی جمال ابهی است. گوهر خانم را برادرش میرزا مهدی کاشانی از ایران به بغداد برد. میرزا مهدی جوهر خلوص، ایقان، صبر و استقامت بود و سرانجام در عکا به ملکوت ابهی صعود نمود. (۳۸) اعانت مالی برادران نذاف به ام حرم و یا تقدیم وجوه وسیله او به ارض اقدس عکا در الواح جمال ابهی تصریح گردیده است. از جمله در یکی از الواح به امضاء خادم که از قبل نیز در این تاریخ نقل شده است می‌فرمایند:

"آنچه از ایشان برآمده درباره مخدّره معظّمه ام حرم علیهما بهاءالله کوتاهی ننموده‌اند. تا حال سه مکتوب از آن معظّمه رسیده در هر یک ذکر ایشان و ذکر ما عملا فی سبیلہ را نموده‌اند..."

الواح متعدّد از قلم اعلی به اعزاز ام حرم نازل گردیده است. (۳۹) برادران نذاف هر سال صدها تومان صرف خدمات امریه و یا ارسال به ارض اقدس عکا می‌نمودند. قبوض وصول این وجوه مرتباً از ساحت اقدس می‌رسیده و برادران بر چشم خویش می‌نهادند. برخی از قبوض مذکور از حوادث زمان در امان مانده است. در لوح مبارکی که قبض تقدیم مبلغ پنجاه تومان را به همراه دارد می‌فرمایند:

"۱۵۲ بسم ربنا الاعز الاعظم الغفور الکریم سبحانک یا مسخر الاریاح و فالق الاصباح اسئلک بامرک الذی لایقوم معه شیء عما خلق فی الارض و السماء و بنور وجهک الذی احاط الاشیاء و بندائک الاحلی بین اهل الانشاء بان تنزل من سماء جودک و سحاب فضلک علی خلقک و بریتک ما یرزقهم بطراز الیقین و یقرّبهم الیک یا من بیدک زمام العالمین. ای رب تری الذین تمسکوا بحبل طاعتک و تشبّثوا بذیل اوامرک و قاموا علی ذکرک و خدمه امرک و انفقوا

ما اعطيتهم فى سبيلك. هم الذين وصفتهم فى كتابك الكريم بقولك الاعز الاعظم العظيم و يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة و من يوق شح نفسه اولئك هم الفائزون. اى رب فاكتب لهما من قلمك الاعلى ما يقربهما اليك فى كل حال من الاحوال. ثم اشربهما كوثر اليقين و الاطمينان بيد عطائك يا ربنا الرحمن. انت الذى لم تزل كنت مقتدراً على ما تشاء و لا تزال تكون بمثل ما قد كنت فى ازل الازال. قد شهدت الكائنات بوحدانيتك و فردائيتك و الممکنات بعظمتك و اقتدارك. اسئلك بان لا تجعل اصفياك من الذين توقفوا بعد ما سرعوا و منعوا بعد ما امروا. انك انت القادر الذى عجزت عند ظهوره فراعنة الارض و جنودهم و جبابرة البلاد و صفوفهم. لا اله الا انت المقتدر المهيمن العليم الحكيم. مبلغ پنجاه تومان مرسله جنابان آقا محمد حسين و آقا محمد رضا عليهما بهاء الله به توسط جناب شيخ سلمان عليه بهاء الله به اين خادم فانى رسيد. فى شهر ربيع الثانى سنة ٩٨٠هـ (٤٠)

در لوح ديگرى كه به امضاء خادم است پس از اظهار كمال عنايت نسبت به برادران و نفوسى كه در سبيل الهى اتفاق مال مى نمايند قبض وصول مبلغ هشتاد و شش تومان (توسط جناب حاج ابوالحسن امين) مرحمت مى فرمايند. قوله الاعلى:

" ١٥٢ بسم ربنا الاقدس الاعظم العلى ابهى شهد الخادم بوحدانية الله و فردائيته و بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن. يدخل من اراد فى قباب فضله و خباء مجده. انه هو المحمود فى فعله و المختار فى امره قد هدى المقرئين الى افقه الاعلى و قدر لهم ما عجزت من احصائه اقلام الانشاء. و هو الفرد الواحد المقتدر الذى ايد بعض عبادہ على الاتفاق فى سبيله بحيث انفقوا ما وجدوا. يشهد بذلك عباد الله و اصفياؤه و باقبالهم و خلوصهم و استقامتهم. يشهد الخادم بان الفضل فى قبضته يعز به من يشاء. انه هو الفضل الكريم. لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير. هو المؤيد مرسله جنابان اخوان عليهما بهاء الرحمن مبلغ هشتاد و شش تومان به توسط حضرت امين عليه بهاء الله در سجن به خادم رسيد. فى شهر صفر سنة ١٣٠٥هـ (٤١)

اگر چه گاه الواح مباركه جمال ابهى در پاسخ عرايض و تقديم وجوه برادران نذاف نازل شده وليكن بسيارى از الواح آن حضرت به صرف فضل و عنايت به نامبردگان از قلم اعلى صادر گرديده است. لوح ذيل از جمله آن الواح مقدسه است. در اين لوح مطالب متعدده نازل شده و به جناب آقا محمد حسين نذاف توصيه فرموده اند كه به خدمت و به تفكر در خصوص عظمت و قدرت امر پردازد و به جبل استقامت متمسك شود. به برادر او آقا محمد رضا اظهار عنايت مى فرمايند. دعا مى نمايند كه آن دو موفق شوند، از خير آخرة و اولى مرزوق و از مقررین بارگاه الهى محسوب گردند. قوله الاعلى:

"بنام دانای توانا انشاء الله لازال به عنایت محبوب بی زوال فائز باشی و به افق امر که مطلع انوار احکام است ناظر. به کمال همت به خدمت امر قیام نما. قسم به آفتاب افق بیان که عنقریب آنچه به طراز وجود مشاهده می شود به عدم راجع گردد. لایبقی فی الارض اثر الا اثر الله و اثر قلمه الاعلی. تفکر فی امر الله و سلطانه و قدرته و اقتداره و ما اظهره بین عبادہ ثم اقرء ما نزل من سماء مشیتہ. لعمری انه یجذبک الی مقام جعله الله مقدساً عن الذکر والمقال و منزلها عن العز و القدر و الجمال. به این کلمه مبارکه که به مثابه عمود است از برای خیمه امر الهی ناظر باش. می فرماید ضع ما سوائی و خذ قدح الاستقامه باسمی البدیع. اکثر عباد از چشم و گوش محروم مشاهده می شوند و همچنین بی روح چه که از صبحه مرتفعه مابین ارض و سماء بهوش نیامدند و از نقره ناقور و صور به شعور فائز نشدند. بینات ظاهر و آیات نازل، ندیدند و نشنیدند. بحر علم امام وجوه عالم ظاهر و مواج از او معرض و به مطالع ظنون متشبث. این است شأن خلق و مقدار ایشان. باید در جمیع احیان محبوب امکان را شاکر باشی که ترا تأیید فرمود بر اقبال. هر نفسی الیوم به این شرافت کبری فائز شد او از اهل فردوس اعلی در کتاب اسماء مذکور است و اقلام ملکوت انشاء از وصف او عاجز. سوف یظهر الله مقامات الذين اقبلوا اليه و قاموا علی امره. انه ما من اله الا هو. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. لا اله الا هو الفرد الواحد العزیز الحمید. کبر من قبلی علی اخک و بشره بفضلی و عنایتی لیتمسک بما ینفعه فی کل عالم من عوالم ربّه. کمال جدّ و جهد را در حفظ این مقام بلند اعلی مبذول دارید چه که شیاطین در کمین و الامر ید الله الملك الحق المبين. نستله تعالی بان یوفقکما و یقرّیکما و یرزقکما خیر الآخرة و الاولی و یکتب لکما ما کتب للمقرّین. الحمد لله رب العالمین." (۴۲)

برادران ندّاف در آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء علاوه بر "نهرین" به "جوهرین مجرّدین" ملقب گردیده اند. در یکی از الواح جمال قدم در خصوص آن دو برادر بزرگوار چنین نازل گشته است:

"ذکر جوهرین مجرّدین جنابان اخوان ندّافان علیهما بهاء الرحمن را نموده بودند ایشان از نفوسی هستند که در ملاء اعلی و عوالم حق مذکورند چه که در حق ایشان نازل شده آنچه که به اعلی النداء شهادت می دهد بر اقبال و توجه و خلوص و استقامت ایشان. علیهما و علی من معهما بهاء الله و عنایتہ." (۴۳)

برادران ندّاف در میدان تبلیغ شجیع و مخلص و جانفشان بودند. مردان برجسته ای در جمع اهل بهاء از شجاعت آنان در شگفت بودند. از جمله آن نفوس جناب حاج سید جواد کربلانی را توان نام برد. (۴۴) از مدارک موجود بر می آید که نامبرده دوبار در شهر قم اقامت داشته و مورد پذیرائی برادران

نَدَاف قرار گرفته و با یکی دو تن از مَطَّلَعین آن شهر نیز در خصوص امر مبارک مذاکرات داشته است. بهرحال حاج سید جواد کمال تحفّظ و حکمت را مراعات می نموده و به همین جهت از شهادت برادران در شگفت بوده است. جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی در کتاب بهجة الصّدور بدین نکته و خلوص و استقامت و همّت برادران نَدَاف در میدان تبلیغ اشاره نموده و چنین می نویسد:

«... در الواح مبارک نیر ظهور حضرت مکّم طور نهرین مذکورند و فطرت این اخوین و ذرّاتشان فطرت اوّلّیه اِیمانیّه حیّیه تقدیسیّه است. دو برادر چهار صد تومان اوّل اقبالشان داشته اند. از فطرتشان بروز کرده که به ظهوراللّه فائز شدیم و جان و مال از خداست و باید در راه خدا صرف شود. باید به کمال جدّ شب و روز حلاجی کنیم و به قوت لایموت قناعت کنیم و آنچه از رأس المال بیشتر می شود تقدیم نمائیم و یا نصرت نمائیم و به فقراء و ضعفاء و ایتام و ارامل احباء بدهیم. و از چهارصد تومان سالی ششصد و هفتصد و زیادتیر پیدا می کردند و صرف امراللّه می نمودند و در خانه شان کمال قناعت را داشتند. به میهمان چائی می دادند و خودشان به ملاحظه سرور میهمان یک پیاله می آشامیدند. امثال فانی وارد می شد فوری شیرینی یا لباسی از بازار می خریدند به خانه می بردند که فلان آمده است این تعارف را آورده است. اهل خانه هم می گفتند میهمانش کنید. به این قسم اهل بیت خود را تحیب و تشویق و تبلیغ نمودند. عامی امّی بودند. ولی حال و اقوالشان از فطره اوّلّیه و الهام و تأیید و توفیق حکایت می نمودند. حضرت حاج سید جواد کربلائی پیرمرد نورانی رحمانی بود که حضرت شاه شهید با موکب سلطانی عبور می نمود ایشان هم عبور می فرمودند ملاقات نمود و از خاصان پرسید و اکثری هم آن مرحوم را به اسم بهائی می شناختند، کیست عرض کردند یا نکردند خدا عالم است فرستاد زیارتشان را تمنا نمود و وعده خواست و ملاقات نمود و محاسنشان را بوسیده بسیار احترام نمود و پنجاه تومان انعامشان فرمود. و از تلامیذ حضرت آقا سید کاظم رشتی روحی لثربته الفداء و از مؤمنین ظهور حضرت اعلی از سیماهم فی وجوههم من اثر السّجود و از فی وجوههم نضرة النّعیم بودند. از قم به یزد و کرمان تشریف می بردند و در کاروانسرائی منزل داشتند و اخوین از خانه شان شام آورده بودند و از امراللّه صحبت می داشتند. حضرت حاجی سید جواد فرمودند آهسته صحبت بدارید مردم می گذرند و می شنوند و وضو می نمایند. مرحوم مشهدی محمّد حسین فرمود جنابعالی امشب می روید و فلانی دو روز دیگر. کسی که در قم است و با خلق قم محشور است و باید ملاحظه و احتیاط کند منم و برادرم. آمدن جنابعالی و فلانی به قم مقتضی است دیدن کنیم و ملاقات نمائیم و از امراللّه صحبت نمائیم و البتّه مردم خورده خورده مَطَّلَع خواهند شد و ما را اذیت خواهند نمود. چه کنیم خدا خواسته است ما را معروف کند و مبتلی و ممتحن فرماید و قویّ قدیر سلطانتست. ماها ضعفای فقرای عجزا چگونه می توانیم برخلاف اراده غالبه محیطه مهیمنه حرکتی نمائیم. از قبل در ظهور حضرت ختمی

مآب است که چون آن حضرت اظهار رسالت و بعثت خود را فرمودند شبی بزرگان قریش حضرت را دعوت نمودند و احترام و تواضع کردند و ستایش و نوازش نمودند و مهربانی کردند و بعد عرض نمودند ماها شرفاء مکه معظمه هستیم و بیت الله را خادم و حافظیم و عندالعرب سید و عزیز و محترمیم و این صحبت نبوت و ادعای رسالت تو مخرب بیوت ماست و هادم اساس سیادت و امارت و شرافت ماست. غنا را تبدیل به فقر می کند. عزت را تحویل به ذلت می نماید. از این خیال محال بگذر و از این وبال کلال صرف نظر کن. بر خود و ما و اجداد و ذریات و طایفه و عشیره رحم کن. جز صدمه و اذیت و مشقت و فقر و ذلت و روسیاهی دنیا و آخرت این نهال امل ثمری ندارد. چون نصیحت و فضیحت را به انتها رسانیدند آن معدن غیرت و فتوت و آن شمس جهان نبوت و رسالت گریستند. کفار قریش مسرور شدند که صحبت و نصیحت آن بی خردان از خدابی خبر در آن حضرت اثر کرده است و پشیمان و پریشان شده اند. و چون از سبب گریه و ندبه سؤال نمودند آن حقیقت صدق و مظهر اصدق الصادقین ارحم الراحمین فرمود من که از نزد خود بر خدای بیدار لاتأخذه سنة و لانوم قیوم محیط مهیمن بر کل دروغ نبسته ام. او امر فرموده بگو پیغمبرم و مبعوث و برگزیده ام. آن سلطان مقتدر مختار مرا ظاهر فرموده و امر فرموده. من جز بشری حقیر و ضعیف و عاجز نیستم. چگونه می توانم عصیان و مخالفت مالک الملوک و سلطان سلاطین الملک و الملکوت را نمایم. الی آخر. فانی دید و ذکر نمود که همان صحبت معدن نبوت را این مؤمن بالله و موقن بآیات الله به فطرت اصلیه اولیه فرمود. و بر این اخوین و ذریاتشان از چهل تا حال بلا باریده و هر اذیت و جفائی و نعمت و ابتلائی بر ثبات و استقامتشان افزوده. لاتزلزله العواصف و ما حرکتهم القواصف. قاموا و استقاموا و قالوا الله ربنا و رب من فی السموات و الارضین. چون فانی یا دیگری به قم وارد می شد به قدر قوه نگاهش می داشتند و در تبلیغ و آگاهی خلق به جان می کوشیدند... (صفحات ۱۹ - ۲۱۶).

برادران نداف بی نهایت مورد محبت و عنایت رجال برجسته امر ابهی در ایام حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء بوده اند. نزد نگارنده اصل چند مرقومه از ایادی امرالله جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی خطاب به آنان موجود است که شاهد صادقی است بر آنچه معروض رفت. از جمله در مرقومه مورخه دوم ربیع الثانی سال ۱۳۰۷ هجری قمری چنین آمده است:

"خدمت گرامی مطاعان آقا مشهدی محمد حسین و آقا مشهدی محمد رضا ندافان قمی مشرف شود. هو الله تعالی روحی فداکم مبارک رقیمة کریمه عنبر شمیمه آن جنابان زیارت شد در اسلامیل. چون مبنی بر سلامتی وجود ذیجود آن حبیبان محبوب بود لسان به شکر و ثنای طلعت مقصود گشودیم و فرح و خوشحالی فوق العاده نمودیم. صد هزار هزار مرتبه شکر که آن جنابان از قم ثعبان خلاصی جستید و به استقامت تمام بر امر مولی الانام قیام نمودید. مکرر ذکر خیر شماها از لسان

قدم شنیده شد. عنایت و الطاف نسبت به آن جنابان خارج از احصای بشر است. شکر نمائید و حمد که آن جنابان به این مقام اعظم فائز شدید و مفتخر گشتید. حال قدر اولیای الهی معلوم نیست. زود باشد که عباد بیچاره به زیارت تربت قبور آنها مشرف شوند و سبب تقرب به حق دانند و طلب شفا نمایند از تربت قبور آنها. تعالی القدیم ذو الفضل العظیم. قربان وفا و صفای آقا محمد ابراهیم (۴۵) و خط ایشان و بیانات ملیح ایشان. خدمت ایشان و علیا مکرمه والده ایشان و زن عموی ایشان و یدالله (۴۶) و بهیه (۴۷) و خدیجه خانم (۴۸) سلام و ثنا می‌رسانم و کذلک جمیع احباب... جناب استاد محمد حسن (۴۹) و جناب آقا محمد ابراهیم و والده و همشیره و مکرمه معظمه خاورخانم سلطان (۵۰) و جناب محبوبی آقا میرزا محمد کلهم را سلام و ثنا برسانید.

جناب امین ضمن این مرقومه چند خط نیز خطاب به جناب آقا میرزا محمد ابراهیم فرزند جناب آقا محمد حسین نداف مرقوم نموده است. قوله:

"هو الله تعالی جناب محبوبی آقا محمد ابراهیم... الحمد لله خیر دنیا و آخرت قسمت شماها شده... مرحبا به والده سرکار و زن عمو چقدر استقامت کردند و چقدر خدمت و نصرت به امر کردند. خوشا به حال شماها. جناب آقا محمد ابراهیم زیاد عنایت در حق شما هست. مخصوص از لسان قدم ذکر خیر شما را شنیدم و قطعه‌ای به دست مبارک به جهت شما عنایت فرمودند. قربان شماها و محبت شماها و استقامت شماها. به مقامی فائزید که لایعلم احد الا الله. مجدّد خدمت والده و زن عمو و اخوی و همشیره و دختر عموها سلام و دعا برسانید. همه روزه احوالات سلامتی خودتان و جمیع احباب را بنویسید. مکتوبی جواب دستخط آقا میرزا محمد نوشتم به ایشان برسانید. استاد محمد حسن را مخصوص سلام برسانید. مراحم ایشان در نظر است. و هم چنین مراحم همه احباب. باقی بقای حضر تکم. فانی ابوالحسن اردکانی."

شهرت برادران نداف و رونق کسب و تجارت آنان موجب حسد گروهی از بدخواهان گشت و هر لحظه در پی بهانه‌ای بودند تا بدانان لطمه زنند. چون برخی دانستند که آنان بهائی‌اند و تلاش در تبلیغ و هدایت دیگران دارند بهانه بدست آوردند و نزد علماء و اعضاء حکومت سعایت نمودند. اندک اندک مردم شهر و علماء علیه آن مظلومان قیام نمودند. در میان نخستین نفوسی که فتوی قتل آن دو برادر را صادر نمودند دو مجتهد بودند به نامهای سید زکریا و حاج سید صادق که از دین جز تعصب بهره‌ای نگرفته و به واقع جوهر فساد بودند. شرح مخالفت‌های آندو و اعمال ناجوانمردانه‌شان در یادداشت‌های آقا محمد ابراهیم، آقا یدالله و آقا حبیب الله پسران آقا محمد حسین نداف و تاریخچه جناب حاج آقا محمد علاقه‌بند یزدی و مجلّدات ششم و هشتم تاریخ ظهور الحق تألیف جناب فاضل

مازندرانی آمده است.^(۵۱) در مجلد ششم ظهور الحق که تاکنون به طبع نرسیده در باب حوادث آخرین سالهای حیات جمال ابهی در شهر قم و بلایای وارده بر خاندان ندّاف مطالبی آمده که مفادش چنین است: "شهرت این خاندان بنام امر باعث معاندت متعصّبین شد و در ربیع الثانی ۱۳۰۶ آقا محمد باقر گماشته حاجی محمد حسن امین الضرب و حاجی محمد حلاج و نائب مهدی و شیخ محمد تقی و سید زکریّا پيشنماز و رؤساء اصناف شهادت نامه بر بایی بودن آنان ترتیب دادند و حکومت را به طمع اموال انداختند. اعتضادالدوله به پسران خود عباس میرزا نائب الایاله و سپهسالار فرمان تعقیب و دستگیری داد و با آنکه پسران مذکور و حاجی میرزا علی نقی وزیر تکلیف تبری کردند و رشوه طلبیدند موفق نشدند. لذا هر دو برادر را به زنجیر کشیدند و انواع اذیّات و اخبار وحشت انگیز و تهدیدات مکرّره به کار بردند و اراذل و اوباش نیز در دور و بر خانه و دکان شرارت می نمودند. لذا عائله تلگراف تظلم به شاه کردند و همچنین مشروحاً مطلب را به آقا علی حیدر شیروانی به طهران اعلام داشتند. در همین اوقات مکتوبی که حاوی چهار لوح از قلم مبارک برای برادران ندّاف و آقا محمد ابراهیم فرزند مشهدی حسین بود رسید و میرزا علی خان رئیس پست آن را با اینکه پست سفارشی بود باز کرد و لذا ابن ندّاف مطلب را به آقا علی حیدر اطلاع داده و آقا علی حیدر توسط امین السلطان به شاه عارض شد که در حقّ دو نفر از تجّار وابسته به ایشان تعدّی شده و نامه ایشان را رئیس پست خانه بدون اجازه باز نموده و باید تنبیه و اخراج شود و تلگراف زیر از طرف شاه مخابره شد. "جواب به توسط رقیه و نرگس خاتون به جناب جلالت مآب امیرالامراء العظام اعتضادالدوله حکمران زید اقباله عارضان به خاکپای مبارک ارواحنا فداء متظلم اند که شوهرهای آنها را به اتهام اینکه بایی هستند گرفته حبس نموده اند. حسب الامر مبارک زحمت و حبس از چیست و چرا بی جهت آنها را محبوس نموده اند در صورتی که متهم شده اند و تقصیر ندارند. البته هر دو را مستخلص دارید و الاّ حقیقت واقع را اظهار کنید که به عرض برساند. ۲۵ ربیع الاول ۱۳۰۶. "مراد از رقیه و نرگس خاتون (نرجس خاتون) چنانکه از قبل دانسته ایم به ترتیب همسران آقا محمد حسین و آقا محمد رضا ندّاف اند.

اما آقا علی حیدر شیروانی که به نامش در تاریخ ظهور الحق اشاره شده از احبّای مؤمن و مخلص ساکن طهران و از تجّار محترم و مورد اعتماد نزد دوست و بیگانه بوده است. جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی در کتاب بهجة الصدور شرحی در خصوص نامبرده می نویسد که خلاصه بخشی از آن چنین است. حضرت آقا علی شیروانی در طهران و در طبقه دوّم سرای حاجب الدوله اقامت داشت. پول مختصری داشت که به قماربازها قرض می داد و از آنان بهره می گرفت. چون آقا علی حیدر رعیت روس بود قماربازها جرأت بدحسابی با او نداشتند. نامبرده از مریدان آقا سید عبدالکریم بود که به حضرت اعلی ایمان داشت و سبب ایمان بسیاری در شیروان و قفقاز گشته بود. جناب حاج میرزا حیدر علی سپس می نویسد که با آقا علی حیدر شیروانی در طهران آشنا شده و ملاحظه کرده که شخص اخیر اظهار اقبال به امر مبارک کرده است. به شرحی که مفصل است آقا علی حیدر واسطه ارسال و

ایضال عرائض احبّاء و الواح مبارکه شده و این نکته را به بلاد مختلفه اعلام نموده و هر هفته یکصد تا یکصد و پنجاه پاکت سفارشی برایش می‌رسیده که البته سبب سوء ظنّ و اضطراب اولیای امور می‌شده است. آقا علی حیدر ماهی بیست تا بیست و پنج تومان با کمال مسرّت صرف امور پستی مذکور می‌نموده است. سرانجام برای آنکه کثرت تردّد افراد و ارسال و ایصال مراسلات پستی سوء ظنّ اولیای امور را افزایش ندهد ایادی امرالله جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی حدود ششصد هفتصد تومان به او قرض می‌دهد تا به تجارت مشغول شود. آقا علی حیدر به تجارت اشتغال می‌یابد و تجارتش رونق مخصوص می‌گیرد و کاتبان و منشیان و خادمان متعدّد استخدام می‌نماید و به علّت نهایت امانت، درایت و راستی که نشان می‌دهد نزد یار و بیگانه بسیار عزیز و محترم می‌گردد. هفته‌ای یک روز در سفارت روسیه حاضر می‌شده و مأموران سفارت با وی به مشورت می‌نشسته‌اند. وزارت خارجه ایران نیز به همین ترتیب از او استفاده می‌نمود. همچنین وزیر تجارت با وی مشورت می‌نمود پس از صعودش قریب صد هزار تومان ثروت باقی گذاشت (صفحات ۴۳ - ۲۴۰). برادر آقا علی حیدر یعنی آقا احد شیروانی (مسمّی به عبدالبهاء) نیز بی‌نهایت مورد عنایت جمال اقدس ابهی بود. ذکر دو برادر در الواح متعدّده از جمال ابهی آمده است. از جمله در لوح مبارک مورّخ یازدهم شعبان ۱۳۰۷ هجری قمری و به امضاء خادم که به اعزاز جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی نازل گردیده است در حقّ آن دو برادر و صعود احد می‌فرمایند:

"... خبر صعود بعضی از اولیاء بر حسب ظاهر سبب احزان گشته. در یومی از ایّام خبر صعود جوهر وجود در پیشگاه حضور مذکور و در یوم بعد خبر صعود طیر عرفان الی سماء عنایة ربّه الرحمن. اما الاول فهو نبیل ابن نبیل علیه بهاءالله العزیز الجمیل والثانی احد علیه بهاءالله الفرد الصّمد و در این حین مخصوص ثانی نازل شد آنچه که عالم معانی را منور نمود و ملکوت بیان را به طراز جدید مزین داشت. فضلاً من لدی الله ربّ العالمین و عنایة من عندالله مالک یوم الدّین و رحمة من لدی الفضّال فی هذا الحین المنیر. یا حیدر قبل علی علیک بهائی الابدی کبیر من قبلی علی من طار فی هواء حبّی و شرب رحیق العرفان من کأس عطائی و قام بالاستقامة الکبری علی خدمتی ثم اقرء له ما نزل من سماء مشیتی فی ذکر اخیه الّذی سمّی باحد فی کتاب الاسماء و بعبدالبهاء فی الصّحیفة الحمراء من القلم الاعلی. عنایت الهی و فضل سبّحانی درباره جناب علی قبل حیدر به مثابه آفتاب مشرق و لائح طوبی له و نعیم له. له ان یشکر الله بهذا الفضل المبین. بر خدمت قیام نمود و خدمتش به طراز رضاء و عزّ قبول فائز... یوم قبل مولی الوری از عکّا به حیفا توجّه فرمود و در شب ورود و صبح آن یوم این خادم را احضار فرمودند و یک لوح اعزّ امع اقدس در ذکر صعود اعزّ امجد مرحوم مرفوع جناب آقا احد علیه بهاءالله و رحمته نازل. حبّذا نفحاته و فوحاته و مآظهر من ظاهره و خزن فی باطنه. به شأنی لوح

مبارک نازل که حاضرین بل افنده غائبین را جذب فرمود... این حین که سه ساعت و نیم از یوم سه شنبه یازدهم شهر شعبان المعظم گذشته امام وجه حاضر و ذکر مرفوعین ابوبن محبوب روحانی جناب آقا علی حیدر علیه بهاء الله را فرمودند. قوله تبارک و تعالی. انا اردنا ان نذكرک فی هذا الحین اب من قام علی خدمة امری و امه نسئل الله تبارک و تعالی ان یدخلهما فی هذا الحین فی مقام لا یری فیہ الا تجلیات بئر اسمه الفیاض و ینزل علیهما فی العشی و الاشراف نعمته الباقیه و مائدته الابدیة و ما یفرح به قلبهما انه هو العزیز الغفار... " (۵۲)

پس از صعود آقا احد شیروانی زیارتنامه‌ای از قلم جمال ابهی به اعزازش نازل و پس از صعود آقا علی حیدر زیارتنامه‌ای از خامه مولی الوری حضرت عبدالبهاء در حقش صادر گردیده است. همانگونه که هیکل مبارک به احباب قم امر فرموده بودند که هر سال در بیست و هشتم شعبان به زیارت مرقد منوچهر خان معتمدالدوله بروند به یاران امر فرمودند که مرقد جناب آقا علی حیدر را زیارت نمایند. حضرت ولی امرالله در پاسخ یارانی که از وجوب این زیارت سؤال کرده‌اند می‌فرمایند: "تکلیف و اجبار جائز نه مستحب است نه واجب." (۵۳) حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک به اعزاز جناب آقا محمد ابراهیم ابن نداف در خصوص آقا علی حیدر می‌فرمایند:

"جناب قائم بر خدمت امر علی حیدر از جمیع جهات امین‌اند." (۵۴)

پس از صعود آقا علی حیدر جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی هنگام تشرّف به حضور جمال ابهی در سجن عکا موضوع ثروت سرشار باقیمانده از او را به محضر مبارک معروض داشت. امر فرمودند تجارتخانه‌ای بر پایه ثروت او تأسیس گردد. حاج میرزا حیدر علی پس از مراجعت به ایران موضوع را با برخی از یاران در میان گذاشت. لذا جناب حاج میرزا محمد افغان، ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب طالقانی و جناب آقا حسینعلی نور اصفهانی مبالغی رو بهم گذاشته و بر مایه‌های آقا علی حیدر شیروانی افزودند و شرکت تجارته‌ای به نام مشهدی عباد قوام التجار شیروانی برادر زن آقا علی حیدر ترتیب دادند. آقا علی حیدر با برادران نداف مکاتبه مستمر و معاملات تجاری داشته است. در اینجا یکی از مرقومات او را خطاب به برادران نداف درج می‌کنیم. در صفحه مقابل این نامه مظنه پنبه برای اطلاع برادران قید گردیده است:

"به تاریخ ۱۷ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۰۷ از طهران به قم خدمت ذی مسرت عالی مقامان رفعت مکانان دوستان مهربان آقا مشهدی حسین و آقا مشهدی رضا زاد توفیقکما مشرف باد. روحی فداکما اول مطلب و اعظم مقصد صحت و سلامت آن اخوان گرام است. ولی رقیمة کریمه مورخه

سیزدهم شوال شما واصل و از خبر صحت و سلامت آن عالیمقامان نهایت مسرت حاصل و شکر و حمد الهی را آمل اینکه از احوالات جناب مستطاب محبوب اجل آقا حاجی میرزا حیدر علی روحی فداه استفسار نموده بودند تعلیقۀ ایشان از اصفهان همه روزه زیارت می شود بحمدالله در کمال صحت... بوده اند. انشاءالله در مراجعت از اصفهان خدمتشان خواهید رسید. اینکه از جناب مستطاب محبوبی حاجی امین دوباره استفسار نموده بودید تعلیقۀ شان از تبریز دو سه روز قبل زیارت شد... و انشاءالله تا آخر ماه وارد طهران خواهند شد. دیگر مظنۀ پنبه را خواسته بودید از قرار تفصیل در صفحۀ مقابل است. زیاده عرضی ندارم... هرگونه مطلب بوده باشد مرقوم دارید در انجامش حاضریم... علی حیدر شیروانی." (۵۵)

پاری جناب فاضل مازندرانی در مجلد ششم ظهورالحق (خطی) نوشته است که پس از وصول دستور شاه نیز "دائرة حکومت همچنان مظلومان را به طمع اخاذی در حبس نگهداشتند تا مجدد حکمی دیگر رسید که رئیس پستخانه میرزا علیخان را نفی بلد نمایند... لذا حکومت متزلزل شده با مشورت رئیس پستخانه برادران نداف را از زندان طلبیدند و استشهدی دائر بر براءت و عدم خیانت رئیس پست تهیه نمودند. با این همه آقا محمد ابراهیم بن مشهدی حسین نداف ماجرا را به آقا علی حیدر نوشت و مجدد حکمی از مرکز رسید و ناچار رئیس پست را از بلد اخراج و برادران نداف را پس از نوزده روز آزاد نمودند و متعهد شدند که کسی به ایشان اهانت و تعرضی ننماید. اما معاندین مزبور هر یک به بلائی گرفتار شدند یکی مرد و بقیۀ کور شدند و آقا محمد باقر تاجر به علت خیانت در امور، حاجی محمد حسین امین الضرب اموالش را ضبط نمود و بعداً مغلولاً او را به طهران بردند. از مدارک موجود روشن می شود که در جریان تعقیب و آزار برادران نداف و مسجونیت آنان در حدود ربیع الاول ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۸۸ میلادی) آن دو برادر و اعضاء خاندان نداف عرائض متعدده به دربار ناصرالدین شاه تقدیم داشته اند. متن یکی از عرائض که در بالای آن فرمان ناصرالدین شاه و در حاشیۀ دست راست دستور امین السلطان صدراعظم ایران آمده چنین است:

"بخاک پای مبارک حضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه عرضه می دارد عرض این سه نفر خانه زاد کاسب ضعیف محمد حسین و محمد رضا و محمد ابراهیم حلاج چهار مردانی که در قم به کسب و دعاگوئی وجود مسعود اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه مشغول می باشیم آنکه چندی است که بعضی از اهل صنف به دستکاری برخی از ارباب عمایم متعرض این سه نفر رعیت بیچاره هستند و از کسب باز داشته اند و متمسک به این شده اند که شما از طائفۀ جدیدۀ بایه هستید و اذیت می نمایند. لاعلاج به خاکپای اقدس همایونی پناه آورده تظلم می نمائیم که شاید انشاءالله دفع شر از ما سه نفر بشود و به آسودگی مشغول رعیتی و دعاگوئی باشیم. یک لقمۀ نان جو تحصیل نموده با

عیال و اطفال صرف نموده و به دعاگوئی وجود مسعود اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداء مشغول بوده باشیم. مورّخه چهارشنبه هشتم شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۶. (۵۶)

در بالای این عریضه، ناصرالدین شاه چنین دستور داده است: "جناب امین السلطان به حکومت قم بنویسد بی جهت چرا مزاحم مردم می شوند." در حاشیه دست راست نامه، امین السلطان نوشته است: "جناب جلالت مآب امیرالامراء العظام اعتضادالدوله قم حکمران زید اقباله البتّه عارضین را آسوده نمائید که مشغول کسب و دعاگوئی شوند. شهر جمادی الاولی ۱۳۰۶." پشت صفحه مهر امین السلطان نیز دیده می شود.

جناب آقا محمد ابراهیم ابن ندّاف از یادداشت های خود در خصوص واقعه تعقیب و آزار و مسجونیت خود و برادران ندّاف در سال ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۸۸ میلادی) مطالبی را نوشته که عین (گاه اصلاح شده) یا مفاد آنها چنین است:

"... روز دیگر شد حاجی محمد نام عربستانی حلاج پیغام کرد که بر من ثابت شده بابتی هستید همین روزها به دست خودم سرتان را می برم. چند روزی طول کشید دخترش خلافتی کرده بود شب در توی طویله او را برده به قدری زد تا هلاک کرد. صبح حکومت مخبر شد خواست او را بگیرد فرار کرد. مدّت مدیدی بود در بدر شده بود. خلاصه کم کم تمام اهل قم از کار جانثاران باخبر شدند. بر سر هر گذری نشسته اسباب چینی می کردند. چنان فتنه بلند شد که آنی آسوده نمی گذاشتند. تا اینکه نایب مهدی از محله خودمان دستش از در خانه حکومت کوتاه شده خواست از برای خود کاری کرده باشد. رفته بود نزد آسید زکریّا پیشنماز وعده به او کرده دستورالعمل داده و او هم نوشت مهر کرد که بر من ثابت شده اخوان ندّاف از طائفه جدید هستند و قتلشان واجب. نایب نوشته را برداشته نزد چند نفر ریش سفید که صاحب اسم و رسم بودند برده و آنها هم مهر کردند. جناب اعتضادالدوله به چند فرسخی قم رفته بود. نوشته را برداشته نزد حکومت برده و داده و عرض کرده تصدّقت کردم دو شکار چاق بسیار خوب پیدا کردم هر گاه هزار تومان از اینها بگیری آب از آب تکان نمی خورد. بعد از این مطلب عرض کرده بود یک دستی هم از التفات به سر ما بکشید تا برویم سر خدمت و به دعاگوئی مشغول باشیم. در جواب فرموده بودند نایب خدمت بزرگی کردی. امسال که گذشت به سال نو هر گاه حکومت قم با ما باشد دست ترا بند می کنیم. بیچاره خواست هم به ثواب رسیده و هم دستش بند شود ولی محروم برگشت. مدّتی هم بیمار گشت. حکومت با خود فکر کرد که شکار به این خوبی را نباید از دست داد. نوشت به پسرهایش عبّاس میرزا نایب الایاله و سپهسالار که اینها را بگیرند نگاه دارید تا خودم بیایم. در دکان مشغول کسب بودیم که ناگاه دو فراش آمد که شما را خواستند. پدر و عمویم را برداشته بردند و سفارش کردند در دکان را مبندی.

ساعتی که گذشت فوج فوج خلق در دکان می آمدند به تماشا. بعضی ها می گفتند که اینها بی تقصیرند و جماعتی خودشان بد می گفتند و یاد طفلها داده هرزگی می کردند و این غلام ابن نداف ابداً اعتنائی نکردم و مشغول کار خود بودم. بهر نوعی بود آن روز را بسر بردم. شب شد ساعت چهار پنج از شب گذشته پدر و عمو را به حضور بردند. جمعیت زیاد از کارگزاران حکومت نشسته هر کس صحبتی می کرد. عباس میرزا نایب الایاله به پدر و عمو گفته که می گویند شما بابی هستید. گفته بودند خبر نداریم. گفته بود لعن می کنید. جواب دادند می ترسیم. میرزا علی نقی وزیر گفته بود هرگاه می ترسید بیائید سر به گوش من گذاشته لعن کنید. گفته بودند سر به گوش ما نمی گذاریم و بد نمی گوئیم. یک دفعه سپهسالار روی پا بلند شده و دست دراز کرده و گفته اینها بابی صرف هستند هرگاه ریزه ریزه شان کنید لعن نمی کنند. رو کرده به فرّاشها که اینها را ببرید محکم زنجیر کنید. برادران بنا کردند دعایش کردن و گفته بودند زیر سایه شما زنجیر باشیم مثل اینست که در خانه خودمان آسوده نشسته ایم. خلاصه هر دو را برده حبس و زنجیر کردند. چنان کار سخت شد که آنی آسوده نمی گذاشتند. یاد طفلها داده هرزگی می کردند. روز در دکان و شب توی خانه سنگ می انداختند... چند روزی بدین قسم بسر بردیم. مصلحت چنان شد تلگراف کنیم. باعیال و اطفال رفتیم تلگراف خانه مبارکه به اسم زنها به اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه تلگراف کردیم. روز دیگر شد عریضه خدمت جناب مستطاب مرحوم علی حیدر اعلی الله مقامه عرض کرده بودیم جواب مرقوم فرموده بودند چهار لوح مبارک عنایت شد به اسم والد و عم و داماد و این غلام. آن هم در جوف گذاشته به همراه چاپار سفارش کرده فرستاده بودند. آقا میرزا علی خان بود رئیس پستخانه مبارکه لاک پاکت را برداشته و سرش را باز کرده و چهار لوح را بیرون آورده بود. چند شبانه روز این مطلب مخفی بود تا اینکه شبی رئیس پست خانه لوحی که به اسم این غلام بوده می خوانده آقا مشهدی علی فرّاش پستخانه می رسد همین قدر دستگیرش می شود که دعائی به اسم محمد ابراهیم نام است. جویا می شود. رئیس می گوید یک پاکت را باز کردم چنین نسخه ای درش هست و دیگر فرّاش نمی فهمد که پاکت مال که هست. از پستخانه بیرون می رود در بازار گذارش سمت دکان جناب مستطاب آقا سیّد مهدی توتونی داماد جناب آقا محمد ابراهیم صفّار می افتد. بسیار بسیار با هم دوست بودند. فرّاش را جناب آسید مهدی صدا می زند و چپق به او می دهد و کار خدائی می گوید چه تازه داری آنهم می گوید نزد تو پنهان باشد پاکتی رئیس باز کرده و دعائی به اسم محمد ابراهیم درش بود. جناب آقا سیّد مهدی فوراً ملتفت می شود که چه مطلب است می گوید فلانی محمد ابراهیم صفّار برادر عیال من است و مدّتی است که چشم او درد می کند. در طهران دائیش نوشته و دعای چشم زخم از او خواسته یقین است از برای او فرستاده خواش دارم بگیری به زودی به صاحبش برسانی و شیرینی تو هم می رسد. فرّاش از در دکان می رود و با خود می گوید این مطلب را ابراز کردم به گوش رئیس برسد معزول خواهم شد. می رود در پستخانه و از رئیس

خواهش می‌کند که پاکت را به او بدهد تا برساند تا دزدسری برای رئیس فراهم نشود. رئیس هم واهمه کرده چهار لوح را توی پاکت گذاشته و درش را چسبانیده و ذره‌ای لاک روی پاکت ریخته و تمبر که مهر مرحوم آقا علی حیدر رویش زده روی پاکت چسبانیده به فزّاش داده و سفارش کرده که زود برساند. فزّاش پاکت را برداشته بیرون آمده خوانده فهمیده به اسم این جان نثاران است. دو سه ساعت از شب گذشته بود که شخص فزّاش پاکت را در خانه آورد. بیرون آمده گرفتم. قبض درآورد گفت مهر کن. مهر کردم. حال این همه سرگذشت که عرض کردم ابداً به هیچ وجه اطلاع ندارم. در پاکت را باز کردم چهار لوح مبارک را زیارت کردم. جمیع عیال و اطفال مسرور شدند. صبح شد والدۀ جناب آقا محمد ابراهیم صفّار آمد و گفت پاکتی از طهران داشتید و الواح درش بود. عرض کردم بله. جویا شدم چه شده جمیع را بیان کرد. این غلام هم پاکت خالی را در جوف گذاشته نوشتم به جناب مستطاب مرحوم آقا علی حیدر که پاکت سفارش که شما فرستادید همچنین بوده دانسته باشید رئیس باز کرده و چند شبانه روز نگاهداشته و همچنین مطلبی شده. آن وقت پاکت را چسبانیده و فرستاده و کیفیت گرفتاری پدر و عمو و تلگراف کردنمان را عرض کردم. جواب آمد آسوده باشید کار درست می‌شود. فوراً رفته بود حضور اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداء و با حضرت اجل اکرم امین السّلمان عارض شده که دو نفر از تجّار ما را در قم به اسم طایفه جدید کارگزاران حکومت گرفته حبس و زنجیر نمودند و پاکت سفارش فرستادم رئیس پستخانه باز کرده باید تنبیه سخت و اخراج بلد گردد و اینهایی که حبس کردند مرخص کنند. و هرگاه دیناری از اینها بگیرند صد دینار اینجا می‌گیرم. بعد از شش روز جواب تلگراف از اعلیحضرت همایونی ناصرالدّین شاه ارواحنا فداء آمد که مرخص کنید (۵۷)...

صورت تلگراف را بردیم به کارگزاران حکومت دادیم. چونکه حکومت در چند فرسخی قم به ساوه رفته بود کارگزاران حکومت گفتند صورت تلگراف را به ساوه می‌فرستیم هر چه جواب آمد رفتار می‌کنیم. اینها فهمیدند مرخص نکنند دو مرتبه تلگراف می‌کنیم هر روز آدم می‌آمد قدری پول بدهید و مرخص شوید جواب می‌دادیم دیناری نمی‌دهیم. می‌گفتند پس بمانید. تا اینکه از طهران حکم آمد که رئیس پستخانه مبارکه را در دیوان خانه بخواهید و تنبیه سخت کرده از شهر بیرون کنید و جناب مستطاب اجل اکرم امین الدّوله که رئیس کلّ بود بدگویی زیاد به رئیس نوشته بود... این غلام ابن ندّاف هم آمدم عریضه به مرحوم علی حیدر اعلی الله مقامه عرض کردم که رئیس نقش زده و تلگراف هم آمد که والد و عمّ را مرخص کنند تا بحال حبس هستند. این خبر که رسید فوراً در دیوان خانه عارض شده حکم شد رئیس را از شهر بیرون کنند بیرون کردند و حکم سخت آمد دیناری از اخوان ندّاف نگیرید و با عزّت تمام مرخص کنید و هر کس چیزی گرفته بگیرید پس بدهید. پدر و عمو پس از نوزده روز از حبس رها شدند... رفتیم به آسودگی مشغول کسب و دعاگوئی شدیم. وقتی که از خانه حکومت بیرون رفتیم علی خان نایب الحکومه نایب را صدا زده و

گفته بود نایب دو شکار چاق خوب بدست آوردیم ذره‌ای از گوشت آنها عاید ما نشد. این را گفته و رفته بود. طولی نکشید آنهایی که مایه فتنه شدند هر کدام به یک دردی گرفتار شدند. یکی مرد و سه نفرشان کور شدند و آقا محمد باقر تاجر خیانتی کرد حکم حاجی محمد حسین کمپانی شد مأمور آمد آنچه دارائی او بود گرفته خانه نشین کردند. بعد از چند روزی با کند و زنجیر به طهران بردند. مختصر هر کدام به یک دردی گرفتار شدند. (صفحات ۱۵-۲۰). (۵۸)

جناب فاضل مازندرانی در مجلد ششم ظهورالحق (خطی) در خصوص مصائب وارده بر خاندان نذاف در سال ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۱ میلادی) و سالهای بعد مطالبی می نویسد که مفادش چنین است:

"در حدود یکسال برادران نذاف قرین امن و امان به خدمت مشغول بودند تا مجدد حاجی سید صادق مجتهد حکم به کفر اخوان نذاف و آقا محمد ابراهیم ابن نذاف و آقا حسین داماد (۵۹) داد و آنان را به نام چهار مردان خارج از شریعت اسلام تشهیر نمود و معامله با آنان را حرام و تعرض و دفع آنان را فریضه شرعی و مرتکبین را مستحق بهشت خواند. لذا مجدداً اهالی به شرارت پرداختند و اهل بازار از فروش مایحتاج خودداری کردند و آنها را از ورود به حمام مانع شدند و چادر از سر نسوان آنان کشیدند و اگر چه ایشان به صبر و تحمل و محبت معامله کردند اشرار به شدت عمل افزودند و بالاخره در ۱۶ رمضان ۱۳۰۸ گروهی از اطفال و جوانان اشرار به دکان ریخته شرارت و سنگسار نمودند و یک بار سید حسین نامی از اشرار با سرنیزه به دکان آمد ولی مردم بی غرض ممانعت کردند و سید حسین گفت که بالاخره شما را خواهم کشت زیرا حکم مجتهد است. و روز دیگر هنگام صبح که عازم دکان بودند پنج نفر از سادات شریر به ایشان حمله کردند و دست آقا میرزا ابراهیم را با قمه مجروح نمودند و لباسش را پاره پاره کردند و او را بتون حمام کشیدند تا شهید کنند ولی برخی از خیرخواهان محلی ممانعت نمودند و او را نجات داده به خانه رساندند. یک بار نیز سر و صورت مشهدی رضا را با کارد و آلات برنده مجروح نمودند و پای مادر آقا میرزا ابراهیم (۶۰) را شکستند و سه ماه ملازم بستر شده و مظلومان آل نذاف بنا بر مشورت تلگراف به دولت نمودند. روز ششم جواب بدین مضمون رسید: "توسط محمد رضا، محمد حسین و محمد ابراهیم امیرزاده مکرم والا نایب الایاله حکمران زید عزه عارضین مزبور به خاکبای مهر اعتلای اقدس همایونی ارواحنا فداء متظلم اند که حاجی سید صادق آنها را بایی قلمداد کرده است در صورتی که هم اسلام دارند و هم به دین خاتم نبیین صلوات الله و سلامه علیه معتقد و اقرار دارند. با این تفصیل مردم الواط و اشرار و اطفال بی جهت آنها را اذیت و آزار می نمایند. البته غدق نکند احدی مزاحم نشود و اذیت نرساند که آسوده و دعاگو شوند. اذیت یعنی چه. امین السلطان ۲۲

شهر رمضان ۱۳۰۸ هـ، و چون حکمران به حاجی سید صادق اطلاع داد مشارالیه به شدت برآشفته و بعد از نماز جماعت به متبر رفت و گفت آیا مردی در جامعه مسلمانان پیدا نمی شود که چاره دو نفر کلاه نمدی حلاج را بکند. ای مردم دین از دست رفت و اسلام پایمال شده است. لذا مجدداً مردم تحریک شدند و به اذیت و آزار پرداختند ولی مظلومان به حکومت تظلم کردند و حکمران نیز بعضی را حاضر و تنبیه نمود اما امور همچنان رو به شدت و وخامت بود و اقدام حکومت مایه مزید علت شد و با آنکه مظلومان به صبر و ملایمت می گذرانند معاندین هر آنچه خواستند و توانستند کردند و تا چهار سال اوضاع به همین منوال بود.

از جمله مدارک موجود نزد نگارنده اصل معروضه آقا محمد حسین، آقا محمد رضا و آقا محمد ابراهیم به ناصرالدین شاه در باب حادثه سال ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۱ میلادی) و سالهای بعد و تکفیر حاج سید صادق مجتهد است. متأسفانه قسمت راست صفحه که حاوی فرمان ناصرالدین شاه و احتمالاً دستور صدر اعظم بوده و نیز یکی دو موضع از متن معروضه پاره شده و از بین رفته است. اما بجاست فقراتی از متن معروضه نقل گردد تا نشان دهد مظلومان از خاندان نداف چه مصائب تلخی را متحمل گشته اند:

"قربان خاکپای جواهرآسای مبارکت شویم عرضه داشت این جاننازان کاسبان ضعیف محمد حسین، محمد رضا، محمد ابراهیم ندافهای چهارمردانی که در قم از پی کسب رعیتی و به دعاگوئی اعلیحضرت همایونی ارواح العالمین فداه مشغول بوده و هستیم مدت چند سال است جناب حاجی سید صادق پیشنماز و مریدهایش... بی تقصیر و بی گناه متهم کرده اند بابتی هستید... حال می گوید چاره نیست به غیر از اینکه از قم بروید. چهار حمام دور اطرافمان است غدقن سخت کرده نمی گذارند برویم... حال سخت تر گرفته اند. دو نفر از مریدهایش بچه مکتبی ها را مرخص کرده با جمعیت زیاد آمدند در دکان این غربای فقرا سنگ زیاد توی دکان ریختند و اذیت بسیار وارد آوردند... زنان جرأت ندارند بیرون آیند. شب و روز گریه و زاری می نمایند و می گویند ما که گناهی نکرده ایم. همه مردم را گذاشته اند دنبال این مظلومان را گرفته اند... نمی گوید چه گناه کردیم و آن خلاف شرعی که از این دعاگویان سرزده کدام است. شب و روز از پی رعیتی و جان کندن بوده و هستیم که یک لقمه نان جوی تحصیل نموده با عیال و اطفال صرف نموده به دعاگوئی ذات پاک خجسته صفات اعلیحضرت قدر قدرت همایونی اروحنا فداه مشغول بوده باشیم. تمام اهل قم می دانند که تا به حال خلائی از این دعاگویان سرزده و اذیتمان به کسی نرسیده. هر کس هم اذیت کرده محبت زیادتر کردیم... با این تفصیل جناب حاجی سید صادق آئی نمی گذارد به آسودگی به دعاگوئی مشغول باشیم. سخت دنبال گرفته می گوید از شهر بروید. به خاکپای جواهرآسای

اعلیٰ حضرت همایونی... تظلم می‌نمائیم که بلکه انشاء الله الرحمن به زودی رفع این شر را از سر این دعاگویان بفرمائید به آسودگی برویم از پی کسب رعیتی و به دعاگوئی وجود مبارک... مشغول بوده باشیم. البته بسکه اذیت می‌کنند و عیال و اطفال گریه و زاری می‌نمایند شب و روز دقیقه‌ای آرام به جهت این دعاگویان نمانده. دیگر عرضی نداریم..."

جناب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف در یادداشت‌های خویش دربارهٔ حوادث سال ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۱ میلادی) چنین می‌نویسد:

"مدّت یک سال بود قدری آسوده بودیم تا اینکه حاجی سید صادق پیشنماز خواست اسمی بیرون کند رفت بالای منبر گفت مردم بر من ثابت شده که حضرات نذاف‌های چهار مردانی از دین خارج شده‌اند. معامله با اینها حرام و هر کس اینها را اذیت کند هر گناهی کرده باشد خدا از تقصیر او می‌گذرد و اهل بهشت است. دو مرتبه فتنه بلند شد. به قسمی کار سخت شد که مریدهای حاجی سید صادق به تمام دکانها سپردند چیزی نمی‌دادند. حمامها غدن کردند راه نمی‌دادند. به دلّکها سپردند سر نمی‌تراشیدند. عیال و اطفال از خانه می‌رفتند اذیت می‌کردند. چادر از سر زن‌ها می‌کشیدند. هر چه محبت زیادت می‌کردیم عداوتشان زیادت می‌شد. تمام کار و کاسبی را کنار گذاشته دنبال این ضعفاء را گرفته بودند. هر روز اذیت و آزار می‌کردند. صبر می‌کردیم و حمد و شکر حقّ جلّ جلاله به جای می‌آوردیم... تا روز شانزدهم رمضان ۱۳۰۸ رسید بچه مکتبی‌ها را مریدهای حاجی سید صادق مرخص کرده تحریک کرده بودند که یک دفعه دیدیم صدای قیل و قال بلند شد آمدند در دکان سنگ ریختند و هرزگی زیاد کردند. ساختگی کرده که یک سنگ می‌بریم پشت دکانشان بنا می‌کنیم چوب و سنگ می‌زنیم هرگاه گفتند چرا می‌زنید چون بایی هستند سنگ را ول کرده به قدری بدیشان می‌زنیم تا هلاک شوند. این خبر بما رسید. سنگ زبان بسته بی گناه را آوردند پشت دکان به قدری زدند تا کشتند ابد هیچ نگفتیم. به قدری هرزگی کردند که خسته شده رفتند. روز دیگر سید آقا حسین نام سرنیزه بدستش آمد توی دکان قصد جانمان کرده بود. خواست صدمه زند چند نفری در دکان بودند نگذاشتند اذیت کند. گفت حکم حاجی سید صادق شده که قتل شما واجب است. امروز فردا با این نیزه شما را می‌کشم. سید را بهر تدبیر بود روانه کردند. شوری کردیم مصلحت شد تلگراف به اعلیٰ حضرت همایونی کنیم. رفیم تلگراف خانه تلگراف کردیم. روز ششم جواب آمد...^(۶۱) صورت تلگراف را بردیم خانه حکومت دادیم. حکومت فرمود بروید آسوده باشید. صورت تلگراف را فرستاد نزد حاجی سید صادق و پیغام کرد این چه فتنه است که بلند کرده‌ای. هزار مقابل عداوتش زیادت شده رفت بعد از نماز بالای منبر و فریادکنان گفت که کسی نیست چاره دو نفر کلاه‌نمدی حلاج کند. دین از دست رفت و اسلام پایمال شد. همه

مایین مردم افتاد. فتنه بلندتر شد. چند نفر درصدد اذیت برآمدند. به حکومت عارض شدیم فرستاد آورد تنبیه کرد. قدری مردم آسوده شدند. هر به چند روز یک دفعه خونشان به جوش می آمد. حمام رفتیم لخت شدیم نگذاشتند توی حمام رویم. بیرونمان کردند. بسکه خانه حکومت رفته عارض شده عاجز شدیم. ملاحظه شد هر چه پایی شویم بدتر می کنند دیگر هر کس هر کاری می کرد سکوت می کردیم. چهار سال بود هر چه توانستند بر سر جانثاران وارد آوردند. هر چه آنها بد می کردند در عوض محبت زیادتر می کردیم." (صفحات ۱۹-۱۶).

به نوعی که جناب نبیل زرندی در تاریخ جاودانه خویش تصریح کرده است حضرت باب به علت شرارت مردم شهر قم مایل به ورود در آن شهر نبودند و به مأموران فرمودند:

"من شخصاً دوست نمی دارم که به این شهر وارد شوم بهتر آنست که از کنار شهر عبور کنیم و وارد شهر نشویم زیرا اینجا شهر خبیثی است. نفوسی که در آن ساکنند شریر و فاسقند. این معصومه بزرگواری که در این شهر مدفون است و برادر ارجمندش و اجداد گرامش همگی از این مردم فاسق فاجر بیزارند. اینها ظاهراً این مقام را احترام می کنند ولی در باطن هتک حرمت این مقام مقدس هستند. در قول فخر رجالد و در عمل ننگ امم." (۶۲)

با توجه به بیان حضرت باب می توان کاملاً تصوّر نمود که خاندان مظلوم ندّاف از دست مردم شریر و متعصب شهر قم طی دهها سال چه کشیده اند. با این حال آنی از خدمت امر و تبلیغ دین الله غفلت نکرده اند و به شرحی که خواهد آمد دهها تن از نفوس مبارکه را به امر اعظم هدایت نموده اند. قبلاً دانستیم که از اقتران سرکار رقیه سلطان و جناب آقا محمد حسین ندّاف چندین فرزند پدید شدند که برخی از آنان در کودکی صعود نمودند. آنها که باقی ماندند سه پسر بودند به نامهای آقا محمد ابراهیم، آقا یدالله و آقا حبیب الله و دو دختر به نامهای بهیه سلطان و حسینه سلطان. از ازدواج سرکار نرجس خاتون و جناب آقا محمد رضا ندّاف نیز چندین فرزند پدید شدند که یکی دو تن از آنها در کودکی صعود نمودند. آنها که باقی ماندند یک پسر به نام علی محمد و چهار دختر به نامهای خدیجه سلطان، خاور سلطان، نوابه سلطان (کوکب سلطان) و بلقیس سلطان بودند. در اینجا لازم دیدیم که به احوال آقا محمد ابراهیم اشاره کنیم.

جناب آقا محمد ابراهیم فرزند جناب آقا محمد حسین ندّاف از دوران خردسالی همراه پدر و عمو و دیگر اعضاء خاندان ندّاف محاط در مصائب و بلایا بوده است. بارها به زندان افکنده شده، در تون حمام محبوس و مجروح گشته و شکنجه دیده است. نامبرده جوهر ايقان و در میدان تبلیغ بسیار موفق بوده و به شرحی که خواهد آمد در هدایت جناب ارباب سیاوش سفیدوش و تنی چند از دیگر

پارسیان ساکن قم نقش حسّاسی داشته است. غالب عرایض برادران ندّاف را به ناصرالدین شاه و امین السلطان و مسؤولان حکومت شهر قم همین آقا محمّد ابراهیم نوشته است. از قلم جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء الواح متعدّده به اعزاز این نفس جلیل نازل گردیده است. جمال ابهی در لوح مبارکی که بخشی از آن (خطاب به برادران ندّاف) قبلاً نقل گردیده است خطاب به آقا محمّد ابراهیم می فرمایند:

"یا ابن ندّاف یا ابراهیم علیک و علی ابیک و عمّک الطاف اللّهُ ربّ العالمین. اقبل بقلوبک الی السّجن الاعظم بما اقبل الیک مولی العالم و ذکرک بما لا یعادله ذکر الامم. انّ ربّک هوالمقتدر القدر. ایاکم ان تحزنکم اریاح الّتی مرّت من شطر التّفاق. کونوا مثمّسّکین بحبل عنایة ربّکم العلیم الحکیم. یا ابراهیم ینوح علی نفسی قلمی و القوم اکثرهم من الغافلین. تالّله قد اخذ نقطة الاولی عهد نفسی قبل عهد نفسه و کان ناطقاً باسمی و مبشّراً بظهوری و خاضعاً لامری المحکم المتین. قد امر من فی البیان بالخضوع امام وجهی و القیام لدی بآبی و التّصدیق بکلّ مانزّل من عندی. یشهد بذلک ما نزل من عنده و یعترف بذلک کلّ منصف بصیر. قد ذکرنی بعد اذ اثبت بالبرهان تقدیس نفسی عمّا نزل فی البیان. بقوله قد کتبت جوهره فی ذکره أنّه لا یشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان. کذلک نطق من انفق روحه فی سبیلی الواضح المستقیم...". (۶۳)

در لوح مبارک دیگری می فرمایند:

"یا ابن النّداف یدکرک من انکره العباد بعد اذ جاء من مطلع الامر بحجّة خضعت لها حجج الذّین تمسّکوا بما عندهم من الظّنون و الاوهام. یا ابن النّداف اسمع النّداء الذّی ارتفع بالحقّ أنّه یهدیک الی سواء الصّراط و یلقی علی من علی الارض کلمة اللّهُ ربّ ما یكون و ما قد کان... یا ابن ندّاف کم من عارف منع عن المقصود و کم من امّی اخذه سکر کوثر البیان حیث نبذ العالم شوقاً للقاء اللّهُ منزل الآیات کم من علامّ منع عن البحر الاعظم و کم من ندّاف سرع و شرب و قال لک الحمد یا مطلع العنایة و اللطاف". (۶۴)

در لوح دیگری می فرمایند:

"ق جناب ابراهیم ابن ندّاف علیه بهاء اللّهُ. هو الاقدم الاعظم شهید اللّهُ أنّه لا اله الا هو و الذّی ینطق بالحقّ أنّه لهو السرّ المستور و الكتاب المکنون و القلم الاعلی و الغایة القصوی و مصدر الامر بین الوری. طوبی لمن اقبل و وجد عرف القمیص و شهید بما شهید اللّهُ قبل خلق السّموات

و الارض. انه لا اله الا هو العليم الحكيم. قد سمعنا ندائك ذكرناك بهذا اللوح الذي ينطق في العالم انه لا اله الا هو العزيز الحميد. قد ماج بحر البيان و لاح نور العرفان. طوبى لمن اقبل و فاز و سحقاً للغافلين. كن ناطقاً ببناء الحق بين الخلق بالحكمة و البيان. هذا ما انزله الرحمن في كتابه المبين. البهاء المشرق من افق عناية ربك عليك و على الذين تشبثوا باذيال الظهور و تمسكوا بالعروة الوثقى في هذا اليوم المبارك العزيز البديع." (٦٥)

و نیز در لوح مبارک دیگری به اعزاز جناب آقا محمد ابراهیم می فرماید:

"جناب ابراهیم علیه بهاء الله بنام بخشنده دانا یا ابراهیم لله الحمد تحت لحاظ عنایت بوده و هستی. در ایامی اقبال نمودی که اهل عالم معرض مشاهده شدند. توجه نمودی و رحیق عرفان را از کأس عطاء مالک ادیان نوشیدی. هنیئاً لک و مرثیاً لک. از حق می طلبیم ترا مؤید فرماید چنانچه اب و عمّت را مؤید فرمود. لعمرالله کلّ لدى المظلوم مذکورید و به عنایت حق فائز. قل الهی الهی زین قلبی بطراز حبک و لسانی بذکرک و ثنائک و عینی بالنظر الی افک و وجهی بالتوجه الی انوار وجهک. ای رب اسئلك ببحر علمک و شمس فضلک بان تؤیدنی فی کلّ الاحوال علی الاستقامة علی امرک. انک انت المقتدر علی ماتشاء لا اله الا انت العليم الحكيم." (٦٦)

و در لوح دیگری می فرماید:

"ق م ابن من احبني ن د هو الامر بالحكمة و البيان اسئلك يا الهی باعزاز كلمتك العليا و اقتدار قلمک الاعلی ان تؤید حزبک علی ماینغی لامرک یا مالک الاسماء و فاطر السماء ثم اسئلك بحفیف سدره امرک و نور وجهک ان تكتب لمن تمسک بک و بآیاتک ما یرتفع به مقامه فی ملکوتک. انک انت المقتدر بسلطانک لا اله الا انت المهيمن القيوم." (٦٧)

جناب آقا محمد ابراهیم ابن ندّاف در ضمن الواح عمومی خاندان ندّاف بارها مورد عنایت حضرت عبدالهّاء قرار گرفته است ما این الواح مبارکه را در جای دیگر به مناسبت نقل خواهیم نمود. آقا محمد ابراهیم در الواح خصوصی آن حضرت نیز همواره مورد مرحمت بوده است. از جمله در یکی از الواح نازله در سالهای نخست عهد میثاق خطاب به نامبرده می فرماید:

"جناب ابراهیم ابن ندّاف ای نهال بوستان معرفت الهی از فضل و موهبت شمس رحمانی و

فیض غمام صمدانی و لواقع ربّانی امیدواریم که شجر با بار و بری شوی و درخت پرثمری گردی و در نهایت طراوت و لطافت در گلشن عنایت حضرت احدیت نشو و نما کنی. والبهاء علی اهل البهاء عع".

در لوح دیگری خطاب به نامبرده می فرمایند:

"هوالبهی جناب ابراهیم این محبّ الهی ندّاف علیهما بهاء الله از جود سلطان وجود امیدواریم که در این ایام افتتاح و امتحان آن منجذبین جمال رحمن چون جبل متین بین العالمین ثابت و راسخ ظاهر شوند. تأییدات عظمی و توفیقات کبری از ملاء اعلی و ملکوت ابهی متتابع و متواتر. پس کمر خدمت را بر اعلاء کلمه الهیه باید محکم بست که مهبط الهام غیبی گردید و مشرق انوار استقامت بر امر الهی. این ایام هر چند امتحان شدید است لکن تأییدات نیز عظیم. قوّت قلب از فیوضات ربّ و دود است و یقین است این فیض متوالیست. طوبی للثابتین طوبی للراسخین. جناب قائم بر خدمت امر علی حیدر از جمیع جهات امینند. در هر خصوص امنیّت نمائید. والبهاء علیک و علی ابک و علی عمّک عع" (۶۹)

و نیز در لوح دیگری خطاب به او می فرمایند:

"هوالبهی جناب آقا محمد ابراهیم از تأییدات حضرت قیوم در ملکوت ابهی امیدواریم که از افق آن اقلیم چون نجم بازغ به انوار عرفان مشرق و لائح گردی عع" (۷۰)

جناب آقا محمد ابراهیم با سرکار خدیجه خانم دختر بزرگ جناب آقا محمد رضا ندّاف و سرکار نرجس خاتون ازدواج نمود. خدیجه خانم جوهر خلوص بود و در تمام مصائب و بلائی وارد شده بر اعضا خاندان مؤمن و مظلوم ندّاف شریک و سهیم. عشق ابراهیم به همسرش عظیم بود و نزد بستگان و آشنایان به لیلی و مجنون زمان شهرت داشتند. خدیجه خانم همواره می گفت که نمی خواهد حتی یک ساعت پس از مرگ شوهرش زنده باشد. سرانجام نیز همین طور شد. چون وبا در شهر قم شایع گشت زن و شوهر هر دو مبتلا شدند. هر یک را در اطاق جداگانه بستری نمودند تا در صورت وقوع مرگ یکی دیگری آگاه نشود. ولیکن پس از صعود آقا محمد ابراهیم فرزند خردسالش نزد مادر دویده او را از مرگ پدر آگاه نمود. چند دقیقه نگذشت که خدیجه خانم نیز به ملکوت ابهی پرواز نمود. برخی از دیگر اعضا خاندان ندّاف نیز در حادثه شیوع وبا در همان ایام درگذشتند و ما به نام آنان بعداً اشاره خواهیم کرد. از قلم حضرت عبدالبهاء به جهت جناب آقا محمد ابراهیم و خدیجه خانم چند زیارتنامه نازل

شده است. از ازدواج نامبردگان سه فرزند به نامهای صمدیه، شکرالله و فضل الله (به ترتیب هشت ساله، چهار ساله و سه ساله) باقی ماندند که به احوال همه آنان بعداً اشاره خواهیم نمود. حضرت عبدالبهاء در الواح متعدده اختصاصی و یا عمومی (خطاب به افراد خاندان نداف) به خدیجه خانم اظهار مرحمت فرموده‌اند. از جمله در لوحی خطاب به نامبرده می‌فرمایند:

"هو الابهی خدیجه ضلع ابراهیم ابن نداف ای امه مبتله خاشعه جمال ابهی صدهزار جواهر نساء و کرائم قبائل و شرائف عقائل آرزوی آن را داشتند که به قطره‌ای از بحر اعظم فائز شوند و به شعله‌ای از فاران تجلی جمال قدم واصل گردند. تو بر ساحل دریای موهبت وارد شدی و تجلیات متابعه از سیناء ظهور مشاهده نمودی ع.ع." (۷۱)

جناب آقا محمد ابراهیم همانگونه که قبلاً مذکور گردید کاتب اعضاء خاندان نداف بوده و نامه‌های فراوانی به بزرگان احباب نوشته و مورد خطاب بسیاری از آنان قرار گرفته است. ایادی امرالله جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی در یکی از مکاتیب خویش به نامبرده و برادران نداف چنین نوشته است:

"به تاریخ ۲۶ ربیع الاول خدمت آقایان معظمان ندافان قمی آقا مشهدی محمد حسین و آقا مشهدی محمد رضا و آقا محمد ابراهیم علیهم بهاء الله الابهی مشرف شود. فدای کل امین. هو الاعظم الابهی روحی لحضرتکم الفداء آن محبوبان به جمیع خیرات و مبرات موفقید. در یوم ظهور عارف به حق شدید. به خدمت موفق گشتید. بر عهد و میثاق ثابت کالجیل الراسخ بودید. مبتلا به بلایای در سبیل او شدید. در شئونات حق سهیم و شریک شدید و آن در بدری و سرگونست. امیدوارم در جمیع عوالم باقی باشید و خادم حق. فانی دانی، فدوی آن بزرگواران بوده و هستم. آنی از نظر نمی‌روید... مدت بیست یوم در رشت بودم بسیار خوش گذشت. اکثر اعیان مؤمن شده‌اند. حکومت بسیار با عدالت است. رجوع بدین و آئین کسی ندارد. مقصودش نظم مملکت و آسایش رعیت است. خداوند روز بروز بر عزت و شوکت و قوت و قدرت اعلیحضرت سلطان طول الله عمره بیفزاید... فدوی کل ابوالحسن اردکانی امین. قربان وفایتان قربان صفایتان امین." (۷۲)

جناب امین الهی در مرقومه دیگری خطاب به برادران نداف و آقا محمد ابراهیم می‌نویسد:

"به تاریخ ۱۶ ذی قعدة خدمت جنابان محبوبان استاد محمد حسین و استاد محمد رضا و آقا محمد ابراهیم نداف قمی علیهم ۶۶۹ الابهی مشرف شود. فدای کل امین. هو الاعظم الابهی روحی

فداکم رقیمة کریمه آن محبوبان جان چند یوم قبل رسید... بر خود آن بزرگواران واضح است که فانی فدوی آن بزرگواران هستم. شاهد خارجی لازم ندارد. امیدوارم آن محبوبان هم فانی را از دعای خیر فراموش نفرمائید. مطالب مرقومه کل معلوم شد. انشاء الله حق متعال کل را به فضل از شرّ شیطان حفظ فرماید. خداوند در قرآن می فرماید قوله جلّ بیانه: لا اکراه فی الدّین قد تبیین الرّشد من الغی. راه راست و صراط مستقیم معلوم شد که اطاعت رسول الله باشد و شیطان هم معلوم شد که ابوجهل باشد. حال هر که به هر طرف میل کرد مختار است. مجبور نیست. حال هم جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم در کتاب اقدس و عهد راه راست و صراط مستقیم محض فضل واضح و آشکار فرموده که شیطان سرگردان است که به چه نحو بندگان جمال قدم را گمراه کند. نمی تواند در این حصن متین رخنه کند. علی الاتصال اوراق شبّهات می نویسد و به اطراف می فرستد که شاید نفسی را گمراه کند و جنس خود را پیدا کند. الحمد لله جنس شیطان در این کور مجید کمیاب است. آقا جمال به جناب محبوبی آقای معظم حضرت وکیل الدّوله نوشته بود جوابی وکیل الدّوله به او نوشته سوادش را خدمت سرکار می فرستم ملاحظه کنید و اگر لازم است به احباء نشان بدهید والا فلا. وجوهاتی که جناب ابوی و عمو به اسم خودشان و شماها کلاً دادند در طهران قبض رسید آن نیامده حالا مجدّد خواستیم خواهد آمد. یقین فرستاده اند و در راه مفقود شده... خدمت آقا یدالله و علیا مخدّرات والدّه یدالله و همشیره بهیّه خانم و علیا مخدّرات والدّه علی محمد و همشیره های ایشان کلاً سلام می رسانم بخصوص خدیجه خانم. جناب محبوبی آقا محمد ابراهیم بسیار مسرور باشید که در سبیل الهی قابل تحمّل شدائد و بلایا شدید چه که این شأن احبّای مقرّبین مخلصین است. هر کس از این عنایت و موهبت قسمت ندارد. این دو روزه دنیا هر چه باشد می گذرد چه عزّت چه ذلّت چه زحمت چه راحت. انبیای الهی در این دنیای فانی دمی راحت ندیدند. جمال قدم جلّ کبریائه در جمیع اوقات در حبس و زندان و اسیر عوانان بودند. الحمد لله شما هم از کأس بلایای جمال قدم نوشیدید و قسمت بردید. کاش فدوی هم از این کأس قسمتی می بردم. حال شب و روز در فکر این باشید که نشر نفعات الله نمائید و نفوس را بر عهد و میثاق ثابت نمائید. چه که آقا جمال پرده از روی کار خودش برداشته و در اضلال نفوس سعی بلیغ دارد. اگر چه به فضل حقّ نمی تواند رخنه در امرالله نماید. چه که حصن امر متین است. ولی بعضی از ضعفاء و بی خبران را می تواند بنماید. باید سعی و کوشش کرد که بی خبران آگاه شوند و گول ریش سفید و ملا بودن او نخورند و فکر کنند که در جمیع ظهورات شیطان خلق علماء بودند چه که به خیال ریاست خود از حقّ می گذشتند. الحمد لله این شخص خسرال دنیا و الآخرة شد. چون جواب جناب اجلّ وکیل الدّوله مختصر و کافی است لذا فدوی دیگر مزاحم نشدم. البتّه خدمت جمیع احباب آن ارض سلام و ثنای فدوی برسانید. مخصوص آقا مشهدی عبدالرضا و آقا مشهدی صادق. اگر لازم است بنویسد فدوی به قم بیایم. اگر چه تا دو سه ماه در طهران کار دارم و بعد خیال یزد و شیراز دارم تا خدا چه خواهد... از

احوال و سلامتی کل بنویسد. قربان کل امین. دعای اعلیحضرت شهریار عادل رعیت پرور بر کل لازم است. الحمد لله حضرت سلطان و امنای دولت ابد مدت کل در خیال راحت عموم رعیت و آسودگی کل بوده و هستند و انشاء الله دست ظلم از سر مظلومان کوتاه خواهند فرمود. امر است دعای اعلیحضرت سلطان. زیاده زحمت نمی‌دهم. فانی ابوالحسن امین اردکانی. " (۷۳)

برادران نذاف و آقا محمد ابراهیم و دیگر اعضاء خاندان نذاف از همان روزهای نخستین جلوس مرکز میثاق بر سریر وصایت ثبوت خویش را بر عهد و وثیق جمال ابهی مدلل نموده‌اند. مکاتیب موجود نشان می‌دهد که جمعی از کبار اهل بهاء از همان آغاز عهد میثاق با افراد آن خاندان مکاتبه داشته و بر مراتب ثبوت و رسوخ آنان گواهی داده‌اند. اما گواه اصلی ثبوت آنان کلام حق است و ما الواح مبارکه حضرت عبداله‌بهاء را در این خصوص در جای دیگر کتاب به مناسبت نقل خواهیم نمود. ناقضین میثاق هر چه خواستند در جامعه احبای ثابت شهر قم نفوذ نمایند نتوانستند و این ناشی از ایمان و رسوخ کامل برادران نذاف و دیگر احبای آن دیار بود. آقا جمال بروجرودی که قبلاً در ایام جمال ابهی به شهر قم رفته و مورد مرحمت برادران قرار گرفته بود در ایام حضرت عبداله‌بهاء خیال سفر بدان شهر و اقامت چند روزه داشت ولیکن آقا محمد ابراهیم ابن نذاف بدو نوشت که از پذیرائیش معذور است و این در ایامی بود که هنوز نقض او اعلان نگردیده بود. باید یادآوری نمود که اسفار متعدده جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی حامی خستگی‌ناپذیر میثاق الهی به شهر قم از عوامل اساسی تقویت ایمانی برادران نذاف و ثبوت آنان بر میثاق جمال اقدس ابهی بوده است.

از دیگر نفوس مبارکه‌ای که با برادران نذاف مکاتبه و معامله تجاری داشته جناب شیخ کاظم سمندر (۷۴) را توان نام برد. سمندر نار موقده الهیه از مدافعان غیور میثاق بوده است. مکاتبات موجود نشان می‌دهد که روابط سمندر با برادران و اعضاء خاندان آنان در چه درجه از خلوص و استحکام بوده است. جناب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف در مرقومه‌ای خطاب به جناب سمندر از سوی خودش و برادران نذاف چنین می‌نویسد:

"خدمت با مسرت با سعادت جناب مستطاب اجل اکرم حضرت محبوبی آقای سمندر روحی فدای انشاء الله الرحمن در ظل عنایت حق جل جلاله و اسم الاعظم الاعظم الابهی روحی و روح العالمین لعنایاته الفداء مصون و محروس بوده باشید. از احوالات این غربای ضعیفاء بخواهید لله الحمد ملالی نداریم. همیشه اوقات به دعاگوئی وجود مبارک مشغول بوده و هستیم. باری معروض می‌دارد ۲۳ شهر ع ۱۳۱۸، عریضه خدمت آن محبوب عرض کردیم تعلیق سرافرازی روز جمعه ۲۴ شهرج ۲ زیارت شد بسیار بسیار ممنون و متشکر شدیم. حمد و شکر حق جل جلاله و دعای اعلیحضرت شهریار طویل الله عمره و سلطنته و اقتداره و ثنای حضرت صدارت عظمی با امنای

دولت ابد مدت... را بجای آوردیم که همچنین دوست مهربانی داریم که گاه‌به‌گاهی یاد و شادمان می‌فرماید. حقّ شاهد و گواه است از زیارت دستخطّ مبارک چشممان روشن و دل گلشن گردید. مثل اینکه خداوند عالمی را بدین ضعیف و عنایت فرمود. خوشا به سعادت شما و استقامت شما و به دوستی و مهربانی شما که بنده‌نوازی می‌کنید و ضعیفا را دستگیری می‌فرمائید. خداوند انشاءالله روز بروز بر نورانیت شما و بر عمر و عزت و نصرت شما بیفزاید و این ضعیف را بلاگردان وجود مبارک بگرداند. اگر بخواهیم اخلاص خودمان را عرض کنیم که چقدر شما را دوست داریم و محبت شما بر دلمان جای گرفته در عریضه گنجایش ندارد. استدعا خدمت سرکار داریم از دعا فراموشمان نفرمائید. خدمت کلّ دوستان و آشنایان عرض سلام معروض می‌داریم. کلّ دوستان و آشنایان عرض سلام و خلوص معروض می‌دارند. تازه رسیده باشد مرقوم فرمائید. خدمت نور چشمان عزیز سرکار آقا زاده‌ها عرض سلام برسانید و گاه‌به‌گاهی از احوالات سلامتی خودتان اطلاع دهید. پنبه و مغز بادام بخواهید پنبه تاجر پستدی باری سه من تبریز پانزده تومان الی پانزده تومان و نیم. مغز یک من بیست و سه قران و ده شاهی. جوزق خرواری هجده تومان، نوزده تومان الی بیست و دو تومان محض اطلاع عرض شد. از مظنه پنبه آنجا اطلاع بدهید چند است. دیگر عرضی نداریم. زیاده سلامتی سرکار و کلّ دوستان را آمل بوده و هستیم. جان نثاران و خانه‌زادان قدیمی اخوان ندّاف و محمد ابراهیم ابن ندّاف". (۷۵)

متأسفانه در میان مدارک باقی مانده نگارنده به مرقومات جناب شیخ کاظم سمندر خطاب به خاندان ندّاف دست نیافته است ولیکن مرقومه‌ای از ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری خطاب به جناب آقا یدالله فرزند جناب آقا محمد حسین ندّاف در دست است که می‌رساند مکاتبات میان دو خاندان ندّاف و سمندر تا آخرین ایام حیات حضرت عبدالبهاء استمرار داشته است. این نامه چند سال پس از صعود جناب سمندر نوشته شده است. عین نامه چنین است:

"۱۲۴۲۷-۳۹ قزوین الی قم خدمت جناب مستطاب محبوب محترم آقا میرزا یدالله قمی علیه ۶۶۹ الابهی مشرف شود. الله‌ابی روحی فداکم جمیعاً مشروحات از قرار قبل است تازه‌ای وقوع ندارد. مرقومه مبارکه ۱۴۱۵ بی تاریخ زیارت شد از ورود و صحت و استقامت شما مسرور شدم که الحمدلله به سلامت بعد از چند سنه به مقرّ و وطن خود وارد و اخوان روحانی و جسمانی و متعلّقین و متعلقات را کاملاً دیدن فرمودید. امید است همیشه در حمایت حضرت احدیّت از حوادث و عوارض کوئیه مصون و محفوظ باشید بمنّه و جوده. باری در باب عریضه به حضور مبارک حضرت من لایعزب عن قلمه من شیء روح ماسواه فداه که پسر عمو (۷۶) و اخوی (۷۷) روحی فداهما عرض کرده و خدمت حضرت خدایگان اعظم حکیم کریم (۷۸) روحی فداه فرستاده‌اند چند ماه قبل عرض

و سؤال نمودم فرمودند به من چنین پاکتی نظر ندارم رسیده باشد. لهذا به موجب دستور مبارک که جدیداً عطاء شده و عمل می شود اینست که پاکات را خدمت حضرت اجل آقای باقراف روحی فداه بفرستید ایشان به واسطه پورت سعید تقدیم به آستان مبارک می دارند. لهذا عریضه شان را تجدید نمایند و به این وسیله و طریق ارسال دارند. اکنون چند روز است به ضربان قلب و ضعف شدید مبتلا و بیرون هم نمی روم و با کمال زحمت این مختصر را عرض نمودم. اولاً رجای عفو دارم دوماً از آن خاندان ایمان و ایقان و متمسکین بذیل وحید طلعت پیمان التماس دعا می نمایم. خدمت شما حضرت مولانا حکیم کریم هویتی فداه که شب و روز بی درنگ با ضعف و پیری به خدمت قائمند قسمی که از قوه بشر خارج است تکبیر ابداع ابهی می رسانند. کذلک اخوان محترم خودم و سایر دوستان عموماً به عرض خلوص مصدّعند. الحمد لله امرالله چنان در عروق و شریان امکان نفوذ و تأثیر نموده که اثرات آن از بعد معلوم و مشهود جهانیان می گردد. هنوز خلق که سهل است احبّاء هم در خواهیم. خدمت کلّ از این مهجور اشواق قلبی ابلاغ فرمائید. بنده زاده ها میرزا محمد و میرزا مهدی به عرض نیستی مزاحمت دارند. کمترین ابن سمندر طراز الله. " (۷۹)

از نفوس جلیله دیگری که از ایام جمال ابهی با برادران ندّاف و دیگر اعضاء خاندان ندّاف خصوصاً آقا محمد ابراهیم و آقا یدالله مکاتبه و روابط تجاری داشته اند جناب حاج آقا محمد علاقه بند یزدی را توان نام برد که در صفحه مقابل گراور مرقومه مورّخه شانزدهم ربیع الاول ۱۳۱۰ هجری قمری وی خطاب به آقا محمد ابراهیم ابن ندّاف آمده است. حاج آقا محمد بارها در قم با خاندان ندّاف ملاقات داشته و مورد پذیرائی و محبّت آنان قرار گرفته است. وی به علّت شجاعت و صراحت لهجه گاه گرفتار اعداء می شده و مخالفت مردم محله چهارمردان (مسکن برادران ندّاف) را برمی انگیزخته است. ولیکن بی نهایت سبب سرور اعضاء خاندان ندّاف می شده و خاطرات بسیار خوشی از وی داشته اند. سرکار بهیه خانم دختر بلند اختر جناب آقا محمد حسین ندّاف حکایات جالبی از حاج آقا محمد نقل می فرمود که درج سه حکایت آن نامناسب به نظر نمی رسد. بهیه خانم از حاج آقا محمد روایت می نمود که شخص اخیر در دوره حضرت عبدالبهاء هنگام تشرّف به حضور آن حضرت تقاضا کرده بود که با ناقض اکبر روبرو شود و او را از عصیان منع نماید و به اصطلاح به راه راست باز آورد. حضرت عبدالبهاء با این ملاقات موافقت نداشتند ولیکن به اصرار حاج آقا محمد سرانجام رضایت دادند. امّا ناقض اکبر طفره رفت و با آنکه قول داده بود که با حاج آقا محمد روبرو شود در وعده گاه حاضر نگشت. تنی چند از ناقضین میثاق که حضور داشتند با حاج آقا محمد به بحث پرداختند. در حین یاوه گوئی چند بار از ناقض اکبر به عنوان سرکار آقا یاد نمودند. حاج آقا محمد بدانان فرمود سرکار آقا یکی است و آن حضرت غصن اعظم است و بقیّه ته کار آقایند. این سخن موجب خشم شدید ناقضین گردید و مجلس را ترک نمودند. چون حاج آقا محمد داستان را به حضور حضرت عبدالبهاء معروض

داشت بسیار سبب سرور مبارک گردید. بهیّه خانم همچنین نقل می فرمود که حاج آقا محمد در یکی از اسفار خویش به ارض اقدس و تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء دریافت که هیکل مبارک از برخی از مجاورین رنجیده اند و به عادت مبارک فرموده اند که تا مدّتی به حمّام عمومی تشریف نمی برند. گویا حضرت عبدالبهاء از گرفتن حمّام به شیوه سنتی ایران و به اصطلاح کیسه کشیدن بسیار لذّت می برده اند و یکی از مسرّات و تفریحات مبارک رفتن به حمّام عمومی بوده است. احباب خاطی مجاور در ارض اقدس هر چه تلاش نمودند که جبران مافات نمایند مقبول نیفتاد و هیکل مبارک به حمّام تشریف نمی بردند. آنان ناچار دست به دامان حاج آقا محمد شدند و گفتند تو کاری کن. حاج آقا محمد که به علّت ایمان، خلوص، صراحت لهجه و شیرین زبانی بی نهایت مورد محبّت حضرت عبدالبهاء بود تدبیری اندیشید و با احباب در میان گذاشت. رأی او را پسندیدند و جسارت حضور مبارک ندانستند. حاج آقا محمد لیف و کیسه ای در دست گرفته در کنار بیت مبارک شروع به قدم زدن نمود و مرتّب می گفت آی لیف دارم کیسه دارم. هیکل مبارک چون چند بار صدای او را شنیدند از بیت مبارک بیرون تشریف آوردند و با تبسم فرمودند بسیار خوب به حمّام خواهیم رفت ولیکن با یک شرط تو هم با من بیائی. حاج آقا محمد که از سرور در پوست نمی گنجید با نهایت شعف معروض داشت که افتخار می نماید در التزام رکاب مبارک به حمّام رود. چون در رخت کن حمّام، حاج آقا محمد لنگ بر خود پیچید و بدن پشمالویش هویدا گشت حضرت عبدالبهاء بسیار تبسم فرمودند. عرض کرد قربانت گردم انسان که خلق نکرده ای میمون خلق کرده ای. این سخن موجب خنده شدید حضرت عبدالبهاء گشت. قلب حاج آقا محمد به نهایت سرور شد. بدین ترتیب حضرت عبدالبهاء حمّام گرفتند و غبار غم از چهر احباب زائل گردید. به قول استاد فقیدم جناب آقا سیّد عباس فاضل علوی ای عبدالبهاء جان عالمی بقربانت و بقول شادروان عباس خان طاهری:

گر حیات جاودان خواهی به شهر عشق روکن چشمه آب حیات آنجاست خود را شستشو کن
گوهر اشکی نثار تربت عبدالبهاء بر ورقبول خاطر افتد هر چه خواهی آرزو کن
جناب حاج آقا محمد در ایام جمال ابهی انگشتی گرانبھائی در دست داشت که بر نگین آن
عنوان "عبدالبهاء" حک کرده بود و بدین بندگی آستان الهی بسیار مباحثات می نمود. پس از صعود جمال
قدم و جلوس حضرت عبدالبهاء بر سریر وصایت، حضرّشان با وجود القاب شامخه که از قلم ابهی به
افتخارشان نازل شده بود تنها لقب «عبدالبهاء» اختیار فرموده و به راستی حقّ عبودیت صرفه را به جای
آوردند. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به حاج آقا محمد به نامبرده امر فرمودند که نگین
مذکور را به ارض مقصود ارسال دارد. حاج آقا محمد انگشتی را همراه عریضه ای به حضور مبارک
تقدیم نمود. مفاد عریضه بس لطیف بود. عرض کرده بود قربانت گردم ما ترا به اعلی المقامات
می ستائیم و جایگاهت را برتر از وهم خویش می دانیم ولیکن تو به بندگی ما رضایت نمی دهی و
عبودیت در ساحت ابهی را به انحصار خویش در آورده ای. (۸۰)

اینک بر می‌گردیم به دنباله شرح حیات برادران ندّاف و دیگر اعضاء آن خاندان مؤمن و مظلوم. پس از حادثه سال ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۱ میلادی) بلایا همچنان بر آنان می‌بارید تا خبر صعود جمال اقدس ابهی به شهر قم رسید. دیگر معلوم است که چه حال دست داد. مظلومان در چنگال گرگان اسیر و منتظر عنایات ربّ قدیر ولیکن تقدیر رقم دیگر زد. محبوب عالم، شبان مهربان از جهان اتن اظلم صعود فرمود و آن اغنام الهی بی یار و یاور در معرض شکنجه و در تسلط مردم ستمگر روزان و شبان سپری نمودند. غم صعود جمال اکرم کم نبود. آتش به هستی آنان زد. روزها در غم صعود جمال ابهی گریه و نوحه نمودند. گر چه ایام غم فرقت هرگز سر نیامد، ولیکن از سوی دیگر خبر جلوس حضرت غصن اعظم بر سریر وصایت حضرت جمال قدم بهجت روحانی آورد و ناامیدیشان را به امیدواری بدل نمود. نسخه کتاب عهد به دست آنان رسید و رتّه میثاق بهاء در سمع جانشان طنین انداخت. چندی نگذشت که لوح مبارک حضرت عبدالهء واصل گشت. در آن لوح خبر صعود جمال ابهی را رسماً اعلان فرموده و اهل بهاء را به ثبوت و رسوخ و استقامت دعوت فرمودند. در این مقام متن لوح مبارک عیناً نقل می‌گردد. زیرا این لوح جلیل انگیزه قیام عاشقانه مجدّد برادران ندّاف و اعضاء عائله مؤمنه آنان گشت. قوله الاعلی:

"هو الابهی

ان شمس الهدی نور السموات العلی مصباح الملاء الاعلی قد صعد من مشکوة الناسوت و یوقد و یضیی فی زجاجة ملکوته الابهی و اوج افقه الاعلی و یفیض انواره علی الابرار و مظاهر التقدیس من الاخیار. یا احباء الله لانضطربوا و لا تززعوا فاثبتوا و راسخوا فی امره و حبه. و هذا ما اخبر به فی الواح قدسه و صحائف مکنونه من قبل و منه ما نزل فی لوح الرؤیا الشائعه الذائعه فی آفاق الدنیا ان العروج یکون فی سجن عکا و لا تبدیل لکلمات الله. قال و قوله الحق عند ذلك صاحت و قالت کل الوجود لبلائک الفداء یا سلطان الارض و السماء الی م اودعت نفسک بین هؤلاء فی مدینه عکا اقصد ممالک الاخری المقامات الّتی ما وقعت علیها عیون اهل الاسماء. عند ذلك تبسمنا. اعرفوا هذا الذکر الاحلی و ما اردناه من السرّ المستسر الا خفی. انتهى. والذی ثبت علی امره بشره بشارات کبری و تأیید شدید القوی و الموهبة العظمی. قال و قوله الحق. قل یا قوم لا یأخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج بحر بیانی. ان فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخری. ما طلع بها الا الله الفرد الخیر و نریکم من افقی الابهی و نصر من قام علی نصرة امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین. انتهى... و مطالع انواره و مشارق آیاته و مهابط و حیه من قبل لم یفتروا المخلصون من بعد عروجهم و لم یهنوا فی الاستقامة علی امر الله بل ثبتوا فثبتوا و رسخوا فانصروا و اضاءت وجوههم عن الافق المبین و هؤلاء احباء امنائه و اصفیائه فکیف یلیق لنفوس انجذبت بنفحات

قدسه و اقتبست الانوار من شمس جماله و استفاضت من غمام جوده فی يوم ظهوره و تجلی شهوده فی هذه النشأة الكبرى. فطوبی للراسحین و طوبی للثابتین و طوبی للمخلصین فی يوم هذا الفزع العظيم. ع" (مأخذ: سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده).

زیرنویس بخش دوم

برادران نذاف (جناب آقا محمد حسین و جناب آقا محمد رضا)

(۱) جناب حاج آقا محمد علاقه‌بند یزدی در حقّه بیست و هشتم از تاریخ (خطی) خود می‌نویسد: "شرح احوالات حضرات نذافهای قم و شرح حالات آنها و گرفتاری آنها و خلاصی آنها و اعانت صدراعظم در قم به آنها و اعانت امین الدوله در طهران به اندازه‌ای که خودم دخیل بودم: شرح احوالات ایشان از این قرار است که دو برادر بودند در قم اسم شریف آنها برادر بزرگتر کریمائی محمد حسین و کوچک استاد محمد رضا، اصالتاً از اهل بندرآباد از قراء یزد."

(۲) نام پدر میرزا محمد مهدی اردستانی در تاریخ نبیل زرنندی به اشتباه محمد ابراهیم آمده است. رجوع فرمایند به: مطالع الانوار صفحه ۴۴۲ (THE DAWN BREAKERS صفحه ۴۲۱). به طوری که در متن بیان گردیده حاج محمد ابراهیم پدر بزرگ پدری برادران نذاف بوده است.

(۳) برای کسب اطلاع بیشتر در خصوص کیفیت ایمان این نفوس به امر بدیع در اصفهان از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور (صفحات ۲۰۶-۲۰۲).

(۴) لطفعلی بیگ آذر (آذریگدلی) در تذکره آتشکده (صفحه ۳۸۰) ملا محمد صادق اردستانی را به عنوان "فیلسوف عهد و اویس زمان" ستوده است. برای اطلاع از احوال ملا محمد صادق پلوی علاوه بر تذکره مذکور از جمله رجوع فرمایند به: مدرّس رضوی. ریحانة الصدور. جلد نخست، صفحه ۵۸ و بعد.

(۵) مأخذ: مجموعه آثار قلم اعلی. شماره ۲۳. دارالآثار ملی بهائیان ایران. صفحات ۴۳-۴۲.

(۶) برای آگاهی بیشتر از احوال نخستین مؤمنین اردستان از جمله رجوع فرمایند به:

الف- کتاب «حضرت باب» تألیف نگارنده سطور. صفحات ۲۰۷-۲۰۶ و ۸۴-۴۸۱.

ب- تاریخ امری اردستان (خطی) به قلم نگارنده.

(۷) برای آگاهی از احوال ذبیح زواره‌ای از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور (صفحات ۸۰-۶۷۹).

(۸) مستند به نوشته جناب عنایت الله آل نذاف فرزند جناب علی محمد آل نذاف و نوه آقا محمد رضا نذاف.

(۹) مأخذ: نسخه موجود نزد نگارنده.

(۱۰) جناب آقا یدالله آل نذاف نوشته است که جمال ابهی به ملاحسین اردستانی لقب «درویش گل مولی» داده‌اند. باید توجه داشت که این لقب به درویش صدقعلی نیز عنایت شده است.

(۱۱) مستند به:

الف- نوشته جناب عنایت الله آل ندّاف.

ب- نوشته جناب حبیب الله آل ندّاف (فرزند آقا محمد حسین ندّاف).

۱۲) مأخذ: نسخه مرحمتی دائره مبارکه نصوص و الواح مرکز جهانی امرالله

۱۳) با عرض امتنان از دائره مبارکه نصوص و الواح مرکز جهانی امرالله به علت تلخیص و ارسال این بخش از مجلد ششم ظهورالحق جهت نگارنده سطور.

۱۴) این شرح احوال به قلم جناب حاج میرزا حیدرعلی و به خط جناب نورالدین زین است. تألیف کتاب در تاریخ بیست و یکم آگست سال ۱۹۱۵ میلادی (یازدهم شوال ۱۳۳۳ هجری قمری) در حیف و استنساخ آن وسیله جناب زین در ۵۷۶ صفحه در هفتم صفر ۱۳۳۴ هجری قمری (۱۹۱۵) میلادی در همان مرکز مقدس پایان یافته است. این کتاب وسیله دارالآثار ملی بهائیان ایران در مجموعه شماره ۲۰ آثار قلم اعلی به تعدادی محدود تکثیر گردیده است.

۱۵) فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۰۱.

۱۶) خاطرات المیری، صفحه ۱۹.

۱۷) مأخذ بالا. صفحات ۹۸-۹۶.

۱۸) این عبارت اصلاً از رسول اکرم و در خصوص "ماهو" یا "روزبه" ملقب به سلمان فارسی از اصحاب آن حضرت است. برخی سلمان را اهل توابع اصفهان و گروهی اهل خوزستان دانسته‌اند. گفته‌اند سلمان در نوجوانی از آئین زرتشتی به آئین مسیحی درآمده و بعدها به اسلام گرویده است. جناب شیخ سلمان چون سلمان پارسی از اصحاب خاص مظهر الهی بوده است و جمال ابهی در الواح متعدد او را لم یزل در تلقاء وجه حاضر دانسته‌اند. از جمله در لوح مبارکی که نسخه آن نزد نگارنده موجود است می‌فرمایند: "ای سلمان از الطاف خفیه الهیه که لم یزل بر تو سبقت داشته مستریح باش که لم یزل تلقاء وجه حاضری و کمال مرحمت در حق تو بوده و خواهد بود."

۱۹) مأخذ: مجموعه الواح خاندان ندّاف به خط جناب نبیل اکبر.

۲۰) مأخذ:

الف- مجموعه الواح خاندان ندّاف به خط جناب نبیل اکبر.

ب- اشراق خاوری. مائده آسمانی، جلد نهم، صفحه ۴۳.

۲۱) در یکی از قبوض صادره از ساحت ابهی به امضاء خادم چنین نازل گردیده است: "هوالمؤید مرسله امه الله ضلع جناب مشهدی حسین علیهما بهاءالله... به توسط امین علیه بهاءالله به خادم رسید. فی... ۱۳۰۳... بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی... ولكن انت قبلت من امتک ما ارادت فی ایامک. لک الحمد یا الهی بهذا الفضل الذی تعطر من عرفه عالم الوجود. لا اله الا انت العزیز الودود."

۲۲) مأخذ: سواد مناجات مبارک موجود نزد نگارنده.

۲۳) مهرباخانی. رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی. صفحه ۲۴۸.

۲۴) آثار قلم اعلی. جلد دوم، صفحه ۹۰.

۲۵) آثار قلم اعلی. تکثیر دارالآثار ملی بهائیان ایران. مجموعه شماره ۲۸. صفحات ۴۳ - ۴۴۲.

۲۶) آثار قلم اعلی، تکثیر دارالآثار ملی بهائیان ایران، مجموعه شماره ۱۵، صفحات ۳۸-۴۰.

۲۷) نقل از سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

۲۸) نقل از سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

۲۹) نقل از سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

۳۰) مأخذ: مجموعه الواح خاندان نذاف به خط جناب نبیل اکبر.

۳۱) مأخذ بالا.

۳۲) مأخذ بالا.

۳۳) مأخذ بالا.

۳۴) مأخذ بالا.

۳۵) فتوکی اصل این لوح مبارک در مدارک موجود نزد خاندان نذاف زیارت گردید. جناب عنایت الله آل نذاف مرقوم داشته است که لوح مقدس به اعزاز آقا محمد رضا نذاف نازل گردیده است. قطعیت این قول نیاز به تحقیق عمیق تری در آینده اوقات دارد.

۳۶) بهجة الصدور، صفحه ۲۱۷.

۳۷) نقل از سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

۳۸) برای آگاهی از احوال جناب میرزا مهدی کاشانی از جمله رجوع فرمایند به کتاب تذکرة الوفاء اثر قلم حضرت عبدالبهاء (صفحات ۵۱ - ۱۴۸).

۳۹) برای زیارت برخی از این الواح مبارکه از جمله رجوع فرمایند به:

الف- آثار قلم اعلی، مجموعه شماره ۱۵ دارالآثار ملی بهائیان ایران، صفحات ۹۱-۱۸۶.

ب- آثار قلم اعلی، مجموعه شماره ۱۸ دارالآثار ملی بهائیان ایران، صفحات ۲۰-۲۰۹.

علاوه بر ام حرم برادران نذاف به اخت حرم نیز وجه لازمه می‌رسانده‌اند. اعانت به اخت حرم بلاعوض نبوده و گویا در معاملات و محاسباتی که با جناب حاج ابوالحسن امین داشته‌اند منظور می‌شده است. این نکته از جمله از یکی از مرقومات جناب حاج ابوالحسن امین به برادران نذاف روشن می‌شود. اصل مرقومه مورد بحث نزد نگارنده موجود است ولیکن متأسفانه تاریخ ندارد. قوله: جناب مشهدی محمد حسین و مشهدی محمد رضا ملاحظه کنند. هوالباحکم علی ما اراد الحمد لله الّذی عرفکم مظهر نفسه و جعلکم خادماً لأمرة و وفقکم علی خدمة الامر علی شأن شهد لسان الله فی کلّ الالواح. نسئل الله بان یؤتکم فی کلّ الاحوال. امر مبارک شده که بعد از آنکه ماه جناب علیا مکرمه والده حرم تمام شد ماهی سه تومان به اخت حرم مطهر بدهید و نوشته بودند که آنچه فانی صلاح بدانم در امر شماها عمل کنم. حال اگر اخت حرم علیها ۶۶۹ از شما چیزی بخواهد ماهی سه تومان بدهید بعد از اینکه ماه ام حرم سر آمد. این مطلب [را] محرمانه به شما نوشتم که آسوده باشید ولی کسی نداند تا خودم بروم مشرف شوم و تفصیل عرض کنم بعد آنچه صریح امر شد عمل می‌کنیم. زیاده زحمت ندارم. آنچه به اخت حرم می‌دهید از بابت طلبی که فانی از شماها دارم حساب می‌کنم و اگر نخواستند شما چیزی ندهید. اگر خواستند بدهید. اگر فانی از باب شراکت چیزی از شما طلب کار شدم بنویسید تا برات کنم. یک شاهی به

خود بنده بدهید بهتر است که صد تومان به دیگری. ولی این سه تومان امر مبارک است که داده شود. فانی هم به جان منت می‌دارم. چون فرموده بودند به صلاح تو باشد جسارت شد. "احتمالاً تحریر این نامه مربوط به ایام جمال ابهی است. امّ حرم مادرگوهرخانم حرم کاشانی جمال ابهی است. عمّه گوهرخانم که به حاج عمّه خانم شهرت داشته و میرزا مهدی کاشانی برادر حرم نیز در غایت ایمان به جمال ابهی بوده‌اند.

(۴۰) مأخذ: نسخه موجود نزد نگارنده.

(۴۱) مأخذ: سواد لوح مبارک به خطّ و امضاء خادم موجود نزد نگارنده. اصل این لوح و غالب الواح خاندان ندّاف در ارض اقدس حیفاء محفوظ است.

(۴۲) مأخذ: نسخه موجود نزد نگارنده.

(۴۳) نقل از نسخه موجود نزد نگارنده.

(۴۴) برای آگاهی از احوال جناب حاجی سیّد جواد کربلانی از جمله رجوع فرمایند به کتاب «حضرت باب» تألیف نگارنده سطور صفحات ۷۲-۶۶ و صفحات متعدّد مذکور در ایندکس (صفحه ۱۰۲۹).

(۴۵) فرزند جناب آقا محمد حسین ندّاف.

(۴۶) جناب آقا یدالله فرزند جناب آقا محمد حسین ندّاف.

(۴۷) بهیّه یا بهیّه سلطان خانم دختر جناب آقا محمد حسین ندّاف.

(۴۸) دختر جناب آقا محمد رضا ندّاف و همسر جناب آقا محمد ابراهیم (فرزند آقا محمد حسین ندّاف).

(۴۹) شوهر بهیّه سلطان خانم.

(۵۰) دختر آقا محمد رضا ندّاف و همسر آقا یدالله.

(۵۱) آنچه جناب فاضل مازندرانی در تاریخ ظهورالحق نوشته است از جمله مستند به نوشته آقا محمد ابراهیم ابن ندّاف است.

(۵۲) برای زیارت متن کامل لوح مبارک جمال ابهی رجوع فرمایند به پژوهش جناب دکتر وحید رافتی تحت عنوان "جمال قدم در حیفاء" مندرج در شماره نخست از سال دوم پژوهشنامه، صفحات ۸۹-۹۵.

(۵۳) فاضل مازندرانی. امر و خلق. جلد چهارم. صفحه ۱۴۵.

(۵۴) نقل از سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

(۵۵) مأخذ: اصل مرقومه جناب علی حیدر شیروانی موجود نزد نگارنده.

(۵۶) اصل این نامه که حاوی فرمان ناصرالدین شاه و دستور امین السلطان است نزد نگارنده موجود است.

(۵۷) عین تلگرام را قبلاً نقل کرده‌ایم.

(۵۸) عین یادداشتهای جناب آقا محمد ابراهیم ابن ندّاف نزد نگارنده موجود است.

(۵۹) آقا حسین اشتباه و آقا محمد حسن صحیح است.

(۶۰) مقصود سرکار رقیّه سلطان همسر آقا محمد حسین ندّاف است.

(۶۱) عین این تلگرام قبلاً نقل گردیده است.

۶۲) مطالع الانوار. صفحه ۲۱۲.

۶۳) نقل از نسخه موجود نزد نگارنده.

۶۴) آثار قلم اعلی. جلد دوم. صفحات ۶۸-۶۹.

۶۵) مأخذ: مجموعه الواح خاندان نداف به خط جناب نبیل اکبر.

۶۶) مأخذ:

الف - آثار قلم اعلی. جلد هفتم، صفحات ۵۷-۵۸.

ب - نسخه موجود نزد نگارنده. در این نسخه عبارت "جناب ابراهیم علیه بهاء الله" در آغاز لوح مبارک آمده ولی

در مجلد هفتم آثار قلم اعلی این عبارت حذف گردیده است.

۶۷) مأخذ: مجموعه الواح خاندان نداف به خط جناب نبیل اکبر.

۶۸) مأخذ بالا.

۶۹) مأخذ بالا.

۷۰) نقل از نسخه موجود نزد نگارنده.

۷۱) مأخذ: نسخه موجود نزد نگارنده.

۷۲) در متن نامه جناب امین که عیناً نزد نگارنده موجود است سال نگارش آن روشن نیست. از قرائن بر می آید که این نامه در سال ۱۳۱۷ هجری قمری (۱۸۹۹ میلادی) نوشته شده است. زیرا جناب عبدالحسین ابن سمندر در کنار مرقومه امین الهی مطالب مفصلی را خطاب به برادران نداف و آقا محمد ابراهیم نوشته و اظهار ارادت و ابلاغ مرحمت نموده و در ضمن نوشته است که جناب سمندر در آن ایام در راه تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء بوده و نامه اش از باطوم رسیده است. این مطالب را ابن سمندر در ۲۸ ربیع الاول نگاشته است. با توجه به اینکه آخرین سفر جناب سمندر به ارض اقدس در سال ۱۳۱۷ هجری قمری بوده (سلیمانی، مصابیح هدایت. جلد هفتم، صفحه ۳۷) نامه جناب امین در آن سال نوشته شده است.

۷۳) عین نامه جناب امین الهی نزد نگارنده موجود است. متأسفانه تاریخ سال نگارش نامه معلوم نیست. ولیکن از قرائن موجود در متن نامه معلوم می شود در ایامی نگارش یافته که نقض آقا جمال بروجرودی از پرده بیرون افتاده و او مطرود کل احتجای ثابتین گردیده است. و این باید در حدود سالهای ۱۷-۱۳۱۶ هجری قمری (۹۹-۱۸۹۸ میلادی) باشد (از جمله رجوع فرمایند به فاضل مازندرانی، اسرارالآثار. جلد سوم، صفحه ۳۸).

۷۴) برای اطلاع از احوال جناب سمندر رجوع فرمایند به:

الف) تاریخ سمندر. صفحات مختلفه خصوصاً ۵۴-۱۵.

ب) سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد هفتم، صفحات ۶۸-۳.

۷۵) اصل این نامه نزد نگارنده موجود است. به احتمال قوی نسخه دوم است که آقا محمد ابراهیم عادت داشته از مکاتبات خویش نگاه دارد. باید توجه داشت که مرقومه مورخه روز جمعه بیست و چهارم جمادی الثانی جناب سمندر در پاسخ مرقومه مورخه بیست و سوم جمادی الثانی ۱۳۱۸ برادران نداف و آقا محمد ابراهیم نیست. بل نامه ایست که قبلاً از قزوین ارسال گشته است.

(۷۶) مراد جناب علی محمد آل نذاف است.

(۷۷) مراد جناب حبیب الله آل نذاف است.

(۷۸) مراد جناب میرزا موسی خان حکیم یاشی قزوینی از رجال برجسته عهد حضرت عبدالبهاء و جوهر خلوص و خضوع و خادم جلیل امر ابهی است. وی در سن نود به سال ۱۳۰۲ شمسی در قزوین به ملکوت ابهی صعود فرمود. برای آگاهی از احوال او از جمله رجوع فرمایند به مجلد چهارم از کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی (صفحات ۹۸-۴۶۸).

(۷۹) اصل مرقومه جناب سمندری نزد نگارنده موجود است.

(۸۰) این حکایت را جناب عنایت الله فائز علیه رضوان الله فرزند ارجمند جناب حاج آقا محمد علاقه‌بند نیز از قول پدر برای بنده نقل فرموده است. جناب فائز نقل می‌فرمود که حاج آقا محمد مرتباً از ساحت جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء تقاضای نزول الواح می‌کرده و گاه لطائف مخصوص را در حضور آن دو وجود مقدس مطرح می‌نموده و یا کتباً در عرائض خود مندرج می‌ساخته و سبب سرور خاطر ایشان می‌گردیده است. از محتوای آثار الهیه این نکات به خوبی مستفاد می‌شود. در اینجا چند فقره از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء خطاب به حاج آقا محمد به نقل از مجلد سوّم "مآخذ اشعار در آثار بهائی" تألیف جناب دکتر وحید رافعی درج می‌گردد. در لوح مبارکی می‌فرمایند: "هو الله ای ثابت بر پیمان الان که یوم یکشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و بیست و یک هجری است به واسطه میرزا محمود خان، جناب آقا سید تقی سه طغریا مکاتیب مفصله شما را ارسال داشت فوراً هر سه را به دقت تمام از بدایت تا نهایت خواندم و حال آنکه ابداً فرصت نداشتم محض محبت قلبی و تعلق خاطری که به آن یار قدیم دارم جمیع مشاغل مهمه را کنار گذاشتم و به قرائت آن سه طغریا مفصل پرداختم... ای بنده بهاء تابحال مکاتیبی که به خود شما مرقوم گشته البته کتابی است و آنچه به واسطه شما مرقوم گشته صحف و زیر گردد با وجود این گله مفرما شکر سبب ازدیاد نعمت است..." (صفحات ۳۵-۳۴). و در لوح مبارک موزع سیزدهم ذوالقعدة ۱۳۳۹ هجری قمری می‌فرمایند: "ای ثابت بر پیمان نامه‌ای که به تاریخ چهارم صیام ۱۳۳۹ موزع بود رسید... همیشه مشمول لحظات عین محبت بوده و هستی. لهذا اگر فرض نمائیم کلمه شدیدی مرقوم گردید این من باب چرا ظرف مرا بشکست لیلی است..." (صفحه ۵۸). و در لوح مقدس دیگری که حاوی عنایت و مزاح مبارک است می‌فرمایند: "هو الله ای حاجی ناجی هر روز به واسطه‌ای از من حاجی و خراجی‌گیری. یک روز یک یار عزیز را دست آویز کنی و جام لبریزی طلب نمائی. روز دیگر مهرپوری را وسیله نمائی و نامه مشکین معطر طلی و قس علی ذلک و برهانت اینکه در دل دوست به هر نحو رهی باید کرد. حق با شماست من راضی تا خدا که را قاضی کند باری از این جهت هر روزی آهنگ جهان سوزی بر آرم و بیاد تو پردازم تا بدانی که در این بساط عزیزی. و عليك التحيّة والتناء. ع (صفحه ۲۱۶). و در لوح دیگر می‌فرمایند: "هو ابهی ای مؤمن موقن به آیات الله مکاتیب متعدده شما واصل و شکایت از قلت مراسلات غیر واقع..." (صفحه ۲۴۷).

گفتار چهارم

تاریخ قم در عهد میثاق

بخش نخست - حیات برادران نذاف (دنباله از عهد ابهی)

پس از صعود جمال ابهی و جلوس حضرت عبدالبهاء بر سریر وصایت نیز همچنان بلایا بر خاندان نذاف باریده و آن نفوس مؤمنه در نهایت رسوخ و استقامت مصائب نازله را تحمل کرده‌اند. جناب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف در یادداشت‌های خویش در خصوص واقعه سال ۱۳۱۲ هجری قمری (حدود ۱۸۹۴ میلادی) چنین می‌نویسد:

”... تا اینکه سنه ۱۳۱۲ رسید یک دانگ پنج میرخانه از مشهدی رمضان فراش صحن مبارکه که مقابل خانه جان نثاران خانه او هست خریده بودیم دید به این اسم معروف شدیم و هر کس هر کاری می‌خواهد می‌کند و هر کس هم به حمایت بر می‌آید و می‌گوید چه کار دارید به کار این ضعفای غریب کاری بر سرش می‌آورند که جرأت تکلم دیگر نمی‌کند مشهدی رمضان هم خواست کاری کند که مدخلی برده باشد بنای هرزگی گذاشت. روز عیالش و شب... خودش در پشت بام بد می‌گفت و هرزگی می‌کرد. همسایه‌ها به صدا درآمدند چرا بی جهت اذیت می‌کنی؟ گفت من نوکر صدراعظم شدم هر کاری بخواهم بکنم. بنا کرد به بدگفتن و گفت یا از این محله بروید یا اینکه نمی‌گذارم آسوده باشید. در جواب گفتیم اگر تو نوکر صدراعظم هستی ما رعیت و خانه‌زاد او هستیم. هرچه می‌توانی بکن تا بینی چه می‌شود. ابتدا به خرج نفرت و هر روز و هر شب هرزگی می‌کرد. عریضه به حضرت اجل اکرم صدراعظم... عرض کردیم. با تفصیل تمام جواب آمد از این قرار: جناب سلاله السادات العظام حاجی امین التولیه سلمه الله و مقرب الحضرت میرزا سیدعلی این رمضان نام اگر نوکر من و فراش صحن است او را بخواهید و تنبیه سخت کنید که بعدها مزاحم کسی نشود. چه کار دارد که مردم چه کاره‌اند. انگشت به خانه زنبور می‌کند البته تنبیه سخت کنید که بعدها اسباب زحمت نشود. و اگر مرد فضول هرزه و جزو عمومی است نوکر من نیست. جناب

امیرالامراء العظام محمد حسن خان امیر تومان حکمران قم زید عمره... بیاورد و تنبیه سخت کند که دیگر به مردم زحمت ندهد. ۲ شهر صفر ۱۳۱۲. خلاصه نامه صدراعظم را نشان چند نفر دادیم. خبر به مشهدی رمضان دادند که حکم جناب مستطاب اجل اکرم صدراعظم شده که از صحن بیرون نرفتند. دست پاچه شده آمد توی دکان عذرخواهی زیاد کرد که بد کردم. ابداً اعتنائی نکردیم. رفت نزد آقا میرزا محمود مستوفی به التماس و التجاء... آدم فرستاد و جان نثاران را خواست و صلح داد. این کار که شد مردم عبرت کردند. الحمد لله از فضل و عنایت حق جلّ جلاله آسوده شدیم." (صفحات ۱۹-۲۱).

حادثه سال ۱۳۱۲ هجری قمری در مجلد هشتم کتاب ظهور الحق (قسمت اول، صفحات ۳۷-۶۳۶) نیز به همین نحو آمده است.

هر چه مصائب و بلاها بیشتر بر اعضاء خاندان نذاف می بارید بر رسوخ و استقامت خویش می افزودند. در تقدیم تبرّعات نیز امر چنین بود. مدارک موجود نزد نگارنده این امر را ثابت می نماید. از جمله متن رسید یک فقره از وجوه تقدیمی آنان را به حضور حضرت عبدالبهاء که به امضاء خادم است نقل می نماید. در بالای صفحه عدد ۱۵۲ و در پائین آن مهر مبارک "یا صاحبی السّجن" و نیز حروف ع به خط مبارک زیارت می شود:

"هو الله تعالى مرسله جنابان اخوان نذافان علیهما بهاء الرحمن مبلغ بیست و پنج لیره انگلیزی معادل یکصد و سی تومان به توسط جناب مشهدی عباد علیه بهاء الله از ید محبوب معظم حضرت اسم جود علیه بهاء الله الابهی به خادم رسید. فی محرم الحرام سنه ۱۳۱۲".

سواد مدرک دیگری (مورخ سال ۱۳۱۲ هجری قمری) نزد فانی موجود است که به امضاء و مهر مبارک حضرت عبدالبهاء و به خط خادم الله است. این مدرک نیز قبض مجدّی است که برای همان مبلغ یکصد و سی تومان صادر شده ولیکن در آن به تفصیل بیشتر نام نفوسی که از سوی آنان تبرّع تقدیم گردیده، آمده است.

در بحبوحه جهل و تعصّب مردم شهر قم برادران نذاف و آقا محمد ابراهیم ابن نذاف و دیگر اعضاء آن خاندان و حتی نسوان آنان در تلاش بودند که نفوس را هدایت نمایند. کوشش آنان نتایج درخشان داشت و تنی چند از جاودانه های تاریخ امر ابهی در آن ایام به تصدیق آئین بدیع فائز گشتند که ما به احوال آنان در بخش های آتی این کتاب اشاره خواهیم کرد.

در آن ایام جناب ملا محمد رضای محمد آبادی یزدی که در تاریخ امر به ملا رضای یزدی و یا شیخ رضای یزدی معروف است در قم اقامت داشت. این سفر سوّم ملا رضا به آن شهر بود. قریب سه

ماه در خانه برادران نداف اقامت داشت. هم به تحبيب احباب مشغول بود و هم به تبليغ نفوس مألوف. وليكن به اصرار ياران رعايت حكمت مى نمود. وى در آغاز ظهور به حضرت ربّ اعلى مؤمن گشته و عاشقانه قيام به خدمت كرده بود. در ايامى كه جمال ابهى در عراق تشریف داشتند با زيارت قصيده عزّ و رقائيه به مقام عظيم آن حضرت پى برده بود. آرزوهای دور و دراز داشت. در پى كشف اكسير بود و مى خواست شهرى بنا نمايد و در آن مشرق الاذكار از بلور بسازد در سال ۱۳۰۰ هجرى قمرى (۱۸۸۲ ميلادى) با برخى از كبار بهائيان و از جمله جناب ابوالفضائل گلپايگانی و جناب آقا سيّد اسدالله قمى در زندان نايب السلطنه اسير و شجاعت و جسارتش موجب اعجاب همگان از ياران و زندانبانان و درباريان گشت. احبّاي قدیم يزد روايت مى کردند كه در شهر يزد به فتواى علماء يك روز در هفت گذر او را به چوب بستند ابدأ فريادى از او شنیده نشد. در هر گذر كه فراش ها چوب را بر مى داشتند تا او را بزنند او دستمالش را روى زمين پهن مى كرد و عبا و عمامه و جورابهايش را روى آن مى گذاشت و سپس پاهایش را به طرف فلكه دراز مى كرد و به آنان مى فرمود بسم الله مشغول شويد. آنها هم با نهايت شدّت پاهای او را به چوب مى بستند شايد التماس كند وليكن آه از نهاد او بر نمى آمد. در زندان نايب السلطنه كامران ميرزا، روزى شاهزاده فرهاد ميرزا معتمدالدوله به او گفت اى آخوند اين بهاء الله كه اينقدر شيفته و ديوانه او هستى با من بارها در مجالس عيش هم پياله بوده و شرب خمر كرده است. ملاّ رضا در نهايت شجاعت مى فرمايد اى شاهزاده شما الان به فسق خود اقرار نموديد و بر پايه شرع اسلام شهادت فاسق مسموع و مقبول نيست. شاهزاده از خشم و خجالت نتوانست در زندان بماند و فوراً خارج گشت.

قصص شيرين متعدّد از ايام مسجونيت او در زندان نايب السلطنه در تاريخچه خطّى جناب آقا حسين زنجانى كه مدّتى يا او هم زندان بوده و نيز مجلّد نخست از كتاب مصاييح هدايت تأليف جناب عزيزالله سليمانى (صفحات ۵۳-۱۳۳) آمده است كه اين كتاب را گنجايش نقل آنها نيست. در زندان طهران نيز او را مرتّب تازيانه مى زدند. يك تن از بزرگان طهران كه تصديق امر مبارك كرده بود در پاسخ اين پرسش كه مبلغ شما كه بود؟ گفته بود كه تازيانه. چون از او پرسيده بودند چگونه تازيانه مبلغ شما بود توضيح داده بود كه من هم در همان زندان با ملاّ رضا بودم. هر قدر او را تازيانه مى زدند صبر مى فرمود و آه بر نمى آورد. تحمل او مرا واداشت كه تحقيق نمايم و فائز به ايمان شوم. پس از قتل ناصرالدين چون شايع گشته بود كه احباء او را مقتول نموده اند روزى ملاّتى در يك مسجد در شهر قم بالاي منبر مى رود و قتل شاه را به بايان (بهائيان) منسوب مى كند. ملاّ رضا كه حاضر بوده با صداى بلند مى گويد اى آخوند اشتباه مى كنى اين عمل كار بايان (بهائيان) نيست. مردم مى گويند مگر تو بابى هستى كه از آنان حمايت مى كنى؟ با كمال شهامت مى گويد آرى. مردم نيز بر او هجوم كرده مضروبش مى نمايند و جسد تيمه جاننش را به طهران مى فرستند و دولتيان او را در سياه چال محبوس مى نمايند. در آنجا نيز با نهايت شجاعت و جسارت به تبليغ امر مبارك مى پردازد. با آنكه بى گناهي بهائيان ثابت

می‌شود و احبّاء زندانی آزاد می‌گردند ولیکن چون در حضور میرزا علی اصغر خان امین الدوله به ایمان خویش صریحاً اعتراف می‌نماید ناچار در زندان می‌ماند تا در همانجا به ملکوت ابھی صعود می‌فرماید. علیه بهاء الله الابدی و السناء السرمدی، جناب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف نیز در تاریخچه (خطی) خود به احوال او و ایام اقامتش در شهر قم و در خانه برادران نذاف اشارت می‌کند.

ملاً رضا پس از صعود به استناد بیان حضرت عبدالهء در کتاب تذکرة الوفا (صفحه ۱۳) به مقام شامخ ایادی امرالله ارتقاء یافته است. همچنین به استناد بیان حضرت عبدالهء به مقام شهادت نیز فائز گشته است. از جمله در مناجات طلب اعتلاء به جهت روح او می‌فرمایند: "مناجات طلب اعتلاء در ملکوت ابھی به جهت ملارضای شهید علیه بهاء الله الابھی." و در زیارتنامه او می‌فرمایند: "ایها الجلیل الذی فدی روحه فی سبیل ربّه تحت السلاسل والحدید."^(۱) باری پس از اعزام ملاً رضای یزدی به طهران اعداء در شهر قم قیام به تعذیب یاران نمودند.

چون حاج سید صادق مجتهد دائماً به تفتین و نیز تحریک اشراک اشتغال داشت برادران نذاف تدبیری اندیشیدند تا از حمایت برخی از دیگر مجتهدان شهر قم برخوردار گردند. لذا نرد دوستی با آقا سید عبدالله مجتهد و آقا شیخ محمد حسن باخند. چون به حاج سید صادق خبر رسید که برادران نذاف بابت حقوق الله و جوهی به طهران می‌فرستند تا به ارض اقدس ارسال گردد بنای فتنه انگیزی نهاد و اشراک و متعصبین را تحریک نمود تا آن دو را معدوم نمایند. برادران را احضار نمود و مورد عتاب قرار داد و حکم تکفیر و قتل صادر کرد. عوام قصد هجوم داشتند که آن دو را معدوم نمایند ناچار برادران عریضه نزد صدراعظم فرستادند و دادخواهی نمودند. جواب صدراعظم به شرح زیر رسید:

"جناب امیرالامراء العظام معظم الدوله امیر تومان حکمران قم زید عمره این عریضه را ملاحظه نمائید و قدغن کنید که کسی متعرض عارضین نشود. به میزان شرع مطاع کسی نمی‌تواند تجسس باطن نماید. ظاهر آن قسم می‌گویند در این صورت به چه حق در صدد اذیت این اشخاص هستند. البتّه آنها را آسوده نمائید. شهر ذی‌قعدة ۱۳۱۳."

اما حکمران با ملاًها همدست بود و اقدام مهمی ننمود. لذا دشمنان جری‌تر شدند. چون آقا سید عبدالله و آقا شیخ محمد حسن از برادران حمایت می‌نمودند حاجی سید صادق بسیار خشمگین گشته بود. لذا مجدداً بر منبر مردم را علیه آن دو برادر تحریک شدید نمود. چون بیم قتل می‌رفت برادران به صدراعظم عارض گشتند. جواب آمد:

"امیرالامراء العظام معظم الدوله امیر تومان حکمران قم زید عمره بی جهت اشخاص مسلم را که نمی‌شود عناً متهم و مرتد کرد. چه کار دارند مردمان کاسب فقیر را اذیت نموده و حال اینکه جنابان

مستطابان آقا سید عبدالله و آقا شیخ محمد حسن مجتهد سلمهما الله بر صحت عقائد آنها واقف اند. البته اشخاصی را که اسباب زحمت عارضین می شوند منع شدید نمائید که بعدها بهیچ وجه مزاحم حال عارضین نباشند. ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۳.

این بار حکمران به ناچار فراش فرستاد که از شرارت مردم جلوگیری نماید. ولیکن تحریکات مدام حاج سید صادق مانع حصول آرامش بود. نامبرده حکم نمود که برادران نداف از شهر اخراج شوند. یک شب که برادران و اعضاء خاندان آنها در خواب بودند گروهی از طلاب علوم دینی به دستور میرزا ابوالحسن پیشنماز که از یاران حاج سید صادق مجتهد بود به خانه آنان هجوم بردند. در حینی که سعی می نمودند در خانه را بشکنند و وارد شوند بر اثر گریه و زاری زنان و کودکان خاندان نداف و در نتیجه سر و صدای برخی از همسایگان طلاب مراجعت نمودند. صبح روز بعد برادران نداف و آقا محمد ابراهیم ابن نداف به خانه آقا سید عبدالله مجتهد رفته تظلم نمودند و او شخصی را نزد حاج سید صادق فرستاده نصیحت و تهدید کرد ولیکن سودی نداشت و شخص اخیر بر تفتین و مخالفت خویش افزود. لذا خاندان نداف عریضه به سلطان ایران مظفرالدین شاه نوشته دادخواهی نمودند. ماهها گذشت تا جواب واصل گردید. عین پاسخ از سوی دربار مظفرالدین شاه چنین بود:

"جناب امیرالامراء العظام امیرتومان حکمران قم زید عمره البته بر حسب امر جهان مطاع مبارک اروحنا فداه در این باب رسیدگی نموده به میزان شرع قدغن نمائید کسی متعرض عارضین نشود و آسوده باشند. شهر ربیع الثانی ۱۳۱۴."

چون در پاسخ پادشاه عبارت "میزان شرع" آمده و ممکن بود دست آویز دشمنان شود تلگرام را به حکمران قم نشان ندادند و به سکوت گذرانیده صبر نمودند تا آنکه در ماه شعبان همان سال استاد ابوالقاسم بَنّا که خانه اش روبروی خانه جناب استاد محمد حسن نجار داماد آقا محمد رضا نداف بود به تحریک دیگر دشمنان و اشرار هر شب پس از اداء اذان در پشت بام خانه خویش به افراد خاندان نداف با ذکر نام سب و لعن می نمود. ولیکن اعضاء خاندان نداف در برابر سکوت نمودند و صبر پیشه کردند. ابوالقاسم مذکور جری تر شده به در خانه استاد محمد حسن رفته پس از سب و لعن فریاد زد من قاتل شما هستم و تهدیدات بسیار کرد. این بود که صبح فردا ندافان نزد آقا سید مرتضی از بستگان و پیشکاران شیخ محمد حسن رفته تظلم نمودند. سید مذکور نیز به در خانه استاد ابوالقاسم رفته تهدید نمود که اگر این رفتار را ادامه دهد مجازات خواهد شد. ابوالقاسم نیز خشمگین شده و گروهی را همراه خویش کرده نزد حاج سید صادق مجتهد رفتند و شهادت دادند که ندافان از شنیدن اذان بسیار بدشان می آید و مانع آن شده کلمات کفرآمیز بر زبان می رانند. حاج سید صادق پس از لعنت ندافان روی به

حاضران کرده می‌گوید نگفتم که اینان کافرنند. بی‌درنگ بروید و شهادت نامه فراهم کنید و بیاورید تا کار این کافران را تمام کنم. استاد ابوالقاسم و تنی چند از کسبه و طلاب همدست شده و شهادت نامه نوشته و به امضاء طلاب علوم دینی و تجار و گروهی از مردم شهر رسانیدند. آقا سید زکریا پیشنماز و آقا میرزا ابوالحسن مجتهد نیز امضاء نمودند. پس از وصول شهادت نامه، خود حاج سید صادق نیز امضاء و مهر کرد و نزد دیگر ملایان قم فرستاد که امضاء نمایند. همان شب حاج سید صادق و آقا سید اسحق پیشنماز به مشورت پرداختند تا خاندان نداف را قلع و قمع نمایند. چون در همه شهر همه بود و اشرار مستعداً اجراء قتل اعضاء خاندان مظلوم نداف، آنان ناچار فوراً تلگرام دادخواهی به شاه مخابره نمودند. (۲) جناب آقا محمد ابراهیم ابن نداف در یادداشت‌های خویش در خصوص این حادثه چنین می‌نویسد:

”پدرم آقا مشهدی حسین نداف گفت امروز روز سختی به نظرم می‌آید و از قضا دو عدل پنبه مال خواجه هارطون تاجر مسیحی بود که از جان نثاران خریده بود حمال فرستاده ببرند پدرم سفارش زیاد کرد پنبه را می‌بری قیان کرده زود می‌آیی. حال پدرم در دکان و استاد محمد حسن نجار هم در دکانش و عمویم در بازار و این غلام ابن نداف به همراه پنبه در کاروانسرا رفته پنبه قیان کرده تعجیل داشتم بروم خواجه نگذاشت. مرا برد در اطاق. بی‌خبر بودم که یکدفعه صدای قیل و قال بلند شد دیدم جمعیت زیاد در توی کاروانسرا ریختند. محمد نام حلاج که از مرده آقا سید اسحق بود با چوبی در دست آمد نزدیک اطاق خواجه و گفت آقا ترا خواسته. خواستم بروم خواجه نگذاشت. جمعیت با چوب و چماق خواستند بیرون کشند خواجه دست به تفنگ کرد رو به جمعیت رفت همگی فرار کردند و دو مرتبه توی کاروانسرا ریختند. باز هم خواجه نهیب داد و گفت نزدیک بیایید همه را از گلوله بر می‌چینم. بنا کرد دنبال سرشان دویدن همه را بیرون کرد. دید کار خیلی سخت شده نوکرش را فرستاد در تلگرافخانه مبارکه انگلیسی نزد سیما صاحب که با این غلام دوست بود که فلانی را می‌خواهند به حکم ملاها از اطاق من بیرون بکشند و ببرند. زود آدم بفرست تلگرافخانه بیاورند. فزاش فرستاد به یک تدبیری این غلام را بردند تلگرافخانه معلوم شد پدر و عم و داماد را صدمه زیاد زده‌اند خانه آقا سید اسحق در طویله حبس کردند. خبر به مادرم داده بودند که محمد ابراهیم را بردند و کشتند به خیال اینکه این غلام را کشتند داد و فریاد کنان رفته بود خانه جناب مستطاب آقا سید عبدالله مجتهد سلمه الله تعالی در وقتی که مجلس درس داشته از سادات و طلاب زیاد بودند بی اختیار گریه و شیون کرده در توی مجلس و عرض کرده شوهرم و برادرش و دامادش را به حکم حاجی سید صادق و آقا سید اسحق صدمه زیاد زدند و خانه اسحق بردند و پسر را کشتند. امروز روز است. روز پنجاه هزار سال است. اینها را از تو می‌خواهم. آقای سید عبدالله بسیار شخص رحم دلی است. دلش می‌سوزد از جا بر می‌خیزد و عمامه را بر زمین می‌زند

پای برهنه از خانه بیرون می‌آید. جمعیت سادات و طلاب به دنبالش. بیشتر سادات خدمه وابسته هستند و اخلاص و ارادت دارند خبر می‌شوند می‌آیند. نصف تجار و کسبه بازار مرده هستند و اطاقها و دکانها بسته می‌آیند جمیع به دنبال می‌افتند. جناب آقا سید عبدالله زیده عمره العالی فریاد کنان ای مردم اسلام پایمال شد، دین از دست رفت، شما را به خدا ببیتید که دوسه نفر مسلم غریب را می‌خواهند بزور از اسلام بیرون کنند. با جمعیت زیاد از شهر بیرون رفته که طهران برود. جمعیت ملاحظه کردند که راه بیابان گرفته و می‌رود ریخته بودند به دست و پایش که آقا حکم بفرمائید که این چهار نفر را از دست بگیریم. می‌فرماید ای سادات امروز روز جهاد است می‌روید توی خانه آقا سید اسحق می‌ریزید، عمامه‌اش را به گردنش می‌اندازید، به خاک کشیده آنقدر بزنید که نعشش را نزد من بیاورید و این مسلم‌ها را خلاص کنید. جمیع سادات با چوب و چماق ریخته بودند توی شهر جمیع خلق به دنبالشان. این خبر به متولی باشی می‌رسد. ملاحظه کرده که کار بسیار سخت می‌شود به تمام نوکرها حکم می‌کند بروید جلوگیری از سادات کرده دلالت دهید و بگوئید آنچه میل آقا باشد رفتار می‌کنیم. آمدند جلو سادات به یک تدبیری برگردانند. در فتنه خانه آقا سید اسحق ضربت زیاد زده و گفته بودند این چه فتنه است بلند کردید. پدر و عم و داماد را برداشته ببرند خانه جناب مستطاب متولی باشی حال این غلام تلگرافخانه هستم از این کیفیت خبر ندارم. صاحب نوکرش را فرستاد که برود ببیند چه خبر است و سفارش زیاد کرده زود بیا. رفت و آمد گفت به قدر چند هزار خلق روی قبرستان ریختند چند نفر نوکرهای متولی باشی جلو افتادند مردم را پس می‌زنتند و چند نفر دور این سه نفر را گرفته که اذیت نکنند. مثل آن روزی که حضرت مسیح را می‌بردند بدار زنند اینها را می‌بردند. خلق بود که سنگ می‌انداخت. اینها را بردند توی خانه متولی باشی و در را بستند. صاحب تلگرافخانه فرمودند مصلحت است خانه حکومت بروی تا ببینیم چه می‌شود. اسب حاضر کرد نوکرش سوار شد و این غلام را در ترک نشاند و سفارش زیاد کرد به نوکرش می‌بری خانه حکومت و می‌گوئی موئی از سرش کم شد مؤاخذ هستی. می‌بری و می‌آئی. از راه بیراهه این غلام را برد که مبدا خلق از دست بگیرند. رسانید خانه حکومت و سپرد رفت و آن روز را به سر بردم تا شب شد حکم از حکومت شد که این غلام را ببرند خانه متولی باشی هرگاه صلاح دانست به خانه خودمان برسانند. همراه فراش رفته خانه متولی باشی تفصیل عرض کردند فرمودند عیال و اطفالشان تنها هستند ببرید خانه ایشان برسانید و یک نفر هم در توی خانه بخواهد کسی شب هرزگی نکند. مختصر خانه آمدیم. صبح شد رفته خانه حکومت. جمیع علماء متفق شدند نوشتند به متولی باشی که اینها را بیرون کن که اسباب دردسر از برای شما می‌شود. از جمله علماء حاجی غلامرضا و آقا سید اسحق بود که جناب مستطاب مرحوم ملا محمد رضا یزدی در قم بودند سپردند به محمد حسن خان معظم الدوله حکمران و او هم به همراه غلام در طهران بردند به انبار انداختند و در انبار بودند تا وفات فرمودند و حاجی سید صادق و آقا سید زکریا و میرزا

ابوالحسن و حاجی میرزا محمد بودند. خلاصه سه شبانه روز خانه متولی باشی بودند. بعد از آن والد و عم و داماد را بیرون کرده به حکومت سپرد. باز هم علماء نوشتند به حکومت باید از شهر بیرون کنی والا حکم می‌کنیم بریزند دیوانخانه حکومت هم دید کار سخت است دو شبانه روز نگاهداشت حکم کرد مال از برایشان کرایه کردند به همراه غلامان بیرون کند. در وقت زمستان هوا بسیار سرد. مختصر حکومت پدر و عم و داماد را خواست و گفت اگر می‌خواهید آسوده بروید تعارف مرا باید بدهید و الا از برای شما سخت می‌شود و انبار می‌اندازند. با هزار التماس پنج تومان گرفت و سفارش زیاد کرد به غلامها در منظریه می‌رسانید بر می‌گردید و کاغذ رضامندی می‌آورد. از نزد حکومت مرخص شدند. نائب‌ها و فزاش‌ها دورشان را گرفتند گفتند پنج تومان کرایه مالتان می‌شود اگر ندهید جلو اسب انداخته شما را می‌برند و سه تومان رسوم ما دو نفر نائب است باید بدهید. سه تومان هم به این سه نفر غلام و دو تومان به صندوقدار باشی و یک تومان به لله باشی. مختصر هرچه التماس و التجاء کردیم به خرج نرفت. ملاحظه کردیم خیلی صدمه در راه می‌خورند رفتم پول آوردم به یک یک دادم. همگی راضی شدند. مال حاضر کرده سوار شدند و غلامها به همراهشان رفتند. چند فرسخ از قم دور شده باز هم غلامها پيله کرده قدری خرجی برداشته بودند ازشان گرفته غلامها برگشته آمدند والد و عم و داماد طهران رفتند. عریضه به اعلیحضرت همایونی عرض کرده بودیم جواب آمد از این قرار: قم نمرة ۱۹۲ مشهدی حسین و جمعی متظلم اند که جماعتی از اشرار نسبت بایبگری به عارضین دادند شب و روز نسبت به عارضین شرارت و هرزگی می‌نمایند و قصد جانشان را کرده‌اند. جناب امیر الامراء العظام معظم الدوله دام عمره حسب الامر قدر قدرت رسیدگی نموده نگذارید به عارضین تعدی و بی اعتدالی واقع شود و مراتب را به مراقبت رئیس پستخانه اطلاع بدهید به عرض برساند. شهر رمضان ۱۳۱۴. این دستخط آمد بردیم به حکومت دادیم چون که با ملایکی بود متحمل نشد. این همه حکم آمد فائده نداشت. آن به آن شورش خلق زیاد می‌شد. دقیقه‌ای این غلام آسوده نبودم. مدت هفت ماه والد و عم و داماد در طهران در خانه میرزا مؤمن کاشی بودند. معظم الدوله حکمران معزول شد اعتضاد الدوله آمد تا اینکه ۱۹ صفر ۱۳۱۵ به اقدامات آقا علی حیدر شیروانی حکم از جناب مستطاب حضرت اجل اکرم آقای امین الدوله ارواحنا فداه گرفتند و سمت قم آمدند. حکم از این قرار است: نواب مستطاب والا اعتضادالدوله حکمران قم هیچ تصور نمی‌شود که حاکمی بتواند ببیند که رعیش متواری و فراری شود. این چند نفر نذاف قمی که در دربار همایون متظلم و از افتراء و تهمت برخی شاکی و از کار خود بیکار شده‌اند و تا اینجا آمده‌اند هیچ شایسته و سزاوار نیست که بیش از این اولیای دولت و مردم را از موهومات و عقاید صحیح یا ناصحیح آنها مشغول داشت. این مسئله عدم اطلاع و استحضارات حکومت و فتور امر آن را ارائه می‌کند لزوماً به موجب این توصیه اینها را روانه کرده مقرر می‌شود که رعایت لازمه را منظور و آسایش آنها و تمام مردم را وظیفه حکمرانی خود

بشمارید. در غیر این صورت امر تغییر خواهد یافت. خلاصه مطلب این است که به بهانه جوئی متعزّض مردم کاسب می شوند و برای حکومت و اجزاء حکمرانی عیب بزرگ است، البتّه قدغن کنید در امنیّت خاطرها اهتمام شود. مردم را از هر طبقه آسوده بگذارند. تکلیف اجزاء حکومت نیست تا از کسی خلاف نظم بروز نکرده است به هیچ بهانه متعزّض نشوند. بیشتر زحمت نمی‌دهم. ۱۹ صفر ۱۳۱۵ (صفحات ۴۱-۳۰).

برادران ندّاف و استاد محمّد حسن داماد آقا محمّد رضا ندّاف در ایّام اقامت هفت ماهه در طهران در خانه جناب میرزا مؤمن کاشی با غالب فضلاء و ناشرین نفحات الله و حضرات ایادی امرالله ملاقات و مراوده داشتند و در شرکت در مجالس بهائی و تقدیم وجوه به امین حقوق الله گوی سبقت از همگنان ربوده بودند. خاندان میرزا مؤمن به راستی شایسته هرگونه تقدیرند زیرا که از هر محبّتی بدین مظلومان دریغ نداشتند. (۳)

باری هنگام مراجعت برادران ندّاف و استاد محمّد حسن به قم اوضاع شهر آشفته بود. زیرا علماء با حکومت بر سر مطلبی ناچیز نزاع نموده بودند. سیّدی یکی از نوکران حکومت را زده حکومت نیز سیّد را بازداشت کرده چوب زده، سیّد جسور نیز مجدداً چوب بر فرق یکی از مأموران زده بود. این عمل حکومت را خشمگین کرده و لذا واکنش شدید نشان داده بود. پس از این حادثه علماء در صحن جناب معصومه جمع شدند و آقا سیّد اسحق مجتهد لدود علیه حکومت بدگوئی بسیار کرد. حکم از طهران آمد که نامبرده را از شهر بیرون و روانه طهران نمایند. سیّد اسحق را روانه طهران کردند. چند تن از علماء نیز که دشمنی شدید با ندّافان داشتند همراه سیّد اسحق عازم طهران شدند حکمران که دیده بود اوضاع وخیم است به دهات اطراف قم رفته بود تا از شرارت علماء محفوظ ماند. در چنین احوال ملایان سپرده بودند که اگر ندّافان وارد قم شوند آنان را سنگسار نمایند. لذا برادران ندّاف و استاد محمّد حسن پس از ورود تصمیم گرفتند به دیوانخانه بروند. در دیوانخانه نایب حسین بدانان گفت که صلاح نیست اینجا بمانید. بهتر است در خانه محمّد رضا بیک دستاقبان پنهان شوید تا ببینیم چه می شود. برادران ندّاف و استاد محمّد حسن به خانه دستاقبان مذکور رفتند. قریب بیست روز در آنجا مخفی بودند. نامبرده و همسر و پسران و دخترانش به واقع در آن روزها به مظلومان محبّت کردند. آقا محمّد ابراهیم ابن ندّاف حکم صدراعظم را نزد حکومت برد. حکمران بدو گفت که نزد آقا سیّد عبدالله مجتهد بروید و بمانید تا من ترتیب امور را بدهم. (۴)

اما حکومت از عهده علماء برنیامد. به ندّافان سفارش نمود که مدتی در خانه پنهان شوند. آن مظلومان چند ماه بدین ترتیب سپری نمودند و احدی جز اعضاء خاندان ندّاف از محلّ اقامت آنان اطلاع نداشت. چون اختفاء دائم ممکن نبود به تدریج به خانه دو مجتهد معروف قم حاج ملا آقا حسین و آقا سیّد عبدالله رفت و آمد و نمودند. لذا ملایان دیگر اطلاع یافتند. حاج سیّد صادق مجتهد بر

مخالفت خویش بیش از پیش افزود و روزی که حکمران قم مهمان او بود از وی خواست که ندّافان را از شهر بیرون کند و حکمران پذیرفت. این بود که چند روز بعد چهار تن فرّاش با نایب فرّاشخانه فرستاد و آنان را به دارالحکومه احضار کرد و پس از بازپرسی و گفتگوی بسیار دستور تبری از امر بدیع داد. آنان اباء نمودند. تهدید نمود که جمیع اموال آنان را ضبط خواهد کرد ولیکن ندّافان مقاومت نموده گفتند یک خشت خانه خویش را نیز نمی‌دهیم. هر کس مدّعی و دشمن ماست باید بگوید جرم ما چیست. حکمران پرسید مدّعی شما کیست. گفتند حاج سید صادق مجتهد. حکمران خشمگین گردید و دستور داد آقا محمد حسین برادر بزرگتر را که طرف گفتگو بود فلک نمودند. چهار تن فرّاش او را فلک نمودند و تازیانه زدند. آقا محمد حسین استقامت نمود ولی فریاد یا حسین برکشید. آنقدر او را تازیانه زدند تا آقا محمد رضا خود را بر روی آقا محمد حسین افکند و به حکمران التماس نمود که بس کند. آقا محمد حسین و آقا محمد رضا را زندانی نمودند و چون آقای‌الله فرزند آقا محمد حسین برای آگاهی از احوال پدر و عموی خود به دارالحکومه آمده بود او را نیز زندانی کردند. آن مظلومان مدّتی در زندان بودند تا از طهران اقداماتی شد و حکمران مظلومان را آزاد نمود.

برادران ندّاف و اعضاء مظلوم خاندان آن دو هرگز در آن سالها نیا سودند. هر بلائی تحمّل کردند. بارها آنان را از ورود به حمام مانع شدند. کسبه با آنان معامله نمی‌نمودند. اشرار بدانان اهانت می‌کردند. فرزندان اشرار و حتّی خود آنان به خانه ندّافان مرتّباً سنگ می‌انداختند. بارها آنان را مضروب نمودند. هر چه بر بلایا افزوده می‌شد شوق و استقامت آنان مزید می‌گشت و بیشتر در ابلاغ کلمه‌الله و هدایت نفوس تلاش می‌نمودند. چون تفتیش و شرارت حاج سید صادق مجتهد هر روز افزوده می‌گردید ناچار با درایت و حکمت مخصوص از آقا شیخ حسین و آقا سید عبدالله مجتهدان قمی فتوی گرفتند که ندّافان به خداوند، روز قیامت، قرآن شریف و ائمّه اطهار اعتقاد دارند. آقا شیخ حسین در بالای نامه ندّافان از جمله نوشته است که: بسم الله خیر الاسماء استجیر بالله من شرور انفسنا ان النفس لامارة بالسوء. خداوند شاهد و گواه است که از شما به جز اعتقاد به آنچه مسطور شده خلافی مسموع نشده از چندین سال بحال. نمی‌دانم عدوّ و با غرض کیست. از صنف کاسب و عوام است یا استجیر بالله از سلسله فضلاء است و هر چه از شما مشاهده شده از اقوال و اعمال و رفتار شما هیچ خلاف شرع که باعث فسق شود ندیده چه جای آنکه استجیر بالله کفر باشد...^(۵) در حاشیه نامه ندّافان خطاب به آقا سید عبدالله مجتهد نیز فتوای نامبرده مبنی بر صحّت قول و عمل ندّافان آمده است. این فتوی در تاریخ سیزدهم جمادی الاولی سال ۱۳۱۵ هجری قمری (۱۸۹۷ میلادی) به امضاء و تأیید شیخ فضل الله نوری در طهران نیز رسیده است.^(۶) جناب آقا محمد ابراهیم ابن ندّاف و برادرش جناب آقا یدالله در یادداشتهای خود نوشته‌اند برای گرفتن این دو فتوی ندّافان مبالغه عظیمی خرج کرده‌اند.

در میان مدارک موجود نزد نگارنده نامه‌ای است از جناب استاد محمد حسن نجّار داماد آقا

محمد رضا نداف خطاب به میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم که مدتی کوتاه پیش از صدور فتوای آقا سید عبدالله مجتهد نوشته شده و تظلم گردیده است. در متن نامه به عداوت اسمعیل شاگرد نجار اشاره شده و بیان گردیده که هر روز مزاحم استاد محمد حسن شده و دائماً به او می‌گفته که باید حجره خود را ببندد. در حاشیه عریضه او (محمد حسن) امین الدوله نوشته است: "... از تعدی و بی اعتدالی که به شما می‌شود مسبوق و مستحضر شدم حکمران جدید همین روزها وارد می‌شوند. به ایشان عرض حال کنید. البته به طوری که مقتضی است رسیدگی می‌کنند... شهر ربیع الثانی ۱۳۱۵." (۷) به احتمال قوی مراد از اسمعیل شاگرد نجار جناب استاد اسمعیل عبودیت است که در آن ایام در نهایت اغراض بوده و همیشه قصد قتل اعضاء خاندان نداف را داشته است.

باری دشمنان امر الهی در شهر قم هر آن بر خصومت می‌افزودند و باران بلایا بر آن خاندان مظلوم پیوسته می‌بارید. ولیکن آنان هرگز از میدان در نرفته و در نهایت استقامت زهر هر جفا چشیدند. جناب میرزا محمد نعیم شاعر برجسته بهائی در مرقومه خویش خطاب به جناب آقا یدالله نداف که در آن اوقات در آغاز جوانی بوده نوشته که: "ان شاء الله تعالی همیشه به خدمات امریه و نشر نفحات الله موفق باشید و در کتک خوردن و دشنام شنیدن ثابت. فتمنوا الموت ان کنتم صادقین." در این مقام مناسب می‌داند عین نامه جناب نعیم را نقل نماید:

"هو الاعظم الابهی قل الی نوره سیهدهم و یدالله فوق ایدیهم روحی لثبوتک و وفائک بل لثبوتکم و وفائکم فداء بعد از حمد حضرت ابهی و ثبوت بر عهد مالک اسماء روحی لثراب اقدام احبائه الفداء معروض می‌دارد تعلیق رشیکه که مشعر از مودت و صفاء و وفاء بود زیارت گردید و از کنایات و اظهارات امریه و محبت و اشتعال شما خیلی خوشنود و مسرور شدم. ان شاء الله تعالی همیشه به خدمات امریه و نشر نفحات الله موفق باشید و در کتک خوردن و دشنام شنیدن ثابت. فتمنوا الموت ان کنتم صادقین. باری چند یوم قبل در منزل جناب آقا میرزا ابراهیم دوست صمیم قدیم خود وارد شدم و عکس مبارکتان را آنجا دیدم. خیلی اسباب تعجب و خوشنودی شد وقتی که معلوم شد سرکار التفات فرموده بودید. لهذا از ایشان خواهش کردم که جواب نامه جناب یدالله را من می‌نویسم و این کاغذ از جانب میرزا ابراهیم است و من غصب نموده‌ام. خدمت سرکار ابوی و عمو عرض کنید نعیم عرض سلام و ثناء می‌رساند. باری از جانب آقا میرزا ابراهیم که این کاغذ فی الحقیقه مال ایشان است خدمت جناب ابوی و عمو و والده و جمیع احباء فرد فرد سلام برسانید. و اگر از احوالات ایشان بخواهید بعد از ورود به طهران رئیس کل ایشان را سرکار قدیم خودشان مأمور فرمودند و الان در قلعه شمیران طهران در دفتر رئیس کل مشغول کار است و در ترقی است. زیاد مزاحم نمی‌شوم. نعیم." (۸)

الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء که در آن سالها به اعزاز خاندان نذاف نازل شده است گویای بلایای وارده بر خاندان نذاف است. در لوح مبارک به اعزاز جناب آقا محمد حسین، جناب آقا محمد رضا، جناب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف و تنی چند از دیگر مظلومان شهر قم می فرمایند:

"هو الله ای یاران الهی ناله و فغان شما اگر چه مخفی و پنهان است ولی فی الحقیقه بلند و گوشرس اهل آسمانست و سمع ملاء اعلی شنواست و عین الله الناظره بینا. آنچه آمال و آرزوی آن اهل وفاست از درگاه احدیت، مستجاب و روا ولی نظریه حکمت بالغه امور موکول اوقات و موقوف میقاتست. پس مطمئن باشید که جمیع آمال و آرزو میسر است و از فضل جمال قدم هر معسوری میسر. حال باید احبای الهی استقامت بر امر الله نمایند و به قوه قدسیه محکمت جنود شبها را مقاومت نمایند تا به سطوت و شوکت سپاه یقین صفوف ظنون اهل ارتیاب را در هم شکنند و از اشتداد اریاح امتحان محفوظ و مصون مانند و در شب و روز بکوشند تا به نفحات رحمن اهل شبها را به استقامت دلالت نمایند و نشر رائحه محبت الله کنند و آفاق وجود را معطر کنند و به انوار اخلاق الهی عالم امکان را روشن و منور نمایند والبهاء علیکم یا احباء الرحمن واصفياثه. ع.ع." (۹)

در لوح دیگری خطاب به جناب آقا محمد حسین نذاف می فرمایند:

"هو الابهی جناب مشهدی حسین ای متذکر به ذکر الهی تحریری که به جناب اسم الله مهدی (۱۰) علیه بهاء الله الابهی مرقوم نموده بودید ملاحظه شد. نسائم روحانی از مهب قلوب رحمانی وزید. ابواب روح و ریحان مفتوح و صدور مشتاقان مشروح گردید. ستایش و شکر و ثناء به درگاه جمال ابهی نمودیم که احبای خالص خویش را در جمیع احوال به نفحات ملکوتش مأنوس فرموده. ع.ع." (۱۱)

در لوح مبارک خطاب به آقا محمد رضا نذاف می فرمایند:

"هو الابهی جناب استاد رضا ای ناطق به ذکر محبوب آفاق فیض اعظم و فضل اقدم که از مشرق الطاف جمال قدم ظاهر شد نفوس قدسیه و هیاکل توحید از مراقد استعدادات بیدار و از مضاجع قابلیات و خواب سکون هوشیار نمود. حال وقت حرکت و سیر و سلوک و کوشش و جوشش است که ثمره بیداری و هوشیاری ظاهر شود. ع.ع." (۱۲)

در لوح دیگری به اعزاز وی می‌فرمایند:

“جناب مشهدی محمد رضای نذاف یا صاحبی السّجن هو الله ای دوست من نامه مسطور وصول یافت و مضمون دلیل بر محبت و انجذاب موفور بود. الحمد لله بنده جمال مبارکی و شریک در عبودیت با این عبد خاضع خاشع. هر دو بنده و پاسبانیم و سر به آستان داریم و عليك التّحية و الثّناء. ع.ع.” (۱۳)

در لوحی به اعزاز جنب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف می‌فرمایند:

“هو الابهی جناب ابراهیم ابن محبّ الهی نذاف علیهما بهاء الله از جود سلطان وجود امیدواریم که در این ایام افتتان و امتحان آن منجذبین جمال رحمن چون حبل متین بین العالمین ثابت و راسخ ظاهر شوند. تأییدات عظمی و توفیقات کبری از ملاء اعلی و ملکوت ابهی متتابع و متواتر پس کمر خدمت را بر اعلاء کلمه الهیه باید محکم بست که مهبط الهام غیبی گردید و مشرق انوار استقامت بر امر الهی. این ایام هر چند امتحان شدید است لکن تأییدات نیز عظیم. قوت قلوب از فیوض رب ودود است و یقین است این فیض متوالی است. طوبی للثابتین. طوبی للراسخین. جناب قائم بر خدمت امر علی حیدر از جمیع جهات امینند در هر خصوص امیّت نمایند. والبهاء علیک و علی ابک و علی عمک. ع.ع.” (۱۴)

در لوح دیگری به اعزاز نامبرده می‌فرمایند:

“هو الابهی جناب محمد ابراهیم ای متمسک به حبل عنایت یکی در بادیه فقر و فقدان پریشان و سرگردان بود و در وادی ذلّ و هوان محو و حیران، سائق توفیق الهی و بدرقه تأیید رحمانی این مسکین و فاقد و بینوا را به گنج بی پایان و کنز اعظم ربّ منان دلالت نمود. پس باید از وجد و سرور این موهبت از فرح جان شوی. ع.ع.” (۱۵)

در لوح مبارک به اعزاز جناب استاد محمد حسن نجّار (شوهر بلقیس خانم دختر جناب آقا محمد رضا نذاف) می‌فرمایند:

هو الابهی جناب استاد محمد حسن ای قائم بر پیمان الهی ذکر در انجمن دوستان الهی گذشت و در مسطورات بندگان رحمانی ثبت بود. خوش داشتیم که یادت نمایم و به اثر خامه

ذکرت نمایم. چون به یاد دوستان حقیقی مانوس شدیم قلب را گشایشی حاصل شد و روح را آسایشی حاصل گشت. این چه ارتباطست. ع.ع." (۱۶)
در لوح مبارکی خطاب به برادران نذاف می فرمایند:

"ق م حضرات نذافها علیهما بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند. هو الابهی ای دو سرگشته صحرای محبت الله همیشه در ساحت اقدس مذکور بودید و در حضور جمال قدم مشهور. حال نیز در ملکوت ابهی و جبروت اعلی ذکرتان موجود. مشمول عنایت حی قیومید و ملحوظ عین رحمت جمال معلوم. انوار فضل و موهبت رب کریم بر عالم جان و دل تابانست و اشراقات شمس حقیقت از مطلع لامکان نمایان. با قلبی مستبشر و جانی زنده و کینونتی نورانی و فطرتی رحمانی و شوری وجدانی و شوقی جنانی و ولهی ربّانی و انجذابی آسمانی و استغنائی صمدانی و قوتی ملکوتی و قدرتی جبروتی و انقطاعی یزدانی و توسّلی روحانی و تشبّثی ارکانی قیام بر خدمت امرالله و اعلاء کلمة الله نموده تا این قوت ارکان عالم را به حرکت آرَد و البهاء علیکما و علی احبّاء الله العزیز القیوم. ع.ع." (۱۷)

در مناجات مبارکی به اعزاز برادران نذاف و تنی چند از دیگر مظلومان می فرمایند:

جناب شهدی حسین، جناب استاد محمد رضا، جناب ابراهیم ابن نذاف، جناب استاد محمد حسن نجار، جناب آقا محمد ابراهیم صفار علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند. هو الابهی سبحانک یا الهی و محیی فؤادی و مجیر ذاتی و مجیب دعواتی و غافر خطیئاتی و عفو هفواتی و زلّاتی و منفذی من سکرانی و سلونی فی حسراتی و مونس فی وحشتی اسألك بکلمة وحدائیک العلیا و قوته النافذة فی حقائق الاشیاء ان تؤید ارقائک هولاء علی التّشبّث بعروتک الوثقی و التّمسک بميثاقک الاوفی الذی هو الوسيلة العظمی و العطیة الکبری. ای ربّ ثبت اقدامهم و انشر اعلامهم و اشف اسقامهم و نور وجوههم و اشرح صدورهم و انعش نفوسهم و احیی قلوبهم بنفحات قدسک... و اجعلهم سرجاً نورانیة و حججاً رحمانیة و لججاً متموّجة... ثمّ انزل علیهم من غمام احدیتک غیث برکتک و آیدهم بجنود من ملائکتک و فریق من سکن ملکوتک. انک انت المؤید الموفق العزیز العظیم. ع.ع." (۱۸)

در لوح مبارکی خطاب به برادران نذاف می فرمایند:

"قم حضرات نذافها علیهم بهاء الله الابهی. یا صاحبی السّجن هو الله ای ثابنان بر پیمان

همواره در این انجمن رحمانی مذکور بوده و هستید و همیشه به لسان و جنان و وجدان به یاد شما هستیم. آنی فتوری نه و دمی قصوری نیست. الحمد لله روابط محبت قلبیه محکم است و اساس الفت صمیمیه قوی و مستحکم. به درگاه حضرت بی نیاز تضرع و ابتهال می نمایم که ای یزدان پاک مثنی خاکیم و جمعی پریشان بی سر و سامانیم و بی ملاذ و ملجاء امن و امان. تیر ستم از هر طرف پرتابست و سیل جفاء از هر کهساری روان. پناهی جز عون و عنایت تو نداریم و ملاذی بغیر از حصن حصین صون و حمایت تو نجوئیم ای پروردگار از جان بیزاریم و از هر خواهشی درکنار. بلایا چون در ره محبت رخ نماید عطای عظیم است و فضل مبین و جفای بیخردان چون در سبیل عبودیت بود مانند وفای بعهد قدیم. از دشنام شیرین کام گردیم و از صدمه تیغ و تیر و تیزی شمشیر راحت جان جوئیم و مسرت وجدان خواهیم. ای دلبر بی همتا جام بلا چون به صهبای محبت سرشار است بخشش بی پایانست و عطای رایگان. ای پروردگار آن دو بنده بزرگوار را که حامی فقراء و معین ضعیفانند تأیید و توفیق عنایت کن و در صون حمایت محافظه فرما. عزت ابدی بخش و موهبت سرمدی. رویشان را روشن کن و قلبشان خرم فرما. سینه شان را سبنای نار توحید کن و جبینشان آئینه انوار تفرید. توئی توانا، توئی بینا و توئی شنوا و علیکم التَّحِیَّه و التَّنَآء. ع.ع. (۱۹)

در لوح مبارک دیگری خطاب به برادران نداف، جناب آقا محمد ابراهیم ابن نداف و دو تن دیگر می فرمایند:

هو الاهی ای یاران الاهی و مخموران باده عرفان یزدانی آنچه مرقوم شده بود قرائت گردید روح و ریحان مبذول داشت و شوق و اشتیاق حاصل گردید. سبحان الله این چه محبت و ارتباطست و این چه اتصال و انبساط که اثر مدادی سبب سرور و نشاط گردد و صفحه اوراقی علت حفظ کلی و انشراح. بلی چنین است حقائق واسعه و صحراء و بیداء شاسعه از مرور نسیم لطیفی تر و تازه گردد و خطه عظیم سرزمینی از شبنمی طراوت بی اندازه یابد. قسم به جمال قدم که در جمیع احیان به ذکر شما مستبشریم و به یاد شما مشغول. نسیان بر قلب و جنان مشتاقان راه ندارد و قصور و فتور حلول نتواند. در عتبه مبارکه مذکورید و در آستان مقدس مشهور. دست تضرع به ملکوت ابهی بلند است و لسان ابتهال در زاری و التماس که ای پروردگار این بیچارگان را چاره بخش و این درماندگان را درمانی عطاء فرما و این بی نوایان را فضل و احسانی عطاء فرما. این نفوس ضعیفه را در پناه حضرت پناهی ده و این فقیران نحیف را قوتی عنایت فرما. ع.ع. (۲۰)

در آن ایام که بلایا چون غیث هاطل بر آن مظلومان سائل بود مناجات مبارکی از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز خاندان نذاف نازل گردید که به واقع بیان حال آنان بود. این مناجات زیبا بی درنگ پس از وصول در جمع اهل بهاء شهرت بسیار یافت. کمتر بهائی فارسی زبان است که این مناجات را زیارت نکرده باشد. جناب آقا یدالله آل نذاف می فرمود که اعضاء خاندان نذاف همیشه در هنگام ابتلاء علاوه بر لوح مبارک احمد این مناجات شیوا را زیارت می نمودند تا زنگ غم از دلهاشان زدوده شود. نگارنده بیاد دارد که والده غالباً این مناجات را تلاوت می کرد و اینک نوار لحن ملکوتی او که مناجات مذکور را تلاوت کرده موجود است و در محفل تذکر نامبرده در حظیرة القدس بهائیان و نکوور کانادا مورد استفاده قرار گرفت. اینک عین مناجات درج می گردد:

قم حضرات نذافها و سایر احباء علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند. "هو الابهی ای پروردگار این بیچارگان شیفته روی تواند و افتاده کوی تو سرمست جام هوی تواند و عاشقان خوی تو. در هجران گریبان دریدند و در حرمان زهر فراق چشیدند. شب و روز گریبان تواند و روز و شب نالان به سوی تو. جز تو ندانند و غیر از تو نشناسند و جز به سوی تو ننالند. توئی ملجاء و پناهشان و توئی مبدء و منتهی شان. اگر برانی و یا بخوانی و بپذیری و یا آبروی بندگان بریزی، بزرگواری کنی و یا شرمسار فرمائی، توئی مختار توئی پروردگار توئی آمرزگار. اگر بیسندی هر مستمند ارجمند گردد و اگر برانی هر بزرگواری خوار شود و هر گلی خار گردد و هر سروری خاک رهگذار. پس ای آمرزگار این بندگان را بنواز و کار این افتادگان را بساز. شمعی در قلوبشان روشن کن و شهاب ثاقب بر هر اهرمن نما تا نور یزدانیت برافروزد و پرده ظلمات شبهاست بسوزد. توئی قادر و بینا و حی و توانا و داننده و شنوا. راز درون را ابراز نما. خوار زار دلها را گلشن و گلزار کن. روح را فتوحی بخش و جان و وجدان را بشارت و نشئه صبوحي عنایت فرما. ع.ع." (۲۱)

معلوم است که مناجات مبارک چه تأثیر روحانی در وجودات آن مظلومان کرده و چگونه آن جواهر مجرّده را بر استقامت و تمسک بر جبل میثاق تشویق و تشجیع نموده است. برادران نذاف که در میدان خدمت و تبلیغ امرالله توفیق وفیر داشتند در کسب و تجارت نیز برکت بسیار یافتند. دامنه معاملات آنان از سطح ملی تجاوز نمود و با تجار هندوستان و روسیه و برخی از دیگر کشورهای اروپائی و آسیائی داد و ستد می نمودند. آنان و اعضاء خاندان در تقدیم حقوق الله و رعایت فقراء و بی نوایان از غالب یاران زمان خویش سبقت گرفته اند.

بهر حال بلایا نازل بود و مصائب وارده از سوی مردم جاهل و متعصب همچنان سائل بود. تا آنکه جناب آقا محمد ابراهیم در شرکت پنبه خارجی که تازه در شهر قم تأسیس گشته بود موظف

گردید. شرکت مذکور به کمک قزاقانی که در خدمت داشت از نامبرده و دیگر اعضاء خاندان مظلوم نذاف حمایت می نمود لذا آن عاشقان دلخسته جمال جانان تا حدودی امنیت و راحت یافتند. لیکن از سوی دیگر قهر طبیعت دامان آن مظلومان را نیز گرفت و در حادثه شیوع وبا تنی چند از عزیزان و جگرگوشگان خود را از دست دادند. جناب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف و همسرش خدیجه خانم از آن ضربه خوردند. باری یکی دو سال پس از وقوع و بلاء حادثه صعود جناب آقا محمد حسین نذاف مجدداً آتش به جگرها زد. نامبرده مدتی بیمار و بستری گشت تا آنکه روزی به یکی از کارگران خود دستور داد که در کنار باغچه خانه گودالی حفر نماید تا آبهای مصرف شده در آنجا جمع شود و این اشاره به نزدیکی صعود او بود. ولیکن بهیه خانم دختر بزرگش کارگر را از این کار منصرف نمود. چون پس از چند ساعت آقا محمد حسین از این امر اطلاع یافت مجدداً دستور داد که آن گودال حفر شود. چون شب فرا رسید او پسران و دختران خود میرزا یدالله، میرزا حبیب الله، بهیه سلطان و حسینه سلطان را به کنار بالین خویش طلبید و آخرین وصایای خود را بیان نمود و پاسی پس از نیمه شب مرغ روحش به ملکوت ابهی پرواز نمود. جناب فاضل مازندرانی در کتاب ظهورالحق آخرین وصایای جناب آقا محمد حسین را خطاب به فرزندانش چنین آورده است: "من امشب عازم سفر بدار آخرتم و وصیت من اینست که مبلغ معین از اموالم را تقدیم محضر حضرت عبدالهائے بفرستید و چنانچه من با برادرم مشهدی رضا یکدل و متحد بودیم شما هم بعد از من چنین باشید." جناب فاضل پس از نقل وصایای مذکور می نویسد:

"چون همگی در بستر خوابیدند و شب نیمه رسید میرزا یدالله را از خواب بیدار کرد و جام آب خواسته نوشید و باز جامی آب طلبیده بپاشامید و امر نمود تا وی را روی به قبله خوابانند و در آن حال کل عائله بیدار و متأثر شدند و مشهدی رضا نیز از خانه خود شتابان رسیده گفت در خواب بودم ندائی مرا بیدار نمود و به بالین برادر آمد و سخنانی چند با هم گفتند و مشهدی حسین با غایت ایمان و اطمینان به عالم دیگر شتافت و علی الصبح غسل خواستند کسی نیامد و بالاخره حاجی ملا آقا حسین مجتهد غسل فرستاد و در خانه غسل و کفنی کرده جنازه را برای دفن حرکت دادند و مردم مانع از دفن شدند و حاجی ملا آقا حسین با تنی چند از خدام معصومه رسیده جنازه را دور مقام معصومه طواف دادند و اقامه صلوة کردند و هنگامی که زمین را برای قبر می کاویدند سردابی سفید کرده زیر خاک نمایان شد جسد را در آنجا که واقع به خلف دیوار صحن بقعه معصومه و قرب حمام معروف صدراعظم است گذاشته پوشانیدند." (۲۲)

جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی پس از صعود جناب آقا محمد حسین نذاف خطاب به فرزندش جناب آقا میرزا یدالله می نویسد:

"هویتی و حقیقتی لک و لعمک و انجاله و ابناء اخیک و من معکم و یحبکم و ینصرکم خالصاً لوجه الله ربکم رب العالمین الفداء. رقیمة کریمه آن جوهر محبت و ثبات و استقامت زیارت و تلاوت گردید و بوئیدم و بوسیدم و بر سر و چشم و قلب گذاشتم. تاج و هاج و سراج بهاج و رضوان قدس گردید. حزن و سرور باهم آورد. ولکن سرورش بیشتر و نورانی تر و روحانی تر و ابدی بود. چه که آن متصاعد الی الله طیر رحمانی بود و مقرّ و مستقرّش آشیان لامکان ربّانی. و در این مدّت که در این قفس ظلمانی و ظلمتکده فانی محبوس و مسجون بود علاوه بر حبس و زندان هر دقیقه ای تحت صدهزار خطر و اذیت و مشقت و زحمت و محنت و عذاب الیم بود و حال در ظلّ شجره انیسا در مقعد قدس صدق قطب جنان بنعم ما رأی عین و ماسمعت اذن و لاخطر علی قلب فائز و مرزوق و متنعم و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذّ الاعین نزلاً من غفور رحیم موجود است. و علاوه علی کلّ ذلک الحمد لله و صدهزار بار الحمد لله مثل آن جناب را ودیعه گذاشت و تربیت نمود. یک نفر بود و حال طائفه و عشیره ای هستید و جمعیتی دیدید. از حقّ منیع فضال بذال معطی بلااستحقاق سائیم که نعم الخلف باشید... هر یک شمع نورانی شوید در انجمن رحمانی..." (۲۳)

در کتاب ظهورالحقّ (۲۴) تألیف جناب فاضل مازندرانی سال صعود جناب آقا محمد حسین ۱۳۳۰ هجری قمری آمده است. جناب حاج میرزا حیدرعلی در کتاب بهجة الصدور می نویسد:

"دو برادر نداف بودند که مشهدی محمد حسینش به رحمت ایزدی پیوست روحی لثربه الفداء و استاد محمد رضای اخویش با پسر آن مرحوم آقا یدالله روحی فداهما در این سال ۱۳۲۸ به طواف مظاف اعلی و حضور حضرت عبدالبهاء با محبت و انجذاب و اشتعال و استقامت و تقدیس ملکوتی مشرف شدند." (صفحات ۱۷-۲۱۶).

از عبارات منقوله روشن می شود که صعود آقا محمد حسین پیش از تشرف آقا محمد رضا و آقا یدالله بوده است. دیگر قرائن نیز می رساند که در آن ایام آقا محمد حسین در حیات نبوده است. در مکاتبات موجود میان دو تن از اعضاء خاندان نداف و برخی از مشاهیر رجال امرالله در آن اوقات ذکری از آقا محمد حسین نشده و چنانکه معمول بوده بدو تکبیر نرسانده اند و این نشان می دهد که نامبرده در آن اوقات حیات نداشته است. جناب آقا سید اسدالله قمی در مکتوب مورّخ بیست و سوّم جمادی الاولی ۱۳۲۵ هجری قمری خطاب به آقا یدالله نداف تنها به عموی او تکبیر می رساند و ذکری از پدر نامبرده نیست. همچنین در مکتوب مفصل مورّخ بیست و یکم ربیع الاول ۱۳۲۶ هجری قمری از جمله خطاب به جناب آقا یدالله ابن نداف می نویسد: "حضرات احباب خصوصاً عموی مهربان و اخوان و اهل بیت و احباب قم را طراً به تکبیرات ابداع اعلی مکبر..." (۲۵) از محتوای دو مکتوب روشن می شود

که جناب آقا محمد حسین در سالهای ۲۶-۱۳۲۵ هجری قمری (۸-۱۹۰۷ میلادی) در حیات نبوده است. جناب حاج میرزا عبدالله صحیح فروش نیز در مکتوب مورخ دوازدهم رمضان سال ۱۳۲۸ هجری قمری خود خطاب به آقا یدالله ابن نداف می نویسد: "... خدمت جناب آقا عمو و اخوان و عموزادگان تماماً عرض خلوص ابلاغ فرمائید..." (۲۶) در مرقومه مورخه بیست و دوم ربیع الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری جناب آقا سید اسدالله خطاب به آقا یدالله ابن نداف آمده است: "عموی مهربان را با عموزاده ها و اخوان و عموم احباب سلام و تکبیر برسانید" (۲۷) در این نامه نیز ذکری از آقا محمد حسین نشده است. در صفحه مقابل این نامه مرقومه ای است از جناب مهربان رستم (تشکر) و او نیز ذکری از آقا محمد حسین نکرده و تنها به اخوی او آقا محمد رضا و برخی از دیگر دوستان تکبیر رسانده است. نزد نگارنده سطور نامه ای از ایادی امرالله جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی خطاب به برادران نداف آقا محمد حسین و آقا محمد رضا و نیز آقا محمد ابراهیم ابن نداف است. این نامه مورخ ۲۶ ربیع الاول سال ۱۳۱۸ هجری قمری است. سواد مکاتبات برادران نداف (البته به خط آقا محمد ابراهیم ابن نداف) و جناب شیخ کاظم سمندر و فرزندش ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری نیز که در سال ۱۳۱۸ هجری قمری (۱۹۰۰ میلادی) انجام یافته نزد نگارنده سطور موجود است که نشان می دهد جناب آقا محمد حسین در آن ایام در حیات بوده است. با توجه به آنچه معروض افتاد صعود نامبرده باید در فاصله سالهای ۲۵-۱۳۱۸ هجری قمری (۱۹۰۶-۱۹۰۰ میلادی) بوده باشد. بنابراین سال ۱۳۳۰ هجری قمری مذکور در کتاب ظهورالحق سهو قلم است و به احتمال قوی سال صعود جناب آقا محمد حسین حدود ۱۳۲۰ هجری قمری (۱۹۰۲ میلادی) بوده است. خصوصاً که جناب آقا حبیب الله آل نداف صعود پدر خویش (آقا محمد حسین) را دو سال پس از صعود آقا محمد ابراهیم دانسته است و به احتمال قوی آقا محمد ابراهیم در سال ۱۳۱۹ هجری قمری (۱۹۰۱ میلادی) صعود کرده است. آقا حبیب الله روز صعود پدر را دوشنبه هجدهم خرداد ماه و یک ساعت پس از نیمه شب می نویسد.

پس از صعود جناب آقا محمد حسین نداف از قلم حضرت عبدالبهاء چند زیارتنامه یا مناجات طلب مغفرت به اعزاز او نازل گردیده است. در یک لوح مبارک می فرمایند:

"هو قم جناب استاد محمد رضا و جناب آقا یدالله علیهما بهاء الله الابهی طلب مغفرت لمن صعد الی مقعد قدس کریم محمد حسین و محمد ابراهیم علیهما بهاء الله الابهی هو الله اللهم یا محیی الارواح و منعش الاشباح و مرسل الاریاح انی ارجو ان تسقی العبدین الصادقین محمد حسین و محمد ابراهیم اقداحاً من راح الغفران و کوؤساً من مدام الافراح عند طلوع صباح العفو و الصفح و السماح علی اهل الفلاح. ربّ انهما آیتان من آیات حکم و کلمات من کتاب ذکرک فی الصحف و اللوح فثبتهما فی اللوح المحفوظ و اذکرهما فی

ملکوتک و اسمعہما من طيور حدیقة قدسک نغمات فردوسک و اوردهما علی کوثر العطاء و اکشف لهما الغطاء عن نور الجمال و ارزقهما المشاهدة و اللقاء فی ملکوت الجلال انک انت الغافر الکریم الوہاب. ع.ع." (۲۸)

در مناجات طلب مغفرت دیگر به جهت نامبرده و تنی چند از منسوبان می فرمایند:

"به واسطه جناب امین مناجات طلب مغفرت به جهت مرحوم آقا مشهدی محمد حسین ندّاف و من صعد الی الله آقا میرزا محمد ابراهیم ندّاف و من ادرکت لقاء ربّها ربّه سلطان و من فازت بمغفرة من الله خدیجه سلطان و من رجعت الی الله بلقیس سلطان علیهم و علیهنّ البهاء الابی. یا صاحبی السّجن هو الله الہی الہی هؤلاء عبادک الموقنون و اماثک الموقنات قد سمعوا النداء و اجبن الدّعاء و توجّهوا الی ملکوت الابی و انجذبین بنفحات القدس فی يوم اللقاء و ثبتوا علی دینک و استقمین علی امرک و رتلوا آیاتک و صدّقن بکلماتک. الہی الہی ادعوک و اسئلک غفران الخطاء و کشف الغطاء و جزل العطاء و الموهبة الکبری لهؤلاء المؤمنات و الانقیاء. ربّ انر الابصار بمشاهدة الجمال و اکشف الکروب بفضلک الموهوب و ادخلهم فی ملکوت قدسک و احشرهم فی زمرة المقربین فی بساط انسک و اجعلهم آیات الغفران و الق علیهم کلمة الفضل و الاحسان و عاملهم بمظاهر الانوار فی ملکوت الاسرار. انک انت الکریم العزیز الوہاب و انک انت الغفور الرّحیم التّواب. ع.ع." (۲۹)

در مناجات طلب مغفرت دیگری به جهت آقا محمد حسین و حرم محترمه اش می فرمایند:

"به واسطه جناب حاجی آقا محمد (۳۰) جناب آقا یدالله و آقا حبیب الله و استاد رضا و آقا علی محمد علیهم بهاء الله. مناجات طلب مغفرت به جهت استاد محمد حسین ندّاف علیه بهاء الله الابی و ورقه موقنه حرم محترمه اش علیها بهاء الله. یا صاحبی السّجن. هو الله الہی الہی انّ هاتین النفسین الرّکتین قد اقبلتا الی ملکوت رحمتیک و سمعنا نداء ملیک فردائیک و آمنّا بک و بآیاتک و صدّقنا بکلماتک و انجذبنا الی افق توحیدک فتلاطم قلبهما کالبهار بارباح محبتک و تفاقم امرهما فی میدان معرفتک و سلکتنا فی المنهج القویم و الصّراط المستقیم طلباً لرضائک و شغفاً بحبک و انجذاباً الی جمالک. ربّ ربّ اجعل خاتمة المطاف فاتحة اللطاف و ادخلهما فی سرادق قدسک و اخلدهما فی محافل انسک و ارزقهما لقاءک و اغرقهما فی بحر الطافک و اجعل لهما مقعد قدس عندک و مقاماً علیاً لیدیک. انک انت الکریم الرّحیم الغفور العزیز الوہاب. ع.ع." (۳۱)

پس از صعود جناب آقا محمد حسین ندّاف بلایا همچنین بر آقا محمد رضا ندّاف و دیگر اعضاء خاندان مؤمن و مظلوم ندّاف نازل می گردید. ولیکن آنان بلا را به جان خریدار و در میدان خدمت و تبلیغ فارسان دلیر و در عرفان جمال جانان شهیر بودند. علماء سوء که توفیق آنان را در هدایت نفوس مشاهده می کردند مردم نادان را علیه آنان تحریک و تهییج می نمودند. آنی آرامش نداشتند. ضوضاء خلق دائمی بود. گاه کسبه با آنان معامله نمی نمودند. به حمامهای عمومی راه نمی دادند و اگر احیاناً فردی از آن خاندان به حمام می رفت تحقیر و آزار می نمودند. هر چه امواج بلایا بیشتر اوج می گرفت بر شدّت عشق و اشتیاق و استقامت آن مظلومان افزوده می شد. در همان اوقات بود که یکی از تجّار لهستانی به نام بازل که برای تجارت پنبه در شهر قم اقامت داشت بر اثر مذاکرات با آقا محمد رضا ندّاف و آقا یدالله ندّاف فرزند آقا محمد حسین ندّاف فائز به ایمان گشت. بدیهی است که او نخستین بهائی سرزمین لهستان است. امید است که تاریخ نگاران و پژوهشگران آتی به احوال او دست یابند و چگونگی ایمان او را روشن نمایند. بازل مورد عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و لوح مبارک زیر به اعزاز وی نازل گشت:

"بواسطة جناب حاجی میرزا عبداللّه در طهران قم جناب بازل صاحب لهستانی علیه بهاء اللّه
هو اللّه

ای یار باذل جناب بازل شکرکن خدا را که از لهستان به ایران سفر نمودی و در آن سامان رحل اقامت انداختی. این سبب شد که بازل کامل گشت و از حیات ابدیه در ملکوت الهیه نصیب وافر برد. امیدوارم که فیض قدیم مانند غیث هاطل بر تو نازل گردد و چنان به نار محبت اللّه برافروزی که قرون و اعصار آتیه را منور نمائی. ع." (۳۲)

در بحبوحه بلایای وارده بر خاندان ندّاف عنایات مرکز میثاق حضرت بدیع الالطاف شامل بود، نیزو می بخشید و مزید تأیید بود. لوح مبارک ذیل در آن اوقات به اعزاز اعضاء خاندان ندّاف از قلم حضرت عبدالبهاء نازل گردید:

"بواسطة جناب آقا میرزا حیدرعلی قم جناب مشهدی محمد رضا و جناب بدالله و جناب حبیب اللّه و جناب شکرالله و فضل اللّه و جناب علی محمد ندّافان و امة اللّه بهیه علیهم و علیها بهاء اللّه الابهی. یا صاحبی السّجن هو اللّه ای خاندان محبت اللّه آن خانواده همواره دلدادۀ دلیر مهربان بودند و آزرده از جفای عوانان. همیشه آتش افروخته بودند و از ظلم ستمکاران جانسوخته و با وجود این فتور نیاوردند و قصور ننمودند. در این مصیبت و بلا نهایت سرور و حبور فرمودند و خدمات موفورشان در آستان ربّ غفور مقبول و مشکور. باید

شکر نمایند که چنین موفق شدند و مؤید گردیدند. این از فضل پروردگار است و موهبت آمرزگار. نفوسی که صعود نمودند به مقام محمود رسیدند و از ورد مورود نوشیدند و در ظلّ ممدود درآمدند و از طلع منضود تناول نمودند و از ماء مسکوب نوشیدند. از زندان این جهان به ایوان جهان الهی پریدند و در محفل تجلی به لقای حضرت مقصود فائز گشتند. مسرور باشید و دلشاد. جناب امین بسیار ستایش از شما می نمود که الحمد لله آن خاندان هر یک قیسه ای از نار محبت اند و مبشر به جمال ابهی و علیکم التّحیّة و الثّناء ع.ع." (۳۳)

در لوح دیگر می فرمایند:

"به واسطه جناب امین جناب استاد محمد رضای نداف جناب آقا یدالله ابن مشهدی محمد حسین نداف، جناب آقا علی محمد ابن مشهدی رضای نداف، جناب آقا حبیب الله، ابن مشهدی حسین نداف، جناب آقا میرزا شکرالله ابن میرزا محمد ابراهیم، جناب آقا فضل الله ابن میرزا محمد ابراهیم نداف، امة الله نرجس خاتون، امة الله خاور سلطان، امة الله بهیه سلطان، امة الله حسنیه سلطان، امة الله صمدیه سلطان، امة الله نوابه سلطان علیهم و علیهنّ البهاء الابهی. یا صاحبی السّجن هوالله ای ثابتین ای ثابتات شکر کنید خدا را که مؤمنید و مؤمنات و موقنید و موقنات و تائبید و تائبات و منجذبید و منجذبات. این فضل و موهبت حضرت حیّ قیوم است و این عنایات و مواهب ربّ الملکوت. زیرا چشمها به خواب غفلت گرفتار و دیده شما بیدار و گوشها محروم از استماع و سمع شما متلذّذ از آهنگ ملاء اعلی و جمیع نفوس در گرداب ضلالت غریق و از رحیق هدی محروم و بی نصیب و شما الحمد لله در راه هدی سالک و از جلوه و ظهور مجلی طور مستفیض و متمتع. عبدالبهاء به نهایت ابتهال به درگاه الهی عجز و نیاز نماید که ای پروردگار یاران وفادار را کامکار کن و دوستان هوشیار را در حلقه ابرار درآر. ای خداوند بهره مند کن. ای بی نیاز بنواز. ای کریم به جنت نعیم راه ده ای رحیم مستقیم نما. توئی مقتدر و توانا و توئی دانا و بینا و علیهم و علیهنّ البهاء الابهی ع.ع." (۳۴)

و نیز در لوح دیگر (۳۵) می فرمایند:

"هو الله ای دوستان ثابت راسخ نامه ای که مرقوم نموده بودید سبب انجذاب و وله قلوب گردید. برهان ایمان و ابقان و دلیل سکون و اطمینان یاران آن سامان بود که به کرات و مرات مورد امتحان گردیدند و معرض افتتان شدند. مؤمن ممتحن اند و صدمات شدیده کشیدند و تلخی ملامت و شماتت اعداء چشیدند با وجود این قدمی راسخ دارند و قلبی ثابت

و این صرف موهبت ربّ قدیم است و از اعظم مواهب نور مبین شکر خدا را که چنین یارانی تربیت نمود و چنین نفوسی در ظلّ کلمه توحید مبعوث کرد که مال و جان و نام و نشان در سبیل آن دلیر مهربان رایگان بذل نمایند. لهذا تأییدات ملکوت ابهی شامل آن نفوس است و تحسین ملاء اعلیٰ مفرّج قلوب و علیکم البهاء الابهی. الهی الهی هؤلاء عصبة الحق و ثلّة الثبات علی العهد، حفظة الميثاق، بررة الآفاق، مبتهلین الیک فی العشی و الاشراف. نفرة من التّعاق، نصرة الوفاق نصرة الوجوه يوم التلاق. ربّ اجعلهم حسنة الاخلاق، حملة کلمتک بین اهل الوفاق. انک انت المؤید الموفق الکریم الرحیم العزیز المنان. ع.ع." (۳۶)

و در لوح دیگر می فرمایند:

"قم به واسطه جناب آقا سید اسدالله مشهدی رضای ندّاف، جناب یدالله ابن مشهدی حسین ندّاف، جناب علی محمد ابن مشهدی رضای ندّاف، جناب حبیب الله ابن مرحوم مشهدی حسین، جناب شکرالله و جناب فضل الله ابن آقا میرزا ابراهیم، جناب فتح الله ابن علی محمد ندّاف، آقا محمد ابراهیم صفّار، آقا سید مهدی داماد صفّار علیهم بهاء الله الابهی. یا صاحبی السّجن هو الله ای یاران الهی نامه شما در وقتی ملاحظه گردید که جمعی از اماء رحمان آمریکا حاضر گردیدند و نهایت آرزو به گفتگو می نمایند که صحبتی به میان آید ولی من از ایشان عذرخواهی نمودم که نامه می نگارم. شما قدری صبر نمائید تا این نامه ختام یابد بعد به گفتگو پردازم. آنان نیز با کمال ممنونیت قبول نمودند. لهذا به تحریر مشغولم. ای یاران روحانی من، این دل و جان الان به درجه ای به محبت آن یاران در جوش و خروش است که وصف نتوانم و بیان ندانم. رجوع به دلهای خویش نمائید. البتّه این هیجان وجدان در دل و جان آن مشتاقان نیز تأثیر دارد. آن نامه را بخوانید که نافه مشکین است و صفحه کتاب مبین. از فضل و موهبت حضرت بیچون در هر دم تمنا نمایم که هر یک از آن دوستان زجاج آن سامان را سراج و هاج گردد و آن اقلیم وسیع معطر به نفحات قدس ملکوت اعلیٰ شود. روز بروز آثار نفوذ کلمه الله بیشتر گردد و یاران قدم بیشتر نهند. به درگاه حیّ قیوم عجز و زاری نمودم و از برای شما تأیید و توفیقی جدید خواستم و علیکم البهاء الابهی. ع.ع." (۳۷)

در لوح دیگری خطاب به خاندان ندّاف می فرمایند:

"حضرات ندّافها جناب مشهدی رضا، جناب یدالله، جناب حبیب الله، جناب علی محمد، جناب شکرالله، جناب فضل الله، جناب نورالله علیهم بهاء الله الابهی. یا صاحبی السّجن

هو الله يا ايها المنجذبون ايها المخلصون اني اضع الجبين على و صيد النور المبين و انضرع بقلب سليم ان يرسل اليكم نفحات جنة الابهى مبشرة بالفضل العظيم معطرة المشام الملاء العالمين و يغرق عليكم غيث الجود و الاحسان في كل زمان و مكان حتى تنبتوا نباتاً حسناً في جنة الرضوان. ان ربي يؤيد من يشاء على ما يشاء في قطب الاكوان. اللهم يا واهب الحسنات و غافر السيئات و الهادي الى سبيل النجات. لك الحمد بما اريت المخلصين الآيات البينات و اوردتهم على معين عذب فرات و بردت غليلهم بماء منهمر من المعصرات. ادرك عبيدك بفضلک و جودک الذين هتكوا السبحات و دفعوا الشبهات و تذرفت اعينهم بالعبرات و سعدت من قلوبهم الزفرات حباً بجمالک يا رب الآيات. رب ائرلهم البصائر و الابصار و اجعل لهم لسان صدق بين الابرار و احشرهم تحت راية الانوار و اخلدهم في جنة الاسرار. انک انت العزيز المختار. اي ياران عبدالبهاء حمد کنيد خدا را که در عبوديت آستان مقدس شريك و سهيميد و سميع و شهيد. اين عبد با قلبی خافق و دمعی دافق و روحی شائق بذكر آن ياران مشغولم و از عنايت جمال مبارک روحی لعتبته المقدسة الفداء اميدوار که در بندگی و آزادگی همدم و همقدم باشيم. کل بنده آستانيم و مقیم و پاسبان و مقامی نيست اعظم از آن. و عليكم البهاء الابهى. ع.ع." (۳۸)

در لوح ديگر می فرمايند:

"به واسطه جناب آقا سيد اسدالله قم حضرات ندافها عليهم بهاء الله. يا صاحبي السجن هو الله اي ياران باوفای من بلاهای سابقه نامعدود با وجود اين در اين بلوا و انقلاب نيز هدف تير جفاء، شديد و به دو مصيبت مبتلا گشتيد. از صبري و غيوري نه ناله نموديد نه فرياد و فغان برآورديد. في الحقيقه وقوريد و شکور و مطمئن بالطاف رب غفور. وفا چنين است و صفاء چنان. عبدالبهاء را با عدم مجال آرزو چنانست که هر دم به شما نامه ای نگارد و في الحقيقه سزاواريد ولي چون به قلم و بنان ممکن نه نامه ها را در صفحات دل و جان نگارد و دمبدم به ملکوت ابهي تضرع نمايد و طلب الطاف آسمانی کند و رجای عنايات رحمانی نمايد و عليكم البهاء الابهى. ع.ع." (۳۹)

لوح مبارک اخير به حوادث ايران در ايام انقلاب و تلاش برای استقرار مشروطيت در آن سرزمين اشاره می نمايد. زيرا دشمنان امر ياران را نزد عمال استبداد مشروطه خواه و نزد مشروطه خواهان هوادار استبداد معرفی می نمودند وليکن تدبير حضرت عبدالبهاء سبب شد که تير اعداء و مغرضان به هدف نخورد و خاسر و مأیوس شوند. (۴۰) حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به جمع

بهائیان شهر قم (خاندان ندّاف و دیگر یاران راستان) در خصوص نحوه رفتار آنان بر اساس نصایح مبارک با جماعات مخالف یکدیگر در جریان انقلاب مشروطیت می‌فرمایند:

”قم احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی ای یاران عزیز عبداله‌ها شب و روز به درگاه حضرت بی‌نیاز عجز و زاری کنم و تضرّع و بیقراری نمایم و شما را الطاف حضرت حیّ قدیر طلبم. سر به آستان حضرت دوست نهم و طلب عون و صون در این حشر مستمرّ جویم. در انقلاب ایران الحمد لله خیرخواه عموم بودید و در صلح و سلام جمهور می‌کوشیدید. نه با حزبی الفتی داشتید و نه از گروهی کلفتی. ترقی ایران خواستید و علویت ایرانیان آرزو نمودید و به خدمات آنان مشغولید. به خیرخواهی جانفشانید و در الفت و محبت بین احزاب جهد بلیغ و سعی شدید دارید. اما هموطنان بعضی ندانند. اگر طعنه‌ای زنند یا جفائی روا دارند شما باید به عکس آن معامله نمائید. یعنی در مقابل طعن و لعن مدح و ستایش کنید و در عوض سمّ نقیع شهد و شیر دهید. به جان و دل ایران و ایرانیان بپرستید بلکه به جمیع اهل عالم خیرخواه و مهربان باشید و تا توانید به التیام احزاب مختلفه پردازید. و اگر جنگ و جدالی برخیزد و خلافتی روی دهد و امکان التیام نباشد کناره‌گیرید و به دعا پردازید که خداوند مهربان آن تفرقه را به جمعیت مبدّل نماید و آن پریشانی را به مجموعی منتهی کند. خرق را التیام دهد و زخم را مرهم نهد و کلفت را به الفت مبدّل فرماید. ای پروردگار این حزب مظلوم را موفّق نما که به خدمت عالم انسانی مؤید گردند تا دست تطاول ظلم و عدوان کوتاه گردد و بارقه عزّت ابدیه عالم انسان منتشر شود. عدل و انصاف تأسیس گردد. بنیان جور و اعتساف برافتد. الفت بی‌پایان به میان آید و وحدت عالم انسانی جلوه کند. تعصب دینی و وطنی و جنسی و سیاسی از میان برخیزد و یگانگی و آزادگی بنیاد بیگانگی براندازد و روی زمین بهشت برین گردد و شرق و غرب آیات باهره نور مبین شود. توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی بخشنده و درخشنده و مهربان. ع.ع.“ (۴۱)

علاوه بر عنایات مرکز میثاق بهاء حضرت عبداله‌ها به خاندان ندّاف که مستمرّ بود، برخی از خادمان جلیل‌القدر عالم امر نیز آنان را دائماً مورد مرحمت قرار می‌دادند. جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی مبلّغ مخلص و شجاع و مدافع خستگی‌ناپذیر میثاق الهی از آن دسته بود. در برخی از مرقومات آن جناب که اینک در دست است و در فاصله سالهای ۲۸-۱۳۲۵ هجری قمری (۱۰-۱۹۰۷ میلادی) نوشته شده است عبارات تشویق‌آمیز بسیار است. این مرقومات به اعضاء خاندان ندّاف جان می‌داد و آنان را آماده خدمت بیشتر به درگاه مرکز امرالله می‌نمود. در یکی از مرقومات خود خطاب به جناب آقا یدالله ندّاف می‌نویسد:

"بسم الله الاقدس الاعز المحبوب هویتی و حقیقتی لکم الفداء خدای آگاه گواه است همیشه حرکات و سکنات و اطوار و اخلاق و ایثار و انفاق و خدمات و جانفشانی های حضرت والد روحی تربته الفداء و جناب اخوی روحی لرمسه الفداء و حضرت عموی آقا استاد محمد رضا روحی فداء در نظر و بصر و قلب بوده و هست و آنی و دقیقه ای فراموش نشده اید و در جمیع جهات عاشق حالات آن جنابان هستم و منجذب اخلاق آن جواهر محبت بوده و هستیم. تا این ایام که رقیمة روحیة ۲۵ شعبان زیارت شد و عریضه را تقدیم نمود و با جناب آقا سید اسدالله روحی فداء صحبت خلوص و جانفشانی های پنجاه ساله آن خاندان را داشتیم و آرزوی مشرف شدن آن جواهر محبت را نمودیم و حضرت آقا سید اسدالله مراتب را به خاک پای مبارک روحی و روح الوجود لوجوده الفداء به عرض رسانید و لله الحمد آفتاب اذن آن جناب اشراق نمود و بشارتش را به فانی داد. فانی عرض نمود استحقاق جناب عمو بیشتر است و بر آن جناب و همه آن عائله و بر فانی حقشان ثابت است. چقدر خوب است به میل و رضا و سرور و بهجت جناب عمو را مقدم بر خود دارید و نظر در امرالله و امور خودتان نمائید. چه که فضل الهی آن حضرات را به شأنی ترقی داده و نزدیک فرموده که امورتان تابع امرالله شده است. اگر صلاح و صواب و فلاح دیدید اذتآن را به عمو بدهید و ایشان مشرف شوند و اذن آن جناب را بیاورند بسیار مبارک و میمون است. اگر صلاح و سداد و رشاد این شد آن جناب مشرف شوید و اذن ایشان را بخواهید و بعد از مراجعت آن جناب ایشان توجه نمایند آن هم مقبول و محبوب است. ولكن شما یا ایشان با رفیق موافق سفر کرده زبان دانی جانفشان حرکت نمائید و خدمت اخوی و اخوی زاده ها و عمو و عموزاده ها و احباب قم و فارسی ها روحی فداهم سلام و ثناء و تحیت ابلاغ فرمائید. والسلام علیکم. حیدرعلی." (۴۲)

جناب آقا سید اسدالله قمی در حواشی مرقومه مذکوره خطاب به جناب آقا یدالله ابن نداف

می نویسد:

"هو الله فانی نظر به شوق و ذوق آن جوهر مودت گاهی اشعاری نوشته ارسال می دارم که به یادگار آن یار پایدار نگه دارند و گاهی تفنناً به جهت دوستان بخوانند. هر چه هست ذکر محبوبست. خصوصاً این غزل خیلی ملیح و به فطرت خیلی نزدیک است. التماس دعا و تأیید از جمیع احباءالله دارد. اسدالله"

هوالمعین

طائف مهرش مه و پروین بود
هر کرا یکدَره درد دین بود

دلبر ما پادشاه دین بود
شاه دین را برده و بنده بود

عاشقان را مذهب و آئین بود	خُلُق مینوی و رخ دلجوی او
خوشر از قدّیس و علّین بود	جَنّت خوی و بهشت روی او
غبطهٔ غلمان و حور العین بود ^(۴۳)	کودکانِ بندگانِ درگهش
یاء و هاء و سورةٔ یاسین بود	گر بخوانی لوح و آیات رخسَر
گر چه یارم دلبر دیرین بود	دلبر ما می‌کند طرز بدیع
خوبتر از چین و از ماچین بود	کوچه و بازارِ شهرِ یارِ ما
ساعد شه مسکن شاهین بود	گو به جفغان سیه‌بختان شوم
همچو کوه آهنین تمکین بود	گر بکوی او بلا بارد مرا
مقبل است و قابل تحسین بود	هر که ثابت شد بميثاق بهاء
از دماء عاشقین رنگین بود	تا بهاء شد خونبها، روی زمین
هر چه آن خسرو کند شیرین بود	شد بتلخ و شوربختان این یقین
با خدا همواره اندر کین بود	هر کسی شد ناقض عهد الست
حیرتاگر مرد ره خودبین بود	می‌شود مردود درگاه و دود
بار دوش سیّد مسکین بود	مَنّت یاران بدوران دائماً

امروز حضرت حاجی روحی فداه این نامهٔ نورا را مرحمت فرمودند که ارسال بدارم. فرصت را غنیمت دانسته با حضرت حاجی در این ورقه شریک گردیده...^(۴۴) هر کس بعد از صدسال قدر شما را خواهد دانست بنده و حضرت ایشان الآن می‌دانیم. در این خصوص از دیگران پیش افتاده‌ایم. الآن طلعت مولانا و مولی الوری ارواحنا لمشیه فداء از درب اطاق فانی عبور فرمودند بنیابه شما زیارت آن جمال مبین را نمودم. طوبی لکم و حسن خطاب ربکم و ربّ آبائکم الاولین. فدای وجودتان اسدالله قمی." ^(۴۵)

حاج میرزا حیدرعلی در مرقومهٔ دیگری خطاب به آقا یدالله ابن ندّاف از ارض اقدس می‌نویسد:

"بسم الله الرحمن الرحيم روحی و فؤادی لکم و لاستقامتکم و ثبوتکم الفداء الحمد لله آن جناب و عموی محترم معظّم و آن مبارک بیت و حضرتین محبوبین معظّمین مشهدی عبدالرضا و آقا محمد صادق^(۴۶) و حضرات فارسیها روحی و ذاتی و حقیقتی لهم و لحبهم و خلوصهم و ثباتهم و استقامتهم الفداء در ساحت اقدس و محضر انور طلعت عبودیت و جمال فناء و محویت ماسواه فداء مذکور و مشهورند و اعمال و افعال و احوال و اخلاق و عبودیتشان به عزّ قبول و شرف امضاء

مشرّف و فائز و مفتخر و متباهی است. ولی یک قلم است و باید با عالم و امم و علماء و حکماء و فلاسفه و عقلاء مقابلی فرماید و البتّه جواب معارضات و مجادلات و سؤالات و قضاء حاجات و حفظ نهالهای جدید و بذرافشانیدن در بهار و موسم... (۴۷) بر اظهار عظوفت و عنایت به مستقیمین ثابتین است و توجّه و اقبال به اشجار ثابته راسخه بارور که اصلها ثابت فی الارض العبودیة و الرقیة است و فرعها فوق جبال و تلال ایقان و اطمینان است. به یقین مبین بدانید که ذره‌ای از اعمال محو و سهو نمی‌شود و در خزینة علم الهی محفوظ و مصون است و به غیر حساب اجر و جزاء عنایت می‌فرماید. معامله احباب روحی فداهم الحمد لله با ممدّ کلّشیء و قیوم کلّشیء و معطی بلااستحقاق و فضال بلاسؤال است که ناگفته می‌داند و ننوشته می‌خواند و نبض ایجاد را در دست دارد و به دانائی و بینائی و توانائی و رأفت و شفقت و صرف رحمت و عنایت مداوا می‌فرماید و رزق وقتی یومی هر نفسی را می‌رساند. و حمد او را که رزق احباب را تا آخر لا آخر له عنایت فرموده و ذخیره کرده‌اند و موجود و محفوظ نموده‌اند. لذا تأیید و توفیق کلّ را بر حفظ و نگاهداری و شکرش سائلیم و حضور کلّ سلام و تحیت و ثناء داریم و نائب الزیارة و دعاگوی در مقامات استجاب دعا و در اسحار و اذکار بوده و هستیم. و حال هم با اشغال لاتحصی در حقّ آن حضرات لوح بدیع منبع صادر. عیون و قلوب و ارواح و افئدة و صدور را روشن و منور و پر روح و ریحان و منشرح و مسرور و مجبور فرمائید و به قوتی ملکوتی و اخلاقی روحانی و بیانی رحمانی بر هدایت نفوس همّت و قیام فرمائید. و السّلام علی اوّلکم و آخرکم و شاهدکم و غائبکم و صغیرکم و کبیرکم و روحی لحبکم الفداء. حیدر علی. (۴۸)

و در مرقومه دیگر خطاب به همان آقا یدالله از ارض اقدس می‌نویسد:

”بسم الله الاقدس الاعزّ المحبوب هویتی و حقیقتی لما ورد علیکم فی سبیل الله و تحمّلتُم حبّاً لله و صبرتم خلوصاً فی میثاق الله و شکرتم طلباً لرضاء الله ربّ العالمین... شصت و پنج سالست (۴۹) که آن جنابان تحت شکنجه غافلین و چنگال محتجبین و درنده‌های ارض واقع شده‌اید. و چون با این صدمات و اذیّات و مصیبات صبر و شکر نمودید و از اطاعت سلطنت و محبت حضرت ظلّ اللهی همایونی منصرف نشدید و اوامر و نواهی حکومت را به جان رایگان گردن نهادید شبهه‌ای نبوده و نیست که جزئیات آنچه بر آن جنابان وارد شده در دفتر ایجاد مکتوب و مسطور است و به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده و روشن و راه نماینده و هدایت کننده است. و این افتخار و مباهات و نورانیت و ربّانیت و قرب جوار رحمة الله و مقعد صدق ظلّ لواء میثاق الله الی ابد الابدین با آن حضرات بوده و هست. دنیا مزرعة آخرت است و الحمد لله خردل زراعت آن جواهر محبت شجره بزرگ عظیمی شده است که چه مقدار وحوش و طیور و حیوانات در ظلّش مستریح و متلذذند و چه

قدر نفوس مقدّسه به نعمت و موهبت و رزق انسانیتش متّعم و مرزوق. اینست مصداق و حقیقت یختصّ برحمته من یشاء. پس حضرت عمّ بزرگوار و جمیع آن عائله مبارکه مقبوله محبوه را از این فانی به خلوص و اشواق و ارادت و عبودیت و فدویت ذاکر شوید. در حقّ جمیع دعاگویم و کلّ را به عنایات لابیایات لانهایات حضرت عبدالبهاء ماسواه فداء بشارت می دهم و از کلّ التماس دعا دارم. والسّلام علیکم وعلیهم اجمعین. حیدرعلی. مبارک رقیمه طهران ۳ ع آن جناب مدّتی قبل زیارت شد و بر موفقیّت و مؤیّدیت جناب عمو و آن جناب شکرها نمودیم. باید حقیقه در حقّ غافلین دعا کنید چه سبب تطهیر و تزکیه و نورانیت آن حضرات شده‌اند و سعادت خودشان را فدای سعادت آن جنابان نموده‌اند و شقاوت را برای خود خواسته‌اند. پس از صمیم قلوب تذکّرشان را بخواهید. (۵۰)

از جمله دیگر نفوسی که اعضاء خاندان نداف را مورد مرحمت قرار می‌دادند و با آنان روابط دوستانه صمیمانه داشتند جناب آقا سید اسدالله قمی است. نگارنده اصل برخی از مرقومات این مبلغ و خادم شجاع و مخلص امرالله را خطاب به خاندان نداف نزد خود دارد که در این مقام به درج آنها مبادرت می‌نماید. این مرقومات نه تنها شامل عنایت به خاندان نداف است بلکه حاوی نکات جالبی از تاریخ امر مبارک است. در مرقومات مذکور به طوری که قبلاً ملاحظه شده و بعداً نیز ملاحظه خواهد گردید اشعاری از آقا سید اسدالله دیده می‌شود که تاکنون انتشار نیافته است. در مرقومه مورّخه بیست و سوّم جمادی الاولی سال ۱۳۲۵ هجری قمری که متأسّفانه بخشهایی از آن طیّ حوادث گوناگون پاره شده از ارض اقدس خطاب به جناب آقا میرزا یدالله ابن نداف می‌نویسد:

"جناب آقا میرزا یدالله روحی لانجذابه فداء... مرحمت فرموده عموی ماجد مکرم را تکبیر و فیر کثیر التّأثیر ابلاغ بفرمائید و احوال پرسی نمائید... ابن جلیل جناب عمویت (۵۱) را مخصوصاً به اعلی اذکار ذاکر و به ابهی تکبیر مکبر گردید و بازماندگان اخوی مرحوم مغفور آقا محمد ابراهیم روحی لرمسه فداء آقا شکرالله و آقا فضل الله روحی لهما الفداء را از قبل فانی تحیت وجدانی روحانی بگوئید و تحبیبشان بفرمائید از کرم و جود و عنایت طلعت ملیک محمود سائل و آلمیم که آن عائله محترمه را در ظلال فضل خود همواره محفوظ و مصون بدارد و می‌دارد زیرا جودش زیاد و کرمش سبقت بر عالمیان گرفته است. دیگر اهل بیت و حضراتی که در خانه می‌باشند دعاگو خواهیم بود و نایب الزّیارة کلّ خواهیم گردید، خصوصاً در مواقع مخصوصه و حضور مبارک و حین فوز به زیارت لقای طلعت مولی الوری ارواحنا لبلائه و فضله فداء. و بعد مرحمت فرموده حضور مولیان کرام و محبّام بزم ایقان عرض عبودیت فانی را به احسن طراز ابلاغ بنمائید و هر یک را احوال پرسی کنید بلکه ببوئید و ببوسید و در آغوش کشید و مؤدّه صحت و اعتدال وجود مبارک را اعلان بنمائید.

الحمد لله مزاج حضرت عبدالبهاء جواهر الارواح لانوار طلعة نوره فداء متقمص بقميص صحت... احدی از دریای جود و کرمش محروم نگردیده و نخواهد گردید. هر کس از هر جا و از هر چیز چیزی به او وارد می آید پناه به عباس افندی می آورد و هر کس بی نوا از هر نوائی می گردد عباس افندی نوابخش اوست... فانی خیلی می خواستم در قم کسی باشد که وارث این عبد ذلیل باشد یعنی آنچه از ایام جمال قدم جل اسمہ الاعظم به افتخار فانی از ترشحات قلم اعلی و اثیراعه نوره طلعت مولی الوری ارواح الغیب و الشہود لترشحاته فداء صادر و نازل گردیده ضبط بنماید و به یادگار نگاهدارد. و کذلک از اشعار و ابیاتی که به مناسبت عرض نموده ام نوشته کتابچه بنماید که بماند. چه قدر احباب این مطلب را خواهش نموده اند و فانی مناسب ندیده ام. هر گاه آن قرۃ العین معنوی معاهده می فرماید و مایل می باشید متدرجاً نوشته ارسال می دارم و نهایت منت می کشم و غزلی که قبل از ورود به شریعه الهیه سروده و بعد از تصدیق چند فرد به او افزوده می نویسم و ارسال می دارم و از خداوند پیوند روحی با آن جوان روحانی تمنا می نمایم که مؤید فرماید و ترا توفیق رفیق کند که مطلب مزبور مسطور و مذکور در آن خانواده بماند که حب الوطن من الایمان محقق و ثابت گردد. انه هو المؤید العلیم. و پیوسته مترصد جواب عریضه خواهم بود. البتہ البتہ در هر ماهی اقلاً نامه بنگارید و ابدلاً ملاحظه ننمائید. فدایت اسدالله ۲۳ جمادی الاولی سنہ ۱۳۲۵. در پشت نامه نوشته است: "مخصوصاً حضور مهر موفور عموی محترم مهربان از فانی عرض اشتیاق ابلاغ بفرمائید و جواب زود نوشته ارسال دارید. اسدالله." (۵۲)

در مرقومه مورخه بیست و یکم ربیع الاولی ۱۳۲۶ هجری قمری خطاب به آقا یدالله از اراض اقدس می نویسد:

"هو الله"

مرحبا ای پیک جانان مرحبا مرحبا ای مونس جان مرحبا

اعلی رقیمه نگارین آن حبیب نازنین و محبوب دیرین که رقمزده کلک نمکین بود مدتیست زیارت و قرائت گردیده جواب در عهده تأخیر افتاده نظر به عدم اقتضاء الساعه به جواب حسن خطاب آن زبده احباب مبادرت می نمایم و از محبوب عالمیان مسئلت و تمنا می کنم که به دوام اسماء حسنی و صفات علیای خودش آن عائله موقته محترمه را در ظل سدره اتیسا و در سایه دوحه بقاء مستظل و محفوظ و مصون و مأمون بدارد. آمین. الحمد لله مؤیدید و موفق و منظور عین عنایتید و مشمول الطاف حق. طوبی لکم و حسن خطاب ربکم و رب آبائنا الاولین. تلویحاً مرقوم فرموده بودند مایل حرکت به قم می باشند البتہ باید پیوسته نظر تان به قم باشد. شاید نقوسی از توجه آن حبیبان در قم پیدا شوند (۵۳) که قم را رضوان و جنت یزدان بفرمایند و حدیث هست که یک در جنت خلد از قم

مفتوح می شود. لابد آنچه در افواه هست اساسش در حیز امکان به وقوع خواهد پیوست. امید از الطاف ربّ مجید داریم که آن جوهر خلّت و خلاصه مودّت در معنی باب جنت اعلی گردید و نفوس غافله را قافله سالار شوید و به جنت یقین که توجّه به افق اعلی هست داخل کنید. ربّ حقّ ذلک بفضلک و جودک و کرمک یا ارحم الرّاحمین. دیگر مرقوم فرموده بودید که هر چه به قلم می آید می نگارم و نمی دانم چه می نگارم. آنچه آن هویت فطرت مرقوم می فرمائید از صرف فطرت پاکتان می باشد. زیبا و شایسته است. ای کاش فانی نیز مثل آن حبیب عزیز بی رنگ و بی سواد بودم. سواد در عربی سیاهی را گویند. چون خطّ سیاهست می خوانند. به این اعتبار سوادش می گویند. البتّه بیاض از سواد روشن تر است. ملاحظه در مرآت و آئینه بنمائید اگر قدری سیاه باشد ابداً روی را نمی نمایاند. قلوب به مثابه مرآتست هر چه صاف تر باشد عکس مهر محبوب بهتر به او می افتد و پرتو آفتاب حقیقت زیادتر و زودتر به او می تابد این است که مثنوی گفته:

آینت دانی چرا غمّاز نیست زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست
روتو زنگار از رخ او پاک کن بعد از آن، آن نور را ادراک کن

دیگر مرقوم فرموده بودند که اشعار نوشته و ارسال شود شرح این اشعار و ائمار شجر این زمان بگذار تا وقت دگر زیرا اقتضاء ندارد. دیگر از وقایع این ارض خواسته باشند منقلب است. هر بچند وقت فساد ناقضین بروز می کند و بر نعمت ثابتین و بر نعمت ناقضین می افزاید. از اوّل محرم چند نفس بی خبر و بیخودی را گرفته اند و هنوز محبوس و از آزادی مأیوسند و عاقبت معلوم نیست. همین قدر هست که یدالله فوق ایدیم. ماگرو می بریم ار جفت و اگر طاق آید. برای امرالله فائده دارد. آنها نمی دانند هر چه تهدید زیادتر تأیید زیادتر خواهد رسید. ای کاش همه ماها را فدای یک موی مبارک بنمایند و تصدّق کنند. باری نایب الزّیاره بوده و خواهم بود. ابداً فراموش نشده و نخواهید شد. حضرات احباب خصوصاً عموی مهربان و اخوی و اهل بیت و احباب قم را طرأ به تکبیرات ابدع اعلی مکبر گردند. التماس دعا دارد. اسدالله فی ۲۱ ربیع الاولی ۱۳۲۶. حقیر خدا می داند که همیشه به جهت احباب قم در باطن فتح و ظفر و تأیید و توفیق طلب نموده و خواهم نمود و هر وقت که سر بر آستانه مقدسه می گذارم به این نیت می باشم و از تراب عتبه سامیه رجا و تمنا می نمایم که احباب قم را مؤید و موقّق فرماید تا مثل سایر نقاط در خدمات امر قیام نمایند. حیف است قم به این حال بماند. روزی از لسان عظمت شنیدم اقبال نفوس هر بلدی میقاتی و مدّتی دارد. مثل فواکه و ائمار، نوعی از میوه ها اوّل بهار می رسد و برخی در تابستان و بعضی در پاییز و بعضی در زمستان. لابد نوبت به قم خواهد رسید. لاتیئس من رحمة الله. و در ظاهر ملاحظه می شود آفتاب اوّل سرکوه و قلّه جبال می تابد، رفته رفته میان حیاط می آید و تا اینکه میان اطاقها و سوراخها. باری الحمدلله که نیر آفاق شرق و غرب را منور فرموده است. از آمریک و آلمان ندای یا ربّی الرحمن گوشزد اهالی ایران و سایر قطعات روی زمین می شود. دیگر از خدا اهل بهاء چه می خواهند. چه

قدر عزیز و برادرهای باتمیزی خدا عطاء فرموده نشکرالله بهذه الموهبة الكبرى و عطية العظمى
بدوام الملك و الملكوت. فدای وجود کل. فانی اسدالله. " (۵۴)

در مرقومه دیگری مورخ بیست و پنجم جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری قمری از ارض اقدس
خطاب به جناب آقا یدالله نداف که در آن ایام در طهران اقامت موقت داشته چنین نوشته است:

"در طهران خدمت حبیب محترم مهربان جناب آقا یدالله روحی فداه مشرف باد. هو الله روحی
لأنجذابک الفداء اعلی رقیمة عنبرین آن حبیب دیرین و قرّة العین نازنین که مملوّ از مهر و وفا بود
زیارت و قرائت نموده و بر دو دیده مالیده و به درگاه محبوب آگاه جلّ و علا نالیده و مناجات نموده
که ای خداوند آگاه این بنده پرائتبه را در کنف حفظ خود نگاهدار و نگاه به حال و حسن خصالش
بفرما زیرا یادگار یاران پایدار و بیقرار روی منیر حضرت دلدار است و خادم محبّان غمگسار. در
محبت تو رخس افروخته و از نار طلعت بی مثال تو دلش سوخته است. پریشان موی مبارک است و
نگران روی پر نور اطهر است. خادم احباب تست و جانثار اصحاب تو. از وطن دور و از کسان مهجور
است. دستش را بگیر و به رفتارش در آرزو وطنش را امن و امان نما و قلبش را راحت و جدان عطاء
فرما. توئی محبوب مهربان و توئی نزدیک تر از رگ و شریان یا رحمن و یا متّان. باری هر وقت تعلیقه
نمیقه آن جوهر خلوص می رسد و قرائت می شود حالت مناجات در وجود احداث می گردد. از بس
از روی ناز و نیاز و صرف خلوص مرقوم می فرمائید. ای کاش فانی هم جذوه ای از نار محبت آن
جوهر مودّت در قلب پیدا می نمودم و یا خرده ذره ای از آفتاب مهر و وفاء و صفاء قلب منیر شما در
خود می یافتم. شاید نفس گرمی می کشیدم. خوبست چندی آن حضرت اینجا می آمدید و حقیر به
آنجا جای شما می ماندم. زیرا نشسته صهبای وصال چنان مغرور و بی حالم نموده که به تحریر در
نمی آید. شماها دور نزدیکید و ماها نزدیک دور. قصور اندر قصور و فتور اندر فتور است. در این
خصوص وقتی که در آستانه لاجل معالجه رفته بودم چند شعری وصف حال عرض کرده و به عنوان
عریضه به ساحت قدس ارسال داشته بودم. عرض می نمایم که بدانید مجاز نیست. حقیقت است
فی الواقع. بعد از چند فرد عرض شده است:

منکر بحضرت تو بود جاهل و بلید	علمش بموج آید اگر همچنان بحور
ملحد چو گفت عهد چه و حسبن کتاب	شد طبق بودواهی و شبه ابوالشورور
در دفتر زمانه بشد ثبت سرمدی	بی غیرتست ناقض و ثابت بود غیور
از طنز مدّعی و رقییم بطعنه گفت	دیدی که عاقبت شدی از بزم دوست دور
گفتم ولک اگر تو بانصاف بنگری	دور قریب خویشتر است از قریب دور
اقرب ترین جمله ملائک بلیس بود	خناس گشت و وسوسه می کرد در صدور

هر کس که دور گشت بپوید ره رضا
چونانکه گشت یوسف دور از بر پدر
چون دور از دو دیده یعقوب شد پسر
ای دل مخور تو غصه بجو صبر و اضطراب
منما قصور و صبر بکن با سکینه باش
از فرقت حبیب نبودش دمی شکیب
صافی دل و ضمیر بدانند که قرب و بُعد
با غایت مسافت بعد طویل و دور
نفس نفوس گشته شب و پرده جلال
هر کس نگشت زنده ز سافور و نفخ صور
با پرده جلال وصالش بود محال
من نیز پرده را بدرم از عنایت
با اینکه طاق گشت طاقم از هجر و از فراق
از فرقت رخ تو من شکایت نمی‌کنم
با این هوای سرد بامید نو بهار
تا عهد تست و باد صبا در جهان کند

شد عاشق صبور و چشد شربت ظهور
گشتی عزیز مصر و شه و سید حضور
از صبر گشت دیده یعقوب پسر ز نور
فیض حضور می‌رسد از حضرت غفور
باشد نصیب عاشق صادق قصور و حور
آنکس که صاف کرده دل و سینه چون بلور
نبود برای پرتو شمس و خورشید ظهور
کسب ضیاء می‌کند از شمس‌ها بدور
از پشت پرده روز سرافیل و نفخ صور
مرده است و مرده را ببرد زود مرده شور
موسی درید پرده ز سیناء و کوه طور
گردم شکفته چون گل روی تو از سرور
با درد هجر سازم و گویم من جسور
تا نیست فرقتی ندهد لذتی حضور
دائم غزل سرایم چون بلبل سحر
هر دم نسیم گیسوی عنبر نشان مرور

این چند فرد از وسط قصیده است. بمناسبت عنوان نامه نوشته گردید. مقصد اینست، حال نفوس دور از حضور خوب‌تر از نفوسی هستند که دائم الحضورند. حسنات الابرار سیئات المقربین. قوله تعالى کم من بعید قریب و کم من قریب بعید. شاعر گفته

گر در یمنی و با منی پیش منی گریش منی و بی منی در یمنی باری شمائی که به ظاهر
دورید از بزم قرب در حق ماها دعا کنید که شئونات بشریّه ما را از منظر احدیّه منع ننماید که آفتی
نبود بتر از ناشناخت من بریار و ندانم عشق باخت. از حضرت سیاهش مهتر مهوش
ستایش مرقوم فرموده بودند فی الواقع هر چه نیایش و توصیف بفرمائید به گوشه دامن آن سرور
دادپرور و برادر از جان بهتر نمی‌رسد. المؤمن لایوصف ایشاند و اکثر پارسیان. از قبل این علیل آن
حبیب جلیل و خلیل نبیل را به اعلی اذکار ذاکر و تحیت بندگی به اشتیاق ابلاغ بفرمائید. ملا بهرام
روحي فداه را هر گاه موجود باشند بیوئید و بیوسید. نایب الزیارة کلّ اجاء الله بوده و خواهم بود.
عمو و عموزاده‌ها را مع اخوی خودتان تکبیر کثیر التأثير برسانید و هر یک را از قبل حقیر ذلیل تقبیل
وجه بنمائید. و منتسبین ثابتین را دعاگو بوده و خواهم بود. از وضع این ارض خواسته باشند امن و
امان و محبان روحانیّه در مهد آسایش و راحت وجدانند. جمیع آنچه شنیده‌اید مبدل به روح و
ریحان گشت. امیدوارم باب لقاء به احسن وجه بر وجه نورا احباء الله مفتوح و باز گردد و قلعه

بندی به کلی برداشته شود. زیاده بر این جسارتی نه. فدای شما جان اسدالله فی ۲۵ ج الاولى
۱۳۲۶."

در پشت این مرقومه جناب آقا سید اسدالله چنین نوشته است:

"جناب حاجی میرا حیدرعلی روحی فداه اکثر اوقات بذکر محاسن آن عاقله محترمه ذاکر و مشغولند و نایب الزیاره. جواب مرقوم بفرمائید و هر چه می خواهد دل تنگت بگو. گوش باز و مستعد آواز آن فخر راز و نیاز است. والسلام اسدالله. مجدداً عرض می شود ان شاء الله به جهت جناب آقا مشهدی عبدالرزاق مرحوم رحمة الله علیه رجای و تمنای مغفرت و آمرزش خواهم نمود و خواهم نوشت از بعد و السلام." (۵۵)

در نامه مورخ شوال همان سال خطاب به آقا یدالله ابن نذاف می نویسد:

"هو الله یدالله فوق ایدی الناس روحی فداک مدتیست که مژده صحت وجود طلعت مقصود را به آن محبوب فؤاد به واسطه مداد نداده ام. نظر به اینکه انگشتم مجروح و ابواب تأیید بر وجهم غیرمفتوح بوده حال الحمدلله بهبودی حاصل و بعرض این عریضه قابل شده و به توفیق الهیه نائل شدم. الان روز دوم شوال و طلعت محبوب لازوال در کنار باغچه مانند شمس در وسط زوال در مقال و در نهایت استجلال است. در این وقت و حین بیاد روی آن یار دیرین به عرض این ذریعه مشغول و از حق مشهود سائل و آمل که وجود آن جوهر سجود را پیوسته مشمول الطاف بی نهایت خود بدوام ملک و ملکوت بفرماید. باری الحمدلله شمس صحت از افق اعلی به اعلی اشراق مشرق و لائح است. بشری لاهل الولا من هذه الموهبة و العطاء و ارض مقصود امن و امان و محبان در راحت وجدانند یعنی عائله نذافها همه مشرف و نائل و فائز بفوز حضور و ناظر. (۵۶) خدا می داند الان به نیابت شماها به لقای حضرت عبدالبهاء ارواحنا لانوار وجه نورانه فدائ نائل می باشم طوبی لکم و حسن مآب و خطاب رب الارباب. عموی مهربان و اهل بیت و عموزاده ها و برادر و احباء الله را اناثاً و ذکوراً به اعلی تکبیر مکبر از حقیر بگردند و زود به زود جواب مرقوم بفرمایند. نظر به فانی نفرمایند به لطف خودشان ناظر شوند. فانی قصور خیلی دارم. امید عفو از همه دارم و التماس دعاء رجاء می نمایم. اسدالله." (۵۷)

در مرقومه مورخه بیست و دوم ربیع الثانی ۱۳۲۷ از ارض اقدس خطاب به آقا یدالله می نویسد:

"در قم حضور محبت ظهور حبیب روحانی جناب آقا یدالله روحی فداء هوالله روحی و کینوتی لاجذابکم فداء اعلی نامه نامی دو طغری بیک دفعه بیک عبارت و بیک مضمون زیارت شد و سبب سرور و فیض جبور گردید. عریضه جوفش را تقدیم حضور مبارک نمودم و طلب تأیید از درگاه رب مجید نمودم. در خصوص سکنی به قم و مراحم اهالی قم راقم شده بودید. فانی حسرت برده و دریغ و غبطه خورده که ای کاش در آن حرکت حقیر خواجه تاش شما بودم و یا خدمتکار شما می شدم. چه مناسب حال ما و شماست:

نه پائی که گاهی خرامم بصحرا نه دستی که بیرون کنم خاری از پا
تماشای گل خوش بمرغان گلشن که بستند ما را نظر از تماشا

فیالیتنی کنت معکم فی کل حال. امیدواریم عاقبت شما محمود و به فوز زیارت لقای طلعت مقصود فائز و نائل شوید. باری فانی فرصت ندارم که مفصلاً عریضه عرض بنمایم و تفصیل بنویسم. مدتی بود در اسلامبول بودم. چند روزیست وارد شده و به فوز لقاء نائل می باشم و نائب الزیاره می گردم. ان شاء الله هر وقت اقتضاء نمود رجای صدور عنایت به جهت شما به عنوان خیر و برکت خواهم نمود. نقداً نایب مناب شما در روضه مبارکه بوده و خواهم بود. عموی مهربان با عموزاده ها و اخوی و عموم احباب را سلام و تکبیر برسانید. الآن جناب آقا عباسقلی قمی که در اسکندرونه دکان معتبری داشتند آمده اند اینجا مشرفند. می خواهند در اینجا دائمی باشند، بسیار آدم خوبی و جوان محبوبی می باشند. غایبانه تکبیر به همه می رسانند و مشتاق ملاقات شما می باشند. زیاده عرضی نه. فدای وجودتان جان اسدالله." (۵۸)

این مرقومه در یک صفحه نوشته شده و در صفحه مقابل آن مرقومه ایست از جناب ارباب مهربان رستم (تشکر) خطاب به همان جناب آقا یدالله که بعداً عین آن ضمن احوال ارباب مهربان در این کتاب خواهد آمد. جناب آقا سید اسدالله در نامه مورخ سیزدهم جمادی الاولی ۱۳۲۷ خطاب به آقا یدالله چنین می نویسد:

"در قم حضور مهر ظهور حضرت محبوب روان جناب آقا یدالله روحی فداء مشرف باد. هوالله روحی لحضرتک الفداء و لثراب اقدام احبای مولاک و مولی العالمین. چندی قبل عریضه مطولی در نهایت خلوص عرض و ارسال گردید و بشارت صحت طلعت مولانا عبدالبهاء ارواحنا لعنایت فداء را اعلان نمود و مژده ارتفاع امرالله را رقم نموده. امروز نیز نظر به اینکه بایستی توقیع بدیع منیع را که به افتخار آن عائله محترمه صادر گردیده ارسال بدارم به این دو کلمه مصدع می گردم و در ضمن یک طغری توقیع بدیع با یک قطعه اسم اعظم که مستر ریمی از آمریکا به رسم هدیه ارسال فرموده اند به توسط جناب آقا مهربان رستم... تقدیم می نمایم و پیوسته نایب الزیاره بوده و خواهم

در مرقومه مورخه بیست و نهم محرم الحرام ۱۳۲۸ هجری قمری از ارض اقدس خطاب به همان آقا یدالله می نویسد:

"مکتوب نورانی آن محبوب جانی واصل گردید، زیارت شد، بهجت افزود و روح و ریحان مبذول فرمود. دست به دعا برداشتم و از خدا خواستم که آن عائله محترمه را تا دامنۀ ملکوت در ظلّ عنایت و فضل محفوظ و مصون بفرماید. از وضع این ارض بیضاء و بقعه نورا و وجود طلعت مولی الوری ارواحنا لانوار طلعة اعلاّته فداء خواسته باشند الحمدلله و المنة متقمّص بقميص صحّت و مستوی بر عرش عبودیت کبری می باشند و ارض امن و امان و طائفین من طاف حوله الاسماء در مهد آسایش و راحت وجدانند. مکاتیب آن حبیب هر وقت به فانی رسیده است به عنوان تحبیب جواب عرض نموده و در حضور مبارک به احسن طراز به ذکر جمیل شماها هم مشغول گشته و خواهم گشت. در روضه مبارکه و بقعه منوره نایب مناب احباب خصوصاً شماها بوده و خواهم بود... (۶۰) نظر به اینکه مسرور می شوید این غزل را به عنوان عریضه عرض و ارسال می دارم که به یادگار نگاهدارید و به دیده مهر و وفاء مدام نگاه به او بنمائید حضور حضرت عموی خوشخو و حبیب الله مه رو و علی محمد و قرّة العین های معنوی آقا شکرالله و آقا فضل الله و اهل بیت و تمام عائله محترمه عرض اشتیاق ابلاغ بفرمایند. به تاریخ ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۸. اسدالله.

کسی که دید ترا صاحب بصر گردد	ز خطّ عارض حسن تو باخبر گردد
ز مهر رخت رخ ز مه نگردانم	چرا که مقتبس از نور خور قمر گردد
اگر که سمّ نقیم دهی و زهر هلال	بکام جان دلم شهد و هم شکر گردد
ز دیده خواب ز تن نای رفته است و قرارم	شب فراق تو جانا بکی سحر گردد
زمانه گر که ز عهد تو سرپیچد خود	بامر کن فیکون زیر و گه زیر گردد
هر آنکه از در تو دور و رو بدون تو کرد	چو ابن و زاده انقوزه دربدر گردد
بگلستان ولایت نهال نبات اگر	چو چوب خشک بود سرخ و سبز و تر گردد
کسی که دل بدلت بست و داد مردی داد	چو مور و پشه بود فیل و شیر تر گردد
شعاع مهر رخت هر که از دل و جان دید	چو ذره محو و بهر بنده مهرور گردد
بباغ عشق بمحضی که پا نهد عاشق	بدل چو لاله خورد داغ و خون جگر گردد
اگر جفا و بلا آیدت تحمل کن	که از بلا و جفاء سدره بایتر گردد
بقول هر چه بگوئی بکوش در عمل آر	اگر که خواهی قول تو پرائر گردد
بگو تا یارب ز دنی تحیراً حیرت	که از تحیر طبع تو چون گهر گردد.

جناب آقا سید اسدالله در مکتوب مورخ نوزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۸ هجری قمری که با روز نهم عید اعظم رضوان مصادف بوده به جناب آقا علی محمد فرزند جناب آقا محمد رضا نداف و نیز جناب آقا حبیب الله فرزند جناب آقا محمد حسین نداف از ارض اقدس چنین می نویسد: "در معصومه قم حبیب روحانی آقا علی محمد و محبوب جانی حبیب الله ابن نداف. هو الله الحمد لله و المنة و له الشکر و العطاء که بارض بیضاء و بقعة نوره مشرف و بطواف مطاف ملاء اعلی نائل و بفوز زیارت لقای مبارک طلعت من طاف حوله الاسماء حضرت عبدالبهاء ارواحنا لانوار وجه اطهره فداء فائز و مستفیض از

فیوضات حضوریم با غایت خوشحالی ای جای شما خالی ای جای شما خالی
 در روضه غنائیم، در جنت ابهائیم اندر بر آقائیم، با طلعت مولائیم
 در غایت خوشحالی هم جای شما خالی هم جای شما خالی
 با مرکز پیمانیم، بر او همه مهمانیم پیوسته ثناخوانیم، مسرور برضوانیم
 در غایت خوشحالی هم جای شما خالی هم جای شما خالی
 مخمور می دوشیم، مست می و مدهوشیم با هم همه در جوشیم، هم دست درآغوشیم
 در غایت خوشحالی هم جای شما خالی هم جای شما خالی
 بی رنج و ملال هستیم، هم مست وصال هستیم ناظر بکمال هستیم، با مهر و هلال هستیم
 در غایت خوشحالی هم جای شما خالی هم جای شما خالی
 محور رخ دلداریم، با نشئه و سرشاریم هم بنده درباریم، همچون گل بی خاریم
 در غایت خوشحالی هم جای شما خالی هم جای شما خالی
 در روز الستیم ما، پیمانانه بدستیم ما از خمر تو مستیم ما محبوب پرستیم ما
 در غایت خوشحالی هم جای شما خالی هم جای شما خالی
 محبوب بهاء گوئیم، هم راه وفاء پوئیم هم طالب آن روئیم، می گردیم و می جوئیم
 در غایت خوشحالی هم جای شما خالی هم جای شما خالی
 چون عاشق سربازیم، با دلبر طنازیم با دوست هم آوازیم، بر ساعد شه بازیم
 در غایت خوشحالی هم جای شما خالی هم جای شما خالی
 چون شمع شب افروزیم، میسازیم و می سوزیم با طالع فیروزیم، موعود بنوروزیم
 در غایت خوشحالی هم جای شما خالی هم جای شما خالی

فی ۱۹ ربیع الثانی، نهم رضوان ۱۳۲۸. (۶۱)

آقا سید اسدالله گاه الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء را که در باب موهبت و نعمت سرگونی و بی سر و سامانی در طریق حق بوده برای خاندان نداف ارسال می نموده است. لوح ذیل از آن جمله است. نامبرده در کنار متن لوح در صفحه مقابل نوشته است که این لوح "بجهت احباب میانج نازل

گرفته است. این توفیق مبارک را تلاوت و استنساخ بفرمائید و جوف پاکت قم بگذارید و ارسال دارید. "عین لوح مبارک چنین است:

"هو الله ای دو یار عزیز سرگونی من در این جهان امن و امان و سر و سامان بچه کار آید. آسودگی بدن و خفتن شب و گفتن روز و اندوختن در صبح و افروختن در شام و راحت بستر عبقری حسان و پرند و پرنیان به چه کار انسان آید. اوقات به هذیان بگذرد و چون به پایان رسد زیان اندر زیان و خسران نمایان. اما سرگونی و بی سر و سامانی و فلاکت و ناتوانی و صدمات و رسوائی و تنگنای زندانی و فراز دار و جانفشانی و قربانگاه عشق ربّانی این نعمت و موهبت جاودانی و عزّت ابدی و مسرت و جدانی و کام دل و جانیست. طوبی لمن فاز به، بشری لمن حاز به و علیکم البهاء الابهی ع." (۶۲)

باری همانطور که جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی نیز در کتاب بهجة الصدور (صفحات ۱۷-۲۱۶) تصریح کرده است جناب استاد محمد رضای ندّاف و جناب آقا یدالله ابن ندّاف در سال ۱۳۲۸ هجری قمری (۱۹۱۰ میلادی) به زیارت ارض اقدس و تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء نائل گشتند. سالها بود که اعضاء خاندان ندّاف آرزوی تشرّف به حضور جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء داشتند. ولكن تعصّب و عناد مردم قم در حدّی بود که انجام این سفر را میسر نمی نمود. آقا محمد حسین ندّاف تا پایان حیات در این حسرت بود و سرانجام توفیق نیافت. این بود که آقا محمد رضا و آقا یدالله هنگام تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء بسیار گریستند و یاد آن یار مخلص جانفشان مظلوم نمودند که در این عالم به زیارت طلعت مبارک حضرت عبدالبهاء فائز نگشت. آنان چون شهر قم را ترک نمودند به هر جای قدم نهادند مورد استقبال و مرحمت احباء قرار گرفتند تا آنکه به کوی محبوب گام نهادند. خاطرات آن دوبار مؤمن صافی ضمیر از ایّام تشرّف تا پایان حیات کام جانیشان را شیرین کرده است. آنچه نگارنده از آن خاطرات می داند مقتبس از اظهارات کتبی و شفاهی جناب آقا یدالله ندّاف است. هنگام وصول به ارض اقدس دیگر طاقتشان برای انتظار تشرّف تمام شده بود. همان روز به محض حضرت عبدالبهاء بار می یابند. هیکل مبارک هر دو وجود نازنین را در آغوش می گیرند و اشک آنان را با دستهای مبارک پاک می کنند. بیانات مبارکه آنروز تماماً در توصیف خدمات خاندان ندّاف بوده است. حضرت عبدالبهاء شرحی راجع به مخالفت علماء قم با امر مبارک و آزار و تعقیب خاندان ندّاف و دیگر یاران قم برای حاضران می فرمایند و مجدداً آقا محمد رضا و آقا یدالله را در آغوش گرفته اظهار عنایت می فرمایند. در ایّام اقامت در ارض اقدس هر روز افتخار تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء داشتند. به گفته خودشان معجزات بسیار از آن مرکز عهد حضرت پروردگار دیدند و بر ایقانشان بسی افزوده گشت. آقا محمد رضا و آقا یدالله هدایای فراوانی به همراه داشتند که حضور حضرت عبدالبهاء

و عائله مبارکه تقدیم نمایند. آنچه آورده بودند تقدیم حضور شد و به اعضاء عائله مبارکه تسلیم گشت. جز چند سنگ پا و کیسه و لیف حمام که ظاهراً شرم حضور داشتند که تقدیم کنند و منتظر فرصت بودند که به وسیله یکی از خادمان بارگاه مرکز میثاق تقدیم نمایند. یک روز حضرت عبدالبهاء با آقا محمد رضا نداف مزاح می فرمودند. فرمودند مشهدی رضا امروز می خواهم با شما به حمام بروم. ناگهان آقا محمد رضا به پای هیكل مبارک می افتد و لیف ها و کیسه ها و سنگ پا را تقدیم حضور می نماید. سپس همراه آقا یدالله افتخار التزام در حمام می یابد. همشیره آقا یدالله سرکار بهیّه خانم از برادر و عموی خود تقاضا کرده بود که هنگام تشرف از حضرتشان برای او شفاء بیماری قلب طلب نمایند. آنان به کلی فراموش کرده بودند. یک روز حضرت عبدالبهاء از احوال بهیّه خانم سؤال می فرمایند و یک شیشه گلاب عنایت می فرمایند که به او داده شود و می فرمایند هر وقت قلبش می گیرد قدری از این گلاب در آب قند ریخته به او بدهید. اشک در چشمان آقا محمد رضا و آقا یدالله حلقه می زند. حضرت عبدالبهاء این بار نیز آن دورا در آغوش می کشند و مورد مرحمت قرار می دهند. در یکی از ایام تشرف آقا محمد رضا اجناس ابریشمینی که دخترش نوابه جهت نسوان عائله مبارکه تقدیم کرده بود به حضور مبارک تقدیم می نماید که مورد قبول قرار می گیرد. آقا محمد رضا به حضور مبارک معروض می دارد که نوابه سالها صاحب فرزند نمی شده تا آنکه پسری می آورد و پسر در خردسالی وفات می کند. حال از محضر مبارک رجا دارد که در حق او عنایت فرمایند و صاحب فرزند شود. در حق نوابه دعا می فرمایند و می فرمایند اگر پسر آورد نام عنایت الله بدو دهید و اگر دختر شد نامش قدسیه باشد. چند ماه پس از ورود آقا محمد رضا و آقا یدالله به قم نوابه که حامله بوده وضع حمل می نماید و نام دختر را قدسیه می نهند و به شرحی که خواهد آمد نوابه حدود سه سال بعد در شهر قم صعود می نماید و ما احوال و خدمات سرکار قدسیه خانم را بعداً به تفصیل بیان خواهیم کرد. گویا در روزهای نخست از تشرف آقا یدالله که جوان بوده دائماً در دل می گفته قربانت گردم یک معجزه کن تا من هم به چشم ظاهر معجزات تو را بینم. یک روز حضرت عبدالبهاء هنگام سوار شدن بر کروسه مبارک دست روی شانه آقا یدالله می گذارند. وی بعدها تعریف نموده و گفته که چون حضرت عبدالبهاء دست مبارک را بر شانه من نهادند گوئی تمام کره زمین را بر شانه ام نهاده اند. فرمودند دیدی؟ یک روز حضرت عبدالبهاء از آقا یدالله خواستند که مناجاتی تلاوت نماید. آقا یدالله که لحن بسیار خوشی داشت مناجات مبارک معروف "ای پروردگار این بیچارگان شیفته روی تو اند و افتاده کوی تو" را که حضرتشان به اعزاز خاندان نداف مرحمت فرموده اند تلاوت نمود. هیكل مبارک فرمودند در هر مجلسی از محافل احباء حاضر می شوی از قبل عبدالبهاء این مناجات را تلاوت نما. این بود که آقا یدالله همواره در محافل امری این مناجات را با لحن ملکوتی خود تلاوت می نمود.

پس از بیست و هفت روز اقامت در ارض اقدس آقا محمد رضا و آقا یدالله با خاطرات خوش تشرف به شهر قم مراجعت و هدایای مبارک را به اعضاء خاندان خویش اهداء نمودند. در همان ایام

قدسیّه (مادر نگارنده) به دنیا آمد و سبب سرور اعضاء خاندان گشت ولیکن این سرور دیری نپائید و بلایا و مصائب بسیار بارید. خاندان مظلوم ندّاف مجدداً مورد حقد و حسد دشمنان و معرض ظلم علماء سوء زمان گردیدند. علماء فتوای قتل دادند و کسبه از معامله با آنان سرباز زدند. به حمام‌های عمومی راهشان ندادند. هر چه بلا بیشتر بارید آنان بر ثبات و استقامت خویش افزودند. در آن احوال تنها وسیله تسکین آلامشان زیارت آثار الهیّه بود. خصوصاً الواحی که از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزازشان نازل می‌گشت. لوح مبارک ذیل در آن ایام از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب آقا یدالله ابن ندّاف نازل گردیده است:

"قم جناب یدالله علیه بهاء الله الابهی یا صاحبی السّجن هو الله ای مظلوم آن اقلیم فی الحقیقه کار بر آن مظلومان تنگ شده زیرا جمعی بی‌نام و ننگ و بی‌هوش و فرهنگ نهنگ آسا درصدد شما هستند و آرام ندارند و انصاف نجویند بلکه دست اعتساف بگشایند و هر جور و جفا روا دارند. ولی یقین بدان آنان را آرام جان نماند و راحت دل نپاید. از خدا خواهم نوعی گردد که به خویش پردازند و یاران اندکی راحت نمایند. قضیه معامله مشکل است زیرا هر یک در امرالله شخصی شهیرید و مشهور بشیدائی جمال منبر. با وجود این کسب و کار در آن دیار امریست عسیر. اگر ممکن در طهران به کاری پردازید. شاید از این گیر و دار اندکی راحت حصول یابد. اگر چه در سبیل الهی زحمت عین رحمت است و مشقت حقیقت سعادت. جمیع را از قبل من تحت ابدع ابهی ابلاغ دارید. ع.ع." (۶۳)

در لوح دیگری می‌فرمایند:

"قم جناب یدالله ابن مشهدی محمد حسین ندّاف یا صاحبی السّجن هو الله ای بنده الهی نامه‌ات رسید و از مضمون نهایت روح و ریحان معلوم گردید. الحمد لله بر امر ثابتی و مانند نهال بوستان الهی ثابت. سلیل آن جلیلی و پسر آن پدر. لهذا سرور عبدالبهاء در اینست که به خدمت درگاه احدیت موفق شوی و علیک البهاء ع.ع." (۶۴)

و در لوح دیگر می‌فرمایند:

"قم جناب یدالله علیه بهاء الله الابهی یا صاحبی السّجن هو الله ای جوان رحمانی نامه‌ای که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید. فی الحقیقه جوهر معانی بود و احساسات روحانی. بلکه تأییدی آسمانی. چقدر در عبارت شیرین بود. زیرا شعله نار محبت

اللّه بود و جذبۀ نفحات ملکوت ابهی. به مجرد قرائت دعائی در نهایت ضراعت به درگاه احدیت گردید که ای ید غیبی یداللّه را تأیید کن زیرا به جان و دل ره تو پوید و رضای تو جوید و همواره راز تو گوید. به خدمت قائم است و در عبودیت دائم. ای بنده حقّ هر چند اهل قم حال سخریه و استهزاء به تو نمودند ولی عاقبت خود سُخره سُخره گردند و یاران الهی در نهایت عزّت ابدی و هر چند اطراف خانه را گرفتند و سنگسار نمودند ولی عاقبت آن خانه را نهایت احترام نمایند. زیرا نفحات پروردگار در آن منتشر شد. اینست شأن مردم. باری مرقوم نموده بودی که ایران ویران است. چگونه ویران نگردد و حال آنکه منشاء ظلم و عدوانست. ملاحظه کن که چه کردند. چگونه خون مظلومان ریختند و اموال تالان و تاراج کردند و بنیان خاندانها برانداختند و جسمهای شرحه شرحه را سوزاندند و هنوز دست برنداشته‌اند البتّه چنین گردد. با وجود این در حقّ آنان به دل و جان دعا کنیم و عفو جرم و گناه طلبیم. ولی هر عملی را تأثیری و هرکاری را پاداشی. از تخم فاسد البتّه کشت مبارک نروید و سبب اندوختن خرمن نشود. ملاحظه کنید که در آوه تازه چه ولوله‌ای انداختند و سبب چه آه و ناله‌ای گردیدند. حضرت باباخان آن نفس مبارک را چگونه شهید نمودند. با وجود این چگونه امن و امان حاصل گردد و اهالی ایران سر و سامان یابند. پس دعا کنید که شاید آن قوم ظلوم جهول اندکی از درندگی رهائی یابند و اذیت و جفای مور را روا ندانند تا چه رسد به انسان و نفس مبارکی مانند باباخان. مرقوم نموده بودی که دلم پر خون است. حقّ داری از شهادت آن بزرگوار دلها محزونست بلکه سرشک چشم ملاء اعلیٰ رود جیحون است. چنین نخواهد ماند. به پاداش اعمال خویش رسیده و خواهند رسید. به جمیع یاران خوشخو، حضرت عمو و پسر عمو و اخوی و برادرزاده‌ها کافّة تحیّات ابدع ابهی برسان. ع.ع. (۶۵)

در لوح مبارک دیگری خطاب به آقا یداللّه و دو تن دیگر از یاران جانفشان قم چنین می‌فرمایند:

"قم به واسطۀ جناب امین جناب ابراهیم صفّار و جناب عبدالحمید و جناب یداللّه علیهم بهاءاللّه الابی. یا صاحبی السّجن هواللّه ای یاران باوفا آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. از معانی انجذابات روحانی آشکار و از آن گلبانگ پهلوی آهنگ بلبل معنوی پدیدار. زیرا برهان قاطع بر محبّت تیر لامع بود و علامت عبودیت بعثۀ رحمانیت. آن یاران باوفا هر دم هدف تیر جفاء هستند یعنی اذیت اعداء و شهادت بله‌اء و ملامت جهلاء و تکفیر سفه‌اء و تحریم ستمکاران و تضییق عوانان. خلاصه از هر جهت سهام صدمات را هدف. با وجود این الحمدللّه در صون حمایت حق محفوظ از فتور و مصون از قصور، ثابت و پایدار، مستقیم و هوشیارند. اینست موهبت پروردگار. چنانکه خطاب به فخر رسل و هادی کُلّ در قرآن عظیم

می فرماید فاستقم کما امرت. زیرا محبت الله ماند سراج در زجاج امتحان برافروزد. گهی اسیر زنجیر کند و گهی زهر را شهد و شیر نماید. گهی چون یوسف به زندان افکند و گهی چون سید حضور حنجر تسلیم خنجر نماید. گهی مانند مسیح زینت صلیب نماید. گهی مانند ابن بتول در ارض طف شهید کند. گاهی مانند خلیل آواره کند و گهی مانند نوح به ناله و نوحه اندازد. اینست سمت و صفت محبت الله. خوشا نفسی که به آن بزرگواران اقتداء نماید. از وفات اهل نجات متعلقین و متعلقات اسیر حسرات نشوید و عبرات از دیده مبارید زیرا آن غنچه های محبت الله در ریاض ملکوت ابهی شکفتند و آن اسیران حرمان محرم خلوتگاه لاهوت گشتند و آن بیماران شفای حقیقی یافتند و آن گمگشتگان به بارگاه الهی پی بردند. چنین نفوس موجودند نه مفقود، معمورند نه مطمور، طالعند نه آفل، صاعدند نه هابط. از دریچه نیستی به جهان هستی شتافتند و از روزنه فناء اشعه شمس بقاء یافتند. علیکم و علیهم التحية و الثناء. ع.ع." (۶۶)

برخی از نفوس متصاعده که در این لوح مبارک بدانان اشاره فرموده اند بر اثر شیوع وبا به ملکوت ابهی صعود نموده اند پس از صعود آنان و وصول لوح بالا جناب آقا یدالله عریضه ای به حضور مبارک معروض داشته و تقاضای مناجات طلب مغفرت برای آنان و برخی از دیگر متصاعدان قبلی نموده است. حضرت عبدالبهاء علاوه بر صدور چند مناجات طلب مغفرت فردی و جمعی برای آن متصاعدین مناجات ذیل را نیز به جهت ارتفاع ارواح گروهی از اعضاء خاندان نداف و صفار نازل فرموده اند. (۶۷)

"یا صاحبی السجن هو الله ای رب غفور این طیور شکور را تن اسیر قبر مطمور گردید و جان به بیت معمور پرواز نمود. از دام خاکدان رهایی یافتند تا در جهان آسمان حیات جاودانی یابند و به ظل شجره امید بشتابند و در جنت ابهی ملکوت اعلی بر شاخسار بقاء لانه و آشیانه نمایند و به الحان بدیع و نغمات ملیح به تسبیح و تهلیل پردازند. ای خداوند مهربان این نفوس مرغان چمن تواند و بلبان گلشن تو. در حدیقه غفران لانه عطاء کن و به محفل تجلی ابدی و جلوه ربانی و لقای سرمدی فائز فرما و تا ابد پاینده و برقرار دار. توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان. ع.ع." (۶۸)

علاوه بر الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء که چون گذشته منبع عظیم نیروی روحانی برای اعضاء خاندان نداف بود مرقومات برخی از رجال برجسته جمع اهل بهاء خصوصاً جناب آقا سید اسدالله قمی نیز مانند سابق مشوق آنان در انجام خدمات امریه محسوب می گشت. در اوقاتی که جناب آقا

محمد رضا نداف و جناب آقا یدالله ابن نداف به قصد تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء بادیه پیمای بودند جناب آقا علی محمد ابن نداف فرزند آقا محمد رضا نامه‌ای به جناب آقا سید اسدالله نوشته که جواب آن را چند ماه بعد دریافت کرده است. عین جواب چنین است:

”در قم خدمت ذی مسرت نونهال حدیقه پیمان آقا میرزا علی محمد ابن نداف هوالله روحی و ربّانی و عنایت ربّی علیک و علی اهلک و عائلتک کلّهم اجمعین. آمین یا ربّ العالمین. الحمدلله و المنة ابوی و ابن عمّ مکرم به سجن اعظم وارد و به فوز لقای مبارک فرع اقوم طلعت عبدالبهاء ارواحنا لانوار وجه اعلائه فداء فائز و نائل شدند. طوبی لهما و حسن مآب. از حضرت ربّ الارباب در این باب سائل و آملیم که آن جناب را نیز از این فوز عزیز محروم نفرماید و نوبت به آن حضرت برسد. دور معجون گذشت و نوبت تست هر کسی چند روزه نوبت اوست. از خدا چنین خواسته و می‌خواهم. نامه و مکتوب آن محبوب محبّت اسلوب به این مطلوب روی خوب و خوی مرغوب شما واصل شد. قسمت حاجی روحی فداء^(۶۹) را ایفاد نمودم و قسمت خود را به دیده مالیدم و در نهایت روح و ریحان خواندم و کیف کردم و شکر خدا نمودم که الحمدلله مصداق کلمه مبارکه الولد سرّ ایه می‌باشند. با خلق و خوی و نسیم خوش بوی پدر توأم و در محبّت الله با پدر مهربان با هم و در کسب رضای محبوب یکتا هم قدم و در نعوت و محامد مولانا عبدالبهاء همواره هم نفس و همدمند. له الشکر و العطاء و له العظمة و الکبرياء. انشاءالله به سلامتی وارد شده‌اند و آنچه که قلم و قراطس از ذکر و حملش عاجز است شفاهاً مذکور و بیان نموده‌اند. اگر چه قلب به قلب راه دارد و ضمیر مرآت منیر است آنچه در فؤاد و کمون جان و وجدان پنهانست عکسش در آن سینه بی‌کینه عیان و آشکار است، لازم به ذکر نه. مضمون المؤمن مرآت المؤمن شاهد این بیان. مرقوم فرمودند که یادی در ساحت اقدس از این دور مهجور بنمائید و نائب الزّیارة بشوید و در حضور مبارک ذکری بنمائید. محبوب عالمیان شاهد است که همیشه اندیشه شما نموده و آنچه از برای خود خواسته از درگاه احدیت مسئلت نموده و خواهد نمود. منتسبین را طرّاً به اعلی اذکار ذاکر و به ابهی تکبیر مکبر گردند. اسدالله فی جمادی الآخر ۱۳۲۸. هر گاه طائفین مطاف اعلی ارواحنا لثراب عتبة الفداء و زائرین نازنین طلعت من طاف حوله الاسماء روح الوجود لانوار وجه اطهره فداء وارد شده‌اند از قبل این ذلیل روی منیر آن دو کوکب فلک اثر را تقبیل و زیارت نمائید. جای جناب عالیشان این اوان خالی و نمایان خصوصاً در حین تشرّف به آستان حضرت یزدان.“^(۷۰)

جناب آقا سید اسدالله در مرقومه مورّخه دوازدهم رمضان ۱۳۲۸ هجری قمری خطاب به جناب آقا یدالله ابن نداف چنین می‌نویسد:

"در معصومه قم خدمت جناب آقا میرزا یدالله نداف مشرف باد. یدالله... (۷۱) الناس بحق حضرت عباس الحمد لله و المنة آمديد مشرف شديد به مثابة كره نار عودت بديار فرموديد. شكر خدا و ثنای لاتحصى بهاء الله و اهل بهاء را اجمعين. به ورود پورتسعید عریضه مختصری به عنوان جواب عرض نموده و در آن عریضه بشارت طلوع آفتاب حقیقت از افق آفریقا که پورتسعید باشد دادم. حال هم بشارت صحت وجود مبارک را می دهم و عرض می کنم شاید این روزها طلعت مبارک به سمت اخری توجه بفرمایند. شما چه خوش بخت و با سعادت بودید که آمديد مشرف شديد. و من يتوكل على الله فهو حسبه. جای همه احباء الله خالی و نمایانست. نایب مناب همه احباب خواهم گردید خصوصاً آن عائله محترمه روحی فداهم. نوشته بودم در جای جناب حاجی سید تقی منشادی نشسته و مخابره با شرق و غرب می نمایم و هذا من فضل ربنا عبدالبهاء ارواحنا فداء. مرحمت فرموده ماه یک تومان به اخوی بدهید و مرقوم بفرمائید با جناب حاجی امین روحی فداء حساب خواهیم نمود. بیچاره است چیزی ندارد. و مکتوب جوف را بخوانید و به حکمت برسانید. وجه را هم به حکمت برسانید. حرفی احداث نشود. زیاده عرضی نه. اسدالله. بنده این روزها دستم به دهنم می رسد. دارم الحمد لله محتاج نیستم. اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک. والسلام اسدالله."

اصل این نامه با جوهر قرمز نوشته شده و لایلای دو بیت آن با جوهر سیاه آقا سید اسدالله نوشته "خوب کردی وقت رفتن آمدی دیدی مرا اگر نمی دیدی مرا دیگر نمی دیدی مرا". (۷۲) در نامه دیگری به تاریخ نهم ذوالقعدة ۱۳۲۸ هجری قمری خطاب به همان آقا یدالله می نویسد:

"در قم خدمت محبوب دل و جان جناب آقا یدالله نداف هو الله روحی لمحببتک فداء بشارت عظمی و مؤده دلربا اینکه طلعت مولانا مدتیست در رمله اسکندریه بعد از رفتن شما تشریف دارند و آفتاب عنایت از آن نقطه به اقطار عالم منتشر می شود و انوار وجه از آن جهت به جهات اخری پرتوافشان است. صحت وجود مبارک در آنجا از هر جا بهتر است و از هر قبیل ابن سییل کثیر و قلیل به حضور مبارک مشرف می شوند و منجذب و مشتعل می شوند. اینست خدا می داند که در همه اوقات خصوصاً حین تلاوت مناجات رجای تأیید و مزید توفیق از درگاه رب مجید نموده و خواهد نمود. اسدالله سگ آستان دوستان. به جهت خالی نبودن عریضه مکتوب مشکین قلم چون خوش خط و خوش مضمون نوشته است ارسال می دارم که از روی او بنویسید تا خوش نویس بشوید و السلام. اسدالله. که مولوی در مثنوی گفته است

آفتابا ترک این گلشن کنی تا که تحت الارض را روشن کنی. حضور تمام عائله محترمه عرض خلوص فانی را اعلان بنمائید. خصوصاً حضور عموی مهربان. (۷۳)

در نامه مورخ عرّه رمضان ۱۳۲۸ هجری قمری خطاب به آقا یدالله می نویسد:

"هو الله یدالله فوق ایدیهیم. صدق الله العظیم روحی فداک ورقه پرنوای آن جوهر ولا
واصل و زیارت گردید. از حق می طلبیم که صبر عطاء فرماید و اضطبار ایشار قلوب ابرار بفرماید.
شما مدت قلیل نائل به فیض حضور بودید این همه ناشکیبائی از فراق مبارک می نمائید پس اهل
حرم چه بنمایند که از بدایت طلوع شمس حقیقت با طلعت عبدالبهاء ارواحنا لانواره فداء توأم و
مانوس بودند و بختۀ توجه به پورتسعید فرمودند و معلوم نیست که این سفر پر میمنت به کجا انجامد
و به چه نقطه ای مقرر نماید. شیخ سعدی گفته است نه قدرت با تو بودم هست نه طاقت آنکه در
فراقت بنشینم و صبر پیش گیرم. در هر حال جای آن جنابان خیلی خالی و نمایانست. در اینجا در
حضور مبارک نایب الزیاره خواهم بود. مطمئن باشید. دیگر خیلی عذر از قصور خدمات
می خواهم. چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا برنیامد از دستم. قبض اخوی
واصل شد و زیارت نمودم. خیلی خوش وقت شدم. جواب نامه اخوی را بخوانید و بدهید و کذلک
عکس فانی را فرستادم بدهید و کذلک در هر ماهی یک مجیدیه که یک تومان آنجا باشد به اخوی
بدهید و از حاجی امین بگیرید. بنده با حساب سرکار آقا در دفتر حساب خواهم نمود و قبض صادر
نموده ارسال خواهم داشت. شما بهر اسمی و رسمی که می دانید قریب به حکمت است بدهید.
الحمد لله کار فانی خریست قدری قناعت می نمایم ضرر ندارد. اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر
خاک. زیاده از این جسارتی نه. حضرات احباب و بچه ها را به اعلی اذکار ذاکر گردند. فدایتان
اسدالله. جواب را رأساً به پورتسعید مرقوم بفرمائید. زیرا فانی جای جناب حاجی سید تقی
نشسته حسب الامر مبارک. انه یفعل مایشاء و یحکم مایرید است. اسدالله عرّه رمضان ۱۳۲۸" (۷۴)

و نیز در نامه هفدهم شعبان ۱۳۲۹ هجری قمری به آقا یدالله می نویسد:

"در قم جناب استاد یدالله نداف روحی فداء ملاحظه فرمایند. هو الله روحی لمحبتک الفداء چندی
قبل نامه مهریز آن یار عزیزم که حاکی از رستخیز شرانگیز قم بود زیارت گردید و عریضه جوف را
ارسال حضور مبارک نمودم و مترصد گشتم تا عنایتی صادر گردد تا به انضمام نزول فضل و عنایت
جواب عرض و ارسال شود. ولی از راهی که خدا می خواهد که اسباب نشاط و فرح فراهم بیاورد.
عنایت غیبی شامل می نماید و آن اینست دیروز از تفلیس شعاع الله و آقا حسین آقا، احمدافها
وارد شدند و امانت هائی که بنده در ایام استبداد و بی داد اهل عناد در تفلیس ودیعه نهاده بودم، چند
جلد کتاب و قدری نوشتجات همراه آورده میان الواح لوحی به افتخار احبای قم یافته که سر آن لوح
از قلم اعلی رقم گردیده، قم به واسطه سید اسدالله. گویا نه سال قبل و یا ده سال پیش نازل گردیده.

میان نوشتجات و داخل آیات مبارک بود. نمی‌دانم سوادش به شما رسیده است یا نه. در هر حال نعمت غیر مترقبه یعنی این توفیق مبارک هر گاه مزین به خاتم مبارک نیست ولی بالای صفحه خط مبارک است و کفایت است. زیارت بنمائید و به یادگار نگاهدارید. و دیگر اینکه هر نامه شما قبل از وصول و زیارت بنده جواب نوشته شده است. این چه کیفیت است. اگر به کسی بگوئید باور نمی‌کند که قبل از رسید مکتوب جواب مطابق مرقومه عرض و ارسال گردیده باشد مگر نه یک دفعه و نه دو دفعه و این از صرف خلوص و یگانگی در اتحاد قلبی می‌باشد که هر چه در قلب آن جوهر فؤاد جلوه می‌نماید مرقوم می‌فرمایند. مثل تلغراف بعینه جواب پیش از رسید مکتوب، عرض می‌شود علی قول مولوی:

ترسم ای فصّاد چون فصدم کنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی
من کیم لیلی و لیلی کیست من ما دو، یک روحیم و اندر دو بدن

دیگر زیاده از این جسارتی نیست. تمام عائله را از قول فانی به عرض خلوص ذاکر و مکبر گردید. کاغذ جوف را بخوانید و به اخوی مرحمت کنید. زیاده از این وقت ندارد. اسدالله فی ۱۷ شعبان المعظم ۱۳۲۹. (۷۵) مهر آقا سید اسدالله نیز در پای نامه نهاده شده است.

در میان اوراق باقی مانده نزد نگارنده پاکت کوچکی است که پشت آن به مهر مبارک حضرت عبدالبهاء "یا صاحبی السّجن"، مزین است و روی پاکت به خط آقا سید اسدالله مرقوم گردیده: "حضرت معصومه جناب مستطاب محبوب جان آقا یدالله ندّاف روحی فداه ملاحظه نمایند. ۲۵ شعبان سنه ۱۳۲۹". از قرائن بر می‌آید که در این پاکت نامه آقا سید اسدالله بوده و واصل گردیده است. متأسفانه آن نامه در دست نیست. آقا سید اسدالله روی پاکت با جوهر قرمز نوشته است: "عنایت سرشار از قلم اعلی ترشح نموده به جهت شماها انشاءالله از فرنگستان می‌آید ارسال می‌دارم. بنده در رمله پاکت را زیارت کردم چون به ذکر شما در حضور مبارک مشغول گشتم فرمودند چیزی به جهت آن نوشته‌ام باید پراعه گردد و ارسال شود. الان ممکن نیست از فرنگستان ارسال می‌داریم. اسدالله. نقداً مسرور باشید. مثنوی گفته خلق را با تو بد و بد خو کند تا ترا بالمژه رو آن سو کند. مسرور باشید و شکر کنید که عبدالبهاء را دارید. دیگر چه غم دارید. و علیکم عنایت و عونه و فضله. اسدالله." در روز سه شنبه سی‌ام ذوالحجه سال ۱۳۳۱ هجری قمری (نهم دسامبر سال ۱۹۱۲ میلادی) عریضه خاندان ندّاف به قلم جناب آقا یدالله ندّاف به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء تقدیم گشته است. همراه این عریضه نامه‌ای نیز خطاب به جناب آقا سید اسدالله بوده که حضرت عبدالبهاء به دست مبارک خویش به نامبرده عنایت فرموده‌اند. در آن روزها هیکل مبارک در کشتی اس.اس.سلتیک S.S.CELTIC از نیویورک عازم انگلستان بودند جناب میرزا محمود زرقانی در سفرنامه حضرت عبدالبهاء (بدایع الآثار، جلد دوم) در خصوص آن ایام می‌نویسد:

"اوطاق مبارک در کشتی سلطیک (از کمپانی وایت استارلین) درجهٔ اوّل در طبقهٔ فوقانی بود و منزل خدّام آستان^(۷۶) در درجهٔ ثانی. اما غیر از وقت خواب و خوراک سایر اوقات در درجهٔ اوّل به محضر انور مشرّف هر روز صبح و عصر جای به جهت حضور مبارک به طرز ایرانی طبخ می‌شد. گاهی در اوطاق مبارک و گاهی بیرون جای میل می‌فرمودند و اکثر ایّام قبل از ناهار و شام جلوی اوطاق مشی و گردش می‌نمودند." (صفحه ۹).

علّت نقل این مطلب آنست که بیان شود در چنین وضعی بوده که آقا سیّد اسدالله در روز نهم دسامبر پس از وصول نامهٔ آقا یدالله از دست مبارک حضرت عبدالبهاء به حضور مبارک معروض داشته: "قربان آقا یدالله نوشته است" و حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند: "یدالله را عبدالبهاء دوست دارد نامه‌اش را بخوانید." بعد به تصریح آقا سیّد اسدالله نامهٔ آقا یدالله: "از بدایت الی نهایت تلاوت شد و امعان عین عنایت فرمودند." آن روز دریا طوفانی بوده است و به طوری که جناب میرزا محمود زرقانی نوشته است گویا حضرت عبدالبهاء بی میل نبوده‌اند که قدری طوفان دریا را ملاحظه فرمایند. زرقانی در این خصوص چنین می‌نویسد:

"روز ۲۹ ذی حجه (۸ دسامبر) صبح و عصر در مسائل حکمت الهیه الواحی مفصل از لسان اطهر صادر و نازل و غذای مبارک آن روز قدری نان و پنیر بود. چند مرتبه ناظر مشرّف و اظهار شرمندگی کرد و نهایت تأسف اظهار می‌داشت از اینکه وجود مبارک سر میز تشریف نمی‌بردند و عرض می‌نمود که می‌ترسم قلب مبارک از ما رنجیده باشد. او را تسلی می‌دادند و می‌فرمودند مطمئن باش من ابداً محزون نیستم. بعد بیرون به جهت مشی و گردش تشریف بردند. تا آن روز هوا بسیار صاف و دریا خیلی آرام بود. وقتی فرمودند که: "خوبست دریا انقلاب و طوفان پیدا کند. من بدم نمی‌آید. خالی از تماشا نیست." در اوّل شب ستارهٔ درخشنده‌ای که تازه طلوع کرده بود به نظر انور رسید. خدّام حضور را صلا زده فرمودند: "بیائید ببینید چه ستارهٔ روشنی است. من می‌خواهم احبّای جمال مبارک مثل این ستارهٔ روشن باشند." (پس از مشی مفصلی در ایوان کشتی جالس شده فرمودند): "چهار هزار و ششصد قدم راه رفتم به طول راه عکّا تا روضهٔ مبارکه. می‌خواهم مشق راه رفتن کنم بلکه بتوانم پیاده به روضهٔ مبارکه بروم. در ارض اقدس اواخر ایّام چنان ضعف مستولی شده بود که از این فیض محروم بودم. پیاده نمی‌توانستم به زیارت بروم... روز ۳۰ ذی حجه (۹ دسمبر) قدری دریا موّاج بود و ساعت به ساعت زیادتر می‌شد و هوا بارانی و باد و طوفان شدیدتر. ولی چون کشتی بزرگ و سنگینی بود ابداً حالت انقلاب برای احدی دست نداد. هیچ معلوم نبود که طوفانی هست. در آن وقت بیرون تشریف برده گاهی در حالت مشی گاهی ایستاده تماشا می‌نمودند. مزاح می‌کردند. می‌فرمودند "دریای موّاج بیشتر تماشا دارد. این موجهای مثل کوه به

این جوش و خروش حالت دیگر دارد. اگر این کشتی بزرگ نبود حالا همه حالشان تغییر کرده بود. "طعام را آن روز و شب کته میل فرمودند... از ذکر احبای ایران قلب مبارک بسیار مسرور و شادمان بود و وجه انور خیلی بشاش و خندان. می فرمودند: "دستمال‌ها پر از مکاتیب ایران است. همه مانده تا به روضه مبارکه نرسیم جواب جمیع ممکن نه." ... روز اول محرم سنه ۱۳۳۱ (۱۰ دسمبر) انقلاب دریا بیشتر و طوفان شدیدتر شد. اما حال مبارک روز به روز بهتر بود... روز ۲ محرم سنه ۱۳۳۱ (۱۱ دسمبر) طوفان در نهایت شدت و دریا در کمال جوش و خروش بود. " (بدایع الآثار. جلد دوم، صفحات ۱۵-۱۲).

پس از بیان این مقدمات اینک به نقل عین مرقومه جناب آقا سید اسدالله خطاب به جناب آقا یدالله که در روز چهارشنبه اول محرم ۱۳۳۱ هجری قمری (دهم دسامبر ۱۹۱۲ میلادی) در کشتی سلتیک و در بحبوحه طوفان دریا نگارش یافته می‌پردازد: "چهارشنبه غره محرم در طهران حبیب مهربان جناب آقا یدالله نداف روحی فدا. روحی و کینوتی لخلوصک و تقویک الفداء. یا جوهرالوفاء. دیروز در میان دریای محیط از دست مبارک نامه نامی زیارت شد. دوباره به حضور مبارک شتافته بالنیابه بفوز لقاء فائز با حالت نیاز عرض نموده قربان آقا یدالله نوشته است. فرمودند: "یدالله را عبدالبهاء دوست دارد. نامه‌اش را بخوانید." در محضر اطهر از بدایت الی نهایه تلاوت شد و امعان عین عنایت فرمودند. جای جنابعالی را خالی نمودیم.

در کشتی نوحیم، با جام صبحیم، در فتح و فتوحیم
با حضرت روحیم، ای جای شما خالی، ای جای شما خالی
این بحر پر از موج است، موجش همه در اوج است

گوئی همگی فوج است، ای جای شما خالی، ای جای شما خالی
کاغذ اخوی سید جواد را خوانده مختصراً جواب نوشته و آنچه مداد از عهده برنیايد به عهده آن جوهر وداد و لطیفه سداد گذارده شاید از حسن نیت و مراغت آن خلاصه خلّت هدایت بشود و طریق محبت جوید. به او بگوئید خیر و برکت در ایمان به حق است. برادر تو بنان شب و نهار روز محتاج بود. از طهران به شاهزاده عبدالعظیم پیاده می‌رفت. حال ملاحظه بنمائید نصف کره ارض را در نهایت غنا و عزت سیر کرده. قم و طهران کجا آمریکا و اروپا کجا. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا و هذا من فضل مولانا عبدالبهاء سر خداست. هرگاه اخوی، فانی را ببیند البته شناسد گمان کند یک شخص بزرگی است. اگر مؤمن به این ظهور مبارک نبودم خدا می‌داند در کدام خرابات مرده بودم. باری قسم به موی و خلق و خوی مبارک مکرر در مکرر از لسان عظمت ذکر جمیل آن جناب را استماع نموده. به درجه‌ای غبطه خورده که جان فدا کند. حضور حضرت عموی مهربان و عموزاده‌ها و عموم یاران عرض خلوص برسانید. مدتیست فرموده‌اند می‌خواهم به یدالله چند کلمه بنویسم. دیروز عرض کردم قربان الوعهده وفا فرمودند بسیار خوب. مقصد اینست که پیوسته در

محضر اطهر مذکور و مشمول الطاف بی‌پایانند. نامهٔ اخوی را بخوانند و تسلیم کنند. هرگاه جواب نوشت بگیرند و ارسال دارند. چند روز دیگر وارد لندن می‌شویم و از لندن به پاریس و مملکت آلمان و حيفا. انشاء الله تعالی تفصیل را مشروحاً به عرض می‌رساند. زیاده از این موج مانع تحریر است. اسدالله. پنجشنبه امروز مجدداً عرض می‌شود. الآن در حضور مبارک نایب الزیارة گردیده رجاء نمودم توجّهی بفرمایند اخوی سیّد جواد مؤید به اقبال گردد و متوجّه به افق اعلیٰ شود. فرمودند انشاء الله. لهذا امیدوار شدم. البتّه نهایت مهربانی با اخوی بنده بنمائید و به مجلس دعوتش کنید. می‌گویند حضرت رسول ص می‌خواست اقوامش را تبلیغ کند آیه نازل شد قوله تعالی اِنَّكَ لَنْ تَهْدِيَ مَنْ احْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ. چون مرکز عهدالله انشاء الله فرمودند امید به ایمان اخوی دارم. اسدالله. (۷۷)

مرقومهٔ اخیر جناب آقا سیّد اسدالله در طهران به جناب آقا یدالله رسید و موجب نهایت سرور وی و اعضاء خاندان ندّاف گشت. در آن اوقات اعضاء خاندان ندّاف به طهران تبعید شده بوده‌اند. اعضاء مظلوم خاندان نداف در اواخر سال ۱۳۳۰ هجری قمری (۱۹۱۲ میلادی) به فتوای علماء از شهر قم اخراج و به طهران تبعید گشتند. در حقیقت علماء فرصت رسیدگی به محاسبات و ترتیب تجارت آنان را ندادند. به اعضاء خاندان سه روز مهلت دادند تا شهر را ترک کنند. معلوم است که بر آن مظلومان چه گذشت. آن نفوس مخلصه پس از ورود به طهران خانهٔ بزرگی گرفتند و در آن اسکان نمودند. در آنجا نیز از پای نشستند و به هدایت نفوس پرداختند. با حضرات ایادی امرالله و مبلغین و رجال برجستهٔ جمع اهل بهاء معاشرت یافتند. خانهٔ آنها محل انعقاد مجالس مهمّه تبلیغی و تشویقی بود. از نفوس بزرگواری که بیشتر با آنان معاشرت داشتند حضرات حاج آقا محمد علاقه‌بند فائز یزدی، ایادی امرالله حاج ابوالحسن امین اردکانی، حاج میرزا عبدالله صحیح فروش، برادران یاقراف، ایادی امرالله ابن ابهر، ایادی امرالله ابن اصدق، سیّد حسن هاشمی زاده (متوجّه)، نصرالله رستگار طالقانی، نیر، سیناء، نعیم و فاضل مازندرانی و جمعی از احبّای پارسی را توان مذکور داشت. هر یک از آنان خاطرات جالبی از ایّام اقامت آقا محمد رضا و آقا یدالله و دیگر اعضاء خاندان ندّاف در طهران داشته‌اند که غالباً نوشته‌اند یا بیان فرموده‌اند و خلاصه‌اش ذکر جمیل خدمات آن نفوس جانفشان در میدان تبرّعات و تبلیغ و نشر تفحات بوده است. در ایّام اقامت موقت خاندان ندّاف در طهران بود که جناب آقا محمد رضا ندّاف پس از چند روزی بیماری مرغ روحش از قفس تنگ جهان خاک آزاد گشت و به ملکوت ابهی پرواز نمود. صعود آقا محمد رضا در اواسط سال ۱۳۳۱ هجری قمری (۱۹۱۲ میلادی) واقع گشت. جسدش در ضلع جنوبی بقعهٔ امام زاده معصوم نزدیک مرقد جناب نعیم مدفون گشت. (۷۸) نگارنده در ایّام خردسالی و نوجوانی هر سال در روز بیست و هشتم شعبان (روز شهادت حضرت باب) همراه والده به زیارت امام زاده معصوم که سالها محلّ اختفاء جسد مبارک حضرت باب

بوده می‌رفت و پس از انجام مراسم زیارت به امر والده بر سر مرقد جناب آقا محمد رضا مناجات تلاوت می‌نمود. سپس والده نیز با لحن ملکوتی خاص خویش مناجات معروف مصدّر به بیان "ای پروردگار این بیچارگان شیفته روی تواند و افتاده کوی تو..." را که حضرت عبدالبهاء به اعزاز خاندان ندّاف نازل فرموده‌اند تلاوت می‌نمود. دیگر معلوم است که چه روحانیتی دست می‌داد و جمیع ذرات بدن این فانی به اهتزاز می‌آمد. پس از صعود آقا محمد رضا چند مناجات طلب مغفرت از قلم حضرت عبدالبهاء به جهت نامبرده نازل گردیده است. نزد نگارنده سطور چهار مناجات طلب مغفرت موجود است که در آنها برای آقا محمد رضا و تنی چند از اعضاء خاندان ندّاف و احبای مظلوم قم طلب علو درجات فرموده‌اند. در اینجا دو فقره از آنها درج می‌گردد.

"طهران به واسطه حضرت ابن ابهر مناجات طلب مغفرت به جهت آقا محمد رضای ندّاف و آقا میرزا زین العابدین و آقا میرزا تقی خان علیهم بهاء الله الابی. هو الله اللهم یا من یحیی الارواح بسریان روح الغفران بعد موتها بالذنوب والعصیان و منور ظلام الخطیئات بضیاء ساطع من ملکوت عفو یدلّ السّیئات بالحسنات. انت تری عبادک المتضرّعين الیک یشفعون بین یدیک و یتستغفرون لهؤلاء الوافدین علی باب رحمتک و الملتجئین بعثه رحمتیک. ربّ انّ سلطان غفرانک یدلّ الظّلام الحالک من العصیان بالنور الساطع من نیر الاحسان و اننی اکبّ بوجهی علی التّراب و ارجو ان تدرک هؤلاء الاحباب بفضلک و رحمتک یا ربّ الارباب. ربّ انر و جوههم بنور اللطاف و اید ارواحهم بالفضل و الاسعاف و قدر لهم کلّ خیر فی ملکوت الاسرار جوار رحمتک الواسعة یا ربی المختار. انک انت الکریم. انک انت العظیم. انک انت الرحمن الرحیم. عبدالبهاء عبّاس." (۷۹)

در مناجات طلب مغفرت دیگری که به اعزاز او و همسرش نرجس خاتون و دخترش و استاد محمد نجار نازل شده است می‌فرمایند:

"اللهم یا الهی انی اتضرّع و ابتهل الی ملکوت غفرانک و جبروت عزّک و اقتدارک ان تدرک هؤلاء بعفوک و احسانک و تغشیهم فی جوار رحمتک الکبری کهف موهبتک العظمی. ربّ انّ هؤلاء کانوا اسراء حبّک و فقراء بیاب غنائک و اذلاء فی فناء عزّک. قد توکلوا علیک و ابتهلوا بین یدیک و سرعت ارواحهم شوقاً للقاءک الیک. فاجعلهم آیات مغفرتک و رایات عفوک و مکّتهم فی محفل التجلی مستغرقین فی بحار الانوار فی عالم الاسرار. انک انت المقتدر العزیز القدیر. ۱۶ شعبان ۱۳۳۹ عکّا بهجی عبدالبهاء عبّاس." (۸۰)

جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی پس از اطلاع از صعود جناب آقا محمد رضا ندّاف خطاب به جناب آقا یدالله ابن ندّاف چنین می نویسد:

"بسم الله الاقدس الاعزّ المحبوب هویّتی و حقیقتی فداک از صعود روح پاک و نور محبّت و عبودیت و ثبات و استقامت حضرت عموی بزرگوار احزان کلّ را احاطه نمود و مخصوص اهل سرادق قدس بقاء و جنّت ابهی و ورقه مبارکه علیا خانم حرم کبریا و حرم اطهر حضرت مولی الوری و ورقات مبارکات شجره انیسا و افانین معظّمین حضرت اعلی و مجاورین حظیره القدس و بقعه مبارکه مطاف ملاء اعلی کلّهم اجمعون ارواحنا لهنّ و لهم الفداء آن جناب و جمیع بستگان و بازماندگان را تعزیت و تسلیت فرمودند و در شب و روز صعود حیّ قیوم لایزال بی مثال ذوالجلال روح من فی عوالم الغیب و الشّهود لذرات تراب مقامه الاقدس المحمود فداء در زیارت و طواف قرب جوار و جنّت لقاء عنایات مولی الوری را برای آن جوهر تسلیم و رضا از صمیم قلوب به تضرّع مسئلت نمودند. طوبی لهم و لکم و فانی را امر به ابلاغش فرمودند. و صدهزار عالم شکر داریم که آن جنابان را یادگار برای ما گذاشتند و خوب مشاهده می کنیم هر یک از آن بازماندگان بر خدمت امرالله و خلق الله و جانفشانی در هر جهتی قائم و مؤیدند و خادم و موفق و ناظر و متوجّهند و ثابت و راسخ و متشبّث و متوسّلند. ذلک فضل الله یؤتیة من یشاء و رحمته یختص بها من یشاء. هر ستاره و آفتابی غروب می نماید اما نور خلوص و ثبوت را غروب و افولی نبوده و نیست. کلّ را از کلّ سلام برسانید و السّلام علیکم اجمعین. حیدر علی." (۸۱)

تاریخ روز و ماه صعود جناب آقا محمد رضا ندّاف دقیقاً بر نگارنده معلوم نیست. از مکاتبات جناب آقا سیّد اسدالله قمی با جناب آقا یدالله ابن ندّاف روشن می شود که آقا سیّد اسدالله در تاریخ نهم جمادی الاولی ۱۳۳۱ هجری قمری (هفدهم آوریل ۱۹۱۳ میلادی) از صعود آقا محمد رضا اطلاع نداشته است. نامه ذیل که در تاریخ بالا از هتل ریتز RITZ بوداپست و در روی کاغذ رسمی هتل خطاب به آقا یدالله نوشته شده است عیناً نقل می شود:

"هو الله حبیب روحانی میرزا یدالله روحی فداء مدّتیست می خواهم که بشارت صحّت وجود مبارک و مژده فتح آمیز و ظفرانگیز را به آن عزیز باتمیز بدهم مؤید نگردیده و قصور کرده و یک سبب این بوده اولاً مسافری نازنین به این سرزمین مانند نور مبین با جبین درخشنده و لبهای پر خنده وارد و آنچه که به قلم راست نیاید و تحریر از عهده بر نیاید نقل و ثقل محافل فرموده اند. هر دم از این باغ بری می رسد تازه تر از تازه تری می رسد. مخصوصاً غافله سالار طهران جناب آقا میرزا ولی الله خان که در همه جا همراه و مانند ماه شب چهارده رویش درخشان بود... باری نزدیک است که از

بوداپست توجه باستودکارد بنمایند و پاریس و به عتبه طاهره سر بسائیم و طلب تأیید کنیم. دیگر تفصیل این صفحات را از خطابه‌های مبارک خواهید فهمید. حضور کلّ دوستان خصوصاً عموی مهربان عرض بندگی برسان و پسر عموها و اخوی را تقبیل وجه از قبل این پیر ذلیل بنما. زیاده زحمتی نه. فدایت جانِ اسدالله، سگ آستان دوستان. فی جمادی الاولی ۱۳۳۱. (۸۲)

جناب آقا سید اسدالله در نامه‌ای که چند روز پس از نگارش نامه بالا یعنی در روز هفدهم جمادی الثانی سال ۱۳۳۱ هجری قمری (بیست و چهارم می ۱۹۱۳) بر روی کاغذ رسمی هتل بالتیمور BALTIMORE پاریس به جناب آقا یدالله در طهران نوشته مراتب تسلیت خود را از صعود جناب آقا محمد رضا نداف بیان کرده است. با توجه به وضع پست در آن زمان احتمالاً آقا یدالله خبر صعود عموی خود را حداقل یک ماه پیش از آن به آقا سید اسدالله اطلاع داده است. مگر آنکه بگوئیم از محل اقامت آقا سید اسدالله اطلاع داشته و خبر را تلگراف کرده است که این امر بعید به نظر می‌رسد. ظاهراً نامه مذکور تاریخ ندارد ولیکن از محتوای آن معلوم می‌گردد که یک روز پس از روز اظهار امر حضرت باب و تولّد حضرت عبدالبهاء نوشته شده است. از محتوای سفرنامه حضرت عبدالبهاء (بدایع الآثار) به قلم جناب میرزا محمود زرقانی روشن می‌شود که عید مبعث حضرت باب و تولّد حضرت عبدالبهاء را احباب در روز بیست و سوم می ۱۹۱۳ (شانزدهم جمادی الثانی ۱۳۳۱) در هتل بالتیمور پاریس و در حضور حضرت عبدالبهاء برگزار کرده‌اند. زرقانی چنین می‌نویسد:

"روز ۱۶ جمادی الآخره (۲۳ می) به حساب شمسی و تاریخ اروپائی یوم مولود طلعت انور عبدالبهاء و مبعث حضرت نقطه اولی روح الوجود لجوده‌ها الفداء بود. از اوّل صبح تا شب احباء و دوستان با دسته‌های گل تبریک‌گویان به ساحت اطهر مشرف می‌شدند و اظهار نشاط و انبساط تمام می‌کردند که امروز روز بزرگست و یوم تولّد مبارک و مبعث حضرت اعلی است. می‌فرمودند: "بلی امروز چون روز مبعث حضرت و یوم طلوع نیر بشارت کبری است لذا بسیار مبارکست. دیگر تصادفاً مولود من هم در این روز واقع شده." (صفحه ۳۱۴ از مجلد دوم بدایع الآثار).

در اینجا عین مرقومه تسلیت آقا سید اسدالله را نقل می‌کنیم:

"یدالله فوق ایدیهم. روحی لمصیبتکم فداء الحمدلله وجود اطهر در نهایت صحت و بحبوحه بشاشت و فرح و سرور است. زیرا نزدیک است که سفر مبارک با فتح نمایان و ظفر بی پایان منتهی و شمس پیمان از جبل کرمل دوباره عیان و راه بقعه مبارکه را مانند کهکشان آسمان نورباران بفرمایند. آن وقت طلب غفران از بخشش حضرت رحمن به جهت عموجان آن جوهر ایمان می‌نماید. غریق

بحر بی پایان حضرت یزدان و رحمت شایگان شامل آن یگانه بنده آستان خواهد شد. مرحمت فرموده منتسبین را از قبل این سگ آستان تکبیر از دل و جان برسانند و تسلی بدهند. دیگر تازه‌ای که قابل ذکر باشد جز بشارت صحت وجود اطهر تقدأ نیست و این بشارت عالم را کافیت. دیگر مرحمت فرموده از طرف فانی مخصوصاً سرتربت حضرت مشهدی رضا الّذی صعد الی ملکوت رضا یک فاتحه از روی اخلاص بخوانند. انا لله و انا الیه راجعون. دیروز روز عید مبعث طلعت اعلی بود و عید مولود حضرت موجود عبدالبهاء ارواحنا فداء لهذا همه احباء الله را تبریک از طرف حقیر بگوئید. والسلام علیکم. دیگر حضور عموم یاران روحانی آن جناب وکیل و نعم المعین می باشند. اخوی فانی را مهربانی بنمائید شاید از روی صدق و صفا وارد شریعه بقاء گردد. زیاده جسارتی نه. فدایت جان این سگ آستان. اسدالله. (۸۳)

جناب آقا سید اسدالله در مرقومه مورّخه پنجم جمادی الثانی ۱۳۳۱ هجری قمری نیز خطاب به آقا یدالله اشاره می نماید که به میرزا علی محمد فرزند استاد محمد رضا نداف به خاطر صعود پدرش کتباً تسلیت گفته است. عین نامه چنین است:

"روحی فداک بشارت عظمی ظهور آفتاب صحت از افق اعلی است. صدهزار شکر و ثنا که این نعمت عظمی و رغائب اعلی را به اهل بهاء خدا عطاء فرمود و این سفر مبارک را سبب و علت از برای احیای اهل عالم مقدر داشت. چه فضل جمال ابهی به اهل بهاء نمود که سر خود را بعد از صعود خود میان اهل انشاء ظاهر کرد که اعطاء کلّ ذیحق حقّه محقق شود و خلق عالم را به وحدت عالم انسانی دعوت کند. مخالفی نماند و معاندی پیدا نگردد. همه لثالی یک بحر شوند و کلّ گلهای معطر حدیقه رحمانی گردند و بار و برگ درخت انسانی شوند. در کدام عصر و عهده چنین موهبتی از عالم امر به خلق عالم شده است. و کلّ من فضل ربنا البهی الابهی. باری مکاتیب آن حبیب هر وقت می رسد امیدواری این بنده شرمنده زیاد می گردد و به خود می بالم که همچو برادری روحانی و هموطن جانی و رفیق آسمانی دارم. فی الفور از کثرت شوق و شغف بی اختیارانه به حضور یگانه جانانه طلعت عبدالبهاء ارواحنا لعنایته فداء نیابة حاضر و به افق اعلی ناظر می گردم و به ذکر محاسن یدالله روحی فداء رطب اللسان می شوم. بحر الطاف به خروش می آید و دریای بخشش به جوش و لسان احلی به ذکر روی یدالله مشغول می شود. هرگاه باشید و بگوش خویش بشنوید هر دم فریاد برآرید که ارواحنا لعنایتنک الفداء یا عبدالبهاء، کینوتی لعناتک الفداء یا سرالبهاء. باری مضامین نازنین تعلیقه آن نور مبین را شفاهاً در محضر اطهر همه وقت عرضه می دارد. نامه‌ای که به حضرت حاجی میرزا حیدرعلی روحی فداء نوشته بودید با پسته فرستادم. و جزئی تسلی به عموزاده میرزا علی محمد روحی فداء نوشتم. و کذلک به اخوی سید جواد جواب به طرز صواب مرحمت فرموده

برسانید و متذکر کنیدش. شاید به شریعة الهیة مشرّف شود. می‌گویند حضرت رسول ص می‌خواست کسانش به شرف ایمان مشرّف شوند آیه نازل شد قوله تعالی، اَنکَ لَن تَهْدیَ (۸۴) من احببت ولكن الله يهدي من يشاء. "مقصد اینست که خدا باید هدایت کند به ایشان بگوئید از درگاه خدا باگریه و زاری و ناله و آه بخواه تا هدایت یابی و بکوش که از هاتف سروش ندا بگویش رسانی. در این ظهور شفاعت نیست باید خود انسان به مجاهده مؤمن گردد. اخوی داشتم سید حاجی آقا. به او گفتم بیا ایمان بیاور و تبلیغ نمودم. گفت تو مؤمنی. گفتم بلی. گفت لازم نیست من خود را مثل تو هدف بلایا و سپر صدهزار رزایا بنمایم. تو روز قیامت مرا شفاعت کن. دیگر خبر نداشت که قیامت برپا هست و تبلیغ عین شفاعت و طولی نکشید وفات نمود. هرگاه مؤمن بود حال چه قدر خوب بود. به ملکوت باقی به دوام اسماء حسنی باقی و پاینده و زنده و برازنده بود. اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. در صورتی که انسان از این عالم دنیا می‌رود چرا به فکر آخرت نباشد. باری خیلی از طرف فانی دلجوئی و تشویق بفرمائید. شاید هدایت باید واز کأس ایقان بیاشامد. دیگر زیاده عرضی نه. مکاتیب جوف را برسانید. فدایت جان اسدالله. فی ۵ ج ۲ ۱۳۳۱. (۸۵)

جناب آقا یدالله ابن ندّاف در ایام اقامت موقت در طهران عریضه‌ای به حضور حضرت عبداله‌اء معروض داشت. در این معروضه به بلایای وارده بر اعضاء خاندان ندّاف در قم و طهران اشاره نمود و شکر نعمت بجا آورده که بستگانش در سبیل محبوب تحمّل بلاء کرده‌اند. در پاسخ عریضه او لوح مبارک ذیل نازل گردیده است:

"طهران جناب یدالله ندّاف علیه بهاءالله الابهی هوالله ای ثابت بر پیمان نامه هفتم رمضان سنه حالیه که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. مضامین مانند نافه مشکین مشام روحانیان را معطر نمود و دلالت بر انجذاب قلوب و انشراح صدور و روح و ریحان احتبای الهی می‌نمود. لهذا نهایت سرور حاصل گشت. این عبد از خاندان ندّاف اگر راضی نباشد بی انصافست. زیرا آن خانواده هر بلائی در سبیل خدا کشیدند و هر جام تلخی نوشیدند. هر ذلتی دیدند و هر مصیبتی تحمّل نمودند. سی سال در شکنجه اهل ضلال بودند. هر روز سینه را هدف تیر جفاء نمودند. هر شامی زخم شمشیری دیدند و در جمیع موارد ثابت و مستقیم بودند. یقین است من از آنان راضی و خوشنود و مسرورم و از مرکز الطاف خاندان ندّاف را عون و عنایت بی منتهی خواهم. آن دودمان مانند شمع در انجمن عالم روشن گردد و جمیع آن مصائب و بلایا یک یک ورد زبان هر انجمن شود. باری به جناب سرهنگ با فرهنگ حسینقلی خان نهایت اطمینان بدهید که مشمول نظر الطاف الهیست و معروف در نزد احتبای رحمانی. و جناب استاد کربلائی علی نجّار و جناب استاد غلام و جناب عبدالحسین نجّار را

پیام عبدالبهاء برسانید که ای خاندان نجار الحمدلله انوار تأیید واضح و آشکار است و الطاف پروردگار بیحد و شمار. پرتوی از شمس حقیقت بر آن نفوس زد. الحمدلله قلوب روشن شد و جانها مستبشر گشت و امیدم چنانست که روز بروز بر ثبات و استقامت بیفزائید. ای یدالله هر چند تو در عالم خواب ملاقات می نمائی لکن این عبد در جان و وجدان ملاقات می نماید. زیرا همواره در خاطری و در ساحت دل حاضری. منتسبین را کلاً و طراً ابن عم و اخوی و اخوی زاده و داماد و اهل بیت را تحیت ابدع ابهی برسانید. امیدوارم که بار دیگر ترا ببینم. جناب میرزا نعمت الله خان را تحیت ابدع ابهی برسان و علیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس. (۸۶)

اعضاء خاندان نذاف قریب نوزده ماه در طهران اقامت داشتند تا آنکه حضرات ایادی امرالله و اعضاء محفل روحانی طهران بدیشان توصیه نمودند که به شهر قم برگردند و به خدمات خویش در آن بلد ادامه دهند. خاندان نذاف به شهر قم مراجعت نمودند و دنباله کسب و کار برادران نذاف را گرفتند. آن ایام حدود سال ۱۳۳۲ هجری قمری (۱۹۱۳ میلادی) بود. نزد نگارنده اصل سه مرقومه از ایادی امرالله جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی (مورخ دوازدهم رمضان ۱۳۳۳) موجود است که از طهران به قم ارسال نموده و خطاب به تنی چند از اعضاء خاندان نذاف است و این می رساند که نامبردگان در آن اوقات در شهر قم بوده اند. در متن نامه ها نیز اقامت آنان در همان اوقات در قم تصریح شده است. آقا یدالله، آقا حبیب الله، بهیه خانم و حسنیه خانم فرزندان آقا محمد حسین نذاف و نیز میرزا علی محمد فرزند آقا محمد رضا نذاف اینک علم امرالله را که سالها برادران نذاف در شهر قم به اهتزاز آورده بودند به دوش داشتند و در ادامه اهتزاز آن تلاش می نمودند. دیری نپائید که علماء شهر مجدداً علیه آن مظلومان قیام کردند و عامه ناس را به ضد آنان تهییج نمودند. آنان را به حمام های شهر راه نمی دادند. کسبه از داد و ستد با آنها خودداری می نمودند و مغازه داران از فروش خوار و بار بدانان امتناع داشتند. عرصه را از هر جهت تنگ نمودند. اراذل ناس و کودکان اوباش شهر، آنان را سنگسار می نمودند. یکبار که مردم شهر به فتوای علماء به خانه های اعضاء خاندان نذاف هجوم نمودند حسنیه خانم دختر آقا محمد حسین نذاف هر چه الواح و اوراق امری در خانه داشتند زیر چادر مخفی کرده و از در پنهان گریخت ولیکن در گذری ناگهان در چاه بازی افتاد. ساعت ها در آن چاه ناله می کرد و احدی صدای ناله او را نمی شنید تا سرانجام پیرمرد عابری که صدا را شنید چند تن را خبر کرد و او را از چاه بیرون کشیدند. بی تردید اگر آن نفوس می دانستند که چه شخصی را از چاه درآورده اند بدورحم نمی نمودند. ولیکن این اراده حق بود که آن مدارک و اوراق محفوظ ماند. نگارنده این سطور به استناد همین مدارک توفیق نگارش احوال خاندان نذاف یافته است. یک بار مردم متعصب نادان و برخی از طلاب علوم دینیّه در محله چهارمردان قم بر سر آقا حبیب الله فرزند آقا محمد حسین نذاف هجوم نمودند تا مقتولش

نمایند. جمعی از مردم خیرخواه دخالت نمودند و آن مظلوم را از جنگ گریان درنده آزاد نمودند. روزی نبود که بلائی بر ایشان نازل نشود. جناب فاضل مازندرانی در کتاب ظهورالحق در خصوص آن ایام می‌نویسد:

”و بعد از نوزده ماه به امر محفل طهران خاندان مذکور به قم عودت کرده اقامت نمودند و به شغل ندافی پرداختند و فتنه و فساد باز برخاست و حکمران میرزا یدالله بن مشهدی حسین را امر به خروج داد و لاجرم آن مظلوم عاجلاً و راجلاً به سلطان آباد و بروجرد شتافت و مدت پنج سال دور و مهجور و متواری گردید و میرزا حبیب الله برادرش و نیز میرزا علی محمد بن مشهدی رضا در قم بر جای ماندند و حاجی میرزا محمد مجتهد هر دو را احضار کرد. اصرار نمود که تبرّی از عقیدت و ایمان خود کنند و در امان باشند و آنان اظهار نمودند که ما به هیچ یک از چهار فرقه که شیعیان ایران سب و لعن می‌کنند ذکر سوئی نمی‌کنیم نه به اهل سنت و جماعت و نه متصوّفه و ارباب طریقت و نه به شیخین و نه به بابیین و عاقبت سیدی پیش جست و آستین بالا زده حبیب را بر زمین انداخت و کارد برافراخت که سر ببرد و خواهر حبیب که حاضر بود چادر از سر افکنده فریاد و شیون برکشید و خویش را به حوض افکند و جمعی ریختند مظلومه را از غرق نجات دادند و قیل و قال به اشدّ احوال رسید و نداف زاده‌ها را به دستور مجتهد به حجره برده در بستند و سیدی به درب حجره رفته به مظلومان گفت گمان نکنید که راحت شدید امشب رشته حیات شما را می‌بریم و سرمایه و ثروتشان را ربودند و مجتهد حکم داد که مظلومان از قم خارج شوند و لاجرم دو جوان مذکور با دوازده تن از نسوان و صغار عائله به سوی طهران ره سپردند و این واقعه در روز سیزدهم بعد از نوروز از سال ۱۳۴۰ واقع شد و از آن پس خاندان مؤمن و مظلوم نداف با عدم بضاعت در پایتخت مانده از شرور مردم قم مصون گشتند.“ (۸۷)

والده نگارنده امه الله قدسیه خانم آل نداف علیها رضوان الله (نوه برادران نداف) در اوقات تبعید اعضاء خاندان مظلوم نداف از شهر قم یازده ساله بوده است. نگارنده بارها داستان تبعید خاندان را از وی شنیده است. مادرم می‌فرمود:

”علماء قم یک هفته فرصت دادند که شهر را ترک کنیم. به فتوای آنان هشت خانه از املاک ما را تصرف نمودند. جمیع وسائل ما را اشرار به غارت بردند. حتّی لباسهای ما را نیز چپاول نمودند. برای ما یک خانه مانده بود که همگی در آن جمع شده بودیم و دعا می‌نمودیم. کودکان خردسال گریان و پریشان بودند و نسوان نالان. اشرار حجره و دفتر کار ندافان را نیز تصرف نمودند و جمیع اوراق و مدارک تجاری را آتش زدند. برخی از تجار و کسبه به ندافان بدهکار بودند. غالب آنان

فرصت را مناسب دانسته و به جمع اشرار پیوسته تا از شرّ بدهی خویش خلاص گردند. تنی چند از آنان که مردمان باوجدانی بودند بهر ترتیب بود پیغام فرستادند که ما می‌دانیم به شما بدهکاریم ولیکن پرداخت بدهی اکنون میسر نیست و چند روز دیگر نیز شما شهر را ترک می‌کنید. برخی از نسوان عائله جواهرات خویش را در لباسهایشان پنهان نمودند و همین جواهرات بود که تا چند سال کمک هزینه زندگی ما بود. آن روزها ایام نوروز بود و مردم شهر همه غرق در شادی و مراسم دید و بازدید خویش بودند. احدی به ما ترحم نداشت. مردمان با چشمان از حدقه درآمده به ما نگاه می‌نمودند و گاه آب دهان پرتاب می‌کردند و سنگ می‌انداختند. روز سیزدهم نوروز که مردم در سبزه زارها غرق سرور بودند ما اعضاء خاندان ندّاف که همه چیز خویش را از دست داده بودیم با چشمان گریان از شهر خارج شدیم. مصائب درمیان راه بسیار بود و برخی از ما بیمار شدیم و تا هفته‌ها بهبود نیافتیم."

مادرم چند ماه پیش از صعودش که در هشتاد و شش سالگی واقع گشت نیز مجدداً به خواهش این فانی شرحی در خصوص چگونگی خروج از شهر قم و ورود به طهران نوشته است که در اینجا به عین عبارت و گاه مضمون نقل می‌گردد:

"در راه باران شدید بود. پنج روز در راه بودیم. سوار قاطر و پالکی شده صدمات بسیار بر ما وارد شد. قاطری که عمّه کوچک (حسّیه خانم) سوار آن بود تشک کوچکی حمل می‌کرد که عمّه روی آن نشسته بود. این قاطر مرتباً سرش را پائین می‌کرد و عمّه کوچک فریاد و شیون می‌زد که افتادم افتادم البتّه همه ما تشک زیر پایمان بود که تر شده بود. جایی نبود که استراحت کنیم تا به کاروانسرائی کثیف رسیدیم. اندکی آسایش کردیم. دوباره سوار شدیم. در حالیکه تشکها همه‌تر بودند. در میان راه سرما و باران شدید به ما صدمه بسیار زد. شب‌ها در کاروانسراهای کثیف می‌خوابیدیم و روز حرکت می‌کردیم. خلاصه وارد طهران شدیم. شب بود که وارد شدیم. عمو جان آقا بدالله که تازه به کاروان ما پیوسته بود ما را به خانه‌ای برد و گفت اینجا خانه حاجی ابوالقاسم دباغ^(۸۸) است. به هر جهت به محض دیدن عمو جان و همه ما بقدری این خانواده احترام گذاشتند که حدّ نداشت. سفره بزرگی پهن کرده غذاهای لذیذ آوردند. تمام ما را یک یک بوسیدند و گفتند شما رجعت اولیای گذشته‌اید. خانه ما به قدوم شما رونق گرفته است. فوراً به اجاب اطلاع دادند. از آن شب به بعد دسته دسته برای ملاقات ما می‌آمدند. در میان نفوسی که برای دیدار ما آمدند جناب آقا سیّد شهاب فتح اعظم، جناب میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی و جناب عبدالحسین خان خادم را بیاد دارم. مدّت سه ماه در خانه جناب حاج ابوالقاسم مهمان بودیم. عموجانم گفت دیگر باید فکر جای دائمی کنیم. میزبان ما چون فهمید که می‌خواهیم رفع زحمت نمائیم بسیار ناراحت

شد و فرمود ما نمی‌گذاریم شما جای دیگر بروید اینجا خانه خود شماست. چون رفت و آمد دوستان واقعاً سبب زحمت فراوان میزبان بود با اصرار به حیاط باغ^(۸۹) نقل مکان نمودیم. مدتی دراز نگذشت که نزدیک حیاط باغ خانه‌ای اجاره کردیم. هنوز اثاثیه کاملاً فراهم ننموده بودیم که رفت و آمد دوستان شروع شد. محبت آنان حدی نداشت. عمو جان آشپزی استخدام نمود هر روز عده زیادی از احباب را شام می‌دادیم. بیاد دارم که روزی اعضاء خاندان مهتری به دیدن ما آمدند و صبحی به اشاره پدرش جناب آقا محمد حسین مهتری مناجات مفصل خواند. دو سال در آن خانه بودیم. بالاخره عمو جانم در زمان رضاخان سردار سپه سفری به شهر قم نمود و بخشی از ثروت ما را احیا کرد و از پول آن خانه بزرگی در خیابان معز السلطان در امیریه خریدیم که حوضخانه نیز داشت و آب قنات از آن رد می‌شد. همه اینها مثل پرده سینما جلوی چشمان من هست البته این سفر دوم ما به طهران بود. در سفر اول من کمتر از سه سال داشتم و چیزی از آن بیاد نمی‌آورم. باری عمو جانم در خانه جدید تنوری ساخت که دوستان نان خانگی بخورند. بارهای میوه بود که در خانه ما خالی می‌شد. مجالس بزرگی در خانه داشتیم. یک روز جناب حاج غلامرضا امین امین جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی را که حالشان چندان خوش نبود با نهایت لطف به خانه ما آوردند. حاج امین که به عمو جان بسیار محبت داشت به او فرمود آقا یدالله اگر چنین ولخرجی کنی خیلی زود به خاک سیاه می‌نشینی. عمو جانم افراد اهل محل را از قصاب و بقال و کفّاش گرفته تا یکی دو تن از علماء مرتباً به خانه دعوت می‌نمود و شام می‌داد و از مبلغین امرالله دعوت می‌کرد تا با آنان مذاکره نمایند. بدین جهت نفوس متعدده در آن خانه فائز به ایمان شدند. عمو جانم مدتی به کسب پرداخت ولی مقدّر نبود که باز ثروتمند شود و کارش نگرفت. همسرش نیز مبتلا به سرطان شد و هستی این مرد بر باد رفت. ندافان مجبور شدند خانه معز السلطان را بفروشتند. از آن پس اعضاء خاندان ما متفرّق شدند و هر یک در مکانی سکونت کردند.

اما جناب حاج ابوالقاسم دباغ (ناظریان) که با نهایت عطف و محبت چندی میزبان خاندان مؤمن و مظلوم نداف در طهران بود از خادمان مخلص جانفشان آستان رحمن بود که با حسن خاتمت و نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود فرمود. دانشمند رحمانی جناب فاضل مازندرانی در مجلد هشتم ظهورالحق ضمن بیان احوال احباب طهران در عهد میثاق در خصوص حضرت حاج ابوالقاسم از جمله چنین می‌نویسد:

"دیگر حاجی ابوالقاسم دباغ سابق الوصف در بخش ششم با برادران مذکور و خانواده‌شان بودند و حاجی در سال ۱۳۱۰ به عکا شتافته چندی به درک فیوضات محضر حضرت عبدالبهاء فائز گشته عودت کرد و یکی از رجال غیور فداکار این امر معدود شد و در خانه‌اش که واقع به سمت جنوبی

شهر و محله معروف سر قبر آقا (باغ فردوس) بود و اشرار مشهور محله دمی از تعرض مظلومان غفلت نداشتند، بی پروا با برادران پیوسته مجلس تبلیغ منعقد کرده ضیافتها داده مبلغین و مسافرین شهر را مدتها پذیرائی نموده نوبتی انبوه اشرار دور خانه اش احاطه کرده غلغله انداختند و کلمات ناسزا گفته و نزدیک به آن شد که متدرجاً گروه غفیر تجمع کرده به خانه ریزند و در آن حال برادر غیور و دلیر که پیراهن سفید کفن آسا پوشیده کتاره عریان با دست آخته داشت در خانه را باز کرده بیرون جست و با انبوه مردم اخلاط متقابل شده با شجاعت و صولتی تکلم کرد که جمعیت را بیم گرفته چون گله روباه گریختند و متفرق شدند. و حاجی ابوالقاسم در سال ۱۳۵۱ درگذشت و جنازه اش را با اجتماع و احترام به قبرستان (گلستان جاوید) برده دفن نمودند و از ایشان عائله واسعه به نام ناظریان برقرار است. " (قسمت اول، صفحات ۷۹-۳۷۸).

در این مقام مناسب به نظر می رسد که به احوال یک یک بازماندگان از خاندان نذاف اشاره کنیم. همانطور که در صفحات پیشین گفتیم از آقا محمد حسین نذاف پنج فرزند به نامهای آقا محمد ابراهیم، آقا یدالله، آقا حبیب الله، بهیه خانم و حسینه خانم و از آقا محمد رضا نذاف نیز پنج فرزند به نامهای علی محمد، خدیجه سلطان، خاور سلطان، نوابه سلطان و بلقیس سلطان پدید شدند. چون قبلاً به احوال جناب آقا محمد ابراهیم و همسرش خدیجه خانم اشاره کرده ایم در اینجا تکرار آن را جائز نمی دانیم و به احوال اولاد آن دو نیز در خاتمه این بحث اشاره می کنیم.

۱- آقا یدالله آل نذاف: وی چنانکه قبلاً مذکور گردید فرزند جناب آقا محمد حسین نذاف و سرکار رقیه سلطان است که به احوال هر دوی آنان از پیش اشاره کرده ایم. آقا یدالله همانگونه که تاکنون دانسته ایم در همه احوال یار صمیمی پدر و عمو و برادرش آقا محمد ابراهیم بوده و در همه بلاها با آنان شریک گشته است. وی با دختر عمویش سرکار خاورالسلطان ازدواج نموده است. خاور سلطان بانوئی مؤمنه و خادمه بوده و در همه مصائب وارده بر شوهر و اعضاء خاندان نذاف شریک گشته است و ما قبلاً ذکر خدمات آقا یدالله را کرده و مکاتبات جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی و جناب آقا سید اسدالله قمی را با وی نقل کرده ایم. همچنین شرح تشرف نامبرده همراه عمویش به حضور حضرت عبدالبهاء از پیش آمده است. آقا یدالله مدتی در ملایر و بروجرد در حال تبعید بسر می برد و سرانجام به دیگر اعضاء خاندان نذاف که از شهر قم به طهران تبعید گشته بودند پیوست. به شرحی که از پیش آمد در طهران مستقر گشت. لوح مبارک ذیل در ایام تبعید به ملایر از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء به اعزاز نامبرده و جناب عبدالحمید یزدی نازل گردیده است:

"بواسطه جناب امین جناب عبدالحمید یزدی و جناب یدالله نذاف قمی علیهما بهاء الله هوالله ای دو مفتون روی دلبر آفاق هر چند در قم اقامت نتوانستید ولی الحمدلله در

جوبیار استقامت مانند سرو روان قامت برافراختید. در سبیل حضرت مقصود پریشان شدید و بی‌سرو سامان گشتید ولی الحمدلله به پناه حق راه یافتید. لهذا مکدر از این بلای مستمر نشوید. نظر به نتیجه و ثمر نمائید. سفر به طهران بهتر. ان شاء الله تسلی خاطر می‌یابید. جناب آقا میرزا هادی خیاط و امة الله طوبی و جناب میرزا علی اصغر را از قبل عبدالبهاء نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دارید و به حرم محترم جناب یدالله خاور سلطان و قدرت الله و آقا میرزا تقی یزدی تحیت ابدع ابھی برسانید. طلب عفو و مغفرت از برای مرحوم آقا علی اکبر از درگاه جلیل اکبر گردید و علیکما البهاء الابهی. ۲۰ ذیقعدہ ۱۳۳۸ عبدالبهاء عباس. (۹۰)

جناب آقا یدالله سالها در شهر قم و سپس طهران به خدمت امرالله و نشر نفحات الله مألوف بود. مدتها در خدمت جناب حاج غلامرضا امین امین در جمع آوری حقوق الله و دیگر تبرعات توفیق داشت. نامبرده چنانکه از الواحش روشن می‌شود بی‌نهایت مورد عنایت حضرت عبدالبهاء بود و در عهد ولایت نیز مشمول مرحمت حضرت شوقی ربانی گشت. جناب آقا یدالله در حدود سال ۱۹۴۵ میلادی در طهران به ملکوت جاودان صعود نمود. نگارنده در ایام کودکی حداقل هفته‌ای یک بار در خدمت والده برای دیدار نامبرده به خانه‌اش می‌رفت. بدین فانی نهایت مرحمت داشت. همواره از خاطرات خویش تعریف می‌نمود. محضرش گرم و آکنده از شور و عشق و روحانیت بود. هر هنگام والده می‌فرمود که عازم خانه عموجان است این فانی با تمامی دل مشتاق بود و خیلی زود آماده می‌گشت که همراه والده به خانه عموجان رود. نتیجه ازدواج جناب آقا یدالله با سرکار خاور سلطان چند فرزند گردید که جز یکی همه در کودکی بر اثر مصائب وارده از سوی دشمنان امر صعود نمودند. در مدارک موجود نزد نگارنده نام عبدالحسین، طوبی و بشری آمده است. ذکر این کودکان در الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء شده و در لوح مبارکی به عبدالحسین نیز خطابی فرموده‌اند. اما فرزندی که باقی ماند قدرت الله نام داشت. وی نیز در ایام جوانی مسلول گردید و چند سال پس از صعود پدر در طهران درگذشت. خاور سلطان (همسر آقا یدالله) نیز سالها پیش بر اثر بیماری سرطان چشم از جهان فرو بسته بود. حضرت عبدالبهاء در خطابات عمومی متعدده به اعضاء خاندان نداف از جمله به خاور سلطان نیز اظهار عنایت فرموده‌اند اما از الواح اختصاصی خطاب به نامبرده از جمله لوح ذیل است:

"امة الله حرم آقا یدالله یا صاحبی السجن هو الله ای کنیز الهی چه آرزوی خوشی نمودی و چه مقصد مبارکی داری و آن خدمت به امرالله است. طوبی لک ثم طوبی من هذا المقصد العظیم. ع.ع." (۹۱)

پس از صعود خاور سلطان در چند مناجات حضرت عبدالبهاء به جهت او (و برخی از دیگر

اعضاء خاندان ندّاف) طلب مغفرت و علوّ درجات فرموده‌اند. قدرت الله فرزند آقا یدالله نیز در چند لوح مبارک از حضرت عبدالبهاء مورد عنایت قرار گرفته است. حضرت ولی امرالله نیز در چند توقیع به نامبرده اظهار مرحمت فرموده‌اند. از جمله توقیع مبارک ذیل به اعزاز قدرت الله صادر گردیده است:

"طهران جناب میرزا قدرت الله نجل آقا میرزا یدالله آل ندّاف قمی علیه بهاءالله ملاحظه نمایند. دوست معنوی عریضه مرقومه در ساحت قدس وارد و به لحاظ انور محبوب یکتا حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء فائز. آه و این و ناله و حنین شما سبب تأثر گردید. یقین است قلبی که منجذب به نفحات الهیه است جز تضرّع و ابتهاج به درگاه ذوالجلال نخواهد و دلی که افروخته به نار محبت آن دلبر یگانه است غیر دعا و مناجات نطلبد. الحمدلله شما به مقصود واصل و به اصل حقیقت که آن ثبوت و استقامت و توجّه و تشبّث به ذیل اطهر است فائزید. امید چنانست که ابواب برکت الهیه از هر جهت مفتوح شود. مطمئن به فضل الهی باشید و مستبشر به عنایات لانهایه وجود مبارک گردید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین رجب ۱۳۴۶، ۲۳ ژانویه ۱۹۲۸. یار معنوی برحسب خواهش و تمنای آن حبیب از حضرت احدیت مزید برکت و تأیید را از برای آن یار جان نثار استدعا نمایم تا من جمیع الجهات جنود مجنّده تأیید احاطه نماید و فلاح و نجاح حقیقی تحقّق پذیرد. مطمئن باشید. بنده آستانش شوقی." (۹۲)

در توقیع دیگری خطاب به قدرت الله چنین صادر گشته است:

"طهران جناب آقا قدرت الله نجل جناب آقا میرزا یدالله آل ندّاف علیه بهاءالله ملاحظه نمایند. عریضه تقدیمی به لحاظ امنع یکتا محبوب مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لالطافه الفداء فائز و خواهش و تمنیات آن حبیب روحانی در بساط عنایت مقبول و مورد مکرمات و مرحمت مخصوصه وجود اقدس شدید. فرمودند در نهایت اطمینان و سرور باشید که الحمدلله در پناه رحمانیت آن طلعت بی مثال و سلطان لایزال مستقرّ و مستظّلید و به ثبوت و رسوخ و استقامت فائزید. از فضل الهی امید چنان است که در تحصیلات خویش مؤیّد و موفق باشید و به حدّ کمال رسانید و برکت رحمانیه شامل احوال گردد. و مخصوصاً فرمودند والد ماجد جناب آقا میرزا یدالله علیه بهاءالله را از قبل این عبد بیان محبت و مهربانی ابلاغ نمائید و تحت ابدع ابهی برسانید. در مقامات مبارکه علیا دعا و نیاز می شود و طلب رحمت و غفران و علوّ درجات در حقّ امة الله المتصاعدة الى الرفیق الاعلی خاور خانم والده علیها رضوان الله و رحمته می شود. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. شعبان ۱۳۵۰، ۱۱ دسمبر ۱۹۳۱. نورالدین زین.

ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی." (۹۳)

و نیز در توقیع مورخ چهارم شهر السلطان ۸۹ بدیع (۲۲ ژانویه ۱۹۳۳) قدرت الله اینگونه مورد خطاب قرار گرفته است:

"طهران جناب آقا قدرت الله آل نداف علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. عریضه تقدیمی آن حبیب روحانی مورخه ۲ دیماه ۱۳۱۱ به لحاظ امنع محبوب مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لافضاله الفداء فائز و مضمون که دلیل بر تضرع و ابتهال و خضوع و خشوع و توجه به درگاه ملیک متعال بود مورد لطف و مکرمت وجود انور اطهر واقع. با بیانی مملو از شفقت و عاطفت اظهار محبت و مهربانی در حق آن جناب و جناب ابوی آقا میرزا یدالله علیه بهاء الله فرمودند و فرمودند مطمئن باشید فضل الهی عظیم است و فیض رحمت و احسانش از هر جهت فائز و محیط. ان شاء الله امورات ملکی نیز اصلاح شود و سختی و تنگی زائل گردد. آنچه لازم و سزاوار بندگان حقیقی الهی است آن قیام بر خدمت و عبودیت درگاه احدیت است. هر نفسی به این موهبت و منقبت فائز به مقصود واصل و مطلوب حاصل. فرمودند الحمد لله شما ابوی هر دو به نار محبت الله مشتعل و به نفحات قدس منجذب و به طراز خلوص و استقامت مزین. لهذا شکرانه نمائید و مسرور و مستبشر باشید. نظر عنایت محبوب ابهی شامل احوال بوده و خواهد بود. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۴ شهر السلطان ۸۹، ۲۲ ژانویه ۱۹۳۳. نورالدین زین. ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی." (۹۴)

قدرت الله با دختری غیربھائی به نام فاطمه خانم و اهل ملایر ازدواج کرده بود ولیکن فرزندی از وی باقی نماند. در اواخر حیات به یاد پدر نام خانوادگی یداللهی بر خود نهاده بود. اما الواح متعدده از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب آقا یدالله آل نداف در دست است که متن آن را قبلاً در این کتاب درج کرده ایم. در این مقام به درج برخی از توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله که به اعزاز آن خادم جلیل مخلص آستان الهی صادر گشته است مبادرت می نمائیم. در توقیع مورخ ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۴۳ هجری قمری چنین صادر شده است:

"هو الله بنده مخلص آستان الهی نامه متضرعانه آن جناب مورخه ربیع الثانی به حضور انور محبوب یگانه حضرت غصن ممتاز بنده نواز ارواحنا لوحده الفداء رسید. به نظر ملاطفت ملاحظه فرمودند. از مضامین که مشعر بر خلوص و محبت و وفاء و ثبوت و رسوخ بر عهد الله و میثاقه بود قلب مبارک مسرور و مشعوف گردید. در اعتاب مقدسه مزید موفقیت آن جناب و

آل نَدَاف را مسئلت فرموده و می‌فرمایند. فی الحقیقه آل نَدَاف همواره مشمول الطاف و عنایت حضرت ربّ الاعطاف بوده و هستند. امیدوار چنانیم ابواب رخاء مفتوح گردد و ضیق و عسرت امور مبدّل به فرح میسور شود و لیس ذلک من فضل ربّنا الغفور بعزیز. حسب الامر تحریر گردید. زادکم الله تأییداً و توفیقاً. عبد فانی میرزا هادی شیرازی. بنده صبور شکور ربّ غفور را همواره بیاد آورده عزّت دو جهان را از برای آن عزیز طالب و ملتمسم. مطمئن باشید فراموش نشده و نخواهید شد. بنده آستانش شوقی. (۹۵)

توقیع مورّخ نوزدهم شعبان ۱۳۴۴ هجری قمری چنین است:

"از حیفاء به طهران جناب آقا میرزا یدالله آل نَدَاف زید عزّه العالی هو الله تعالی ثابت بر پیمان یزدان عریضه پر آه و فغانست بساحت ولی امر رحمن روحی لوحته الفداء فائز و نظر فضل و کرمش به آن موقن بالله متوجّه. در حقّ عائله نَدَاف که بازماندگان آن دو روح پاکند دعا فرمودند و از عتبات مقدّسه ربّانیه استدعای توفیقات جدیده کردند تا از تأییدات ملکوت ربّ الآیات تاب و توانی تازه یابند و صبر و سروری بی اندازه جویند. بی شبهه مورد عواطف رحمانیه گردند. زیرا از بدو شباب از ثدی محبّه الله پرورده شده‌اند و در مهد بلای فی سبیل الله آرمیده‌اند. لهذا در راه دوست یکتا هر زحمتی را رحمت بینند و هر زخمی را مرهم دانند. تحمل ناملایمات را لازمه عبودیت آستان مقدّس شمرند و وسیله تقرب به حقّ جویند. الحمد لله آن خاندان از یوم اشراق نیر آفاق همیشه در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند و به نظر عنایت منظور. مطمئن به تأییدات ملکوت ابهی باشند و متوجّه به افق اعلی و یقین بدانند که در این بساط عبودیت آستان مقدّس مذکورند و مشهور، معروفند و منظور و دارای اجر موفور. عنقریب جمیع صدمات برطرف شود، عزّت و ذلّت ظاهره هر دو منتهی گردد. ولی صبر جمیل یاران جلیل در عوالم الهیه نتایج باقیه دهد و اثرات عظیمه بخشد. پس غمگین نباشید و دلتنگ و حزین نمانید. دل به سرور جهان الهی بندید و به فیض سرمدی اطمینان ابدی جوئید. نیز جناب قدرت الله و سایر بستگان را به تحیات ابدع ابهی ناطق شدند و از برای هر یک تأیید ربّ مجید خواستند و توفیق سلطان سریر تفرید طلبیدند. پس امر به تحریر این نامه فرمودند و خامه و آمه را افتخار ابدی بخشودند. عبد ذلیل زرقانی. یار معنوی نامه مفصل واصل و مندرجاتش معلوم و واضح گردید. به یاد آن حبیب در این جوار پرنوار مشغول و از درگاه ملیک مقتدر موفقیت کامله آن جناب را متمنی و سائل به قدر مقدور به تبلیغ امر ربّ و دود قیام نمائید. اینست کافل و ضامن سعادت ابدیه و حیات سرمدیه، بنده آستانش شوقی. (۹۶)"

در توقیع دیگری خطاب به آقا یدالله چنین است:

"طهران جناب آقا میرزا یدالله نجل متصاعد الی الله جناب مشهدی محمد حسین نداف قمی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. حبیب روحانی عریضه مرسله در پیشگاه حضور اقدس وارد و به لحاظ انور مقصود عالمیان حضرت ولی امرالله روحی لاجبائه الفداء فائز آنچه مرقوم نموده بودید به عز قبول مفتخر. آرزوی خدمت آستان احدیت و تمنای جانفشانی در سبیل حضرت رحمانیت منتهی آمال مخلصین و مقربین است. الحمدلله سنین متوالیه به این موهبت عظمی نائل و به این منقبت کبری سرافراز بوده اید و امید چنانست که به امدادات غیبیه و تأییدات ملکوتیه چنانکه آرزوی دل و جان است نیز مؤید و موفق گردید. مطمئن به الطاف الهیه باشید. فیض رحمت منبسطه از هر جهت شامل و کامل و ابواب رجاء و امید از هر سمت مفتوح و باز. مصائب و بلاهای وارده بر آن خانواده و خدمات جلیله شایان آن جان نثاران در بساط قدس معلوم و مشهود و موصوف و معروف. همواره ملحوظ نظر محبت و مهربانی هیکل مبارک هستید. جمیع متعلقین را از قبل وجود اقدس انور تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. رجب ۱۳۴۶، ۲۳ ژانویه ۱۹۲۸ نورالدین زین. یار حقیقی صمیمی مأیوس و مغموم مگردید و خاموش و افسرده منشینید. روح آزاد آئین نازنین نیز ممد و ظهیر آن جناب است. پس به نشاطی بدیع قیام نمائید و قدم به میدان عمل گذارید و توکل بر امدادات لاریبیه حضرت احدیت بنمائید. جنود لم تروها حامی و ناصر شماست. مطمئن و مستبشر باشید، بنده آستانش شوقی." (۹۷)

در توقیع دیگری چنین صادر گشته است:

"طهران جناب آقا میرزا یدالله آل نداف قمی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. عریضه تقدیمی آن حبیب معنوی مورخه ۲ دیماه ۱۳۱۱ در این دم به لحاظ مبارک محبوب مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لالطافه الفداء فائز و تمنیات قلبیه و توجهات روحیه آن جناب به طراز عنایت و قبول مزین، فرمودند یاران صمیمی جمال ابهی را سزاوار چنان که هر دم زبان به شکرانه گشایند و به بشارت ملکوت ابهی مستبشر باشند. از حوادث امکان و شئونات فانیه این جهان به هیچ وجه محزون و پریشان نگردند. بلکه همواره نظر را به افق اعلی متوجه سازند و همت و سعی و فکر را در امور مهمه اساسیه باقیه معطوف و صرف نمایند و کمر بر خدمت بندند و به عبودیت آستان مقدس پردازند. آن وقت خود را از جمیع قیود آزاد بینند و تمام امور دنیوی را نابود و معدوم شمارند. فرمودند الحمدلله آن جناب و نجل سعید آقا میرزا قدرت الله هر دو به طراز

ثبوت و محبت و وفاء مفتخر و سرافرازید و به خلوص نیت مزین، ان شاء الله امورات ملکی نیز اصلاح شود و فیض برکت الهیه شامل احوال گردد و موفقیت بر خدمت حاصل شود. خوشنود و مسرور باشید و در نهایت فرح و حبور. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۴ شهر السلطان ۸۹، ۲۲ ژانویه ۱۹۳۳ نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی. (۹۸)

و نیز در توقیع دیگر صادر است:

"طهران جناب آقا میرزا یدالله آل نداف قمی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. عریضه تقدیمی آن دوست حقیقی مورخه ۴ بهمن ۱۳۱۲ به ساحت اقدس مولای شفیق مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لالطافه الفداء واصل و مراتب خلوص و روحانیت و خضوع و مودت آن جناب مورد مکرمات و مرحمت وجود مبارک واقع. عجز و نیاز و تضرع و ابتهال آن حبیب معنوی به اصغاء و مشاهده فائز و اظهار لطف و مکرمات و دعاء در حق آن جناب و نجل جلیل جناب آقا میرزا قدرت الله آل نداف فرمودند تا امور ملکی مرتب و منظم شود و مواهب ملکوتی جلوه نماید. عنایت حق دستگیری فرماید و تأیید و توفیق شامل احوال شود و فیض و برکت و وسعت حاصل گردد. یقین است که نظر رأفت و شفقت وجود اقدس مورث وجد و سرور و سبب بهجت وجود خاطر آن نفوس مستقیمه مطمئنه بوده و خواهد بود. این مراحمعالیه سزاوار شکرانه به درگاه حضرت یگانه است. هنیئاً لکم. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۶ شهر الملک ۹۰، ۱۲ فوریه ۱۳۳۴. ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی." (۹۹)

نزد نگارنده برخی از مرقومات ایادی امرالله جناب حاج ابوالحسن امین خطاب به جناب آقا یدالله و نیز قبوض تقدیم حقوق الله از سوی نامبرده موجود است که برای رعایت اختصار تنها به نقل محتوای دو عدد از آنها اکتفاء می نماید. برای آنکه با نحوه صدور قبوض جناب امین آشنا شویم عین یکی از قبوض پرداخت حقوق را درج می کنیم:

"هوالمعطى بلاسؤال مبلغ نه تومان از بابت حقوق الله جناب محبوبی آقا یدالله تاجر قمی توسط آقا میرزا نعمت الله به فانی دانی امین رسید که ارسال ارض مقصود نمایم و قبض رسید به مهر مبارک جهت ایشان رجاکنم. جهت یادداشت قلمی گردید. فی شهر جمادی الثانی ۱۳۳۵. مهر جناب امین. (۱۰۰)"

جناب امین در مرقومه مورخه دوازدهم رمضان ۱۳۳۳ خطاب به جناب آقا یدالله نداف

"... خدمت محبوب جان آقای معظم، عمده الاخبار آقا میرزا یدالله نداف قمی علیه ۶۶۹ مشرف شود. هوالله روحی فداک... فانی دانی شما می دانید پست فطرت و از هیچ کاری روگردان نیستم. دیده‌اید خورده فروشی کرده و می‌کنم که محتاج خلق نشوم. از کسب و شغل خود از خزانه غیب الهی رجای رزق و روزی نمایم و الحمدلله دانسته‌اید تا حال به خیر و خوبی گذشته. از بعد توکلت علی الله فانی دانی امیدوارم خیرخواه عموم خلق عالم باشم تا چه رسد به آن حضرت و آن خانواده که فی الواقع عزیز فانی دانی هستید و مقرب درگاه الهی..." (۱۰۱)

این نکته که جناب امین مرقوم فرموده است نشان می‌دهد که آن جناب چگونه در نهایت امانت در حفظ وجوه مربوط به امر مبارک کوشیده و چگونه با سختی و خرده فروشی تأمین معاش شخصی کرده است. فاعتبروا یا اولی الابصار. از دیگر بخش‌های این مرقومه روشن می‌شود که چگونه جناب امین برای یکی دو تن از جوانان تبعیدی به طهران از خاندان نداف در تکاپوی یافتن نوعی اشتغال بوده و حتی برای یکی از دختران خاندان شوهر مؤمن مناسب پیشنهاد نموده است. در نامه یاد شده اعضاء خاندان نداف را به اتحاد تشویق کرده و از برای فرد فرد آنان رجاء توفیق از درگاه جمال ابهی کرده است. در پشت نامه نوشته است: "حضرت آقا میرزا غلامعلی دوافروش مخصوص سلام و ثناء می‌رسانند." و ما قبلاً به نقل مکاتیب متعدده از جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی، جناب آقا سید اسدالله قمی و برخی از دیگر مشاهیر احباب خطاب به جناب آقا یدالله آل نداف مبادرت کرده‌ایم. محتوای مکاتیب مذکور نیز درجه خلوص و ایقان آن مرد جانپاک جان‌نثار را ثابت می‌نماید. خاندان نداف خصوصاً جناب آقا یدالله با خاندان باقراف نیز روابط حسنه داشته‌اند. نزد نگارنده مکتوبی از جناب میرامین الله باقراف خطاب به آقا یدالله موجود است که مؤید این نکته است. همچنین نزد نگارنده اصل چند معروضه از آقا یدالله موجود است که به مهر مبارک حضرت عبدالبهاء مزین گشته و در حاشیه عباراتی از جناب حاج ابوالحسن امین دیده می‌شود. این مکتوبات معروضه حاوی نام افرادی از خاندان نداف (اعم از متصاعدین الی الله) است که مبالغی از سوی آنان به حضور مبارک تقدیم گشته است. در چند معروضه توشیح شده از جمله نام والده این فانی قدسیه خانم و مادرش نوابه سلطان آمده است. در یکی از همین معروضات هنگام ذکر نام ملاحسین اردستانی (دانی برادران نداف) بیان شده که جمال ابهی وی را درویش گل مولی نامیده‌اند و در هنگام اقامت آن حضرت در ادرنه نامبرده قاصد هیکل مبارک بوده است. جناب امین در حاشیه یکی از این معروضات که مورخ چهارم ذوالحجه ۱۳۲۵ هجری قمری است و پس از تقدیم به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء و توشیح آن حضرت به ایران اعاده گردیده نوشته است: "هوالله چون جناب یدالله خواهش کرده بود وجه با اسامی بفرستم فانی

وجه با اسامی فرستادم رجاء دارم در گوشه این خط به مهر مبارک مزین شود چه که این نذافهای قمی نزد قانی دانی بسیار عزیزند. و این خط را مرجوع دارید. فدوی کلّ امین." (۱۰۳) بدیهی است که عبارت "و این خط را مرجوع دارید" خطاب به نفسی است که در ارض اقدس واسطه تقدیم معروضه به حضور مبارک بوده است.

۲- آقا حبیب الله آل نذاف: جناب آقا حبیب الله فرزند جناب آقا محمد حسین نذاف نیز از همان زمان کودکی در بلایا سهیم و شریک پدر و عمو و برادران و دیگر اعضاء خاندان نذاف بوده است و به شرحی که از پیش آمد چند بار اصرار قصد قتل وی نمودند ولیکن مرحمت الهی او را نجات داد. آقا حبیب الله (پدر بزرگ مادری نگارنده) مردی خوش بیان و مزاج بود و به این فانی نهایت محبت داشت. یاد دارم که در ایام کودکی غالباً به دفتر کار او می رفتم و ساعتها در آنجا می ماندم. حدود سه سال داشتم که شاه فقید ایران (محمد رضا شاه پهلوی) با شاهزاده فوزیه ازدواج کرد. در خیابان امیریه طهران و در دفتر کار پدر بزرگم ناظر رفت و آمد اتومبیل ها و مخصوصاً عروس و داماد گشتم. گوئی دیروز است و از آن روزها بیش از شصت سال گذشته است. آقا حبیب الله سالها در طهران مشاغل مختلف از جمله مدیریت هتل و خرید و فروش املاک داشت. خانه کوچک او هر جمعه محلّ اجتماع فرزندان و نوه ها بود. خوب بیاد دارم که جمعه ها پس از تعطیل کلاس درس اخلاق به خانه پدر بزرگ می رفتیم و ناهار را در آنجا صرف می نمودیم. آقا حبیب الله با سرکار نوابه سلطان دخترا عموی خویش ازدواج کرد و از این ازدواج دو فرزند پدید گشت یک پسر و یک دختر. پسر در کودکی وفات نمود و دختر که نامش قدسیه بود باقی ماند و دهها سال به عتبه مبارکه الهیه خدمت نمود. و ما احوال قدسیه خانم و مادرش نوابه سلطان را قریباً بیان خواهیم کرد. پس از صعود نوابه سلطان، آقا حبیب الله همسر دیگری اختیار نمود به نام قمر خانم و از نامبرده صاحب پنج فرزند به نامهای روحا (روح انگیز) بشری (مهر انگیز)، روح الله، رحمت الله و عطاء الله گردید. آقا حبیب الله در سال ۱۹۵۳ میلادی صعود نمود و جسدش در گلستان جاوید طهران به خاک سپرده شد. در جلسات تذکر او گروهی کثیر از احبای طهران شرکت نمودند. الواح متعدده از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء و چند توقيع مبارک از خامه حضرت ولی امر الله به اعزاز نامبرده نازل گردیده است. متن الواح عمومی خاندان نذاف که از جمله او نیز مورد خطاب حضرت عبدالبهاء قرار گرفته قبلاً در این کتاب درج گردیده است. در اینجا متن برخی از دیگر الواح نازله از قلم حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امر الله خطاب به آقا حبیب الله را درج می نمائیم. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به آقا حبیب الله می فرمایند:

قم جناب آقا حبیب الله ابن مشهدی محمد حسین نذاف هوالله ای بنده جمال مبارک نامه مختصر بسیار مفصل بود. زیرا آرزوی عبودیت درگاه جمال مبارک نموده بودی. این عبودیت نهایت آرزوی عبدالبهاء است. امیدوارم که در این بندگی شریک و سهیم باشی. و

علیک البهاء الابهی ع. " (۱۰۳)

در لوح مبارک مورخ بیست و دوم شوال ۳۳۸ هجری قمری خطاب به او می فرمایند:

"قم به واسطه جناب آقا سید اسدالله جناب حبیب الله ابن مشهدی حسین نداف علیه بهاء الله الابهی هو الله ای یادگار آن شخص بزرگوار، جناب مشهدی حسین ابوی و مشهدی رضای عمو فی الحقیقه در ایام زندگانی جانفشانی کردند و منظور نظر عنایت جمال ابهی روحی لا حباه الفداء بودند. الحمد لله تو نیز از عنصر جان و دل آن بزرگواری. شرف اعراق با حسن اخلاق امتزاج دادی. لهذا امیدم چنان که سراج آنان را روشن نمائی. هر چند غریبی و فریدی و در آن شهر بی سر و سامانی ولی امیدم از حضرت یزدان که مؤید به توفیق حضرت رحمن شوی. مکدر مباش تنها نیستی. انیس و مونس الطاف حضرت مقصود است و رفیق شبانه روز موهبت ملوک و دود. پس مطمئن باش و نظربه حقارت خود منما و به الطاف حضرت احدیت مطمئن و امیدوار باش و بکوش تا قدرت بهره و نصیب از بیان و ثنای رحمن و سواد و خط گیری و به اخوات محترمتا بهیه سلطان و خواهرش از قبل من نهایت مهربانی ابلاغ دار. در مدینه قم از کثرت تعرض اعداء احباء متفرق شدند. حال تو باید سبب شوی تا بعضی نفوس مهتدی به نور هدی گردند و علیک البهاء الابهی. ۲۲ شوال ۱۳۳۸. عبدالبهاء عباس. " (۱۰۴)

در توقیع حضرت ولی امرالله مورخ بیست و پنجمین نوامبر ۱۹۲۷ (جمادی الاولی ۱۳۴۶ هجری قمری) خطاب به آقا حبیب الله و برادرش چنین آمده است:

"طهران جناب آقا میرزا حبیب الله و جناب آقا میرزا یدالله آل نداف قمی علیهما بهاء الله ملاحظه فرمایند. روحی لکما الفداء. عریضه آن دو یار معنوی روحانی مورخه پنجم صفر ۱۳۴۶ به ساحت قدس مبارک محبوب عالمیان حضرت ولی امرالله روحی و کینونتی لا حباء الفداء واصل و به لحاظ اطهر فائز. نهایت لطف و عنایت را نسبت به آن دو نفس ثابت مستقیم بیان فرمودند. آن خانواده مبارکه از هنگام طلوع و اشراق شمس فضل و عطاء به انوار هدایت کبری فائز و به جان نثاری قائم و دائم. لذا بازماندگان و یادگاران آن نفوس زکيه طيبه همواره در بساط محبوب یکتا و مقصود بی همتا مذکور بوده و هستند. فرمودند مطمئن به الطاف الهیه باشید تأییدات و توفیقاتش شامل احوال بوده و خواهد بود. امید چنانست که به خدمات عظیمه فائز شوید. متعلقین امة الله بهیه خانم و امة الله حسنیه خانم همشیره های محترمه و امة الله قمرخانم ضلع و اطفال روح الله و روح انگیز و بشری و قدسیه و قدرت الله خان نجل

جناب آقا میرزا یدالله کل را به محبت و مهربانی هیکل مبارک مسرور و مستبشر دارید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. جمادی الاولی ۱۳۴۶، ۲۵ نوامبر ۱۹۲۷ نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی." (۱۰۵)

در توقیع مورخ بیست و سوم ژانویه ۱۹۲۸ چنین صادر گشته است:

طهران جناب آقا حبیب الله نجل متصاعد الی الله جناب آقا مشهدی حسین نداف قمی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. یار حقیقی عریضه مرسله به لحاظ اقدس انور محبوب مهربان حضرت ولی امر الله روحی لاحتیائه الفداء فائز. از مضمون مراتب خلوص و محبت و خضوع و خشوع و ثبوت و استقامت بر امر حضرت احدیت واضح و مبهرن بود. در هر دم باید شکرانه نمود که به چنین مواهب فائز و مفتخرید. همیشه در بساط قدس مذکورید و به لحظات عنایت ملحوظ و منظور. لهذا مطمئن به عنایات الهیه باشید. امید چنان است که به خدمات عظیمه باهره مؤید و موفق گردید. نفوس مذکوره در نامه، امه الله ضلع محترمه قمر خانم و اطفال روح الله و رحمت الله و روح انگیز و بشری و قدسیه و همچنین همشیره ها بهیه خانم و حسنیه جان و ابن عم علی محمد و آقا غلامعلی و آقا اسدالله و آقا عنایت الله و آقا شکرالله و آقا فضل الله علیهم و علیهن بهاء الله کل را به محبت و مهربانی هیکل مبارک مستبشر دارید. و تکبیر ابدع امع ابهی ابلاغ دارید. ان شاء الله کل به آنچه لایق و سزاوار این یوم مبارک است مؤید و موفق گردند حسب الامر مبارک مرقوم گردید. رجب ۱۳۴۶، ۲۳ ژانویه ۱۹۲۸. نورالدین زین. این عبد در نهایت تذلل و انکسار توجه به ملکوت اسرار نمایم و آن جناب و متعلقین و منتسبین را کلاً تأییدات متابعه حضرت احدیت خواهم. تا به آنچه سزاوار این کور مقدس الهیست نائل و مفتخر گردید و گوی سبقت را در میدان تبلیغ از هموطنان برآید. در این بساط فراموش نگشته و نخواهید گشت. مطمئن باشید. بنده آستانش شوقی." (۱۰۶)

و در توقیع مورخ یکم حزیران ۱۳۲۸ چنین صادر گشته است:

"طهران جناب آقا میرزا حبیب الله ابن نداف قمی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. یار حقیقی عریضه مرسله واصل و به لحاظ انور معدن فضل و عطاء حضرت ولی امر الله حقیقتی لاحتیائه الفداء فائز. شرح احوال واضح و نمایان گردید. از فضل الهی امید چنان است که برکت در امور حاصل شود و ابواب وسعت و رخاء بر وجه آن یار باوفاء و عموم منتسبین آل نداف باز و مفتوح گردد. نفوس مذکوره در نامه، جناب اخوی آقا میرزا یدالله و همشیره ها امه الله بهیه

خانم و امة الله حسنيّه جان خانم و ضجيع محترمه امة الله قمرخانم و قدسيّه و روح انگيز و بشرى و روح الله و رحمت الله... و آقا قدرت الله و آقا غلامعلى... و ابن عمّ جناب آقا على محمد پسر مشهدى رضاي نذاف و آقا اسدالله و آقا عنايت الله... و آقا شكرالله... و استاد آقا جان و آقا عزّت الله عليهم و عليهم بهاء الله الابهى كلّ را به الطاف رحمانيه اطمينان دهد و از قبل هيكل مبارك تكبير و ثناء و رافت و مهربانى ابلاغ داريد. حسب الامر مبارك مرقوم گرديد. ذيحجه ۱۳۴۶ ۱ حزيران ۱۹۲۸. نورالدين زين. حبيب روحانى توكل بر حقّ قدير نماييد و به تمام قوى به ترويج امر پردازيد. هر مشكل آسان گردد و ابواب برکت من جميع الجهات بر وجه آن حبيب مفتوح شود. اميد چنانست به آنچه آرزوى دل و جانست نائل و فائز شويد. فراموش نشده و نخواهيد شد. بنده آستانش شوقى. " (۱۰۷)

و در توقيع مورّخ نهم فوریه ۱۹۳۰ چنين آمده است:

"طهران جناب آقا ميرزا حبيب الله ابن نذاف قمى عليه بهاء الله ملاحظه نمايند. عريضه آن يار معنوى به مركز عنايت واصل و به لحاظ اطهر محبوب مهربان حضرت وليّ امر الله روحى لالطافه الفداء فائز. تمنا و آرزوى موفقيّت خدمت نموده بوديد. اين خواهش كه دليل بر موهبت خداوند آفرينش و منبعث از فطرت و دانش بى آلايش است در بساط فضل مقرون به قبول و رضايت گرديد. فرمودند در آستان مقدّس در كمال توجه و تضرّع طلب تأييد و توفيق و برکت و سعادت در حقّ آن جناب و آل نذاف طرأ مى شود تا هريك به خدمت عتبه مقدّسه رحمانيه كاملاً مؤيد و موفق شويد و به اين منقبت عظمى مفتخر و سرافراز گرديد. حسب الامر مبارك مرقوم گرديد. رمضان ۱۳۴۸، ۹ فوريه ۱۹۳۰. نورالدين زين. ايده الله ذلك الحبيب على خدمة امره و ارتفاع كلمته و انتشار آثاره فى تلك الارحاء. بنده آستانش شوقى. " (۱۰۸)

و در توقيع دوازدهم ژانويه ۱۹۳۱ چنين صادر گرديده است:

"طهران جناب آقا ميرزا حبيب الله ابن متساعد الى الله آقا مشهدى حسين نذاف قمى عليه بهاء الله ملاحظه نمايند. عريضه آن دوست حقيقى به لحاظ مبارك محبوب مهربان حضرت وليّ امر الله ارواحنا لعناياته الفداء فائز و آنچه استدعا و تمنا نموده بوديد در ساحت نورا به صرف افضال مقبول و به عزّ رضا مشرف و مزين. فرمودند در حقّ آن جناب و عموم متعلّقين در عتبه قدس كبرياء دعاء نماييم و طلب تأييد و توفيق كنيم تا در جميع احوال و كلّ احيان به خدمت آستان احديت فائز شويد و مخصوصاً فرمودند به جناب اخوى آقا ميرزا بدالله و اين

عم، جناب آقا میرزا علی محمد و اماء الرحمن و همشیره‌ها و همشیره زاده‌ها، جناب آقا غلامعلی ابن مرحوم استاد محمد نجار و جناب آقا اسدالله و عموم آل نداف علیهم و علیهن بهاء الله تکبیر ایدع ابهی و تحیت اجمل نورا ابلاغ دارید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. شعبان ۱۳۴۹، ۱۲ ژانویه ۱۹۳۱. نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی." (۱۰۹)

در توقیع مورخ پنجم نوامبر ۱۹۳۱ چنین آمده است:

"طهران جناب آقا میرزا حبیب الله ابن مرحوم مشهدی حسین نداف علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. عریضه آن یار روحانی به لحاظ مبارک یکتا مولای مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء فائز و مضمون که دلیل بر محبت و وفاء و ثبوت و اطمینان بود موجب اظهار عنایت و رضایت وجود اقدس شد. فرمودند از فضل و الطاف رحمانیه می طلبیم که برکت الهیه شامل احوال شود و امورات ظاهره اصلاح گردد و اسباب تربیت و تعلیم اولاد فراهم آید. جناب اخوی آقا میرزا بدالله و همشیره‌ها امة الله بهیه خانم و امة الله حسنیه جان و ابن عم جناب آقا علی محمد و سه همشیره زاده‌ها و عموم آل نداف را از قبل هیکل مبارک بیان مکرمت و مرحمت ابلاغ دارید. فرمودند در حق نفوس مذکوره دعا نمائیم و طلب فیض عنایت سبحانیه کنیم تا هر دم بتأییدی جدید و توفیقی بدیع مؤید و موفق شوند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۲۴ ج ۲، ۱۳۵۰، ۵ نوامبر ۱۹۳۱. نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی." (۱۱۰)

در توقیع مورخ بیست و دوم ژانویه ۱۹۳۳ چنین صادر گردیده است:

"طهران جناب آقا حبیب الله ابن مرحوم مشهدی حسین نداف قمی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. عریضه تقدیمی مورخه ۲۴ شعبان ۱۳۵۱ به ساحت امنع محبوب مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء اصل و خضوع و خشوع و محبت و وفاء پروری آن یار روحانی مورد لطف و مکرمت وجود انور واقع. فرمودند نفحه خوش محبت باران عزیز الهی سبب سرور و بهجت قلب این مشتاق است. حمد خدا را که آن جناب همدم روح و ریحانید و در نهایت ثبوت و استقامت و اطمینان. همیشه در یاد و خاطرید و همواره منظور نظر و حاضر. امید از فضل رحمانی چنان است که درکمال همت و فعالیت به خدمت عتبه مقدسه الهیه مؤید و موفق باشید. ذکر قرینه محترمه امة الله قمرخانم و اطفال خویش روح انگیز خانم و مهرانگیز خانم و قدسیه خانم و آقا روح الله و آقا رحمت الله و آقا عطاء الله و همچنین ذکر جناب اخوی

آقا میرزا یدالله و جناب آقا قدرت الله و ابن عم جناب میرزا علی محمد و همشیره بهیه خانم و حسنیّه جان و چهار همشیره زاده آقا غلامعلی و آقا اسدالله و آقا عنایت الله و آقا منصور علیهم و علیهنّ بهاءالله را نموده بودید فرمودند فرداً فرد را به بشارت الهیه مستبشر دارید و به محبت و مهربانی این عبد اطمینان و نوید دهید. از برای هر یک در آستان مقدس طلب عون و عنایت و تأیید و توفیق بر خدمت امر حضرت احدیت می شود. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۴ شهرالسلطان ۸۹، ۲۲ ژانویه ۱۹۳۳. نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی. (۱۱۱)

و نیز در توقیع مورّخ سی و یکم اکتبر ۱۹۳۴ چنین صادر گشته است:

"طهران جناب آقا میرزا حبیب الله آل ندّاف علیه بهاءالله ملاحظه نمایند. عریضه آن یار روحانی مورّخه ۲۵ شهریور ۱۳۱۳ به لحاظ مرحمت حضرت ولی امرالله ارواحنا فداءه فائز و مراتب محبت و مودّت و روحانیت آن حبیب معنوی مورد لطف و مکرمت گردید. اظهار مهربانی و شفقت و دعا فرمودند تا در جمیع شئون و احوال فضل الهی بلاانفصال شامل حال گردد و فیض رحمت و عنایتش بلاانقطاع احاطه نماید. موفّق بر خدمت و استقامت و مؤید بر بندگی و عبودیت آستان مقدس متعال باشید. جناب اخوی آقا میرزا یدالله آل ندّاف و دو همشیره و چهار همشیره زاده، قدرت الله و ضلع محترمه و اولاد کلّ را تکبیر و تحبّت از قبل وجود مبارک ابلاغ دارید و مسرور و مستبشر به مهربانی و محبت حضرتشان نمائید. آن نفوس ثابته راسخه مطمئنّه مورد هرگونه لطف و مکرمت بوده و هستند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۱۶ شهرالعلم ۹۱، ۳۱ اکتبر ۱۹۳۴. نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی. (۱۱۲)"

در توقیع مورّخ یازدهم می ۱۹۴۴ چنین آمده است:

"طهران جناب آقا حبیب الله ابن جناب مشهدی حسین ندّاف قمی علیه بهاءالله ملاحظه نمایند. خضوعنامه آن یار روحانی مورّخه ۴ بهمن ماه ۱۳۲۲ به لحاظ عطاوفت و مهربانی حضرت ولی امرالله ارواحنا فداءه فائز و عرض خلوص و محبت به مرحمت و اظهار مکرمت مزین. آن حبیب معنوی و عموم عائله آل ندّاف مورد عنایت و الطاف بوده و هستند و طلب عون و برکت و حفظ و صیانت در حقّ کلّ می فرمایند و از فضل پروردگار امیدوار چنانند تا جمیع بر خدمت امرالله مؤید و موفّق باشند. با وجود مشاغل امریه بی پایان احبای الهی و یاران رحمانی را در هویت دل و جان یاد فرمایند و از برای کلّ فیض ابدی و موهبت آسمانی و

عزّت ملکوتی طلبند. اخوی جناب آقا میرزا یدالله را مخصوصاً به عنایات مبارکه خاطر شاد و مستبشر نمائید و تکبیر ابدع ابهی از قبل حضرتشان ابلاغ دارید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۱۴ شهرالجمال ۱۰۱، ۱۱ می ۱۹۴۴. نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی." (۱۱۳)

و در توقیع مورخ بیست و ششم نوامبر ۱۹۴۵ چنین صادر گشته است:

"طهران جناب آقا حبیب الله این مرحوم مشهدی حسین ندّاف علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. عریضه آن حبیب روحانی به لحاظ شفقت و مهربانی حضرت ولی امر الله ارواحنا فداء فائز و حزن و دلنگی که بعد از فوت اخوی و این عمّ آقا علی محمد... برای آن جناب و عائله عموماً حاصل در ساحت اقدس معلوم گردید. آن نفوس مطمئنّه ثابتّه راسخه را همیشه یاد فرمایند و از برای کلّ طلب تأیید و توفیق و برکت نمایند و امیدوار چنانند که فیض عنایت و رحمت و برکت الهیه شامل و وسائل سعادت‌مندی و خوشی از جمیع جهات فراهم آید. همشیره‌ها امة الله بهیه خانم و حسنیّه خانم و آقا غلامعلی و آقا اسدالله و آقا عنایت الله و قمرخانم و روح‌انگیز خانم و مهرانگیز خانم و قدسیّه خانم و روح الله و رحمت الله و عطاء الله و قدرت الله کلّ را از قبل حضرتشان تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و اطمینان به عنایات مبارکه دهید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۴ شهر القول ۱۰۲، ۲۶ نومبر ۱۹۴۵ نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی." (۱۱۴)

و در توقیع مورخ یازدهم آگست ۱۹۴۶ که فتوکپی اصل آن نزد نگارنده است چنین آمده است:

"طهران جناب آقا حبیب الله این مرحوم مشهدی حسین ندّاف علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. نامه آن دوست حقیقی به شرف لحاظ مکرمات حضرت ولی امر الله ارواحنا فداء فائز و مراتب خلوص و محبت و ثبوت و استقامت به طراز عنایت مزین امیدواری مبارکشان چنان که آن جناب و منسوبین آل ندّاف کلاً و طراً، ذکوراً و اناثاً مؤید و موفق و مورد الطاف حقّ باشند. هیچوقت و زمان آن عائله موقنه مطمئنّه را از دعا فراموش نفرمایند و شمول فیض برکت آسمانی و موفقیت بر خدمت امر الهی و سعادت‌مندی در حقّشان استدعا فرمایند. امور ظاهره را اصلاح خواهند و صلاح و حسن احوال کلّ را از درگاه محبوب متعال سائلند. مطمئنّ باشند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۱۱ شهرالکمال ۱۰۳، ۱۱ آگست ۱۹۴۶. نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی."

از محتوای الواح مقدسه حضرت عبدالبهاء و توفیعات مبارکه حضرت ولی امرالله به خوبی روشن می شود که جناب آقا حبیب الله آل نذاف به علت انتساب به برادران نذاف و نیز خلوص و ایقان و ثبوت بر میثاق امر یزدان مورد نهایت محبت آن دو وجود بزرگوار بوده است. نگارنده به خوبی به یاد دارد که در مجلس تذکر نامبرده ناشر فقیه نقحات الله جناب عنایت الله فناپذیر فرمود هنگامی که حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "این عبد از خاندان نذاف اگر راضی نباشد بی انصافست... یقین است من از آنان راضی و خوشنود و مسرورم" دیگر کرا جرأت است که از آنان عدم رضایت ابراز نماید. جناب فناپذیر در آن جلسه بشرح مصائب وارده بر خاندان نذاف و از جمله آقا حبیب الله پرداخت و فرمود که "طیر روح حبیب به فضای محبوب پرواز نمود." صعود آقا حبیب الله در سال ۱۹۵۳ واقع گردید و جسدش در گلستان جاوید طهران به خاک سپرده شد. نگارنده نوه دختری جناب آقا حبیب الله است. والده این فانی امه الله بانو قدسیه آل نذاف فرزند ارشد آقا حبیب الله بود و تمامی حیات را صرف خدمت به عتبه مقدسه الهیه نمود. هم او بود که نخستین بار مرا عشق بهاء و خواندن و نوشتن آموخت. لذا بر پایه اصل لزوم قیام بر واجبات و فاء احوال او را به تفصیل در این مقام می نگارم.

۳- بانو قدسیه آل نذاف: بانو قدسیه فرزند آقا حبیب الله و سرکار نوابه سلطان بود. نوابه سلطان چنانکه از پیش دانستیم دختر بلند اختر جناب آقا محمد رضا نذاف بود. نوابه دختری زیبا و مؤمنه و صاحب صوتی ملکوتی بود. بسیار جوان بود که به عقد پسرعموی خویش درآمد. آقا حبیب الله با تمام وجود او را دوست می داشت و در آسایش او می کوشید. وی صاحب فرزند پسری شد که عمرش دیری نپائید و مرگ او مادر و پدر را در اندوه فراوان فرو برد. نوابه مدت ها بود که صاحب فرزندی نمی شد. پدر نوابه (آقا محمد رضا) هنگام تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء رجاء فرزند برای نوابه می کند. حضرت عبدالبهاء دعا نموده و می فرمایند اگر فرزند پسر شد نامش را عنایت الله بگذارند و اگر دختر بود نامش قدسیه باشد. چند ماه پس از مراجعت آقا محمد رضا به شهر قم (سال ۱۲۸۹ شمسی برابر با ۱۹۱۰ میلادی) دخترش نوابه که حامله بوده صاحب دختری می شود و نام او را قدسیه می گذارند. معلوم است که این فرزند تا چه حد مورد محبت مادر و پدر و دیگر بستگان بوده است. اما روزگار بی امان رشته عمر مادر را پاره می کند و نوابه حدود سه سال پس از تولد قدسیه صعود می نماید (سال ۱۲۹۲ شمسی برابر با ۱۹۱۳ میلادی). نوابه سلطان در الواح متعدده از جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء مورد عنایت قرار گرفته است و ما برخی از آن الواح را قبلاً در این کتاب درج کرده ایم. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء مصدر به بیان "ای ثابتین ای ثباتات شکر کنید خدا را که مؤمنید و مؤمنات..." و لوح مصدر به بیان "ای اماء رحمن و ورقات سدره عرفان شکر کنید حضرت مقصود را که در کور بدیع..." از آن جمله اند. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی که خطاب به چند تن از جوانان خاندان نذاف و از جمله نوابه سلطان صادر گشته می فرمایند:

"یا صاحبی السَّجَن هواللّٰه ای نهالهای باغ الهی شکر خدا را که در چنین روزی محسور شدید و در بوستان الهی مغروس گردیدید و به شکوفه و اثمار هدایت کبری مشهور و معروف شدید. این از فضل و موهبت پرورگار است. قدر آن بدانید تأیید و توفیق از هر جهت احاطه کند و علیکم البهاء الابهی. ع.ع." (۱۱۵)

از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء در چند زیارتنامه عمومی اعضاء خاندان ندّاف به جهت نَوّابه سلطان نیز طلب مغفرت فرموده اند که متن آنها را قبلاً در این کتاب درج کرده ایم. از جمله مناجات طلب مغفرتی است که با عبارات "ای ربّ غفور این طیور شکور را تن اسیر قبر مطمور گردید." آغاز می شود. و نیز مناجات طلب مغفرت دیگری از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء مورّخ هفتم رمضان سال ۱۳۳۷ هجری قمری به اعزاز برخی از متصاعدین و متصاعدات الی اللّٰه و از جمله نَوّابه سلطان صادر گردیده که در اینجا عیناً نقل می گردد:

هو اللّٰه اللّٰهم یا من وسعت رحمته کُلّ الاشیاء و کملت نعمته لکُلّ الوری و اغاثت مغفرتہ اهل الارضین و السموات. اَنْ هُوَ لاء عبادک المخلصین و امائک المنجذبة بنفحاتک بین العاملين. قد ايقظهم ندائک من رقد الغافلین و اشرقت علیهم و علیهنّ انوارک فی يوم الدّین و قاموا من المضاجع بقوّة فیضک المبین و سرعوا الی معین رحمتیک بقلب طافح بالحبّ فی الیوم العظیم. ربّ قد قضت اّیامهم مضطهدین بظلم الغافلین مبتلین تحت مخالف المنکرین مضطّزین علی الهجرة من بلد الی بلد فی کُلّ حین. ربّ اَنْهم تجرّعوا کأس البلاء و ابتلوا بالنّقمة الکبری بما آمنوا بک و بآیاتک یوم قامت الطّامة الکبری و لیس لهم جرم الا التّوقّد بنار محبتک و لاذنب الا التّرنّح بصهباء معرفتک و لاخطاء الا اَنْهم بذلوا ارواحهم فی سبیلک و لاحوبة الا التّبتل الیک و التّوکّل علیک و التّشبّث بذیل رحمتیک. ربّ انعم صباّحهم و انر مصباحهم و اجعل ارواحهم معلّقة بآیات قدسک. ربّ ادخلهم فی عالم النّور و اسقهم کأس الطّهور مزاجها کافور و البسهم خلع العفوّ یا ربّی الغفور و اجعلهم کواکب ساطعة الفجر فی الافق الاعلی، لامعة البرق فی الملکوت العلی، باهرة الوجه فی الاوج الابهی. انک انت الغفور الکریم الحنون بعبادک الاصفیاء و امائک المخدّره فی خدر العصمة و التقوی. لا اله الا انت الکریم الرّحیم الوّهّاب. ۷ رمضان ۱۳۳۷. عبدالبهاء عبّاس. " (۱۱۶)

در میان مدارک موجود نزد نگارنده رسید وجهی است که حضرت عبدالبهاء به جهت نَوّابه سلطان صادر فرموده اند. مهر مبارک "یا صاحبی السَّجَن" و امضاء مختصر مبارک "ع.ع" در صدر قبض است و عین قبض چنین است:

" ۱۵۲ هوالله تعالى مرسله ورقه منجذبه نوابه صبيته استاد محمد رضا عليها بهاء الله الابهي مبلغ... توسط افنان سدره منتهی جناب حاجی میرزا محمد علیه بهاء الله الابهي از يد محبوب فؤاد جناب حاجی سيد جواد علیه بهاء الله واصل گردید. فی شهر رمضان ۱۳۱۵."

پس از صعود نوابه و تنی چند از دیگر افراد خاندان نداف و نیز خاندان صفار در قم که بر اثر شیوع و بارخ داد و به استحضار حضرت عبدالهاء رسید در لوح مبارک خطاب به جناب آقا یدالله آل نداف، جناب ابراهیم صفار و جناب عبدالحمید چنین فرمودند:

"هوالله ای یاران باوفا آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید از معانی انجذابات روحانی آشکار و از آن گلبانگ پهلوی آهنگ بلبل معنوی پدیدار زیرا برهان قاطع بر محبت تیر لامع بود و علامت عبودیت به عتبه رحمانیت. آن یاران باوفا هر دم هدف تیر جفاء هستند یعنی اذیت اعداء و شماتت بلهائ و ملامت جهلاء و تکفیر سفهاء و تحریم ستمکاران و تضییق عوانان. خلاصه از هر جهت سهام صدمات را هدف. با وجود این الحمدلله در صون حمایت حق محفوظ از فتور و مصون از قصور. ثابت و پایدار مستقیم و هوشیارند. اینست موهبت پروردگار. چنانکه خطاب به فخر رسل و هادی کل در قرآن عظیم می فرماید فاستقم كما امرت. زیرا محبت الله مانند سراج در زجاج امتحان برافروزد. گاهی اسیر زنجیر کند و گاهی زهر را شهد و شیر نماید. گاهی چون یوسف به زندان افکند و گاهی چون سيد حصور حنجر تسلیم خنجر نماید. گاهی مانند مسیح زینت صلیب فرماید. گاهی مانند ابن بتول در ارض طف شهید کند. گاهی مانند خلیل آواره کند و گاهی مانند نوح به ناله و نوحه اندازد. اینست سمت و صفت محبت الله. خوشا نفسی که به آن بزرگواران اقتداء نماید. از وفات اهل نجات متعلقین و متعلقات اسیر حسرات نشوید و عبرات از دیده مبارید زیرا آن غنچه های محبت الله در ریاض ملکوت ابهی شکفتند و آن اسیران حرمان محرم خلوتگاه لاهوت گشتند و آن بیماران شفای حقیقی یافتند و آن گمگشتگان به بارگاه الهی پناه بردند. چنین نفوسی موجودند نه مفقود، معمورند نه مطمور، طالعند نه آفل، صاعدند نه هابط. از دریچه نیستی به جهان هستی شتافتند و از روزنه فنا اشعه شمس بقاء یافتند. علیکم و علیهم التحية و الثناء." (۱۱۷)

صعود نوابه برای دخترش قدسیه فوق طاقت بود. مادر مهربان زیبا و خوش صدا همیشه در یاد قدسیه بود. قدسیه خانم بی مادر، بزرگ شد. ایام کودکی او در بحبوحه بلایای وارده خاطرات بسیار برایش به جای گذاشت. بازی با دیگر کودکان خاندان نداف، زندگی در میان اعضاء خاندان گسترده و در خانه های متصل به یکدیگر، محبت خاله و عمو و دائی البته غم مرگ مادر را کاهش می داد ولیکن هرگز

جای آغوش گرم او را نمی‌گرفت. مادرم همیشه می‌گفت که: "من بسیار مدیون محبت عموجانم آقا یدالله و دائی جانم آقا علی محمد هستم. بسیار به من مهربان بودند و هم عموجانم آقا یدالله بود که نخستین بار به من خواندن و نوشتن آموخت ولیکن دیری نپائید که به فتوای علماء از شهر قم تبعید گشت و سالها از او دور بودم. شبی نبود که خواب مادرم را نبینم و برایم آواز نخواند. گاه در تنهایی می‌گریستم. چند مناجات که از حفظ داشتم می‌خواندم. کم‌کم همه بستگان دریافتند که من مانند مادرم لحن خوشی دارم و در جمع اعضاء خاندان می‌خواستند که مناجات بخوانم. تلاوت مناجات با لحن به من تسکین می‌داد و تا حدی آرامش می‌بخشید. دوران کودکی در شهر قم را به خوبی بیاد دارم. ثروت سرشار، خدمه بسیار، رفت و آمد مبلغین و مشوقین همه و همه بیادم هست."

قدسیه خانم یازده ساله بود که خاندان مظلوم نذاف به فتوای علمای بی‌انصاف از شر قم اخراج گردیدند و راهی طهران شدند. خاطرات مادرم را در باب آن اخراج و تبعید و سفر قبلاً در این کتاب نوشته‌ام طهران برای او آزادی و شادی بیشتر آورد. دیگر هراس از هجوم دشمنان امر نداشت. آزادانه به حمام می‌رفت. در کوچه و خیابان نشان سنگسار دشمنان نبود. قدسیه خانم چند سال به مدرسه تربیت دختران رفت. خاطرات او از استادان و همکلاسان جز خدمت و محبت به او چیز دیگر نبود. ولیکن غم مرگ مادر چیزی نبود که به واقع کاهش یابد در ایام نوروز و روزهای زیبای بهاری بیشتر بیاد مادر می‌افتاد و آوای زیبای او به گوش جاننش می‌رسید. دیگر کم‌کم دختر بزرگی شده بود. از قرائن می‌فهمید که گاه خواستگار به خانه می‌آید و از او خواستگاری می‌کند ولیکن پدرش آقا حبیب الله و عمویش آقا یدالله موافقت نمی‌کنند. دو تن از پسران جوان خاندان نذاف او را با تمامی دل دوست می‌داشتند ولی حیاء مانع از آن بود که ابراز عشق نمایند و پدر و عمو نیز ازدواج قدسیه را با منسوبان نزدیک صلاح نمی‌دانستند. سرانجام جوانی از راه رسید. این جوان سالها بود که از اردستان به طهران آمده بود. می‌گفتند از خاندان بسیار مؤمنی است. از منسوبان جناب آقا سید شهاب فتح اعظم و جناب میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی است. این هر دو نفس محترم نیز جوان مذکور را به خاندان نذاف توصیه نمودند. نام جوان آقا شهاب الله شفیع بود که بعداً نام خانوادگی محمدحسینی بر خویش نهاد زیرا پدرش محمد حسین نام داشت. آقا شهاب الله نواده زینب بیگم اردستانی نخستین مؤمن اردستان بود که ما به احوال او در آغاز شرح حیات برادران نذاف اشاره کرده‌ایم. قدسیه خانم هفده سال داشت که به عقد ازدواج آقا شهاب الله درآمد. مراسم عروسی در طهران برگزار گردید. جناب فاضل مازندرانی و جناب فاضل شیرازی به خانه جناب آقا یدالله نذاف آمدند و این دو را عقد نمودند (سال ۱۳۰۶ شمسی) قدسیه خانم دو فرزند نوزاد خود را از دست داد تا آنکه در سال ۱۳۰۹ شمسی صاحب فرزندی به نام حشمت الله گردید که اینک در انگلستان است و به خدمات امریه موفق و مؤید و ما به احوال او در جلد دوم این کتاب اشاره خواهیم کرد. فرزند دوم خانواده این عبد نگارنده سطور است که تولدش در سبزیکار امین الملک و به سال ۱۳۱۴ شمسی واقع گشت. فرزند سوم عزیزالله متولد سال

۱۳۱۶ شمسی و فرزند چهارم عهدیه متولد سال ۱۳۱۹ شمسی است. فرزند پنجم عنایت الله در هشت ماهگی درگذشت. از نخستین روزهایی که مادرم را به یاد می آورم آوای زیبای او بسیار آهنگین بوده و خنده و نشاطش دلنشین. شب ها در کنار بسترم آیات زیارت می نمود و اشعار زیبا می خواند. بیاد دارم چه بسیار شبها که غزل مشهور منسوب به طاهره:

بخیالت ای نکو رو بمدام باشد این دل بجمالت ای نکو خو بکلام باشد این دل

بجمال حسن رویت بتار مشک مویت بحصار بزم کویت بمرام باشد این دل

را با لحن آسمانی خویش زمزمه می نمود. من با نام و احوال طاهره نخستین بار از طریق مادرم آشنا شدم. با آنکه در دل اندوهگین بود همواره به لب خنده داشت. بهرکجای قدم می گذاشت شور و وله می آفرید. عاشق موسیقی بود. در هر محفلی مناجات می خواند قلوب را تسخیر می نمود. بیاد دارم روزی در ایام کودکی همراه والده به جلسه اماء الرحمن رفته بودم. سخنران جلسه ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن بود. چون مادرم مناجات خواند نامبرده بسیار تجلیل نمود و ضمن کلماتی فرمود "لحن خاص ملکوتی سرکار قدسیه خانم". این کلمات را بیش از پنجاه و پنج سال است که به یاد دارم. مادرم بانویی بسیار تمیز بود. خانه ما واقع در غرب طهران و در خیابان نواب در عین سادگی و بساطت جوهر لطافت و نظافت بود. همه چیز برق می زد. خانه ما کانون عشق و محبت بود و اگر چه مادر و پدرم گاه سازش چندان نداشتند ولیکن این عدم سازش انعکاسی در روح خانواده نداشت. حدود هفت سال داشتم که مادرم به کار اشتغال یافت. به یاد دارم که مادرم دوران پزشکیاری را تمام کرد و در بیمارستان رازی در خیابان شاهپور طهران به عنوان پزشک بکار پرداخت. سالها در آن بیمارستان ملاذ بسی از بی نویان بود. کارکنان بخش کودکان که محبوبیت او را نزد بیماران و پزشکان دیدند حسد ورزیدند و برایش پاپوشی دوختند و او را متهم به اهانت به اسلام نمودند و دکتر محمد قریب نیز که ریاست بخش با او بود پرونده اتهامی را امضاء نمود و مادرم بی گناه از کار برکنار گشت. اوضاع مالی ما در آن ایام خوب نبود زیرا پدرم که در کار فروش قالی بود ورشکسته شده بود. شادروان حضرت نورالدین فتح اعظم که با پدرم نسبت بسیار نزدیک داشت از قدرت و نفوذ خویش مدد گرفت و مادرم را به کار برگردانید. مادرم سالها در بیمارستانهای رازی، پهلوی و فارابی خدمت کرد. در این سالها ملجاء و پناه مسکینان و بیمارانی بود که برخی از پزشکان و پرستاران بدانان اعتناء نداشتند و به آه و حنین آنان وقتی نمی نهادند. مادرم می گفت که بهائی باید جان فدای مردمان نماید. خدمات او در این زمینه جاودانه است.

در عرض خدمت اداری به خدمات امری قائم بود. هر شب در محفلی بود. در محفل ترقی نسوان، احتفال بانوان، محفل الفت، مجلس تحرّی حقیقت و بیوت تبلیغی همواره حاضر بود. چون با تزریقات به خوبی آشنا بود و مردم محلّ به وی نیاز بسیار داشتند بدو احترام فراوان می گذاشتند. لذا فرصتی بود که بدانان ابلاغ کلمه الله نماید. نام بهائی به خاطر رفتار متین و جانفشانی او در محلّ با احترام مخصوص

برده می‌شد. روزهای جمعه در مراجعت از کلاس درس اخلاق هرگز اطفال کوچه جرأت اهانت و سنگ زدن به ما نداشتند. چنانکه در برخی از محلات طهران معمول بود. خانواده‌ها کودکان خویش را نزد مادر من می‌آوردند تا آنان را نصیحت نماید. مادرم به واقع بانوی زنده‌ای بود. همیشه می‌فرمود انسان زنده باید زنده باشد اگر نمی‌خواهد زنده باشد باید برود بمیرد. خنده از لبان او محو نمی‌شد. لطائف را بجا می‌گفت و نخست خود خنده را صد پاره می‌نمود. گاه خنده او سبب خنده فراوان حاضران می‌شد. یادم هست همیشه موسیقی دانان دوره‌گرد حتی دهل زنان دوره‌گرد را پول می‌داد تا به کوچه ما آیند و در کنار خانه‌مان ساز بزنند و دهل بنوازند و پای بکوبند و سپس خود خنده را صدپاره می‌کرد. جوهر نظم و انتظام بود. بدین روی بهر کاری می‌رسید. کارخانه، کار بیمارستان، خدمات امریه و دید و بازدید دوستان و همیشه می‌فرمود اگر شما در زندگی برنامه و نظم داشته باشید به هر کار خویش می‌رسید. گردش و پیک نیک در هفته یک بار جزء برنامه زندگی ما بود. به خاطر دارم که به سبزه‌زارها و باغهای بریانک که نزدیک خانه ما بود می‌رفتیم و بساط پیک‌نیک را برگزار می‌کردیم. غذا در هوای آزاد در کنار جویبار و سبزه‌زار. هرگز در زندگی بانوی زنده دل و شادی چون مادرم ندیده‌ام. برنامه غذایی ما نیز بسیار مرتب و منظم بود و مادرم گیاه‌خواری را بسیار تشویق می‌نمود. در ایام محرمه امریه با مادر به اماکن متبرکه بهائیه می‌رفتیم. بیاد دارم در دوران کودکی همراه مادر به زیارت بیت مبارک جمال ابهی فائز شدیم. زیرا جناب استاد آقا جان خرم علیه رضوان الله معمار بیت مبارک شوهر صمدیه خانم (دختر خاله و دختر عموی مادرم) بود و ما را خصوصاً برای زیارت بیت مبارک برد. استاد آقا جان در آن زمان به تعمیر بیت اشتغال داشت. هر بار به جائی می‌رفتیم. گاه به شاه‌عبدالعظیم و بی‌بی زبیده، گاه به محله امام زاده یحیی و گاه به زیارت امام زاده معصوم می‌رفتیم. امام زاده معصوم در آن زمان در خارج شهر بود. در صحن امام زاده جسد مطهر حضرت باب سالها مخفی بوده است. معمولاً روزهای بیست و هشتم شعبان که روز شهادت حضرت باب بود به امام زاده معصوم می‌رفتیم و گاه احباب دیگر را نیز در آنجا زیارت می‌نمودیم. در مکان اختفاء جسد مبارک مناجات می‌کردیم. سپس در کنار مرقد جناب استاد محمد رضا نداف مناجات می‌خواندیم. مرقد جناب نعیم نیز در آن روزگار در امام زاده معصوم بود. در کنار مرقد آن جناب نیز مناجات تلاوت می‌گردید. من به مادرم عشق فراوان داشتم و به او بسیار نزدیک بودم. او نیز مرا بیش از دیگر فرزندان دوست می‌داشت و احترام می‌نمود. با آنکه پس از حوادث اخیر هفده سال از او دور بودم این عشق و نزدیکی کاهش نیافته بود و تا پایان حیاتش که در هشتاد و شش سالگی واقع گشت ادامه داشت. مادرم بانوئی حکیم و فہیم بود. بسیار اندیشمندانه و آرام سخن می‌گفت. دانش وسیعی در باب خواص گیاهان و میوه‌ها داشت و همانطور که عرض کردم ما را به گیاه‌خواری تشویق می‌نمود. از او بیاد دارم که همیشه می‌گفت در جویبار زندگی چون علف باشید تا آب به آرامی از روی شما بگذرد و آسیب نبینید. اگر در جویبار زندگی چون چوب سختی سر علم کنید همه سنگها به صورت شما می‌خورند و آسیب می‌بینید. می‌گفت جمال ابهی

فرموده‌اند دروغ نگوئید، فرموده‌اند بروید و همهٔ راستها را بگوئید. به نقل از یکی از مشاهیر سیاستمداران و نویسندگان انگلیسی می‌فرمود نقش ما در زندگی نقش آن بندبازی است که در آسمان بندبازی می‌کند. اگر یک ثانیه تأخیر کند و بند را به موقع نگیرد با سر به زمین واژگون می‌شود. باید از فرصت‌ها استفاده کرد زیرا همیشه فرصت‌ها پیش نمی‌آیند. می‌گفت فردا خیلی دیر است. می‌فرمود هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار است. می‌گفت همیشه حسنات مردم را برجسته کنید تا آنان نیز خطایای شما را ببخشند. بیان جمال ابهی را همواره تکرار می‌نمود که می‌فرمایند: "ای برادران با یکدیگر مدارا نمائید." عاشق اجداد خود برادران نداف بود و عقیده داشت که ارواح پاک آن نفوس مخلصه دائماً به اهل خویش ناظرند و حمایت می‌کنند. به من توصیه می‌نمود که احوال خاندان نداف را به تفصیل بنویسم و بخش اعظم مدارک مربوطه را هم او برایم فراهم فرمود.

قدسیه خانم در دوران زندگی مصائب بسیار تحمل نمود. واقعات دوران کودکی او چون مرگ مادر، تعصب و خصومت مردم شهر قم، مشاهدهٔ مصائب وارده بر اعضای خاندان نداف، مخالفت همکاران متعصب در طهران، بیماری‌های متعدد و سرانجام دوری از فرزندان و حوادث خونین و محیط خفقان آور ایران زمین در سالهای اخیر او را به کلی ناتوان کرده بود. سرانجام در هشتاد و شش سالگی در روز دهم آبان ماه سال ۱۳۷۵ شمسی (اول نوامبر ۱۹۹۶ میلادی) در نهایت رسوخ و ایقان به ملکوت جاودان پرواز نمود. علیها بهاء‌الله الابدی و السناء السرمدی. مرقدش در گلستان جاوید جدید شهر طهران است. صعودش به استحضار معهد مقدس اعلی رسید و برای ارتفاع روح پرفتوحش دعا فرمودند. برخی از رجال برجستهٔ عالم امر نیز پس از اطلاع از صعودش به فانی و دیگر بستگان اظهار مرحمت و تسلیت فرمودند. از جمله حضرت ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن در مکتوب شریف مورخ چهاردهم نوامبر سال ۱۹۹۶ چنین مرقوم فرموده است: "دانشمند ارجمند و کاتب هنرمند جناب دکتر نصرت الله محمد حسینی علیه بهاء‌الله الابهی... برای ترویج روح پرفتوح کنیز عزیز جمال اقدس ابهی مادری که مثل آن عزیز دل و جان فرزندی پرورده که خادم صادق آستان مقدس و بندهٔ برازندهٔ عتبهٔ سامیهٔ الهیه است به کمال ابتهال دعا می‌کنم... بنده با خاندان سعادت توأمان آل نداف کاملاً آشنا و با اعضای آن عائلهٔ جلیله غالباً معاشر بوده‌ام. مستدعی است مراتب تعزیت و تسلیت قلبیه بنده را بپذیرید و به بازماندگان نیز ابلاغ فرمائید." پس از صعود قدسیه خانم که بر اثر حملهٔ قلبی حاصل گشت مراسم تشییع جنازه با کمال احترام و اعزاز انجام یافت و علاوه بر دوستان بهائی گروهی کثیر از غیربهائیان شرکت نمودند. مجالس تذکر شایسته نیز در طهران، انگلستان، شیکاگو و نیز شهر ونکوور کانادا برگزار گردید. این عید در مجلس تذکر مادرم که در حظیرهٔ القدس بهائیان شهر ونکوور با حضور صدها تن از احباب فارسی و انگلیسی زبان برگزار گردید به ذکر احوال و مصائب خاندان نداف خصوصاً مادرم پرداختم و عرایض خود را با فقراتی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء پایان بخشیدم که می‌فرمایند:

"این عبد از خاندان ندّاف اگر راضی نباشد بی انصافست. زیرا آن خاندان هر بلائی در سبیل خدا کشیدند و هر جام تلخی نوشیدند، هر ذلّتی دیدند و هر مصیبتی تحمل نمودند. سی سال در شکنجه اهل ضلال بودند. هر روز سینه را هدف تیر جفا نمودند، هر شامی زخم شمشیری دیدند و در جمیع موارد ثابت و مستقیم بودند. یقین است من از آنان راضی و خوشنود و مسرورم و از مرکز الطاف خاندان ندّاف را عون و عنایت بی منتهی خواهم. آن دودمان مانند شمع در انجمن عالم روشن گردد و جمیع آن مصائب و بلایا یک یک ورد زبان هر انجمن شود."

قدسیّه خانم در دوران کودکی در الواح متعدّده حضرت عبدالبهاء که خطاب به اعضاء خاندان ندّاف صادر گردیده مورد عنایت آن حضرت قرار گرفته است. در عهد ولایت نیز در توقیعات عدیده و از جمله توقیعات مورّخه پنجم ربیع الآخره ۱۳۴۵ هجری قمری، جمادی الاولی ۱۳۴۶ (بیست و پنجم نوامبر ۱۹۲۷)، رجب ۱۳۴۶ (بیست و سوم ژانویه ۱۹۲۸)، ذیحجه ۱۳۴۶ (اول حزیران ۱۹۲۸)، رجب ۱۳۴۷ (اول ژانویه ۱۹۲۹)، چهارم شهرالسّلمان ۸۹ بدیع (بیست و دوم ژانویه ۱۹۳۳) و چهارم شهرالقول ۱۰۲ بدیع (بیست و ششم نوامبر ۱۹۴۵) مورد مرحمت بوده است. در این مقام عین توقیع مورّخ سوم فوریه ۱۹۳۴ حضرت ولیّ امرالله را خطاب به آن بانوی مؤمنه مخلصه درج می‌نمائیم:

"طهران امة الله قدسیّه خانم صبیّه جناب آقا میرزا حبیب الله ندّاف قمی علیها بهاء الله ملاحظه نمایند. عریضه تقدیر آن کنیز آستان مقدّس الهی مورّخه ۲۶ دیماه ۱۳۱۲ به لحاظ مبارک محبوب مهربان حضرت ولیّ امرالله ارواحنا لالطافه الفداء فائز و آنچه استدعا و تمنا نموده بودید به طراز مکرم و قبول مزین شد. آل ندّاف طرّاً از ذکور و اناث از لسان شفقت مذکور و ملحوظ نظر رأفت و مرحمت وجود اقدس بوده و هستند و درباره کُلّ دعا می‌فرمایند تا ابواب جود و کرم بر وجه آن بندگان صمیمی اسم اعظم باز و مفتوح گردد و فیض برکت و وسعت شامل احوال شود. نفوس مذکوره در نامه، آقا میرزا شهاب الله و آقا میرزا حشمت الله و عمّ مکرم آقا میرزا بدالله و ابوی محترم آقا میرزا حبیب الله و آقا قدرت الله و خال معظم آقا میرزا علی محمد ابن آقا مشهدی رضای ندّاف و استاد آقا جان و آقا عزّت الله و امة الله صمدیه خانم صبیّه متصاعد الی الله آقا میرزا ابراهیم ابن ندّاف و دو عمّه مکرمه امة الله بهیه خانم و امة الله حسنیّه جان و آقا اسدالله و آقا غلامعلی و آقا عنایت الله و آقا منصور و آقا روح الله و آقا رحمت الله و آقا عطاء الله و اماء الرحمن روح انگیز خانم و مهر انگیز خانم و قمرخانم علیهم علیهنّ بهاء الله الابهی جمیعاً را از قبل وجود مبارک پیام لطف و مهربانی و تحیت و ثنای روحانی ابلاغ دارید و به بشارت ملکوتیه و تأییدات غیبیه مسرور و مستبشر و مطمئن نمائید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۱۶ شهرالسّلمان ۹۰، ۳ فوریه ۱۹۳۴. نورالدین زین. ملاحظه

۴- آقا علی محمد آل نذاف: وی فرزند جناب آقا محمد رضا نذاف و سرکار نرجس خاتون بود که به احوال هر دو نفس بزرگوار از پیش اشاره کرده ایم. آقا علی محمد از همان آغاز کودکی شاهد مصائب وارده به خاندان مؤمن و مظلوم نذاف و خود محاط در بلایا بوده است. بارها چه در زمان حیات پدر و چه پس از صعود او معرض شتم و ضرب قرار گرفته است و چند بار اعداء قصد قتل وی داشته اند ولیکن تقدیرات الهیه موافقت نداشته و از مرگ حتمی نجات یافته است. آقا علی محمد مردی موقن، پاکدامن و مردم دار بوده و در زمان حیات قلبی از او مکدر نگردیده است و این قولی است که جملگی برآند. نامبره در ایام جوانی با دختر عموی خویش سرکار خانم حسیه سلطان (حسیه جان) ازدواج نمود. از این ازدواج فرزندی پدید شدند که دو تن از آنان در کودکی بر اثر مصائب وارده در شهر قم صعود نمودند و آنانکه باقی ماندند سه پسر بودند که ارشد آنان آقا اسدالله سالها پیش صعود فرمود. آقا اسدالله غالب ایام عمر را در نقاط مهاجرتی در ایران بسر برد و جوهر خلوص و ایمان بود. فرزند دوم آقا عنایت الله اینک در طهران است. نامبرده نیز در ایام جوانی موفق بر هجرت بوده و هم اوست که اصل و یا سواد بسیاری از الواح و مدارک مربوط به خاندان نذاف را نزد خود محفوظ داشته و نگارنده از آنها استفاده کرده است. فرزند سوم آقا منصور که در صفاء آیت عظمی است نیز در طهران است و هم او و همسر نازینش سرکار مهین خانم هستند که بسیاری از مدارک را از آقا عنایت الله گرفته و سیله والده این عبد نگارنده به کشور کانادا ارسال داشته اند. اما حسیه خانم که نزد ما به عمه کوچک معروف بود از نساء باهرات مؤمنه دو عهد میثاق و ولایت و جوهر ایقان و اخلاص بود. او نیز در دوران کودکی همراه با دیگر اعضاء خاندان نذاف معرض بلایای بی منتهی بود. خود عمه خانم چند بار برای نگارنده تعریف فرمود که در ایام جوانی هنگامی که حامله بوده با دیگر اعضاء خاندان نذاف مورد هجوم اعداء قرار گرفته است.

اشرار به خانه های آنان یورش برده و پس از سنگباران قصد آتش زدن داشته اند. عمه خانم فوراً بسته الواح مبارکه و اوراق مهمه را برداشته و چند کتاب امری را نیز در بسته دیگر پیچیده زیر چادر خود پنهان نموده و از در مخفی فرار کرده است. هنگام فرار به چاهی افتاده ولیکن به بدنه چاه گیر کرده و ساعتی ناله کرده و فریاد کشیده تا مردم خبر شده اند و او را با طناب از چاه بیرون کشیده اند ولی ندانسته اند که او کیست و عمه خانم نیز از فرصت استفاده کرده و پای پیاده به حومه شهر و به خانه خواهر خویش رفته است. عمه خانم می فرمود کتابها و اوراق امری را به هر تدبیر بود زیرا چادر خویش نگاه داشته بود و بیشتر در اندیشه آنها تا وجود خویش بود. می فرمود این حادثه واقعاً معجزه بود و جمال ابهی مدد فرمود که آثار مبارکه باقی ماند. نگارنده گوید که ای بسا که مدارک مورد استفاده در این کتاب بخشی از همان مدارک بوده باشد. حسیه خانم با نهایت ایقان به ملکوت جاودان

صعود نمود. نامبرده بارها در الواح متعدده حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امرالله مورد عنایت قرار گرفته است. برخی از الواح حضرت عبدالبهاء، و توقیعات مقام ولایت را قبلاً در این کتاب درج کرده ایم و در این مقام به نقل یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به آن بانوی موقنه مخلصه مبادرت می نمایم:

"امه الله حسنیه سلطان ضلع آقا علی محمد ابن نداف هو الله ای امه الله حمد کن خدا را که قرینه مؤمن بالله هستی و همراز با نفسی از دون حق بی نیاز. قدر این موهبت را بدان و به ذیل عنایت تشبث کن و علیک البهاء الابهی. ع.ع." (۱۱۹)

اما آقا علی محمد پس از صعود پدرش آقا محمد رضا نداف همراه دیگر اعضاء خاندان نداف به قم مراجعت نمود و همراه پسرعموی خود آقا حبیب الله سرپرستی نسوان و کودکان آن خاندان را به عهده داشتند زیرا آقایدالله در آن ایام به غرب ایران تبعید گشته بود و به شرحی که از پیش آمد سرانجام خاندان نداف به فتوای علمای قم از شهر اخراج شدند و راهی طهران گردیدند. آقا علی محمد سالها در طهران به خدمت امررحمن قائم بود و در سال ۱۹۴۴ میلادی در آن شهر با نهایت انجذاب و اشتعال و ایقان به ملکوت ابهی عروج فرمود. چنانکه تاکنون دانسته ایم آقا علی محمد در الواح متعدده حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امرالله مورد مرحمت و شفقت بوده است و ما این الواح و توقیعات را قبلاً درج کرده ایم. در اینجا نیز به درج یک لوح از حضرت عبدالبهاء و توقیع مبارکی از حضرت ولی امرالله کتاب را زینت می بخشیم. حضرت عبدالبهاء خطاب به او می فرمایند:

"قم جناب آقا علی محمد ابن مهدی رضای نداف، هو الله ای دوست قلبی بیاد تو افتادم و نام تو خواندم و از درگاه الهی از برای تو عون و عنایت خواستم. امیدوارم که به آن موافق و مؤید گردی. ع.ع." (۱۲۰)

در توقیع مبارک مورخ اول ژانویه ۱۹۲۹ حضرت ولی امرالله خطاب به او چنین صادر گشته است:

"طهران جناب آقا علی محمد نداف قمی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. دوست مکرم عریضه مرقومه که دلالت بر ثبوت و استقامت و توجه به مرکز وحدانیت الهیه می نمود واصل و به لحاظ اقدس مولای رؤف مهربان حضرت ولی امرالله روحی لاجبائه الفداء فائز. الحمد لله لازال مؤید بر خدمت آستان مقدس بوده اید و امید چنانست که بیش از پیش بر تبلیغ و نصرت

امرالله موفقیت یابید و اسباب رفاهیت و وسعت و گشایش به بخشایش الهی حاصل شود و فراهم آید. جناب استاد آقا جان بنا و قرینۀ ایشان امة الله صمدیه سلطان و جناب عزت الله و جناب آقا میرزا شکرالله و جناب آقا فضل الله و جناب آقا اسدالله و جناب آقا عنایت الله و جناب آقا غلامعلی و امة الله حسنیه سلطان و امة الله بهیه سلطان و امة الله قدسیه سلطان علیهم و علیهم بهاء الله الاهی کل را به الطاف رحمانیه مستبشر دارید و تکبیر ابدع الاهی از قبل هیکل مبارک ابلاغ نمائید. ان شاء الله هر یک به خدمت عتبه مقدسه الهیه مؤید و موفق و فائز شوند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. رجب ۱۳۴۷، ۱ ژانویه ۱۹۲۹. نورالدین زین. یار معنوی در این جوار از غیب ملیک مختار تأییدات شدیده ملکوت اسرار را از برای آن عزیز ملتمس و طالب تا به آنچه سزاوار است قیام نمائید و به اعمال و افعالی که لایق و شایسته این کور اعظم الهیست مفتخر و مؤید شوید. بنده آستانش شوقی." (۱۲۱)

جناب آقا علی محمد آل نداف با برخی از اکابر احباب و از جمله ایادی امرالله جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی، جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی و جناب آقا سید اسدالله قمی مکاتبه مستمر داشته و این نکته از محتوای صفحات قبلی این کتاب روشن می شود. در اینجا نیز بخشی از مرقومه جناب امین اردکانی را خطاب به آقا علی محمد درج می کنیم. از قرائن بر می آید که آقا علی محمد اوضاع نابسامان شهر قم را در نامه خویش به جناب امین تشریح نموده و کسب تکلیف کرده است. عین نامه چنین است:

"به تاریخ ۱۲ شهر رمضان ۱۳۳۳ از طهران به قم خدمت جناب محبوبی آقای معظم آقا علی محمد نداف قمی... مشرف شود. هوالله روحی فداک خط آن حضرت چندی قبول رسید از وضع قم و امورات آنجا نوشته بودید. فانی دانی دیدم دستم از چاره کوتاه است. چه بگویم و چه بنویسم که سبب حزن شماها شود و اثر و ثمر هم نداشته باشد. لذا در مقام جسارت برنیامدم. قربانت شوم باید صبر کرد و تحمل نمود تا ید غیبی الهی چاره ای بنماید و دری بگشاید... شماها می دانید فانی دانی افقر فقراء هستم منتهی فضل حق شامل شده فانی دانی را به خود نسبت داده ولی فضل حق دستگیر نموده که خود را گم نکرده ام و از حد خود تجاوز ننموده ام. رجای عفو می نمایم که جواب خط آن حضرت تعویق افتاد.... رجای عفو از کل دارم. فدوی کل امین." (۱۲۲)

در اینجا همچنین توفیق مبارک مورخ اول ژانویه ۱۹۲۹ حضرت ولی امرالله را خطاب به آقا اسدالله و آقا عنایت الله فرزندان جناب آقا علی محمد درج می نمایم:

"طهران جناب آقا اسدالله و جناب آقا عنایت الله آل نداف علیهما بهاء الله ملاحظه نمایند. دو یار روحانی تحریر مرسول که حاکی از محبت و وفاء بود در این اثنا وارد و به لحاظ امنع یکتا محبوب عالمیان حضرت ولی امرالله روحی لالطافه الفداء فائز. هر دم شکرانه نمائید که مورد عنایت و مشمول نظر الطاف حضرت رحمانیت بوده و هستید و امید چنان است که مؤید و موفق به خدمت آستان مقدس به نحوی که آرزو و تمنا دارید نائل گردید. مخصوصاً از درگاه مقتدر متعال رجاء و استدعا می شود تا اسباب راحتی و آسایش از برای حضرت والد جناب آقا علی محمد علیه بهاء الله فراهم و میسر گردد و تنگی و زحمت مبدل به گشایش و رحمت و وسعت. اماء الرحمن والده محترمه حسنیه سلطان و خاله مکرمه بهیه سلطان و صمدیه سلطان و قدسیه سلطان علیهن بهاء الله الابهی کل را به عنایات رحمانیه متذکر دارید و به بشارت ملکوتیه مسرور و مستبشر نمائید و از قبل هیکل مبارک تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۱ ژانویه ۱۹۲۹، رجب ۱۳۴۷ نورالدین زین. دو حبیب روحانی از مشکلات وارده ملول و افسرده نگردید. امیدوارم زحمت و محنت به آسایش و راحت مبدل گردد و آنچه آمال و آرزوی آن دو بنده مؤمن صادق جمال ابهی است تحقق پذیرد. بنده آستانش شوقی." (۱۲۳)

۵- بانو بهیه آل نداف: این بانوی موقنه مخلصه دختر بلند اختر جناب آقا محمد حسین نداف و سرکار رقیه سلطان بود و در ایام جمال ابهی و در یحیویه بلایای وارده بر خاندان نداف در شهر قم تولد یافت. نگارنده سالها و بارها از محضر این جوهر صفاء استفاضه کرده است. اطلاعات نامبرده در باب حوادث امر بدیع در شهر قم و خاطراتش از مبلغین و رجال امرالله از منابع مهمه نگارش این کتاب بوده است. خاطرات بهیه خانم (که در خاندان نگارنده به عمه خانم و یا عمه بزرگ شهر داشت) از مبلغین و مشوقینی که به شهر قم سفر می کرده اند بسیار بود. از جمله می فرمود هر بار که جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی به آن شهر سفر می فرمود و مدتی در خانه آنان اقامت می نمود در تزئید معلومات اعضاء خاندان نداف و تقویت بنیان ایمان آنان خصوصاً جوانان و نوجوانان نهایت کوشش مبذول می داشت و با نقل داستانهای جالبی از تاریخ امر مبارک و حیات خویش شوق و ذوق ایمانی آنان را افزایش بسیار می داد. عمه خانم می فرمود "هرگاه حاجی به خانه ما می آمد انواع تحف و هدایا همراه داشت و به هر یک فراخور حال و سن و میل او هدیه ای می داد. بعدها دانستیم که پدر و عموجان قبلاً او را به بازار برده و هدایای لازمه را خریده به او می دادند تا به نام خود به اعضاء خانواده ما بدهد. این هدایا سبب می شد که نسوان خانواده او را بیشتر دوست بدارند و از محضرش کسب فیض کنند. مژده ورود حاج میرزا حیدرعلی به خانه ما از هر مژده ای در کام جانمان شیرین تر بود. چهره ملکوتی او ما را به یاد اولیاء پیشین می انداخت."

سرکار بهیّه خانم با جناب استاد محمد نجّار^(۱۲۴) ازدواج نمود. نتیجه این ازدواج چند فرزند دختر و پسر شد که همگی آنان جز یک پسر بر اثر مصائب وارده در دوران خردسالی صعود نمودند. در اوراق و اسناد موجود نزد نگارنده و از جمله الواح نازله به اعزاز خاندان ندّاف نام علی اصغر و بُشری به عنوان فرزندان بهیّه خانم و استاد محمد نجّار آمده است. اما فرزندی که از آن دو باقی ماند آقا غلامعلی نام داشت که ما به احوال او قریباً اشاره خواهیم کرد. بهیّه خانم دهها سال در طهران و با نهایت ایقان زیست و سرانجام طیر روحش در حدود نودسالگی به ملکوت جاودان پرواز نمود. بهیّه خانم در الواح متعدّده از جمال ابهی، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مورد عنایت کبری قرار گرفته است که چون متن آن الواح قبلاً در این کتاب درج گردیده است از تکرار آنها خودداری می‌نماید، جناب استاد محمد نجّار نیز در الواح الهیّه مورد مرحمت بوده است و ما آن الواح را قبلاً نقل کرده‌ایم. همچنین مناجات طلب مغفرت صادر از قلم حضرت عبدالبهاء را به اعزاز او و چند تن دیگر از اعضاء خاندان ندّاف آورده‌ایم.^(۱۲۵)

اما جناب آقا غلامعلی آل ندّاف فرزند بهیّه خانم و استاد محمد نجّار در شهر قم تولّد یافت. وی در دوران کودکی شاهد بلایای وارده بر خاندان ندّاف بود و در سال ۱۳۰۰ شمسی همراه دیگر اعضاء خاندان به طهران تبعید گردید. چون پدرش قبلاً صعود نموده بود این کودک یتیم با کوشش مادر و جوشش خویش دوران نوجوانی و جوانی را با موفقیت سر نمود و به کارهای فنی اشتغال یافت و سرانجام در اداره لجستیکی ارتش ایران بکار پرداخت. اخلاق ملکوتی و امانت و صحت عمل او چنان در محیط کار محبوبش ساخت که بدو سوگند می‌خوردند. نگارنده بیاد دارد در ایّامی که به عنوان مشاور حقوقی ارتش خدمت می‌نمود یک روز در جلسه‌ای متشکّل از گروهی از بزرگان ارتش ایران که در اداره لجستیکی ارتش منعقد گردیده بود به مناسبت وظیفه حقوقی که داشت با تیمسار سپهبد وشمگیر (پسر خاله شاهپور غلامرضا پهلوی) رئیس اداره مذکور همنشین شد. چون فهمید که آقا غلامعلی (که نزد مشاوران خارجی اداره به جو JOE شهرت داشت) از منسوبان این عبد است در باب او آغاز سخن نمود و گفت آل ندّاف شریفترین و صادق‌ترین انسانی است که من در عمر خویش دیده‌ام. در آن ایّام آقا غلامعلی به تازگی بازنشسته شده بود. پس از بازنشستگی با همسر و فرزندان به ایالت فلوریدای آمریکا مهاجرت کرد و در شهر اورلاندو ORLANDO اقامت نمود و به خدمات خویش ادامه داد. تا آنکه چند سال پیش با حسن خاتمه و نهایت ایقان به ملکوت رحمن شتافت. آقا غلامعلی در الواح متعدّده از حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مورد مرحمت قرار گرفته است که چون متن آن الواح را قبلاً درج کرده‌ایم از تکرار خودداری می‌نمائیم. این نفس مخلص و خدوم به فانی نگارنده سطور محبت مخصوص داشت. اوقاتی که در محضر او و مادر والاگهرش سرکار بهیّه خانم بودم آیّامی لذّت بخش و آکنده از روحانیت بود. به واقع:

فرخنده طائری که بدین بال و پر پرد
همدوش مرغ دولت و همعرصه صباست

نام این جاودانه‌ها همواره بر دیوار زمان نقش بسته است. علیهما بهاء الله الابدی و السناء و السرمدی.

۶- جناب آقا فضل الله آل نداف: وی فرزند جناب آقا محمد ابراهیم ابن نداف و سرکار خدیجه خانم بود که به احوال هر دوی آنان قبلاً اشاره کرده‌ایم. آقا فضل الله دوساله بود که پدر و مادر خویش را از دست بداد. آقا محمد ابراهیم از خدیجه خانم صاحب چند فرزند شد که تنی چند از آنان در کودکی درگذشتند و فرزندی که باقی ماندند عبارت بودند از صمدیه خانم، آقا شکرالله و آقا فضل الله. صمدیه خانم بعدها با جناب استاد آقا جان خرم ازدواج نمود. از این ازدواج دو فرزند بوجود آمدند که یکی در هفت سالگی و دیگری به نام عزت الله در بیست و یک سالگی درگذشتند. عزت الله از جوانان بسیار فعال تشکیلات بهائی و دانشجوی دانشکده داروسازی بود. وی در سال ۱۳۱۷ شمسی درگذشت. صمدیه خانم در الواح حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امرالله مورد مرحمت قرار گرفته است. و در سال ۱۳۵۶ شمسی در طهران درگذشت و به ملکوت ابهی واصل شد. صمدیه خانم چهارسال از آقا فضل الله بزرگتر بود. اما آقا شکرالله که یک سال از آقا فضل الله بزرگتر بود، پس از عزیمت به طهران در مدرسه تربیت پسران به خدمت پرداخت و سالها در آن خدمت قائم بود. نامبرده با قدسیه خانم دختر جناب استاد ابراهیم عبودیت علیه رضوان الله ازدواج نمود ولیکن به جدائی انجامید. نتیجه این اقتران دو فرزند به نام نصرت الله و نوریه گردید. نصرت الله در ایام جوانی درگذشت و نوریه خانم با جناب نورالله فردوسی ازدواج نمود. این هر دو تن سالها در طهران قائم به خدمت بودند و اینک در کشور بلژیک سکونت دارند. آقا شکرالله در اواخر حیات اوقات خویش را به نشر نفحات و ملاقات یاران می‌گذراند و سرانجام با نهایت ایقان به سال ۱۳۴۵ شمسی در طهران به ملکوت ابهی صعود نمود. آقا شکرالله در الواح متعدده از حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولی امرالله مورد عنایت قرار گرفته است. چون الواح و توقیعات مذکوره قبلاً در این کتاب درج گردیده‌اند از نقل مجدد آنها خودداری می‌کنیم. در اینجا لوح دیگری را که از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز نامبرده نازل گشته است نقل می‌نمائیم:

”به واسطه جناب آقا غلامعلی جناب شکرالله علیه بهاء الله الابهی هو الله ای بنده آستان جواب مختصر مرقوم می‌گردد. از درگاه الهی به کمال عجز و زاری استدعا می‌نمایم که جناب آقا یدالله و علی محمد و استاد آقا جان و حبیب الله و فضل الله اخوی شما و بهیه سلطان و قدمیه و غلامعلی و اسدالله و عزت الله کلّ موفق به خدمت مدرسه مبارکه تربیت شوند. پروردگارا این نفوس مبارکه را مؤید فرما که خادمان صادقان مدرسه تربیت شوند. در صون حمایت محفوظ دار. مانند درّ در آغوش الطاف پرورش ده، به رشحات سحاب عنایت تروتازه کن و لطافت و لمعان بی اندازه شایان فرما. توئی دهنده و بخشنده و مهربان. ۱۱ ذیقعه ۱۳۳۹

باید توجه داشت که آقا شکرالله پیش از اخراج خاندان نذاف از قم به طهران آمده بود و در مدرسه تربیت به خدمت اشتغال داشت و نامبردگان در لوح مبارک هنوز در شهر قم سکونت داشتند. باری آقا فضل الله که مادرم او را داداش فضل الله خطاب می کرد و نزد اعضاء خاندان آل نذاف نیز بدین عنوان شهرت داشت از کودکی محاط در مصائب و بلایا بود. مرگ پدر و مادر برای او کم نبود. دو ساله بود که آنان را از دست داد. صمدیه خانم که در آن اوقات شش سال داشت به حقیقت وظائف مادری را به عهده گرفت. اما دیگر اعضاء خاندان نیز بدو مهر بسیار داشتند. کودکی مهربان و آرام بود. هرگز آزارش به احدی نمی رسید. هنگام تبعید اعضاء خاندان نذاف به طهران مرد جوانی بود با دلی آکنده از شور و عشق به امرالله. گاه در ایام جوانی به عموی خویش جناب آقا یدالله آل نذاف در جمع آوری اعانات و حقوق الله و تقدیم به جناب حاج امین و جناب امین امین کمک می نمود. کم کم در این کار استقلال یافت و از سوی محفلین ملی و طهران رسماً مأمور جمع آوری اعانات امریه گردید. سالها بدین خدمت قائم بود. همسر او سرکار خورشید خانم از خاندان صفار قمی بود و از وی صاحب پنج فرزند به نامهای منوچهر، پرویز، فرح، مهربانو و فرزین گردید. جناب آقا فضل الله در سال ۱۳۵۷ شمسی با نهایت انجذاب و اشتعال و ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود. خدمات جاودانه او زینت بخش اوراق تاریخ امر در عهد ولایت است. نامبرده در الواح متعدده حضرت عبدالهء و توقیعات حضرت ولی امرالله مورد مرحمت قرار گرفته است که ما متن برخی از آن آثار مبارکه را قبلاً در این کتاب درج کرده ایم.

زیرنویس گفتار چهارم

تاریخ قم در عهد میثاق

بخش نخست - حیات برادران نذاف (دنباله از عهد ابهی)

(۱) سلیمانی. مصابیح هدایت. جلد نخست، صفحات ۵۳-۱۵۱.

(۲) رجوع فرمایند به:

الف - یادداشت های آقا محمد ابراهیم ابن نذاف (خطی) صفحات ۳۰-۲۵.

ب - فاضل مازندرانی. ظهورالحق جلد هشتم (قسمت اول) صفحات ۴۱-۶۳۸.

(۳) جناب فاضل مازندرانی در مجلد ششم تاریخ ظهورالحق (خطی) به بیان احوال میرزا مؤمن کاشانی و همسر محترمه اش آغا بیگم ارباب مبادرت نموده و از آن دو وجود بزرگوار در مجلد هشتم تاریخ ملکور (قسمت اول، صفحه ۳۸۴ و قسمت دوم

صفحه ۶۶۳) یاد کرده است.

۴) مأخذ: یادداشت‌های آقا محمد ابراهیم ابن نداف. صفحات ۲۳-۲۱.

۵) اصل نامه ندافان به خط آقا محمد ابراهیم ابن نداف و فتوای آقا شیخ حسین مجتهد قمی در بالای نامه نزد نگارنده سطور است.

۶) اصل نامه ندافان به خط آقا بدالله ابن نداف و فتاوی آقا سید عبدالله قمی (بهبهانی) و شیخ فضل الله نوری نزد نگارنده موجود است. آقا سید عبدالله که در آغاز از مخالفان لدود امر اعظم بود سرانجام به شرحی که بسیار مفصل است به احباب خوشبین گشت و به آئین جدید محبت یافت. اما شیخ فضل الله نوری تا پایان حیات از دشمنان عنود امر ایهی بود.

۷) اصل نامه و جواب امین الدوله در حاشیه آن نزد نگارنده سطور موجود است.

۸) اصل نامه به خط جناب نعیم نزد نگارنده سطور است.

۹) مجموعه الواح مبارکه خاندان نداف به خط نبیل اکبر.

۱۰) اسم الله المهدی لقب سید مهدی دهجی است که بعداً نقض عهد کرد و به ذلت از این جهان رفت.

۱۱) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نداف به خط نبیل اکبر.

۱۲) مأخذ بالا.

۱۳) مأخذ بالا.

۱۴) مأخذ بالا.

۱۵) مأخذ بالا.

۱۶) مأخذ بالا.

۱۷) مأخذ بالا.

۱۸) مأخذ بالا.

۱۹) مأخذ بالا.

۲۰) مأخذ بالا.

۲۱) مأخذ بالا. این متاجات مبارک در مجموعه‌های مطبوع نیز آمده است.

۲۲) جلد هشتم (قسمت اول) صفحات ۵۳-۶۵۲.

۲۳) مأخذ: نسخه موجود نزد نگارنده.

۲۴) جلد هشتم (قسمت اول) صفحه ۶۵۱.

۲۵) اصل نامه‌ها نزد نگارنده این سطور موجود است.

۲۶) اصل نامه نزد نگارنده موجود است.

۲۷) اصل نامه نزد نگارنده سطور موجود است.

۲۸) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نداف به خط نبیل اکبر.

۲۹) مأخذ بالا و سواد نسخه اصلی موجود در ارض اقدس حقیقاً.

(۳۰) مراد مبارک جناب حاج آقا محمد علاقه‌بند یزدی است که به احوال او قبلاً در این کتاب اشاره کرده‌ایم.

(۳۱) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نذاف به خط نبیل اکبر.

(۳۲) مأخذ: سواد الواح مبارک حضرت عبدالبهاء موجود نزد نگارنده سطور.

(۳۳) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نذاف به خط نبیل اکبر.

(۳۴) مأخذ بالا.

(۳۵) ابن لوح مبارک علاوه بر اعضاء خاندان نذاف (مشهدی رضای نذاف، آقا یدالله، آقا علی محمد، آقا حبیب الله، آقا شکرالله، آقا حبیب الله) به آقا محمد ابراهیم صفار و آقا سید مهدی (داماد صفار) و آقا رضوی نیز خطاب گردیده است.

(۳۶) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نذاف به خط نبیل اکبر.

(۳۷) مأخذ بالا.

(۳۸) مأخذ بالا.

(۳۹) مأخذ بالا.

(۴۰) در خصوص رفتار بهائیان در هنگام وقوع حوادث مربوط به انقلاب ایران از جمله رجوع فرمایند به کتاب انقلاب ایران تألیف پروفسور براون و ترجمه احمد پزوه (مبشر همایون) صفحات ۲۵-۴۲۲. الواح مبارکه مندرجه در این کتاب خصوصاً لوح صحیح فروش وافی به مقصود است و نظریات متناقض و مبهم مخالفان را مردود می‌سازد. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به جناب حاج میرزا عبدالله صحیح فروش می‌فرمایند، "هو الله ای ثابت بر پیمان تامه‌ای که به جناب آقا احمد مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید از عدم فرصت جواب مختصر مرقوم می‌گردد. مرقوم نموده بودید که در حیل المتین مطبوع در رشت مرقوم شده بود که بهائیان طرفدار استبدادند و در زنجان به جهت دولت اعانه جمع نموده‌اند. باید یکی از احباب در روزنامه دیگر مرقوم نماید یا در میان خلق شیوع دهند که این افتراء از حضرات بابی‌های یحیائی در حق بهائیان است. زیرا این نفوس دشمن بهائیانند. بهائیان را مقصد اصلاح عالم است که در بین جمیع ملل و دول اصلاح گردد. نزاع و جدال نماند. جنگ و قتال منسوخ شود. لهذا به جان و دل شتابند و بکوشند و جانفشانی نمایند که دولت و ملت بلکه طوائف و ملل به یکدیگر التیام یابند و صلح و آشتی در میان آید. لهذا در این گونه منازعات مداخلی ندارند و برهان واضح و دلیل ساطع بر کذب قاتل که مجال تردّد نمی‌گذارد فتوای مجتهد ملاحسن تبریزی بر قتل بهائیان و اعلانات افترائیه مجتهد میرزا فضل الله نوری وسیله علی اکبر که در جمیع کوچه و بازار طهران بر دیوار الصاق شد. ولی حضرات بابی یحیائی که دشمن بهائیانند و خود را در پرده مستور می‌دارند به ملتیان گویند که بهائیان طرفدار دولتند و به دولتیان می‌نمایند که بهائیان جانفشان ملتند تا هر دو طرف را بر بهائیان برانگیزانند و دشمن کنند و خود در آن بین نفوسی را صید نمایند. اینست حقیقت حال. پس لازم است که نفوس با انصاف همین مسأله اعانت در زنجان را تحقیق نمایند که از بهائیان چنین چیزی صدور یافته؟ أمّا و صدقنا. سبحانک هذا بهتان عظیم. از بدایت انقلاب متماداً مرقوم گشت که احبّای الهی از این غوغاء و ضوضاء و جدال و نزاع کناره گیرند و در اصلاح بین دولت و ملت کوشند و جانفشانی نمایند. تا دولت و ملت مانند شیر و شکر به یکدیگر آمیخته گردد و صلاح و نجاج بدون اصلاح ممنوع و محال. حال چون آنچه بدخواهان افتراء بزنند یاران سکوت می‌نمایند لهذا دشمنان به جسارت تاّم هر روزی بهتانی زنند و علیک البهاء الابهی ع." (مأخذ: نسخه موجوده نزد نگارنده).

- (۴۱) مأخذ: نسخه موجود نزد نگارنده طبع زلاتینی و به خط جناب میرزا علی اکبر روحانی میلانی موزح بیست و نهم قوس سال ۱۳۰۱ شمسی.
- (۴۲) مأخذ: نسخه اصلی موجود نزد نگارنده.
- (۴۳) جناب آقا سید اسدالله در کنار مصراع دوم این بیت نوشته است: "هر یکی غلمان و حورالعین بود". یعنی می تواند جایگزین آن باشد.
- (۴۴) برخی از مواضع نامه اصلی طی دهها سال آسیب دیده و در اینجا چند کلمه حذف گردیده و یا ناخوانا شده ولیکن از جمع کلمات موجود توان دریافت که در آن اظهار عنایت نسبت به خاندان نذاف بوده است چنانکه از جملات بعد کاملاً روشن می گردد.
- (۴۵) اصل مرقومه به قلم حضرت حاج میرزا حیدرعلی و جناب آقا سید اسدالله نزد نگارنده این سطور موجود است.
- (۴۶) مراد مشهدی عبدالرضا (عبدالرزاق) تبریزی و آقا محمد صادقی تبریزی اند که به کیفیت ایمان و احوالشان بعداً در این کتاب اشاره خواهیم کرد.
- (۴۷) یک کلمه خوانا نیست.
- (۴۸) اصل مرقومه نزد نگارنده این سطور است.
- (۴۹) جناب حاج میرزا حیدرعلی معمولاً در آن اوقات در خطابات خود به خاندان نذاف به پنجاه سال تحمل بلایا وسیله اعضاء آن خاندان اشاره کرده است. شاید در این خطاب اشاره به تحمل بلایا وسیله والدین آنان نیز باشد که در آغاز ظهور حضرت باب مؤمن شده اند.
- (۵۰) اصل مرقومه نزد نگارنده این سطور است.
- (۵۱) مقصود جناب آقا علی محمد ابن نذاف است.
- (۵۲) اصل مرقومه نزد نگارنده سطور است.
- (۵۳) از این عبارات معلوم می شود که جناب آقا بدالله ابن نذاف و برخی از اعضاء خاندان نذاف در آن اوقات در طهران بوده اند.
- (۵۴) اصل مرقومه نزد نگارنده سطور است.
- (۵۵) اصل مرقومه نزد نگارنده سطور است.
- (۵۶) مراد آقا سید اسدالله تشرف عائله نذاف به حضور حضرت عبدالبهاء در عوالم روحانی است.
- (۵۷) اصل مرقومه نزد نگارنده سطور است.
- (۵۸) اصل مرقومه نزد نگارنده سطور است.
- (۵۹) متأسفانه بخشهایی از متن اصلی این نامه پس از دهها سال پاره شده است و یا خوانا نیست.
- (۶۰) متأسفانه به علت پارگی اصل نامه چند کلمه خوانده نمی شود.
- (۶۱) اصل مرقومه نزد نگارنده این سطور است.
- (۶۲) ابن لوح مبارک به خط جناب آقا سید اسدالله قمی و نیز صفحه مقابل آن نزد نگارنده موجود است.

۶۳) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نذاف به خط نبیل اکبر.

۶۴) مأخذ بالا.

۶۵) مأخذ بالا.

۶۶) مأخذ بالا.

۶۷) نام نفوس متصاعده که مناجات مبارک برای طلب مغفرت به جهت آنان صادر گردیده عبارتست از: آقا محمد علی یزدی (پدر برادران نذاف) آقا محمد حسین نذاف، میرزا محمد ابراهیم نذاف، مشهدی عبدالرزاق تبریزی، آقا محمد ابراهیم صفار، استاد محمد حسن نجار (داماد آقا محمد رضا نذاف) فاطمه بیگم (مادر برادران نذاف) رقیه سلطان (همسر آقا محمد حسین نذاف) خدیجه سلطان، بلقیس سلطان و نوابه سلطان (دختران آقا محمد رضا نذاف) آقا محمد ولی پدر نرجس خاتون (همسر آقا محمد رضا نذاف) عباس، علی، علی اکبر و حسن برادران اخوین نذاف، و تنی چند از فرزندان خردسال استاد محمد حسن نجار و آقا یدالله ابن نذاف و آقا علی محمد ابن نذاف.

۶۸) رجوع فرمایند به:

الف- مأخذ بالا.

ب- اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد نهم، صفحه ۴۳.

پ- نار و نور. صفحه سوم از بخش مربوط به آثار حضرت عبدالبهاء.

۶۹) مقصود جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی است.

۷۰) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

۷۱) چند کلمه به علت پارگی از بین رفته است.

۷۲) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

۷۳) اصل نامه که با جوهر قرمز نوشته شده نزد نگارنده این سطور است.

۷۴) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

۷۵) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است. شعر مولوی با جوهر قرمز نوشته شده است.

۷۶) در این سفر آقا سید اسدالله قمی، میرزا محمود زرقانی و میرزا احمد سهراب در التزام رکاب مبارک بوده‌اند.

(بدایع الآثار. جلد دوم، صفحه ۸).

۷۷) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

۷۸) جسد جناب نعیم و اجساد برخی از دیگر یاران الهی که در امام زاده معصوم مدفون بودند بعداً به گلستان جاوید

شهر طهران انتقال یافتند.

۷۹) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نذاف به خط نبیل اکبر.

۸۰) مأخذ بالا.

۸۱) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

۸۲) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

(۸۳) اصل نامه نزد نگارنده این سطور است.

(۸۴) عبارت "لن تهدی" در قرآن شریف "لانهدی" است. رجوع فرمایند به آیه ۵۶ از سوره قصص.

(۸۵) اصل نامه که بر روی ورقه رسمی هتل بالتیمور پاریس نوشته شده نزد نگارنده این سطور است.

(۸۶) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نذاف به خط نبیل اکبر.

(۸۷) جلد هشتم (قسمت اول) صفحات ۵۴ - ۶۵۳.

(۸۸) مراد جناب حاج ابوالقاسم ناظریان علیه رضوان الله جده خاندان محترم ناظریان است

(۸۹) حیاط باغ نام خانه‌ای بود در جنوب طهران در محله سرقیب آقا که سالها محل اقامت گروهی از مشاهیر اهل بهاء

و از جمله جناب نعیم و جنابان نثر و سینا بوده است.

(۹۰) مأخذ: سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۹۱) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نذاف به خط نبیل اکبر.

(۹۲) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده این سطور.

(۹۳) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۹۴) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده.

(۹۵) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۹۶) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۹۷) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۹۸) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۹۹) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۱۰۰) مأخذ: اصل قبض موجود نزد نگارنده سطور.

(۱۰۱) مأخذ: اصل مرقومه جناب امین موجود نزد نگارنده سطور.

(۱۰۲) اصل معروضه نزد نگارنده است.

(۱۰۳) مأخذ: نسخه چاپ ژلاتین موجود نزد نگارنده سطور.

(۱۰۴) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نذاف به خط نبیل اکبر.

(۱۰۵) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۱۰۶) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۱۰۷) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۱۰۸) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۱۰۹) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۱۱۰) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده.

(۱۱۱) مأخذ: فتوکی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده.

- (۱۱۲) مأخذ: فتوکپی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده.
- (۱۱۳) مأخذ: فتوکپی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده.
- (۱۱۴) مأخذ: فتوکپی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده.
- (۱۱۵) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه خاندان نذاف به خط نبیل اکبر. این لوح مبارک علاوه بر نوابه سلطان خطاب به آقا شکرالله، آقا فضل الله و صمدیه خانم فرزندان جناب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف و دو تن دیگر است.
- (۱۱۶) مأخذ بالا. این مناجات طلب مغفرت علاوه بر نوابه سلطان به اعزاز برادران نذاف (آقا محمد حسین و آقا محمد رضا) و همسران آن دو (رقیه سلطان و نرجس خاتون) آقا محمد ابراهیم ابن نذاف و همسرش خدیجه خانم، آقا محمد ابراهیم صفار و همسرش خاور خانم کاشانی، آقا عبدالرزاق تبریزی و همسرش قمر سلطان و تنی چند از دیگر متصاعدین و متصاعدات الی الله صادر گردیده است.
- (۱۱۷) مأخذ: فتوکپی اصل لوح مبارک موجود نزد نگارنده این سطور.
- (۱۱۸) مأخذ: فتوکپی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده.
- (۱۱۹) مأخذ: نسخه موجوده نزد نگارنده.
- (۱۲۰) مأخذ: نسخه چاپ ژلاتینی موجود نزد نگارنده.
- (۱۲۱) مأخذ: فتوکپی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده.
- (۱۲۲) مأخذ: اصل نامه جناب امین اردکانی موجود نزد نگارنده سطور.
- (۱۲۳) مأخذ: فتوکپی اصل توقیع مبارک موجود نزد نگارنده.
- (۱۲۴) جناب استاد محمد نجار نباید با جناب استاد محمد حسن نجار اشتباه شود. استاد محمد حسن همسر بلقیس سلطان دختر جناب استاد محمد رضا نذاف بوده است. ذکر استاد محمد حسن نیز در الواح متعدده جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء گردیده است. نزد نگارنده چند قبض وصول تبرعات او موجود است. از جمله قبض ذیل به امضاء خادم است: "هوالمؤید مرسله جناب استاد محمد حسن علیه بهاء الله مبلغ چهار تومان به توسط جناب امین علیه بهاء الله به خادم رسید. فی سنة ۱۳۰۳". (مأخذ: فتوکپی اصل قبض موجود نزد نگارنده).
- (۱۲۵) این مناجات طلب مغفرت با عبارات "اللهم یا الهی انی اتضرع و ابتهل الی ملکوت غفرانک و جبروت عزک و اقتدارک" آغاز می گردد.
- (۱۲۶) مأخذ: نسخه موجوده نزد نگارنده.

بخش دوم - یاران پارسی

الف - جناب سیاوش سفیدوش

از جمله نفوسی که در سالهای نخستین عهد میثاق به کوشش خاندان ندّاف در شهر قم فائز به ایمان گشتند جناب سیاوش سفیدوش را توان نام برد. ارباب سیاوش از رجال جلیل و شهیر امرالله بود و دهها سال در قم، یزد، طهران و دیگر نقاط ایران به خدمت و از جمله نشر نفعات الهیه اشتغال داشت. وسیله وی دهها تن از نفوس مخلصه در ظلّ امر مبارک وارد گشتند جناب فاضل مازندرانی در مجلد هشتم ظهورالحقّ در خصوص نامبرده می نویسد:

"دیگر ارباب سیاوش سفیدوش پوررستم که چون برای امر کسب و تجارت در بلاد متعدّده سائر و ساکن بود عاقبت در قم به سال ۱۳۱۳ به واسطه آقا محمد ابراهیم ندّاف و به زیارت لوح مشهور پارسی که از قلم ابهی برای پروفیسور جوانمرد از متقدّمین احبّای پارسی صدور یافت و مطالعه الواح اخری ایمان آورده مشتعل و منجذب گشت و مادر و بستگان و نیز دستور زرتشتیان از حالش باخبر و منزجر و متغیر شدند. و چون به تبلیغ پرداخته با ملاّها و غیرهم مکالمه در خصوص این امر کرد و کتب و آثار بدیعه داد مابین اهالی هممه در باب او شده واعظین بر منابر ضلال و اضلالش بیان کرده منتشر نمودند که چهارصد مجلد از کتب بهائیان را نشر داد و بر تعرّض و ایدایش برخاستند و چون در تجارت سرای ملکی میرزا علی اصغر خان صدراعظم بود و دانست که در واقعه ناصرالّ دین شاه با صدار تلگرافات متعدّده سوء تفاهم را از عوام زائل کرد و درباره ورقا و روح الله شهید به عدالت و انصاف سخن گفت و از این طائفه حمایت و حفاظت داشت عریضه به او در خصوص هجوم اهالی به نام بهائیت نگاشت و بعد از چندی جواب از صدراعظم با پسته رسید که در حاشیه عریضه اش چنین نوشت: "شما زرتشتی ها دین و آئین مخصوص دارید چه دخلی به بهائی دارد. به هیچ اسم احدی حقّ مزاحمت به شماها ندارد. مستأجر من هستید باشید. کمال آسایش و آسودگی شما را طالبم. هر کس بی جهت بخواهد متعرّض حال شما شود به من اظهار کنید رفع می کنم و همین نوشته مرا به جناب آقا میر سید ابراهیم مستوفی نشان بدهید کمال نگهداری و طرفداری از شماها می نماید که آسوده و مرفّه الحال باشید. صدراعظم." لاجرم حکمران و گماشتگان اتابک حمایت کردند و احدی نتوانست متعرّض شود و او به تبلیغ پرداخت تا سال ۱۳۱۸ که حکمران قم زنبورکچی باشی پیر و ناتوان شد و اتابک با مظفرالدّین شاه سفر اروپ کردند ملاّها در شهر رمضان بر منابر فریاد و فغان نمودند و اضطراب در اهالی پدید شد و آقا سید عبدالله مجتهد قمی وی را در

محضر خود که مملو از طلاب و ملاها شد طلبیده مکالمه کرد و کتب بدیعه که او به مردم داد نزد مجتهد حاضر کردند.^(۱) و امر وی را به حکمران رجوع کردند و در دارالحکومه با حضور جمعی کثیر از معارف حاضر و مکالمه شد و کذب مفتريات از قبیل نشر صد مجلد کتاب و غیره واضح گشت و حکمران به ملاحظه صدراعظم از وی حمایت کرد ولی در خلوت پیغام فرستاد که برای فرو نشستن عداوت اهالی اولی آنکه ایامی چند در قم نماند. آنگاه مراجعت نماید و سیاوش در همان شب نقل مکان کرد و عده‌ای در همان شب از جانب مفسدین برای اخذ کتب به منازل رفقاییش ریختند و بدست نیاوردند. و بالجمله سیاوش عازم طهران شد و حکمران قم واقعه را به اتابک در روسیه خبر داد و جواب اکید رسید که به حفظ زرتشتیان و جلوگیری از شرارت مفسدان پردازد. و سیاوش در طهران بر ارباب جمشید تاجر معروف فارسی وارد شد و او برای صداقت و امانت که در وی نشان یافت خواست او را ملازم خود سازد ولی سیاوش را دل بر عودت به قم بود و در آن اثنا لوحی از حضرت عبدالبهاء رسید و او را مأمور به ملازمت ارباب جمشید فرمود و لاجرم سیاوش مباشر در خانه و املاکش شده در امورش به کمال اخلاص رسیدگی کرد. و سیاوش به سال ۱۳۳۰ از طهران به عزم زیارت رفته در رمله اسکندریه چیزی در جوار فضل و الطاف آن حضرت بسر برد و از آنجا به بمبای رفت. چندی در آن حدود مقیم شده به تبلیغ پرداخت و اعلانی منتشر کرده محل خود را معلوم داشت تا هر که خواهد رجوع کند و نیز برای ملاهای یزد مکاتیب دعوتنامه مشتمل بر نسخه‌ای از زیارت نامه حضرت حسین ابن علی صادر از قلم ابهی فرستاد و از بمبای به بندرعباس ورود کرده چندی اقامت نمود و دعوتنامه به شرح مذکور منتشر کرده قیام به تبلیغ نمود و متعصبین به ایذاء و اهلاکش برخاستند و دور خانه‌اش را احاطه کردند و او را گرفته ضرب و اذیت وارد ساختند. چنانکه سرش مجروح گشت و اگر حکمران مداخله و محافظه نمی نمود وی را می‌کشتند. پس به یزد شتافت و در مراوده با مردم بناء مکالمات تبلیغیه گذاشت و بعد از چندی به طهران برگشت. و چون در امور مالی و تجارتي ارباب جمشید اختلال حاصل شد سیاوش استقلال گرفت و به تجارت پرداخت و در شرکت پارسیان عضو عامل بوده همه جا سفر کرده به خدمات امریه نیز پرداخت و رساله‌ای بنام توضیح و اوضحات در اثبات امر ابهی از مدارک زرتشتیان تألیف کرده به طبع رساند و رسائل دیگری نیز نوشت. و در عشق ایمانی و انجذاب وجدانی اشعار نیز می‌سرود.^(۲)

ارباب سیاوش چه در قم و چه در دیگر نقاط ایران و هندوستان موفق به هدایت جمعی کثیر گشته و در میادین دیگر خدمت نیز توفیق و فیر داشته است. لذا بیان مشروح احوال او مناسب به نظر می‌رسد. نامبرده شرح حیات و خاطرات خویش را به تفصیل نوشته و خلاصه‌ای از آن به همت فرزندان تحت عنوان "یار دیرین" به طبع رسیده است. سیاوش در سال ۱۲۹۱ هجری قمری (۱۸۷۴)

میلادی) در یزد تولد یافت. دوران کودکی را غالباً در یزد بسر برد. در آغاز خواندن و نوشتن فراگرفت و برخی از کتب مقدسه زرتشتی را نزد استاد اسفندیار گشتاسب شالباف خواند. سپس در دوازده سالگی نزدیک به یازده ماه در مدرسه‌ای که به تازگی استاد جوانمرد شیرمرد تأسیس نموده بود ادامه تحصیل داد. بعداً به استخدام یکی از تجار زرتشتی درآمده روانه کاشان گردید. ارباب سیاوش از همان آغاز کودکی با نام امر آشناگشت. زیرا پدرش غالباً نزد این و آن از واقعه رمی شاه و شهادت بابیان که به چشم خویش دیده بود سخن می‌گفت. سیاوش عشقی عجیب به خواندن کتب مقدسه زرتشتی داشت و مراسم دینی را با دقت خاص رعایت می‌نمود. از موضوعات جالب برای او ظهور موعود زرتشتیان بود و به سخنان قدمای زرتشتی در باب ظهور سیوشانس یا شاه بهرام و رجاوند و نیز هوشیدر توجه مخصوص می‌نمود. در کتاب یار دیرین از قول نامبرده در خصوص ایام کودکی و نوجوانی و پیش از تصدیق امر مبارک چنین آمده است:

"همچنین در اوقاتی که در تفت حومه یزد بودم یک روز پدر مرحومم نزد پیر روشن ضمیری حکایت از احبای خدا و شهدای فی سبیل الله می‌نمود و تعریف می‌کرد وقتی که در طهران بوده غالب وقایع شهادت شهداء و جانفشانی و شمع آجین شدن حضرت سلیمان خان روحی لایمانه الفداء را در آن حالت رقص کنان و کف زنان و پایکوبان به چشم خود دیده و با اظهار تأثر از مؤمنین جانبداری می‌نمود. من که در سن طفولیت بودم هیچ ملتفت این گونه عوالم نبوده تا سالهای بعد که برای کسب و تجارت در کاشان ساکن شدم و در آنجا گاهی از اشخاص مختلف روایاتی از ظهور مبارک می‌شنیدم لکن به علت موافق نبودن آن گفتارها با تصورات من و شنیدن بعضی از مفتریات از مغرضین چندان گوش نمی‌دادم و از قبول آنها احتراز داشتم... اوضاع بر این منوال گذشت تا وقتی که قضیه شهدای سبعة در یزد واقع شد و از برای احبای کاشان و اطراف نیز مشکلات زیادی پیش آمد. اکثراً مخفی و هراسان بودند. یکی دو نفر را هم چوب زده محبوس نمودند. جمعیت اشرار به صورت دسته جمعی کف زنان و هیاهو کنان شرارت می‌نمودند و سب و لعن می‌کردند که سبب تعجب و عبرت نفوسی امثال بنده می‌شد. روزی از همسایه مغازه خود که یک نفر زرتشتی بود پرسیدم این چه حکایت است و مقصود بهائی‌ها چیست که تا این درجه صدمات و مستعد لطمات بوده و ابداً روگردان نیستند جواب داد بهائی‌ها می‌گویند آن شخص موعودی را که حضرت زرتشت و همه پیمبران خبر به ظهور او داده‌اند و مقصود و منظور همه اهل امکان است ظاهر و آشکار شده. سؤال کردم که آیا می‌گویند این خود حضرت شاه بهرام است یا مبشر و خبردهنده اوست که البته جواب واضحی نشنیدم. با خود گفتم احتمال دارد مبشر او باشد زیرا برای ظهور خود موعود شرائطی قائل بودم. بهر حال از آن وقت با خدای خود عهد کردم که درباره بهائیان سکوت محض اختیار نموده و بی طرف باشم تا حقیقت حال معلوم گردد. در این صورت چنانچه بر حق باشد

ندامت ندارم و اگر هم ناحق و دروغ بود بآسی بر من وارد نیست. به این عقیده چندی باقی بودم ولی نهایت سعی و کوشش را در معتقدات زرتشتی داشتم. کتاب دبستان المذاهب و آنچه راجع به آئین زرتشتی بود می خواندم و حفظ می نمودم و اوامر و نواهی آن را دقیقاً اجراء می کردم. در این بین سفر کوتاهی به اراک نمودم. در آنجا یکی از بهائیان یک جلد کتاب ایقان برای مطالعه به من داد. چون یکی دو صفحه آن را خواندم و به آیات قرآنی آن رسیدم به علت تعصب و بیزاری از اهل اسلام مایل به خواندن کتاب نشده و فوراً آنرا مسترد داشتم. چندی بعد بیماری و با شایع شد و همگی برای فرار از وبا به قمصر کاشان رفته بودیم و گاهی هم به مازگان که از توابع قمصر است و اکثر سکنه آن بهائی بودند می رفتیم. روزی در آنجا در جمع دوستان کتاب مقاله سیاح را می خواندند که به عنوان حکایت و تاریخ گوش دادم ولی متذکر مطلبی نشدم و درک حقیقتی ننمودم. احوال بدین منوال گذشت تا آنکه برای کسب و تجارت به قم عزیمت نموده و در آن شهر ساکن و مشغول کسب و کار گردیدم." (صفحات ۸-۱۱).

ارباب سیاوش سفیدوش که بی نهایت به آئین زرتشتی پای بند بود بر اثر وقایعی چند به جمع بهائیان محبت یافت: خاطرات پدرش از واقعه رمی شاه و شهادت سلیمان خان تبریزی، مشاهده ستم مسلمین شیعی در شهرهای ایران خصوصاً کاشان و یزد و واقعه شهادت سبعة یزد به سال ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۰ میلادی) از جمله آن وقایع بودند. اما خرافات مذهبی مانع درک حقیقت امر اعظم بود. افتراات وارده بر اهل بهاء از سوی دشمنان سدی محکم بین او و امر بدیع گشته بود. حتی جرأت نزدیک شدن به احبای قم را در آغاز نداشت و تا آنجا که می توانست مراقب بود که بهانه ای بدست مسلمین و عمال حکومت ندهد. زیرا هر اتهامی که ناشی از تمایل نفوس به امر بهائی بود کفایت می نمود که مال و هستی و جان متهم را نابود نماید. اما تقدیر الهی چیز دیگر بود و خداوند وسائل هدایت او را فراهم فرمود. ارباب سیاوش هر روز با خداوند راز و نیاز می نمود و استدعا می فرمود که به راه راست هدایت شود. پذیرش ظهور حضرت باب برای او از محالات بود. زیرا پیش خود می گفت که سید باب از اولاد رسول الله است چگونه می شود که برحق باشد. طرز رفتار اعراب با زرتشتیان در آغاز اسلام و حتی در قرن سیزدهم در دل او کینه ای نسبت به حضرت رسول اکرم و آئین اسلام به وجود آورده بود. لذا محال می دانست که موعود زرتشتیان از اولاد رسول اکرم عربی باشد. اما پذیرش حضرت بهاء الله برای او آسان تر بود. زیرا حضرتشان از اولاد شاهنشاهان ساسانی بودند و به نظر ارباب سیاوش موعود زرتشتیان به استناد کتب مقدسه زرتشتی باید از نژاد کیان باشد. تقدیر الهی سیاوش را به شهر قم کشانید و سرانجام او را با بهائیان مؤمن و مظلوم آن شهر مأنوس نمود. خاندان نداف که در قم سکونت و به تجارت پنبه اشتغال داشتند به علت داد و ستد تجاری با ارباب سیاوش بسیار مورد اعتماد وی شدند. اخلاق ملکوتی برادران نداف و دیگر اعضاء آن خاندان خصوصاً آقا محمد ابراهیم ابن

نَدَاف او را به کُلّی مجذوب نمود. مصائب وارده بر خاندان و ثبات و استقامت بی نظیرشان چنان در اعماق قلب سیاوش اثر گذاشته بود که نفرتش نسبت به ظالمین هر آن می افزود. گاه با دیگر دوستان زرتشتی خویش که برای انجام امور تجاری در قم مقیم گشته بودند در این باب گفتگو داشت. آنان نیز از ستمی که بر بهائیان می رفت اندوه فراوان به دل داشتند. ارباب سیاوش که دل به دریا زده بود و دیگر اندیشه خطرات ناشیه از تمایل به بهائیان نداشت، اندک اندک به خانه برادران نَدَاف راه یافت و مورد محبت و پذیرائی رجال و نساء آن خاندان قرار گرفت. معاشرت سیاوش غالباً با آقا محمد ابراهیم بود که اطلاعات بیشتری از امر مبارک داشت. نسوان خاندان نَدَاف نیز به هر مناسبت غذاهای لذیذ فراهم کرده به حجره ارباب سیاوش می بردند و او و یاران زرتشتی اش را اطعام می نمودند. روابط محبتانه میان سیاوش و دیگر یاران زرتشتی او با خاندان نَدَاف استحکام یافت. چون جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی به قم وارد شد حضرات نَدَاف ارباب سیاوش را به خانه دعوت نمودند تا با نامبرده ملاقات نماید که شاید به امر اعظم مؤمن گردد. این ملاقات نیز ثمر چندانی نداشت و با آنکه ارباب سیاوش شیفته منش میرزا حیدرعلی اصفهانی گردید قلبش اطمینان نیافت و همچنین بر آئین زرتشتی استوار بود. حتی کتبی که آقا محمد ابراهیم بدو داده بود تا مطالعه نماید باز هم ننمود و مسترد داشت. اما اعضاء خاندان نَدَاف مأیوس نگشتند و همچنان به معاشرت با وی و ابراز محبت خالصانه بدو ادامه دادند. در سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۸۹۵ میلادی) پدر ارباب سیاوش در سلطان آباد اراک درگذشت. چون هیچ فرد زرتشتی دیگری در آن نقطه ساکن نبوده یک تن از بهائیان کلیمی نژاد به نام میرزا عاشور (آشور) علاقه‌مند کاشانی که در آنجا مقیم بوده جسد پدر سیاوش را در محل باصفاء و خوش منظری دفن نموده و موضوع را با تلگرام به ارباب اطلاع می دهد. ارباب سیاوش چون به سلطان آباد می رود جسد پدر را از خاک درآورده و به رسم زرتشتی در صندوقی گذاشته در بالای کوه شاه زند رها می کند. اما عمل میرزا عاشور تأثیری عمیق در وجود او نمود و دائماً به خود می گفت چه چیز جز اعتقاد به آئین بهائی سبب گشته که یک یهودی جسد یک تن زرتشتی را با عزّت و احترام در نقطه‌ای خوش منظر دفن نماید. چون به قم برگشت استعداد بیشتری برای پذیرش حقیقت یافت. تا آنکه روز موعود مقدر فرا رسید و فرشته رحمت نازل گردید. روزی جناب آقا محمد ابراهیم ابن نَدَاف که بسیار مورد محبت جناب ارباب سیاوش بود و بدو اعتماد فراوان داشت هنگام مذاکرات امری با سیاوش به وی فرمود لوحی از حضرت بهاء الله در پاسخ پرسش‌های استاد جوانمرد شیرمرد دارد که در صورتی که مایل باشد برای زیارت در اختیار او خواهد گذاشت. چون استاد جوانمرد در کودکی استاد ارباب سیاوش بود و به وی ارادت فراوان داشت تقاضا نمود که لوح را زیارت نماید. آقا محمد ابراهیم لوح را در اختیار ارباب سیاوش نهاد و او با سه تن زرتشتی دیگر به نامهای بهمن خدامراد (پیمان) رستم خسرو (ستوده) و مهربان کیخسرو که آنان نیز چند سال بود با اعضاء خاندان نَدَاف مذاکرات امری داشتند ولی ایمان نداشتند پاسی از شب گذشته به زیارت لوح مبارک فائز گشتند. محتوای لوح شیرمرد آن چنان

نفوس نامبرده را مجذوب و منقلب نمود که سر از پای شناختند. یکدیگر را در آغوش گرفتند و اشک شوق بر گونه‌هایشان جاری گشت. تن ناتوان آنان جان یافت و فریاد شادیشان به اوج آسمان رسید.^(۲) ارباب سیاوش در کتاب یار دیرین تأثیر لوح مبارک شیرمرد را در وجود خود و سه دوست زرتشتی دیگر چنین می‌نویسد:

”به محض زیارت لوح مبارک مزبور چنان تأثیرات غریبه شدیده در قلوب ظاهر شد که به وصف نیاید. گویا مصداق بشارتی که در کتاب دساتیر آسمانی آیه ۳۹ مه آباد وارد گشته برایم ظاهر شد که می‌فرماید: ”در آسمان چندان خوشی است که جز رسیدگان ندانند“. پاسی از شب گذشته بود که ما چهار نفر متفقاً با زیارت پرسش اول از آن لوح مبارک تصدیق به حقانیت این امر مبارک نموده سر به سجده گذاشته و شکر و حمد مقصود عالمیان نمودیم. در آن وقت چنان وجد و شور و فرح و انبساطی حاصل شده بود که من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش. به مصداق آیه ۳۸ شت مه آباد در دساتیر آسمانی که می‌فرماید: ”زبان آن شادی و خرمی و مزه را نتوان بیرون داد و گوش نیارد شنید و چشم نتوان دید“ انتهى. چون تشنه‌ای که به آب گوارا و گرسنه‌ای که به نعمت بی‌متهی و گمگشته‌ای که به سرمنزول مقصود برسد خرم و خندان و شادمان بودیم. زیرا سالهای دراز و روزگاری بی‌شمار بود که نیاکان پاک نهاد ما چنین روز فیروز و ظهور عالم افروز و جمال مبارکی را انتظار و آرزو داشتند و بسیاری از آنان سرگشته دشت و صحرا و معتکف در بادیه و کوهها گردیده و با راز و نیاز از خداوند بی‌انباز وصال محبوب را طلب می‌کردند. حمد خدا را که فضلاً و بدون استحقاق این درخواست ما را لایک اجابت فرمود و عنایت خود را از ما دریغ ننمود.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید
در آن اوقات شادمانی و هنگام خوشی و کامرانی پایکوبان و رقص کنان این بیت ورد زبان و وصف الحال این ناتوان بود:

نه هرگز بر دلم دردی نه در خاطر مرا گردی جهان را جمله آوردی بکامم ای جهان آرا
(صفحات ۱۹-۱۸).

ارباب سیاوش پس از تصدیق امر مبارک عاشقانه قیام بر هدایت نفوس نمود. دیگر نه ترس از دست دادن مال داشت و نه جان. بشارت ظهور موعود زرتشتیان و عالمیان به همگان می‌داد. به دوستان و بستگان و انجمن‌های زرتشتیان در تمام نقاط ایران نامه‌ها نوشت. مژده ظهور داد و بر حقانیت آن استدلال فرمود. از جناب آقا محمد ابراهیم ابن نداف تقاضای کتب امری نمود و او هرچه داشت در طبق اخلاص نهاد. با راهنمایی او با جناب حاج آقا محمد علاقه‌بند یزدی مکاتبه کرد و کتب دیگر خواست و غالب کتب مطبوع امری آن زمان را بدست آورد. بسیاری از آثار خطی را نیز جمع‌آوری

نمود. به مطالعه جدی معارف امر پرداخت و هر چه را نمی دانست از اهل اطلاع که غالباً برای تشویق احباب به شهر قم می آمدند می پرسید. همیشه دعا می نمود که معرض امتحان قرار نگیرد. سرانجام به پرسش های خویش در امر مبارک پاسخ یافت و به قول خودش:

آنچه می کردم تلاشش روزگاران یافتم درد هجران را ز وصل دوست درمان یافتم
در آن اوقات بی آنکه به محضر مبارک حضرت عبدالبهاء عریضه ای تقدیم نماید لوح مقدس
ذیل به اعزازش نازل گشت:

"طهران به واسطه جناب میرزا عبداللّه سقط فروش علیه بهاء اللّه مهتر سیاوش جانش شاد و
روشن باد. پروردگارا، کردگارا، ای یزدان من و خداوند مهربان من این فارسیان یاران دیرینند و
دوستان راستان خاورزمین. شیفته و آشفته روی تواند و سرگشته و گمگشته کوی تو. سالهای
دراز نگران روی تابان تو بودند و در آتش مهر سوزان تو. پس دری بگشا و پرتوی بیخشا تا دلها
آسمان گردد و جانها گلستان. توئی توانا و توئی بینا. ای یار نازنین چه خوش اختر بودی که گوی
پیشی از بیابان پرهوشی ربودی و به آهنگ آسمانی در انجمن کیهان راز یزدان را با چنگ و
چغانه سرودی. مهتر مهربان و سرور رستم و مهتر بهمن را درود پرسیان. جانت شاد باد و
خانه ات آباد و کاشانه ات روشن. ع.ع."

معلوم است که زیارت چنین لوح مبارکی چه انجذاب و شور و حالی برای ارباب سیاوش
می آورد. نامه های او به دوستان و بستگان و بزرگان زرتشتی شور بیشتر می یابد. امر را به دستور بزرگ
یزد و مؤید مؤیدان ابلاغ می نماید. با آنکه دستور بزرگ مدیون محبت فراوان ارباب سیاوش بوده به
مخالفت قیام نموده و مادر و دیگر خویشان سیاوش را احضار کرده و توبیخ می نماید. مادر ارباب و
دیگر بستگان او با اندوه فراوان به وی نامه ها نوشته و پند داده که به آئین زرتشتی برگردد و از خطر مرگ
خوشتن را برهاند. ارباب نیز استقامت ورزیده تا آنکه طی سالها مکاتبه و گفتگوی حضوری غالب
افراد خاندان خویش را به امر اعظم هدایت می نماید. پس از چندی لوح مبارک دیگری از قلم حضرت
عبدالبهاء به اعزاز ارباب سیاوش و دیگر پارسیان مؤمن در شهر قم واصل می گردد. صورت لوح مبارک
چنین است:

قم احبّاء پارسیان علیهم بهاء الاهی هواللّه ای یاران عبدالبهاء، بوی خوشی که از گلشن
دلهای آن یاران مهربان منتشرگشته مشام مشتاقان را معطر نمود و دماغ جان را معنبر کرد. حمد
و ستایش خداوند آفرینش را شایان است که آن دردانه های صدف عنایت را در آغوش هدایت
به ریزش باران نیسان موهبت پرورش داد تا کل با عبدالبهاء در نهایت عبودیت و نیستی و فناء به

بندگی آستان بهاء قیام نمایند. ای خواجه تاشان من همتی فرمائید تا خدمتی در درگاه احدیت نمائید. چوگانی زنی و گوی سعادت ازین میدان برائیم. تخمی بیفشانیم تا خرمنی اندوخته نمائیم. شمعی برافروزیم تا پرده ها بسوزیم. نفسی به عبودیت کشیم تا نفس را از هر بندی آزاد نمائیم. شب و روز به جان بکوشیم و بجوشیم تا خلعت خدمت و عبودیت بپوشیم و باده موهبت از دست ساقی عنایت بنوشیم. اینست فضل عظیم. اینست لطف عمیم. البهاء علی اهل البهاء. ع.ع."

ارباب سیاوش در اجراء تعلیم حضرت عبدالهء همواره در اندیشه بود که تخمی بیفشاند تا خرمنی اندوخته نماید. لذا به راز و نیاز با محبوب بی انباز پرداخت. در میان راز و نیاز به خداوند جهان می گفت که ای خدای من کار این اوضاع آشفته و متقلب به کجا خواهد کشید و آیا چه حوادثی در پیش است؟ سرانجام بدین نتیجه رسید که جان و مال و هستی از حق است و باید در راه حق نثار شود. با خود زمزمه می نمود:

سر که نه در راه عزیزان بود بار گرانی است کشیدن بدوش
در کتاب یار دیرین از قول ارباب سیاوش چنین آمده است:

"خطور این افکار و نزول ملائکه تأیید سبب حصول روح و ریحان بی اندازه شد و بر استقامت و جرأت و جسارت افزوده گردید. چنان شجاعت و ثبوت و قوت قلبی عنایت فرمود که خود را یکباره به آتش زده از خود بی اختیار گردیدم. طولی نکشید که روزی خود را در ملاء عام با علمای اسلام و رؤسای مذهبی قم مواجه دیدم. واعظین در مساجد و بالای منابر به فریاد و فغان آمده نعره وادینا واشریعتا بلند نموده و می گفتند سیاوش نام زرتشتی که خود کافر و خارج از دین مبین اسلام بوده حال به دین ضالّه مضلّه بهائی درآمده، کتب آنها را بدست گرفته و به حضرات مسلمین ارائه می دهد و علناً تبلیغ می نماید و جمعی از مسلمین را از شریعت سیّد المرسلین منحرف نموده و بهائی کرده است. حتی معادل چهارصد جلد کتب بهائی را وارد قم کرده و به هر کس داده و می دهد در حالی که در آن وقت بیش از هفده جلد کتاب نزد آنها نداشتیم. این تحریکات از آنجا ناشی شده بود که هر یک از مسلمین را ملاقات می نمودم عاشقانه و بی پروا می گفتم گویا صاحب الزّمان و موعود کلّ ملل عالم ظاهر شده از سلالة اسلام و نواده سیّد المرسلین است و عموم را دعوت به تجلیل شریعت و تأیید حقیقت قرآن و حقانیت رسول اکرم و ائمه اطهار می نماید. در حالیکه قبول و فهم آن به جهات عدیده از برای ما زرتشتیان بسی مشکل و دشوار است. زیرا اشکال اول آنکه بر حسب روایات و معتقدات ما موعود بایستی از محلّ معینی و زرتشتی زاده بوده مروج شریعت زرتشتی باشد نه آئین محمدی. در ثانی رعب و ترس و غلبه اولیّه اعراب بر ایرانیان و سلوک و روش

فعلی مسلمین با زرتشتیان موجب دوری و اشکال در قبول اسلام گشته و گذشتن از صراط محمدی را مشکل نموده است و از این قبیل مقدمات. ضمناً اظهار می شد که آیات و تعالیم حضرت بهاء الله آنچه به زبان فارسی نازل شده چون زیارت می شود قابل قبول و تمجید است. مثلاً می فرماید: "همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار". "همه اوراق یک شجرید و قطره های یک بحر". "ای دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید." و از این قبیل آیات. و لکن چون همه آیات و آثار مبارک به فارسی نبوده و غالباً عربی می باشد متأسفانه ما زرتشتی ها از عهده خواندن آن بر نمی آئیم و از حقیقت آن بی اطلاعیم. خوبست آقایان مسلمین و دوستداران دین و مجاهدین راه حق این کتابها را گرفته و قسمتهای عربی آن را نیز بخوانند و کشف حقیقت فرمایند. باری در اوایل امر چون اقرار به صراحت منافی حکمت و موجب جلب بلا و مصیبت بود با توسل به این گونه عناوین و مقدمات ابلاغ امر الله می شد و کتب امریه بین مقدسین و نفوس مستعده توزیع می گردید. البته نفوس مقدسه مستعده که طالب حقیقت بودند به محض شنیدن ندا و زیارت آثار مبارکه درصدد تحقیق برآمده موفق به فوز ایمان و ایقان می شدند و بعضی دیگر که متعصب و مقید در قید تقالید و اوهام بودند کتاب را گرفته نزد واعظین و علمای شهر می بردند و تولید فساد و قیام بر اذیت و آزار می نمودند." (صفحات ۳۳-۳۱)

چون مردم متعصب قم و برخی از علماء آغاز مخالفت با ارباب سیاوش و سایر زرتشتیان بهائی نمودند ارباب مخفیانه به صدراعظم ایران عریضه فرستاد و اوضاع را به اطلاع رسانید. زیرا آنان (ارباب سیاوش و سایر بهائیان پارسی) مستأجرین صدراعظم بودند. سه روز بعد در حاشیه همان عریضه پاسخ صدراعظم به شرح زیر رسید: "شما زرتشتی ها دین و آئین مخصوصی دارید. چه دخلی به بهائی دارد. به هیچ اسم احدی حق مزاحمت شماها ندارد. مستأجر من هستید باشید. کمال آسایش و آسودگی شما را طالبم. هر کس بی جهت بخواهد متعرض حال شما شود به من اظهار کنید رفع می کنم و همین نوشته را به جناب آقا میر سید ابراهیم خان مستوفی نشان بدهید کمال نگاهداری و طرفداری از شماها می نماید که آسوده و مرقه الحال باشید. امضاء صدراعظم." چون دستور صدراعظم واصل گشت مردم و علماء از ترس سکوت اختیار نمودند. لذا میدان تبلیغ برای ارباب سیاوش وسیع تر گردید. به طوری که به کمک دوستان دیگر الواح و آثار ژلاتین شده را وسیله خدمتگزاران حرم جناب معصومه لای جزوه های قرآن می گذاشتند تا طالبان حقیقت مطالعه نمایند و درصدد تحقیق برآیند.

صدراعظم ایران در آن ایام میرزا علی اصغر خان امین السلطان (۱۳۲۵-۱۲۷۵ هجری قمری برابر با ۱۸۵۸-۱۹۰۷ میلادی) بود. وی در ایام جمال ابهی و در چند موقعیت از بهائیان مظلوم حمایت نموده بود. جمال ابهی برای او پیامی فرستادند که چون حمایت از مظلومان نموده است عزت و برکت

خواهد یافت. امین السُّلطان در سال ۱۳۱۰ هجری قمری (۱۸۹۳ میلادی) از سوی ناصرالدین شاه به صدارت منصوب گردید و چنانکه ضمن احوال آقا سید اسدالله قمی برادران نداف و ارباب سیاوش آمد از آنان حمایت نمود. در موارد دیگر نیز از احباب حمایت نموده بود. خصوصاً پس از قتل ناصرالدین شاه به همه جا تلگرام فرستاده بود که قاتل شاه از هواخواهان سید جمال الدین افغانی است تا بهائیان از مظان اتهام در امان مانند. پس از قتل ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه نیز امین السُّلطان چندی صدراعظم بود تا معزول شد و به شهر قم تبعید گردید. جناب ارباب سیاوش در کتاب یار دیرین در خصوص امین السُّلطان چنین می گوید:

"پس از چهار ماه که مظفرالدین شاه از تبریز به طهران آمد و بر سریر سلطنت نشست صدراعظم مورد مرحام فائقه گشت ولی پس از چندی در سال ۱۳۱۴ هجری قمری به دسائس بدخواهان و مدعیان مورد غضب شاه واقع و تبعید به قم گردید. از آنجائی که خواست خدا بود که وسیله ای برای این ناتوان فراهم کند به عنوان تماشا و استقبال کاسه نباتی تهیه نموده و بیرون دروازه شهر رفتیم و هنگام ورود به عنوان خیرمقدم و میمنت قدوم تقدیم کردیم. کالسکه را نگهداشته قبول نمودند و خوش آمد گفته اظهار مرحمت فرمودند. روز بعد از ورود ما را به حضور طلبیده پس از خوش آمد سؤال از ارباب جمشید جمشیدیان کردند و واسطه ای برای حواله وجه از طهران و رفع احتیاجات مادی خود خواستند فوراً اجابت نموده موضوع را به ارباب جمشید اطلاع دادیم... خلاصه وسیله ای فراهم شد که مدت دو سال توقف ایشان در قم سمت خدمتگزاری میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم را پیدا کرده به طور خصوصی آمد و شد داشتم. این قضیه سبب حیرت و عبرت دوست و دشمن گردید که خداوند وقتی بخواهد وسیله حفظ و صیانت بنده ای از بندگان را فراهم سازد به اسباب آسمان و زمین ممکن می نماید. باری در آن اوقات مفسدین و معاندین ساکت و حکومت بی طرف و احباء به طور کلی تا اندازه ای راحت بودند. گاهی هنگام عبور مبلغین از قم از قبیل آقا میرزا محمود زرقانی و آقا غلامعلی کاشانی و حضرت حاجی ابوالحسن امین و جناب افغان و سائل ملاقاتشان با آن شخص خطیر از روی حکمت و مقتضیات وقت فراهم می گشت و به اشاره بعضی از بشارت و مواعید کتب مقدسه به ایشان ابلاغ می گشت. از جمله لوح مبارک مفصلی به نام جناب میرزا محمود فروغی نازل شده بود که می فرمایند:

"ای گمگشته بادیه پیمایا اگر چه چون باد بادیه پیمائی و از جام عنایت سرمست و باده پیمائی، پیمانه پیمان الهی بدست گیر و عهد الست به خاطر آر..."

در این لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداء خطاب به آن شخص خطیر تذکراتی

می‌فرمایند و پس از نوید و امید ایشان را به عدالت و حمایت از مظلومان و ستم‌دیدگان دعوت می‌فرمایند. سواد آن لوح مبارک را جناب فروغی توسط فانی فرستاده بودند که به ایشان ابلاغ نمودم. طولی نکشید که خود جناب فروغی به قم تشریف آورده و ایشان را ملاقات و مطالب لازمه را ابلاغ نموده و بشارت مراجعتشان به طهران و تقرّب به سریر سلطنت بنا به فرموده مبارک دادند که عیناً چنین واقع شد. به محض حرکت جناب فروغی به طرف یزد در سال ۱۳۱۶ هجری قمری (۱۸۹۸ میلادی) مجدداً صدراعظم معزول علی اصغر خان به طهران احضار گردید و بر حشمت و شوکت و منزلتش بیش از پیش بیفزود و در اندک زمانی اتابک اعظم شد به درجه‌ای که فاعل مایشاء مملکت و محبوب القلوب شاه بود... و از جمله کمک و حمایتی که ایشان بعد از انتصاب مجدّد از احباء نمود در قضیه ورود جناب فروغی به یزد بود که با ورود ایشان چندی محافل و مجالس احباء در یزد رونق یافته و اجتماعات عظیمه تشکیل شده بود که بر عداوت مفسدین افزود و علمای وقت از جمله شیخ جعفر سبزواری معروف قصد فتنه و فساد داشتند. گزارش جریان را جناب ملا بهرام اخترخاوری به طور خصوصی برای اطلاع فانی مرقوم داشته بود که بلاد رنگ عین خطّ ایشان و مراتب را به عرض اتابک اعظم رسانیدم. نتیجه این شد که به محض وصول نامه تلگرافاً از طرف شاه از عدل الدوله حکومت یزد توضیح خواسته و بعداً حکم کرده بود که شیخ جعفر سبزواری را شبانه بر قاطر سوار کرده از شهر اخراج و با مأمورین دولتی روانه مشهد نمودند... اما اتابک اعظم متأسفانه در قضایای ضوضاء و طغیان اشرار یزد در سال ۱۳۲۱ که منجر به شهادت ۸۴ نفر از مظلومان و تاراج و پراکندگی احباء گردید چندان عدالت و توجّهی نشان نداده و عاقبت خسران و وبال آن را دید... (صفحات ۳۸-۳۵).

امین السّلطان در زمان سه پادشاه قاجار: ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمد علی شاه سمت صدارت عظمی یافت. در هنگام صدارت در کمال عظمت و استقلال بود ولیکن چون در واقعه شهادت یزد (سال ۱۳۲۱ هجری قمری برابر با ۱۹۰۳ میلادی) کوتاهی کرد و برخلاف وعده قطعی که داده بود از احباء حمایت ننمود سرانجام منکوب و مأیوس در سال ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۷ میلادی) به دست عباس نامی از اعضاء انجمن آذربایجان هنگام خروج از مجلس شورای ملی مقتول گردید. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء ضمن بیان احوال جناب سلیمان خان تنکابنی (جمال افندی) در خصوص امین السّلطان چنین می‌فرمایند:

"جمال مبارک قبل از صعود فرمودند اگر نفسی به ایران رود و از عهده برآید به امین السّلطان این پیام برساند که همتی در حقّ اسیران نمودی و معاونت شایان و رایگان کردی. این خدمت فراموش نشود و یقین بدان سبب عزّت و برکت در جمیع شوؤن گردد. ای امین السّلطان هر بنیانی به پایان ویران گردد مگر بنیان الهی که روز به روز بر متانت و محکمگی بیفزاید. پس تا توانی خدمت به دیوان الهی نما تا به ایوان رحمانی راه یابی و بنیانی پنهی که پایان ندارد. بعد از صعود

ارباب سیاوش نداشتند ولیکن منتظر بودند تا فرصت مناسبی به دست آورند و علیه نامبرده قیام نمایند. در ماه رمضان سال ۱۳۱۸ هجری قمری (۱۹۰۰ میلادی) واعظین بر منابر به امر مبارک بهائی اهانت نموده و مردم را علیه بهائیان تحریک نمودند. از جمله چند کتاب امری را نزد سید عبدالله مجتهد قمی برده و گفتند که ارباب سیاوش زرتشتی این کتب را میان مسلمین توزیع نموده و لذا قتلش واجب است. سید عبدالله ظاهراً ارباب سیاوش را احضار نمود ولیکن اقدامی علیه او ننمود. اما مردم دست بر نمی داشتند و چون گرگ خونخوار جنگ و دندان تیز کرده بودند تا بر آن شخص نازنین بتازند و نابودش کنند. در آن گیر و دار گماشتگان اتابک و فراشان صحن جناب معصومه از ارباب حمایت کردند و حکومت دخالت کرد و نامبرده از مهلکه نجات یافت. حکومت به ارباب توصیه نمود که چندی شهر قم را ترک نماید تا اوضاع آرام گیرد. ارباب سیاوش از قم راهی طهران شد و در خانه ارباب جمشید اقامت نمود. ارباب جمشید به وی پیشنهاد نمود که در طهران بماند و به پیشکاری و مباشرت امور وی پردازد. اما ارباب سیاوش دلش جای دیگر بود و آرزو داشت که هر چه زودتر به قم برگردد و خدمات تبلیغی خویش را از سر گیرد. در ایامی که ارباب سیاوش در طهران بود مردم متعصب و علماء شهر قم استشهادیه فراهم نموده وسیله آقا میرزا نصرالله خان مشیرالدوله به دربار فرستادند تا مانع مراجعت نامبرده به قم شوند. ارباب جمشید که با وزراء و درباریان معاشرت داشت از موضوع اطلاع یافت و داستان را با ارباب سیاوش در میان نهاد و اصرار نمود که وی به شهر قم نرود و در طهران بماند و به مباشرت امور ارباب جمشید پردازد. ارباب سیاوش قلباً بدین کار رضایت نمی داد و مردّد بود که چه کند. درگیر و دار این تردید و سرگردانی لوح مبارکی اثر قلم حضرت عبدالبهاء واصل گشت که رفع تردید نمود. عین لوح مبارک چنین بود:

"هو الله طهران به واسطه جناب امین علیه بهاء الله جناب سیاوش علیه بهاء الله الابهی هو الابهی ای سیاوش ترکان خون سیاوش را هدر دادند، سر ببریدند و دم مطهرش را به ظلم و جفا ریختند. لیکن آن خون پاک چه اثری در جهان خاک نمود که جوشش به دامنه افلاک رسید. (۳) حال جاهلان از خدا بی خبر نیز خون ترا هدر دادند و پی ستمکاران سلف گرفتند که بلکه سبب شوند آن دردانه جان از صدف امکان بدر آید و در آغوش دلبر یکتا بیاساید. ولی وقت نرسیده هنوز ایام باقی است. خدا نفوسی پرانگیخت مهرجو و وفاخو و حقگو. همت بگماشتند و علم حمایت برافراشتند. سبحان الله آنان درنده و خونخوار و جفاکار و اینان پرنده و غمخوار و وفاکار. آنان دیوسیرت و اهرمن طبیعت و غدار و اینان فرشته سیرت و یزدان پرست و نیکوکار. هر دو بصورت بشر یکی قمر و دیگری بقر. چقدر تفاوت است که در نوع انسان است. باری الحمد لله در سبیل الهی معرض تعرض نادانان گشتی و هدف تیرجفای بی خردان. شکر کن خدا را که به این موهبت موقّق شدی ولی باید همواره به رضای جناب

ارباب جمشید رفتار نمائی و آنچه بگویند دستورالعمل خویش بدانی و علیک البهاء. ع.ع.

ارباب سیاوش پس از زیارت لوح مبارک سر به سجده نهاده شکر الهی به جای آورد و در دستگاه ارباب جمشید بماند. در طهران هم توفیق خدمت به امر الهی یافت و هم بر ثروت خویش افزود. الواح مبارکه حضرت عبدالهاء که از آن پس نازل گردید همه حاوی عنایات مبارکه به آن جناب بود. در لوح مبارکی در خصوص او چنین می فرمایند:

“به جناب میرزا سیاوش از قبل من نهایت اشتیاق و تحیت ابلاغ دارید. فی الحقیقه سزاوار است که مظهر هر التفاتی شود و لایق بندگی جمال مبارک است. در آینده نهایت تأیید خواهد یافت و مصدر خدمات فائده خواهد گشت.” (۵)

در لوح مبارک دیگری خطاب به نامبرده می فرمایند:

“ای سیاوش مظلوم در قم به خدمت امرالله پرداختی و در طهران به یار مهربان ارباب جمشید همنشین گشتی. این چون اطاعة للامر بود عین خدمت محسوب. عبدالهاء چون این گروه نجیب را دوست دارد لهذا محبت آنان به جهت یاران می پسندد. علی الخصوص ارباب جمشید که وحید فارسیان است و فرید زردشتیان.” (۶)

ارباب جمشید از تجار معتبر یزدی و ساکن طهران بود و تا آن حدود مورد اعتماد بود که به جای بانک شاهی (انگلیس) و بانک روس مردم پول خود را نزد او می سپردند تا به جریان افتد و سود ببرند. ارباب جمشید مدتی نماینده ثابت زرتشتیان در مجلس شورای ملی بود. رقیبان دائماً تلاش می نمودند که او را ورشکسته به مردم معرفی نمایند و سرانجام توفیق یافتند و ارباب جمشید ورشکسته شد. ولیکن با دُعای حضرت عبدالهاء بعدها فرزندان ارباب جمشید مجدداً صاحب ثروت‌های کلان شدند. (۷)

در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۳ میلادی) که در یزد و اصفهان و برخی از دیگر نقاط ایران نفوسی از بهائیان مظلوم به فتوی و تفتین علماء و قیام مردم نادان شربت شهادت نوشیدند و خاندان‌های بسیار بی سر و سامان گشتند کثیری از افراد اهل بهاء به طهران رفته و پناه جستند و ارباب جمشید بدانان پناه داده گروهی در املاک او مسکن نموده و برخی در دستگاه تجارتش به کارگمارده شدند. جناب ارباب سیاوش در این میان نقش حساسی داشت و قلباً و با تمام وجود به خدمت احباب می پرداخت. از غم شهادت مظلومان دلخون بود و از پریشانی اوضاع بازماندگان محزون. در آن اوقات

این لوح مبارک از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزازش نازل گردید.

«هو الله»

طهران به واسطه جناب امین جناب آقا میرزا سیاوش فارسی علیه بهاء الله الابهی ای پرهوش ایرانیان در ماتم سیاوش سیاه پوش شدند و جوش و خروشی برآوردند تا عاقبت بنیاد افراسیاب برانداختند و ترکستان را خراب نمودند. ولی تو در مصیبت شهیدان یزد و اصفهان قبیای گلگون ببوش و آهنگی مانند ارغنون بنواز زیرا آن یاران از باده عشق سرمست شدند و به قربانگاه فدا شتافتند و به خلوتگاه راز حضرت بی نیاز پرواز نمودند. در گلشن آسمانی لانه و آشیانه نمودند و ترانه آغاز کردند که ملاء اعلی را به شور و وله آوردند. از برای آنان این مصیبت نبود موهبت بود. بلیه نبود عطیه بود. محن نبود منح بود. عذاب نبود ثواب بود. پس باید شادمانی نمود و آرزوی کامرانی کرد. احباب باید به میل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت به منتهای قوت بکوشند و مبادا نفسی سبب تکدر خاطر آن خیرخواه عالم گردد. چنین شخص خیرخواه را باید به جان و دل خیرخواه شد و در خدمتش همت نمود زیرا قصور سبب غضب رب غفور گردد علیکم التَّحیة و الثَّناء ع.ع.^(۸)

از جمله افتخارات جناب ارباب سیاوش عضویت در نخستین محفل روحانی طهران بود. حضرت عبدالبهاء در سال ۱۳۱۵ هجری قمری (۱۸۹۷ میلادی) امر فرمودند که اعضاء محفل روحانی طهران انتخاب شوند.^(۹) جناب ارباب سیاوش به عضویت این محفل انتخاب می شود.^(۱۰) ارباب سیاوش در سال ۱۳۳۰ هجری قمری (۱۹۱۲ میلادی) با اذن حضرت عبدالبهاء و توصیه حضرتشان مبنی بر کسب رضایت از ارباب جمشید برای تشرف به ارض اقدس عازم آن صفحات گردید و در رمله اسکندریه به حضور مبارک مشرف گردید. خاطرات خویش را از این تشرف در کتاب یار دیرین (صفحات ۵۹-۸۹) به تفصیل بیان کرده است. مراحم حضرت عبدالبهاء بدو وفیر بود. با نیروئی عظیم مجهز گشت و پس از عزیمت حضرت عبدالبهاء به آمریکا به ارض اقدس مشرف شد و پس از چند روز زیارت مقامات مقدسه علیا به ایران برگشت. ارباب سیاوش در یکی از دفعات تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء با تغییر جزئی در یکی از اشعار حافظ مراتب ارادت خویش را به حضور حضرتشان چنین معروض داشته است:

رشته ای برگردم افکنده دوست	تار و پودش از محبت های اوست
گه به مسجد گه به دیرم می کشد	می کشد هر جا که خاطرخواه اوست

حضرت عبدالبهاء تبسم ملیحی نموده می فرمایند:

رشته برگردن ز نافرمانی است این کشش بی رشته گر باشد نکوست

در یکی از دفعات تشرّف، هیکل مبارک عصای خود را بدو عنایت فرمودند. ارباب سیاوش این عصا را در قاب طلای مخصوص نگاهداری می کرده و در اوقات مخصوصه با مراسم خاصّ از قاب بدر آورده و به بستگان و دوستان نشان می داده است. نامبرده در خصوص یکی از دفعات تشرّف به حضور مبارک چنین می نویسد:

"تشرّف به تنهائی همان روز در منزل حاج میرزا حیدرعلی مشغول استنساخ بیانات بودم که بشارت رسید فانی را تنها احضار فرموده اند. فوراً اوراق را به زمین نهاده دوان دوان خود را به بیت مبارک رساندم. هیکل مبارک فرداً و وحیداً در اطاق جالس بودند خود را به قدوم مبارک انداختم مرحباً فرموده امر به جلوس نمودند و با فضل بی منتهی خود تفقّد و عنایات بسیار فرمودند. از آن لحظه به جمیع آرزو و آمال خود که همانا رضای مبارک بود رسیدم و با اضطراب درونی عرض کردم این که می بینم به بیداریست یا ربّ یا بخواب. اظهار عنایت فرمودند. عرض کردم دیگر در این عالم عنصری هیچ کاری و آرزویی ندارم مگر آنچه را که رضای حقّ و مقدر باشد. پس از اظهار عطف و از چند نفر احوال پرسی فرمودند و فنجان چای عنایت کردند. در حضور مبارک صرف شد. در موقع مرخص شدن دامن مبارک را گرفته رجای تأیید نمودم. مرحباً فرموده عنایت و دعای موفقیت فرمودند. عرض کردم ای دعا از تو اجابت هم ز توست. سپس مسرور و شکرگزار در حالی که به جمیع آمال و آرزوی خود رسیده بودم از حضور مبارک مرخص شدم."

بعدها حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی که متن آن به شرح زیر است به این تشرّف و عجز و نیاز در ساحت اقدس اشاره فرموده و از روی کمال فضل و رأفت می فرماید:

"بواسطه جناب امین علیه بهاء الله الابهی جناب سیاوش پارسى علیه بهاء الله الابهی هو الله اى يار ديرين من ايامى كه همراز و همنشين بودى در خاطر است. ابدأ فراموش نگرده. الحمد لله روشنى و از نار محبت الله مانند سمندر در آتش. خوشى و دلگشى. در كوه و صحرا در جمیع شهرها مانند باد باديه پيما باش. پيمانه پيمان بدست گير و باده الطاف جمال مبارك بنوشان. لسان تبليغ بگشا و تبليغ بنما تا خفتگان بيدار گردند و محرومان از فيض جمال مبارك بهره نصيب يابند و عليك البهاء الابهى. ع." (۱۱)

در یکی از اوقات تشرّف حضرت عبدالبهاء به ارباب سیاوش می فرمایند: سیاوش اکنون که قلبت به نور ایمان منور گشت سفیدوش شدی. خوشا بحال تو. "از آن زمان به بعد نام خانوادگی

سفیدوش را برای خویش اختیار نمود. ^(۱۲) باید توجه داشت که هیکل مبارک در الواح مبارکه حضرتشان نیز او را سفیدوش خوانده‌اند. از جمله در لوحی می‌فرمایند:

"ای سفیدوش از خدا خواهم که آن روی به پرتو بخشش ایزدی چنان بتابد که جمیع زبانها فریاد برآرد که این سفیدوش است نه سیاوش ولی در برازندگی و خوشخوئی و نیکوئی نظیر آن سیاوش..." ^(۱۳)

ارباب سیاوش پس از مراجعت از ارض اقدس چون کوه ناره مشتعل بود. در همت خویش برای هدایت نفوس بیش از پیش افزود. چون ارباب جمشید ورشکست شد و شرکت او تعطیل گشت و ارباب سیاوش پس از چهارده سال اشتغال فراغتی یافت آغاز مطالعات جدی مجدد در آثار زرتشتیان نمود. سرانجام بدین نتیجه رسید که برخی از دستوران زرتشتی و هواخواهان آنان در محو بشارت وارده در کتب پارسیان تلاش کرده‌اند و حتی در ترجمه کتاب مقدس اوستا نیز این تلاشهای سوء مشهود است. ارباب مطلب را به سرپرست و وکیل زرتشتیان و نیز ماستر خدابخش و دستور تیرانداز مرقوم داشت. تنها ماستر خدابخش مبادرت به نوشتن پاسخ کرد. چون مسلم گشت که دستوران در پاک نوشته‌های زرتشتیان دست برده‌اند ارباب سیاوش موضوع را به اطلاع همگان رسانید. بدین ترتیب که اوراق طبع ژلاتین در این باب منتشر نمود و به مجامع زرتشتی طهران، یزد، شیراز و کاشان فرستاد. به بمبئی و پونه نیز ارسال داشت. ارسال این نشریات سرانجام دستوران و مؤبدان زرتشتی را علیه امرالله تهییج نمود. آنچه ارباب سیاوش در خصوص دستکاری دستوران به زرتشتیان نوشته بود واقعیت داشت زیرا حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به جناب ملا بهرام اخترخاوری بدان اشاره فرموده‌اند. قوله الاعلی:

"نامه همایون زند را دستوری آئین کم و بیش نموده تا مؤده امروز را از میان ببرد. به راستی بدان که شت زردشت بزرگوار پناه به پروردگار از این دستوران گنهکار می‌برد." ^(۱۴)

ارباب سیاوش در سال ۱۳۳۲ هجری قمری (حدود ۱۹۱۴ میلادی) عازم یزد گردید. چون دستوران زرتشتی از عزیمت وی آگاه شدند اعلانی منتشر نمودند و از زرتشتیان خواستند که به هیچ وجه با وی روبرو نشوند و چنانچه پرسشی دارند به رئیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد مراجعه نمایند. پس از انتشار آن اعلان چند تن از یاران یزد پاسخی فراهم نمودند و برای دستوران و انجمن زرتشتیان فرستادند. اما دستوران بر بغض خویش افزودند. چون جناب ارباب سیاوش به یزد وارد گردید بی آن که به روی خود آورد به دیدار دستوران رفت و احترام به جای آورد. ولیکن دستوران و زرتشتیان به

مخالفت قیام نمودند حتی از علمای اسلام خواستند که فتوای قتل بهائیان پاریسی را صادر نمایند و چنین شهرت دادند که علمای اسلام حکم قتل بهائیان پاریسی را صادر نموده‌اند. فساد و تفتین دستوران زرتشتی همچنین ادامه یافت تا ارباب سیاوش مجبور به شکایت به اداره نظمیه (شهربانی) و نیز حکمران یزد گردید. لذا با مراقبت مأموران امکان وقوع حوادث ناگوار کاهش یافت. مدتی به آرامش گذشت. مجدداً دستوران فتنه‌انگیزی نمودند. در آن ایام ازدواج برادر ارباب سیاوش، ارباب مهراب تشکر، پیش آمد. چون هنوز جامعه پاریسیان بهائی از جامعه کل زرتشتیان انفصال نیافته بود ارباب سیاوش از دستوران اجازه خواست ولیکن دستوران امتناع نمودند. هر چه ارباب سیاوش و برادرش ارباب مهراب بیشتر اصرار نمودند دستوران به همان میزان بر امتناع افزودند. انجمن زرتشتیان نیز توانست موافقت دستوران را کسب نماید. لذا موضوع به هیئتی مرکب از استاد جوانمرد شیرمرد، ماستر خدابخش، دینار کلاتر و ارباب اردشیر مهراب ارجاع گردید تا نزد دستور نامدار روند و کسب اجازه کنند. نتیجه مثبت از مذاکرات اخذ نشد. لذا کتباً نوشتند که دستوران از انجام مراسم ازدواج امتناع دارند. این بود که برای نخستین بار در جشن عروسی یک بهائی پاریسی گواهان بهائی به اجراء مراسم ازدواج پرداختند. البته مراسم زرتشتی نیز تا حدودی اجراء گردید که سبب اعراض زرتشتیان نشود. این عروسی آغاز انفصال جامعه بهائی پاریسی از جامعه زرتشتیان گردید. پس از برگزاری عروسی ارباب مهراب تشکر، دستوران زرتشتی بر دشمنی بسی افزودند. نزد میر سید محمد علی لب خندقی مجتهد یزد رفته تا تفتین نمایند ولیک او نیز آنان را مأیوس نموده بود. لذا برای مدتی ساکت شدند. ارباب سیاوش به کمک جمعی از بهائیان یزد توفیق تأسیس گلستان جاوید یافت. البته تأسیس آن با مشکلات فراوان و تفتین دستوران روبرو شد ولیکن تأیید حق و عنایت حضرت عبدالبهاء رافع مشکلات گردید. حضرت عبدالبهاء خطاب به مؤسسين گلستان جاوید شهر یزد در لوح مبارکی چنین می‌فرماید:

"هو الله ای یاران مهربان من در عالم بشر تأسیساتی مثمر بثمر مانند شرکت گلستان کمتر است. این شرکت پر همت در تخلص نفوس متصاعده و اجسام مطهره از چنگ زاغ و کلاغ و مرغان درنده می‌کوشد و به ظاهر ظاهر نیز عادت می‌کند تا تن‌های محترم طعمه کرکس لا شخور گردد و دستوران نادان در منع و هدم گلستان می‌کوشند تا تن‌های محترم طعمه کرکس لا شخور گردد و از مشاهده‌اش هر دانه بیزار شود و هر آگاهی تعجب بسیار نماید ولی شما محزون مباشید. مغموم نگردید. این امر مبرور به سعی مشکور در نهایت حصول یابد. صبر لازمست. باید به موجب حکمت حرکت کرد تا وسیله بدست دستوران نیاید و به فساد بی پایان نپردازند و علیکم البهاء الابهی، عبدالبهاء عباس. ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۳۸ حقیقه." (۱۵)

مخالفت دستوران هر روز افزایش می‌یافت و برخی از اشرار را تحریک می‌نمودند تا مزاحم

احبای پارسی شوند. این فسادها سرانجام سبب حوادث خونینی شد که شهادت جناب ماستر خدابخش از آن جمله بود. ماستر خدابخش بی‌نهایت به بهائیان محبت داشت و به همین علت با تفتین دستوران به درجه شهادت نائل گردید. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به گروهی از احبای پارسی در خصوص شرارت دستوران و شهادت جناب ماستر خدابخش چنین می‌فرمایند:

"... از حرکات بعضی بی‌خردان محزون مشوید و اندوهگین مگردید زیرا توقع شعور از اهل غرور مانند توقع روشنائی آفتاب از شب تیره تاراست و این ممتنع و محال. حرکات این گروه مثل درندگی گرگ است و گزیدن کژدم. مربای غرورند و پیشوایان اهل شرور. چه توقعی از آنان این پیشوایان سابق بودند که به قتل حضرت زردشت فتوی دادند و ایران را بر باد دادند. در هر عهد و زمان که نور حقیقت طلوع نمود پیشوایان بر انکار برخاستند و مقاومت نور حقیقت خواستند. بلکه خون بی‌گناهان ریختند و عاقبت با یکدیگر درآویختند و به پایان مخدول و منکوب گشتند و عاقبت محو و نابود شدند. اینها نیز مانند آنان خواهند شد. مگر کسانی که به نور حقیقت چون شمع برافروختند و در سایه درخت امید درآمدند. از شهادت ماستر خدابخش بسیار محزون و دلخون شدیم ولی یقین بدانید که چون محبت به بهائیان داشت آن جان پاک در جهان روشن بی‌پایان غرق دریای عفو و غفران گردد و پرتو ایزدی او را روشن نماید. (۱۶)

ارباب سیاوش در آن اوقات و سالهای بعد در یزد به هدایت جمعی از پارسیان توفیق یافت و آن نفوس مخلصه سالها قائم به خدمت بودند. ایمان صدها تن از احبای پارسی که اینک در نقاط مختلف عالم به خدمت امرالله مألوفند حاصل تلاشهای ارباب سیاوش و همچنین نفوسی چون حضرت ابوالفضائل، جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی، جناب ملا بهرام اخترخاوری، برادران نداف (جنابان آقا محمد حسین و آقا محمد رضا) و جناب آقا محمد ابراهیم ابن نداف بوده است. از میان نفوس موقته‌ای که وسیله ارباب سیاوش در ظل امرالله وارد گردیده‌اند جناب بمان جیوه، جناب ارباب هوشنگ هوشنگی و جناب ارباب سروش ایدون را توان نام برد. جناب جیوه در سال ۱۲۵۱ شمسی (۱۸۷۲ میلادی) در قریه خرّمشاه یزد تولّد یافت. پس از تحصیلات ابتدائی به کسب و تجارت پرداخت. در جوانی در ظل امر مبارک وارد شد. سالها همراه همسر ارجمندش سرکار شیرین خانم به خدمت امرالله اشتغال داشت. صعود جناب بمان جیوه در سال ۱۳۱۹ شمسی (۱۹۴۰ میلادی) واقع گردید. لوح مبارک ذیل از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به نامبرده نازل گردیده است:

"هو الله ای طالب نور هدی، جهانیان در ظلمت بی‌پایان و در بحر غفلت مستغرق اما تو راه

مجاهده پیمودی و بسرمنزل مقصود رسیدی و در یوم مشهود به موهبت ربّ ودود موفق گردیدی، مظهر عنایت شدی و مطلع هدایت گردیدی. این نیست مگر به فضل و بخشش خداوند آفرینش. لهذا سزاوار ستایش و نیایشی. جانت خوش باد. ع.ع.^(۱۷)

جناب ارباب هوشنگ هوشنگی در حدود سال ۱۲۳۷ شمسی (۱۸۵۸ میلادی) در یزد تولّد یافت. وی نیز در جوانی به کسب و تجارت پرداخت. نامبرده دائی جناب ارباب سیاوش سفیدوش بود. ارباب هوشنگی سالها به خدمت امر مبارک قائم بود. از جمله خدمات جاودانه او تأسیس مدرسه دخترانه هوشنگی در سال ۱۳۰۰ شمسی (۱۹۲۱ میلادی) در یزد بود که به مدّت چهارده سال برقرار بود و در ۱۳۱۴ شمسی (۱۹۳۵ میلادی) به دستور دولت تعطیل گردید. ارباب هوشنگی در سال ۱۳۲۲ شمسی (۱۹۴۲ میلادی) در یزد به ملکوت ابهی صعود فرمود. از میان فرزندان وی مروارید خانم قدرت (در گذشته به سال ۱۹۵۴ میلادی) در میدان تبلیغ بسیار توفیق داشت. دختر دیگرش گوهر خانم بعدها با جناب ارباب سروش ایدون ازدواج نمود.^(۱۸) اما ارباب سروش ایدون داماد جناب هوشنگی در حدود سال ۱۲۶۳ شمسی (حدود ۱۸۸۴ میلادی) در یزد چشم به جهان هستی گشود. در آغاز نوجوانی در تجارتخانه جناب هوشنگی به کار پرداخت و هوشنگی به علّت نهایت صداقت و امانت و جدیّت ارباب سروش او را در شرکت خود سهام نمود. ارباب سروش بر اثر مذاکره با ارباب سفیدوش و خاندان هوشنگی خصوصاً مروارید خانم و جناب شهریار وفادار بهشتی به امر مبارک اقبال نمود. وی سالها خالصانه به خدمت امرالله قائم بود تا در هشتاد و پنج سالگی در هفتم اردیبهشت ۱۳۴۸ شمسی در شیراز به ملکوت ابهی صعود فرمود.^(۱۹) حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی خطاب به نامبرده می فرماید:

"شیراز سرور سروش بهرام فارسی علیه بهاءالله الابهی هوالله ای سروش پریشارت نامه خوش اشارت در نهایت فصاحت و بلاغت بیان اسرار بود و دلیل بر خلوص نیت و محبت پروردگار. حمد خدا را که آهنگ سروش شنیدی و شاهنشهی شاه بهرام بدیدی و مانند مرغ چمن به گلشن حقیقت پریدی و بر سرو و سمن گلبنگ اسرار معنوی بلند نمودی. حال شیفته آن روی دلبری و آشفته آن موی معتبر. عاشقان را آه و فغان لازم و مشتاقان را انین و حنین مستدیم و واجب. پس تا توانی آواز بلند کن و شهنواز بزن و مرغان چمن را بیدار کن و در سحرگاه به نعمات خوش دمساز نما و علیک البهاء الابهی. ع.ع.^(۲۰)"

و در لوح دیگر می فرماید:

به واسطه جناب بشیر الهی علیه بهاء الله الابهی جناب سروش بهرام علیه بهاء الله الابهی هوالله ای یار دیرین نامه شما وصول یافت. معانی مهر و محبت آشکار بود و دانش و معرفت پروردگار و ایمان و ایقان به ظهور شمس حقیقت لهذا از تلاوت مسرت حاصل گردید. بخشش آسمانی یاران پارسی را فرا گرفته و پرتو آفتاب جهان بالا به روی و خوی ایشان درخشیده. این قوم عزیز در درگاه حضرت پروردگار مقربند و روز به روز ترقی خواهند نمود تا تلافی ذلت و مشقت هزار ساله گردد. این مژده عظیم است که به شما داده می شود. پس بسیار امیدوار و خرم و شادمان باشید و شهریار وفادار را از قبل من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دارید و محض خواهش شما نامه مختصری به ایشان نیز مرقوم گردید و حضرت عندلیب را از قبل من نهایت تعلق و خلوص ابلاغ دار و علیک البهاء الابهی. (۲۱)

باری ارباب سیاوش سرانجام به هندوستان سفر کرد و در آن دیار نیز به هدایت گروهی از پارسیان پرداخت. خدمات او در بمبئی، دهلی، کلکته و بنگال موجب گردید که مؤبدان زرتشتی در هندوستان علیه اقدامات او برپای خیزند. ارباب سیاوش در همه جا امرالله را به رؤساء و بزرگان هند و نیز پارسی ابلاغ نمود. از جمله با صدراعظم بنگال مذاکره فرمود و خطابات در دانشگاه ها و مراکز علمی ایراد کرد. در مراجعت به ایران به برخی از شهرها مسافرت نمود و هر کجا رفت به هدایت طالبان پرداخت. خود او در باب سفر بندرعباس و حوادث آن شهر می نویسد:

"... مدت بیست روز در بندرعباس توقف کردیم در آن موقع تازه کودتای سوم اسفند رضا شاه پهلوی واقع شده بود و تغییرات کلی در کار حکومت روی داده بود. به محض ورود به بندرعباس گماکان به انتشار امرالله پرداخته و یا هر کس ملاقات می شد از امر الهی صحبت و اوراق شکرگزاری و معرفی داده و همچنین بین دوستان توزیع می گردید. تا اینکه این اوراق بین اغیار و اهل بازار انتشار یافت و تولید هیجان نمود تا بالاخره صبح روز آخر توقف در بندرعباس آخوندی نزدیک بازار جلو مراگرفت و انتشار اوراق را مورد بحث و ایراد قرار داده هیا هو به راه انداخت تا منجر به جمع شدن جمعیت اشرا گردید و با سنگ و چوب از هر طرف هجوم نمودند. در این میان در اثر ایراد ضرب سرم شکافته گردید و خون به شدت جاری شد ولی اشرا همانطور کشان کشان مرا می بردند تا شاید به شهادت برسانند ولی این بار هم به فرموده حضرت عبداله که فرموده بودند: "ولی وقت نرسیده هنوز ایام باقیست..." موقت نگردیدند چون پس از فرار همانطور که می دویدم خود را به خانه جناب افنان انداخته و از دست اشرا نجات یافتیم..." (صفحات ۶۳-۱۶۲ از کتاب یار دیرین).

ارباب سیاوش از بندرعباس به کرمان و رفسنجان مسافرت نمود و در آن دو نقطه نیز علاوه بر

زیارت و تشویق احباب به هدایت نفوس توفیق یافت. در مراجعت به یزد خبر صعود حضرت عبدالبهاء را شنید. معلوم است که چگونه چشمانش گریان و قلبش بریان گردید ولیکن تلگرام حضرت ورقه علیا مبنی بر ولایت حضرت شوقی ربّانی بدو آرامش مخصوص داد. ارباب سیاوش از یزد مجدداً به رفسنجان کوچ کرد و چهار سال در آنجا اقامت نمود و موفق به خدمات بسیار شد. در سال چهارم اقامت در رفسنجان از شرکت پارسیان تلگرامی دریافت کرد مبنی بر اینکه چون مدیرعامل شرکت عازم ارض اقدس است باید به طهران برود و مدیریت شرکت مذکور را تصدی نماید. ارباب سیاوش در خصوص شرکت پارسیان چنین می نویسد: "...شرکتی بود که در اواخر کار ارباب جمشید برای اشتغال احبائی که به واسطه تعطیل امور ارباب جمشید از کار بی کار شده بودند بین احبای پارسی نژاد تأسیس شد و مورد تحسین و تأیید حضرت عبدالبهاء واقع گردیده و شخصاً چند سکه طلا به عنوان شرکت در سرمایه اولیّه آن عنایت فرمودند که از ابتداء سهامی هم به نام مبارک صادر شد و علاوه بر حقوق الله که در اساسنامه رسماً منظور شده و سالیانه مرتباً پرداخت می گردید سودی هم به سهام مبارک پرداخت می شد. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی در این خصوص چنین می فرمایند:

"هو الله جناب امین چون به این اقلیم شتافت ذکر شرکت برادران پارسی نمود که این اشخاص به امانت و دیانت و صداقت و نهایت همت به این شرکت مباشرت نمودند و مقصدشان خدمت به عالم انسانی و حصول برکت است. چون چنین است البتّه فیض جمال مبارک تأیید این شرکت می نماید و از آثار الطاف الهی در ایران تأسیس چنین شرکت هاست. چون به خلوص نیت تأسیس شود البتّه موفق و مؤید گردد. ع.ع."

این شرکت مدت شصت سال دوام یافت و همواره امین و مرجع امور احبّاء بوده و سالیان دراز محلّ آدرس پستی و تلگرافی و واسطه مراسلات و مخابرات ارض اقدس با محفل ملّی ایران بود و در امور خویش نیز تأیید و برکت بسیار حاصل نمود. (۲۲)

ارباب سیاوش در هنگام تصدی مدیریت عامل شرکت پارسیان خدمات عظیمه ای بدان شرکت نمود و در میدان تبلیغ و هدایت نفوس نیز توفیقات جدیدی یافت. جناب دکتر شاپور جوانمردی نوه دختری جناب ارباب سیاوش در خصوص ایمان یکی از مبتدیان حاضر در جلسات تبلیغی جناب ارباب چنین می نویسد:

"می دانیم که زردشتیان حروف "ف" و "پ" را بالعکس تلفظ می نمایند. مرحوم کیوان از قدما و فضیلتی امر می فرمودند من سالها با بهائیان در تماس بودم و بسیاری از مبلغین سعی کردند که مرا هدایت نمایند ولی موفق نشدند و همگی از من مأیوس شده بودند. روزی یکی از احبّاء به من

پیشنهاد کرد که به بیت تبلیغی یک نفر بهائی زردشتی که اخیراً از حضور مبارک مراجعت کرده است رفته به حرفهای او گوش بدهم. من پذیرفته به معیت ایشان به منزلی که میرزا سیاوش صحبت می کردند رفتم. اطاق پر از جمعیت و جای برای ما نبود. هر دو در بیرون اطاق ایستاده از پشت درب به سخنان ایشان گوش می دادیم. مرد زردشتی با تلفظ مخصوص خود آیه قرآن را تلاوت می کرد و می گفت: "اپکَلما جائکم رسول بما لاتھوی انیسکم پیریقاً کذبتم پیریقاً تقلتون." (۲۳) آقای کیوان بدون ملاقات سیاوش به فرد بهائی می گوید من تصدیق امر جمال مبارک را می نمایم و قلبم به نور ایمانش روشن شد. زیرا می بینم و می شنوم یک نفر زردشتی که "ف" را "پ" تلفظ می کند و از قرآن و اسلام تنفر داشت مشغول اثبات امرالله با آیات قرآنی است. شکی نیست که امر جمال مبارک حق است و تا آخر حیات سالگرد روز تصدیق خود را با میرزا سیاوش در هر شهری که بود می گذرانید. (۲۴)

از اقدامات مهمه ارباب سیاوش معاونت جناب حاج غلامرضا امین امین و تنی چند از دیگر احباب برای خرید زمین حدیقه در طهران و نیز محلّ حظیرة القدس ملکی بهائیان ایران بود. محلّ حظیرة القدس قبلاً باغ مجلل نام داشت و اصولاً محلّ تفریح و تعیش اعیان و اشراف شهر بود. (۲۵) ارباب سیاوش در اواخر حیات نیز توفیق ابلاغ کلمه الله در اسفار تبلیغی خویش داشت. سرانجام در اجرای اهداف نقشه چهل و پنج ماهه مهاجرت در گرگان ساکن گشت و تا پایان حیات در آن نقطه مستقر بود. خدمات وی در گرگان نیز بسیار ارزشمند بود. حظیرة القدس و گلستان جاوید گرگان از جمله املاک تقدیمی نامبرده بوده است. ارباب سیاوش سفیدوش در سالهای آخر حیات بیمار و بستری بود. سرانجام طیر روحش در هشتاد و شش سالگی به ملکوت ابهی پرواز نمود (بهمن ۱۳۳۶ شمسی) و جسدش در گلستان جاوید تقدیمی شهر گرگان مدفون گشت.

ارباب سیاوش بی تردید از جاودانه های تاریخ امر بهائی است. خلوص و صفای قلب، او را به امر بدیع رهنمون گشت. ایمان و ایقان اعضا خاندان نذاف خصوصاً جناب آقا محمد ابراهیم ابن نذاف وسیله هدایت او گردید. عمری را در خدمت عتبه مبارکه مصروف داشت. آثار ارزشمند و فرزندان و نوادگان برومندی از خویش بیادگار نهاد. ارباب سیاوش بر اثر اقتران با سرکار فیروزه خانم صاحب سه پسر به نامهای کیخسرو، رستم و عنایت خدا و دو دختر به نامهای شیرین و بهیه گردید. جناب کیخسرو سفیدوش در سال ۱۲۸۸ شمسی در یزد تولّد یافت. تحصیلات خود را در یزد، مدرسه تربیت طهران، هندوستان و کالج آمریکائی طهران به انجام رسانید. وی سالها در ایران و ایتالیا (در مهاجرت) قائم به خدمات ارزشمند بود تا سرانجام در سال ۱۳۶۹ شمسی در ایتالیا به ملکوت ابهی صعود نمود. بر اثر اقتران نامبرده و دختر عمویش خادمه ارجمند سرکار روحیه خانم تشکر چهار فرزند به نامهای فرهنگ، مهوش، پریوش، مهروش، و شیدوش پدید شدند که الحمدلله همگی در ظلّ امر مبارک بوده و هستند.

پسر دیگر جناب ارباب سیاوش جناب رستم سفیدوش است که در سال ۱۳۰۶ شمسی در یزد متولد گردید و پس از تحصیلات مقدماتی و متوسطه در یزد و گرگان به دانشگاه طهران راه یافت و در رشته حقوق قضائی تحصیل نمود. وی سالها در ایران بکار وکالت دادگستری اشتغال داشت و فی الواقع ملجاء احباب ستمدیده در حوادث خطیره بود. نامبرده همواره در خدمات امریه موفق بوده و سالهاست که همراه همسر گرانقدر مهاجره‌اش سرکار مهین خانم قدسی در سرزمین ایرلند افتخار مهاجرت یافته است. نتیجه ازدواج آن دو، چهار فرزند به نامهای سیاوش، سپیده، سودابه و ترانه است که به خدمت امر قائم‌اند. پسر سوم ارباب سیاوش جناب مهندس عنایت خدا سفیدوش است که در سال ۱۳۰۹ شمسی در یزد تولد یافته و دوران تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در شهرهای یزد، سنندج، گرگان و طهران گذرانده است. وی تحصیلات عالی دانشگاهی خود را در دانشگاه طهران و دانشگاه آمریکائی بیروت در رشته‌های مهندسی ماشین و فنی به پایان برده است. علاوه بر آن به توصیه شرکت نفت ایران در کشورهای آلمان، انگلستان و آمریکا در زمینه‌های فنی و مدیریت به مطالعه پرداخته است. جناب مهندس عنایت خدا سالها در شهرهای مختلف ایران قائم به خدمت بوده و در طهران نیز پس از حوادث اخیر ایران به زندان رفته است و اینک در آن کشور زیست می‌نماید. نامبرده صاحب تألیفات متعدده است. کتاب نفیس "پیشگامان پارسی نژاد در عصر رسولی" از وی اخیراً به طبع رسیده و نگارنده این سطور در بیان احوال یاران پارسی نژاد که در شهر قم فائز به ایمان گشته‌اند از آن کتاب استفاده فراوان کرده است. نتیجه ازدواج جناب مهندس عنایت خدا و سرکار خانم اختر همتی شاعره ارجمند سه فرزند مؤمن و خادم به نامهای سیاوش، خوروش و فرح‌وش است. اما دختر بزرگتر جناب ارباب سیاوش سرکار شیرین خانم در سال ۱۲۹۳ شمسی در یزد تولد یافت. در همان شهر به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۰۷ شمسی با جناب کیخسرو جوانمردی ازدواج نمود که نتیجه این ازدواج چهار فرزند مؤمن به نامهای شاپور (دکتر خادم مشهور) جوانمرد، سرور و هما است. از ویژگی‌های سرکار شیرین خانم صبر بر بلايا و مصائب، محبت به احباب و خدمات مخلصانه در تشکیلات امریه بوده است. نامبرده در سال ۱۳۵۱ شمسی در حادثه تصادم با جیب ارتشی در شهر گرگان به شدت مصدوم گشت و روح پاکش در دم به ملکوت جاودان پرواز نمود. دختر دوم ارباب سیاوش سرکار بهیه خانم است. نامبرده در سال ۱۲۹۷ شمسی در یزد تولد یافت. تحصیلات خود را در همان شهر به انجام رسانید و در سال ۱۳۱۲ شمسی با جناب کیخسرو منوچهری ازدواج نمود. نتیجه این ازدواج سه پسر مؤمن به نامهای منوچهر، فربرز و هوشنگ است. سرکار بهیه خانم سالها در ایران قائم به خدمت بوده و مدتی نیز در اروپا به خدمت پرداخته است. اخیراً ساکن شیراز شده و پس از حوادث اخیر ایران در بلیات احبای مهد امرالله سهیم بوده و یار وفادار و غمخوار آنان است. (۲۶)

در کتاب "یار دیرین" تألیف ارباب سیاوش سفیدوش در خصوص تألیفات و انتشارات او چنین آمده است:

”فصل چهارم انتشارات. رساله توضیح و اضمحاحات: در سال ۱۳۳۶ هجری قمری (۱۹۱۸ میلادی) که در یزد فی الجمله فراغتی حاصل بود مشغول تنظیم رساله‌ای به نام توضیح و اضمحاحات که استدلالیه عقلی در اثبات این ظهور اعظم الهی است شدم که تدوین و تکمیل آن در یزد خاتمه یافت و پس از عزیمت به شیراز در آنجا به تصویب محفل روحانی شیراز رسیده و به وسیله جناب فضل الله خان بنائی که خطاطی ماهر بود به خط بسیار خوش نستعلیق نوشته شد و بدون ذکر نام و نشان ناشر و نویسنده، چاپ و منتشر گردید که نسخه‌های آن موجود است.

کتاب معرفت الدنیا: در همان سال کتابی به نام معرفت الدنیا مشتمل بر مقداری از کلمات مقدسه کتب زردشتیان و اسلام همراه با آیات مبارکه از تورات و انجیل ضمن تطبیق و مقایسه آنها با یکدیگر به منظور اثبات وحدت نوع و وحدت انبیاء و ادیان و مطابق بودن کلمات مقدسه آنها تنظیم و تدوین گردید و به مصداق لا تفرق بین احد من رسله سعی در اثبات اینکه همگی حقیقت واحده بوده‌اند و اختلافی در بیانات مقدسه آنان نیست به عمل آمد و در هر مورد شواهدی از آیات مبارکه جمال قدم بیان گردید به صورتی که مورد قبول پیروان همه ادیان بوده باشد. بلکه به تصدیق علمای هر قوم برسد و به تأییدات الهی اجازه داده شود در خود ایران رسماً چاپ و منتشر گردد. این کتاب پس از ملاحظه و تأیید جناب حاج میرزا محمود افغان روحی فداه همراه با نامه برای هیئت کنکاش مؤیدان که تازه تأسیس شده بود فرستاده شد تا ملاحظه نموده و نظرات خود را بر آن بنویسند. لکن چندین ماه آن را نگاه داشته و سرانجام پس از مراجعه و مطالبه مکرر کتاب را بلا جواب مسترد داشتند. لذا نزد یکی از علمای اسلام در یزد فرستادم که خوشبختانه پس از مطالعه منصفانه جواب نوشت که این کتاب ملاحظه شد. اساسی است و با عموم ملل سازش دارد. بعد آن را به اصفهان فرستادم تا وسیله میرزا علی کاتب اصفهانی که خطاطی معروف بوده و در صنعت خط مخصوصاً خط برجسته مهارت فوق العاده داشته است به خط خوش نوشته و برای طبع و نشر به بمبئی فرستاده شد که پس از ملاحظه و تصویب محفل روحانی بمبئی چاپ و منتشر شود. زیرا حضرت عبدالبهاء فضلاً در لوح مبارک دوازده جمادی الاولی ۱۳۳۸ هجری قمری (۱۹۲۰ میلادی) خطاب به فانی فرموده بودند ”فقراتی که از تورات و انجیل و کتب پارسیان اخراج نموده بودید بسیار مقبول اگر چنین رساله محفل روحانی مطالعه نماید و منتشر گردد بسیار مقبول...“ و اما محفل مقدس روحانی بمبئی در آن موقع موفق به طبع کتاب نگردید تا صعود حضرت عبدالبهاء واقع شد. پس از صعود فانی از طبع آن منصرف گردیده و از محفل روحانی بمبئی تقاضا نمودم که آن کتاب وسیله زائرین به حضور مبارک حضرت ولی امرالله تقدیم شود تا هر چه ایشان امر و اراده بفرمایند مجرا گردد. لکن پس از تقدیم به حضور مبارک امر فرموده بودند که مجدداً به بمبئی برده طبع نمایند و چند نسخه به ساحت اقدس ارسال دارند. لذا جناب حشمت الله اگره که یکی از خادمین برجسته امرالله در آگره هندوستان بود عهده‌دار طبع آن کتاب گردید ولی دیگر اطلاعی از آن در دست

نیست که به چه صورتی درآمده است. گویا هنوز طبع نگردیده و از سرنوشت آن اطلاعی در دست نیست.

رساله فرامین بهی و جزوات دیگر: چند سال بعد اوقاتی که در بمبئی اقامت داشتیم اقدام به طبع و انتشار رساله به نام فرامین بهی مشتمل بر اخبار و بشارات کتب زردشتیان راجع به این ظهور اعظم الهی گردید و بین زردشتیان و دوستان توزیع شد و سپس محترمه دولت خانم وجدی خلاصه و مفاد آن را به زبان گجراتی ترجمه نموده و آقای بهمد وجدی همسر ایشان به مقدار زیادی طبع و به آدرس پارسیان در شهرها و ایالات مختلف هندوستان ارسال نموده و امر مبارک به آنان ابلاغ گردید. ضمناً جزوات کوچک دیگری هم به شرح زیر با چاپ بسیار عالی و به مقدار زیاد طبع و بین یاران توزیع شد و مقدار زیادی هم به ایران حمل گردید که عبارتند از: ۱- جزوه صلوٰه کبیر ۲- جزوه صلوٰه وسطی همراه با ادعیه مختلف دیگر ۳- جزوه زیارتنامه حضرت سیدالشهداء نازل از قلم جمال اقدس ابهی ۴- جزوه شجره نامه مبارک حضرت بهاءالله به قلم جناب ابوالفضائل گلپایگانی (صفحات ۳۸-۱۳۵).

الواح متعدده از قلم حضرت عبدالهء به اعزاز جناب ارباب سیاوش سفیدوش نازل گردیده که برخی از آنها قبلاً در این کتاب درج گردیده است. در اینجا نیز هفت فقره دیگر از الواح آن حضرت خطاب به نامبرده درج می‌گردد.

۱- "هو الله به واسطه جناب امین جناب آقا میرزا سیاوش فارسی علیه بهاءالله الابهی هو الله ای پرهوش، ایرانیان در ماتم سیاوش سپاه پوش شدند و جوش و خروشی برآوردند تا عاقبت بنیاد افراسیاب برانداختند و ترکستان را خراب نمودند ولی تو در مصیبت شهیدان یزد اصفهان قبابی گلگون ببوش و آهنگی مانند ارغنون بنواز زیرا آن یاران از باده عشق سرمست شدند و به قربانگاه فدا شتافتند و به خلوتگاه راز حضرت بی‌نیاز پرواز نمودند. در گلشن آسمانی لانه و آشیانه نمودند و ترانه‌ئی آغاز کردند که ملاء اعلی را به شور و وله آوردند. از برای آنان این مصیبت نبود موهبت بود، بلیه نبود عطیه بود، محن نبود منح بود، عذاب نبود ثواب بود. پس باید شادمانی نمود و آرزوی آن کامرانی کرد. احباب باید به میل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت به منتهای قوت بکوشند و مبادا نفسی سبب تکدر خاطر آن خیرخواه عالم گردد. چنین شخص خیرخواه را باید به جان و دل خیرخواه شد و در خدمتش همت نمود زیرا قصور سبب غضب رب غفور گردد و علیکم التحية والثناء. ع." (۲۷)

۲- "طهران مهتر سیاوش علیه بهاء الله الابهی ای سفیدوش، زیرا روی تو در ملکوت ابهی سفید است. سیاوش مظلوم قدیم در ترکستان سقیم کشته خنجر لثیم گردید و دلهای ایرانیان را به ماتم شدید انداخت. ولی تو که سفیدوش هستی امیدم چنانست که سبب شادمانی و کامرانی ایرانیان گردی علی الخصوص پارسیان. از بخشش آسمانی عجب مدار که شخصی را چراغ پرفروغ نماید و کشوری را روشن فرماید. در وقت وداع فرصت نشد که در حق سرور محترم ارباب جمشید با شما صحبتی نمایم. جمیع یاران باید بدانند که این مرد عزیز در نزد عبدالبهاء محترم است و سزاوار الطاف حضرت ایزد مهربان. یاران باید او را محترم دارند و به نهایت خیرخواهی و صداقت به خدمت او پردازند. راستی و درستی در حق او خدمت و عبودیت به درگاه حضرت بی نیاز است و به جمیع یاران از قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ دار. ای عزیز نامه جناب امین در دریای محیط گشوده شد از جهت چهل و هفت پوند که حواله نموده و به شما نرسید نهایت خجلت و شرمساری حاصل گشت. نمی دانم به چه زبان عذرخواهی کنم. باری به جناب امین در این خصوص مرقوم شد البته در این نیز حکمتی بوده والا چنین نمی شد. امیدم چنان است که همین قضیه تأثیرات عظیمه بخشد. در خصوص عکس توقیع حضرت اعلی به محمد شاه و مکتوب ناصرالدین شاه البته همت نمائید چون در این قضیه روایات مختلفه در السن و افواه است و نفس توقیع و مکتوب ناصرالدین شاه دافع او هام. لهذا آنچه بتوانید از این عکس بدست آرید و جسته جسته بفرستید و اگر ممکن اصل توقیع را بدست آرید و ارسال فرمائید. این خدمتی عظیمه به آستان حضرت بیچون است. باری ای سفیدوش از خدا خواهم که آن روی به پرتو بخشش ایزدی چنان بتابد که جمیع زبانها فریاد برآرد که این سفیدوش است نه سیاوش ولی در برازندگی و خوشخوئی و نیکوئی نظیر آن سیاوش و علیک البهاء الابهی ع." (۲۸)

۳- "به واسطه جناب آقا سید اسدالله و جناب مهربان رستم زائر جناب مهتر سیاوش و مهتر ملابهرام و یاران فارسیان. هو الله ای ثابتان بر پیمان، مهربان به بقعه مبارکه وارد سر به آستان نهاد و به یاد یاران افتاد، راز و نیاز نمود و تضرع و ابتهال آغاز کرد و خواهش الطاف به جهت یاران نمود. عبدالبهاء را ساغر دل به صهبا محبت دوستان لبریز و مشام به نفس رحمان مشکبیز. آنچه بگویم و بنگارم شرح نتوانم، عبارات و کلمات مانند پیمانه و ساغر و میناست و مهر و محبت و وفای یاران دریا، لهذا گنجایش نیابد. پس باید نظر به جان و وجدان نمود زیرا آئینه جهان نماست و اسرار محبت یاران ظاهر و عیان، ای دوستان دهقان الهی تخمی افشاند و اراضی قلوب را کشتزار نموده و به رشحات ابر رحمت سیراب کرده و حرارت شمس حقیقت تابیده ولی خاک پاک گل و ریاحین روید و از زمین شوره زار جز خار مغیلان نروید بلکه محروم و

مهبجور گردد. الحمد لله دل‌های باران پارسی خاک شیرین بود گل و نسرين روئيد و مشام طالبان را مشکين و عنبرين کرد، بخشش ايزدي در انجمن پارسی چنان جلوه نمود که ديده‌ها روشن گشت و دل‌ها گلزار و چمن شد، گلشن الهی گشت و گلبن معنوی گرديد و به شکوفه و رياحين مزین گشت، شاد و خرم گرديد. اين باغ هزار سال خراب بود، درختان پژمرده، گل‌ها افسرده، گلشن از صولت برد و شدت سرما گلخن گرديده، حال الحمد لله که موسم بهار آمد و نفحه مشکبار وزيد، ابر رحمت باريد و حرارت شمس حقيقت بتابيد و نسيم جانپور مرور نمود، گلخن نوميدي گلشن اميد گشت، صبح روشن دميد و بر آفاق بدرخشيد، از خاور ايران چنان صبحی دميد که باختر منور گشت شکر خدا را که چنين بدرقه عنايت رسيد و چنين اختر نيك اختر بدرخشيد. خوشا به حال پارسيان، خوشا به حال ايرانيان.

ای پروردگار مادر مهر پرور سیاوش جهان خاک را وداع نمود و به اقليم تابناک شتافت. از عرصه تنگ و تار بيزار گشت و به فضای دلگشای آسمان پرواز نمود. اردشير از زندگانی اين جهان دلگير شد، حيات جاودانی خواست و آرزوی زندگانی آسمانی جست. ای آمرزگار هر دو را بيا مرز و در پناه خویش پناه ده. توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان و توئی دهنده و پاينده غفور و رحمان. ع. (۲۹)

۴- "بمبئی حضرت سیاوش فارسی عليه بهاء الله الایهی هوالله ای ثابت بر پیمان نامه شما از بغداد رسيد. الحمد لله در ظل عنايت مسافرت به عراق و هندوستان نمودی و ما صدق اين بيت شدی

شکر شکن شوند همه طوطيان هند زين قند پارسی که به بنگاله می رود تا در آن اقليم علم نور مبين برافرازی و پارسيان قديم را به آفتاب فلک اثير دلالت نمائی. قزوین به وجود حضرت حکيم و جناب واعظ و طراز الهی بهشت برين است و آقا رستم خسرو و قرينه محترمه اش فی الحقیقه به خدمت می پردازد احبای همدان به همت بی پايان برخاسته اند به اطراف مبلغ ارسال می نمایند. همان مطابق اسمش گشته باغ جنان شده. رساله شما که به جناب حاجی مهدی سپردید ان شاء الله ترتيب یافته مفيد خواهد گشت. مجله توضیح واضحات به واسطه ميرزا الیاس رسيد ان شاء الله ملاحظه می گردد و به جناب آقا اسد الله و آقا حسن صدمه ديده و آقا چراغ علی و استاد اسد الله و آقا ميرزا عبدالباقی و منجذبه خانم و حاجی يعقوب از قبل من تحيت ابدع ایهی ارسال دار. از الطاف حق امیدوارم که قرينه رجبعلی بيک، نطق بليغ يابد و امة الله حرم استاد علی صباغ موفق شود و آقا حبيب و اسحق و آقا ميرزا اسد الله خان و اعضای متحده جميع مظاهر الطاف رب کریم گردند و حبيب الله خدا بخش به آنچه سبب تأييد و توفيق در دو جهان است تشبث نماید و خاندان ميرزا يعقوب مشمول

الطاف ربّ غفور گردند و الی الابد به عبودیت حیّ قیوم قائم باشند. جناب آقا شیخ علی اصغر الخیر فی مآوقع است. این اذیت وارده بر ایشان سبب موفقیت بی پایان گردد. جناب آقا میرزا الیاس در نزد ما است. به جمیع احباء در هندوستان فرداً فرداً تحیت و اشتیاق برسان و علیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس، ۱۲ جمادی الاولی، ۱۳۳۸، حیفاء. (۳۰)

۵- "هو الله" جناب سیاوش پارسى عليه بهاء الله الابهی به واسطه جناب ابن شهید هو الله ای رفیق پارسى من، سیاوش در غربی جام هلاک نوش کرد و تو در وطن الهی در محفل رحمانی و بزم ربّانی باده جاودانی نوش جان نمودی. ای خوشا به حال تو و ای جان هر باده نوش فدای تو که عجب می نوش کردی. این می در خمخانه حضرت یزدان به جوش آمده، هی هی ارزان مدان قیمتش بشناس و قدرش بدان. ع.ع. (۳۱)

۶- "جناب سیاوش عليه بهاء الله هو الله ای سیاوش باهوش، قصد طواف آستان مقدّس نموده بودی و احرام کعبه دوست بسته بودی این تبت ان شاء الله در درگاه احدیت مقبول خواهد افتاد و تأثیر قبول در جمیع شئون ظاهر خواهد شد. این عبد در درگاه عبودیت به کمال عجز و زاری و لابه طلب عون و عنایت به جهت آن متوقّد به نار محبت می نماید و البته تأییدات غیبیه متتابعاً خواهد رسید و از جهان پنهان قوای بیکران نصرت خواهد نمود. مطمئن باش که ظاهر خواهد شد. ع.ع. (۳۲)

۷- "طهران" جناب سیاوش پارسى عليه بهاء الله الابهی ای سفیدوش خوش و دلکش، وقت ندارم مختصر به خامه خویش می نگارم زیرا از خدمات فائقه تو بسیار مسرورم. عکسهای توقیع حضرت اعلی رسید روی تو سفید. اگر بتوانی اصل توقیع را که به خطّ حضرت است به دست آوری ولو مبلغی تا پانصد تومان داده شود بسیار بجاست و خدمتی عظیم به امر است زیرا آن توقیع مبارک جائز نیست در دست خلق باشد و آن مبلغ را جناب امین می دهد و علیک البهاء. ع.ع. به جناب ملا بهرام و سائر یاران تحیت مشتاقانه برسان. ع.ع. (۳۳)

ب- جناب مهربان تشکر

از میان نفوسی که بر اثر انفاس طیبیه اعضاء خاندان ندّاف و به همت جناب ارباب سیاوش سفیدوش در ظلّ امر ابهی درآمدند برادران او جناب ارباب مهربان تشکر و جناب گستاخ زائر را توان نام برد. ارباب مهربان در سال ۱۲۶۲ شمسی در شهر یزد تولّد یافت. پس از فرا گرفتن مقدمات خواندن و نوشتن، در آغاز نوجوانی به خدمت یکی از تجار ثروتمند زرتشتی درآمد و پس از چند سال به کمک

و شرکت برادر بزرگترش ارباب سیاوش به تجارت پارچه در دو شهر یزد و قم پرداخت. هنوز در آغاز جوانی بود که وسیله خاندان نداف و برادرش ارباب سیاوش به آئین ابهی مؤمن گشت. چنان منجذب شد که سر از پای نشناخت و خود به هدایت نفوس پرداخت. در سال ۱۲۹۳ شمسی با دختر دایی خویش فرنگیس خانم ازدواج نمود. فرنگیس خانم دختر ارباب هوشنگ هوشنگی (بنیادگذار مدرسه دخترانه هوشنگی یزد) بود. و ما ضمن بیان احوال جناب ارباب سیاوش به داستان ازدواج آن دو اشاره کرده و گفته ایم که چگونه این ازدواج سبب انفصال جامعه بهائیان پارسی از جامعه زرتشتی گردید. نتیجه این ازدواج چهار پسر به نامهای عطاءالله، عنایت الله، هدایت الله و عزت الله و دو دختر به نامهای روحیه و بانو گردید که همگی در ظل امر مبارک و قائم به خدمت بوده و هستند. اما فرنگیس خانم در سی و شش سالگی صعود نمود و ارباب مهربان با شیرین خانم ازدواج کرد و از او نیز صاحب پسری به نام رستم شد شیرین خانم زرتشتی بود ولیکن خلوص و ایمان و تلاش مداوم ارباب مهربان سبب ایمان نامبرده گردید. ارباب مهربان در تربیت فرزندان خویش بی نهایت کوشا بود و سعی می نمود که آنان علاوه بر تحصیلات مدرسی با فنون مختلف چون خیاطی، قالی بافی، کشبافی و جوراب بافی نیز آشنا شوند. خانه اش در یزد محل انعقاد جلسات بهائی بود و در زمانی که مشکلات متعدده مانع اجتماع احباء بود خانه او ملجاء ستمدیدگان می گشت. ارباب مهربان سالها عضو محفل روحانی یزد بود و در سال ۱۳۱۶ شمسی که بر اثر تفتین و دسیسه دشمنان امر (خصوصاً آواره مطرود) اعضا محفل به اتهام (واهی) قتل یک تن کارگر کوره پزخانه و سوزاندن جسد او دستگیر و محاکمه و برخی زندانی گردیدند او نیز مشقت و آزار فراوان دید. ارباب مهربان سالها نماینده امناء حقوق الله (ایادی امرالله جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی، جناب غلامرضا امین امین و ایادی امرالله جناب ولی الله ورقا) در یزد بود و در این زمینه نیز خدمات ارزشمندی نمود. وی در تبلیغ و هدایت نفوس بسی کوشا بود. کتابخانه نفیس او که حاوی کتب متعدده و از جمله مجلدات عدیده از الواح مبارکه بود در اختیار احباب و طالبان حقیقت قرار داشت. در تجارت نیز بی نهایت مورد اعتماد تجار و مردم خصوصاً اهالی یزد بود و در این خصوص مردم طرف معاملات از او خاطرات خوش فراوان ذکر کرده و می کنند. ارباب مهربان در سال ۱۳۲۷ هجری قمری (۱۹۰۹ میلادی) به ارض اقدس سفر می کند و به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف می شود. سفارش نامه جناب حاج ابوالحسن امین که در خصوص ارباب مهربان خطاب به برخی از احباب و تجار میانه راه صادر شده حاکی از نهایت اطمینان نامبرده به ارباب است. البته برای رعایت حکمت مسائل امری در نامه تصریح نشده است. عین سفارش نامه چنین است:

"به تاریخ ۲۰ شهر صفر ۱۳۲۷ خدمت جناب محبوبی آقای معظم در رشت آقا محمد علی ارباب قزوینی مزاحم می شوم و در بادکوبه در کوچه چادراف خدمت حضرت حاجی قلندر مزاحم می شوم و در باطوم خدمت حضرت آقا شیخ احمد تاجر نوری مزاحم می شوم که جناب آقا مهربان

اخوی جناب آقا سیاوش تا اراضی مقصود خدمت جناب محبوبی افان آقا میرزا نجی مزاحم می‌شوم. هر چه وجه بخواهند و در هر یک از بلاد چه رشت چه بادکوبه چه باطوم بدهید قبض رسید به خط و مهر خودش بگیرید بفرستید طهران وجه آن به هر که حواله کنید فانی دانی ابوالحسن اردکانی می‌دهم تا پنجاه تومان الی صد تومان و این چند کلمه جهت سفارش نامه قلمی گردید. رفقای ایشان کلّ محترمند و از خوبان. امین (مهر) (۳۴)

ارباب مهربان از ایّام تشرف خویش خاطرات فراوان داشته که به رشته تحریر درآورده و جهت بستگان و دوستان خویش بیان کرده است. به گفته خود او:

"برای اولین دفعه بود که حضور مبارک حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه مشرف می‌شدم. هیکل مبارک را دیدم که با قامتی رعنا چون سرو سهی خرامان بودند و این عبد چون نگاهم به آن جمال بی‌مثال افتاد بی اختیار آنچنان مجذوب او و مدهوش شدم که وصف نتوانم. از همان آستانه در به کمال خضوع به سجده افتادم و خواستم پای مبارک را ببوسم. دیگر نفهمیدم که چه شد و چگونه گذشت... ایّام گذشته و زمان حال هر دو در یک سطح و در یک لحظه جلو چشمم ظاهر شد... به کلی از عالم مادّه جدا شده بودم و نمی‌دانم در چه عالمی بودم که بغتّه به ندای ملکوتی حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه که فرمودند "مرحبا، مرحبا خوش آمدید، خوش آمدید، بفرمائید." از عالم مدهوشی به هوش آمدم. هیکل مبارک با رأفتی زائدالوصف زیر بازویم را گرفته از زمین بلندم فرمودند..." (۳۵)

ارباب مهربان هنگام اقامت در ارض اقدس با اجازه حضرت عبدالبهاء مرقد حضرت غصن اطهر و مرقد آسیه خانم والده حضرت عبدالبهاء را که در آن ایّام در نبی صالح در شهر عکا بود به هزینه خود تعمیر نمود که بی‌نهایت مورد عنایت حضرتشان قرار گرفت ارباب مهربان از حضور حضرت عبدالبهاء درخواست نموده بود که اجازه فرمایند برخی از الواح مبارکه عربیّه به پارسی ترجمه شود. لوح ذیل در پاسخ عریضه نامبرده نازل گردید:

"طهران به واسطه جناب امین یزد جناب مهربان رستم علیه بهاء الله الابهی هو الله ای بار پارسی عبدالبهاء نامه تو رسید خوب لقبی به جهت خاندان انتخاب نمودی. دلالت بر این می‌نماید که به شکرانه الطاف الهی قیام داری. زیرا شکرانه سبب و فور نعمت است و چه نعمتی اعظم از هدایت. لحظات عین رحمائیت شامل است و الطاف حضرت احدیت کامل. در خصوص ترجمه آیات مبارکه سؤال نموده بودید. ترجمه باید در نهایت فصاحت و بلاغت باشد ولی هر قدر ترجمه فصیح و بلیغ باشد قیاس به اصل نمی‌شود کرد زیرا آن الفاظ از فم

مطهر صادر و این الفاظ از قلم بشر صادر فرقی بی منتهی در میان ولی به جهت اینکه یاران پارسی به لسان عربی آشنا نیستند محض آنکه رائج‌ای از گلشن معانی به مشام آرند ترجمه جائز ولی باید نفوسی که در عربی و فارسی هر دو نهایت اطلاع و اختیار دارند و به قریحه سیاله ترجمه می‌نمایند به ترجمه پردازند. جمیع یاران پارسی را تحیت ابدع ابهی برسان و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس". (۳۶)

لوح مبارک دیگری از حضرت عبدالبهاء به اعزاز ارباب مهربان و برادرش ارباب گشتاسب و گروهی از بستگان و یاران پارسی نازل شده که ما قبلاً بخشی از آن را به مناسبت بیان شهادت جناب ماستر خدابخش نقل کرده‌ایم. ارباب مهربان با جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی مکاتبه مستمر داشت. در اینجا یک فقره از نامه‌های جناب امین را خطاب به نامبرده نقل می‌نمائیم. در مرقومه مورخه نهم جمادی الثانی ۱۳۴۲ هجری قمری (حدود ۱۹۲۳ میلادی) می‌نویسد:

"بزد خدمت جناب محبوبی امین و وکیل فانی آقا مهربان رستم سیاوش علیه بهاء‌الله الابهی روحی لک الفداء دو دستخط سرکار... رسید و زیارت شد... حال جواب عرض می‌شود با قبوضات رسید اول و دوم جوف این عریضه ارسال می‌شود به صاحبانش برسانید... اینکه فرموده‌اند در الواح مبارکه باید حقوق الله و هدایا به امین برسد حکمتی دارد. چه که می‌فرمایند آنچه به امین برسد به ما می‌رسد. این مطلب می‌رساند که آنچه به غیر امین به اسم حق داده شود معلوم نیست برسد یا نرسد. محرمانه به شما عرض کردم که بدانید و احبای الهی را آگاه نمائید که وقت را غنیمت شمارند و آنچه را می‌خواهند هدایا و حقوق بفرستند به امنای فانی بدهند و قبض رسید فانی از ایشان بخواهند. البته شما امین فانی هستید..." (۳۷)

ارباب مهربان با اعضاء خاندان نداف نیز مکاتبه داشت. نامه زیر که اصل آن نزد این فانی نگارنده سطور است از آن جمله است. این نامه را نامبرده در تاریخ بیست و دوم ربیع الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری و پیوست نامه جناب آقا سید اسدالله قمی از ارض اقدس خطاب به جناب آقا میرزا یدالله ابن نداف نوشته است:

"کمترین مهربان بعرض اخلاص و عبودیت ذاکرم و از عریضه علیحده معذرت می‌خواهم. امیدوارم که همواره وجود شریف در کمال صحت و مسرت است. از حال این فانی جويا باشید الحمدلله از تفضل عبدالبهاء وارد ارض مقصود و به لقای طلعت مبارک و به زیارت روضه مبارکه فائز شدم. نمی‌دانم به چه زبان و لسان شکر این نعمت را به جا بیاورم نمی‌دانم آنچه می‌بینم به بیداری است یا

رَبِّ یا به خواب. جای جنابعالی و کُلّ دوستان خالیست. امیدوارم که کُلّ دوستان به این نعمت عظمی مؤید و موفق گردند. هر وقت که به روضه مبارکه زیارت می‌روم یادی از آن جناب می‌نمایم و نایب الزیاره هستم. مرحمت فرموده جناب عمورو حی فداه و جناب آقا علی محمد و آقا شکرالله و کُلّ دوستان را یک به یک از قول این عبد فانی عرض تکبیر و عبودیت ابلاغ دارید و از کُلّ رجاء و التماس دعا دارم. فانی مهربان رستم در ارض مقصود.

ارباب مهربان تشکر در حدود شصت و پنج سالگی در نهم بهمن ماه ۱۳۲۷ شمسی در یزد با نهایت ایقان و حسن خاتمه به ملکوت ابهی صعود فرمود. جناب هدایت الله تشکر فرزند برومند جناب ارباب مهربان در خصوص مزاحمت اشرار و برخی از متعصبین یزد به هنگام تشییع جنازه نامبرده چنین می‌نویسد:

"... منزل والد واقع در محله تلّ و نزدیک محله شش بادگیری بود. متعصبین که از جریان درگذشت آقا مهربان باخبر شده بودند اطراف منزل را محاصره و زیر نظر می‌گیرند تا ببینند جنازه چه موقع حمل می‌شود اذیت کنند... منزل دو راه ورودی داشت یکی از داخل کوچه بن بست و دیگری از شاهراه... با تدابیر اعضاء محفل ابتداء نزدیک غروب آفتاب تابوت را وارد منزل می‌نمایند و از طرف دیگر از جناب مهربان جوانمردی (که در آن موقع ریاست گاراژ داد را داشته و اکثر رانندگان ارادت خاصی نسبت به او داشتند...) درخواست می‌شود یک ماشین با راننده را پاسی از نیمه شب گذشته به درب اصلی منزل مرحوم وارد بفرستند و برای حفظ امنیت بیشتر ماشین را در حدود یک کیلومتر پائین‌تر از منزل در سراسیمگی بنگهدارند. ناگفته نماند در آن زمان هر راننده‌ای حاضر به چنین کاری نمی‌شد ولی... به علت خلوص و ارادت که به جناب مهربان جوانمردی داشتند راننده کامیون داوطلب حمل تابوت به گلستان جاوید یزد می‌شود. بدانند ایشان هر چه در اطراف منزل به انتظار می‌نشینند می‌بینند از بیرون بردن تابوت خبری نشد. تصور می‌نمایند جنازه در منزل دفن شده به تدریج پراکنده می‌شوند. نیمه شب فرا می‌رسد و ماشین به موقع در محل حاضر می‌گردد. بلافاصله تابوت حامل جنازه به وسیله بستگان تشییع و فوراً به داخل ماشین گذاشته بدون سر و صدا چند نفری همراه راننده به طرف گلستان جاوید حرکت و در نیمه شب مراسم تغسیل و تدفین صورت گرفته مراجعت می‌شود." (۳۸)

پ- جناب گشتاسب زائر

جناب گشتاسب زائر برادر دیگر جناب ارباب سیاوش نیز وسیله او در ظلّ امر ابهی وارد شده است. اگر چه احوال جناب زائر ظاهراً رابطه‌ای با تاریخ قم ندارد ولیکن به علت انتساب با ارباب

سیاوش و تلاش شخص اخیر در هدایت نامبرده شایسته درج در این تاریخ است. جناب زائر در سال ۱۲۶۶ شمسی (۱۸۸۷ میلادی) در یزد تولد یافت و در هشت سالگی پدرش را از دست داد. وی تحت سرپرستی برادرش در قم و طهران و یزد بود و در مدرسه مارکار یزد به تحصیل پرداخت. سپس راهی طهران شد و دوره متوسطه را در مدرسه سن لویی به پایان برد در آغاز قصد تحصیل در رشته پزشکی داشت ولیکن به دلائلی از آن منصرف گشت. چند سال در استخدام اداره دارائی بود. پس از مدتی از اداره مذکور استعفاء داد و به تجارت پرداخت. اگر چه گرفتار حوادث اقتصادی بسیار گشت ولی همواره به خدمت امرالله قائم بود. جناب زائر حضور حضرت عبداله‌اء شرفیاب گشت و او را "زائر طهران" نامیدند. زائر افتخار تشرّف به حضور حضرت ولیّ امرالله نیز داشت. در سال ۱۳۱۳ شمسی با خانم شیرین سیوشانسی ازدواج نمود که ثمره این ازدواج سه فرزند مؤمن به نامهای رستم، روحیه و فیروزه بوده است. جناب زائر پس از سالها تجارت و اشتغال به کسب، مجدداً به استخدام اداره دارائی درآمد و بدان خدمت ادامه داد تا بازنشسته گردید. نامبرده سالها در دفتر محفل طهران و مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران و لجنة اماکن متبرکه خدمت نمود. جناب زائر در سال ۱۳۴۶ شمسی در سن هشتاد سالگی به ملکوت ابهی صعود نمود و در گلستان جاوید طهران مدفون گشت. همسرش سرکار شیرین خانم نیز در سال ۱۳۵۲ شمسی به ملکوت جاودان پرواز کرد. این بنده نگارنده سالها در کوچه شیبانی واقع در خیابان امیریه طهران افتخار همسایگی جناب زائر و خاندان او را داشت و از مراتب خلوص و ایقان آنان محظوظ بود. در این مقام یکی از توقیعات حضرت ولیّ امرالله را که خطاب به جناب گشتاسب زائر صادر گردیده و حاوی نکات مهمه است زیب این اوراق می سازد. (۳۹)

"طهران جناب گشتاسب رستم علیه بهاءالله ملاحظه نمایند یار روحانی مرقومه شما واصل و به لحاظ اقدس یکتا محبوب عالمیان حضرت ولیّ امرالله روحی لاجبائه الفداء فائز. الحمدلله سرگشته و سودائی در محبت و عشق آن دلبر مهربانید و مفتون جمال بیمثال طلعت جانان. در موضوع فقر و غنا و زحمت فقراء و راحت اغنیاء استفسار نموده بودید و اظهار تعجب و حیرت از این وضعیت فرموده اید. عزیزم دائره این موضوع و بحث در آن وسیع است و دیگر چرا مطلب حصر در فقر و غنا و غنی و فقیر باشد بسیاری از اشیاء دیگر هم در عالم وجود مماثل و مشابه به همین کیفیت موجود. مثلاً چرا همه طيور عالم بلبل خوش آهنگ و آواز نیستند. زاغ و کلاغ برای چه و یا آنکه همه خلق جهان با حسن و جمال نیستند. قبیح و زشت برای چه. یا چرا همه چرندگان صحرا آهوی دلربا نباشند. گرگ و پلنگ خونخوار را چه لزومی و در میدان جنگ سرباز برای چه همه سرکرده و سردار باشند و اخیراً فقیر چرا همه غنی باشند. معلوم است که در خصوص فقیر رنجبر و غنی نازپرور باحثین و مفکرین عالم صحبتها داشته و می دارند و حلّ این عقده مشکل را اکنون نتوانسته اند و الآن آنچه را که در عالم

از انقلابات جسیمه و خطرات مقبله ملاحظه نمائید^(۴۰) دایر بر همین محور و مرکز است. یعنی ناله و وضوای فقرا از طرفی و زیادی ثروت و مال اغنیا از جهتی و این مُشاده و اخذ و ردّ همین قسم باقی خواهد ماند تا وقتی که احکام و اوامر صادره از قلم اعلی در این خصوص به موقع تنفیذ و اجرا گذارده شود و حلّ مشاكل اقتصادی به موجب ترتیب و تعلیم رحمانی گردد و میانۀ غنی و فقیر یعنی رنجبران و سرمایه داران صلح و آشتی شود. به این معنی که فقیر به حقوق خود که رفع احتیاجات ضروریۀ لازمه اوست برسد و غنی در مال و ثروت خود مطلق التّصرّف و از خوف و خطر جان و مایملک خود برهد و آزاد ماند. ولی مراد این نیست که همه فقرا اغنیا شوند و یکسان گردند. این خیال مثل آنست که بگوئیم همه جهلا و بی سوادها علامه دهر و فهامه زمان شوند و حال آنکه تربیت و تعلیم چون عمومی و اجباری گردد جهل و نادانی تخفیف یابد و بی سواد و بی بهره از علم کسی نماند. ولی چون تفاوت در استعداد و قابلیت و فرق در مدارک و هوش و ذکا است پس همه در علم و معرفت و دانائی متساوی نگردند. مقصد اینست که مقتضیات خلقت و ایجاد برای تمشیت و نظام امور عالم منوط به مراتب و درجات تفاوت است و تنوّع و اختلاف کائنات نوعاً و شکلاً و رتبه و مقاماً اسباب حفظ و بقاء و وحدت و ائتلاف و لازم و ملزوم یکدیگرند. و اما اینکه فقیر در زحمت و مشقّت و محتاج هر چیز است سلّمنا و آمنا ولی شکّ و شبهه در راحت و آسودگی غنی است و این سؤال را آهسته باید از شخص غنی پرسید و جواب منوط بر زمه اوست. ولی نچنان مفهوم شود که فقر محبوب و غنا و ثروت مذموم بلکه کلّ از قلم اعلی به کسب و صنعت و اقراراف مأمورند حتّی فرض و واجب است. در جمیع احوال مطمئن و مسرور به عنایات و الطاف هیکل مبارک باشید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین، ذیحجه ۱۳۴۶، ۲۲ می ۱۹۲۸، یار معنوی امیدوارم در ظلّ الطاف و حمایت حضرت احدیّت به آنچه آمال اهل بهاست فائز و نائل گردید و گوی سبقت را در میدان عمل از همگنان بریائید. در این بساط فراموش نشده و نخواهد شد. بنده آستانش شوقی.

ت - جناب رستم خسرو ستوده:

از دیگر نفوس مخلصه‌ای که در قم وسیله خاندان ندّاف و جناب ارباب سیاوش سفیدوش در ظلّ امر مبارک وارد شدند جناب رستم خسرو ستوده بود. وی در سال ۱۲۷۷ هجری قمری (حدود ۱۸۶۰ میلادی) در یزد تولّد یافت و مقدّمات زبان فارسی را در همان شهر فرا گرفت. ارباب ستوده از آغاز جوانی در پی یافتن حقیقت بود. زیرا در آن اوقات شبی در پشت بام در یزد خوابیده بود هنگام سحر مادرش او را بیدار کرد و ریزش ستارگان را به وی نشان داد و بعد فرمود این سقوط نجوم خبر از ظهور شاه بهرام می‌دهد. زیرا در آثار مقدّسه زرتشتی از جمله نشانه‌های ظهور شاه بهرام ستاره‌ریزان

بیان گشته است. آن شب مادر و پسر از بام پائین آمده و به قرائت اوستای مقدّس می‌پردازند. پسر از همان ایّام در اندیشه ظهور شاه بهرام بوده است تا آنکه در شهر قم همراه دو تن از دوستان زرتشتی خود، ارباب سیاوش سقیدوش و ارباب بهمن پیمان، به تجارت مشغول می‌گردد. در آن شهر دیدن مصائب وارده بر اجّای مظلوم خصوصاً خاندان ندّاف قلبش را متأثر می‌سازد. چون به تحقیق می‌پردازد در می‌یابد که بهائیان حضرت بهاء الله را همان ظهور شاه بهرام می‌دانند. با آنان به مذاکره می‌پردازد و چون ارباب سیاوش هم در آن اوقات به تحقیق اشتغال داشته با او همراهی می‌کند و قلبش به نور ایمان روشن می‌گردد. روزی که اشرار هجوم می‌نمایند تا ارباب سیاوش را شهید نمایند ارباب رستم ستوده وی را در پشت عدلهای پارچه و پنبه مخفی می‌نماید و سرانجام او را فرار می‌دهد. پس از این حادثه مردم شهر در می‌یابند که ارباب ستوده نیز بهائی است و لذا به آزار و تعذیب او می‌پردازند. وی مدّتها در شهر قم تحت ستم بوده است. حتّی سلمانی او را راه نمی‌داده است. یک روز شخصی کلیمی که با هزار ترس حاضر به اصلاح سر و صورت او شده بود نیمی از سر و صورت او را بیرون شهر و در کنار رودخانه اصلاح می‌کند. در هنگام اصلاح ملاحظه می‌نماید شخصی با سرعت به سوی آن دو می‌آید. شخص کلیمی از ترس وسائل اصلاح خود را برداشته فرار می‌کند و ارباب ستوده با همین وضع به خانه بر می‌گردد. یک هفته می‌گذرد تا همان شخص کلیمی موفق می‌شود نیم دیگر سر و صورت ارباب را اصلاح نماید. ارباب ستوده قبلاً تجارت تریاک نیز می‌کرده ولیکن پس از ایمان به امر مبارک، دست از تجارت تریاک بر می‌دارد. سرکار مهربانو شهریار بهمن همسر ارباب نیز که در آغاز زرتشتی بوده بر اثر کوشش ارباب و نیز خواهر خودش سرکار شیرین خانم قباد (که وسیله شوهرش ارباب کیقباد به تازگی بهائی شده بود) در ظلّ امر ابهی وارد می‌شود و در کنار ارباب ستوده قیام به خدمت می‌نماید. همسر ارباب ستوده بی‌نهایت مورد محبّت احباب و حتّی غیربهائیان بوده و غالباً برای آنان طبابت می‌کرده است. صعود ارباب ستوده در سال ۱۳۱۷ شمسی (۱۹۳۸ میلادی) در شهر یزد واقع شد و در گلستان جاوید آن شهر مدفون گردید.

ارباب ستوده و همسرش صاحب یک پسر و پنج دختر شده‌اند. نام پسر جناب خدایار ستوده است که با سرکار گلرخ خانم بهرام فرهمندی ازدواج کرده است. خواهر بزرگتر سرکار فیروزه خانم است که با پسرعموی زرتشتی خود ازدواج نموده است. خواهر دوّم سرکار خورشیدبانو همسر پسرخاله خود جناب جمشید قباد گردید. خواهر سوّم سرکار روح‌انگیز خانم همسر جناب فریدون ایدون است. دختر چهارم سرکار پریدخت خانم است که با جناب اردشیر سیستانی ازدواج کرده است. و پنجم سرکار کنایون است که با یک تن زرتشتی ازدواج نموده است. امّا پریدخت خانم ستوده (سیستانی) که بخش اعظم این یادداشتها (در خصوص ارباب ستوده) مستند به اطلاعاتی است که نامبرده نزد نگارنده ارسال داشته است پس از تحولات اخیر ایران مدّتی در زندان بوده و تحمّل بلائی بسیار کرده است. همسر ارجمندش حضرت اردشیر سیستانی نیز سالها در ایران در زندان تحت آزار و

شکنجۀ اعداء امرالله بوده است. اردشیر و برادرش جهانگیر و مادرشان سرکار زمره خانم جوهر خلوص و صفاء و خدمتگزاری بودند و سالها منزلشان در خیابان امیریه طهران (کوچه شیانی) فی الواقع حظیرة القدس محلّ بود. از جناب اردشیر و پریدخت خانم دو دختر به نامهای طاهره و باهره باقی مانده اند که هر دو در کشور کانادا مقیم و قائم به خدمت امرالله اند. از اقتران جناب جهانگیر سیستانی و سرکار گوهر خانم نیز دو فرزند پسر مؤمن و خادم به نامهای روح الله و کیوان پدید گشته اند. (۴۱)

ث - جناب مهربان کیخسرو

از جمله نفوسی که بر اثر مذاکره با افراد خاندان ندّاف خصوصاً جناب آقا محمد ابراهیم ابن ندّاف و نیز جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی و زیارت لوح مبارک هفت پرشش، در سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۸۹۵ میلادی) در شهر قم به افتخار ایمان فائز گشتند جناب مهربان کیخسرو است که مخاطب چند لوح از حضرت عبدالبهاء گردیده است. آنقدر می دانیم که نامبرده باجناب جناب ارباب بهمن خدامراد (پیمان) بوده و ظاهراً از وی نسل مؤمنی باقی نمانده است. تفصیل احوال او احاله به تحقیقات آتی می شود و ان شاء الله در مجلد دوم این تاریخ درج خواهد گردید.

ج - جناب بهمن خدامراد پیمان

از دیگر نفوس مخلصه که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۸۹۵ میلادی) در شهر قم و به همت خاندان ندّاف و دیگران در ظلّ امر رحمن وارد گردیده اند جناب ارباب بهمن خدامراد است. بهمن خدامراد در حدود سال ۱۲۸۲ هجری قمری (حدود ۱۸۶۵ میلادی) در یزد تولّد یافت. در همین شهر مختصر تحصیلی نمود و سپس به کسب و تجارت اشتغال یافت. چون مشمول عنایت حقّ بود در شهر قم به امر اعظم مؤمن گردید و پس از ایمان به هدایت بستگان خویش پراخت. وی نیز مدّتها در قم تحت ستم اعداء بود. از وقایع مهمّه حیات او تشرف به آستان حضرت عبدالبهاء است. جناب پیمان مدّتی عضو انجمن ناصری زرتشتیان یزد بود و از این طریق مصدر خدمات ارزنده به امر مبارک گردید. نامبرده سفری نیز به هندوستان نمود و هنگام بازگشت چون در امر تجارت ارباب جمشید جمشیدیان مشکلات فراوان پدید گشته بود به کمک تنی چند از احباب اقدام به تأسیس شرکت پارسیان (برادران پارسی) نمود که مورد عنایت حضرت عبدالبهاء واقع گردید. پیمان و همکاران، گروهی از یاران را که به علّت وقفه در کار ارباب جمشید بیکار شده بودند استخدام نمودند. بر پایه اسامنامه شرکت نوزده درصد از درآمد آن به منظور اداء حقوق الله تقدیم می گردید. شرکت پارسیان سالها عنوان آدرس پست و تلگرام تشکیلات بهائی در ایران بود. تأسیس گلستان جاوید شهر یزد و دو شرکت به نام پیمان و پیمانیان از دیگر اقدامات مهمّه جناب ارباب بهمن خدامراد است. نامبرده در سال ۱۳۱۲ شمسی

(۱۹۳۳ میلادی) با کمال عشق و ایمان به ملکوت جاودان پرواز نمود. (۴۲) و ما به احوال اعضاء خاندان آن جناب در مجلد دوم این تاریخ اشارت خواهیم کرد. (۴۳) از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله الواح و توقیعات متعدده خطاب به جناب ارباب بهمن صادر گردیده است که متون برخی از آنها در این مقام درج می گردد. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خطاب به او می فرمایند:

"هو الله ای بهمن یزدانی، به نیروی خداوند دلجوی آفت اهریمن باش و چون ابر بهمن بر چمن و دمن بیار تا لاله و ریاحین روید و سنبل و یاسمین بشکفد، بوی گلشن ملکوت ابهی بوزد و مشام مشتاقان معطر گردد. ای بهمن وقت راز و نیاز است و هنگام آهنگ آسمانی و گلبانگ و شهنواز شهبازی. در اوج عزت بی پایان پرواز کن و صید مرغ و ماهی نما..." (۴۴)

در لوح دیگری خطاب به وی می فرمایند:

"به واسطه جناب امین بهمن خدامراد علیه بهاء الله الابهی هو الله ای ثابت بر پیمان، نامه شما به واسطه جناب امین وصول یافت، از مضمون واضح و مفهوم بود که در نهایت ثبوت و استقامت تعلق تام به ملکوت ابهی داری. این مقام سبب علویت عالم انسانی است و اعظم واسطه ترقی. ضیافت تو در اندرون مجری شد و در یوم ضیافت از برای تو عون و عنایت حضرت احدیت طلبیدم تا جمیع ایام را به ذکر و فکر دلبر آسمانی بگذرانی و از خوان نعمت رحمانی بهره و نصیب گیری و علیک البهاء الابهی. عبدالبهاء عباس. (۴۵)

و نیز در لوح دیگر می فرمایند:

"به واسطه جناب امین طهران جناب بهمن خدامراد علیه بهاء الله الابهی هو الله بهمن، گریه ابر بهمن را خنده گلزار و چمن در پی و سبزی و خرّمی و شکوفه و گل و ریاحین پی در پی، لهذا یاران منتظر آنند که تو نسیم روح بخش فروردین یابی و اردیبهشت بهار دلنشین شوی، بهشت برین شوی و روی زمین بیارائی و به موسم نازنین منتهی گردی، زیرا بهمن و اسفند منتهی به فروردین دلپسند گردد و بخشایش بهار روحانی جلوه نماید و فیوضات رحمانی چهره گشاید و فواکه طیبه درختان بیاراید و نفوس در سایه آن بیاساید. جانت خوش باد. ع.ع. (۴۶)

همچنین در لوح دیگر می فرمایند:

"به واسطه جناب امین علیه بهاء الله جناب بهمن خدامراد علیه بهاء الله الابهی هوالله ای بهمن شهر بهمن، ماه فیضان بارانست که خاک را سیراب کند. چون به بهار رسد روی زمین گلشن و گلزار گردد. این گل و ریحان از تأثیر آن بارانست. از خدا خواهم که تو نیز مانند باران بهمن سبب سبزی و خرمی هر چمن گردی، تشنگان را سیراب نمائی و گمگشتگان را راه یاب فرمائی و علیک البهاء الابهی. ۲۹ محرم ۱۳۳۸ ه.ق. عبدالبهاء عباس." (۴۷)

زیرنویس بخش دوم

یاران پارسی

(۱) سید عبدالله مجتهد به حقیقت برای حفظ ارباب سیاوش و تسکین ارباب غرض او را احضار نمود ولیکن فتوائی علیه او صادر نکرد و امر را بنا بر مصالحی چند به حکومت ارجاع و بدین علت مجلس را ترک نمود.

(۲) مأخذ:

الف- سفیدوش. یار دیرین. صفحات ۱۸-۱۱.

ب- یادداشتهای آقا محمد ابراهیم ابن نذاف.

پ- بیانات شفاهی سرکار بهیبه خانم خواهر آقا محمد ابراهیم ابن نذاف.

(۳) سیاوش (سیاوخش) در لغت به معنای دارنده اسب نر سیاه است و او پسر کیکاوس پادشاه کیانی بود. در افسانه‌های باستانی ایران آمده است که سودابه زن کیکاوس (نامادری سیاوش) عاشق سیاوش گردید و او را به خود بخواند ولیکن سیاوش تن در نداد. لذا سودابه داستان را واژگونه به کیکاوس گفت و کیکاوس دستور داد که سیاوش از میان آتش بگذرد تا راستی گفتار او یا سودابه هویدا گردد. سیاوش از میان آتش گذشت ولیکن نسوخت. اما دیگر نزد پدر نماند و به سرزمین توفان رفت. در آنجا با دختر افراسیاب که فرنگیس نام داشت ازدواج نمود. سرانجام به سعایت و تحریک گرسیوز برادر افراسیاب کشته شد. به اصطلاح ادباء وجوه شبه در داستان سیاوش و حیات ارباب سیاوش در لوح مبارک ارباب سیاوش، سفر به دیار دیگر و مراتب فداء است.

(۴) مأخذ: سفیدوش. یار دیرین. صفحه ۴۲.

(۵) مأخذ بالا. صفحه ۴۳.

(۶) مأخذ بالا. صفحات ۴۴-۴۳.

(۷) برای آگاهی بیشتر از احوال ارباب جمشید جمشیدیان و عنایات حضرت عبدالبهاء به نامبرده و علل ورشکستگی او از جمله رجوع فرمایند به:

الف- سفیدوش سیاوش. یار دیرین. صفحات ۴۹-۴۴.

ب- سفیدوش عنایت خدا. پیشگامان پارسی نژاد در عهد رسولی. صفحات ۳۹-۱۳۶.

(۸) رجوع فرمایند به:

الف- سفیدوش. یار دیرین. صفحه ۵۳.

ب- یاران پارسی (الواح). صفحات ۱۰۱-۱۰۰.

۹) تا آن زمان در طهران مجمع شور حضرات ایادی امرالله با حضور چهار تن ایادی امرالله: ۱- جناب ملاعلی اکبر شه میرزادی (حاج آخوند) ۲- جناب میرزا حسن ادیب العلماء طالقانی ۳- جناب میرزا محمدتقی ابن ابهر ۴- جناب میرزا علی محمد ابن اصدق تشکیل می‌گردید و هر هنگام صلاح می‌دانستند نفوس دیگری را نیز دعوت می‌کردند و به شور در خصوص مسائل اداری و تبلیغی امر می‌پرداختند. جناب ارباب سیاوش غالباً در این مجمع شور شرکت داشته است.

۱۰) دیگر اعضاء نخستین محفل طهران علاوه بر حضرات ایادی امرالله مذکور در بالا (جز جناب ابن ابهر) عبارت بودند از:

۱- جناب حاج میرزا محمد تقی افغان (وکیل الحق یا وکیل الدوله) ۲- جناب میرزا عزیزالله ورقا ۳- جناب علی محمد خان آصف الحکما ۴- جناب آقا محمد حسین مهتدی ۵- جناب حاج میرزا عبدالله صحیح فروش ۶- جناب محمد جذبه ۷- جناب آقا زکریا جواهری.

۱۱) سفیدوش، یار دیرین، صفحات ۶۴-۶۳.

۱۲) جوانمردی شاپور (دکتر)، میرزا سیاوش سفیدوش، نشریه عندلیب، شماره ۲۳، تابستان ۱۹۸۷، صفحه ۵۱.

۱۳) سفیدوش عنایت خدا، پیشگامان پارسی نژاد در عصر رسولی، صفحه ۱۲۴.

۱۴) سفیدوش، یار دیرین، صفحه ۹۳.

۱۵) مأخذ بالا، صفحه ۱۱۱.

۱۶) مأخذ بالا، صفحات ۳۴-۱۳۳.

۱۷) سفیدوش عنایت خدا، پیشگامان پارسی نژاد در عصر رسولی، صفحات ۸۰-۱۷۶.

۱۸) مأخذ:

الف- سفیدوش عنایت خدا، پیشگامان پارسی نژاد، صفحات ۲۰۹-۲۰۷.

ب- زندگینامه مختصر جناب هوشنگی نوشته نوه دختری وی جناب ارباب بهرام ایدون.

۱۹) مأخذ: شرح مختصر حیات جناب سروش ایدون به قلم فرزند برومندش جناب بهرام ایدون (خطی).

۲۰) مأخذ: سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

۲۱) مأخذ: سواد لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

۲۲) یار دیرین، صفحات ۵۰-۱۴۹.

۲۳) عین آیه شریفه قرآن چنین است: "افکلما جائکم رسول بما لانهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون" (سوره بقره آیه ۸۸).

۲۴) نشریه عندلیب، شماره ۲۳، تابستان ۱۹۸۷، صفحه ۵۲.

۲۵) جناب آقا سید عباس فاضل علوی استاد فقید نگارنده غالباً هنگام گفتگو از باغ مجلل و تبدیل آن به حظیره القدس ملی بهائیان ایران شعر زیر را زمزمه می‌فرمود:

ببین شرافت میخانه مرا ای شیخ که چون خراب شود مسجد خدا گردد

۲۶) اطلاعات مربوط به فرزندان برومند جناب ارباب سیاوش سفیدوش مبتنی بر مشاهدات شخصی نگارنده و نیز نوشته

جناب مهندس عنایت خدا سفیدوش تحت عنوان "تیکان نامه" است که بخشهایی از آن به لطف جناب رستم سفیدوش در اختیار این قانی قرار گرفته است.

(۲۷) مأخذ: یاران پارسی: مجموعه الواح مبارکه... صفحات ۱۰۱-۱۰۰.

(۲۸) مأخذ بالا. صفحات ۱۰۸-۱۰۷.

(۲۹) مأخذ بالا. صفحات ۱۱۴-۱۱۶.

(۳۰) مأخذ بالا. صفحات ۱۶۹-۷۰.

(۳۱) مأخذ بالا. صفحه ۱۸۲.

(۳۲) مأخذ بالا. صفحه ۱۸۵.

(۳۳) مأخذ بالا. صفحه ۴۸۰.

(۳۴) مأخذ: تذکره ارباب مهربان ابن رستم تشکر به قلم جناب دکتر عنایت الله تشکر (خطی). سی صفحه از تذکره به قلم جناب دکتر تشکر و متمم آن (صفحات ۳۱-۳۴) به قلم جناب هدایت الله تشکر فرزندان برومند جناب ارباب مهربان تشکر است. سواد این مجموعه را بانو رزا تشکر (ایدون) نوّه جناب ارباب مهربان در اختیار نگارنده قرار داده است.

(۳۵) مأخذ بالا. صفحات ۸-۶.

(۳۶) مأخذ بالا. صفحات ۱۱-۱۲.

(۳۷) مأخذ بالا. صفحات ۱۷-۱۸.

(۳۸) مأخذ بالا. صفحات ۳۴-۳۳.

(۳۹) مأخذ: سواد نسخه اصل موجود نزد نگارنده سطور.

(۴۰) این توفیق مبارک در صفحات ۴۲-۷۴۰ مجلد دوم کتاب محاضرات نیز درج شده ولیکن متأسفانه برخی از کلمات و عبارات آن به درستی طبع نگردیده است. مأخذ این بنده نگارنده فتوکپی اصل توفیق است.

(۴۱) برای آگاهی بیشتر از شرح حیات خاندان جلیل سیستانی از جمله رجوع فرمایند به:

محمد حسینی. برادران سیستانی. نشریّه پیام بهائی. شماره مسلسل ۲۲۷، اکتبر ۱۹۹۸.

(۴۲) رجوع فرمایند به: سفیدوش. پیشگامان پارسی نژاد در عهد رسولی. صفحات ۱۴-۱۰۸.

(۴۳) متأسفانه مطالب واصله در باب بازماندگان جناب ارباب بهمن خدامراد (پیمان) غالباً ناقص و متناقض بوده است. امید نگارنده آنست که در مجلد دوم کتاب به درج مطالب صحیحّه مربوط به آنان توفیق یابد.

(۴۴) سفیدوش. پیشگامان پارسی نژاد. صفحات ۱۰۹-۱۰.

(۴۵) مأخذ بالا. صفحات ۱۱-۱۱۰.

(۴۶) مأخذ بالا. صفحه ۱۱۱.

(۴۷) مأخذ بالا. صفحه ۱۱۲.

بخش سوم

برادران عبودیت (جنابان استاد اسمعیل و استاد ابراهیم)

از جمله نفوس مبارکه‌ای که بر اثر انفاس طیبۀ برادران نذاف و تلاش مداوم احبّای قم و جاسب به شرف ایمان فائز گشته‌اند برادران عبودیت جنابان استاد محمد اسمعیل و استاد محمد ابراهیم قمی‌اند. پدر استاد اسمعیل و استاد ابراهیم حاج عبداللّه مسگر یزدی بود که از یزد به قم رفت و در آنجا توطّن نموده به کسب پرداخت. استاد اسمعیل در سال ۱۲۳۷ شمسی و استاد ابراهیم در سال ۱۲۵۲ شمسی در شهر قم تولّد یافتند.^(۱) هر دو برادر ایمان محکمی به دیانت اسلام داشتند و نسبت به اهل ادیان دیگر خصوصاً بهائیان مخالفت و تعصّب شدیدی ابراز می‌داشتند. برادران عبودیت در آخر ایّام جمال ابهی و نخستین سالهای وصایت حضرت عبدالبهاء با برادران نذاف معاشرت یافتند و پس از اطلاع از عقاید آنان مصمّم گردیدند که آن دو را مقتول نمایند، ثواب برند و بهشت را نصیب خود نمایند. لذا در پی فرصت بودند تا طرح خویش را عمل نمایند. اما هر چه با برادران نذاف بیشتر مؤانست می‌نمودند بیشتر شیفته مظلومیت و اخلاق ملکوتی آنان می‌شدند. سرانجام جاذبه خلوص و صفاء ایمان بی‌نظیر برادران نذاف و تلاش جناب میرزا رضا قلی جاسبی^(۲) (که با توصیه برادران نذاف با استاد اسمعیل مأنوس شده بود) برادران عبودیت را متقلب نمود و نور ایمان در قلوبشان درخشد. استاد اسمعیل که قدی بلند و هیكلی تنومند داشت و مردم محلات مختلف قم از او حساب می‌بردند و در ضمن به خاطر تمسک عمیقش به اسلام برایش احترام خاصّ قائل بودند دیگر سر از پای نمی‌شناخت. به سرعت خبر ایمانش در شهر شایع گشت. علماء فتوای ضرب و قتل دادند و اراذل و اوباش جرأت یافته بر وی بتاختند و او را اسیر کرده بر خر کوچکی نشانده با کلاه دلقکان در هر کوی، گذر دادند. مردم نادان و متعصّب به وی آب دهان و سنگ می‌انداختند و گروهی در کنارش نقاره می‌زدند. استاد اسمعیل در عوالم دیگر بود و در دل خویش برای هدایت آن مردم گمراه دعاء می‌فرمود. مردی که حتّی نامش در دل مردم ایجاد رعب می‌نمود آن روز در نهایت مظلومیت تحمّل بلایای طاقت فرسا نمود. زیرا این بلایا در ره عشق بهاء بود. گوئی دنیا در نظرش پشیزی نمی‌ارزید. هر چه مردم متعصّب بیشتر ستم و بی‌ادبی کردند او بیشتر ملایمت و ادب نمود. حاضر به جانبازی بود و آرزوی شهادت می‌فرمود. سرکار بهیه خانم دختر بلندآختر جناب آقا محمد حسین نذاف تعریف می‌فرمود که آن روز مردم شهر قم به واقع خبائث خویش را هویدا نمودند. زحمتی نبود که بر آن عاشق جانسوخته وارد نساختند. گروهی فریاد می‌زدند "اسمعیل درازه بره بیرون از دروازه". استاد اسمعیل بی‌اعتناء به

قیل و قال مردم چون قهرمان پیروزی بدانان نگاه می‌کرد و در دل چون حضرت مسیح برای آنان طلب آمرزش می‌فرمود. سرانجام تنی چند از جوانمردان شهر که به وی ارادت فراوان داشتند او را از چنگال او بایش و ستمگران رها ساخته به خانه‌اش رساندند. استاد اسمعیل هفته‌ها تحت درمان بود تا بهبود یافت.

استاد ابراهیم عبودیت نیز پس از ایمان مورد زجر و عذاب مردم متعصب و شریر قرار گرفت. مادر برادران عبودیت پس از ایمان برادران نزد علماء می‌رود و التماس می‌کند که فتوای قتل دو برادر را صادر نمایند. می‌گوید اینان سبب ننگ من و خاندان من‌اند. می‌گوید من شیرم را بدانان حرام کرده‌ام و آرزو دارم هر چه زودتر مقتول گردند. اگر چه برادران عبودیت تحت ستم بودند و هر بلائی را در راه امر تحمّل می‌نمودند ولیکن همواره از احبای مظلوم قم دفاع می‌کردند. معروف است که استاد اسمعیل می‌فرموده هر ستمی را به خود تحمّل می‌کنم ولیکن اگر نفسی به احباء ستم کند و یا به مقدّسات امر توهین نماید او را تنبیه می‌کنم. این بود که افراد از او واهمه داشتند و تنها با هجوم عامّ توفیق می‌یافتند که او را دستگیر و مضروب نمایند. چنانکه چند بار رخ داد و ما به یکی از آن حوادث قبلاً اشاره کردیم. برادران عبودیت چند سال پس از تصدیق امر مبارک پیاده عازم ارض اقدس می‌شوند. در راه با نجاری و کارهای دیگر امرار معاش می‌نمایند. استاد ابراهیم برادر کوچکتر در راه بیمار می‌شود و قدرت ادامه سفر از او سلب می‌گردد. لذا به قم مراجعت می‌نماید. ولیکن استاد اسمعیل با هر زحمتی بوده سفر را ادامه می‌دهد و پس از شش ماه به ارض اقدس می‌رسد. مدّت شش ماه در جوار حضرت عبدالبهاء از فوز لقاء مرزوق می‌گردد. راتحه معطره خاطرات این تشرّف همواره مشام جانش را معنبر می‌نموده است. جناب هاشم فردوسی در تاریخچه شرح احوال خاندان عبودیت در خصوص ایّام تشرّف جناب استاد اسمعیل چنین نوشته است:

”شش ماه به فوز لقاء مشرّف بود و بی‌نهایت مورد عنایت و الطاف مرکز میثاق... روزی به جناب آقا محمّد حسن خادم مسافرخانه می‌گوید تو عزرائیل زائرین شده‌ای و هر روز خبر می‌آوری که چه وقت باید بروند. اگر روزی برای من خبر مرخصی بیاوری اگر لب دریا باشیم تو را در دریا غرق می‌کنم و اگر بالای کوه باشیم تو را به پائین پرت می‌کنم. اگر روزی به شما امر فرمودند که به من خبر مرخصی بدهی بگو قربان خودتان به ایشان بفرمائید. جناب آقا محمّد حسن جریان را به حضور مبارک عرض می‌کند. می‌فرمایند بسیار خوب به او کاری نداشته باشید. چند روز بعد حضرت عبدالبهاء ایشان را تنها به بیت مبارک احضار می‌فرمایند. پس از اظهار عنایت و رضایت از ایشان می‌فرمایند استاد اسمعیل امروز از عشق آباد نامه داشتم اجازه شروع ساختمان مشرق الاذکار را خواسته‌اند. (۳) ای کاش این عبد وقت می‌داشت و به عشق آباد می‌شتافت و با دوش خود سنگ و خاک می‌کشید و در ساختمان این مشروع عظیم شرکت می‌کرد. استاد اسمعیل از جا برخاسته

تعظیم می‌کند و عرض می‌کند قربان حاضرم به جای حضرت سرکار آقا این خدمت را انجام دهم. فرمودند مشروط به اینکه بالتّیابه از طرف عبدالبهاء بروی. فوراً لوحی به افتخار ایشان نازل و می‌فرمایند بسار خوب فردا صبح حرکت نمائید. این شرح را این عبد به کُرّات از ایشان شنیده‌ام. اما با شرحی که ابادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی دربارهٔ ایشان در کتاب داستان دوستان مرقوم فرموده‌اند مختصر فرقی دارد که یقین است آنچه به قلم ایشان ثبت شده صحیح‌تر و موثّق‌تر است. "(۴)"

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب اسمعیل عبودیت که در آن امر می‌فرمایند به نیابت از طرف حضرتشان افتخار خاک کشی برای بنای مشرق الاذکار عشق آباد داشته باشد چنین است:

"هو الله ای بنده بهاء الحمد لله به صبح هدی حضرت نقطهٔ اولی ربّی الاعلی روحی له الفداء مؤمن و موقن شدی و به شمس حقیقت اسم اعظم جمال ابهی روحی لاحبّائه الفداء مقبل گشتی و بر میثاق الهی و پیمان رحمانی ثابت و راسخ ماندی. تا آنکه بیابان بی پایان پیمودی و به آستان حضرت رحمن مشرف گشتی و جبین بر آن خاک مشکین سودی و به آمال مقربین مؤید و موفق گشتی. حال نیز در نهایت انقطاع و به شعلهٔ نار انجذاب به عشق آباد بشتاب و یاران الهی را تحیت مشتاقانهٔ عبدالبهاء برسان و روی هر یک را بیوس و شدّت حبّ این عبد را به جمیع بیان نما و بالتّیابه از عبدالبهاء در بنای مشرق الاذکار خاک بکش و گل بردار و سنگ بیر تا انجذاب آن خدمت سبب روح و ریحان مرکز عبودیت گردد. آن مشرق الاذکار اول تأسیس پروردگار واضح و آشکار است. لهذا این عبد امیدوار است که اخیار و ابرار هر یک جانفشانی نمایند و فرح و شادمانی کنند و خاک کشی را کاهمرانی شمرند. تا این بنیان رحمن بلند گردد و آئین یزدانی منتشر شود و در جمیع اطراف و اکناف نیز به کمال همّت بر این امر عظیم قیام نمایند. اگر عبدالبهاء مسجون نبود و موانع در میان نه البتّه بنفسه به عشق آباد می‌شتافت و در بنای مشرق الاذکار حمل تراب می‌کرد و بی‌نهایت مسرور و شادمان می‌شد. حال یاران باید به این تبت قیام نمایند و نعم البدل گردند تا به مدّتی قبله این بنیان نمایان گردد و احبّاء به ذکر جمال ابهی مشغول شوند و آهنگ مشرق الاذکار در سحرگاه به ملاء اعلیٰ رسد و گلبانگ بلبلان الهی اهل ملکوت ابهی را بوجد و طرب آرد. دلها خوش شود و جانها بشارت یابد و قلبها روشن گردد. اینست آمال مخلصین و این است منتهی آرزوی مقربین و علیک التّحیّة و الثّناء. ع.ع." (۵)

باید توجّه داشت که بنای رسمی مشرق الاذکار عشق آباد در سال ۱۳۲۰ هجری قمری (۱۹۰۲)

میلادی) با حضور فرماندار کل ترکستان و نماینده تزار روس ژنرال کروپاتکین KRUPATKIN آغاز گشته (۶) لذا استاد اسمعیل سالها بعد در کار تکمیل بنای مشرق الاذکار افتخار خاک کشی داشته است. در یکی از روزهای خدمت هنگامی که ناوه گیل را بر دوش داشته و از نردبام بالا می رفته از او عکس گرفته اند. این عکس را به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء تقدیم نموده است. ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی در کتاب داستان دوستان تحت عنوان "استاد اسمعیل عبودیت" شرح جاذب و جالبی از حوادث زندگی این مرد جلیل نوشته است که بخشهایی از آن را در اینجا می آوریم:

"این سرگذشت خیلی است مست. عاشقی است خداپرست و وارسته ایست از هر چه هست. بسیاری از دوستان رحمن یاد دارند ایامی را که در حظیرة القدس طهران محافل و مجالس عظیمه برپا می گردید. پیرمردی با موهای سفید قدی افراشته، جبینی گشاده و لبانی دائماً چون غنچه خندان وارد می شد و چون آن مجمع نورانی را می دید گاهی از خود بیخود می گشت و عصای دست را بالا برده مشغول رقص و آواز می شد. هرگز تصوّر نمی کرد که امر جمال قدم از گوشه زندانهای مظلّم بیرون آمده و آنقدر جمعیت در محفلی حاضر گردند. آن همه سرور روحانی و نشاط قلبی را باور نمی کرد. لذا خود را تکان می داد که اگر خواب می بیند بیدار شود. بلی او در شهر قم به شرف ایمان فائز گردید و با دو سه تن از دوستان سه شاهی روی هم گذارده خیال داشتند ضیافتی برپا دارند. آب نبات و چای و ذغال خریدند و سماور را آتش کردند ولی دشمنان دیرین امان ندادند که سماور بجوش آید و با جوش و خروش فراوانی آن مجلس را برهم زدند و استاد اسمعیل را که پس از ایمان اقتداء به مولای مهربان نموده خود را عبودیت نامید به زندان انداختند. درخیم دیوسیرت از آنانی بود که در عالم جهالت و جوانی با استاد اسمعیل سابقه حساب و کتابی داشت و حال تازه ایمان جوان را تسلیم پنجه های قهر و غضب خویش می انگاشت. اول آن مرد رشید را که چون پایه از دیوار بلند و متین بود به کند انداخت. یک پا را در طرفی و پای دیگر را به مسافت بعدی در طرف دیگر بسته و سر را خم نموده بر روی کند با زنجیر مقید نمود. جناب استاد می فرمود در آن حال تمام استخوانهای من داشت خرد می شد ولی در برابر آن نامرد تسلیم نشده به وی گفتم من زیاد اسیر تو نخواهم ماند. زندانبان بی ایمان چوب بر پشت آن پیل زورمند زدن آغاز کرد. هر ضربه ای که فرود می آورد توقع داشت استاد اسمعیل ناله و استرحام کند. ولی یا عبدالبهاء یا عبدالبهاء گویان ضربات را یکی پس از دیگری تحمل فرموده همانطور که خودش می گفت ابداً باکی نداشت و دردی نمی انگاشت. در آن ایام حضرت آقا سید نصرالله باقراف از عائله مقدسه خمسی با جرأت و حمیت فوق العاده در حفظ و حراست یاران در اکناف ایران بدل و جان می کوشید و با همّت این وجود عزیز و مکرم و مراجعه وی به رجال و ادارات حکومتی حکم آزادی استاد اسمعیل رسید و از زندان خارج گردید. چون توری بود که از ظلمت زندان بیرون می آمد و به در و دیوار پرتو می افکند. حال

دیگر کی می توانست جلوی او را بگیرد. نه حکمت می دانست چیست و نه خوف و هراس را در دل وی راهی بود. او را از جوهری ساخته بودند که از آن جواهر وجود شهداء و قهرمانان را می پرداختند. لذا بی باکانه به تبلیغ پرداخت و بار دیگر او را نزد حاکمی ستمگر بردند. امر شد پاهای او را به فلک ببندند. ترکه های انار آوردند. فراش مشغول کنند تیغ ها شد. استاد اسمعیل به قول خودش: "پارچه شلوار را بالا زدم، دسته ای از آن ترکه های انار را برداشتم و به پای خود کوفتم و گفتم حضرت حاکم امر بفروماید با تیغ بزنند که خون بیاید، چوب تنها که ثوابی ندارد." امر و مأمور این رأی را صواب گرفته آنقدر که توانستند وی را زدند. دیدند از عهده اش بر نمی آیند لذا او را اخراج بلد نمودند. دست در دست برادر والا گهر خود استاد ابراهیم گذارده هر دو از آن شهر بیرون آمدند و به محض خروج عزم دیار دوست نمودند" (صفحات ۶۲-۵۹).

جناب فیضی پس از شرح بیماری استاد ابراهیم و جدائی استاد اسمعیل و سفر شخص اخیر به بغداد و اقامت در آن بلد دنباله سفر ارض اقدس را چنین می گیرد:

"... مرحله دوم سفر خویش را به سوی کوی حضرت محبوب ادامه داد. در آن بیابان بی انتهی شب و روز پیاده رفت. مؤانسش ریگهای سوزان و عطش فراوان و شب نیز هم صحبتش ستاره های آسمان. شب ها که ماه را می دید با خود می گفت ای ماه بلند که آسمان خانه تست کی بدیدارت نائل می گردم. هر شب اخترها را شمرد که کی صبح وصال بدمد ولی می فرمود تو گوئی که هر چه می رفتم بیابان هم خود را می کشید. راه را دورتر و دیدار را دیرتر می نمود. طی طریق بسی ناگوار بود. عطش می آورد. گرما بود. سختی و مشقت بی حد و حصر می نمود. ولی اینها به کسی آزار می رساندند که آتش عشقی در گوشه دل روشن نداشته باشد، نه این پیل مست و این شوریده دل داده را که ریگ و هامون و درشتی هایش در زیر پایش پرنیان می نمود. او در پی سرو خرامان خود می گشت و به سوی بوستانی که جایگاه آن سرو خوش خرام بود می شتافت. او ماه آسمان ایمان خود را می جست و به سوی آسمان محبتش همه بارها را بنهایت سرور و هیجان می کشید. با این عشق و عطش بود که به بیروت رسید. مستقیم به سوی حضرت آقا محمد مصطفی بغدادی رفت و نیت خود را باز گفت. برحسب امر و اشاره مرکز میثاق جناب بغدادی فرمودند اجازه تشرّف داری. در این موقع استاد می گفت نگاهی به دریا کرده پرسیدم حضرت عبدالبهاء کدام سمت این دریا تشریف دارند. جناب بغدادی که از عشق و حرارت وی بی خبر بودند با انگشت آفاق بعیده دریا را نشان داده می فرمایند در آن سوی. استاد اسمعیل که فقط در فکر محبوب و از همه چیز حتّی اجازه بی خبر بود مشغول شد که قبا از تن درآورده خود را به دریا افکند و شنا کنان بدان ساحل بعید خود را برساند. در این موقع حضرت آقا محمد مصطفی ملتفت می شوند که با چه شوریده حالی طرفند.

زیرا می دانست که آن محبوب الهی از این دلدادگان در تمام اطراف جهان زیاد دارد لذا از در اندرز درآمده ایشان را امر به اضطبار می فرمایند و نیز با نهایت ملاطفت و آرامی می فهمانند که تا اجازه نداشته باشد حرکت بدان سوی جسارت و مخالفت رضای مرکز عهد و پیمان امر حضرت رحمن است. اتفاقاً در همان موقع جناب آقا محمد مصطفی مشغول به نگاشتن عریضه ای حضور مبارک بودند و می گوید تو هم عریضه ای را بنویس زود جواب خواهد آمد. استاد اسمعیل می گوید آخر کاغذت از قول من بنویس عریضه عاشق بی نوا این بود. ترا به جان آقا محمد مصطفی قسمت می دهم مرا محروم مفرما. چیزی نگذشت جواب رسید مسافر بیاید مأذون است... سوّمین مرحله را با پای استقامت و اطمینان شروع فرمود و در راه با خود زمزمه می کرد و می رقصید و می خواند:

کوبکو می گردیدم از پی عبّاس آخرش من فهمیدم محبوبم عکّاس

عالمی تغزل و قصائد مدح و ثنا در این بیت که به صورت ظاهر از حلیه سخن خالی است مندمج است. هر کلمه اش آسمان اراضی مقدّسه را در نظر می آورد و هر مصرعی روزنه ایست که به خانه حضرت دوست باز می گردد و روائح طیبّه و عطرها ی مهر و محبّت الهی و شور و انجذاب رحمانی به قلب و روان انسان می بخشد. با چشم دل و جان بایستی در این گونه تغنیات نگر هست تا در عمق آن روحی دیگر زیارت کرد و چون مشتاقان بدین ترانه باید گوش داد تا دریای خلوص را با آهنگهای بدیعه در آن مواج یافت. سفر به پایان رسید. به عکا ورود نمود و به بیت مبارک داخل گردید. او را به اطاقی بردند که منتظر بنشیند. عاشق به بارگاه معشوق بار یافت و حبیب به محبوب رسید. تشنه ای به سرچشمه گوارای وصل نزدیک شد ولی تصوّر می فرماید که فی الحین خود را در چشمه حیات انداخت. به وی گفتند اینجا بنشین حضرت عبدالهء در اطاق مجاور تشریف دارند و از این در الآن می آیند. در این چند ثانیه ای که منتظر حضرت محبوب عالمیان بود جمیع حوادث حیات به خاطرش آمد. دید که با یکی از لوطی ها در عالم جوانی و جاهلی نزاع کرده و با تیشه نجاری خود بر شانه او کوفته است... دید خواهر خود را در حین خشم و اوقات تلخی با دو دست گرفته از اطاق به وسط باغچه انداخته، دید از دیوار بلندی بالا شده که حریف خود را خاک نماید. وقتی اینها به نظرش آمد با خود گفت تو بیرون چه کرده ای که اکنون آرزوی ورود بدین بارگاه داری. همانجا و همان حین تصمیم گرفت بدون اینکه چشمش به جمال دوست بیافتد همان راه آمده را باز گرفته به سوی مسکن و مأوای خود برگردد. ناگهان دری باز شد و خود را در آغوش گرم پرمجّبی یافت. دیگر چیزی نفهمید و چه بسرش آمد نمی دانست. همینقدر یادش بود که مدّتی سر بر روی قلب اطهر گذارده بود... دیگر نمی دانید که این مرد عزیز با چه هیجانی از جزئیات ایّام تشرّف بحث می کرد... می فرمود دو بار افتخار حمل صندوق حضرت ربّ اعلی را داشتم. اوّل وقتی که حامل جسد وارد قم شد صندوق را بر دوش من گذارد که به خانه بیرم و چند روز بعد مجدّد همان صندوق را به من داد که از خانه بیرون آوردم و بعدها مرقوم داشت که آن صندوق عرش مبارک حضرت باب

بود... در ایام تشرف او ساختمان مقام مقدس اعلی به پایان رسیده بود و مرکز عهد و پیمان الهی اراده فرمودند که صندوق مبارک را که بیش از نیم قرن از منزل به منزل، مسجد به مسجد و مدینه به مدینه نقل می کردند در مقام اصلی خود استقرار ابدی بخشند. هشت نفر از یاران حامل عرش رب اعلی از عکا به حیفا شدند و استاد اسمعیل را این فخر و منقبت ابدی است که یکی از آن هشت نفر به شمار می رود. می گفت وقتی کار تمام شد حضرت عبدالبها به عکا مراجعت فرموده امر کردند ما هشت نفر در نزدیکی مقام مقدس مقیم باشیم. در باغچه ها گل کاشتیم. شبها از ذوق خواب نداشتیم. آقا رحمت الله خادم نجف آبادی کشیک می داد که ناقصین دستبردی به مقام اعلی نزنند و چنان هیبت و صلابتی داشت که احدی جرأت تقرب و جسارت نداشت. از شدت سرور و بهجت می گفتیم، می خواندیم و می گریستیم. گریستنی که هر قطره اشک زنگ غمهای پنجاه ساله را می سترد. این نکته خیلی مهم است که بدانید البته ملاحظه فرموده اید که اکثر الواح نام گیرنده لوح در بالا مرقوم است. یعنی کسی که لوح به افتخارش نازل شده نامش در گوشه بالا معمولاً نوشته می شد. حال لوحی را زیارت می کنید که نه اسم در بالا رقم رفته و نه می نام مبارک حضرت عبدالبها است. چرا چنین شده علتش این است که در همان شبی که گفتیم ما را چنان نشئه و سروری بود که: جوش بر می داشت از جا سقف این میخانه را. آنقدر صفرائی عشق گشتیم که آنچه از خمخانه آوردند شکستی حاصل نیامد. هر کس هر چه بلد بود از اشعار و الواح و مناجات تلاوت نمود. شب از نیمه گذشت که تمام عواطف، احساسات و امیال خود را بر روی ورقی از کاغذ نوشته حضور حضرت عبدالبها عریضه کردیم و وقتی امضاء نمودیم دیدیم هشت امضاء است. یکی از دوستان گفت بنویسید و نه می خودت که در همه جا با مائی. دو یا سه نفر در همان موقع پیاده راه عکا را گرفته آمدیم دم صبح به عکا رسیدیم. هیکل میثاق از وثاق بدر آمده در مهتابی بیت مبارک با تجلی و جلال عجیبی مشی می فرمودند و چون از دور ما را دیدند با دست اشاره و احضار فرمودند. همینکه وارد شدیم مرحبا گفتند و از باغچه ها سوال کردند گل کاشتید؟ باغچه ها مرتب است منظم است؟... بعد از کمی مکث و اظهار عنایت بی شمار فرمودند کاش ما را هم جزء خودتان حساب می کردید. به مجرد استماع این بیان شیرین تر از جان و روان نامه را از جیب درآورده دو دستی تقدیم کردیم و فی الحین دو لوح اقدس ذیل نازل گردید.

"هو الله"

سواد این ورقه به هر یک از آن اشخاص داده شود و اصلش در حظیره القدس محفوظ بماند.
هو الله

رب و محبوبی لک الحمد علی ما اولیت و لک الشکر علی ما اعطیت. توتی من تشاء و تؤید من تشاء و توفق من تشاء علی ما تشاء. بیدک الامور کلها و فی قبضتک زمام الاشياء. تشرف

من تشاء و تحرم من تشاء بيدك الخير و شأنك الجود. انك انت الواهب المعطي الكريم
الرحيم... ع

هو الله

ای خوشبختان حمد خدا را که به فیض اعظم موفق و به الطاف جمال قدم روحی لا حیاثه
الفداء مؤید شدید و با نهایت عجز و نیاز در کمال تضرع و ابتهال به حظیره القدس شتافتید و
در آن مقام مقدس به دست خویش هدیه مطاف ملاء اعلی تربت نوزاء بقعه مبارکه گلهای
معطره کاشتید و عبدالبهاء نیز روحش و جان و دلش با شما بود. پس چون به فیض باغبانی
در آن گلشن روحانی فائز گشتید، باید شب و روز غایت شکراتیت به درگاه حضرت احدیت
تقدیم نمائید و اعظم از این آنکه حامل چنین هدیه ای از جانی به چنان جانی شدید. ع

... شبی در بیت مبارک ضیافتی برپا بود. حضرت عبدالبهاء دم در اطاق ایستاده آب روی دست
مهمانان می ریختند و به هر یک حوله ای عنایت می فرمودند که دستها را خشک کرده جای خود
جالس شوند. نوبت به من که رسید محو جمال حضرت دوست شدم. حوله را گرفته بوسیدم و در
بغل گذاشتم و با گوشه قبایم دستهایم را خشک کرده سر میز نشستم. هیکل مبارک را عادت بر این
بود که دور میز راه می رفتند، بیانات شیرینی می فرمودند و برای هر یک غذا می کشیدند و گاهی هم
دست بر پشت مهمانان زده می فرمودند بخورید اینها ربطی به روحانیت ندارد و این میهمانی هامملو
از اکل و شرب روحانی و جسمانی می شد. آقا محمد حسن خادم که همشهری خودم بود او نیز
کمک می کرد از جمله دور می رفت و حوله هایی که هیکل اطهر بدست مبارک داده بودند جمع
می کرد. خیلی آهسته به هر یک می گفت حوله را بدهید. دیگران همه حوله ها را دادند. وقتی به من
گفت حوله را بده گفتم مگر تو داده ای. گفت نه. گفتم خوب برو هر کس داده بیاید بگیرد. دید با
بدآدمی طرف است دیگر هیچ نگفت و رفت. استاد در حینی که این را گفت حوله را از جیب بغل
درآورده بر دو دیده گذارده و بوسید و دوباره به سر جایش گذاشت. بعد از شام مائده روحانی به
دور می آمد و بیاناتی شیرین تر از قند مکرر از لسان اطهر می شنیدیم... شبی بعد از استماع بیانات
رشیقه عالیه استاد اسمعیل را فرصتی بدست آمد تا خواهش دل را بیان دارد. عرض کرد قربان سه
آروز دارم. فرمودند بگو. اول آنکه وقتی به شرف ایمان فائز شدم مادرم مرا خیلی اذیت کرد. به
طوری که روزی در خیابان مرا ناسزای فراوان گفت و به سینه خود کوفت و فریاد زد - شیرم را به تو
حرام کردم. آرزو دارم آمرزیده شود. فرمودند این نعمتی است که جمال مبارک عطاء فرموده اند.
دوم آنکه خیلی دلم می خواهد شهید شوم. فرمودند اگر شهداء قدر و مقام تبلیغ را در این ایام
می دانستند شهید نمی شدند که در این دوره باشند و در این میدان جولان دهند. سوم زبان و

معلومات تبلیغ ندارم عنایت فرمایند. در جواب فرمودند برو به اطراف و شرح حال خودت را بگو همین حکم تبلیغ را دارد....

هر سفر که طهران می آمدم حضور استاد اسمعیل عبودیت مشرف می شدم. پای او را می بوسیدم که جای چوب خوردن های او بود... در بین ناشرین نفحات الله خیلی دوست و رفیق داشت. بی اندازه به همه آنها احترام می گذاشت. از جمله به مظهر اخلاق حسنی جناب آقای حسن نوش آبادی خیلی خیلی محبت می ورزید. در همان موقع مریضی اش نامه ای از جناب نوش آبادی که آن وقت ها در مشهد بودند رسید و در آن نامه فرموده بودند در این ایام حضرت حاج ابوالقاسم شیدانشیدی از یزد بدین شهر تشریف آورده اند و سبب سرور و بهجت موفور یاران الهی در جمیع محافل و مجالس و باعث هدایت و راهنمایی مردم به شاهراه الهی می باشند. آرزو دارم که سر و کله استاد اسمعیل را نیز ببینم. به محض زیارت این ورقه از جا برخاست و عازم خراسان شد. بعد از دو روز صبح خیلی زود سرش را از پرده اطاق حضرت نوش آبادی توکرده گفت - جناب نوش آبادی سر و کله استاد اسمعیل است اجازه می فرمائید. دیگر معلوم است که با چه شور و شعفی همه در آن مأمن عشق و محبت حول این عزیزان الهی جمع شدند.

استاد اسمعیل منزلش را وقف خدمات امریه کرده بود و درس اخلاق هفتگی اطفال مرتب در آنجا تشکیل می شد و از استماع مهمه کودکان لذت بی حساب می برد. در آن اوانی که مدارس بهائی در تمام اطراف ایران بسته شد و زویعه ای سخت از هر سمت روی نمود و بگیر و ببند زیاد و سختگیری های شدید گردید و بوی شهادت می آمد، حضرت استاد اسمعیل را به دفتر شهربانی کل دعوت می کنند. صبح با نهایت مسرت اول می رود منزل حضرت قائم مقامی از ایشان خداحافظی کرده به سوی اداره مربوطه روان می گردد. می نشیند تا وی را می خواهند. حضرت رئیس به او می فرمایند هیچگونه اجتماعی در منزل شما مجاز نیست. استاد می زند به گریه. از او می پرسند چرا می گرید. استاد با نهایت وقار و بی اعتنائی می گوید حضرت رئیس... من از دیروز تا به حال خدا می داند چقدر خوشحال بودم و چه خیالها می کردم. تصور نمودم که می خواهید مرا در سبیل امر حضرت بهاء الله شهید کنید. ملاحظه فرمائید... دست درجیب کرده مقداری نقل در می آورد. این نقل ها را می خواستم در راه مدرسه به مردم بدهم و با این دستمالهای ابریشمی می خواستم تمام راه را برقصم... حضرت رئیس سخت متأثر می گردد. احترام می گذارد و جای آورده تقدیم می کند. ولی استاد راحت نمی شد و همچنان می گریست. بعد مجدداً رو به رئیس کرده می گوید حضرت اجل با چه روئی من منزل خود بروم. منزل که مال من نیست. مال اجاست. من نمی توانم به آنها بگویم منزل من نیائید. شما امر بفرمائید که آنها به خانه من نیایند. آن افسر عالی رتبه سخت تحت تأثیر مقامات روحانی و صمیمیت و سادگی استاد اسمعیل قرار می گیرد به طوری که تا دم در اطاق ایشان را مشایعت می فرماید. این مرد بزرگوار و عاشق بیقرار شب و روز در شهرها و قریه های ایران در

سیر و سفر بود و هر جا که می‌رفت سروری و بهجتی وافر به اجبَاء می‌بخشید. شرح حال خود را می‌گفت و تبلیغ می‌کرد. در تبلیغ خیلی با جرأت و استقامت بود. عدهٔ بسیاری را به شریعة الله هدایت فرمود. از جمله جناب مشهدی مهدی خادم میثاق و عده‌ای از همان ردیف همه از دست پرورده‌های این مرد بزرگوار بودند. ^(۷) در همان ایامی که فانی افتخار خدمتگزاری یاران عزیز نجف آباد را داشت مدتی استاد اسمعیل آنجا تشریف داشتند و تمام این شرح را در همان روزها از لسان شیرینش شنیده یادداشت کردم. حمد خدای را که در برابر امتحانات عظیم الهیه چون رکنی شدید مقاومت فرمود و تا آخرین نفس به خدمت امر مبارک مشغول بود و بازماندگان و فرزندانش نیز دلیرانه در هجرت و خدمت چون او موفق و مؤید و مفتخرند. " (صفحات ۸۵-۵۹).

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به برادران عبودیت (جنابان استاد اسمعیل و استاد ابراهیم) چنین می‌فرمایند:

"هو الله طهران به واسطه حضرت ابن ابهر جناب ابراهیم نجار و جناب استاد اسمعیل علیهما بهاء الله خلیج آباد جناب ابراهیم نجار و جناب استاد اسمعیل علیهما بهاء الله. هو الله ای دو برادر چون فرقدان درخشنده و تابان. نور حقیقی در عالم خلق پرتو محبت است و شعاع موهبت الله. الحمد لله روی آن دو برادر به پرتو الهی چون مه انور منور. علی الخصوص که در سبیل الهی بی سرو سامان شدید و از لانه و آشیانه دور گشتید و اسیر زندان گردیدید و حال سرگردان کوه و بیابان. این موهبت از الطاف حضرت احدیت است که در حق آن دو بنده آستان مقدر شده. همواره عاشقان روی جانان سرمست جام بلا بوده‌اند و آواره از خانمان. گهی اسیر زندان گشته گهی حقیرترین مردمان. عاقبت در نهایت مسرت به قربانگاه عشق شتافتند و علم امر الله برافراختند. لهذا آن دو برادر چون دو پیکر یعنی برج جوزاء آسمانی از افق کامرانی بدرخشیدند و در هر دم صد هزار شکرانه نمائید که سرمست جام بلائید و آواره دشت و صحرا. و لسان بلیغ بگشائید و نطق فصیح بنمائید تا نار عشق برافروزد و پرده غافلان بسوزد. جهانیان را یار مهربان گردید و جسمانیان را دلیل روحانیان. ایام می‌گذرد. صبح شادمانی به شام ظلمانی تبدیل گردد. پس فرخنده وجودی که آیت سرور گردد و رایت مقام محمود. و خجسته نفسی که ایام معدوده را در راه جمال معبود به زحمت و مشقت به پایان رساند و محروم سری که در راه او فداء نگردد و مأیوس نفسی که قربان حضرت رحمن نشود. علی العجالة شما خانه و کاشانه را در راه حضرت احدیت از دست بدادید. ان شاء الله در گلشن ملاء اعلی لانه و آشیانه خواهید نمود و در افق محبت الله چون نجم بازغ ساطع خواهید گشت و علیکم التحیه و الثناء. ع." ^(۸)

در توقیع حضرت ولی امرالله موزخ بیست و هفتم شعبان ۱۳۴۵ هجری قمری که به خط منشی مبارک جناب میرزا محمود زرقانی صادر شده و حاشیه آن به خط حضرتشان است خطاب به استاد اسمعیل چنین آمده است:

"از حیفاء به طهران جناب استاد اسمعیل نجار زیده عزّه و اقباله هو الله تعالی بنده صادق حقّ عریضه آن مؤمن بالله به محضر انور ولی امرالله روحی لا حوائه المخلصین فداء فائز. فرمودند شکرکنند حی ابدی را که در عبودیت آستانش فیض سرمدی جستند. امید چنانست که هر دم تأییدی تازه یابند و سرور و فرحی بی اندازه جویند. گنج معرفه الله را بر سر همگنان ببفشانند و نافه مشک اسرار در آن دیار نثار نمایند. جناب شاطر عابدین سر دفتر مقربین شوند و سرخیل خادمین و ثابتین باشند. عصمت خانم در ظلّ سدره رحمت مقرب یابند و غریق بحر غفران گردند. نجل جلیل عبدالله یگانه بنده مخلص درگاه خدا شود و از پرتو تیر عطاء فیض پاینده گیرد. حبیب الله سرباز راه وفاء گردد و در محبت جانان جان بازد. عطاء الله و فضل الله در دبستان فضل و عطاء نشو و نما نمایند و کسب فضائل عالم انسانی کنند. و ربابه خانم به ثنای حق مشغول باشد که منسوب شهیدان راه خداست و یادگار جانبازان طریق وفاء. جناب استاد ابراهیم نجار در ملکوت اسرار همدم بخشش پروردگار شود و مخمور ساغر سرشار مغفرت کردگار. جواهر خانم به مشاهده جواهر معانی رخی نورانی یابد و دلی غریق بحور شادمانی جوید. طلعت خانم چهره را به انوار تقدیس روشن کند و جان را مانند گلزار و گلشن نماید. قدسیه خانم از طهارت روحانی حصّه ای وافر برد و زنگ هر آایشی را از آئینه جان بزداید. خانم عطاء به جود و کرم سلطان بقاء برخورد و بنات یاران را در بزم عرفان به وجد و سرور آورد. ملیحه خانم و شمسیه خانم و روحی خانم و امرالله در جهان احسان پرورش یابند و مایه حسن اخلاق آن عائله محترمه شوند. جناب میرزا محمد اشتها ردی ناشر آثار رحمانی گردند و خادم انجمن وحدت انسانی باشند. و سَمّی دلبر پیمان میرزا عباس فرات^(۹) ساقی صهبای معارف شوند و نفوس را سرمست خمر معرفت کنند و در ارتفاع رایت وحدت و وفاء مغبوط زمره اولیاء گردند. این بود خلاصه عنایات مبارکه که به امر آن مشرق فیوضات ربّانیه مسطور شد. عبد ذلیل زرقانی

یار معنوی از حقّ علیم موقّیت آن بنده مقرب درگاه حضرت احدیت را راجی و طالب تا آنکه مقصود دل و جانش تحقّق یابد و مشکلات مرتفع گردد و سعادت ابدیه رخ بگشاید. حفظک الله من کلّ شرّ و بلاء و مکروه. بنده آستانش شوقی." (۱۰)

جناب استاد اسمعیل در طول حیات سه همسر اختیار نمود. از همسر نخست، سرکار بلقیس

خانم، صاحب چهار دختر و دو پسر شد. پسران به ترتیب عبدالله و حبیب الله نام داشتند و هر دو مؤمن به امر مبارک بودند. از همسر دوم به نام سرکار عصمت خانم نیز صاحب دو پسر به نامهای عطاءالله و فضل الله گردید که هر دو به امر مبارک مؤمن گشتند. از همسر سوم صاحب فرزند نشد. اما ارشد اولاد استاد اسمعیل جناب عبدالله عبودیت بود. نامبرده با سرکار عطائیه خانم دختر جناب استاد ابراهیم نجار (برادر استاد اسمعیل) ازدواج نمود ولیکن صاحب اولاد نشد. جناب عبدالله عبودیت چون پدر موقن و خادم مخلص آستان الهی بود. وی به منظور اجراء فرمان مهاجرت صادر از سوی حضرت ولی امرالله به عراق عرب مهاجرت نمود و پس از عودت از آن کشور به شهر قم رفت ولیکن به علت وقوع ضروضاء مجبور به ترک نقطه مهاجرتی خویش گردید و به طهران رفت. سالها در کرد و قصر شیرین مهاجر بود و سرانجام در سنّ متجاوز از نود در آبان ماه سال ۱۳۶۵ شمسی در طهران به ملکوت جاودان صعود نمود.^(۱۱) از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله چند لوح و توقیع به اعزاز نامبرده نازل گردیده است. لوح معروف ذیل اثر قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب عبدالله عبودیت است:

"الله ابهی ای بنده الهی تو عبدالله و من عبدالبهاء بیا هر دو همتی بنمائیم و به آستان مقدّس خدمتی. اگر رضای من جوئی نعره یاعبدالبهاء برآور و باثبات عبودیت محضه من در آستان جمال ابهی قیام نما. اگر بدانی که مذاقم چگونه شیرین می گردد البته به بانگ بریط و چنگ و نی این آهنگ بنوازی، ای عبدالبهاء ای بنده آستان بهاء، ای خاک درگاه بهاء، ای غبار راه بهاء، ای آشفته روی بهاء، ای سرمست روی بهاء، ای معتکف کوی بهاء، زودی بیا زودی بیا. والبهاء علیک ع.ع."^(۱۲)

پس از بیان احوال جناب استاد اسمعیل عبودیت باید از شرح حیات برادر ارجمندش جناب استاد ابراهیم نجار آگاه گشت. نام خانوادگی استاد ابراهیم نیز عبودیت بود. استاد ابراهیم بیش از برادر تحصیلات مکتبی داشت. او نیز در جوانی نجار بود. بدین سبب به استاد ابراهیم نجار قمی معروف گشت. استاد ابراهیم با سرکار جواهر خانم فرزند جناب استاد اسمعیل رنگرز قمی ازدواج نمود. استاد اسمعیل رنگرز اگر چه اصلاً بابی زاده بود، از امر بدیع اطلاع دقیقی نداشت ولیکن در همان ایام جوانی وسیله جنابان آقا محمد ابراهیم ابن نداف و آقا محمد ابراهیم صفار به امر مبارک مؤمن گشت. لذا جواهر خانم هنگام ازدواج با استاد ابراهیم در غایت ایمان بود. ثمره این ازدواج فرزندان برومندی شدند که همگی در ظل امر مبارک بوده و هستند. استاد ابراهیم در همان ایام جوانی در قمرود موقن به تأسیس مدرسه گردید و به تعلیم و تربیت کودکان بهائی و غیربهائی همت گماشت. خدمات او مورد تجلیل غیاث الدوله حاکم قمرود که نسبت به امر مبارک نیز خوشین بود قرار گرفت. به طوری که در

ایجاد بهائی مراسم جشن در دارالحکومه و با حضور بزرگان محلّ تشکیل می‌گردید. شاگردان مدرسه نیز همانگونه که حضرت عبدالبهاء به استاد ابراهیم دستور فرموده بودند همه لباس متحد الشّکل داشته‌اند و در صفوف منظمّ سرودهای دسته‌جمعی بهائی می‌خوانده‌اند. مراسم نیز با مناجات شروع می‌گردیده است. خدمات استاد ابراهیم به شأنی گرانقدر بوده که هنگام استدعای اذن تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء آن حضرت امر فرموده‌اند در قمرود بماند و به خدمات عظیمه خویش ادامه دهد. (۱۳)

لوح مبارک ذیل که گویای بسیاری از نکات مهمّه خصوصاً در باب تعلیم و تربیت کودکان است در آن اوقات از خامه حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب استاد ابراهیم نازل گردیده است:

"به واسطه آقا سیّد اسدالله قمرود جناب آقا ابراهیم نجّار قمی علیه بهاءالله الابهی هوالله ای ثابت بر پیمان نامه رسید اجازه حضور خواسته بودید حال آن جناب الحمدلله در قمرود به خدمتی عظیمه قیام نموده‌اید و موفق شده‌اید و سبب تربیت و تعلیم اطفال آشنا و بیگانه شده‌اید و محلّ اعتماد حضرت غیاث گشته‌اید. این خدمت بسیار در درگاه احدیت مقبول لهذا حال حکمت اقتضاء نماید که سفر نمائید. پس باید به خدمت مشغول شوید. ان شاءالله در آینده اذن و اجازه داده خواهد شد. اگر حال حرکت نمائید آن مدرسه و آن ترتیب بهم خورد. و امیدوارم که حضرت مشاوالیه مؤید به تأییدات غیبیه الهیه گردند. و اما ترتیب مدرسه باید اطفال اگر ممکن یک نوع لباس بپوشند و لو قماش تفاوت داشته باشد. اگر چه بهتر آن است که از یک قماش باشد. ولی اگر ممکن نه ضرری نه. و تلامذه باید در نهایت طهارت و نظافت باشند. هر چه نظافت بیشتر بهتر و موقع مدرسه در جایی باشد که هوا در نهایت لطافت باشد. و حسن آداب تلامذه را باید بغایت دقت نمود و اطفال را تشویق و تحریص بر فضائل عالم انسانی کرد. تا از صغر سن بلند همت و پاکدامن و خوش سلوک و طیب و طاهر تربیت شوند و در امور عزم شدید و ثبّت قوی حاصل نمایند. از هزل در کنار باشند و در هر مقصد عزم صمیمی داشته باشند تا در هر موردی ثبات و استقامت کنند. تربیت و آداب اعظم از تحصیل علوم است. طفل طیب و طاهر و خوش طینت و خوش اخلاق نافع است و لو جاهل باشد بهتر از طفل بی ادب کثیف بد اخلاق و لو در جمیع فنون ماهر گردد. زیرا طفل خوش رفتار نافع است و لو جاهل و طفل بد اخلاق فاسد و مضرّ است و لو عالم. ولی اگر علم و ادب هر دو بیاموزد نور علی نور گردد. اطفال مانند شاخه تر و تازه‌اند هر نوع تربیت نمائی نشو و نما کنند. باری در بلندی همت اطفال بسیار کوشش نمائید که چون به بلوغ رسند مانند شمع برافروزند و به هوی و هوس که شیوه حیوان نادان است آلوده نگردند. بلکه در فکر عزّت ابدیه و تحصیل فضائل عالم انسانی باشند. و امور دیگر را از مدرسه‌های طهران اقتباس نمائید. فرصت بیش از این

نیست. امة الله المقرّبه حرم محترمه را تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و همچنین اماء رحمن صبا یای مکرمه طلعت و قدسیّه و خانم عطاء و ملیحه خانم را و به احتبای قمرود از قبل عبدالبهاء نهایت محبت و وفاء ابلاغ دارید. ع.ع." (۱۴)

استاد ابراهیم و همسرش جواهر خانم سالها به خدمت ارزنده تعلیم و تربیت نونهالان اشتغال داشتند و صدها دختر و پسر بهائی و غیربهائی با آداب امر و شیوه های تعلیم و تربیت بهائی وسیله آنان آشنا شدند و از نعمت خواندن و نوشتن بهره یافتند. پس از درگذشت غیاث الدوله دشمنان عنود امر مبارک علیه استاد ابراهیم بپا خاستند و به شأنی موجب اذیت و عذاب وی گردیدند که ناچار قمرود را ترک نمود و به خلیج آباد اراک کوچید و در آنجا نیز به تعلیم و تربیت کودکان و ترغیب و تشویق یاران توفیق یافت. استاد ابراهیم بعداً به طهران نقل مکان نمود و طولی نکشید که در جعفرآباد باقراف مقیم گشت و به خدمات خود در باب تعلیم و تربیت کودکان ادامه داد. (۱۵) نامبرده مردی مطلع از معارف امر بود خطی زیبا و لحنی ملوکوتی و بیانی فصیح و بلیغ داشت و سبب هدایت نفوس عدیده به امر اعظم گشت. در هر محفلی حاضر می گشت با تلاوت آثار مبارکه و قرائت اشعار زیبای امری که برخی را خود سروده بود شور و شعفی بسیار در یاران پدید می ساخت. جناب استاد ابراهیم در نخستین سالهای ولایت حضرت ولی امرالله با نهایت عشق و ایمان به ملکوت ابهی صعود نمود. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه که به اعزاز استاد ابراهیم نازل شده می فرمایند:

"طهران به واسطه جناب آقا میرزا غلامعلی قمرود جناب آقا ابراهیم نجار علیه بهاء الله الابهی. ای بنده پروردگار، آواره من نجار، نامه با اختصار شما مرا امیدوار نمود که الحمد لله بر عهد وثیق ثابت و برقراری و در فکر ترویج تعالیم در آن دیار. البته باید احتبای الهی نهایت همت را مبذول دارند تا دوباره مکتب معهود در قمرود در نهایت انتظام وجود یابد. تحیت و اشتیاق مرا به یاران برسان و بگو این مکتب سبب الفت است، سبب محبت است، سبب ترقی اطفال است. باید از هر جهت همت نمود تا در آن مدینه مکتب پرشکوهی گردد و جمیع شهادت دهند که در این مکتب اطفال چنانکه باید و شاید تربیت می شوند. به جناب آقا فرج الله اشتیاق دل و جان برسان. امیدم چنانست که در عسرت خفت حاصل گردد. جناب هاشم خان را تکبیر ابدع ابهی برسان و جناب عنایت و جناب استاد اسمعیل را نهایت مهربانی از قبل من برسان. و همچنین جمیع احتبای الهی را به قلبی خاضع و خاشع تحیت ابدع ابهی می رسانم و از درگاه احدیت رجاء می کنم که یاران قمرود را در ظل عنایت محفوظ و مصون بدارد و در هر دم روحی جدید در قلوب بدمد تا آن خطّه و دیار مشکبار گردد و نافه اسرار در اطراف نثار شود. و علیهم البهاء الابهی. ع.ع." (۱۶)

در لوح دیگری می‌فرمایند:

"هو الله اخوی جناب استاد اسمعیل زائر علیہ بہاء اللہ جناب استاد ابراہیم نجار علیہ بہاء اللہ الابہی. یا من اذکرہ ولا انسأہ ابدأ جناب اخوی بالتیابہ از شما وارد بقعہ نوراء گشت و الآن در بقعہ مبارکہ فائز بہ عتبہ نوراء و مؤانس احباء و مجالس عبدالبہاء. با وجود ممنوعیت ورود رافۃ لایشان و رعایۃ بہ شما اجازہ حضور دادہ شد تا اصالۃ من نفسہ و نیابۃ از شما بدین فیض عظمی موفق گردد. فی الحقیقہ بسیار بر آن جناب مشقت و زحمت وارد شد و این سبب خجلت ما گشت. اما چہ توان نمود کہ اسباب چنین فراہم آمدہ کہ حضور احباء سبب گفتگوی بسیار و توہم اولیای امور این صفحات می‌گردد و تشنگان از معین حیوان ممنوع می‌گردند و مشتاقان از تقبیل آستان یزدان محروم می‌شوند. ان شاء اللہ این موانع زائل و یاران الہی بہ منتہای آرزوی خویش واصل خواهند گشت. قدری حکمت را باید منظور داشت تا سبب توہم اہل غرور نگردد. جمیع یاران الہی و منتسبین را در کمال مہربانی بیان تحیت مشتاقانہ عبدالبہاء بفرمائید. و علیہم البہاء و علیہم الثناء و علیہم اللطاف من ربہم الرحمن الرحیم ع.ع." (۱۷)

و نیز در لوح دیگر می‌فرمایند:

"قمرود جناب آقا ابراہیم نجار قمی علیہ بہاء اللہ الابہی هو اللہ ای ثابت بر پیمان نامہ شما رسید الحمد للہ مضامین دلنشین بود و دلیل بر خدماتی کہ نوزدہ سال در قمرود و قم قیام بہ آن نمودہ بودید، حمد کن خدا را کہ بہ تربیت اطفال بہائیان موفق گشتی و مؤید شدی. این مہبت عظمی است. قدر این مہبت را بدان و شب و روز بکوش تا آناً فاناً ترقی نمائی. و بہ صبا یای خمسہ خویش طلعت و قدسیہ و خانم عطاء و ملیحہ و شمسیتہ تحیت و مہربانی برسان و همچنین بہ آقا شکر اللہ کہ الحمد للہ او نیز در دبستان بہ خدمت مشغول. (۱۸) و همچنین بہ حرم محترمہ تحیت ابلاغ دار. امید چنانست کہ بہ ہمت احبای الہی دوبارہ در قمرود مدرسہ تأسیس شود. بہ جناب استاد اسمعیل نجار نیز تحیت مرا برسان و علیک البہاء الابہی. عبدالبہاء عباس. ۱۶ شعبان ۱۳۳۹ عکّا بہجی." (۱۹)

لوح ذیل نیز خطاب بہ برادران عبودیت (استاد اسمعیل و استاد ابراہیم) و تنی چند از دیگر احبای ستمدیدہ و مظلوم شہر قم از قلم مبارک حضرت عبدالبہاء نازل گردیدہ است:

"قم استاد حسن حلاج، غلامحسین پسرش، آقا سید اسمعیل حلاج کاشی، آقا سید نصرالله پسرش، محمد ابراهیم حلاج، حسین حلاج، استاد اسمعیل صباغ، محمد اسمعیل نجار، محمد ابراهیم نجار برادرش علیهم بهاء الله الابهی. هوالله ای ستمدیدگان سبیل الهی ظلم و اعتساف مردم بی انصاف همیشه بر اولیای الهی واقع و جفای مردمان بی وفا همواره بر اصفیای الهی وارد. همیشه دوستان حق جام بلا را از دست ساقی بقاء نوشیدند و هدف سهام و سنان طعن و لعن و سب طاعیان یاغیان گشتند و مورد زجر و ظلم عوانان از اهل جهان. این بلا جامی است که محبوب آفاق سرمست آن بود و این مصائب نوری است که جبین مبین کوکب اشراق به آن روشن بود. گمان نکنید که این تعرض و اذیت سبب وهن و ذلت شما بود. بلکه والله الذی لا اله الا هو عزت ابدیه است و موهبت سرمدیه. این عذاب عذب است و این تعب طرب. این زهر شکر است و این سم قند مکرر. این دوی تلخ درمان است و این زخم جگرگاه مرهم دل و جان. ولی مذاق سالم باید تا حلاوتش را بجشد و لذتش را احساس کند. والا صفرائیان را شاهد و شکر تلخ تر از زهر است و سوداثیان را شربت قند مضر تر از سم مکرر. باری ای احتبای الهی از این بلا محزون مباشید و دلخون نگردید. عنقریب مشاهده خواهید نمود که کل به آن افتخار کنند و سروری دوجهان جویند. یکی گوید که من در فلان عهد به جهت ایمان و ایقان به حق زجری چنین دیدم و اجری چنین بردم. دیگری گوید در سبیل محبت محبوب آفاق در فلان وقت سم نقیع را چون جام سلسبیل نوشیدم و به فیض ابدی رسیدم. دیگری گوید که من به عبودیت آستان حضرت یزدان در حبس و زندان افتادم، فیض بی پایان بردم. دیگری گوید به سبب اقتباس انوار از تیراث اسیر سلاسل و زنجیر شدم و چنین اجر بی نظیر یافتم دیگری گوید از اشتعال نار عشق در قلب و سینه به قربانگاه حق شتافتم و لب شمشیر را بوسیدم. دیگری گوید پدر بزرگوام در ره خداوندگارم در میدان فدا هیکل مقدسش اربا اربا شد و دیگری گوید که جد محترم از دست ساقی الست سرمست جام شهادت شد و مظهر الطاف و عنایت گشت. و دیگری گوید که خاندان مقدس ما در سبیل حضرت دوست ویران شد. دیگری گوید دودمان پاک ما در اعلاء کلمه الله بی سر و سامان گشت. باری کل فخرکنان، خندان، پاکوبان، کف زنان این وقایع را شرح و بیان کنند و بر سایر طوائف عالم فخر و مباهاات نمایند. آن وقت به حسب ظاهر نیز واضح و باهر شود که این مصیبات و بلاها در سبیل جمال مبارک چه موهبت عظمی بود و چه رحمت کبری. پس حال ای یاران دست شکرانه به درگاه خداوند یگانه بلند کنید و بگوئید ای خداوند یکتا، ای پروردگار بی همتا ستایش و نیایش تو را که این اکیلیل جلیل را بر سر این ضعفا نهادی و این رداء عزت ابدیه را بر دوش این فقراء دادی، پرتو تقدیست بر هیکل تراپی زد. انوار جهان ابدی ظاهر شد و شعله عنایت از نار موقده ظاهر شد و قلوب را حیات جاودانی داد. شکر تو را بر این موهبت و بر این عنایت و بر

این رحمت که این ضعفاء را به آن مخصّص داشتی. توئی کریم و رحیم و مهربان. ع.ع." (۲۰)

از جناب استاد ابراهیم عبودیّت اشعاری آکنده از شور و عشق باقی مانده است. در اینجا ابیاتی از یکی از سروده‌های او را نقل می‌کنیم:

"عجب بوی خوشی امروز ما را بر مشام آمد
که نطق الکن این ذره باز اندر کلام آمد
زمانی بوده است محروم از خمخانه حبّت
بحمدلّله مجدّد باده حبّت بکام آمد
بهر حال ای برادر جان بدرگاه بهاگر عرضه می‌داری
توسط کن که صبحم از فراق دوست شام آمد
الهی که خلاص این ذره نجّار را ز آنجا
که دیگر ماندن او در چنین جایی حرام آمد."

همسر جناب استاد ابراهیم عبودیّت، جواهر خانم، همانگونه که قبلاً بیان شد دختر بلندآختر جناب استاد اسمعیل رنگرز از احبّای مخلص ساکن شهر قم بود. جواهر خانم تقریباً چهل سال داشت که همسر خویش استاد ابراهیم را از دست داد. وی از استاد صاحب شش فرزند، پنج دختر به نامهای طلعت خانم، عطائیه خانم (خانم عطاء)، قدسیّه خانم، ملیحه خانم، شمسیه خانم و یک پسر به نام امرالله گردید. پس از صعود استاد ابراهیم همسر وی تمام نیروی خویش را در تعلیم و تربیت فرزندان مصروف داشت و با نهایت ثبات و استقامت مسائل و مشکلات زندگی را تحمل کرد. سرانجام فرزندان او به سامان رسیدند و همگی در ظلّ امرالله قائم به خدمت گردیدند. جواهر خانم در اواخر حیات تحت سرپرستی پسرش جناب امرالله عبودیّت بسر می‌برد تا در سنّ ۹۴ در سال ۱۳۵۴ شمسی در طهران به ملکوت ابدی صعود نمود. دختر ارشد نامبرده سرکار طلعت خانم (متولّد حدود ۱۲۷۲ شمسی) در سال ۱۲۹۲ شمسی با ناشر نقحات الله جناب سیّد ابوالقاسم فردوسی ازدواج نمود. (۲۱)

جناب سیّد ابوالقاسم فردوسی فرزند آقا سیّد هاشم و فاطمه خانم در حدود سال ۱۲۶۴ شمسی در جاسب تولّد یافت. پدر خود را در کودکی از دست داد. مادرش او را نزد بانوئی به نام ملّاجی جهت قرائت قرآن شریف برد و فردوسی مقدمات خواندن و نوشتن را نیز فراگرفت. سپس به توصیه مادر برای تحصیل علوم دینیّه عازم شهر قم گردید و در مدرسه فیضیه به تلمذ نزد استادان آن زمان پرداخت. ایّام تابستان که به جاسب می‌رفت برخی از بهائیان آن نقطه با وی معاشرت نزدیک می‌نمودند تا آمادّه مذاکرات امریّه شود. خصوصاً جناب آقا غلامرضا جاسبی علیه رضوان الله پدر جناب محمّد علی روحانی به فردوسی مسائل جدیدّه علمیّه می‌آموخته و در تنویر افکار او می‌کوشیده است. و هم او بوده

که به حقیقت میل به تحقیق در خصوص امر مبارک را در فردوسی به وجود آورده است. جناب فردوسی از جاسب به طهران می‌رود تا با برخی از مطلعین در خصوص امر مبارک مذاکره نماید. سپس به جاسب برمی‌گردد و سرانجام پس از زیارت کتاب مبارک مفاوضات و برخی از دیگر آثار مبارکه و گفتگو با تنی چند از احباب به شرف ایمان فائز می‌گردد. فردوسی پس از فوز به ایمان قیام به هدایت نفوس می‌نماید و جمعی را در ظلّ شریعت الله وارد می‌کند. اما خدمت اصلی و جاودانه جناب فردوسی تعلیم کودکان بهائی و غیربهائی در مدارس بهائی در نقاط مختلف ایران بوده و توفیق این خدمت را همراه همسر ارجمند خویش سرکار طلعت خانم داشته است.

باری طلعت خانم و جناب فردوسی در همان آغاز ازدواج به تأسیس مدرسه پسرانه و دخترانه در جاسب توفیق یافتند و به تعلیم و تربیت کودکان (اعم از بهائی و غیربهائی) مألوف شدند. این خدمت ارزشمند تا سال ۱۳۱۱ شمسی ادامه داشت. در آن سال مدرسه دولتی در جاسب تأسیس گشت، لذا به دستور محفل روحانی کاشان جناب فردوسی و طلعت خانم به آران کاشان عزیمت نمودند. جناب فردوسی در مدرسه بهائی معرفت به تدریس پرداخت و طلعت خانم نیز در محلّ حظیرة القدس آران (که وسیله جناب آقا میرزا محمود فروغی آرائی تقدیم گشته بود) به تأسیس مدرسه دخترانه توفیق یافت. این دو نفس محترم سالها در آران به تعلیم کودکان اشتغال داشتند تا در سال ۱۳۲۷ شمسی به طهران عزیمت کردند. در همان سال به توصیه محفل ملی ایران در قریه خانی آباد نزدیک طهران مقیم شدند و به خدمات خویش در میدان تعلیم و تبلیغ ادامه دادند. در سال ۱۳۲۹ به علت عدم قدرت به ادامه تعلیم به شهر برگشتند و در خانه فرزند برومندشان، شهید مجید جناب فتح الله فردوسی مقیم شدند. جناب فردوسی و سرکار طلعت خانم همچنان به خدمت نشر تفحات الله مألوف بودند. در فاصله سالهای ۳۸-۱۳۳۶ شمسی که این فانی افتخار اداره بیت تبلیغ در خانه جناب فتح الله فردوسی داشتیم مرتباً خدمت این زوج جلیل می‌رسیدم و از روائع معطره ایمانی آن دو مشام جانم معنیر می‌گردید. جناب سید ابوالقاسم فردوسی پس از دهها سال خدمت در میدان تعلیم و تبلیغ در هفتاد و چهار سالگی در سال ۱۳۳۸ شمسی در طهران به ملکوت جاودان صعود فرمود. سرکار طلعت خانم نیز پس از قریب هشتاد سال خدمت به امر مبارک و تعلیم کودکان و تبلیغ و هدایت مردمان در ۹۲ سالگی در سوّم دیماه ۱۳۶۴ شمسی در طهران صعود فرمود و در کنار مرقد فرزند شهیدش جناب فتح الله فردوسی مدفون گردید.^(۲۲) پس از صعود جناب فردوسی هیئت مجلّله ایادی امرالله مقیم ارض اقدس حقیاء و پس از صعود سرکار طلعت خانم بیت العدل اعظم الهی مراتب تسلیت و مرحمت خود را به خاندان گرامی فردوسی ابلاغ فرمودند. توقیع مبارک ذیل به قلم منشی حضرت ولی امرالله و به امضاء مبارک به اعزاز جناب فردوسی صادر گردیده است.

”آران جناب آقا سید ابوالقاسم فردوسی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند عریضه تقدیمی آن یار

روحانی مورّخه ۲۰/۱/۱۵ به لحاظ اطهر حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه فائز و مراتب توجه و روحانیت به انوار لطف و عنایت منور. از ملکوت رحمانیت سائلند تا در جمیع شوؤن و احوال تأییدات و مواهب الهیه شامل حال شود و در خدمات امریه موفق باشند. راجع به نیت و تمنای خدمت در عتبه مقدّسه که برای فرزند خویش آقا میرزا فتح الله نموده بودید فرمودند بنویس «اقامت در ایران و مشارکت با یاران در خدمات امریه در این ایام پرافتتان اجرش اعظم و ثوابش جزیل تر. امید چنانست موفق به خدمتی عظیم گردند.» در حقّ قرینه موقفه امه الله طلعت خانم و فرزندان آقا هاشم و قرینه شان اقدس خانم و آقا فتح الله و آقا نورالله و امینه آغا طلب عون و عنایت و تأیید و استقامت می فرمایند تا بهر فیض و موهبتی نائل شوند. همچنین استدعای شفاء از برای چشم آقا هاشم می فرمایند. مطمئن باشند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۱۳ شهر المشیة ۹۸، ۱۹ اکتبر ۱۹۴۱ نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی. (۲۳)

همچنین در پاسخ عریضه مورّخه چهارم شعبان ۱۳۴۱ هجری قمری (۱۹۲۲ میلادی) جناب فردوسی به حضور حضرت ولیّ امرالله توقیع ذیل به امضاء منشی مبارک و مورّخ ۲۴ رمضان همان سال صادر گردیده است:

"هو الله بنده آستان الهی و معلّم دبستان اطفال سبقخوان نورانی علیه بهاء الله الابهی همواره از اعتاب مقدّسه رحمانی موقّعیّت و مصوّنیت سائل و آملیم. نامه آن حبیب روحانی که نفحه ذکر و ثنای محبوب عالمیان از حدائق معانیش ساطع به حضور مبارک قبله اهل راز ولیّ امرالله حضرت غصن ممتاز روحی له الفداء ارسال داشتید و مورّخ چهارم شعبان بود با این برید به بقعه مبارکه واصل گردید، به لحاظ انورشان فائز. قرائت نمودند و بر معانی ابیات و اشعار ملیح آبدار که از قریحه چون ماء زلال آن ناطق به ثنای مرکز انوار جاری و ساری گشته مستحضر و مشعوف گشتند. ضمن اظهار عنایت شفاهی به آن مخمور از صبهاء طهور فرمودند هنگام تشرف و طواف مرقد منور حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر الاقدس فداء به دعا و مناجات پردازند. عون و عنایت و صون و حمایت و موقّعیّت خدمت آستان یزدان مخصوص آن معلّم مهربان بر اطفال و سائر یاران و دوستان کروگان جاسب مسئلت فرمایند و اسباب تنظیم و ترتیب آن مدرسه را به همت و قیام نفوس ذی مقدرت امیدوارند. و از ساحت حضرت احدیّت فیض و برکت مخصوص هر نفسی که قیامی شایان در این سبیل نماید راجی و خواهانند. زیرا این خدمت راجع به آستان مقدّس الهی است و جالب فیوضات مادی و معنوی. خوشا به حال نفوس مخلصی که سبقت و پیش جویند و بدین موهبت فائز و نائل

شوند. جناب آقا احمد تازه تصدیق علیه بهاء الله را بیان اشتیاق وافر نمایند. همواره در خاطرند و نظر عنایت شامل... می فرمایند امر تبلیغ را مهم شمرد و به هدایت غافلان همت شدید مبذول دارید تا روح مقدس حضرت عبدالبهاء روحی لرمسه الانور فداء در ملکوت اقدس ابهی از آن یاران باوفا مسرور و شادمان گردد. و علیکم البهاء الابهی. حسب الامر تحریر شد. عبد فانی میرزا هادی شیرازی. (۲۴)

از جناب فردوسی اشعار وزین و زیبایی به یادگار مانده است. در اینجا دو بیت از یکی از آثار نامبرده را نقل می کنیم:

بپرستی تو اگر وهم خدا را نپرستی تا تو اوهام پرستی ز خدا بی خبرستی
پیرو ظن و گمان کی ببرد پی بحقیقت عدم صرف کجا باشد و آن مطلق هستی

از جناب سید ابوالقاسم فردوسی و سرکار طلعت خانم چهار فرزند به نامهای هاشم، فتح الله، نورالله و امینه باقی ماندند که همگی در ظل امر مبارک به خدمات مهمه نائل گشته اند. فرزند ارشد، جناب هاشم فردوسی در سال ۱۲۹۳ شمسی در کروگان جاسب تولد یافت و پس از تحصیلات مقدمات فارسی نزد پدر و مادر همراه آنان به آران کاشان رفت و سپس در مدرسه وحدت بشر کاشان به تحصیل پرداخت. مدتی در طهران مقیم و به خدمت امرالله قائم بود و از محضر فضیلتی امر استفاده می نمود. سالها در کرمان، عراق عرب، قم و لاهیجان مهاجر و مقیم بود. تا آنکه پس از وقایع اخیر ایران در کانادا اقامت نمود و اینک همراه همسر مؤمن و موقن خویش سرکار اقدس خانم به نشر نفعات الله و خدمت امرالله قائم است. فرزندان این زوج مظلوم و مخلص نیز در اقطار شاسعه عالم قائم به خدمات مهمه اند. جناب نورالله فردوسی نیز همراه سرکار نوریه خانم همسر ارجمندش (نواده برادران نداف) سالها در ایران قائم به خدمت بوده و اینک مقیم کشور بلژیک است. امینه خانم نیز با جناب علی میثاقی ازدواج نموده و هر دو ساکن کشور کانادا و چون گذشته قائم به خدمات خالصانه اند. اما سرآمد خاندان فردوسی، شهید جاودانه جناب فتح الله فردوسی است. در اینجا شرح حیات نامبرده را به قلم برادر ارجمندش جناب هاشم فردوسی می آوریم:

"شهید مجید جناب فتح الله فردوسی در سال ۱۲۹۷ در قریه کروگان جاسب که از جمله نقاطی است که در بدو ظهور حضرت رب اعلی امر مبارک به آنجا رسیده در خانواده ای که پدر و مادر به شغل تعلیم و تربیت و تبلیغ اشتغال داشته اند تولد یافت و ایام کودکی را در آن محل و در دامن چنین پدر و مادری گذرانید. بعد از تحصیلات ابتدائی آن زمان پدرم ایشان را برای ادامه تحصیل به شهر کاشان اعزام و در مدرسه وحدت بشر که با مدیریت خادمان برجسته امرالله و متصاعدین جلیل دین الله جنابان نصرالله و عباس محمودی اداره می شد مشغول تحصیل می شوند و از نزدیک در ظل

٢٤٧

جناب فتح الله فردوسی سالها در طهران در لجنات ملی و محلی قائم به خدمت بود. نگارنده از نزدیک با وی آشنائی و دوستی و مدتی در خانه‌اش افتخار اداره بیت تبلیغ داشت. نامبرده جوهر خلوص و خضوع و ادب بود. پس از جریانات اخیر سرزمین مقدس ایران در سال ۱۳۸ بدیع به عضویت محفل روحانی بهائیان طهران انتخاب گردید و سرانجام در ساعت هشت بعد از ظهر روز دوشنبه یازدهم آبان ماه ۱۳۶۰ شمسی همراه دیگر اعضاء محفل وسیله مأموران حکومت اسلامی بازداشت و به زندان اوین اعزام گشت. شصت و یک روز در زندان بود و انواع شکنجه را تحمل فرمود. سرانجام در روز دوازدهم دیماه همان سال به علت ایمان به امر مقدس بهائی و امتناع از تبری در زندان اوین هدف گلوله‌های معاندین گشت. در هنگام شهادت شصت و چهار سال داشت. جسد آن شهید مجید را با اجساد دیگر اعضاء محفل (شیوا اسدالله زاده، دکتر خسر مهندسی، اسکندر عزیزی، عطاءالله یآوری و کوروش طلائی) و نیز جسد بانو شیدرخ بقاء (امیرکیا) میزبان جلسه محفل در محلی که مأموران کفرآباد می‌نامیدند و احباء نامش را جنت آباد نهادند پس از اعدام بدون هیچ گونه مراسم و بی اطلاع بستگان شهداء مدفون نمودند و روز بعد به آن مظلومان خبر دادند.

زیرنویس بخش سوم - برادران عبودیت (جنابان استاد اسمعیل و استاد ابراهیم)

(۱) جناب هاشم فردوسی نوۀ جناب استاد ابراهیم عبودیت در تاریخچه خطی شرح احوال خاندان عبودیت (که از این پس "یادداشت‌های جناب فردوسی" خوانده خواهد شد) سال تولد استاد اسمعیل را حدود ۱۲۲۷ شمسی دانسته است. بدین ترتیب اختلاف سنّ دو برادر حدود ۲۵ سال می‌شود. از قرائن بر می‌آید که استاد ابراهیم حدود دوازده تا پانزده سال از استاد اسمعیل کوچکتر بوده است. نظر نگارنده از جمله مستند است به اظهارات جناب عبداللّه عبودیت فرزند استاد اسمعیل.

(۲) پدر بزرگ جناب علی محمد رفرف علیه رضوان الله.

(۳) به نظر می‌رسد که مفاد بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کمال صحت نقل نگردیده است. زیرا در ایام تشرف جناب استاد اسمعیل (سلا ۱۹۰۹ میلادی) بخش اعظم مشرق الاذکار عشق آباد ساخته شده بوده است. البته اتمام واقعی بنا شش سال پس از عزیمت استاد اسمعیل به عشق آباد انجام یافته است.

(۴) یادداشت‌های جناب فردوسی در بخش مربوط به شجره نامه خاندان عبودیت. صفحات ۴-۵.

(۵) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه به اعزاز خاندان عبودیت. جمع آوری جناب هاشم فردوسی.

(۶) رجوع فرمایند به:

الف- GOD PASSES BY. اثر قلم حضرت ولین امرالله. صفحه ۳۰۰.

ب- فاضل مازندرانی، ظهورالحق. جلد هشتم (قسمت دوم)، صفحه ۹۹۷.

پ- فیضی، محمدعلی. حیات حضرت عبدالبهاء. صفحه ۱۶۴.

(۷) به طوری که بعداً در متن کتاب مذکور خواهیم داشت، جناب آقا محمد رضا ندّاف نقش اصلی در هدایت جناب خادم میثاق داشته است. شاید مراد جناب فیضی تکمیل مراتب ایمانی خادم میثاق وسیله استاد اسمعیل بوده است.

(۸) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه به اعزاز خاندان عبودیت. جمع آوری جناب هاشم فردوسی.

(۹) میرزا عباس فرات شاعر معروف فرزند آقا محمد کاظم یزدی و متولد سال ۱۳۱۲ هجری قمری (۱۸۹۴ میلادی) سالها در ظلّ امر ایهی بود ولیکن سرد و محمود گردید و از جمع اهل بهاء مفارقت گرفت.

(۱۰) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه به اعزاز خاندان عبودیت. جمع آوری جناب هاشم فردوسی.

(۱۱) مأخذ: یادداشتهای جناب فردوسی.

(۱۲) مأخذ بالا. برخی از پژوهشگران بهائی این لوح مبارک را خطاب به جناب میرزا عبداللّه معلّم موسیقی دانسته‌اند.

(۱۳) مأخذ بالا.

(۱۴) مأخذ:

الف - فیضی. اخلاق بهائی. صفحات ۱۶-۲۱۵.

ب - یادداشتهای جناب فردوسی.

(۱۵) مأخذ: یادداشتهای جناب فردوسی.

(۱۶) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه به اعزاز خاندان عبودیت. جمع آوری جناب فردوسی.

(۱۷) مأخذ بالا.

(۱۸) مراد مبارک جناب آقا شکرالله آل ندّاف داماد جناب استاد ابراهیم عبودیت است.

(۱۹) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه به اعزاز خاندان عبودیت. جمع آوری جناب فردوسی.

(۲۰) مأخذ بالا.

(۲۱) مأخذ: یادداشتهای جناب فردوسی.

(۲۲) مأخذ بالا.

(۲۳) مأخذ: مجموعه الواح مبارکه به اعزاز خاندان عبودیت.

(۲۴) مأخذ بالا.

بخش چهارم

جناب آقا عبدالرضا تبریزی و خاندان صراف

از جمله نفوس مبارکه‌ای که در ایام وصایت حضرت عبدالبهاء به همت خاندان نداف و تنی چند از دیگر یاران مقیم شهر قم به شریعه الهیه هدایت گشتند جناب آقا عبدالرضا تاجر تبریزی است که از قلم حضرت عبدالبهاء به "عبدالرزاق" ملقب گشته است. آقا عبدالرزاق در سال ۱۲۶۲ هجری قمری (۱۸۴۵ میلادی) در تبریز و در یک خاندان شیخی (احتمالاً شیعی) تولد یافت. دوران کودکی و نوجوانی را در همان شهر و با اعتقاد شیعی شیخی گذرانید. چون قصد تشکیل عائله داشت در تبریز ازدواج نمود و در سال ۱۳۰۳ هجری قمری (۱۸۸۵ میلادی) صاحب دختری به نام کوکب خانم گردید. پس از چندی عزیمت شهر قم نمود و در آنجا به تجارت پنبه اشتغال یافت. چون در شهر اخیر استقرار یافته بود به همسر خویش نامه‌ای نوشت و از او خواست که همراه دخترش عزیمت قم نمایند. ولیکن پدر و مادر همسرش با این امر موافقت نکردند و سرانجام طلاق دخترشان را از او گرفتند. مدتی بعد به دنبال تقاضاهای مکرر آقا عبدالرزاق بالاخره دخترش کوکب خانم را به شهر قم فرستادند. به روایت دیگر خود به تبریز رفته کوکب خانم را همراه خویش به قم می‌آورد. چندی نمی‌گذرد که با نگار خانم ازدواج می‌کند که مادر جناب عبدالعلی خان محبوبی (متولد سال ۱۸۹۲ میلادی) باشد. نگار خانم نیز بعد از مدتی صعود می‌نماید. در آن ایام که سالهای نخستین عهد حضرت عبدالبهاء بوده است احبای قم خصوصاً برادران نداف، آقا محمد ابراهیم ابن نداف، آقا محمد ابراهیم صفار و ارباب سیاوش سفیدوش با آقا عبدالرزاق بنای معاشرت و مذاکرات می‌نهند و در سفری که جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی به شهر قم می‌نماید او را به محضر حاجی می‌برند. محبت و مرحمت احباب و خلوص و انجذاب حاجی و صفای قلب آقا عبدالرزاق او را به دخول در ظل امرالله می‌کشاند. پس از ایمان سر از پای نمی‌شناسد و به هدایت نفوس دیگر می‌پردازد. به همت وی و دیگر احباب و نفوذ کلام حق و تأثیر سخنان حاج میرزا حیدرعلی جمعی از تجار شیخی و از جمله جناب آقا محمد صادق تبریزی و آقا علی اکبر همدانی تصدیق امر مبارک می‌نمایند. در آن احیان جمال بروجرودی به شهر قم می‌رود و بسیار تلاش می‌نماید که یاران تازه ایمان را مجذوب خویش سازد ولیکن تأیید الهی و همت مبلغ رحمانی حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی آنان را مدد می‌نماید و از دام پیرکفتار رهائی می‌یابند.

آقا عبدالرزاق پس از ایمان به امر مبارک با سرکار قمرسلطان خانم همشیره جناب آقا محمد ابراهیم صفار علیه رضوان الله ازواج می‌نماید. در اینجا نگارنده لازم می‌داند که اشارتی به احوال آقا

محمد ابراهیم مذکور و خاندان جلیلیش نماید. آقا محمد ابراهیم فرزند سرکار هاجر خاتون است. هاجر خاتون همراه برادران خویش آقا محمد تقی و آقا محمد کریم کاشانی در شهر کاشان به امر مبارک مؤمن شدند. چون مادرشان از این امر اطلاع یافت به ملائی محله رجوع نمود و داستان بگفت تا شاید ملائی مذکور آنان را توبیخ نماید و سپس به زعم خویش به شریعت اسلام بازگرداند. اما آن ملائیش از حد به آزار و شکنجه نامبردگان پرداخت. دستور داد روزی آنان را وارونه سوار خر نمودند و در شهر گردانیدند و مردم نادان و اشرار به آنان سنگ زدند و آب دهان انداختند. مادر که این وضع را بدید دلش به رحم آمد و به هر ترتیب بود مردم را از ادامه آزار و تعذیب باز داشت. ولیکن هاجر خانم و برادران، دیگر اقامت در کاشان را صلاح ندیدند و به شهر قم کوچ نمودند. البته مادر هاجر خانم سالها بعد به حلیه ایمان مطرّز گردید. از آقا محمد تقی نسلی باقی نماند. اما از آقا محمد کریم معروف به آجیل فروش چند فرزند باقی مانده‌اند که آنان عبارتند از: جناب میرزا علی آقا بستان بخش (آجیل فروش) عنایت الله خان، عبدالحسین خان، طلعت خانم و جلالیه خانم. این نگارنده فانی در ایام خردسالی و نوجوانی خدمت جناب میرزا علی آقا آجیل فروش و سرکار جلالیه خانم رسیده است. هاجر خانم (خاتون) با آقا حسن قمی (فرزند آقا حسین قمی) ازدواج نمود. نتیجه این ازدواج چند فرزند گردید که پنج تن از آنان باقی ماندند و عبارتند از: جناب آقا محمد ابراهیم صفّار، سرکار قمر خانم، جناب میرزا حبیب الله مسگر (صفّار) سلطان خانم و حسنیّه خانم. نگارنده در آخرین سال حیات حضرت ولیّ امرالله (۱۹۵۷ میلادی) در طهران در بیت صبیّه محترمه آقا عبدالرزاق تبریزی، سرکار گوهر خانم، خدمت جناب آقا حبیب الله مسگر رسیده است. جناب آقا حبیب الله دارای سیمائی روحانی و نورانی و در لباس قدیم (عبا و غیره) ملّس بود. از قرار اطلاع همسر و فرزندان وی در ظلّ امر مبارک نبودند ولیکن نامبرده در کمال ایقان بود. سلطان خانم و حسنیّه خانم نیز هر دو قلباً مؤمن بودند و شوهران غیربهائی داشتند ولی محبّ امرالله بودند. باری آقا حسن قمی شوهر هاجر خانم و نیز پدر آقا حسن یعنی آقا حسین قمی و زنان و فرزندان وی نسبت به امر مبارک در کمال عداوت بودند. بدین جهت دائماً هاجر خانم را آزار روحی می‌دادند. این بود که نامبرده همواره به گوشه خلوت می‌رفت و گریه و زاری می‌نمود و با خدای خویش راز و نیاز می‌فرمود. تا آنکه سرانجام شوهرش به امر بدیع اقبال نمود. لذا زن و شوهر به خانه جدیدی کوچ کردند و آن جمع خدانشناس را به خود واگذار نمودند. مادر هاجر خانم نیز که در کاشان بوده در همان اوقات مؤمن می‌شود. گویا پیش از ایمان مادر و نیز شوهر، هاجر خانم خوابی می‌بیند که خلاصه‌اش اینست. خواب می‌بیند که در صندوقخانه تاریکی اسیر است و شوهرش او را با شلاق می‌زند. روزنه روشنی در برابر خویش می‌بیند. به سوی آن پیش می‌رود و پرده را کنار می‌زند. ناگهان یک مکان مقدّس و زیارتگاهی در برابر چشمانش ملاحظه می‌گردد و از خواب بیدار می‌شود. هاجر خانم پس از تصدیق شوهر و مادرش تعبیر خواب را به خوبی در می‌یابد.

جناب آقا محمد ابراهیم صفّار فرزند برومند سرکار هاجر خانم و جناب آقا حسن قمی جوهر

خلوص و صفاء و وفاء بوده است. ذکر شمه‌ای از خدمات او ضمن بیان احوال خاندان ندّاف در این کتاب آمده و به طوری که ملاحظه فرموده‌اند بارها نامش در الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء خطاب به آن خاندان مذکور گردیده است. آقا محمد ابراهیم با سرکار خاور خانم ازدواج کرده است. خاور خانم اهل کاشان و دختر بانوئی به نام خانم ناز بوده است. خانم ناز در آغاز با جناب آقا میرزا مهدی طیب فرزند جناب حاج میرزا جانی کاشانی ازدواج کرده ولیکن از او صاحب فرزندی نشده است. روایت دیگر می‌گوید که قرار بوده با پسر حاج میرزا جانی ازدواج نماید ولیکن این ازدواج سرنگرفته است. خانم ناز با مردی ازدواج کرده که قبلاً دو فرزند داشته است. بهر حال ثمره ازدواج خانم ناز با این مرد سه دختر به نامهای خاور خانم، جمالیه خانم و گوهر خانم بوده است. آقا محمد ابراهیم صفّار از خاور خانم (دختر خانم ناز) صاحب چهار فرزند: آقا عباسقلی، طوبی خانم و قدسیه خانم و پسری که در کودکی وفات یافت، گردید. محمد ابراهیم صفّار مورد کمال مرحمت حضرت عبدالبهاء بود. مناجات معروف: "ای پروردگار خطیئات این نفوس را عفو کن و سیئات این ذلیلان را ستر نما..." به اعزاز او نازل گردیده است. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی به اعزاز نامبرده چنین می‌فرمایند:

"طهران به واسطه جناب حاجی میرزا عبدالله جناب آقا ابراهیم صفّار علیه بهاء الله. هو الله ای بنده حقّ حقا که سزاوار عبودیت پروردگاری و با قلبی پاک متوجّه به ملکوت تابناک. عبودیت در درگاه کبریا مقبول و ثبوت و استقامت مثبت و معلوم. مطمئن به تأییدات غیبیه باش. الحمد لله نور مبین پرتوش بر روی و جبین است و شعله هدایت از رخسار پدیدار است. احتیاج به شاهد و گواه ندارد. از خدا خواهم که روز به روز خوشنودتر گردی و مسرورتر شوی و علیک التّحیة و التّناء ع." (۱)

باری همانطور که قبلاً مذکور گردید معاشرت و دوستی نزدیک آقا محمد ابراهیم صفّار و آقا عبدالرزاق تبریزی به اقتراح شخص اخیر با قمر خانم، همشیره صفّار، می‌انجامد. نتیجه این ازدواج چهار پسر به نامهای میرزا علی اکبر، میرزا علی محمد، میرزا عباس، آقا رضا و سه دختر به نامهای کبری خانم، صغری خانم و گوهر خانم می‌شود که همگی در ظلّ امر مبارک بوده‌اند. البته کبری خانم در کودکی صعود کرده است. در آن ایام گروهی از احباب قم گرفتار شرب دخان بودند. چون لوح مبارک دخان بدان شهر می‌رسد و در خانه آقا محمد ابراهیم صفّار در جمع یاران زیارت می‌گردد نامبرده بی‌درنگ از اطاق بیرون رفته و دستور می‌دهد که همه قلیانها را جمع نمایند و از آن پس دیگر در خانه او قلیان مصرف نمی‌شود. آقا محمد ابراهیم در اجراء اوامر مرکز میثاق بسیار دقیق و جدّی بوده است. اما آقا عبدالرزاق تبریزی در جمع احباب چون شمع می‌درخشیده است. هر خدمتی به او رجوع می‌شده با کمال همت و غیرت و اشتیاق مبادرت به انجام آن می‌نموده است. نامبرده مرد واقعاً خیری

بوده و هر جوانی که قصد ازدواج داشته (اعمّ از بهائی و غیربهائی) و وسائل مالی برایش فراهم نبوده مورد محبت و اعانت او قرار می‌گرفته و مشکلش رفع می‌گردیده است. اگر کسی از این عالم در می‌گذشت و بستگان او تمکّن مالی نداشتند تا اقدام به دفن و کفن او کنند آقا عبدالرزاق محبت می‌فرمود. بی سبب نبود که حضرت عبدالبهاء او را عبدالرزاق خطاب می‌فرمودند. آقا عبدالرزاق از طریق ایادی امرالله جناب ابن ابهر به حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت که اجازه فرمایند در شهر قم مشرق الاذکار تأسیس نماید. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارکی که به اعزاز او نازل فرمودند طرح کلی ساختمان مشرق الاذکار را برای او مرقوم فرمودند ولی فرمودند که با توجه به اوضاع و احوال شهر قم و مردم آن بهتر است آن را به مشرق الاذکار معروف نسازد. آقا عبدالرزاق نیز مشرق الاذکار را بنا نمود ولیکن برای رعایت حکمت سالی ده روز آن را در اختیار مسلمین قرار می‌داد که به عنوان حسینیه از آن استفاده نمایند. باقی ایام مشرق الاذکار در اختیار احباب و اخیار بود. ناگفته نماند که جسد حضرت ربّ اعلی و جناب انیس در جریان انتقال از طهران به ارض اقدس مدّت کوتاهی در یکی از بیوت متعلّقه به جناب آقا عبدالرزاق مختفی بوده است. بعدها این بیت تقدیم امر مبارک گردیده است. جناب آقا عبدالرزاق در سال ۱۳۲۶ هجری قمری (حدود ۱۹۰۹ میلادی) در نهایت ثبوت و ایقان به ملکوت جاودان صعود فرمود. جسدش را در جلوی صحن جناب معصومه به خاک سپردند. مناجات طلب مغفرت نازل از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء به جهت نامبرده عیناً در این مقام درج می‌گردد:

"قم جناب یدالله ندّاف طلب مغفرت به جهت مرحوم عبدالرزاق تبریزی هو الله الهی الهی انّ عبدک البائس الفقیر، اسیر الطافک، اجیر احسانک، المستجیر ببابک لیس له سمیر الا عفوک و غفرانک. ربّ ادر علیه کأس العطاء و لاتؤاخذه بالخطاء واجعل له مقعد صدق فی ملکوتک الابهی و نور بصره بمشاهده جمالک فی محفل اللّقاء. ربّ انه امن بک و بآیاتک و ثبت علی عهدک و میثاقک و تلجلج کالبهور باریاح رحمتک و نطق بذکرک و ثنائک و ماتنفس الا ببدیع اوصافک. ربّ اجعله آیه الغفران و رایه العفو و الاحسان. انک انت الکریم الرحمن وانک انت الوفیّ المستعان. لا اله الا انت العزیز المتعال. ع.ع." (۲)

در یکی از الواح مبارکه به اعزاز آقا عبدالرزاق چنین نازل گشته است:

"به واسطه حضرت فروغی قم جناب مشهدی عبدالرضای ترک علیه بهاء الله. هو الله ای بنده مقبول آستان ابهی ملاء اعلی تحسین می‌نمایند و هائف ملکوت ابهی تلقین می‌کند که ای بنده دیرین آن نور مبین خوشا به حال تو که آئین علّیین گرفتی و مانند اختران خوشه پروین یاران را در محفل دلنشین جمع و قرین نمودی. پس پیمانه پیمان بدست گیر و حریفان بزم انس

را سرمست کن تا آیت هدی شوی و موهبت ملاء اعلی. امة الله قمر سلطان را تحیت بی پایان برسان و بگوای ورقه روحانیّه موهبت سبحانیّه رحمت مخصوص است حمد کن خدا را که به آن اختصاص یافتی صبح و شام به درگاه بی نیاز عجز و زاری نما و بقراری کن و نفس رحمانی طلب و تأیید حضرت سبحانی جو تا شمع افروخته گردی و انجمن اماء رحمن را زینت بخشی. ع.ع. (۳)

در میان اوراق موجود نزد نگارنده رسید مبلغ نوزده تومان تقدیمی آقا عبدالرزاق برای مشرق الاذکار عشق آباد است که نشان می دهد آن جناب برای مؤسسات و مشروعات امریه تبرّعات کریمانه می نموده است. عین رسید به خطّ و امضاء جناب حاج میرزا محمد تقی وکیل الدّوله افغان چنین است: "هو الله به تاریخ چهاردهم جمادی الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری از جناب آقا مشهدی عبدالرضا تبریزی علیه بهاء الله مبلغ نوزده تومان به مشرق الاذکار رسید. محمد تقی شیرازی امضاء." (۴) آقا عبدالرزاق نه تنها خود در تبرّع به مشرق الاذکار عشق آباد اقدام نموده بل دیگر احباب را نیز به شرکت در این عمل مبرور تشویق کرده است. لوح مبارک ذیل صادر از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء شاهد مقال است:

"رَبِّ وَفَّقِ هَؤُلَاءِ الْمُنْفِقِينَ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ فِي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ بِمَا انْفَقُوا اَمْوَالَهُمْ فِي تَأْسِيسِ اَوَّلِ مَشْرِقِ الْاِذْكَارِ فِي قُطْبِ الدِّيَارِ وَبَذَلُوا مَا اعْطَيْتَهُمْ فِي بِنَاءِ بَيْتِكَ الْمَعْمُورِ بِسَعْيِ مُشْكُورٍ وَلَهُمُ الْجَزَاءُ الْمَوْفُورُ يَا مُؤَيِّدُ كُلِّ عَبْدٍ مُشْكُورٍ. رَبِّ وَعِدْتَ عِبَادَكَ فِي كُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَةَ امْثَالِهَا. فَقَدَّرَ لَهُؤُلَاءِ اَضْعَافَ امْثَالِهِمُ الْعَشْرَةَ وَاجْعَلِ الْبَرَكَهَ تَحِيطَ بِهِمْ فِي كُلِّ الْجِهَاتِ يَا رَبِّ الْآيَاتِ. اِنَّكَ اَنْتَ الْمَعْطَى الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ وَاَنْتَ اَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ وَقَدْ سَبَقَتْ مِنْكَ الْكَلِمَاتُ فِي حَقِّ كُلِّ مَنْ قَامَ عَلَى نَصْرَةِ اَمْرِكَ مِنْ اَهْلِ الْاَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ يَا رَبِّ الْجَبُرُوتِ وَقَابِلِ الْحَسَنَاتِ وَالْمَبْرُاتِ. ع.ع." مهر مبارک. (۵)

اما عین لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در خصوص تأسیس مشرق الاذکار در شهر قم و خطاب به آقا عبدالرزاق چنین است:

"هو الله"

ای بنده صادق الهی حضرت ابن ابهر مرقوم نموده اند که آن یار رحمانی به صرافت طبع و طیب خاطر زمینی را از برای مشرق الاذکار مهیا نموده اند و نیت تأسیس بیت ذکر ربّ نموده اند. این تأسیس اعظم خدمتی است به آستان مقدّس و اکبر وسیله ایست از برای تقرّب به درگاه جلیل

اکبر. در آن مدینه اگر چنین بنیانی تأسیس شود آیت باقیه است و سبب تحسین اهل ملکوت ابهی و تبشیر قلوب ملاء اعلاست زیرا بدایت تأسیس است. من بعد بسیاری از نفوس قیام بر این امر مبرور به جان و دل به کمال سرور نمایند و به این وسیله تقرّب به درگاه سلطان وجود جویند. هر چند در جمیع اوقات چنین عمل ممدوح و محمود مقبول درگاه کبریاست و سبب حصول رحمت پروردگار ولی حال نقلی دیگر است و حکایتی دیگر. بدایت تأسیس است بسیار مهمّست. لذا عزم را در این مقصد جلیل جزم نمائید و به کمال همّت در تأسیس این بنیان پردازید که سبب تحسین جمال ابهاست و حصول الطاف از آن ملاء اعلیٰ. اما هندسه آن محلّ باید به ترتیب مشرق الاذکار عشق آباد شود. یعنی باید نه رکن داشته باشد و بنا در نهایت روحانیت و لطافت و ارتفاع و صفاء و با نضارت باشد. به قسمی که بسیار موقع دلگشا باشد. بقدر امکان باید در لطافت موقع و محلّ و نضارت و صفایش همّت نمود. و حال این نام را به آن محلّ مدهید به عنوان دیگر بنیان نمائید تا سبب جزع و فزع غافلین نشود و علیک التّحیة و الثّناء. ع. (۶)

آقا عبدالرزاق نه تنها اولاد خویش را به امر اعظم هدایت نمود سبب ارشاد برادر خویش جناب آقا میرزا جواد محبوبی نیز گشت. آقا جواد در سال ۱۸۷۷ میلادی در تبریز تولّد یافت. پس از ایمان به امر مبارک سالها در قم، طهران و سایر بلاد قائم به خدمت بود. نگارنده در ایام نوجوانی و جوانی بارها خدمت نامبرده رسیده بود. آقا جواد در سال ۱۹۶۳ میلادی به ملکوت ابهی صعود نمود. جناب لطف الله محبوبی علیه رضوان الله فرزند برومند آقا جواد در ایران به انواع خدمات امریّه مألوف بود. این بنده سالها افتخار آشنائی و دوستی با نامبرده داشت و در ونکوور کانادا نیز در سالهای اخیر خدمت شریفش می رسید. جناب لطف الله خان در سال ۱۹۹۸ میلادی و در سنّی متجاوز از نود در ونکوور صعود نمود. اما قمر خانم همسر ارجمند جناب آقا عبدالرزاق در چهل و سه سالگی و حدود سال ۱۹۱۴ میلادی به ملکوت ابهی صعود فرمود. از فرزندان قمر خانم و آقا عبدالرزاق که نامشان قبلاً در این تاریخ آمده است نگارنده تنها به زیارت سرکار گوهر خانم نائل گردیده است که احوال نامبرده قریباً در ضمن شرح حیات فرزند برومندش جناب جمشید محبوبی علیه رضوان الله خواهد آمد. سرکار طوبی خانم (همسر میرزا جواد محبوبی و مادر لطف الله خان) را این عبد زیارت نکرده است زیرا سه سال پیش از تولّد فانی در سال ۱۳۱۱ شمسی صعود فرموده است. (۷) فرزندان جناب آقا محمد ابراهیم صفّار همگی در ظلّ امر مبارک بوده و با حسن خاتمت به ساحت حضرت احدیّت شتافته اند. جناب عباسقلی محبوبی که با سرکار گوهر خانم (دختر آقا عبدالرزاق) ازدواج نموده است نهایت لطف و مرحمت به این فانی داشت و شرح حیات او نیز ضمن احوال فرزندش جمشید عزیز در سطور آینده خواهد آمد. سرکار قدسیّه خانم نیز جوهر ایقان و اخلاص بود و به این بنده بی نوا کمال محبّت و

عاطفت داشت. بدیهی است که احوال دهها تن از اولاد و احفاد آقا محمد کریم آجیل فروش، سرکار هاجر خانم، آقا محمد ابراهیم صفار و آقا عبدالرزاق تبریزی باید در تاریخ امر بهائی در شهر قم مندرج گردد ولیکن اوراق موجود نزد نگارنده تکافوی بیان شرح حیات آنان ندارد و ان شاء الله پس از وصول مدارک لازم و نسبت کافی در مجلد دوم این تاریخ به تفصیل بیان خواهد گشت. در اینجا همانگونه که وعده داده شد به بیان احوال جناب جمشید محبوی (نوه آقا محمد ابراهیم صفار و آقا عبدالرزاق تبریزی) می پردازد تا ختام مسک این بخش از تاریخ ما گردد. اگر چه حیات جمشید ظاهراً ارتباط با تاریخ قم ندارد ولیکن دریغمان آمد که از شرح آن عاری باشد.

جناب جمشید محبوی علیه رضوان الله در سال ۱۳۱۳ شمسی در کوچه حیاط باغ معروف به کوچه بهائی ها در محله باغ فردوس طهران تولد یافت. این محله در سابق سر قبر آقا نامیده می شد. حیاط باغ نام خانه ای بود که به حاجی خان پسر عموی سرکار هاجر خانم (مادر جناب آقا محمد ابراهیم صفار) تعلق داشت. این بنده نگارنده در ایام نوجوانی همراه والده غالباً به حیاط باغ برای زیارت یاران مقیم آن بیت می رفت در حوالی حیاط باغ بیت جناب آقا حسینعلی نور قرار داشت که دو جسد مطهر حضرت رب اعلی و جناب انیس مدتی در آن مخفی بوده است.^(۸) خانه ای که جمشید در آن تولد یافت به حیاط باغ نزدیک بود. در حقیقت پشت حیاط باغ بود. مادر جمشید سرکار گوهرخانم همانگونه که قبلاً گفتیم دختر بلند اختر جناب آقا عبدالرزاق تبریزی بود. گوهر خانم در سال ۱۹۰۷ میلادی در قم تولد یافت و در دو سالگی پدر خویش را از دست داد. مادرش قمرخانم نیز پنج سال پس از درگذشت شوهر صعود نمود. در آن اوقات بیگانگان در ایران استقرار داشتند و روسها در شهر قم بخش اعظم اموال آقا عبدالرزاق را مصادره نمودند. گوهر خانم و دیگر فرزندان آقا عبدالرزاق مدتی در خانه برادر آقا عبدالرزاق، میرزا جوادخان محبوی، و چندی نیز نزد برادر بزرگ خود میرزا عبدالعلی خان محبوی سپری نمودند. چون گوهر خانم پانزده ساله شد او را به عقد ازدواج جناب میرزا عباسقلی محبوی (فرزند آقا محمد ابراهیم صفار و خاور خانم) درآوردند. حاصل این ازدواج پنج فرزند گردید به نامهای ناصر، مهین دخت، جمشید، ایران و منیژه. ناصر در شانزده سالگی در هنگام شیوع تیفوئید حادث در طهران به سال ۱۹۲۶ میلادی صعود نمود. اما خواهران گرامی جمشید سالهاست که در اقطار شاسعه جهان به خدمت مشغول بوده و هستند. گوهر خانم به واقع گوهر ارزنده ای بود و دهها سال در ایران در نهایت ثبوت و استقامت و فداکاری قائم به خدمت. وی در نود سالگی در ۱۹۹۷ میلادی در کلمبیای انگلستان از ایالات کشور کانادا به ملکوت ابهی صعود فرمود. جناب عباسقلی محبوی چهل سال پیش از مرگ همسرش در سال ۱۹۵۸ میلادی در طهران به ملکوت جوادان صعود نمود. باری جمشید عزیز دوران کودکی و نوجوانی را در باغ فردوس و در همان کوچه محل تولد خود سپری نمود. در ایام تحصیل نه تنها نظر آموزگاران را به خویش جلب نمود بسیار مورد مهر شاگردان مدرسه نیز بود. از همان آغاز جوانی به خدمت امر قیام نمود. عضویت در کمیسیونها و لجنتا، تدریس در

کلاسهای درس اخلاق و بعدها عضویت در محافل شهرهای مختلف در ایران و کانادا از افتخارات حیات روحانی او بود. پس از ازدواج نیز این خدمات ادامه داشت تا آنکه جمشید به کانادا مهاجرت نمود. خدمات او در میدان تبلیغ بسیار ارزشمند بود. ولیکن بیماری سرطان بدو امان نداد و رشته حیاتش خیلی زود پاره شد. با وجود مشکلات بیماریش تا آخرین دقائق حیات به نشر نفحات اشتغال داشت تا آنکه در روز بیست و نهم فوریه ۱۹۹۸ میلادی در شهر نورث ونکوور به ملکوت ابهی صعود نمود. در تشییع جنازه او صدها تن از احباب شهرهای مختلف کلمبیای انگلستان و دهها تن از همکاران مسلم و نیز مسیحی کانادائی شرکت داشتند. بخشی از مراسم که ضبط شده بود بعداً از طریق تلویزیون به تماشا گذارده شد. جمشید نه تنها در تشکیلات امر و میدان نشر نفحات توفیق وفیر داشت در مردمداری و خلوص و تواضع نمونه بارز اخلاق بهائی بود. جوهر محبت و شفقت بود. یاران و غیربهایان همه از رفتار او درس می گرفتند. به واقع مصداق پیمان جمال ابهی بود که می فرماید:

"کونوا قدوةً حسنةً بين الناس و صحيفةً بتذكر به الاناس." عليه بهاء الله الابدی و السناء السرمدی. (۹)

زیرنویس بخش چهارم

جناب آقا عبدالرضا تبریزی و خاندان صراف

(۱) مأخذ: فتوکی اصل لوح مبارک موجود نزد نگارنده سطور.

(۲) مأخذ: فتوکی اصل لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

(۳) مأخذ: فتوکی اصل لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

(۴) مأخذ: فتوکی اصل لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

(۵) مأخذ: فتوکی اصل لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

(۶) مأخذ: فتوکی اصل لوح مبارک موجود نزد نگارنده.

(۷) سال صعود طوبی خانم مستند است به فتوکی گواهی بلدیه همدان (مورخ بیست و چهارم مرداد ماه سال ۱۳۱۱ شمسی) موجود نزد نگارنده.

(۸) حیاط باغ در آغاز سه حیاط خلوت داشته و حدود چهل تا پنجاه تن در آن زندگی می کرده اند. بعدها بسیاری از فضلاء و خادمین امر مبارک در کوتاه مدت و یا سالها در آن اقامت کرده اند. جناب فاضل شیرازی، جنابان نثر و سیناء و جناب نعیم از آن جمله بوده اند. جناب آقا یدالله آل نذاف و اعضاء عائله و بستگان نیز پس از تبعید از شهر قم مدتی در آن محلّ مقیم بوده اند. از جمله نفوسی که در اواخر حیات حضرت ولی امرالله در آن بیت ساکن بوده اند. متصاعد الی الله شیخ عبدالکریم شریعتمداریان نوه جناب ملا محمد حمزه شریعتمداز کبیر مازندرانی بود که در همان محلّ صعود نمود.

۹) نگارنده برای بیان احوال جناب آقا عبدالرزاق نیریزی و جناب آقا محمد ابراهیم صفار و بستگان و یازماندگان آن دو از جمله از منابع و مآخذ زیر استفاده کرده است:

الف- مشاهدات و مصاحبات اختصاصی شخصی.

ب- یادداشتها و اوراق متعلقه به جناب جمشید محبوبی.

پ- اصفهانی حاج میرزا حیدرعلی. بهجة الصدور. صفحات ۶۷-۳۶۶.

ت- فاضل مازندرانی. ظهور الحق ج ۶ (خطی). جلد هشتم (قسمت اول)، صفحه ۶۵۵.

بخش پنجم

جناب استاد محمد رضا رضائی

از دیگر نفوس مخلصه‌ای که وسیله خاندان نذاف به شرف ایمان فائز گشته‌اند، جناب استاد محمد رضا رضائی را توان نام برد. استاد محمد رضا در حدود سال ۱۲۸۷ هجری قمری (۱۸۷۰ میلادی) در شهر اردستان چشم به جهان گشود. نام پدرش آقا ابراهیم و نام مادرش کشور خانم بود. پدر استاد محمد رضا او را در نوجوانی جهت تحصیلات دینی به شهر قم فرستاد و بعداً خود نیز با خانواده بدان شهر کوچید. استاد محمد رضا مدتی در شهر قم به تحصیل علوم دینیّه پرداخت و غالباً با طلاب بحث‌های آتشین می‌نمود. چون جوانی باهوش و استعداد و جسور بود در مکالمات خویش با طلاب پیروز می‌گشت. این اوضاع یکی دو سال به طول انجامید. سرانجام استاد محمد رضا دریافت که در مدرسه جز قیل و قال چیزی نیست و باید عشق و حال را در جای دیگر یافت.^(۱) یک روز از محله چهار مردان قم ردّ می‌شد مشاهده کرد که گروهی از ارادل به خانه‌ای سنگ می‌ریزند و به اعضاء خاندان ساکن آن فحاشی می‌نمایند. از قرائن و کلمات رکیک ارادل دریافت که ساکنان آن خانه بابی‌اند (بهائی‌اند). در اندیشه فرو رفت زیرا اعضاء آن خاندان یعنی عائله نذاف را می‌شناخت و قبلاً نیز در مدرسه طلاب در باب آنان چیزهایی شنیده بود. نفرت از قیل و قال طلاب متظاهر، اعمال ناروای او باش و مردم متعصب و مظلومیت بهائیان او را واداشت که در اطراف خاندان نذاف تحقیق بیشتری نماید. آن ایام حدود سالهای ۸-۱۳۰۷ هجری قمری (۹۰-۱۸۸۹ میلادی) بود. استاد محمد رضا با جناب آقا محمد حسین نذاف معاشرت می‌نماید و به خاندان نذاف راه می‌یابد. انقباس طیبیه برادران و محبت سرشار اعضاء خاندان اعم از نسوان و مردان او را اسیر می‌نماید و سرانجام پس از زیارت برخی از آثار مبارکه جمال ابهی به اوج ایمان فائز می‌گردد. ولیکن در کمال حکمت رفتار می‌نموده و سالها ایمان او مکتوم بوده است. رفته رفته از مدرسه کنار می‌کشد و از طلاب علوم دینیّه می‌برد. پدرش که بی میلی او را به مدرسه و کسب علوم دینیّه می‌بیند بسیار محزون می‌شود. هر چه پسر را نصیحت می‌کند سودی نمی‌برد. لذا او را به خود وا می‌گذارد. بلایای وارده بر احبای مظلوم قم و استقامت آنان سبب می‌شود که استاد محمد رضا به حرکت و غیرت آید. هر چه سعی می‌کند که خود را آرامش بخشد دیگر میسر نمی‌شود.

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
باری اندک اندک در باب او زمزمه‌ها شد و برخی شنیدند که او از جماعت بایه است ولیکن باور

نکردند. استاد محمد رضا در آن ایام معمار ماهری شده بود و استادش مسلم کل بود. حدود سی و پنج سال داشت که با سرکار فاطمه خانم که بسیار جواهر از او و فرزند یگانه خانواده بود ازدواج نمود. بستگان فاطمه خانم نیز چون خربشان استاد محمد رضا متعصب بودند ولیکن از ایمان وی در آغاز اطلاع نداشتند. چون استاد رضائی عاشقانه قیام به تبلیغ امرالله نمود، گروهی از حسودان و مغرضان به مخالفت برخاستند. پدر استاد که کار را چنان دید به نصیحت او پرداخت ولیکن تأثیری ننمود. چون پدر ناامید گشت و آرزو داشت که پسر تبرّی نماید به خشونت توسّل یافت، آنهم کارگر نگشت. لذا روزی به مسجد رفت و در بالای منبر اعلام نمود که ای مردم پسر من بابی شده و قتلش واجب است. مردم متعصب و وحشی به هیجان آمدند و قصد قتل او نمودند. علماء بلد نیز فتوای قتل دادند. دیگر معلوم است که چه هنگامه‌ای برپا شد. جناب آقا یدالله ندّاف فوراً به حکومت خبر داد و مأموران حکومت مانع هجوم عام گردیدند. علماء که با مقاومت حکومت روبرو شدند فریاد وادینا بلند نمودند. صنف استادان بنا و معماران شهر قم از استاد محمد رضا حمایت کردند. این بود که علماء توفیق بر قتل استاد نیافتند ولیکن مصرّاً از حکومت خواستند که نامبرده از شهر قم اخراج شود. چون استاد از جریان اطلاع یافت شبانه از شهر قم فرار کرد و به طهران رفت. آن ایام اواخر سال ۱۳۳۰ هجری قمری (۱۹۱۱ میلادی) بود. پس از فرار یا تبعید استاد محمد رضا یکی از منسوبان او اوراق و مدارک موجوده در خانه وی را نزد علماء قم برد و علماء پس از بررسی دریافتند که در میان اوراق سواد الواح متعدّده از حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء به اعزاز آقا محمد رضا ندّاف، آقا یدالله ندّاف و دیگر اعضاء خاندان آنان است. این بود که مجدّداً بلوا گشت و علماء فتوای قتل آن مظلومان صادر نمودند که با دخالت حکومت به اخراج از شهر تبدیل یافت.^(۲)

فاطمه خانم همسر استاد رضائی پس از تبعید او در مشکلات فراوان افتاد. مجتهد بزرگ شهر اصرار داشت که او را طلاق نگرفته به شخص دیگر شوهر دهد زیرا معتقد بود که هر کس بابی شود مرتد است و زنش بر او حرام است. پدر فاطمه خانم نیز در این کار اصرار می‌ورزید. فاطمه خانم از استاد در آن زمان دو فرزند به نامهای مریم و روح الله داشت و نمی‌دانست چه کند. این نیز باید گفته شود که فاطمه خانم بر اثر درایت و خلوص و صفاء قلبش دریافته بود که آنچه شوهر می‌گوید در عین صحت است و حقّانیت امر مبارک مبرهن است. برادر استاد رضائی نیز به امر مبارک مؤمن شده بود. آندو با یکدیگر مشورت می‌نمایند و قرار بر فرار از شهر قم می‌گذارند. یک روز به بهانه زیارت حضرت معصومه فاطمه خانم همراه دو فرزندش از خانه خارج می‌شود و در نقطه معین به برادر شوهر خویش می‌پیوندد و هر دو مال گرفته عازم طهران می‌شوند. برادر استاد رضائی نیز تحت تعقیب علماء بوده و هنگام فرار از قم همسر و فرزند خویش را در آن شهر به امان خدا سپرده بوده است. لذا مجتهد بزرگ شهر همسر او را طلاق داده و آن زن همسر مرد دیگری شده بوده است. برادر استاد پس از وصول به طهران عریضه‌ای به حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشته و جریان را به عرض می‌رساند. پس از

چندی لوح مبارک ذیل به اعزازش نازل می‌گردد:

”هو الله“

ای حبیب دل و جان شکرکن خدا را که مورد امتحان شدی و در افتتان شدید افتادی. الحمد لله ملال نیافتی، کلال نیاوردی و از زوجه حلال گذشتی... حال الحمد لله تو جامی از این عذب فرات نوشیدی و از این شهد بقاء چشیدی و در طوفان شماتت و ملامت اعداء ثابت قدم ماندی. غصه مخور رفیق منی. مرا هم از این جام نصیبی و از این شهد بهره‌ای بود. الی الآن هر وقت به خاطر آید سبب شادمانیست و علت سرور و کامرانی. زیرا در سبیل الهی بود. یکی از بنات اعمام از صغر سن به اراده مبارک نامزد این عبد شد. چون به بغداد آمدیم عم بزرگوار به ساحت اقدس شتافت و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود ولی این عبد قبول نمی‌نمود. عاقبت به امر قطعی جمال مبارک قبول نمودم. مع ذلک همواره آرزوی تجرد داشتم تا به ادرنه آمدم. در ادرنه بودیم که عمه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت محض سرور خاطر او کوشید تا آن بیچاره را به پسر صدراعظم میرزا علی خان داد. از قرار مذکور گریه کنان هراسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که به مرض سل مبتلا گردید مسلماً وفات نمود. رحمة الله علیها. اگر چه اطناب و اسهاب گردید ولی مقصود اینست که شما بدانید رفیق هم دارید تنها نیستید. امیدواریم که ان شاء الله در ملکوت ابهی به لقای حوریات معانی مسرور و مشعوف شوی. تلافی مافات خواهد شد. غصه مخور زیرا عدد حوریات معانی غیرمتناهی است. در حدیث سبعین الف حوریه ذکر شده و علیک البهاء الابهی. ان شاء الله بی‌دل در همک بدینار. ع.ع.“ (۳)

باری فاطمه خانم همراه فرزندان خویش مریم و روح الله در طهران به استاد محمد رضا رضائی پیوست. استاد با آنکه در معماری مهارت کامل داشت چون در آغاز در طهران با نفوس آشنائی نداشت کار مناسبی نیافت و لذا تن به هر کار داد و مدتی مانند دیگر بنایان به کارگری پرداخت. ولیکن خیلی زود استعداد خویش را نشان داد و به کارهای معماری مهمی دست یازید. رفته رفته با احباب طهران معاشرت یافت و برایش شهرت عظیمه نیز حاصل گشت. به حدی که در بلدیة طهران (شهرداری طهران) او را به عنوان معمار و مهندس عالیمقام استخدام نمودند. مدتی در بلدیة بود و قصد اصلاح بازارها و بناهای آن شهر را داشت ولیکن چون وارد عمل شد تجار و کسبه متعصب بازاری علیه او قیام نمودند و لذا بلدیة عذر او را خواست. فاطمه خانم همسر استاد که مقداری طلاآت داشت با نهایت فداکاری آنها را فروخت و به استاد پیشنهاد کرد که با آن پول زمین بخرد و به خانه‌سازی بپردازد. استاد نیز توصیه همسرش را پذیرفت و با مهارتی که در امور معماری و مهندسی داشت به ساختمان سازی

پرداخت. به زودی صاحب باغها و عمارات متعدده گشت. نام استاد محمد رضا رضائی در کنار برخی از دیگر اغنیاء بهائی شهرت یافت. استاد در عین تلاش برای افزایش ثروت خویش به مال دنیا بی اعتناء بود. بدین علت بود که چون در سال ۱۳۱۵ شمسی همراه یکی از کدخدایان ده ملکی خویش واقع در ورامین عازم اردستان گردید تا به اموال اجدادی سرکشی کند و آنها را به ضبط برساند عواطف روحانی سبب گشت که آن اموال را به بستگان خود ببخشد. همان بستگان که روزی او را تکفیر کرده بودند. این فداکاری تأثیر عجیبی در خویشان استاد کرد و همواره از او تجلیل می نمودند. استاد رضائی دهها سال در طهران قائم به خدمت امرالله بود. باغ معروف رضائی در چهار راه رضائی (واقع در خیابان نواب طهران) مرکز تشکیلات و احتفالات مختلف و عظیم نواحی غرب طهران بود. نگارنده نخستین بار در شش سالگی در سال ۱۳۲۰ شمسی و در باغ رضائی خدمت استاد رضائی رسید. از قرائن محفل الفت منعقد بود و عده کثیری از احباب در محفل حضور داشتند. بیاد دارم جناب رضائی کت و شلوار سپید به تن و کلاه حصیری بر سر داشت و کراوات زده بود. یکی دو ماه بعد که به کلاس اول درس اخلاق رفتم و در کلاس شادروان شیرین خانم تیرانداز شرکت نمودم، هر جمعه استاد رضائی را زیارت می کردم. در آن اوقات مرد میانه سالی بود. باغ بزرگ رضائی حظیرة القدس محل بود و جلسات بین نواحی نیز در آنجا منعقد می شد. جشن نوروز، جشن عید رضوان، جشن کلاسهای درس اخلاق، جلسات ترقی نسوان، جلسات الفت همه در باغ رضائی برگزار می گردید. لذا در طول سالها به مناسبت های مختلف از آن باغ خاطرات جالبی دارم که در دفتر خاطرات خویش نوشته ام. باری در همان باغ بود که نخستین بار سرکار فاطمه خانم همسر استاد را زیارت کردم. این بانوی مؤمنه اگر چه "حرفی از علم نخوانده بود" ولیکن هر آن در اندیشه هدایت دیگران بود. با غالب همسایگان و کسبه محل در باب امر مبارک مذاکره کرده بود و تنی چند نیز فائز به ایمان گشته بودند. فاطمه خانم بانویی روشن فکر بود و در ایامی که دختران مجاز به رفتن مدرسه نبودند با نهایت شجاعت دختر خود مریم را به مدرسه فرستاد و برایش معلم موسیقی گرفت. لیکن متأسفانه عمر مریم نپائید و در سیزده سالگی صعود نمود. باری استاد رضائی پس از عمری خدمت به عتبه مبارکه الهیه در حدود هشتاد و چهار سالگی در ۱۹۵۳ میلادی با نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود.^(۴) سرکار فاطمه خانم نیز در سال ۱۹۵۸ میلادی صعود نمود. از ازدواج استاد رضائی و فاطمه خانم علاوه بر مریم که در نوجوانی صعود نمود پنج فرزند باقی ماندند که آنان عبارتند از روح الله، رحمت الله، روحانیه، رضوانیه و نورانیه. جناب روح الله رضائی در سال ۱۹۰۶ میلادی در قم تولد یافت. مدتی پس از فرار پدر به طهران او نیز همراه مادرش بدان شهر رفت و چند سال در مدرسه تربیت به تحصیل پرداخت. سپس با پدر در فلاحت و کارهای ساختمانی سهیم گشت. در انجام خدمات امریه نیز در کنار پدر بود. وی با سرور خانم پروردگاری که زرتشتی بود ازدواج نمود. سرور خانم پس از ازدواج به مقام ایمان فائز گشت. این زوج مخلص و موقن سالها در طهران قائم به خدمت امرالله بودند و در حوادث اخیر ایران

تحمل مصائب بسیار نمودند. صعود جناب روح الله رضائی در سال ۱۹۹۲ میلادی در طهران واقع گشت. فرزند دیگر جناب استاد رضائی سرکار رضوانیه خانم بود که با جناب سرهنگ محمد رضائی ازدواج کرد. آن دو نیز سالها قائم به خدمت امرالله بودند. رضوانیه خانم در نودسالگی در سال ۱۹۹۸ میلادی به ملکوت ابدی صعود نمود. سرکار نورانیه خانم و رحمت الله خان در طهران ساکنند. اما سرکار روحانیه خانم که سرآمد فرزندان جناب رضائی است در سال ۱۹۱۴ میلادی در طهران تولد یافت. سالها از محضر فضلاء امرالله استفاده نمود. غالباً ایام حیات را در میدان هجرت و نشر نفحات الله سپری فرمود. همسر ارجمندش شادروان جناب اردشیر تیرانداز نیز در همه خدمات با او شریک بود. خادم جلیل امرالله جناب دکتر نصرت الله تیرانداز و جناب دکتر هوشمند تیرانداز استاد سابق دانشگاه طهران و روان‌پزشک معروف فرزندان برومند این زوج مخلص و جانفشان‌اند. سرکار روحانیه خانم اینک در فرانسه مقیم است. (۵)

زیرنویس بخش پنجم جناب استاد محمد رضا رضائی

- (۱) تیرانداز روحانیه. مختصر تاریخ حیات استاد محمد رضا رضائی (خطی). صفحات ۲-۱.
- (۲) مأخذ: یادداشت‌های جناب آقا حبیب الله آل نذاف (فرزند آقا محمد حسین نذاف).
- (۳) مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد پنجم، صفحات ۷۸-۷۶.
- (۴) تیرانداز روحانیه. مختصر تاریخ حیات استاد محمد رضا رضائی (خطی)، صفحه ۱۴.
- (۵) نگارنده برای بیان احوال جناب استاد محمد رضا رضائی و فرزندان و همسر او علاوه بر منابع بالا از مصاحبات اختصاصی با آنان و اطلاعات شخصی مدد گرفته است.

بخش ششم

جناب آقا مهدی خادم میثاق

از دیگر جاودانه‌های شهر قم جناب آقا مهدی خادم میثاق است. بر اساس مدارک موجود نزد نگارنده داستان ایمان نامبرده به امر اعظم به شرح زیر است. روزی جناب آقا محمد رضا ندّاف در قم به حمام می‌رود. حمام دار که نامش آقا مهدی و مردی بسیار متعصب بوده قصد قتل وی می‌نماید. چون تیغ بر حنجر آقا محمد رضا می‌گذارد با خشم فراوان فریاد می‌زند که شماها نجس و مخالف با شریعت مقدّسه اسلامید لذا قتلتان واجب است. آقا محمد رضا در نهایت اطمینان و ثبوت بی‌آنکه ترس به خود راه دهد می‌فرماید آقا مهدی آنچه به شما گفته‌اند کذب محض است. من نام پسرَم را علی محمد گذاشته‌ام اگر مخالف اسلام بودم هرگز چنین نمی‌کردم. ما به قرآن شریف و اسلام اعتقاد داریم آنچه می‌گوئیم اینست که حضرت قائم موعود ظاهر شده است. چه خوب است شما علما را جمع کنید تا با ما گفتگو نمایند. اگر حقّانیت صاحب این ظهور ثابت شد که دیگر حقّ با ماست. اگر نتوانستیم حقیقت ظهور جدید را ثابت کنیم هر چه علماء حکم نمایند می‌پذیریم. آن وقت شما هم می‌توانید به آرزوی خویش که قتل ماست برسید. آقا مهدی اگر چه مردی متعصب بوده ولیکن باوجدان و جوانمرد نیز بوده است. این بوده که آن روز تأمل می‌کند تا ترتیب مذاکرهٔ بهائیان را با علماء بدهد و به منظور خود نیز برسد. از آنجا که ارادهٔ الهی همواره در جهت خیر خلق است آقا مهدی چند روز بیمار و بستری می‌گردد و در آن روزها تصمیم می‌گیرد که با برخی از بهائیان جدّاً به مذاکره پردازد. و چون آقا محمد رضا ندّاف و استاد اسمعیل عبودیت را خوب می‌شناخته بدانان رجوع می‌نماید. حدود یک سال به تحقیق می‌پردازد. فضل الهی و محبّت خاندان‌های عبودیت، ندّاف و فیضی (عبدالحسین خان و عبدالعلی خان) سبب ایمان او می‌گردد. در اینجا لازم می‌داند به بیان شرح احوال این نفس خدوم پردازد و اشارتی به اولاد و احفاد او نماید.

جناب آقا مهدی که مدّتی پس از ایمان از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء به "خادم میثاق" ملقب گردید. در حدود سال ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۸۴ میلادی) در شهر قم و در خانواده‌ای بسیار متعصب تولّد یافت. پدرش آقا غلامحسین مالک سه حمام بزرگ در آن شهر بود و زندگی راحتی داشت. آقا مهدی چند سال تحصیلات ابتدائی نمود و به رسم زمان زیارت قرآن شریف را نیز به پایان برد. از همان ایام نوجوانی در یکی از حمام‌های پدرش به کار اشتغال یافت و در ضمن همراه برادرانش به زورخانه رفت و به تدریج میاندار زورخانه شد. در بیست و یک سالگی حدود ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۵

میلادی) با دوشیزه‌ای به نام قمر سلطان ازدواج نمود. در همان ایام بود که به تحقیق در خصوص امر مبارک پرداخت و سرانجام به اوج ایمان فائز گشت. خادم میثاق پس از ایمان نیز همچنین به زورخانه می‌رفت و میاندار بود و تمرینات ورزشی را با عبارت "بر منکر صاحب الزمان لعنت" آغاز می‌نمود ولیکن ورزشکاران و تماشاچیان نمی‌دانستند به کدام شخص مبارکی به عنوان صاحب الزمان اشاره می‌کند. در سال ۱۹۰۶ میلادی نخستین فرزند خادم میثاق و سرکار قمر خانم تولد یافت که نام او را علی محمد نهادند. فرزند دوم نیز چهار سال بعد (۱۹۱۰ میلادی) تولد یافت و به عباسعلی تسمیه گردید. منسوبان جناب خادم میثاق از این نامگذاری‌ها بسیار راضی بودند و هرگز گمان نمی‌کردند که علت حقیقی تسمیه بدین نامها چیست. خادم میثاق هر هنگام فرصت مناسب پیش می‌آمد مژده ظهور را به مستعدان می‌داد. چنانکه مرحوم آقا رجبعلی به محبت او و آقا محمد رضا نداف در ظل امر مبارک وارد شد. از فرزندان آقا رجبعلی جناب علی محمد وحیدیان علیه رضوان الله تا پایان حیات مؤمن و در نهایت ثبوت و استقامت بود. فرزند برومند وحیدیان جناب دکتر شهاب وحیدیان پزشک معروف اینک در طهران شب و روز در نهایت خلوص و جانفشانی قائم به خدمت و مؤید و موفق است.

باری جناب خادم میثاق سرانجام تصمیم گرفت که امر مبارک را به پدر خویش ابلاغ نماید. پدر که بیشتر ایام حیات را با علمای دین و متعصبین سپری می‌نمود چون از ایمان پسر آگاهی یافت بسیار برآشفته و فرزندش را جداً تهدید به قتل نمود. این بود که خادم میثاق شبانه با وجه مختصری که همراه داشت راهی طهران گردید. در میان راه در قریه حسن آباد از املاک جناب سید نصرالله باقراف علیه رضوان الله توقف نمود. جناب باقراف از وی خواست که مباشر املاک او در حسن آباد باشد و خادم میثاق این شغل را پذیرفت و به پدرش پیغام داد که همسر و فرزندان را نزد او به حسن آباد بفرستد. ولیکن پدر امتناع نمود و پیغام فرستاد که آنها در قم خواهند ماند و اگر تو آمدی و توبه کردی آنها را خواهی دید. پس از مدتی خادم میثاق از شغل مذکور استعفاء می‌کند و به طهران می‌رود. در آغاز در شهربانی به عنوان مأمور پلیس استخدام می‌شود. پس از مدتی وسیله یکی از یاران که در شهرداری طهران پست مهمی داشته در آن اداره اشتغال می‌یابد. خادم میثاق در آن اوقات مجدداً از پدر می‌خواهد که زن و فرزندان را به طهران بفرستد. این بار پدر پس از مشورت با یکی از علماء قم آنان را به طهران می‌فرستد. جناب خادم میثاق حدود بیست سال تحصیلدار شرکت خیریه بود. با دوچرخه خویش به تمام مناطق طهران بزرگ می‌رفت و با نهایت عشق و تلاش تقبلی یاران را در برابر تسلیم قبوض مربوطه جمع آوری و به لجنه مربوطه تقدیم می‌نمود. در کنار این خدمت بی شائبه که بی نهایت مورد عنایت حضرت ولی امر الله و تشکیلات امریه بود در میدان تبلیغ نیز موفق بود. شهادت و فداکاری او در این میدان نیز زبانزد خاص و عام بود. غالباً احباب او را برای ابلاغ کلمه الله به طالبان حقیقت به خانه خویش دعوت می‌نمودند. هفته‌ای یک شب نیز در خانه خودش بیت تبلیغ دائر بود و جناب میرزا تقی خان بهین آئین از ناشرین معروف نفحات الله با متحرران مذاکره می‌فرمود.^(۱) خادم میثاق در طهران صاحب

یک پسر و سه دختر دیگر نیز گردید. همسرش قمر سلطان خانم نیز که در آغاز مؤمن نبود بر اثر مساعی خادم میثاق و مذاکرات مبلّغه شهیره فائزه خانم^(۲) و رؤیای صادقه‌ای که خود دید افتخار ایمان یافت. فرزندان وی نیز همه در ظلّ امرالله وارد شدند. خادم میثاق با منسوبان غیربھائی خود به هر ترتیب بود روابط دوستانه برقرار کرد و باب معاشرت با آنان باز نمود. وی پس از یک عمر خدمت و جانفشانی در سال ۱۹۴۳ میلادی به ملکوت الهی پرواز نمود.^(۳)

نخستین فرزند جناب آقا مهدی خادم میثاق جناب علی محمد خادم میثاق بود. وی همانطور که قبلاً مذکور گردید در سال ۱۹۰۶ میلادی در شهر قم تولّد یافت. دوست عزیز روحانی جناب دکتر ایرج خادمی در خصوص شرح حیات جناب علی محمد خادم میثاق چنین می‌نویسد:

"... در سنین کودکی به اتفاق مادر و برادر خود به طهران کوچ کرد و به پدر که به دلیل گرویدن به آئین بهائی ناگزیر به ترک دیار شده بود پیوست. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه تربیت پسران گذراند و سپس به مدرسه فلاح (کشاورزی) رفت. چون مدرسه فلاح را موافق ذوق خود نیافت به یاری پدر و تشویق تنی چند از احباء به خصوص مرحوم سرهنگ نجی رئیس دسته موزیک ارتش (برادر بزرگتر شهید مجید جناب دکتر حسین نجی عضو محفل ملی ایران) وارد مدرسه موزیک شد و تا سال ۱۳۰۷ که نام آن آموزشگاه به مدرسه موسیقی دولتی تبدیل یافت به تحصیل در آن مدرسه ادامه داد. در زمانی که فیلم‌های صامت (بی صدا) در سینماهای طهران نمایش داده می‌شد خادم میثاق گاهی با نغمات پیانو آن فیلم‌ها را مصوّت و مهیج می‌کرد. صبح‌ها برنامه رادیوئی ورزش سوئدی را با ضربه‌های پیانو همراهی می‌نمود. شادروان روح الله خالقی می‌گوید: در آن سال که به سمت معلّمی آن مدرسه منصوب شدم علی محمد خادم میثاق شاگرد آنجا بود و بسیار جدّی و علاقمند به تعقیب تحصیلات خود اشتغال داشت. به دروس علمی مدرسه شوق فراوان داشت و مسائل هارمونی را خیلی خوب حلّ می‌کرد. بعدها دوره متوسطه آن مدرسه را به پایان رسانید و وارد دوره عالی هنرستان موسیقی شد ولی نظر به گرفتاری‌های زندگی نتوانست آنجا را تمام کند. این بود که وارد خدمت وزارت فرهنگ شد ولی هر وقت مجالی بدست می‌آورد مطالعات خود را در رشته موسیقی تعقیب می‌کرد. مخصوصاً از معلّمین خارجی که در هنرستان بودند استفاده‌های زیاد برد."

در زمان ریاست کلنل علینقی وزیری و معاونت مرحوم روح الله خالقی، خادم میثاق به استخدام هنرستان عالی موسیقی که در آن وقت تابع وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) بود درآمد. ابتداء فقط تدریس می‌کرد. بعدها علاوه بر تدریس نیابت ریاست آن مدرسه را نیز برعهده گرفت. کار دیگری که در وزارت فرهنگ به او محوّل گردید سرپرستی اداره تازه تأسیس موسیقی مدارس بود. خادم میثاق پنجاه نفر معلّم حرفه‌ای از جاهای مختلف از جمله از دسته موزیک ارتش و نیز خارج از کشور استخدام

کرد که اینها به کار تعلیم سرود و موسیقی به دانش‌آموزان مدارس مشغول شدند. در عین حال با استفاده از همین عده ارکستر بزرگی تشکیل داد که به رهبری خودش در جشن‌ها و اعیاد ملی سرودهای میهنی می‌نواختند. خادم میثاق از سال ۱۳۲۰ در ارکسترهای مختلف رادیو طهران نوازندگی کرد و چند سال هم رئیس یکی از ارکسترهای آن رادیو بود. ساز تخصصی خادم میثاق پیانو بود ولی سازهای دیگر مانند کوترباس، ویلون و ترمبون هم می‌نواخت که در همه آنها مهارت داشت... در آغاز تأسیس انجمن موسیقی ملی (سال ۱۳۲۳ شمسی) عضو مؤسس آن انجمن بود... از ابتدای تأسیس ارکستر سنفونیک طهران که در اواخر سلطنت رضا شاه پا گرفت به عنوان نوازندهٔ اول کوترباس با آن ارکستر همکاری داشت... چندی بعد به ادارهٔ هنرهای زیبای کشور... منتقل و پس از طی مراحل سرانجام سرپرستی ارکستر شمارهٔ یک آن اداره را که به نام خود او ارکستر خادم میثاق شناخته می‌شد عهده دار گردید... وی در سرودسازی مهارت بسیار داشت... وی سرودهای بسیاری نیز ساخته است که برخی چاپ شده و برخی هنوز چاپ نشده است.

شادروان علی محمد خادم میثاق در فعالیت‌های امری نیز موفق بود. در لجنهٔ ملی موسیقی... همکاری مستمر داشت. از جمله چند دسته‌گُر (آواز جمعی) از میان جوانان خوش صدا تربیت و آماده کرده بود که در جشن‌های مئوی (جشن‌های اولین قرن بهائی) در نقاط مختلف طهران و حومه بخصوص در سالن قدیم حظیرةالقدس طهران سروده‌های جذّاب و دلنشین را اجراء می‌کردند. آقای عطاءالله خادم میثاق در ضمن نامه‌ای که برای بنده فرستاده‌اند... می‌نویسند:

"باید یادآور گردید که مرحوم علی محمد خادم میثاق ذوق موسیقی را از پدرم به ارث برد که زورخانه کار معروفی بود و با ضرب و ریتم آشنائی وافر داشت و گرنه در زمان کودکی و نوجوانی برادرم هیچ وسیلهٔ موسیقی یا وسیلهٔ صوتی مانند رادیو و گرامافون در اختیار نبود تا محرک ذوق موسیقی در او قرار گیرد. از این لحاظ می‌توان ایشان را از نوابغ به شمار آورد. خود من که مدتهاست با موسیقی اروپائی سر و کار دارم دور از علائق هم خونی و حبّ برادری به جرأت می‌توانم علی محمد خان را با موسیقی دانان برجستهٔ اروپا در عصر حاضر مقایسه کنم. ایشان علاوه بر احاطه در موسیقی ملی ایران در موسیقی کلاسیک اروپائی نیز کاملاً مطلع بود و در آهنگسازی تبحر و ذوق سرشار داشت. از میان فرزندان برادرم یکی از دخترها در رشتهٔ پیانو از آکادمی موسیقی وین دانشنامه گرفت و پیانیست خوب و قابل است."

آقای شاپور بهروزی نویسندهٔ کتاب چهره‌های موسیقی ایران در پایان نوشتار جذّاب خود دربارهٔ شادروان علی محمد خادم میثاق با لحنی صمیمی و اندوهبار می‌گوید:

"هرگز کسی تصوّر نمی‌کرد خادم میثاق به این زودی محفل دوستان و هنرمندان را ترک کند. او سالهای دیگری هم می‌توانست برای موسیقی ما خدمتگزاری لایق باشد. ولی هر کس هم در زندگی نصیبی دارد و نصیب او جز تلخکامی نبود. در تابستان سال ۱۳۳۷ از طرف اداره‌اش مأموریت یافت که به اتفاق همکاری به اصفهان برود و در جمع‌آوری آهنگهای محلی اقدام کند. در بازگشت به طهران، گویا اتومبیلشان نقصی پیدا کرد و ناگزیر شدند که با اتوبوس باز گردند. ولی دوست هم سفرش حاضر نشد با اتوبوس حرکت کند. خادم میثاق چون مردی وظیفه‌شناس بود و مأموریتش به پایان آمده بود با اصرار تمام حرکت کرد. آری با شتاب تمام به سوی مرگ شتافت. اتوبوس شب‌رو با کامیونی که تیر آهن می‌برد تصادف کرد و در دم جان سپرد. گوهر نایابی که این چنین برای وطنش تربیت شده بود به این سادگی از دست رفت و جامعه هنرمندان را داغدار کرد. افسوس و زهی افسوس."

حسین دهلوی هنرمند مشهور در رثای او نوشت:

"اینک که یاد هنرمند فقید علی محمد خادم میثاق را گرامی می‌داریم توجه به این نکته لازم است که او نه تنها هنرمند بلکه انسانی واقعی بود. گر چه بیشتر مردمان فکر می‌کنند هنرمندی فقط در آموختن رموز و تکنیک رشته‌ای از رشته‌های هنری است ولی بر اهل نظر پوشیده نیست که مردمی و بشردوستی بر مفهوم هنر حکومت دارد و بی‌وجود آن این نیز متصوّر نیست. ما در اجتماعی زندگی می‌کنیم که متأسفانه ارباب هنر اغلب به این نکته توجه کافی مبذول نمی‌کنند... برای چنین جامعه‌ای درگذشت هنرمندی چون خادم میثاق به راستی ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر محسوب می‌شود..." (۴)

محقق ارجمند جناب مهندس عبدالحمید اشراق در خصوص فرزند دیگر جناب میرزا مهدی خادم میثاق، جناب عطاءالله خادم میثاق، می‌نویسد:

"وی پس از اتمام تحصیلات ابتدائی در مدرسه تربیت با راهنمایی برادر بزرگ خود علی محمد میثاق که هم سمت پدری و هم معلمی برای ایشان داشت وارد هنرستان عالی موسیقی شد... عطاءالله خادم میثاق اولین دانشجوی لیسانس در موسیقی کلاسیک غربی در ایران است و قبل از او کسی به دریافت لیسانس موفق نشده بود. وی در پایان تحصیل به تدریس در هنرستان عالی موسیقی پرداخت و در ارکستر هنرستان سمت کنسرت ماستر را به عهده گرفت و در اکثر اوقات ارکستر را شخصاً اداره می‌کرد. پس از آن به سمت کنسرت ماستر در ارکستر سمفونیک طهران

مشغول شد و در سال ۱۹۵۷ از طرف وزارت فرهنگ و هنر برای ۶ ماه به آمریکا و سپس برای ۳ سال به اتریش اعزام گردید. وی پس از اخذ فوق لیسانس از آکادمی موسیقی وین به طهران بازگشت و به فعالیت خود ادامه داد. خادم میثاق پس از اینکه خود را بازنشسته نمود به اتریش رفت و در شهر بادن وین BADEN WIEN برای مدت ۱۷ سال سمت کنسرت ماستر ارکستر این شهر را به عهده داشت... (۵)

جناب عطاءالله خادم میثاق در هفتاد و هشت سالگی به تاریخ بیست و سوم اکتبر ۱۹۹۸ میلادی به ملکوت ابدی صعود نمود. چند ماه پیش از آن همسر مهربان و وفادارش سرکار نورانیّه خانم چشم از جهان دون بسته بود. دکتر بیژن خادم میثاق موسیقی دان شهیر فرزند برومند این زوج ارجمند است. معهد مقدّس اعلی در پیام رضوان ۱۵۶ بدیع ساحت رفیع به بیژن خادم میثاق و جائزه مهمّی که به مناسبت خدمات شایسته‌اش به عالم موسیقی دریافت نموده اشاره فرموده‌اند. (۶) اما پسر دیگر جناب آقا مهدی خادم میثاق جناب عباسعلی خادم میثاق نیز موسیقی دان ارزشمندی است ولیکن موسیقی را به صورت حرفه‌ای دنبال نکرده است. متأسفانه مدارک ارسالی موجود نزد نگارنده تکافوی بیان احوال دختران جناب آقا مهدی خادم میثاق را نمی‌نماید. امید است اطلاعات لازم و شرح احوال آنان فراهم شود و در مجلد دوم این کتاب بیاید. از نسل آقا مهدی خادم میثاق علاوه بر نفوس یاد شده در بالا هنرمندان ارجمند دیگری در جهان موسیقی درخشانده‌اند که از میان آنان سرکار فرشته خانم خادم میثاق دختر جناب عطاءالله خادم میثاق، و نیز فرزندان گرامی دکتر بیژن خادم میثاق و همسرش سرکار شیرین خانم نوری زادگان یعنی وحید و مارتا را توان نام برد. بدین فهرست نام دو نوه دیگر جناب عطاءالله خادم میثاق کارتارین و آرام نیز باید افزوده شود.

زیرنویس بخش ششم جناب آقا مهدی خادم میثاق

(۱) برای آگاهی از شرح حیات و خدمات جناب بهین آئین از جمله رجوع فرمایند به: سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد نهم، صفحات ۸۱-۴۳۹.

(۲) برای آگاهی از احوال و خدمات فائزه خانم از جمله رجوع فرمایند به:

الف- فاضل مازندرانی، ظهورالحق، جلد هشتم (قسمت اول)، صفحات ۹۰-۴۸۶.

ب- اصفهانی حاج میرزا حیدرعلی، بهجة الصدور، صفحات ۴۳-۴۴۱.

پ- ارباب فروغ، اختران تابان، جلد نخست، صفحات ۸۵-۲۷۵.

- (۳) نگارنده برای بیان شرح حیات جناب آقا مهدی خادم میثاق علاوه بر اطلاعات و مسموعات متفرقه شخصی از اطلاعات سرکار بهیته خانم آل نذاف و نوشته ارسالی جناب مهدی خادم میثاق نوّه ارجمند صاحب شرح حال استفاده نموده است.
- (۴) رجوع فرمایند به: خادمی ایرج. نگاهی به موسیقی ایران و یادی از هنرمند نام‌آور بهائی علی محمد خادم میثاق. مندرج در نشریه پیام بهائی، شماره ۲۰۱ (اگست ۱۹۹۶) صفحات ۲۸-۳۲. به طوری که نویسنده گرامی در زیرنویس صفحه ۳۲ مرقوم فرموده سرگذشت جناب علی محمد خادم میثاق را با استفاده از نوشتارهای شادروان روح الله خالقی، شاپور بهروزی و نامه جناب عطاء الله خادم میثاق (برادر علی محمد خادم میثاق) فراهم نموده است. بدیهی است که مشاهدات و مطالعات شخصی نویسنده نیز از منابع زندگینامه مذکور بوده است.
- (۵) رجوع فرمایند به: اشراق عبدالحمید. ملاحظاتی درباره موسیقی ملی ایران و یادی از چند موسیقیدان بهائی. مندرج در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر. مجلد هشتم، نشر آکادمی لندگ، ۱۹۹۷ میلادی، صفحات ۶۴-۱۶۱.
- (۶) برای آگاهی از شرح احوال و خدمات جناب دکتر بیژن خادم میثاق از جمله رجوع فرمایند به: نشریه پیام بهائی. شماره ۲۴۱ (دسامبر ۱۹۹۹) صفحات ۳۴-۳۲.

بخش هفتم

جناب دکتر نعمت الله خان صابر

جناب دکتر نعمت الله خان صابر (پیرمرادی) از جمله نفوس مبارکه ایست که در شهر قم وسیله جناب آقا سید اسدالله قمی علیه رضوان الله در ظل امر مبارک وارد شده است. دکتر نعمت الله خان مردی به واقع موقن، صبور و جانفشان بوده است. نامبرده در شهر کاشان و در یک خاندان معتقد شیعی تولد یافت. پدرش شادروان نجفعلی خان (فرزند حیدرقلی خان) صاحب شش فرزند، چهار پسر به نامهای نعمت الله خان، حسین خان، نصرالله خان و فرج الله خان و دو دختر به نامهای سلطنت خانم و محترم خانم گردید. عموی نعمت الله خان بشارت الممالک بود که در اواخر عصر قاجار در سیستم پست طهران و برخی از شهرهای بزرگ تغییرات اساسی داده بود. نعمت الله خان تحصیلات ابتدائی را در کاشان به انجام رسانید و از آنجا به تبریز رفت ولیکن بعداً تصمیم گرفت به طهران رود و در مدرسه دارالفنون تحصیل نماید. چون دروس مدرسه مذکور را با موفقیت تمام کرد عازم شهر اسلامبول گردید و پس از چندی به آذربایجان شوروی رفت و در آنجا به اخذ مدرک دندانپزشکی نائل آمد. نعمت الله خان که در آن احوال به زبانهای فارسی و فرانسه و ترکی تسلط داشت تصمیم گرفت به ایران برگردد و به زندگی خویش ادامه دهد. در میان راه چند روز در جلفای آذربایجان توقف نمود و با برخی از افراد سرشناس و رؤسای دفاتر دولتی آشنا گردید. رئیس گمرک جلفا (سرتیپ خان) بدو پیشنهاد کرد که پست معاونت گمرک آنجا را بپذیرد و نعمت الله خان با این امر موافقت نمود و مدتی در این مقام به کار اشتغال یافت. ضمناً در مطب دندانپزشکی یک دندانساز بلژیکی نیز بکار پرداخت و تجارب بسیاری در معالجه بیماریهای دهان و دندان کسب نمود. وی بعداً از جلفا عازم ایران گردید و به توصیه سرتیپ خان (رئیس گمرک جلفا) با بستگان او در کاشان ملاقات و سرانجام با خواهر او سرکار حشمت الملوک ازدواج نمود. البته قبلاً مدارک تحصیلی و دندانپزشکی خود را در طهران به مراجع دولتی مربوطه تقدیم کرده و به عنوان دندانساز و دندانپزشک شناخته شده بود. نعمت الله خان پس از ازدواج مقیم شهر قم می شود و به کمک شخصی ارمنی که در قم زندگی می کرده و داروخانه داشته به کار دندانسازی و دندانپزشکی می پردازد. پس از مدتی شخص ارمنی مذکور داروخانه خویش را به نعمت الله خان می فروشد و او نیز داروخانه را به یکی از آشنایان تازه خویش، جناب دکتر عباس شیمیائی که داروساز بوده واگذار می نماید. دکتر شیمیائی بعدها داماد دکتر نعمت الله خان می شود.

دکتر نعمت الله خان به عنوان دندانپزشکی مؤمن به اسلام و متمسک به احکام قرآن شریف در

قم شهرت می‌یابد و زندگی خویش را همراه رفاه کامل ادامه می‌دهد. روزی برحسب تصادف با جناب آقا سید اسدالله قمی که در شهر قم به نشر نفعات الله اشتغال داشته روبرو می‌شود و از امر مبارک آگاهی می‌یابد. چون مشتاق تحقیق بوده مذاکرات با وی را ادامه می‌دهد و حتی کتاب مفاوضات را نیز زیارت می‌کند. پس از مدتی روزی جناب آقا سید اسدالله از او می‌پرسد که نتیجه مطالعه کتاب مفاوضات چه بوده است. دکتر نعمت الله خان پاسخ می‌دهد که من باید رؤیائی ببینم تا بر حقیقت امر جدید یقین نمایم. شبی به همسرش سرکار حشمت الملوک که از او صاحب دو فرزند به نام عزت الله و ایران بوده می‌گوید امشب پس از نماز عشاء نیت خواهم کرد که اگر امر بهائی بر حق است من رؤیای مناسبی ببینم. از او نیز خواهش می‌کند که پیش از خواب همین نیت را بنماید. دکتر آن شب رؤیایی نمی‌بیند و فردا صبح هنگام خوردن صبحانه از همسرش می‌پرسد آیا تو دیشب رؤیایی دیدی و وی پاسخ منفی می‌دهد. در همان لحظات که آن دو به صرف صبحانه اشتغال داشتند شخصی در خانه را می‌زند و چون دکتر در می‌گشاید ملاحظه می‌نماید که خانمی با چادر و چاقچور بر در است. دکتر نزد همسر خود بر می‌گردد و به او می‌گوید ببین این خانم چه کار دارد. خانم دکتر نعمت الله خان جلورفته می‌بیند که زن حمام دار محل است. پس از احوال پرسی از او سؤال می‌کند چه کار دارید. خانم مذکور اظهار می‌دارد که دیشب در خواب دیدم که خواجه خضر به خانه شما آمده و دست نوازش بر سر یک یک شماها می‌کشد. او به دست نعمت الله خان پرچمی سپید رنگ و به دست شما پرچمی سبز رنگ داد. هر دوی شما با این پرچمها به هر باغ خشکی وارد می‌شدید بی درنگ درختهای خشک و گلهای پژمرده بر اثر اهتزاز پرچمها جان گرفته سبز و شکوفا می‌شدند. دکتر نعمت الله خان به خانم مذکور گفت اگر عکس این خواجه خضر که در خواب دیدی ببینی او را بجای می‌آوری؟ خانم یاد شده پاسخ داد البته. نعمت الله خان که شمایل حضرت عبدالبهاء را در خانه داشت به یانوی مذکور نشان داد و آن خانم عکس مبارک را گرفته و بوسید و گفت درست همین بزرگوار بود که در خواب دیدم و در حالی که چشمانش پر از اشک شده بود خانه دکتر را ترک نمود. این حادثه به کلی دکتر نعمت الله خان را متقلب نمود. نمی‌دانست چه کند. بهر حال آن روز به مطب نرفت و تمام روز در خانه در باب ایمان خویش می‌اندیشید. دیگر بهائی شده بود. همسرش نیز به افتخار ایمان فائز گشته بود. دکتر نعمت الله خان پس از فوز به ایمان دیگر سر از پای نمی‌شناخت و اوقات خویش را به مطالعه آثار و تواریخ امر مبارک سپری می‌نمود. آوازه عشق و ایمان او در شهر پیچید و سرانجام موجب هیجان مردم شهر قم و وضواء عظیم گشت. در همان اوقات بود که از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء به "صابر" ملقب گردید. لذا نام خانوادگی "پیرمادی" را به "صابر" بدل نمود.

در آن ایام آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی مرجع تقلید شیعیان اثناعشری که در شهر قم ساکن بود^(۱) دکتر صابر را احضار نمود و به وی گفت که اراذل و اوپاش شهر قصد نابود کردن شما را دارند و من قادر نیستم آنان را باز دارم. شما دو راه بیشتر ندارید. یا از این عقیدت تبرّی کنید و یا شهر قم

را ترک نمایند. دکتر صابر در پاسخ می‌گوید تبرّی که محال است و خروج از شهر نیز با شش سر عائله بسیار مشکل است. اجازه بفرمائید در شهر بمانم تا ببینم اراده الهی چیست. تا آن زمان دکتر صابر و اعضاء خانواده‌اش بارها مورد تهدید و آزار مردم قم قرار گرفته بودند. دکتر صابر بارها بر اثر هجوم اوباش مجروح و خونین به خانه برگشته بود ولیکن مردم به مطب او و داروخانه دکتر شیمیائی هجوم نکرده بودند. بر اثر تحریک ملّایان این بار حدود یکصد تن از اوباش سنگ بر دست به طرف مطب او روانه شدند. دکتر که جز توسّل به بارگاه الهی ملجاء دیگری نداشت چون دانست که اوباش عازم هجوم به مطب او هستند از مطب خارج گشت و جلوی در ورودی داروخانه دست به سینه مشغول تلاوت مناجات و دیگر آیات گردید. دیگر چیزی نفهمید تا ناگهان صدای دکتر شیمیائی را شنید که می‌گوید نعمت الله خان اوباش همه رفتند. چشم باز کنید. چون او چشم باز کرد دریافت که اوباش از کنار داروخانه ردّ شده‌اند و حتّی یک سنگ نیز پرتاب نکرده‌اند.

اما شهر قم همچنان در هیجان و التهاب بود و گروهی از احباب از شهر خارج شده و یا اخراج و تبعید گردیده بودند ولی دکتر صابر مقاومت می‌نمود. فرماندار شهر برایش پیغام فرستاد که اگر حتّی لفظاً (و نه قلباً) از امر بهائی تبرّی کنی این آشوب و غوغاء فرو می‌نشیند و شهر آرام می‌گیرد ولیکن دکتر صابر حاضر بدین امر نمی‌شود. بدین علّت فرماندار موضوع را به طهران گزارش می‌کند و دستور رسمی و کتبی از وزارت کشور می‌رسد که تا یک هفته دیگر باید شهر قم را ترک نماید. ناچار همراه همسر و فرزندان عازم طهران می‌شود. این تبعید سه سال طول کشید و در این سالها دکتر صابر و اعضاء خانواده‌اش تحمّل مصائب بسیار نمودند که شرح آن غم‌انگیز است. تا آنکه در رؤیا به حضور حضرت عبدالبهاء شرفیاب می‌شود و بیانات مبارک آن حضرت بدو آرامش خاصّ می‌بخشد. دکتر صابر چند بار مخفیاً به قم می‌رود ولیکن ملاحظه می‌نماید که از مطب و داروخانه اثری باقی نمانده و اوباش همه چیز را غارت و بنا را تخریب کرده‌اند. بهر حال سرانجام تصمیم می‌گیرد که به شهر قم بازگردد و مطب خویش را مجدّداً افتتاح کند. این بار به علّت آزادی نسبی احباء که در اوائل پادشاهی رضاشاه پهلوی در آن شهر پدید گشت دکتر صابر امنیّت بیشتر یافت و دوباره به هدایت نفوس مشغول و مألوف گردید و خانه‌اش مرکز تجمع احباب و هدایت طالبان حقیقت گشت. به تشویق او جناب عبدالعلی خان محبوبی بیت مبارکی را که در شهر قم عرش حضرت باب و جناب انیس مدّتی کوتاه در آن مخفی بود به امر مبارک تقدیم نمود و دو دستگاه خانه دیگر که متصل بدان بیت بود ابتیاع نمود. یکی از آن دو خانه را دکتر صابر از عبدالعلی خان خرید و در آن جا ساکن شد و آن خانه نیز محلّ اجتماع و رفت و آمد احباب گشت و آبادی امرالله جناب مارثاروت MARTHA ROOT و شهید فی سبیل الله امة الله کیت رنسم کهلر KEITH RANSOM KEHLER هنگام مسافرت به شهر قم در آن خانه حضور یافتند.

جناب دکتر نعمت الله خان صابر (پیرمادی) سالها در شهر قم قائم به خدمات ارزشمند بود تا آنکه یک سال پیش از صعودش به طهران رفت و در آن شهر در سال ۱۳۳۰ شمسی با غایت عشق و

عرفان به ملکوت جاودان صعود نمود و جسدش در گلستان جاوید آن شهر استقرار یافت. نگارنده امیدوار است که در مجلد دوم این کتاب به شرح حیات فرزندان و داماد جناب دکتر صابر پردازد تا حق مطلب اداء گردد. (۲)

جناب دکتر صابر بارها مورد عنایت حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله قرار گرفته است. در این مقام یکی از توقیعات حضرت ولی امرالله را که به اعزاز این مرد خدوم و جانفشان نازل گردیده است درج می نماید.

قم جناب دکتر نعمت الله دندانساز علیه بهاء الله الابهی آقای دکتر نعمت الله دندانساز صابر علیه بهاء الله ملاحظه نمایند. دوست عزیز روحانی مرقومه مرسله واصل و به لحاظ اقدس منبع فضل و عطاء حضرت ولی امرالله روحی لاجبانه الفداء فائز. از لطف الهی و عنایت سبحانی یأس و ناامیدی در عرصه قلوب مطمئن و نفوس راضیه مرضیه راهی ندارد. بلکه وثوق و اعتماد و ایقان و اطمینان به فضل نامتناهی محبوب عالمیان روز بروز تزايد جوید. چنانچه مرقوم داشته اید که متواری شدن و مهاجرت و مقاومت اعداء قلب منیر آن حضرت را بیشتر به ملکوت ابهی متوجه ساخت لهذا جای شکرانه و سرور است. امید چنان که مشکلات برطرف گردد و رشته امور پیوسته شود و آنچه آرزوی دل و جان است حاصل و میسر گردد. مطمئن به عنایات رحمانیه و عطف توجهات افضالیه هیکل مبارک باشید. امة الله ضلع محترمه حشمت الملوک و میرزا عزت الله و میرزا روح الله و میرزا نورالله و ایران الملوک و قدسیه خانم علیهم بهاء الله الابهی کل را به محبت هیکل مبارک مسرور و مستبشر نمائید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ذیقعد ۱۳۴۶، ۹ می ۱۹۲۸ نورالدین زین. یار معنوی از پریشانی امور و عسرت زندگانی ملول و هراسان باشید. توجه به حضرت مسبب الاسباب نمائید و به حبل توکل تمسک جوئید. این عبد نیز در مقامات مقدسه علیا توجه به مالک ارض و سماء نمایم و فرح و گشایش از برای آن یار عزیز استدعا کنم. مطمئن باشید. بنده آستانش شوقی. (۳)

زیرنویس بخش هفتم جناب دکتر نعمت الله خان صابر

(۱) آیت الله حائری حاج شیخ عبدالکریم بن محمد جعفر مهرجردی یزدی (۱۳۵۵-۱۲۷۶ هجری قمری برابر با ۱۹۳۶-۱۸۵۹ میلادی) در عتبات عالیات نزد میرزای شیرازی (جناب میرزا محمد حسن شیرازی) و چند تن دیگر از علماء برجسته زمان تحصیل نمود و پس از بازگشت به ایران نقش اصلی را در تشکیل حوزه علمیه قم داشت. نامبرده اصولاً شخص

- خوش نیتی بود و بارها احباب را از گزند اعداء محافظت نمود. وی سالها مرجع تقلید شیعیان بود.
- (۲) شرح حیات جناب دکتر نعمت الله خان صابر مستند است به اطلاعات فرزند برومندش جناب هوشنگ صابر علیه بهاء الله که سرکار متیژه خانم شیمیائی خواهرزاده وی و نوه دکتر صابر جهت این عید تنظیم و ارسال فرموده است.
- (۳) مأخذ: فتوکپی اصل توفیق مبارک موجود نزد نگارنده این سطور

بخش هشتم

جناب عبدالحسین خان فیضی

از دیگر نفوسی که بر اثر انفاس طیبهٔ اعضاء خاندان مؤمن و مظلوم ندّاف و تلاش تنی چند از دیگر یاران مخلص به شرف ایمان فائز شده‌اند جناب عبدالحسین خان فیضی علیه رضوان الله را توان نام برد. جدّ اعلای جناب فیضی ملا محسن فیض کاشانی است که از مشاهیر عارفان، فیلسوفان، مفسران و نویسندگان شیعی اثنی عشری است.^(۱) عبدالحسین خان در شهر قم تولّد یافت و در همان شهر نزد برخی از اقوام که از علماء دین بودند به تحصیل مقدمات فارسی و عربی پرداخت. در جوانی به خدمت ادارهٔ تلگراف درآمد و کم‌کم به معارج بالا ارتقاء یافت. میرزا علی نقی خان اصفهانی رئیس تلگرافخانهٔ کاشان که بعداً به درجهٔ سرتیپی رسید با فیضی معاشرت داشت و چون تحت تأثیر امر مبارک واقع شده بود با او در باب امر جدید مذاکره نمود ولیکن فیضی درد دین نداشت و کلمهٔ الله در قلبش مؤثر نمی‌گشت. فیضی در ایام جوانی با صدّیقه خانم دختردائی خویش ازدواج نمود. صدّیقه خانم از طرف مادرش پری جهان خانم از خاندان زندیه بود. پدرش میرزا علی اکبر بن محمد (درگذشته به سال ۱۳۱۲ هجری قمری برابر با ۱۸۹۴ میلادی در کربلا) از شعراء و نویسندگان و خطاطان معروف شهر قم بود. کتیبهٔ ضریح آستانهٔ جنوب معصومه در شهر قم به خط اوست. از نامبرده چند تألیف و از جمله تذکرهٔ شعرای قم، تاریخ قم و فرامین فتحعلی شاه و نیز دیوان اشعار باقی مانده است. شعر زیر از اوست:

چرا دل ببندم در این زندگانی	که این زندگانی دوروزی است فانی
بحقّ خداوند فرد یگانه	که بی مثل و شبه است و انباز و ثانی
همان صحبت دوستان است و یاران	اگر حاصلی هست در زندگانی

اشعار میرزا علی اکبر که به خط زیبای خود او در بیش از یک هزار صفحه نوشته شده در کتابخانهٔ شخصی نوه‌اش عباس فیض در قم نگهداری می‌شود. میرزا علی اکبر فیض به علّت دوستی با آقا سیّد عبدالله مجتهد که از برادران ندّاف در شهر قم حمایت می‌نمود از امر مبارک آگاه بود و به نوعی پنهان با خاندان ندّاف و صفّار در آن شهر مراوده می‌نمود. فرزند میرزا علی اکبر و برادر صدّیقه خانم فیضی آیت الله محمد فیض از مشاهیر علماء و فقهاء شیعی اثناعشری بود. وی در سال ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۸۷۶ میلادی) در شهر قم تولّد یافت و پس از تحصیل مقدمات فارسی و عربی به نجف و سامره رفت و از مجتهدان بزرگ زمان چون آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، میرزا محمد تقی شیرازی و سیّد

محمد کاظم یزدی اجازهٔ اجتهاد گرفت. جناب محمد علی فیضی علیه رضوان الله می فرمود آیت الله فیض در آغاز جوانی وسیلهٔ برادر بزرگتر شادروان میرزا علی اصغر بشیر خاقان که رئیس تلگرافخانهٔ همدان بود در همان شهر به تحصیل علم طب گماشته شد ولیکن شوقی نشان نداد و به قم مراجعت نمود و پس از مدتی برای ادامهٔ تحصیلات دینی عازم عتبات عالیات گشت. آیت الله فیض در سال ۱۳۳۱ هجری قمری (حدود ۱۹۱۲ میلادی) به قم مراجعت کرد و در سال ۱۳۳۶ هجری قمری (۱۹۱۷ میلادی) حوزهٔ علمیهٔ قم را بنیاد نهاد. از او چند کتاب و از جمله وسیلة النجات، ذخیره العباد، حاشیه بر عروة الوثقی، حاشیه بر کفایة الاصول و حاشیه بر مکاسب شیخ مرتضی انصاری باقی است. آیت الله فیض در سال ۱۳۲۹ شمسی در هفتاد و هشت سالگی درگذشت و در ایوان طلا در کنار جناب معصومه مدفون و عبارت "آیت الفیض" مادهٔ تاریخ وفات او گشت. نامبرده مانند پدرش میرزا علی اکبر فیض در حد امکان از احباء حمایت می نمود و اگر حمایت او نبود اعداء امرالله اعضاء خاندان نداف را در شهر قم معدوم نموده بودند. تنها امری که دشمنان توانستند بکنند اخراج آن خاندان از شهر مذکور بود. جناب محمد علی فیضی می فرمود که با فرزند آیت الله فیض شادروان عباس فیض مذاکرات مفصل امری نموده بود. شخص اخیر پس از مطالعهٔ کتاب فرائد از لباس روحانیت بدرآمد و مکلاً شد. در مسافرت عباس فیض به رشت به توصیهٔ جناب محمد علی فیضی جناب میرزا محمد خان پرتوی نیز با او مذاکرات امریه داشت. به نوعی که ناچار از پذیرش امر بدیع گردید ولیکن معاشرت با افراد نامناسب شمع ایمان وی را خاموش نمود.

باری عبدالحسین خان فیضی در آغاز به امر مبارک محبت و عاطفت زیادی نشان نمی داد تا آنکه بر اثر مذاکره و معاشرت مخفیانه با برادران نداف در محلهٔ چهار مردان قم و نیز مباحثات قبلی و بعدی با سرتیپ علی نقی خان اصفهانی، ارباب سیاوش سفیدوش و میرزا اسدالله خان وزیر اصفهانی به امر مبارک اقبال نمود. مصائب و بلایای وارده بر اعضاء خاندان مؤمن و مظلوم نداف و استقامت بی نظیرشان در عین حال محبت و سخاومت آنان نسبت به دشمنانشان قلب عبدالحسین خان را تسخیر نمود و او به جرگهٔ اهل ایمان پیوست. آشنائی عبدالحسین خان با امر اعظم مدیون خلوص و تلاش نفوس نامبرده در بالاست خصوصاً سرتیپ علی نقی خان که نخستین بار در باب امر جدید با وی مذاکره کرده است. سرتیپ علی نقی خان مدتها در شهرهای مختلف ایران در ادارهٔ تلگراف مقامات عالیه داشته است. نامبرده در آغاز به امر مبارک محبت داشته ولی مؤمن نبوده و سرانجام بر اثر انقباس قدسیهٔ حضرت حاج میرزا حیدر علی اصفهانی به شرف ایمان و ایقان فائز گشته است. جناب حاج میرزا حیدر علی در کتاب بهجة الصدور در خصوص میرزا علی نقی خان هنگامی که رئیس تلگرافخانهٔ کرمان بوده است چنین می نویسد:

"و از آنجا به کرمان رفت و جناب میرزا علی نقی خان روحی فداه سرهنگ اصفهانی رئیس

تلگرافخانه بودند و به امرالله حسن ظنی داشتند و به فانی مرحمت مخصوصی استقبال نمودند. و منزلشان وارد شدیم و از همّت و حسن نیت و قوّت قلب و شرح صدرشان با بسیاری از امراء و اعیان و علماء صحبت داشت و اذعان و اقبال نمودند و برای خودشان بیشتر و خویر مفید و مثمر شد که به کلی خلق جدید شدند و فدائی امرالله و احباءالله و بعد را هر جا ریاست داشتند در خدمت امرالله و احباءالله جان فشانی ها نمودند" (صفحه ۳۰۰).

سرتیپ علی نقی خان با خواهر عبدالحسین خان فیضی ازدواج نمود ولیکن صاحب فرزندی نگردید. پس از صعود سرتیپ مذکور خواهر فیضی با شاهزاده حسین آقا میرزا ازدواج نمود که جناب رضا جهانگیری ادیب معاصر و برادرش اسدالله جهانگیری نتیجه این اقتران بوده اند. جناب رضا جهانگیری در مکتوب مورّخ چهارم آگست ۱۹۹۸ خطاب به نگارنده راجع به جناب میرزا علی نقی خان سرتیپ چنین مرقوم داشته است:

"... اما در مورد میرزا علی نقی خان سرتیپ اصفهانی ایشان همسر مادر این عبد بوده است که در صفحه شماره ۳۰۰ بهجت الصدور داستان او مرقوم است و الواح متعدّده به افتخار او از قلم معجز شیم مرکز عهد و میثاق نزول یافته... داستانی که جناب محمد علی فیضی تعریف می کردند ایشان در مریضخانه آمریکائی اصفهان به مرض نفرس گرفتار و هر روز جناب محمد علی خان فیضی برای عیادت که جوهر عبادت است می رفته اند. ایشان بسیار از درد نفرس بی تاب می کرده اند یک روز که بدیدن ایشان مشرف می شود ایشان در نهایت سرور و شادی می فرمایند محمد علی امروز بسیار خوشحالم. ایشان علّت را می پرسد جواب می دهند یکی از انگشتان پای مرا قطع کرده اند الحمدلله در حال حاضر نوزده انگشت دارم. ایشان یعنی جناب علی نقی خان اولین کسی بودند که امر عظیم جمال مبارک را به پدر جناب ابوالقاسم فیضی (عبدالحسین خان) ابلاغ می کنند. تعریف می کردند که وقتی ابوالقاسم خان بچه چهارساله بوده است شب ها که برای استراحت به پشت بام ایّام تابستان می رفتند دست ابوالقاسم را گرفته از پله ها بالا می رفتند و به او می گفتند بگو یا بهیّ الابهیّ..."

باری جناب عبدالحسین فیضی قلباً به امر مبارک مؤمن می شود و اگر چه در آغاز به احدی در خصوص ایمان خویش اظهار نمی نماید ولیکن تغییر در رفتار و اخلاق او راز درونش را آشکار می سازد. برادران وی عبدالعلی خان و فتحعلی خان نیز وسیله او به امر مبارک مؤمن می شوند و در مأموریت کرمان با احباء محشور و معاشر می گردند. از آن دو فرزندان مؤمنی بر جای نمانده اند. اما همسر فیضی، سرکار صدیقه خانم، نیز در همان اوقات از ایمان شوهر آگاه می شود و با او همراهی

می‌کند ولیکن مؤمن نمی‌شود تا آنکه سالها بعد به شرحی که خواهد آمد در نجف آباد بر اثر زیارت حضرت باب در رؤیا فائز به ایمان می‌گردد. جناب عبدالحسین خان فیضی سالها در ظلّ امر مبارک و با احباب محشور بود تا در ایّام تحصیل فرزند برومندش ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی در بیروت، در طهران به ملکوت جاودان صعود نمود. نتیجه اقتران عبدالحسین خان و سرکار صدیقه خانم سه فرزند به نامهای محمد علی، علی اکبر و ابوالقاسم بوده که علی اکبر در خردسالی در گذشته است اما محمد علی و ابوالقاسم از ستارگان درخشان آسمان امر رحمن گشته‌اند که اینک در صدد بیان احوال ایشانیم. اگر چه جناب محمد علی فیضی در همدان و ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی در طهران فائز به ایمان گشته‌اند ولیکن در یغمان آمد که تاریخ امر بهائی در شهر قم به شرح حیات آن دو نفس بزرگوار مزین نشود. خصوصاً که آن دو نفس جلیل ایّام کودکی را در شهر قم گذرانیده‌اند. در اینجا ابتداء به بیان احوال جناب محمد علی فیضی مبادرت می‌نمائیم و سپس به شرح حیات ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی می‌پردازیم.

جناب محمد علی فیضی در سال ۱۲۸۰ شمسی (۱۹۰۰ میلادی) در محله ارک قم و در خانه شخصی پدر چشم به جهان گشود. دوران خردسالی را در آن شهر و سالی چند از ایّام نوجوانی را در شهر ملایر گذراند. جناب فیضی می‌فرمود در ملایر در زیر عمارت تلگرافخانه مطبّ یک پزشک بهائی قرار داشت و من نمی‌دانستم که او بهائی است و پدرم عمداً مرا بدان مطبّ می‌برد که اندک اندک با بهائیان آشنا و معاشر شوم. یک روز متصاعد الی الله جناب سید علی اکبر آوارگان^(۲) به مطبّ مذکور وارد گشت و در حضور بنده و تنی چند از دیگر جوانان در باب امر بهائی ایراد سخن کرد. من با او مجادله نمودم و به ردّ مطالب او پرداختم. این بار نخست بود که شخصی جهراً امر مبارک را به من ابلاغ می‌نمود. در آن ایّام حدود پانزده یا شانزده سال داشتم. جناب آوارگان که از احوال من آگاه بود با کمال وقار و محبّت سکوت نمود و البته من از رفتار خود شرم‌منده شدم ولیکن گمان می‌نمودم که حقّ با من است. بهر حال مذاکرات آن مجلس تأثیر عمیقی در من نهاد و نخستین ضربه بود که بر من وارد گشت. باری پدر جناب فیضی از ملایر مأمور همدان می‌گردد و او را همراه خودش می‌برد. متصاعد الی الله میرزا یوسف خان منفرد از احبّای همدان گاه برای انجام امور اداری و نیز ملاقات جناب عبدالحسین خان به تلگرافخانه آن شهر می‌رفت. یک روز عبدالحسین خان با نامبرده در خصوص ارسال پسرش محمد علی خان به مدرسه تأیید مشورت می‌نماید و نتیجه این می‌شود که جناب فیضی در مدرسه تأیید حضور می‌یابد. معلّمان مدرسه خصوصاً موسیو آندره کلیمی همدانی که در فرانسه تحصیل کرده و به امر اعظم اقبال نموده بود و نیز جناب شیخ محسن دبیر مؤیّد به فیضی کمال مرحمت را داشتند. شاگردان بهائی مدرسه نیز بدو مهر می‌ورزیدند. محبّت استادان و شاگردان خصوصاً لطف و تلاش مداوم جناب دبیر مؤیّد سبب ایمان جناب فیضی می‌شود. به استناد قول جناب محمد علی فیضی جناب دبیر مؤیّد بارها اظهار نموده است که اگر در دنیای بعد از من سؤال نمایند در آن دنیا چه کرده‌ای

می‌گویم فیضی را به امر اعظم هدایت کرده‌ام. بدیهی است که تلاش مداوم جناب عبدالحسین خان فیضی نیز در هدایت فرزندش نقش حسّاسی داشته است. در آن احوان محمد علی خان فیضی هفده ساله بوده است. فیضی چند سال بعد به خدمت دولت درآمد و تا حدود چهل سالگی انجام وظیفه نمود. چون خدمت دولت مانع انجام خدمات امری به نحو دلخواه بود از آن کناره گرفت. فیضی در ایام جوانی با دختر عمّه خود سرکار طوبی خانم اعرابی ازدواج نمود. این بنده نگارنده جناب فیضی را از دوران کودکی به خوبی بیاد می‌آورد. خانواده ما با وی افتخار همسایگی داشتند و معاشرت و مصاحبت نامبرده با اعضاء خاندان آل نذاف در آن ایام مستمر بود. بعدها نیز هرگاه نامبرده به طهران می‌آمد ملاقات با وی حتمی بود. پس از اقامت در نقاط مختلف ایران و مراجعت به طهران فیضی مجدداً با ما همسایه شد. مدّتی بدین ترتیب گذشت و او عازم دیار دیگر گشت تا آنکه در طهران استقرار یافت. این بار نیز چندی افتخار همسایگی او را داشتیم. آن اوقات مصادف بود با ایام نوجوانی این فانی. فیضی در محلّ، بسیار مورد احترام مردم بود. در محله ما (سه کوچه شیبانی، انتظام السلطنه و ترجمان واقع در امیریه طهران) تعداد کثیری از احباء سکونت داشتند. جناب فیضی و جناب سرهنگ مهندس حسین آوارگان به عنوان دو بهائی نمونه و دانشمند نه تنها مورد احترام احباب بودند غیر بهائیان نیز آنان را بغایت ستایش می‌نمودند. پس از آنکه جناب فیضی و سرکار طوبی خانم به بخش دیگری از طهران کوچ نمودند نیز معاشرت این فانی با آن دو قطع نگردید خصوصاً که با دائی بنده (جناب روح الله آل نذاف) همسایه شدند.

باری جناب فیضی پس از برکناری از کار دولت در اوان جنگ جهانی دوم دو خانه شخصی که داشت یکی را فروخت و دیگری را اجاره داد و از عوائد آن امرار معاش نموده پنجاه سال بقیّه عمر را محضاً صرف خدمت امرالله نمود. همسرش طوبی خانم نیز همواره در اسفار تشویقی و تبلیغی فیضی در کنار او بود. جناب فیضی ارادت مخصوصی به حضرت فاضل مازندرانی داشت. هر بار که فیضی به طهران می‌آمد به ملاقات فاضل می‌رفت. نگارنده چند بار افتخار حضور داشت و ملاحظه می‌نمود که چگونه فیضی در محضر فاضل سراپا گوش است و استفاضه می‌نماید. جناب فیضی پس از مادر عزیزم و نیز برادرش حشمت الله خان نخستین فرد محترمی بود که همواره مرا از ایام نوجوانی به نگارش شرح حیات خاندان نذاف و اصولاً تاریخ امر بهائی در شهر قم تشویق فرموده است. در سالهای آخر اقامت این عبد در ایران و پیش از وقایع حزن‌انگیز اخیر در مجامع و محافل احباء غالباً او را زیارت می‌کردم. سالها در مدرسه تابستانه حدیقه واقع در شمال طهران در خدمت او افتخار همکاری و تدریس داشتم. چه روزها و چه شبها که در محضر او مذاکرات امریه به میان می‌آمد. در سالهایی که در شیراز سکونت داشت هر بار بدان دیار می‌رفتم خدمت وی می‌رسیدم. جوهر ادب، وقار، نظافت و لطافت بود. خدمات فیضی در بلاد مختلفه ایران خصوصاً شهرهای کاشان، همدان، قزوین، اصفهان، شیراز و طهران قابل درج در تاریخ امر مبارک است. خصوصاً اقامت ده ساله نامبرده در شیراز (۱۳۲۷-۳۷)

شمسی) و تربیت جوانان در آن دوران آثار و ثمراتش نمایان تر است. جناب فیضی دو سال پیش از صعود حضرت ولی امرالله به حضور مبارک مشرف گشت. خاطرات تشرف و مراجع هیکل مبارک نسبت به او خود داستان مفصلی است. جناب فیضی و همسرش در سال ۱۹۵۹ میلادی برای دیدار دختر و دامادشان (سرکار ثریا خانم و جناب دکتر هوشنگ معانی) عازم شهر ماکاسار در جزیره سلبس CELEBES واقع در کشور اندونزی شدند. دو سال در کشور مذکور اقامت نمودند و در تمام احیان به تشویق احباء و هدایت دیگران اشتغال داشتند. افراد سرشناس و آگاهی در این دو سال به امر مبارک هدایت گشتند که سه تن از آنان بعداً به عضویت محفل ملی اندونزی برگزیده شدند. اسفار فیضی به هند و پاکستان نیز نتایج بسیار درخشان داشت. فیضی در این اسفار علاوه بر ملاقات و تشویق یاران با ایراد سخنرانی های متعدد در مجامع عمومی و دانشگاه ها امرالله را به جماعتی کثیر ابلاغ نمود. فیضی به امر بیت العدل اعظم به قاره آفریقا نیز مسافرت نمود و در مصر و سودان و حبشه توفیقات تازه بدست آورد. در سال ۱۹۷۹ میلادی به دنبال یک سکنه مغزی همراه همسرش طوبی خانم عازم آمریکا گردید و در خانه دخترش ثریا خانم و دامادش دکتر هوشنگ معانی اقامت نمود. چند سال بعد که فیضی بهبود یافته و همراه همسرش به کانادا آمده بودند این بنده نگارنده خدمت آن دو رسید و روحش مهتر گشت. در این سفر در خانه خادم جلیل امرالله جناب مهندس عطاءالله عنایتی احوال خویش را به تفصیل برای این فانی بیان نمود که در نهایت امانت در این کتاب آورده ام و علاوه بر آنچه خود او فرمود و یادداشت نمودم و گذشته از منابعی که تاکنون یاد کرده ام از یادداشتهای داماد وی جناب دکتر هوشنگ معانی که سالها در نهایت خلوص و اشتغال در کشور اندونزی به خدمت امر اشتغال داشته است نیز بهره برده ام. فیضی بی نهایت مورد محبت و مرحمت دخترش ثریا خانم و دکتر هوشنگ معانی بود و این نکته ایست که بارها در شهر ونکوور کانادا به این عبد فرمود. وی هنگام اقامت در خانه دخترش نیز قائم به خدمات مهمه امریه از تبلیغ و تعلیم بود. مسافرت به کانادا نیز در همان ایام واقع گشت. طوبی خانم همسر فیضی پس از مبارزه با یک بیماری دراز مدت در جولای ۱۹۸۵ در آمریکا صعود نمود. سال بعد دختر عزیز فیضی ثریا خانم در مارچ ۱۹۸۶ به ملکوت ابهی پرواز کرد. مادر و دختر در کلمبوس اوهایو در کنار یکدیگر به خاک سپرده شده اند. جناب فیضی در اپریل ۱۹۸۶ به دعوت معهد مقدس اعلی همراه نوه خویش دکتر صهباء معانی عازم ارض اقدس گردید و مدت چهار ماه در مرکز جهانی امرالله به خدمت و تحقیق اشتغال داشت. پس از آن به آمریکا رفت و سالهای آخر حیات را در خانه دختر دیگرش سرکار قدسیه خانم در سان دی آگو گذراند. جناب فیضی در بیست و هشتم دسامبر سال ۱۹۹۲ میلادی با نهایت ایقان به ملکوت جاودان پرواز فرمود. تلگرام تسلیت معهد مقدس اعلی خطاب به محفل ملی آمریکا گویای شخصیت علمی و روحانی و اخلاقی آن پژوهشگر خستگی ناپذیر است:

"از صعود جناب محمد علی فیضی عمیقاً محزونیم. کارنامه طولانی فعالیت‌های تبلیغی و اداری ایشان را در مهد امرالله با نهایت محبت به یاد می‌آوریم و آثار برجسته قلمی و سفرهای ایشان را به کشورهای خاورمیانه از خاطر می‌گذرانیم و بیش از هر امر دیگر انسانیت و آرامش و پشتکار ایشان را که در خدمات خالصه به ظهور می‌رسید با عظوفت یاد می‌کنیم. اعضای خانواده ایشان را از همدردی صمیمانه این جمع اطمینان دهید. با ادعیه حاره در اعتاب مقدسه برای حصول اجر جزیل در ملکوت ابهی دعا می‌کنیم. بیت العدل اعظم."

به همت جناب لوئی معانی نوه جناب محمد علی فیضی چند سال پیش یک بنیاد صلح در دانشگاه مرلند آمریکا به نام "محمد علی فیضی" افتتاح گشته است. فیضی و طوبی خانم صاحب سه فرزند به نامهای قدسیه، ثریا و پرویز شدند. پرویز سالها پیش در گذشت. ثریا خانم در سال ۱۹۵۲ میلادی در شیراز با جناب دکتر هوشنگ معانی ازدواج کرد که ثمره آن سه فرزند به نامهای لواء، لوئی و صهباء است. امه الله سرکار قدسیه خانم با جناب فضل الله مهجور ازدواج نمود که ثمره آن سه فرزند به نامهای بهزاد، بهنام و بهناز است.

از جناب فیضی آثار و تألیفات متعدده باقی مانده که غالب آنها به طبع رسیده است. "حضرت نقطه اولی"، "حضرت بهاء الله"، "حضرت عبدالبهاء"، "اخلاق بهائی"، "ثالثی درخشان"، "ملکه کرمل"، "راهنمای تبلیغ"، "خطابات قلم اعلی"، "نیریز مشکبیز"، "تاریخ ادیان" (اسلام، مسیحیت و یهود)، تاریخ حیات شهدای اخیر ایران (خطی) و حروف حی بیان (خطی) از آن جمله اند. همچنین مقالات متعدده ای از وی در مجلات امریه به چاپ رسیده است. در خاتمه شرح حیات او به درج یکی از توقیعات حضرت ولی امرالله (به خط منشی مبارک) که به اعزاز مادر گرانقدر نامبرده صادر گردیده و خدمات جناب محمد علی فیضی و برادر ارجمندش ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی به شرف قبول فائز گشته است مبادرت می‌نماید:

"طهران امه الله المحترمه صدیقه خانم فیضی علیها بهاء الله ملاحظه نمایند. استدعا نامه آن ورقه موقنه روحانیّه مورّخه ۵ شهر الرّحمة سنه ۱۰۳ به شرف لحاظ اقدس مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه فائز و مراتب خلوص و توجه به عزّ مرحمت و مکرمات مزین. راجع به دو فرزند، دو خادم جانفشان آستان مقدّس اسم اعظم جناب آقا میرزا محمد علی و جناب آقا میرزا ابوالقاسم فیضی فرمودند: بنویس این عبد از دو فرزند عزیز راضی. خدمتشان ممدوح و مقبول، مطمئن و مسرور باشند. مساعی جلیله فرزند ارجمند در بحرین فی الحقیقه سرمشقی است از برای عموم یاران ایران. خدمات باهره آن خادم برازنده شایان تقدیر و تمجید ملاء اعلی. طوبی له و لامثاله الذین هاجروا اوطانهم لاعلاء امره الاعز الاقدس العظیم. درباره آن

ورقه محترمه و قرينه آقا ميرزا محمد علي امة الله طوبى خانم و فرزندانشان قدسيه خانم و قرين ايشان آقاي مهجور و پرويز و ثريا و همچنين ضلع آقا ميرزا ابوالقاسم فيضي امة الله گلوريا خانم و صبيه شان مي طراً طلب شمول الطاف و تأييد و توفيق مي فرمايند. حسب الامر مبارك مرقوم گرديد. نورالدین زين. ۴ شهرالکلمات ۱۰۳، ۱۶ جولای ۱۹۴۶. ملاحظه گرديد. بنده آستانش شوقی." (۳)

اما ايادی محبوب و عزيز امرالله جناب ابوالقاسم فيضي از ستارگان درخشان آسمان امر الهی و از جاودانه های تاريخ امر است. بيان کمالات و سجايای اخلاقی اين مرد بزرگ کار آسانی نيست. مردی که رضایت بی نهايت مولای مهربان حضرت ولی امرالله را برای دهها سال جلب نموده بود. مهاجر فداکاری که همه چیز خویش را در میدان مهاجرت بر طبق اخلاص نهاده بود. پدر مهربانی که کودکان معصوم و گمنام آواره در هر نقطه جهان مورد مهر بی پایان او بودند. کاتب توانائی که با بسیاری از یاران مکاتبه می نمود. سخنران برجسته ای که در هر محفل آغاز سخن می نمود قلوب همگان را می ربود. مشوق بزرگواری که خرد و کلان را در میدان خدمت ترغیب می نمود و خدمتشان را هر چند ناچیز یا تمامی وجود تقدیر می فرمود. وقتی صعود فرمود اشک در چشم همه یاران جهان حلقه زد، دلها فشرده شد، دوستان نزدیکش به تلخی گریستند و جمع اهل بهاء یکی از برجسته ترین و محبوب ترین مردان جاودانه خود را از دست داد. فيضي در سال ۱۹۰۶ میلادی در شهر قم چشم به جهان هستی گشود. دروس ابتدائی را در آن شهر آموخت و چون به ورزش عشق می ورزید در آغاز نوجوانی به زورخانه راه یافت. مرشد زورخانه مردی بزرگوار و مورد محبت فيضي بود. روزها پنهان از دیده دای خویشتن آیت الله فیض که با وجود زورخانه مخالفت داشت به آنجا می رفت. خودش بارها فرموده که از زورخانه بسیار چیزها آموخته است. در ورودی کوتاه زورخانه به نظر او سر پهلوانان را فرود می آورد و به آنان فروتنی می آموخت. زورخانه تن آدمی را پرورش می داد و سجايای انسانی چون جوانمردی و گذشت را در انسان افزایش می داد. فيضي تا حدود پانزده سالگی در شهر قم ساکن بود. سپس راهی طهران شد. به عبارت گویاتر پدرش او را به طهران برد تا در مدرسه تربیت به تحصیل پردازد. فيضي در آن اوقات از امر مبارك اطلاعی نداشت. حتی نمی دانست که بهائی زاده است. البته برادر بزرگترش جناب محمد علي فيضي به شرحی که بیان گرديد چند سال پیش به امر مبارك اقبال کرده بود و هم او بود که پدر را مرتباً ترغیب می نمود تا برادرش ابوالقاسم را در مدرسه تربیت طهران به تحصیل گمارد. فيضي در مدرسه تربیت در ورزش و دروس متعارف دیگر خوش درخشید. همواره از استادان خویش در آن مدرسه یاد می فرمود. جنابان شيخ ابراهيم فاضل شیرازی و جناب عزيز الله مصباح در جرگه استادان وی بودند و خصوصاً شخصیت آن دو در او اثر فوق العاده نهاده بود. فيضي به تدریج با امر مبارك آشنا شد ولیکن قلبش تسخیر نشده بود تا آنکه همراه دیگر نوجوانان بهائی زاده به کلاس درس اخلاق رفت.

استاد او جناب نورالدین فتح اعظم علیه رضوان الله بود. زمزمه محبت استاد و تأثیر کلمه الله او را واله و مجذوب امر نمود. مادرش با آنکه در آن ایام به امر مبارک مؤمن نبود فیضی را به تمسک به امر جدید تشویق می نمود و حتی در ایام صیام بهائی سحری فیضی را آماده می نمود. وی چندی بعد دریافت که فرزند دیگرش محمد علی نیز قبلاً بهائی شده است. فیضی همواره از ایام خوش مدرسه تربیت خصوصاً کلاس درس اخلاق جناب فتح اعظم یاد می کرد. یاران مدرسه دوستان همیشگی او شدند و سالها بعد که ملاقات می نمودند به یاد خاطرات آن دوران بسیار می خندیدند و گاه اشک می ریختند.

مدرسه تربیت تا کلاس نهم بیشتر نداشت این بود که فیضی برای ادامه تحصیل در کالج آمریکائی طهران ثبت نام نمود. یکی دو سال بعد در سال ۱۹۲۷ میلادی برای تکمیل تحصیلات راهی بیروت گردید و در دانشگاه آمریکائی آن شهر به تحصیل پرداخت در احیان تحصیل او در بیروت پدرش جناب عبدالحسین خان فیضی در ایران به ملکوت ابدی صعود نمود. فیضی با همه شاگردان دانشگاه روابط انسانی کم نظیر داشت ولیکن تعلق خاطر او به ایادی امرالله جناب حسن بالیوزی افغان بیش از دیگران بود و آن دو یار وفادار دهها سال بدین دوستی افتخار می کردند و همواره شجره این انس و محبت را آبیاری می نمودند. اوقات تحصیل در بیروت خوش ترین دوران زندگی فیضی بود زیرا طی آن بارها افتخار تشرف به حضور حضرت ولی امرالله یافت. به محضر حضرت ورقه علیا نیز مشرف گشت. زیارت حضرت ولی امرالله اثری در اعماق فؤاد فیضی گذاشت که تمام حیات خویش را وقف خدمت به آن حضرت و امر مبارک نمود. آن چنان تلاش و جانفشانی نمود که رضایت کامل حضرت ولی امرالله را در پی داشت. روزی که به زیارت حضرت ورقه علیا مشرف گشت همراه جناب بالیوزی و یکی دیگر از شاگردان دانشگاه برای حضریشان آواز خواندند. غزل کوچه باغی نیز خواندند. زیرا میل مبارک حضرت ورقه علیا بدان تعلق یافته بود. البته حضرت ولی امرالله نیز از اطاق دیگر صدای ساز و آواز آنان را استماع می فرمودند. فیضی در سال ۱۹۳۳ میلادی از تحصیل در دانشگاه آمریکائی بیروت فراغت یافت. پیش از مراجعت به ایران به حضور حضرت ولی امرالله مشرف گشت. این دیدار آخر بود. حزن این فرقت به بیان نمی آید. هیکل مبارک دسته گلی به او مرحمت نمودند و امر فرمودند که به اصفهان برود و گلها را از سوی ایشان بر مرقد نخستین شهید آمریکائی خانم کیث رنسم کهلر KEITH RANSOM KEHLER بنهد. فیضی چون به ایران بازگشت بی درنگ به اصفهان رفت و امر مبارک را اجراء نمود. در توقیع حضرت ولی امرالله به خط منشی مبارک در این خصوص چنین صادر گردیده است:

"اصفهان جناب آقا میرزا فیضی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند عریضه تقدیمی آن حبیب معنوی به لحاظ مبارک محبوب مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لالطافه الفداء فائز و مشروحات معروضه راجع به زیارت تربت من استشهد فی سبیل الله مسیس کهلر علیها

رضوان الله الابهی و نهادن دسته گل عنایتی بر مرقده شریفش و همچنین ابلاغ پیامهای مبارکه به دوستان عزیز جمال رحمن و وضعیّت ملکی و روحانی مدینه اصفهان طرّاً در محضر انور معلوم و واضح شد. مراتب شوق آن نفس روحانی در خدمات امریه و عشق و ذوق در انجام وظائف مقدّسه مورد لطف و مکرمّت مخصوصه وجود اقدس شد. البتّه از اثر توجّهات افصالیّه مبارکه تأییدات غیبیه شامل احوال شود و آن مفتون دلبر محبّت الله و منجذب به نفحات الله را به ترقیّات عظیمه در مدارج خدمت و کمال نائل سازد. فرمودند البتّه مؤکداً در مدّت اقامت در اصفهان با محفل روحانی و سائر یاران مشارکت در خدمات امریه نمایند و حقائق امریه و اصول و تعالیم اساسیه دینیّه را به عموم تفهیم نمایند. با کمال شفقت و مهربانی امر فرمودند تحیات و تکیبّرات مبارکه را به آن جناب بنگارم و ابلاغ دارم. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۱۵ شهر الشّرف ۹۰، ۱۴ ژانویه ۱۹۳۴، نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی." (۴)

و در توقیع مورّخ نهم مارچ ۱۹۳۴ به خطّ منشی مبارک و خطاب به محفل روحانی اصفهان چنین صادر شده است:

"شرح ورود آقا میرزا ابوالقاسم خان فیضی علیه بهاء الله با دسته گل عنایتی برای نهادن روی مضجع من فدی جسمه و روحه و حیات و راحت فی سبیل محبوبه الابهی حضرت مسیس کهلر و تفصیل اجتماع یاران در روز شهادت مقصود عالمیان طلعت اعلی ارواح من فی سرادق البقاء لمظلومیته الفداء بر سر رمس آن شهیده مجیده و برداشتن عکس در آن موقع از عموم حضار، جمیع این مراتب در محضر اطهر معلوم و کَرّه آخری نظر مکرمّت متوجّه به آن یاران عزیز الهی شده بیان لطف و مرحمت و نهایت تقدیر و تحسین مساعی آن وجودات رحمانیه را فرمودند و فرمودند بنویس که عکس واصل و به یاد آن یاران وفا دار و بندگان غیور فعّال جمال مختار در قصر مبارک در جوار روضه مبارکه منصوب..." (۵)

جناب فیضی پیش از ترک ارض اقدس و عزیمت به ایران به حضور حضرت ولیّ امرالله معروض داشته بود که مشتاق تدریس در مدرسه تربیت است و قصد وی مورد تصویب و تجلیل حضرت ولیّ امرالله قرار گرفته بود. پس از مراجعت به ایران به خدمت نظام وظیفه عمومی رفت ولیکن سه هفته پیش از اتمام خدمت نظام، مدرسه تربیت به دستور دولت بسته شد و این آرزوی فیضی تحقّق نیافت. چندی انتظار کشید شاید مدرسه مجدداً باز شود ولیکن خبری نشد. این بود که با کمال بی میلی در شرکت نفت به کار مشغول گشت. حقوق مقرّر او عالی بود و امکان ترقّی در شرکت مذکور برایش

بسیار زیاد بود. ولیکن فیضی به جهت مناصب دنیوی و جمع مال و منال خلق نشده بود. چون شنید پس از تعطیل مدرسه بهائی نجف آباد یاران آن نقطه نیاز به معلمی تمام وقت دارند سراپا شوق و با تمامی دل آماده برای انجام این فریضه گشت. خود جناب فیضی در این خصوص می نویسد:

"به محض ورود به ایران به خدمت یکساله نظام پرداختم. در اواخر همیشه خوشدل و شادمان بودم که دیگر چیزی نمانده که در آن مؤسسه مقدسه وارد شوم و اطفال و جوانان عزیز را زیارت و به خدمت آنان مفتخر و متباهی شوم. حتی صاحب منصبان نظام هم از فکر من آگاه بودند (نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم). یک روز فرمانده فوج گفت شنیده‌ام در مدرسه تربیت خواهی کرد. من هم بچه‌هایم را به تو می سپارم هر طور می خواهی تربیت کن. ولی بیست روز مانده بود که خدمتم تمام شود خبر آوردند که طبق دستور وزارت معارف آژان‌ها رفته و تابلوی آن را پائین آورده و مدرسی که از قدیمی ترین مؤسسات تربیتی کشور بوده و بسیاری از رجال بزرگ و خدمتگزار این مملکت در آن جا تربیت شده‌اند و مدت چهل سال خدمت، همه گاه مورد تمجید و تحسین حتی غبطه و رشک مدارس دولتی بوده‌اند به وسیله دولت تعطیل شده. این واقعه آب سردی بود که بر آمال چندین ساله این عبد ریخته شد. تا مدتها محزون و مغموم و بی‌کار می‌گشتم. بالاخره اجباراً داخل اداره نفت شده روز به روز بر خود ناسزا می‌گفتم و حساب نفت و بنزین را مخالف آرزوهای دیرین می‌دیدم. تا آنکه وقتی مریض و بستری شدم یکی از دوستان به دیدنم آمد و گفت احبای نجف آباد چنین قول و قراری داده‌اند و در پی معلمی می‌گردند. گوئی برق امیدی در دل تابید و تمام وجود به اهتزاز آمد. خدا می‌داند با چه شعف و سروری به حضور محفل مقدس ملّی عریضه نگاشته تقاضا نمودم افتخار این خدمت را به این ناچیز واگذار کنند." (۶)

فیضی از شرکت نفت کناره گرفت و عازم نجف آباد گردید. مادر مهرپرورش نیز با آنکه هنوز بهائی نشده بود همراه فرزند برومند به نجف آباد رفت. این مادر نازنین با وجه مختصری که از دولت بابت بازنشستگی شوهر متوفایش می‌گرفت از فیضی حمایت نمود. با آن وجه ناچیز ساختند زیرا فیضی بیش از ماهی نوزده تومان از محفل نجف آباد قبول نکرد با آن هم دفتر و مداد می‌خرد و به کودکان مدرسه به عنوان جایزه می‌بخشید. خود فیضی در باب آن دوران می‌نویسد:

"پس از ورود، چهار صد نفر دختر و پسر که دارای دو مدرسه مرتّب بوده‌اند بی‌تکلیف و بی‌سرپرست مشاهده شدند. همه روزه چه خود آنها و چه اولیائشان می‌آمدند و تکلیف می‌خواستند. کارکنان دولت مخصوصاً رئیس معارف چهار چشم دوخته بودند که ببینند بهائیان که اطفال را به مدرسه نمی‌فرستند چه خواهند کرد و می‌دانستند حقیر برای چه آمده. منتظر بودند

کوچکترین جمعیتی از اطفال تشکیل شود و متفرّق نمایند. در صدد بودند جزئی ترین اقدام را پایمال سازند. فانی هم به کلی بی تجربه و بدون سابقه و بی معلومات. در مقابل هجوم شاگردان و در برابر موانع خارجی خود را عاجز محض دیدم ولی نمی دانم چه شد و چه اتفاق افتاد که در ظرف دو هفته بیست کلاس درس مدرسه ای و اخلاقی در منازل احباء تشکیل گردید و مانند کارخانه بسیار مرتبی به کار افتاد. بد غیبی تمام پیچ و مهره و چراغ های آن را محکم نموده به کار انداخت که هنوز هم مشغول می باشد. جای بسی تأسف است که نفوس نیستند تا ملاحظه قدرت الهیه را بنمایند. تعداد اطفالی که داوطلب امتحانات دولتی می شدند و تصدیق رسمی دریافت می کردند هر ساله از تعداد تلامیذ مدارس رسمی زیادتر بود. اینکه نتیجه معارف ظاهری است ولی در قسمت علوم امری آنچه از ابتداء مورد توجه قرار گرفت عملی نمودن تعالیم الهی بود. بسیار سعی می شد که اطفال هر چه می خواهند و می آموزند عمل نمایند. از قبیل آداب و نظافت و تلاوت آیات و خیرات و تبرّعات و بسیاری از تعالیم دیگر... (۷)

در ایام اقامت فیضی در نجف آباد بود که مادر ارجمندش سرکار صدیقه خانم بر اثر زیارت حضرت ربّ اعلی در رؤیا به شرف ایقان مشرف گشت. این امه موقته سالها بعد به ملکوت ابهی صعود فرمود. علاوه بر مادر فیضی یک خدمتکار وفادار و قدیمی و کودکی که فیضی در اوقات اقامت در طهران به فرزندی پذیرفته بود و دو کودک دیگر یکی از نسوان از خویشانندان که به تازگی شوهر خود را از دست داده بود با وی زندگی می نمودند. فیضی در نهایت سادگی زندگی می نمود. لباسهای او همگی در نجف آباد دوخته می شدند و اصولاً از کرباس بودند. شبها همین لباسها را برتن کرده با نهایت افتخار در محافل احباب شرکت می فرمود و با بیان تاریخ امر مبارک و زیارت الواح مبارکه خصوصاً آثار نایاب همگان را مستفیض می نمود. عشقی عجیب داشت که پای صحبت قدمای امر بنشیند و استفاده کند. داستانهای بسیار از آنان شنیده که همواره در نقاط مختلف جهان برای یاران تعریف کرده است. نجف آباد بیش از دو هزار بهائی خرد و کلان داشت. همگی از محضرش استفاضه می نمودند و لذّت می بردند. برای حدود چهارصد کودک کلاسهای مختلف تشکیل داده بود و از صبح زود در این کلاسها شرکت می نمود. تمام روز به تعلیم و تربیت کودکان و شبها به هدایت جمع احباب اشتغال داشت و از پای نمی نشست. چند تن از خانمهای باسواد در نجف آباد بدو کمک می نمودند. برای آنان نیز کلاس مخصوص تزئید معلومات تشکیل داده بود. در همین ایام نجف آباد بود که جناب فیضی به طهران رفت و با سرکار گلوریا خانم علانی ازدواج نمود. پدر گلوریا خانم از امرای ارتش ایران بود. این دختر مؤمنه مخلصه در نهایت فداکاری از همه مظاهر فریبای دنیا گذشت و در کنار فیضی به خدمت پرداخت و با همه مصائب و سختی ها ساخت. همین استقامت فیضی و همسرش بود که آن دو را جاودانه نمود. حضرت ولی امرالله در توفیق مورخ چهارم دسامبر ۱۹۳۸ میلادی به خط منشی مبارک خطاب به جناب

رحمت الله خان علانی در خصوص ازدواج جناب فیضی و سرکار گلوریا خانم چنین می‌فرمایند:

«... این وصلت مبارک و متمیّن است و نتایج ممدوحه از آن در عالم امر حاصل خواهد شد.» (۸)

در توقیع دیگری پیش از توقیع مذکور (مورّخ نهم جولای همان سال) خطاب به جناب رحمت الله علانی چنین صادر گردیده است:

«... راجع به بیان مبارک قبلاً به آقای ابوالقاسم فیضی که «خود را آلوده مکن» فرمودند «مقصد آلودگی به امور ملکی و شؤونات فانیّه دنیوی بوده نه ازدواج» و حال عقد ازدواج ایشان با گلوریا خانم مورد تصویب و تحسین وجود اقدس مبارک واقع...» (۹)

از اقدامات مهمّه دیگر فیضی در نجف آباد تأسیس کتابخانه امری به نام حضرت زین المقرّین نجف آبادی بود. چون در نجف آباد احبّاء را اصولاً به حمّام‌های عمومی راه نمی‌دادند بر اثر تشویق مداوم فیضی احباب گرمابه‌ای بنا نمودند که رفع مشکل کند. برخی از مسلمین نیز پنهانی از این حمّام استفاده می‌نمودند. فیضی حدود چهار سال و نیم در نجف آباد اقامت نمود. در این مدّت نفوس مخلصه‌ای را تربیت فرمود که به هر کجای دنیا می‌رویم برخی از آنان را در میدان خدمت قائم و شاخص ملاحظه می‌کنیم. چون نام او برده می‌شود اشک در چشمان آن نفوس حلقه می‌زند. فیضی، محبوب تک تک بهائیان نجف آباد از خرد و کلان بود. در سالهای اقامت در نجف آباد تعدادی آموزگار تربیت نمود تا پس از عزیمت وی از آن نقطه خدمات تعلیم و تربیت را ادامه دهند. فیضی گهگاه از نجف آباد به دیگر نقاط مسافرت می‌نمود و احبّای آن نقاط نیز از محضرش استفاده می‌نمودند. اصفهان و توابعش از آن جمله‌اند. در اینجا مناسب است متن برخی از توقیعات حضرت ولیّ امرالله خطاب به جناب فیضی در ارتباط با خدمات نامیر در نجف آباد درج گردد. در توقیع مورّخ بیست و سوّم دسامبر ۱۹۳۵ چنین صادر گردیده است:

«نجف آباد جناب آقای ابوالقاسم خان فیضی علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمایند. حسب الامر مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه این نامه از قبل حضرتشان خطاب به آن حبیب روحانی مرقوم می‌گردد. در نامه اخیر محفل روحانی ملّی بهائیان ایران شیدالله ارکانه که به محضر اقدس معروض و تقدیم داشته‌اند شرحی از احساسات روحانی و همّت و فداکاری آن یار حقیقی نگاشته‌اند که با وجود وظیفه داری در کمپانی نفت انگلیس و ایران محض خدمت

امرالله و ترجیح مصالح امریه بر وظائف دنیویہ با کمال سرور و روحانیت برای تعلیم و تربیت اطفال بهائی نجف آباد قصد و عزم آن دیار نموده‌اید. از این خبر بهجت اثر وجود مبارک بی‌نهایت سرور و اظهار مودت و مراحم موفور فرمودند و در جواب محفل روحانی ملی خطاب به آن حبیب معنوی این بیانات مبارکه مذکور و مسطور گشت. می‌فرمایند «این تصمیم که به صرافت طبع اتخاذ گشته جالب تأییدات الهیه است و دلیلی واضح بر علو همت و خلوص نیت و جانفشانی و فداکاری آن بنده مقرب درگاه الهی است» تا آنکه می‌فرمایند «این عبد بی‌نهایت از ایشان ممنون و راضی و از اعماق قلب موفقیت آن جوان فعال نورانی را طالب و ملتزم». مقصد آنکه مزید بر محبت و الطاف مذکوره فوق امر به ترقیم این نامه مخصوص نیز از قبل حضرتشان فرمودند تا فرح و نشاط مضاعف گردد و مسرت و انبساط تزیید جوید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. ۱۲ شهر المسائل ۹۲، ۲۳ دسامبر ۱۹۳۵. نورالدین زین. ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی. (۱۰)

در توقیع مورخ بیست و یکم ژانویه ۱۹۳۶ خطاب به جناب رحمت الله علانی چنین عز صدور یافته است:

«... دیگر اقدام و اهتمام آقای ابوالقاسم خان فیضی علیه بهاء الله و فداکاری ایشان که از اداره خود استعفاء داده به صرافت طبع تربیت و تعلیم اطفال احبای نجف آباد را که از بزرگترین خدمات امریه است به جان و دل قبول نمودند این عمل جلیل و نیت شریف ایشان موجب سرور و خوشنودی و رضایتمندی حضرتشان واقع و بی‌اندازه و حد همت و خلوص نیت آن جوان روحانی رحمانی مورد تعریف و تقدیر مبارکشان گردید...» (۱۱)

در توقیع مورخ بیست و هشتم دسامبر ۱۹۴۰ میلادی خطاب به محفل ملی بهائیان ایران چنین صادر گردیده است:

«... راجع به جناب آقا ابوالقاسم فیضی و سیر و حرکتشان در بلدان ایران برای نشر نفحات رحمن به شرف تصویب حضرتشان مشرف و تأکید فرمودند «این جوان برازنده را دائماً تشویق نمایند و مرتباً مساعدۀ مالی از صندوق خیریه نمایند تا اوقات حصر در خدمات مهمه امریه گردد زیرا خدماتشان بسیار مهم و مسافرتشان به مراکز امریه منتج نتایج حسنه است. این عبد خدمات متمادیه آن خادم فعال را در نجف آباد فراموش ننماید و امید و طید چنان است به خدماتی اعظم و تأسیساتی اهم و انتصاراتی اجل و اشرف موق و مفتخر گردند. هذا ما اتمناه فی جمیع الشئون والاحوال». فرمودند «ایشان را از قبل این عبد اطمینان دهید و این پیام را

و در توقیع مبارک مورخ بیست و نهم ژانویه ۱۹۴۲ میلادی خطاب به محفل ملی ایران چنین صادر گردیده است:

«... در خصوص مجموعه راجع به نجف آباد که جناب ابوالقاسم فیضی تقدیم ساحت مقدس مبارک نمودند فرمودند بنویس «این مجموعه سالمأ واصل و به دقت تام قرائت گردید. فی الحقیقه از هر جهت جامع و صحیح و متین و درکمال اتقان است و دلیل واضح برهمم مبذوله و مساعی مشکوره و خدمات فائقه و تأسیسات بدیعه آن ناصر امر رب البریه است. این مجموعه در قصر رفیع در جوار مرقد مطهر به یادگار محفوظ. هنثاً له و لامثاله الذین نصرُوا امر ربهم باقوالهم و اعمالهم و کَلَمَا و هبهم ربهم و کانوا من الفائزین...» (۱۳)

پس از چهار سال و نیم خدمت در نجف آباد و تنظیم و ترتیب امور در آن نقطه و تربیت آموزگاران شایسته حضرت فیضی به درخواست بهائیان قزوین و امر محفل ملی ایران بدان نقطه عزیمت نمود. همسر گرانقدرش سرکار گلوریا خانم نیز همراه او بود. بسیار مناسب است شرحی که فاضل رحمانی جناب روح الله مهرباخانی در خصوص ایام اقامت جناب فیضی در قزوین بیان داشته است زیب این اوراق گردد تا محقق شود که خدمات جاودانه فیضی به واقع تا چه حد رجال پرور بوده است:

«... در اول صحبت عرض کردم که فیضی به گردن بنده حق حیات داشت. بنده بچه بودم که پدرم که بهائی ثابت قدمی بود فوت کرد و بنده بنا به مقتضیاتی دور افتادم و تنها نصیبی که از امر داشتم فحش هائی بود که در مدرسه به عنوان بچه بابی از بچه ها می شنیدم. البته احباء به نحوی که امروز هم درهمه جا معمول است برای بازگرداندن بنده سعی می نمودند ولی نفس گرم آنها در آهن سرد حقیر اثر نداشت. روزی به منزل آمده دیدم سرکار لعل خانم هزاری که خدا رحمتش کند منتظر بنده است و در این وقت بنده ۱۷ یا ۱۸ سال داشتم. صحبت از شخصی کرد که مدتی است به قزوین آمده و کلاس هایی با جوان ها دارد. اصرار کرد که بنده هم بروم و بنده هم رومانده قبول کردم. به منزل ایشان رفتم. دور تا دور احباء نشسته بودند، فیضی هم آن وسط نشسته بود و صحبت می کرد. قیافه این مرد و صحبت هائی که می کرد و روحانیتی که از حال و قالش ظاهر بود مرا چنان مجذوب کرد که به اصطلاح از همان آن مرید او شدم و در مدت شش ماه دیگر که او در قزوین بود از جلسه ای و درسی غیبت نکردم. یک عده جوانان قزوین یعنی همه آنها روز و شبی نبود که در

کلاسی از فیضی حضور نیابند. یا کتاب اقدسی می خواندیم یا تاریخ یا قرآن یا کتاب مقدس. همیشه قبل از وقت سر کلاس حاضر بودیم. به خاطر دارم درس کتاب اقدس داشتیم. بنا بود ساعت شش صبح حاضر شویم، ساعت ۵/۳۰ می آمدیم و در سبزه میدان نزدیک منزل جناب هزاری قدمی می زدیم تا وقت بشود.

اما رفتار فیضی با ما رفتار معلم و شاگرد نبود. رفتار دوست و رفیق بود. او به شاگردانش عشق می ورزید و ما عاشق او بودیم. او دوست ما بود و برای ما فقط فیضی بود. به نوعی که برای ما شاگردان او حتی در سالهای بعد اضافه کردن القاب ایادی امرالله جناب فیضی ثقیل بود و هنوز هست. او با ما گردش می رفت. می آمد زمین بازی والیبال بازی می کرد. هر وقت می خواست دهات اطراف برود برای ملاقات احباء پیاده راه می افتاد و ما را هم همراه می برد. سه فرسخ چهار فرسخ می رفتیم. شنیده و خوانده اید در وصف عرفا که چگونه اشخاصی مجذوب آنها می شدند ما غالباً فکر می کنیم اینها مال قدیم ها بوده ولی این وضع ما در زمان حاضر با فیضی بود. زندگی ساده ای با خانمش داشت. چند جعبه را به هم چسبانده تختخواب درست کرده بودند فیضی را می دیدم که یک دانه هندوانه خریده بالای دست گرفته به منزل می رود. کار شیفنگی جوان ها به جایی کشید که شنیدم یکی از پدرها به محفل روحانی شکایت برده بود که فیضی جوان های ما را از راه برده، و راست گفته بود چون فیضی ما را از آن راهی که قبلاً داشتیم بدر برده بود. خود بنده شک دارم که اگر او را ندیده بودم هرگز به راه توجّه به امر مبارک می افتادم. این است که وقتی در یکی از نامه هایم به او در سالهای بعد این دو بیت عربی را مصداق حال خود قرار داده برای او نوشتم:

وَجْهَتْ وَجْهً مَقْبِلًا لِفَاطِرٍ قَدْ فَطَرَكَ أَمَنْتَ بِاللَّهِ الَّذِي بَصْنَعَهُ قَدْ صَوَّرَكَ
أَحَبُّ مَنْ تَحَبَّهُ وَ مَنْ يَحِبُّ مَنْظُوكَ تَاللَّهِ كُنْتُ هَالِكًا فِي غَفْلَتِي لَوْلَمْ أَدْرِكْ

در آن ایام او به فکر افتاد که بین جوان های قزوین و شهرهای دیگر رابطه برقرار کند. همدان و طهران شهرهای هم جوار ما بودند. از طهران گاهی بعضی ها می آمدند ولی بهترین رابطه با جوان های همدان برقرار شد و آن بر اساس سفری بود که همراه فیضی به آن جا کردیم. این سفر یک هفته یا ده روز طول کشید و خاطرات آن فراموش نشدنی است. چه انس و الفتی بین جوانان این دو شهر برقرار شد و چه شب و روز فراموش نشدنی... بعضی روزها اتوبوس درست گرفته به قراء اطراف از جمله امزاجرد می رفتیم... باری سخن درباره فیضی تمام شدنی نیست ولی به قول مولوی «بیش از اینم طاقت گفتار نیست». فیضی شخصیتی بود غیرعادی در دنیای مادی امروز. وقتی که ما از گذشته ها صحبت می کنیم، از انقطاع و روحانیت و فداکاری و از خودگذشتگی ایام اوّلیه امر سخن به میان می آوریم، هستند کسانی که می گویند: درست است، ولی آنها در این دنیای مادی و دنیای مصرف ما نبودند. فیضی نشان داد که در دنیای ما هم ممکن است کسی به مقامی برسد که نه تنها خود متقلب شده باشد بلکه در هر جایی برود انقلاب ایجاد کند و مس وجود دیگران را زر کند.

وقتی که فیضی و گلوریا خانم از قزوین رفتند یک عده از جوان‌ها اگر تحصیل می‌کردند ترک تحصیل کردند و اگر کار می‌کردند کار خود را گذاشتند و برای تعلیم و تربیت صدها اطفال که مدرسه نداشتند در دهات اطراف کشور رفتند. بعضی از آنها سال‌ها به این خدمت موفق بودند." (۱۴)

جناب فیضی و سرکار گلوریا خانم در سال ۱۹۴۱ میلادی به منظور امتثال امر حضرت ولی‌ام‌الله در مهاجرت احباء به دیار آخری عازم بغداد شدند تا در آنجا وسائل مهاجرتشان به عربستان فراهم گردد. این امر تا یک سال تحقق نیافت و در این مدت فیضی در بغداد به انواع خدمات قائم بود. احبائی که از نقاط مختلف عزیمت کرده و به قصد هجرت به ممالک عربی و دیار دیگر در بغداد اقامت موقت داشتند مورد کمال مرحمت و تشویق فیضی بودند. فیضی برای آنان مظهر صبر و استقامت بود و این شکیبائی آنان را به استقامت بیشتر تشویق می‌نمود.

سرانجام فیضی و همسرش راهی سرزمین بحرین شدند. دیگر وجه مختصری که داشتند و با آن با کمال قناعت زیست می‌نمودند تمام شد. سختی‌ها بیشتر گشت و آن دو زیر فشار فقر بحث نیز قرار گرفتند. به فیضی پیشنهاد شد که در مدرسه متوسطه در بحرین تدریس کند ولیکن چون دانستند بهائی است از اعطاء آن شغل امتناع نمودند. گرمای طاقت فرسای بحرین، فقدان آب و کمبود مواد غذایی، تعصب شدید اهالی و فقر، هر یک می‌توانست آدمی را از پای درآورد ولیکن فیضی و همسرش استقامت نمودند. آن دو بر اثر تهیدستی خادمه خانه را مرخص نمودند و هم او بود که یک روز قدری خرما برای آنان آورد تا قوت لایموت نمایند. امتحانات شدید بود، کوه را کاه می‌نمود. در ایام بحرین خداوند دو فرزند به آنان عطاء فرمود. یک دختر بنام می که اینک در انگلستان ساکن است و یک پسر به نام نیشان که در حال حاضر در استرالیا زندگی می‌کند و هر دو در پیروی از منویات پدر و مادر قائم به خدمت امرالله‌اند. فیضی، گلوریا خانم، می، نیشان و یک بهائی تازه تصدیق تا هفت سال تنها بهائیان سرزمین بحرین به شمار می‌رفتند. فیضی پس از چندی به تدریس پرداخت. شاگردان شیفته اخلاق ملکوتی و کمالات آن معلم محبوب شدند. اندک اندک همسایگان و کسبه و اصولاً مردم بحرین که در نهایت عداوت او را کافر می‌انگاشتند به دوستان جانی بدل شدند. فیضی پس از اخراج از مدرسه شیخ مدتی بیکار بود تا آنکه در شرکت نفت استخدام گردید و مقرر گشت به کارمندان آمریکائی و اروپائی شرکت عربی درس بدهد. نام فیضی ورد زبانها بود. گلوریا خانم می‌نویسد:

"فیضی در نمایان ساختن و در معرض دید قرار دادن محاسن نهفته در درون انسانها از استعداد و شیوه‌ای خاص برخوردار بود. زمانی با یکی از دزدان معروف بحرین که سالهائی از عمر را در زندان گذرانده بود طرح دوستی ریخت. فیضی هر گاه چیزی می‌خرید به این دزد می‌سپرد تا به خانه بیاورد و به ازاء زحمتی که می‌کشید پولی بدست آورد. این مرد وفادار اجناس را تحویل می‌داد. یکی

از روزها فیضی چند کالای گران را برای رساندن به خانه به این مرد سپرد ولی پس از مدتی که خود به خانه بازگشت دید که مرد مذکور هنوز نیامده است. طبیعی بود تصوّر شود که گرانی غیر معمول کالاها دزد را به وسوسه انداخته و مقاومت او را در هم شکسته است. اما فیضی چنین تصوّری را به خود راه نداده و گفت حتماً در سر راه در میدان شهر برای گپ زدن با کسی توقف کرده است و حتماً خواهد رسید. البته چنین شد. (۱۵)

استقامت جناب فیضی و گلوریا خانم در بحرین مشوّق گروهی از مهاجران خصوصاً جوانان گردید و در دیگر نقاط شبه جزیره عربستان استقرار یافتند. این مهاجران به علّت شرایط سخت عربستان غالباً از بستگان خویش در ایران خبر نداشتند و فیضی از طریق مکاتبات روح بخش خویش بدانان قوّت قلب می بخشید. اخبار را بدانان می رساند و برای والدین آنان نامه می نوشت. معلوم است هر چه تعداد مهاجران بیشتر می شد بر حجم مکاتبات فیضی افزوده می شد ولیکن هرگز خم به ابرو نمی آورد. با مهاجران دیگر نقاط عالم نیز باب مکاتبه باز کرده بود و اخبار می گرفت و آنان را از اوضاع عربستان خصوصاً بحرین آگاه می نمود. اصولاً فیضی با احباب مکاتبات مستمر داشت. باری مهاجرین شبه جزیره عربستان عاشق و شیفته فیضی بودند. وی برای آنان نمونه یک بهائی واقعی و فداکار بود. سالها پس از استقرار در بحرین چون وضع مالی فیضی قدری بهبود یافت از درآمد ناچیز خود به کودکان متعدّدی کمک می کرد. آن کودکان اینک در نقاط مختلف عالم به خدمات شایسته توفیق یافته اند. فیضی در سال ۱۹۵۱ در حوزه عربستان به عضویت هیئت معاونت ایادی امرالله برگزیده شد. حضرت ولیّ امرالله فیضی را "فاتح روحانی عربستان" نامیده اند. در سال ۱۹۵۳ فیضی در کنفرانس بین القارّات هند شرکت کرد و یاران را مستفیض نمود. همراه ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن به قاره استرالیا سفر نمود و قلوب یاران را تسخیر فرمود. پس از تشکیل محفل ملّی عربستان به ریاست آن محفل برگزیده شد. بهر حال به عنوان نماینده محفل ملّی و نیز عضو هیئت معاونت ایادی امرالله اسفار متعدّد به کشورهای عربی نمود و منشاء خدمات جلیله بسیار گردید. پاداش خدمات جاودانه فیضی و خلوص و استقامت و وفایش ارتقاء به مقام ایادی امرالله بود. در سال ۱۹۵۷ میلادی هنگامی که برای دیدار برادر زاده اش به آلمان سفر کرده بود از این انتصاب اطلاع یافت. دوران مهاجرت فیضی در بحرین بیش از چهارده سال طول کشید و در این مدّت او و همسرش مصائب بسیار تحمّل نمودند ولیکن بر استقامت افزودند تا سرزمین عربستان مفتوح گشت و مهاجران جانفشان دیگر در آن استقرار یافتند. هنگامی که فیضی مناطق عربی را ترک می نمود تنها یک محفل ملّی در آن دیار مستقر بود ولیکن وی پیش از صعودش شاهد تشکیل پنج محفل ملّی در آن صفحات گردید.

باری مدّت کوتاهی پس از ارتقاء فیضی به مقام ایادی امرالله اسفار جهانی او آغاز گردید. افسوس که صعود حضرت ولیّ امرالله آتش به دلها زد و معلوم است که بر فیضی عاشق بی قرار آن

حضرت چه گذشت. فیضی دل سوخته در مراسم تدفین حضرت ولیّ امرالله حضور یافت و صلاة میّت را در کنار رمس مطهر ولیّ محبوب امرالله تلاوت نمود. دیگر عشقی به حیات نداشت. آنچه او را بر پای می داشت مسئولیت خطیری بود که هیکل مبارک بر دوش او نهاده بودند. شرح اسفار متعدّده او به نقاط مختلف عالم، صبر و حوصله اش در برخورد با یاران و متحرّیان حقیقت، مکاتبات مستمرّش با دوستان، حلّ مشکلات مهاجران، تشویق افسردگان و ایجاد اشتعال در قلوب آنان، ملاقات با رؤساء و بزرگان جهان، تألیف کتب و رسالات و مقالات متعدّده به فارسی و انگلیسی، ترجمه آثار ارزشمندی چون کتاب گوهر یکتا و کتاب بهجت الصدور همه و همه مستلزم نگارش مقاله یا رساله ای مستقلّ است. فیضی چون شمع سوخت و به جمع یاران نورافشانی نمود. سرانجام در نوامبر ۱۹۸۰ میلادی با کمال ایقان به ملکوت جاودان پرواز فرمود. ^(۱۶) پس از صعودش تلگرام معهد مقدّس اعلیٰ به شرح ذیل به عالم بهائی ابلاغ گشت:

"از صعود ایادی خستگی ناپذیر جانفشان محبوب امرالله ابوالقاسم فیضی قلوب مملوّ از اندوه و سراسر عالم بهائی از این ضایعه سوگوار است. حضرت ولیّ محبوب امرالله به پاس خدمات درخشان نخستین سالهای او در مهد امر از راه تعلیم کودکان و جوانان و تشویق دوستان و اعتلای امر تبلیغ او را به اوصاف جوان نورانی ممتاز فعّال یاد فرمودند. خدمات بعدی او در میدان مهاجرت به سرزمین های مجاور ایران عنوان فاتح روحانی آن کشورها را نصیب او کرد. پس از ترفیع به مقام ایادی امر سهمی قیمت ناپذیر در وظایف ایادی مقیم ارض اقدس بر عهده داشت، به مسافرت های دامنه دار پرداخت، آثار ادبی به قلم آورد، مکاتبه الهام بخش خود را با شریف و وضیع و پیر و جوان ادامه داد تا آنکه پس از یک بیماری طولانی روحش آزاد شد و به ملکوت ابهی پرکشید. به جمیع بهائیان عالم توصیه می شود که برای تجلیل او محافل تذکّر شایسته و در مشارق اذکار همه قارّات محافل یادبود برپا دارند. امید که سرمشق مشعشع او در فدا کردن مطلق هستی خویش همچنان الهام بخش عاشقانش در همه کشورها باشد. در اعتبار مقدّسه دعا می کنیم که روح شریف نورانش غریق دریای رحمت گردد و به ارتقاء لاینقطع خود در عوالم بی کران الهی ادامه دهد. بیت العدل اعظم". ^(۱۷)

زیر نویس بخش هشتم جناب عبدالحسین خان فیضی

(۱) برای آگاهی از شرح حیات و آثار و عقاید ملاّ محسن فیض کاشانی از جمله رجوع فرمایند به پژوهش نگارنده سطور تحت عنوان "ملاّ محسن فیض کاشانی" در خوشه هایی از خرمن ادب و هنر، مجلد دهم، صفحات ۶۰-۱۵۳، و نیز منابع یاد شده در

آن.

(۲) جناب حاج سید علی اکبر آوارگان (متوّل سال ۱۳۰۳ هجری قمری برابر با ۱۸۸۵ میلادی در بروجرد و فرزند سید حسن یزدی) از ناشرین نفحات الله و سالها قائم به خدمت امرالله بود. فرزندان پرومند آن جناب متصاعد الی الله جناب سرهنگ مهندس حسین آوارگان و جناب دکتر محسن آوارگان سالها سمت استادی نگارنده را در کلاسهای امری و دروس اخلاقیّه داشته‌اند.

(۳) مأخذ: خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر. جلد دهم، صفحه ۱۵۰.

(۴) مأخذ بالا. صفحه ۵.

(۵) مأخذ بالا. صفحه ۸.

(۶) نقل از یادداشتهای جناب فیضی مندرج در مقاله جناب روح الله مهرباخانی تحت عنوان "شرح حیات جناب فیضی" خوشه‌ها، جلد دهم، صفحات ۳۹-۴۰.

(۷) مأخذ بالا. صفحات ۴۱-۴۰.

(۸) مأخذ بالا. صفحه ۱۰.

(۹) مأخذ بالا. صفحه ۹.

(۱۰) مأخذ بالا. صفحه ۶.

(۱۱) مأخذ بالا. صفحه ۹.

(۱۲) مأخذ بالا. صفحه ۱۰.

(۱۳) عیناً مأخذ بالا.

(۱۴) مأخذ بالا. صفحات ۴۳-۴۲.

(۱۵) مأخذ: THE BAHAI WORLD (سالهای ۸۳-۱۹۷۹). بخش منقول ترجمه جناب فؤاد روستائی و مندرج در صفحه ۱۳ شماره ۱۳۲ نشریه پیام بهائی است.

(۱۶) منابع شرح احوال و آثار حضرت ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی عبارت بوده‌اند از:

۱- خوشه‌ها. مجلد دهم که تحت عنوان "یاد یار مهربان" اختصاص به احوال و آثار نامبرده دارد. چون در متن کتاب (برای رعایت اختصار) به آثار قلمی جناب فیضی به تفصیل اشارت نگشته استدعا دارد در این خصوص به مقاله جناب عنایت الله صادقیان تحت عنوان "فهرست آثار ابوالقاسم فیضی" در منبع یاد شده (صفحات ۴۶-۱۳۹) مراجعه فرمایند.

۲- نشریه پیام بهائی. شماره ۱۳۲ (شماره مخصوص دهمین سالگرد صعود جناب فیضی).

۳- عالم بهائی THE BAHAI WORLD. مجلد هجدهم (سالهای ۸۳-۱۹۷۹) صفحات ۶۵-۶۵۹. به قلم

سرکار گلوریا خانم فیضی.

۴- اطلاعات و مشاهدات شخصی این نگارنده فانی.

(۱۷) مأخذ: خوشه‌ها. مجلد دهم. صفحه ۱۱.

کتاب شناسی

الف - فارسی و عربی

- آذریگدلی، لطفعلی. آتشکده. به همت حسن سادات ناصری. طهران: امیرکبیر، در سه مجلد، سالهای ۴۰-۱۳۳۶ شمسی.
- آل نذاف، حبیب الله. یادداشتها (خطی).
- آل نذاف، عنایت الله. یادداشتها (خطی).
- آواره، عبدالحسین. الکواکب الدرّیه فی مآثر البهائیه. جلد نخست، قاهره (مصر): مطبعة السّعادة، ۱۹۲۳ میلادی.
- ابن نذاف، آقا محمد ابراهیم. تاریخچه احوال خاندان نذاف (خطی).
- ابوالفداء، اسمعیل بن علی. تقویم البلدان.
- ارباب، فروغ. اختران تابان. جلد نخست، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع.
- ارباب، محمد تقی بیگ. دارالایمان قم. به همت مدرّسی طباطبائی، قم: چاپ حکمت، ۱۳۵۳ شمسی.
- اشراق، عبدالحمید. ملاحظاتی درباره موسیقی ملی ایران و یادی از چند موسیقی دان بهائی. خوشه هائی از خرمن ادب و هنر. جلد هشتم. نشریه انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ (سوئیس). طبع آلمان: عصر جدید. ۱۹۹۷ میلادی. صفحات ۶۵-۱۵۶.
- اشراق خاوری، عبدالحمید. اقداح الفلاح. جلد نخست، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
- اشراق خاوری، عبدالحمید. ریح مختوم. جلد نخست، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع. جلد دوم، طهران: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع.
- اشراق خاوری، عبدالحمید. مائده آسمانی. جلد نهم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.
- اشراق خاوری، عبدالحمید. محاضرات. جلد نخست، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.
- اصفهانی، حیدرعلی (حاج میرزا). بهجة الصدور. طبع بمبئی. ۱۳۳۱ هجری قمری.
- اصفهانی، حیدرعلی (حاج میرزا). ترجمه احوال ابوالفضائل (خطی). تکثیر دارالآثار ملی بهائیان ایران، مجموعه شماره ۲۰، شهرالعلاء ۱۳۲ بدیع.

- ایدون، بهرام. زندگینامه مختصر جناب هوشنگی (خطی).
- ایدون، بهرام. شرح مختصر حیات جناب سروش ایدون (خطی).
- بارتولد، و.و. فرهنگ و تمدن مسلمانان. ترجمه علی اکبر دیانت، تبریز: ابن سینا، ۱۳۵۷ شمسی.
- براون، ادوارد گرنویل. انقلاب ایران. ترجمه احمد پڑوه (مبشر همایون).
- بهاء الله (حضرت). آثار قلم اعلی. جلد هفتم، طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
- بهاء الله (حضرت). آثار قلم اعلی. دارالآثار ملى بهائیان ایران. مجموعه شماره ۱۵، شهرالعلاء ۱۳۲ بدیع.
- بهاء الله (حضرت). آثار قلم اعلی. دارالآثار ملى بهائیان ایران. مجموعه شماره ۱۸، شهرالعلاء ۱۳۲ بدیع.
- بهاء الله (حضرت). آثار قلم اعلی. دارالآثار ملى بهائیان ایران. مجموعه شماره ۲۳، شهرالبهاء ۱۳۳ بدیع.
- بهاء الله (حضرت). آثار قلم اعلی. دارالآثار ملى بهائیان ایران. مجموعه شماره ۲۸، شهرالجلال ۱۳۲ بدیع.
- بهاء الله (حضرت). مجموعه اشراقات. تاریخ و محل طبع نامعلوم.
- تشکر، عنایت الله (دکتر) و هدایت الله تشکر. تذکره ارباب مهربان ابن رستم تشکر (خطی).
- تیرانداز، روحانیه. مختصر تاریخ حیات استاد محمد رضا رضائی (خطی).
- جوانمردی، شاپور (دکتر). میرزا سیاوش سفیدوش. نشریه عندلیب، شماره ۲۳، تابستان ۱۹۸۷ میلادی.
- خادم میثاق، مهدی. زندگینامه مختصر جناب مهدی خادم میثاق (خطی).
- خادمی، ایرج. نگاهی به موسیقی ایران و یادی از هنرمند نام آور بهائی علی محمد خادم میثاق. نشریه پیام بهائی، شماره ۲۰۱، اگست ۱۹۹۶، صفحات ۳۲-۲۸.
- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. مجلد سی و هشتم. طبع طهران: سازمان لغت نامه دهخدا، ۱۳۳۹ شمسی.
- رافتی، وحید. جمال قدم در حفاء والواح نازله در آن شهر. پژوهشنامه، شماره نخست از سال دوم، طبع کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۴ بدیع، صفحات ۱۳۰-۸۵.
- رافتی، وحید. مأخذ اشعار در آثار بهائی. جلد سوم، طبع کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۷ بدیع.
- زرقانی، محمود (میرزا). بدایع الآثار (سفرنامه حضرت عبدالهء). جلد نخست، طبع آلمان: لجنة نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، ۱۴۴ بدیع، جلد دوم طبع بمبئی، ۱۹۲۱ میلادی.
- سفیدوش، سیاوش. یار دیرین. طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
- سفیدوش، عنایت خدا. پیشگامان پارسی نژاد در عهد رسولی. طبع کانادا: مؤسسه معارف بهائی.

۱۵۶ بدیع.

- سفیدوش، عنایت خدا. نیکان نامه (خطی).

- سلیمانی، عزیزالله. مصابیح هدایت. جلد نخست، طبع طهران: لجنة ملى نشر آثار امرى، ۱۰۴ بدیع. مجلدات چهارم، ششم، هفتم و نهم طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى به ترتيب در سالهای ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۲۵ و ۱۳۲ بدیع.

- سمندر، کاظم. تاريخ سمندر و ملحقات. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۳۱ بدیع.

- شهیدی، خليل. خاطرات (خطی).

- شیمیائی، منیژه. زندگینامه دکتر نعمت الله خان صابر (خطی).

- عبدالبهاء (حضرت). تذکرة الوفاء فى ترجمة حياة قدماء الاحياء. طبع حيقاء: مطبعة عباسیه، ۱۹۲۴ میلادی.

- عبدالبهاء (حضرت). مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است. طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۱۹ بدیع.

- عبدالبهاء (حضرت). مکاتیب. جلد دوم، طبع مصر: مطبعة كردستان العلمیه، ۱۳۳۰ هجرى قمرى.

- عبدالبهاء (حضرت). مکاتیب. جلد پنجم، طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى.

- عزیزه خانم (شاه سلطان خانم). تنبيه التائمين. تاريخ و محل طبع نامعلوم.

- فائز یزدی، محمد (حاج آقا) تاريخ (خطی).

- فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرار الآثار. جلد سوم، طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۸ بدیع و جلد پنجم ۱۲۹ بدیع.

- فاضل مازندرانی، اسدالله. ظهور الحق. جلد سوم، طبع طهران: مطبعة آزدگان. مجلدات چهارم، پنجم و ششم (خطی) و مجلد هشتم طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، قسمت اول ۱۳۱ بدیع و قسمت دوم ۱۳۲ بدیع.

- فردوسی، هاشم. تاريخچه خطی (شرح احوال خاندان عبودیت).

- فردوسی، هاشم. شجرة نامه خاندان عبودیت (خطی).

- فردوسی، هاشم. مجموعه الواح مبارکه به اعزاز خاندان عبودیت (خطی).

- فوریه، ژان باتیست (دکتر). سه سال در دربار ايران. ترجمه عباس اقبال. طهران: انتشارات علمى، چاپ دوم، ۱۳۶۳ شمسی.

- فیض، عباس. تاريخ قم.

- فیضی، ابوالقاسم (ایادی امرالله). داستان دوستان. طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۱ بدیع.

- فیضی، محمد علی. اخلاق بهائی. طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى. ۱۲۰ بدیع.

- فیضی، محمد علی. حضرت بهاء الله. طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۵ بدیع.
- فیضی، محمد علی. حیات حضرت عبدالهء. طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۲۸ بدیع.
- قرآن شریف. به خط طاهر خوشنویس تبریزی از روی قرآن سلطانی. طهران: کتابفروشى علمیه اسلامیه، ۱۳۷۷ هجرى قمرى.
- قمى، حسین بن محمد. تاریخ قم. ترجمه فارسى، طبع طهران، ۱۳۶۱.
- کیانی، محمد یوسف. شهرهای ایران. طبع طهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۳۶۶ شمسی.
- المامیری، محمد طاهر (حاج). خاطرات. طبع آلمان: لجنه ملى نشر آثار امرى به لسان فارسى و عربى، ۱۹۹۲ میلادى.
- مجلسى، محمد باقر (ملا). بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمه الاطهار. طبع طهران: چاپ اسلامیه.
- مجموعه الواح خاندان نذاف. به خط جناب ضياء الدين نبيل اكبر.
- محبوبى، جمشید. تاریخچه احوال جناب آقا عبدالرضا تبریزی و خاندان صراف (خطی).
- محمد حسینی، نصرت الله. تاریخ امرى اردستان (خطی).
- محمد حسینی، نصرت الله. "حضرت باب". طبع کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ میلادى.
- محمد حسینی، نصرت الله. "حضرت طاهره". طبع کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۰ میلادى.
- مدرسى طباطبائی، حسین. قم در قرن نهم هجرى. طبع قم: چاپخانه حکمت، ۱۳۵۳ شمسی.
- معین، محمد. فرهنگ معین. جلد ششم (اعلام). طبع طهران: چاپخانه سپهر، ۱۳۵۸ شمسی.
- ملک خسروى، محمد علی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى.
- ۱۳۰ بدیع.
- مؤید، حبیب (دکتر). خاطرات حبیب. جلد نخست، طبع آلمان: لجنه ملى نشر آثار امرى به لسان فارسى و عربى، ۱۹۹۸ میلادى.
- مهرباخانی، روح الله. رسائل و رقايم جناب ميرزا ابوالفضل گلپایگانی. طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۳۴ بدیع.
- ناصر الشریعه، محمد حسین (شیخ). تاریخ قم. به کوشش علی دوانى، طبع قم: چاپخانه حکمت، ۱۳۴۳ شمسی.
- نبیل زرندى، یارمحمد. مطالع الانوار. ترجمه جناب عبدالحمید اشراق خاوری. طبع طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، نشر سوم، ۱۲۳ بدیع.
- یاران پارسی (مجموعه الواح مبارکه). طبع آلمان: لجنه ملى نشر آثار امرى به لسان فارسى و عربى، ۱۹۹۸ میلادى.
- یعقوبی احمد ابن ابی یعقوب. البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. طهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ شمسی.

1. *The BAHAI WORLD* . VOL. 18 (1979-83).
2. BALLYUZI H.M. BAHAI'ULLAH: *THE KING OF GLORY*. OXFORD, ENGLAND: GEORGE RONALD, 1975.
3. BALLYUZI H.M. *THE EMINENT BAHAI'S*. OXFORDM, ENGLAND GEORGE RONALD, 1985.
4. NABIL ZARANDI, MUHAMMAD. *THE DAWN BREAKERS*: NABIL'S NARRATIVE OF THE EARLY DAYS OF THE BAHAI' REVELATION. TRANSLATED FROM THE ORIGINAL PERSIAN AND EDITED BY SHOGHI EFFENDI. WILMETTE. ILLINOIS: BAHAI' PUBLISHING TRUST, 1974.
5. SHOGHI EFFENDI. *GOD PASSES BY*. WILMETTE, ILLINOIS: BAHAI' PUBLISHING TRUST, 1970.

فهرست اعلام

آ

- آتشکده مهر اردشیر ۵۸.
 آجیل فروش آقا محمد کریم ۲۷۶.
 آذریگدلی لطفعلی ۳۱۶.
 آصف الحکماء علی محمد (خان) ۲۴۵.
 آل نذاف اسدالله ۱۸۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶.
 آل نذاف بلقیس سلطان ۷۲، ۹۵، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۷۰.
 آل نذاف بهیه سلطان ۷۰، ۷۱، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۹۰.
 آل نذاف پرویز ۱۹۹.
 آل نذاف حبیب الله ۷۰، ۸۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴-۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۵-۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۸۳، ۳۱۶.
 آل نذاف حسینه سلطان ۷۰، ۹۵، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶.
 آل نذاف خاور سلطان ۷۲، ۸۴، ۹۵، ۱۷۰، ۱۷۱.
 آل نذاف خدیجه سلطان ۷۲، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۷۰، ۱۹۸.
 آل نذاف رحمت الله ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲.
 آل نذاف روح الله ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲-۱۸۰.
 آل نذاف روح انگیز (روحا) ۱۸۲-۱۷۸.
 آل نذاف شکرالله ۹۹، ۱۳۴-۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۶۹.
 آل نذاف صمدیه (خرم) ۹۹، ۱۳۳، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹.
 آل نذاف عطاء الله ۱۷۸، ۱۸۲.
 آل نذاف علی محمد ۷۲، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۱-۱۳۴، ۱۳۲، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۱-۸۳، ۱۹۶-۱۹۳، ۲۰۲.
 آل نذاف عنایت الله ۱۰۸-۱۰۶، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۱۶.
 آل نذاف غلامعلی ۱۸۴-۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۷.
 آل نذاف فرح ۱۹۹.
 آل نذاف فرزین ۱۹۹.
 آل نذاف فضل الله ۹۹، ۱۳۴-۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹.
 آل نذاف قدرت الله (یداللهی) ۱۷۶-۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۳.
 آل نذاف قدسیه (محمد حسینی) ۵۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۲-۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳-۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۶.
 آل نذاف منصور ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳.
 آل نذاف منوچهر ۱۹۹.
 آل نذاف مهرانگیز (بشری) ۱۷۸، ۱۸۲-۱۸۰.
 آل نذاف مهربانو ۱۹۹.
 آل نذاف مهین ۱۹۳.
 آل نذاف نوابه کوب سلطان ۷۲، ۹۵، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۸-۱۸۵، ۲۰۵.
 آل نذاف یدالله ۴۱، ۴۸، ۵۱، ۷۰، ۸۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۹-۱۲۷، ۱۳۴-۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۳-۱۳۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۲-۱۶۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۳۷، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۰.
 آوارگان حسین ۳۰۰، ۳۱۵.
 آوارگان علی اکبر (حاج سید) ۲۹۹، ۳۱۵.
 آوارگان محسن (دکتر) ۳۱۵.
 آواره عبدالحسین ۳۸، ۲۳۵، ۳۱۶.
 آوهای بابا خان ۱۵۲.

الف

- ابن ابهر میرزا محمد تقی (ایادی امرالله)
۱۶۰، ۱۶۱، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۷۳، ۲۷۴.
- ابن اصدق میرا علی محمد (ایادی امرالله)
۱۶۰، ۲۴۵.
- ابن بابویه ابوالحسن علی بن حسین ۱۵.
- ابن بابویه ابوجعفر محمد بن علی ۱۲.
- ابن سمندر عبدالحسین ۱۱۰.
- ابن نذاف محمد ابراهیم ۱۱، ۴۱، ۵۹، ۶۵، ۷۰، ۷۳، ۸۹-۸۴، ۹۲، ۹۵، ۹۸-۹۶، ۱۰۳-۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۷-۱۱۲، ۱۳۱-۱۲۰، ۱۷۰، ۲۰۰-۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۱-۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۷۰، ۳۱۶.
- ابوالقداء اسمعیل بن علی ۹، ۱۵، ۳۱۶.
- احمد اف حسین ۱۵۶.
- احمد اف شعاع الله ۱۵۶.
- اختران تابان (کتاب) ۲۸۹.
- اخترخاوری بهرام (ملاً) ۱۴۴، ۲۱۶، ۲۳۴.
- ادیب (فرزند استاد ابوالقاسم مسگر) ۳۳.
- ادیب العلماء طالقانی میرزا حسن (ایادی امرالله) ۸۷، ۲۴۵.
- ارباب آغاییگم ۱۹۹.
- ارباب فروغ ۲۸۹، ۳۱۶.
- ارباب محمد تقی بیگ ۳۱۶.
- ارباب قزوینی آقا محمد علی ۲۳۵.
- اردبیلی ملاصادق ۴۴.
- اردستانی آقا فضلعلی ۵۵.
- اردستانی آقا محمد حسین ۵۷.
- اردستانی استاد محمد علی (نذاف) ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۹.
- اردستانی پیراحمد (جمالی) ۵۸.
- اردستانی زینب بیگم ۵۸-۵۶، ۱۸۸.
- اردستانی فاطمه خانم (مادران برادران نذاف) ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۸، ۶۹.
- اردستانی معصومه خانم ۵۵، ۵۷.
- اردستانی ملاحسین (گل مولی) ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۱۰۶، ۱۷۷.
- اردستانی ملا علی اکبر ۵۶.
- اردستانی ملا محمد صادق (پلوی) ۵۶، ۱۰۶.
- اردستانی میرزا آقا مجد ۵۷.
- اردستانی میرزا حسن جولا (جولاه) ۵۵، ۵۷.
- اردستانی میرزا حیدرعلی ۵۸-۵۶، ۶۸.
- اردستانی میرزا رفیع ۵۷.
- اردستانی میرزا رفیعا ۵۷.
- اردستانی میرزا عبدالحسین (رفیعی) ۵۷.
- اردستانی میرزا علی محمد ۵۷.
- اردستانی میرزا محمد ۵۶.
- اردستانی میرزا محمد مهدی ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۱۰۶.
- ازغندی حاج سید اسمعیل ۶۵، ۶۶.
- ازل میرزا یحیی ۴۷.
- اسدالله زاده شیوا (محمودی) ۲۶۸.
- اسرار الآثار (کتاب) ۳۸، ۱۱۰، ۳۱۸.
- اسم الله المنیب (رجوع شود به منبر میرزا آقا).
- اشتهاردی میرزا محمد ۲۵۷.
- اشراق عبدالحمید ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۶.
- اشراقات (مجموعه الواح مبارکه) ۳۷.
- اشراق خاوری عبدالحمید ۱۵، ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۱۰۷، ۲۰۳، ۳۱۶.
- اشعری ابو موسی ۸.
- اشعری موسی بن خزرج ۱۱.
- اصدقی حسن ۵۴.
- اصدقی حسین ۵۴.
- اصدقی عزت الله ۵۴.
- اصدقی فرهاد (دکتر) ۵۴.

اصفهانى آقا سيّد عبدالرحيم ۵۶.

اصفهانى آقا فرج ۳۴.

اصفهانى استاد قربانعلی معمار ۶۷

اصفهانى حاج ميرزا حيدرعلى ۱۷، ۱۹، ۳۰،

۳۴، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۴-۷۱، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۸،

۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵،

۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲،

۲۰۳، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸۹،

۲۹۷، ۳۱۶.

اصفهانى ميرزا حسين ۶۷.

اصفهانى ميرزا على نقى خان سرتيپ ۱۹۸،

۱۹۶.

افروخته يونس خان (دکتر) ۶۶.

افنان آقا ميرزا آقا (نورالدين) ۴۳.

افنان آقا ميرزا هادى ۱۷۴، ۲۶۶.

افنان حاج ميرزا محمد ۸۷.

افنان حاج ميرزا محمد تقى (وکیل الحق)

۱۰۰، ۲۴۵، ۲۷۴.

افنان حاج ميرزا محمود ۲۳۰.

اقداح الفلاح، ۱۵، ۳۱۶.

امّ اشرف ۴۴.

امام زاده معصوم (در طهران) ۱۶۰، ۱۹۰،

۲۰۳.

امام زاده يحيى ۱۹۰.

امّ نور (همسر ميرزا کمال الدين نراقى) ۳۷.

امير تومان محمد حسن خان ۱۱۳.

اميرکبير ميرزا تقى خان ۲۴.

امين (پسر خليل شهيدى) ۳۳.

امين اردکانى حاج ابوالحسن (ايادى امرالله)

۷۳، ۷۴، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۰،

۱۳۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۶،

۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱،

۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴.

امين السلطان ميرزا على اصغر خان ۸۸.

۸۹، ۹۲، ۹۵، ۱۰۹، ۲۰۶، ۲۱۷-۲۱۴.

امين الله (پسر ناقض اکبر) ۴۴.

امين امين حاج غلامرضا ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۹،

۲۲۸، ۲۳۵.

ايدون بهرام ۲۴۵، ۳۱۷.

ايدون سروش ۲۲۶-۲۲۴، ۲۴۵.

ايقان ۲۰۹.

ب

باب الرّحى (محلّه) ۵۵، ۵۸.

بادکوبه‌اى ملاّ ابوطالب ۳۴.

بارتولد و.و. ۱۴، ۳۱۷.

بازل لهستانى ۱۳۲.

باغ پنبه (محلّه) ۳۷.

باغ رضائى ۲۸۲.

باغ مجلّل ۲۲۸.

باقراف آقا سيّد نصرالله ۲۵۰، ۲۸۵.

باقراف مير امين الله ۱۷۷.

باليوزى افنان حسن (ايادى امرالله) ۱۹، ۲۷،

۳۰۴.

بجستانى آقا ميرزا حسين ۴۲.

بجستانى ملاّ على ۴۲، ۵۲.

بدايع الآثار (سفرنامه حضرت عبدالبهاء)

۵۳، ۶۷، ۱۵۹-۱۵۷، ۳۱۷.

بديع آقا بزرگ خراسانى ۲۷، ۲۸، ۴۲.

بديع الله (فرزند حضرت بهاء الله) ۳۴.

براون ادوارد گرنويل ۳۱۷.

برقى احمد ابن ابى عبدالله ۱۴.

بروجردى آقا جمال ۱۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰،

۲۷۰.

بسطامى ملاّ على ۲۴.

بشروئى ملاّ حسين ۱۶، ۵۵.

بشير (پسر خليل شهيدى) ۳۳.

بشير خاقان ميرزا على اصغر ۲۹۷.

بغدادی آقا محمد مصطفی ۲۵۱، ۲۵۲.
 بقاء شیدرخ (امیرکیا) ۲۶۸.
 بنان الملک میرزا فضل الله ۲۳۰.
 بهجة الصدور ۱۹، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۸۵، ۱۰۸.
 ۱۴۹، ۲۹۷، ۲۸۹.
 بهرام فرهمندی گلرخ (ستوده) ۲۴۱.
 بهروزی شاپور ۲۸۷، ۲۹۰.
 بهین آئین میرزا تقی خان ۲۸۵، ۲۸۹.
 بهیه خانم (نواده آقا رضی قمی) ۳۶.
 بی بی زییده ۱۹۰.
 بیت عبدالله پاشا ۳۴.
 بیت عبود ۳۰.
 بیت اعظم (در بغداد) ۲۷، ۲۸.

پ

تشکر رزا (ایدون) ۲۴۶.
 تشکر روحیه ۲۲۸.
 تشکر عزت الله ۲۳۵.
 تشکر عطاء الله ۲۳۵.
 تشکر عنایت الله (دکتر) ۲۳۵، ۲۴۶، ۳۱۷.
 تشکر مهربان رستم ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۲۳.
 ۳۸-۲۳۲، ۲۴۶.
 تشکر هدایت الله ۲۳۵، ۲۳۸.
 تفرشی میرزا نصرالله ۱۸.
 تقویم البلدان ۹، ۳۱۶.
 تنبيه النائمین ۳۷.
 تنکابنی سلیمان خان (جمال افندی) ۲۱۶، ۲۱۷.
 توضیح واضحات (رساله) ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۳۳.
 تیرانداز اردشیر ۲۸۳.
 تیرانداز روحانیه (رضائی) ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۱۷.
 تیرانداز شیرین خانم ۲۸۲.
 تیرانداز نصرت الله (دکتر) ۲۸۳.
 تیرانداز هوشمند (دکتر) ۲۸۳.

ث

ثقفی حجاج بن یوسف ۹.

ج

جاسبی آقا غلامرضا ۲۶۳.
 جاسبی میرزا رضا قلی ۲۴۷.
 جذبه محمد ۲۴۵.
 جغرافیای کامل ایران (کتاب) ۱۵.
 جمشیدیان ارباب جمشید ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۱-۲۱۸، ۲۳۲، ۲۴۲.
 جمالیه (نوه آقا عبدالرسول قمی) ۳۲.
 جمیل (فرزند استاد ابوالقاسم مسگر) ۳۳.

ت

تاجرنوری آقا شیخ احمد ۲۳۵.
 تاریخ سمندر ۳۸، ۱۱۰.
 تاریخ شهدای امر (نام کتاب) ۳۸، ۳۹.
 تبریزی آقا عبدالرضا (عبدالرزاق) ۱۲، ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۴۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۷۸، ۲۷۰.
 تبریزی آقا محمد صادق ۲۵، ۲۰۲، ۲۷۰.
 تبریزی سلیمان خان ۲۵، ۲۰۹.
 تبریزی ملاحسن ۲۰۱.
 تذکرة الوفاء ۳۸، ۱۰۸، ۱۱۵، ۲۱۶.
 تذکرة شعراى قرن اول بهائى ۵۲.
 تربیت (مدرسہ) ۳۰۵.
 توشیزی سید حسین ۲۵.

جميله (دختر استاد ابوالقاسم مسگر) ۳۳.
 جميله (دختر خليل شهيدى) ۳۳.
 جوانمردى شاپور (دکتر) ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۵، ۳۱۷.
 جوانمردى کيخسرو ۲۲۹.
 جوانمردى مهربان ۲۳۸.
 جواهرى آقا زکريا ۲۴۵.
 جهانگيرى رضا ۲۹۸.
 جيوه بمان ۲۲۴.

ح

حائرى يزدى شيخ عبدالکريم ۲۹۲، ۲۹۴.
 حاجب الدوله على خان ۲۴.
 حاجى قلندر ۲۳۵.
 جبل المتين ۲۰۱.
 حبيب الله (نوه آقا رضى قمى) ۳۶.
 "حضرت باب" (نام کتاب) ۳۸، ۳۹، ۵۵، ۱۰۶.
 "حضرت بهاء الله" (نام کتاب) ۳۹.
 "حضرت طاهره" (نام کتاب) ۵۳.
 حکيم الملک امير محمد مهدي ۵۶.
 حکيم باشى قزوينى ميرزا موسى خان ۱۱۱.
 حلاج استاد حسن ۲۶۲.
 حلاج حاج محمد ۸۵.
 حلاج محمد ابراهيم ۲۶۲.
 حيقائى شاطر عابدين ۲۵۷.

خ

خادم آقا محمد حسن ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۲۴۸، ۲۵۴.
 خادم عبدالحسين خان ۱۶۸.
 خادم ميرزا آقا جان ۲۸.
 خادم ميثاق بيژن (دکتر) ۲۸۹، ۲۹۰.
 خادم ميثاق شيرين (نورى زادگان) ۲۸۹.

خادم ميثاق عباسعلى ۲۸۵، ۲۸۹.
 خادم ميثاق عطاءالله ۲۹۰ - ۲۸۷.
 خادم ميثاق على محمد ۲۹۰ - ۲۸۵.
 خادم ميثاق قرشته ۲۸۹.
 خادم ميثاق قمر سلطان ۲۸۵، ۲۸۶.
 خادم ميثاق مارتا ۲۸۹.
 خادم ميثاق مهدي (نوه جناب ميرزا مهدي خادم ميثاق) ۲۹۰.
 خادم ميثاق ميرزا مهدي ۲۸۶ - ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۰.

خادم ميثاق نورانيه ۲۸۹.
 خادم ميثاق وحيد ۲۸۹.
 خادم نجف آبادى آقا رحمت الله ۲۵۳.
 خادمى ابرج ۳۶، ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۱۷.
 خادمى عطاءالله ۳۶.
 خادمى فريده (مک رى) ۳۶، ۳۹.
 خاضع آقا جواد فياض ۵۳.
 خاضع شهود ۵۳.
 خاشع وحيد ۵۳.
 خاطرات حبيب ۳۰، ۳۹، ۴۷.
 خاطرات ماليميرى ۱۰۷.
 خاطرات نه سالة عكا ۶۶.
 خال اعظم حاج سيد على ۲۵.
 خالقي روح الله ۲۸۶، ۲۹۰.
 خدابخش حبيب الله ۲۳۳.
 خراسانى ملا محمد كاظم ۲۹۶.
 خرّم استاد آقا جان ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸.

خرّم عزّت الله (آل نداف) ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸.
 خوان عواميد ۳۰.
 خياط آقا ميرزا هادى ۱۷۱.

سعید غفیر ۳۳.

سفیدوش اختر (همتی) ۲۲۹.

سفیدوش بهیه (منوچهری) ۲۲۹.

سفیدوش رستم ۲۲۹، ۲۴۶.

سفیدوش سیاوش ۹۵، ۱۴۴، ۲۱۵-۲۰۶.

۲۳۸-۲۱۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۷۰، ۲۹۷.

۳۱۷.

سفیدوش شیرین (جوانمردی) ۲۲۹.

سفیدوش عنایت خدا ۲۲۹، ۲۴۶-۲۴۴.

۳۱۷، ۳۱۸.

سفیدوش فیروزه ۲۲۸.

سفیدوش کیخسرو ۲۲۸.

سفیدوش مهین (قدسی) ۲۲۹.

سلتیک (کشتی) ۱۵۷، ۱۵۸.

سلمان فارسی (روزبه) ۶۷، ۱۰۷.

سلیمانی اردکانی عزیز الله ۴۱، ۴۴، ۴۶.

۵۰، ۵۳، ۵۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۹۹، ۲۸۹، ۳۱۸.

سمندر شیخ کاظم ۶۶، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۳۰.

۳۱۸.

سمندری طراز الله (ایادی امرالله) ۱۰۲.

۱۱۱، ۱۳۰، ۲۳۳.

سمیر (پسر خلیل شهدی) ۳۳.

سهراب میرزا احمد ۲۰۳.

سه سال در دربار ایران (کتاب) ۱۰.

سیستانی اردشیر ۵۱، ۵۴، ۲۴۱.

سیستانی جهانگیر ۵۴، ۲۴۲.

سیستانی زمرد خانم ۵۱، ۵۴، ۲۴۲.

سیستانی گوهر خانم ۲۴۲.

سیناء سید اسمعیل ۱۶۰، ۲۰۴، ۲۷۷.

سیوشانسی شیرین (زائر) ۲۳۹.

ش

شرکت پارسیان ۲۴۲.

شریعتمدار کبیر مازندرانی ملا محمد حمزه

۲۷۷.

شریعتمداریان شیخ عبدالکریم ۲۷۷.

شعاع الله (پسر ناقض اکبر) ۴۴.

شکرالله (فرزند آقا رضی قمی) ۳۶.

شمس الوزراء به معتمدالدوله منوچهر خان

رجوع شود.

شهربانو (نوه آقا رضی قمی) ۳۶.

شهریار بهمن مهربانو (ستوده) ۲۴۱.

شهمیرزادی ملا علی اکبر (ایادی امرالله)

۴۳، ۲۴۵.

شهدی خلیل ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۳۱۸.

شیخ سلمان (بیک رحمن) ۶۷-۶۰، ۸۰.

شیخ العراقین رجوع شود به طهرانی شیخ

عبدالحسین.

شیدانشیدی ابوالقاسم ۳۵۵.

شیرازی میرزا محمد حسن ۴۳، ۲۹۴.

شیرمرد استاد جوانمرد ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۳.

شیروانی آقا احد ۸۶، ۸۷.

شیروانی آقا علی حیدر ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۰.

۹۱، ۱۱۹.

شیروانی مشهدی عباد (قوام التجار) ۸۷.

شیمیائی عباس (دکتر ۹) ۴۱، ۵۲، ۲۹۱.

۲۹۲.

شیمیائی منیژه ۲۹۵، ۳۱۸.

ص

صابر حاج محمد ابراهیم ۵۵، ۱۰۶.

صابر حشمت الملوک ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴.

صابر نعمت الله خان پیرمرادی (دکتر) ۵۲.

۲۹۵-۲۹۱.

صابر هوشنگ ۲۹۵.

صادقیان عنایت الله ۳۱۵.

صباغ استاد علی ۲۳۳.

صخاف ملا علی ۲۵.

صحیح فروش حاج میرزا عبداللہ ۱۳۰، ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۴۵.

صفار آقا محمد ابراہیم ۹۰، ۹۱، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۵۸، ۲۷۲-۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸.

صفار خاور خانم ۲۷۶.

صفار خورشید خانم (آل نذاف) ۱۹۹.

صفار سید اسمعیل ۴۱.

صفار قمر سلطان ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴.

صفار میرزا حبیب اللہ مسگر ۲۷۱.

صفائی امزاجردی حسینقلی ۳۹.

صنیع الدولہ محمد حسن خان (اعتماد السلطنہ) ۹.

ط

طاہرہ قزو العین ۱۳، ۴۲، ۱۸۹.

طاہری عباس ۱۰۴.

طبرسی (قلعہ) ۲۳.

طبریہ ۳۵.

طیب کاشانی میرزا مہدی ۲۷۲.

طلائی کوروش ۲۶۸.

طهرانی شیخ عبدالحسین ۲۶، ۲۷.

طهرانی میرزا عبداللہ (معلم موسیقی) ۲۶۹.

ظ

ظہور الحق (تاریخ) ۱۵، ۲۶، ۳۹-۳۷، ۴۱.

۵۲، ۵۳، ۶۷، ۸۴، ۸۸، ۹۲، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۲۹.

۱۶۷، ۱۶۹، ۲۰۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۳۱۸.

ع

عابدوز آقا محمد کاظم ۶۷.

عبادی غلامعلی ۲۶۷.

عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث ۹.

عبودیت امراللہ ۲۶۳.

عبودیت جواہر خانم ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳.

عبودیت طلعت خانم (فردوسی) ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶-۲۶۳.

عبودیت عبداللہ ۲۵۸، ۲۶۸.

عبودیت عطائے ۲۵۸.

عبودیت محمد ابراہیم ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۷.

۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۳-۲۵۶، ۲۶۸، ۲۶۹.

عبودیت محمد اسمعیل ۱۲۲، ۲۵۸-۲۴۷.

۲۶۲-۲۶۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۸۴.

عزت خانم (نوة آقا رضى قمی) ۳۶.

عزیزی اسکندر ۲۶۸.

عزیزہ خانم (شاہ سلطان خانم) ۳۷.

عظیم شیخ علی ترشیزی ۲۴.

علائی رحمت اللہ ۳۰۸.

علاقہ بند کاشانی میرزا آشور (عاشور) ۲۱۰.

علاقہ بند یزدی حاج آقا محمد ۴۱، ۷۳.

۸۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۶۰، ۲۰۱، ۳۱۱.

۳۱۸.

عنایتی عطاء اللہ ۳۰۱.

عندلیب میرزا علی اشرف لاهیجانی ۲۸.

۲۲۶.

غ

غصن اطهر میرزا مہدی ۲۳۶.

ف

فائز عنایت اللہ ۱۱۱.

فائزہ (دختر خلیل شہیدی) ۳۳.

فائزہ خانم ۲۸۹.

فاضل شیرازی شیخ ابراہیم ۱۸۸، ۲۷۷.

۳۰۳.

فاضل علوی آقا سید عباس ۱۰۴، ۲۴۵.

فاضل فروغی میرزا محمد دوغ آبادی ۲۱۵.

۲۱۶.

فیضی ابوالقاسم (ایادی امرالله)
۲۵۱، ۱۳-۲۴۹، ۳۱۴-۳۰۲، ۳۱۸.
فیضی ثریا (معانی) ۳۰۳، ۳۰۱.
فیضی صدیقه خانم ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹،
۳۰۷، ۳۰۲.

فیضی طوبی خانم ۳۰۳، ۳۰۱، ۳۰۰.
فیضی عبدالحسین خان ۱۳، ۲۸۴،
۲۹۹-۳۹۶، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۱۴.
فیضی عبدالعلی خان ۲۸۴.
فیضی گلوریا ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۲،
۳۱۵، ۳۱۳.

فیضی محمد علی ۱۳، ۱۶، ۲۷، ۳۹، ۲۶۸،
۲۶۹، ۲۹۹-۲۹۷، ۳۰۴-۳۰۰، ۳۱۸، ۳۱۹.
فیضی می ۳۰۳، ۳۱۲.
فیضی نیرسان ۳۱۲.
فیضیه (مدرسه) ۱۳، ۲۶۳.

ق

قائم مقامی (منوهر) ۴۷.
قائم مقامی میرزا آقا خان ۴۷، ۴۸.
قدوس حاج ملا محمد علی ۲۳، ۵۵، ۵۶.
قریب محمد (دکتر) ۱۸۹.
قزوینی محمد جواد ۳۴.
قزوینی ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب)
۱۶، ۳۷.

قزوینی ملا محمد تقی (برغانی) ۱۵.
قزوینی ملا محمد صالح (برغانی) ۱۳، ۱۵.
قزوینی ملا محمد علی (برغانی) ۱۵.
قزوینی میرزا بزرگ خان ۲۷.
قوانین الاصول (کتاب) ۱۳.
قمی آقا رجبعلی (وحیدیان) ۲۸۵.
قمی آقا رضی ۲۶، ۳۵، ۳۶.

قمی آقا سید اسدالله ۵۴-۴۱، ۱۱۴، ۱۲۹،
۱۳۰، ۱۵۱-۱۳۵، ۱۶۵-۱۵۳، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۹۵.

فاضل مازندرانی میرزا اسدالله ۱۵، ۱۹، ۲۶،
۲۸، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸،
۹۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۰، ۱۶۷،
۱۶۹، ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۰۰،
۳۱۸.

فتح اعظم آقا سید شهاب ۱۶۸، ۱۸۸.
فتح اعظم میرزا فتحعلی ۵۶، ۵۷، ۶۸.
فتح اعظم نورالدین ۱۸۹، ۳۰۴.
فتحعلی شاه قاجار ۱۳-۱۰.
فداء میرزا محمد سعید اردستانی ۵۷.

فرات عباس ۲۵۷، ۲۶۹.
فرامین بهی (کتاب) ۲۳۱.
فرج الله (نوه آقا رضی قمی) ۳۶.
فروتن علی اکبر (ایادی امرالله) ۱۸۹، ۱۹۱.
فردوسی آذردخت ۲۶۷.

فردوسی اقدس خانم ۲۶۵، ۲۶۶.
فردوسی امیه آغا (میثاقی) ۲۶۵، ۲۶۶.
فردوسی سید ابوالقاسم ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶.
فردوسی شمسیه خانم (کاظمیان) ۲۶۷.
فردوسی فاران ۲۶۷.

فردوسی فتح الله ۲۶۸-۲۶۴.
فردوسی فرزین ۲۶۷.

فردوسی فرشید ۲۶۷.
فردوسی فربرز ۲۶۷.

فردوسی نورالله ۱۹۸، ۲۶۵، ۲۶۶.

فردوسی هاشم ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸،
۲۶۹، ۳۱۸.

فروغی آرانی میرزا محمود ۲۶۴.

فوریه ژان بابتیست (دکتر) ۱۰، ۱۵، ۳۱۸.
فرهنگ معین ۱۵.

فیض عباس ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۸.

فیض ملا محمد ۲۹۶، ۲۹۷.

فیض میرزا علی اکبر ۱۵، ۲۹۶، ۲۹۷.

فیض کاشانی ملا محسن ۱۳، ۲۹۶، ۳۱۴.

۲۰۲، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۵۹، ۲۹۱، ۲۹۲.

قمی آقا سید جواد ۴۸، ۴۹.

قمی آقا سید زکریّا ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۱۱۷.

قمی آقا سید عبداللّٰه مجتهد (بهبانی الاصل)

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۸،

۲۹۶.

قمی آقا عباسقلی ۱۴۶.

قمی آقا عبدالرسول ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲،

۳۹.

قمی آقا فتح اللّٰه حکاک ۲۵، ۲۶.

قمی آقا محمّد حسین ۲۶، ۲۷.

قمی حاج سید صادق مجتهد ۸۴، ۹۴-۹۲،

۱۱۷-۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱.

قمی حاج ملا اسمعیل ۲۴، ۲۵، ۳۸.

قمی حاج میرزا موسی ۱۹-۱۶، ۲۳، ۳۷.

قمی حسین بن محمّد ۹، ۱۵، ۳۱۹.

قمی سید حاجی آقا ۵۰.

قمی رقیّه سلطان ۷۲-۶۸، ۸۵، ۹۵، ۱۳۱،

۱۷۰، ۱۹۶.

قمی ملا آقا حسین مجتهد ۱۲۸.

قمی میرزا ابوالقاسم ۱۳، ۱۵، ۱۶.

قمی میرزا ابوطالب ۱۹، ۲۰، ۲۳.

قمی میرزا محمّد رضا ۱۷.

قمی نرجس خاتون ۷۲-۷۰، ۸۵، ۹۵، ۹۸،

۱۳۳، ۱۶۱، ۱۹۳.

ک

کاتب اصفهانی میرزا علی ۲۳۰.

کاشانی آقا اسداللّٰه ۴۷.

کاشانی آقا علی شریاف ۳۲.

کاشانی آقا محمّد تقی ۶۲، ۲۷۱.

کاشانی آقا محمّد کریم آجیل فروش ۲۷۱.

کاشانی حاج ملا هاشم ۱۸.

کاشانی خاورخانم (صقار) ۲۰۵.

کاشانی شیخ علی ۳۳.

کاشانی میرزا مهدی ۷۹، ۱۰۸.

کاشانی هاجر خانم ۲۷۱.

کاشی میرزا مؤمن ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۹۹.

کاظمیان حسین ۲۶۷.

کتاب عهدی ۱۰۵.

کربلائی حاج سید جواد ۸۱، ۸۲، ۱۰۹.

کرمانی حاج محمّد تقی ۲۵.

کلاتر دینیار ۲۲۳.

کلیم میرزا موسی ۱۸.

کنی حاج ملا علی ۱۹.

کواکب الدّرّیه (کتاب) ۳۸، ۴۳، ۳۱۶.

کهلر کیت رنسم ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۵.

کیانی محمّد یوسف ۱۴، ۱۵، ۳۱۹.

کیخسرو مهربان ۲۱۰، ۲۴۲.

گ

گرمودی میرزا سعید خان ۴۲.

گرینوسکایا ایزابلّا ۴۷، ۵۳.

گلپایگانی میرزا ابوالفضل (ابوالفضائل) ۴۳،

۶۳، ۷۳، ۱۱۴، ۲۲۴.

گندم پاک کن محمّد جعفر ۵۶.

ل

لب خندقی میر سید محمّد علی ۲۲۳.

لیب (فرزند خلیل شهیدی) ۳۳.

لغت نامه دهخدا ۱۴، ۱۵، ۳۱۷.

م

مأثده آسمانی (کتاب) ۳۹، ۴۰، ۱۰۷، ۳۱۶.

ماستر خدابخش ۲۲۴، ۲۳۷.

مالمیری حاج محمّد طاهر ۶۵، ۳۱۹.

متولّی قمی میرزا محمّد حسین ۱۷، ۲۳،

۲۴، ۳۸.

- مجلس ملا محمد باقر ۳۱۹.
- محاضرات (کتاب) ۲۴۶، ۳۱۶.
- محبوبی جمشید ۲۷۸-۲۷۵، ۳۱۹.
- محبوبی عباسقلی (صقار) ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶.
- محبوبی عبدالعلی ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۹۳.
- محبوبی قدسیه ۲۷۵.
- محبوبی گوهر خانم ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶.
- محبوبی لطف الله ۲۷۵.
- محبوبی میرزا جواد ۲۷۵، ۲۷۶.
- محمد آبادی ملا محمد رضا ۴۳، ۱۱۳-۱۱۵.
- محمد باقر (فرزند آقا رضی قمی) ۳۶.
- محمد حسینی حشمت الله ۱۸۸، ۱۹۲، ۳۰۰.
- محمد حسینی شهاب الله (شفیعی) ۱۸۸، ۱۹۲.
- محمد حسینی عزیزالله ۱۸۸.
- محمد حسینی عهدیه (ثمالی) ۱۸۹.
- محمد حسینی نصرت الله ۱۵، ۳۸، ۳۹، ۱۸۸، ۲۴۶، ۳۱۹.
- محمد شاه قاجار ۱۰.
- محمد علی شاه قاجار ۲۱۶.
- مدرسی طباطبائی حسین ۳۱۹.
- مرآت البلدان ناصری ۹.
- مراغه‌ای آقا محمد حسین ۲۵.
- مراغه‌ای شیخ صالح ۵۲.
- مرضیه خانم (نوه آقا رضی قمی) ۳۶.
- مستوفی میر سید ابراهیم ۲۰۶، ۲۱۴.
- مسگر آقا عبدالصمد ۳۲.
- مسگر استاد ابوالقاسم ۳۲، ۳۳.
- مسگر یزدی حاج عبدالله ۲۴۷.
- مشیرالدوله میرزا حسین خانم ۲۷، ۶۳.
- مشکین قلم میرزا حسین ۳۰، ۱۵۵.
- مصباح هدایت ۵۰، ۵۴-۵۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۹۹، ۲۸۹.
- مصباح عزیز الله ۳۰۳.
- مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرنندی) ۱۷، ۳۸، ۳۹، ۱۰۶، ۳۱۹.
- مظفرالدین شاه قاجار ۱۱۶، ۲۰۶، ۲۱۵.
- معانی صہاء (دکتر) ۳۰۱.
- معانی لونی ۳۰۲.
- معانی هوشنگ (دکتر) ۳۰۱-۳۰۲.
- معمدالدوله فرهاد میرزا ۱۱۴.
- معمدالدوله منوچهر خان ۱۲، ۱۵.
- معرفت (مدرسه) ۲۶۴.
- معصومه (فاطمه) ۱۲-۱۰، ۱۴، ۱۶، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۵۵، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۶، ۲۹۷.
- معین محمد (دکتر) ۳۱۹.
- مفاوضات (کتاب) ۲۶۴.
- مقاله شخصی سیاح ۳۸، ۲۰۹.
- مقدس خراسانی ملا محمد صادق (ایادی امرالله) ۵۶.
- مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۵۳.
- ملک خسروی محمد علی ۲۶، ۳۸، ۳۱۹.
- منشادی حاج سید تقی ۴۷، ۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶.
- منشادی ملا محمد ۶۵.
- منصور آقا ابراهیم ۳۳.
- منصور آقا عبدالرسول ۳۳.
- منصور بدیع ۳۳.
- منصور بهجت خانم ۳۳.
- منصور وداد خانم ۳۳.
- متفرد یوسف ۲۹۹.
- من لا یحضره الفیه (کتاب) ۱۲.
- منوچهری دامغانی احمد ۴۲.
- منوچهری کیخسرو ۲۲۹.

منیب رجوع شود به منیر میرزا آقا
منیر میرزا آقا ۱۸، ۱۹، ۳۷.

موزون حسینقلی میرزا ۴۴.

مؤید حبیب (دکتر) ۳۰، ۳۷، ۳۹، ۴۷، ۳۱۹.

مهتدی آقا محمد حسین ۱۶۹، ۲۴۵.

مehجور فضل الله ۳۰۲، ۳۰۳.

مehجور قدسیه (فیضی) ۳۰۱، ۳۰۳.

مehجور زواره‌ای سید حسین ۵۸.

مهرابخانی روح الله ۱۰۷، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۹.

مهربان اردشیر ۲۲۳.

مهندسی خسرو ۲۶۸.

میثاقی علی ۲۶۶.

میرزای شیرازی رجوع شود به شیرازی میرزا
محمد حسن.

میرزای صاحب قوانینی رجوع شود به قمی
میرزا ابوالقاسم.

میمه (تاریخ) ۵۸.

ن

نار و نور (مجموعه) ۲۰۳.

ناصرالدین شاه قاجار ۱۰، ۱۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۴۵-۴۳، ۶۳، ۸۸، ۹۳، ۹۵، ۱۱۴، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۳۲، ۳۱۹.

ناظر آقا ابراهیم ۳۴.

ناظریان حاج ابوالقاسم دباق ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۰۴.

نایب السلطنه کامران میرزا ۴۳، ۱۱۴.

نبی صالح ۲۳۶.

نبیل اکبر ضیاءالدین ۳۱۹.

نبیل زرنندی محمد ۱۹-۱۷، ۲۶-۲۳، ۳۹، ۴۴، ۹۵، ۳۱۹.

نبیه (دختر خلیل شهیدی) ۳۳.

نجار استاد محمد ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۵.

نجار استاد محمد حسن ۸۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۰۵.

نجی حسین (دکتر) ۲۸۶.

نذاف آقا محمد حسین ۱۱، ۱۲، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۷۷-۶۹، ۸۰، ۸۸-۸۲، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱-۱۲۸، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۲-۱۷۸، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۷۹، ۲۸۳.

نذاف آقا محمد رضا ۱۱، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۷، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۳-۱۲۰، ۱۳۴-۱۲۸، ۱۵۰-۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۴-۱۶۰، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۴، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۴.

نذیم (پسر خلیل شهیدی) ۳۳.

نراقی میرزا کمال الدین ۳۷.

نصرالله (نوه آقا رضی قمی) ۳۶.

نعیم (پسر خلیل شهیدی) ۳۳.

نعیم میرزا محمد ۱۲۲، ۱۶۰، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۷۷.

نور اصفهانی آقا حسینعلی ۸۷، ۲۷۶.

نورالله (نوه آقا رضی قمی) ۳۶-۳۷.

نوری شیخ فضل الله ۱۲۱، ۲۰۰، ۲۰۱.

نوری محمودخان (کلانتر طهران) ۲۴.

نوش آبادی رحمانی حسن ۲۵۵.

نیر سید محمود ۱۶۰، ۲۰۴، ۲۷۷.

نیکان نامه (کتاب) ۲۴۶.

و

واعظ یزدی ملا رضا ۱۷.

وجدی بهمر ۲۳۱.

وجدی دولت خانم ۲۳۱.

وحیدیان شهاب (دکتر) ۲۸۵.

وحیدیان علی محمد ۲۸۵.

ورقاء روح الله ۲۰۶.

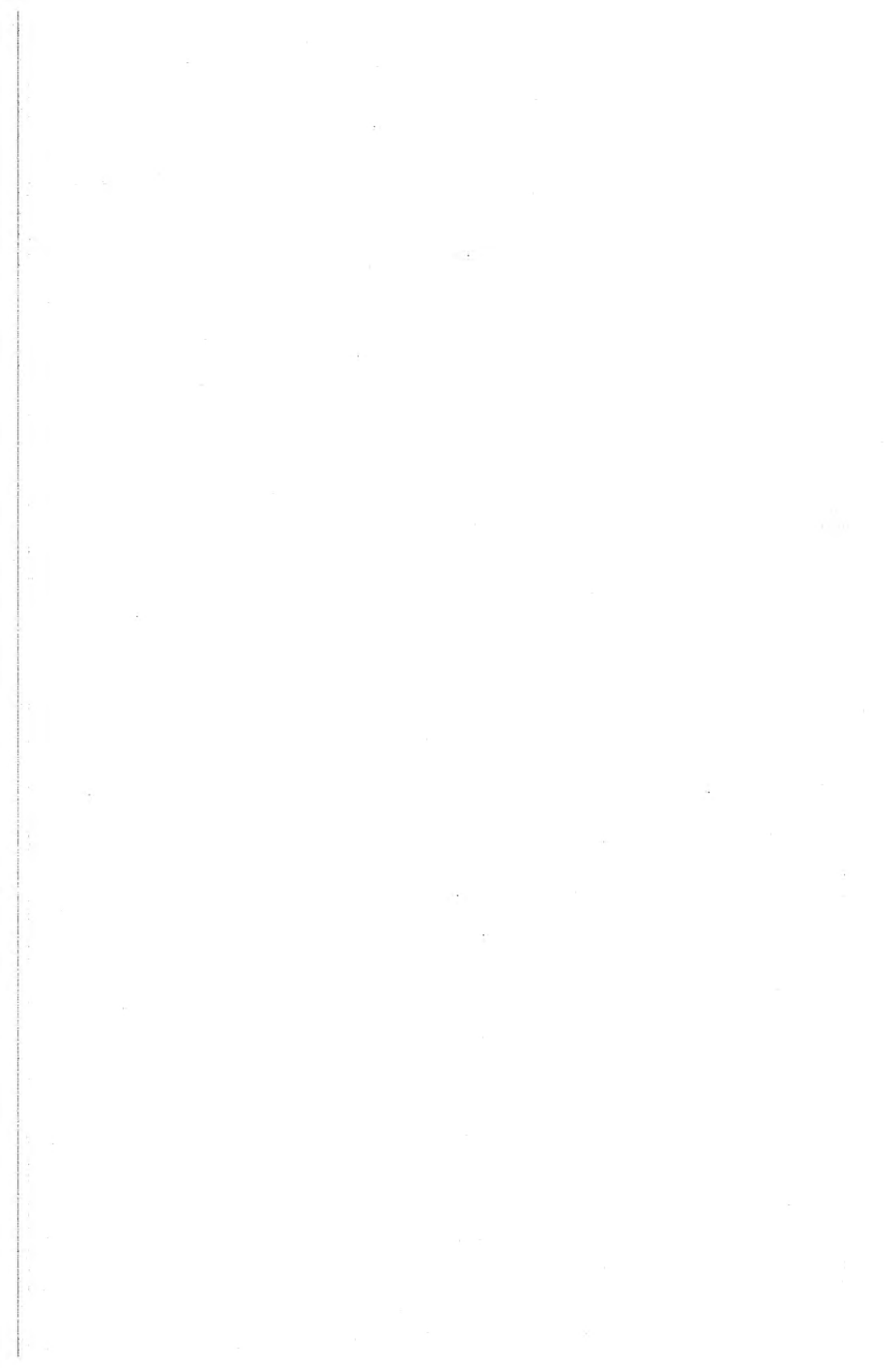
- ورقاء علی محمد (ایادی امرالله) ۴۴، ۲۰۶.
 ورقاء میرزا عزیز الله ۲۴۵.
 ورقاء ولی الله (ایادی امرالله) ۱۶۲، ۲۳۵.
 وزیر اصفهانی میرزا اسدالله خان ۲۹۷.
 وزیر علی نقی ۲۸۶.
 وفادار بهشتی شهریار ۲۲۵.
 وقایع اتفاقیه (روزنامه) ۲۶.

هـ

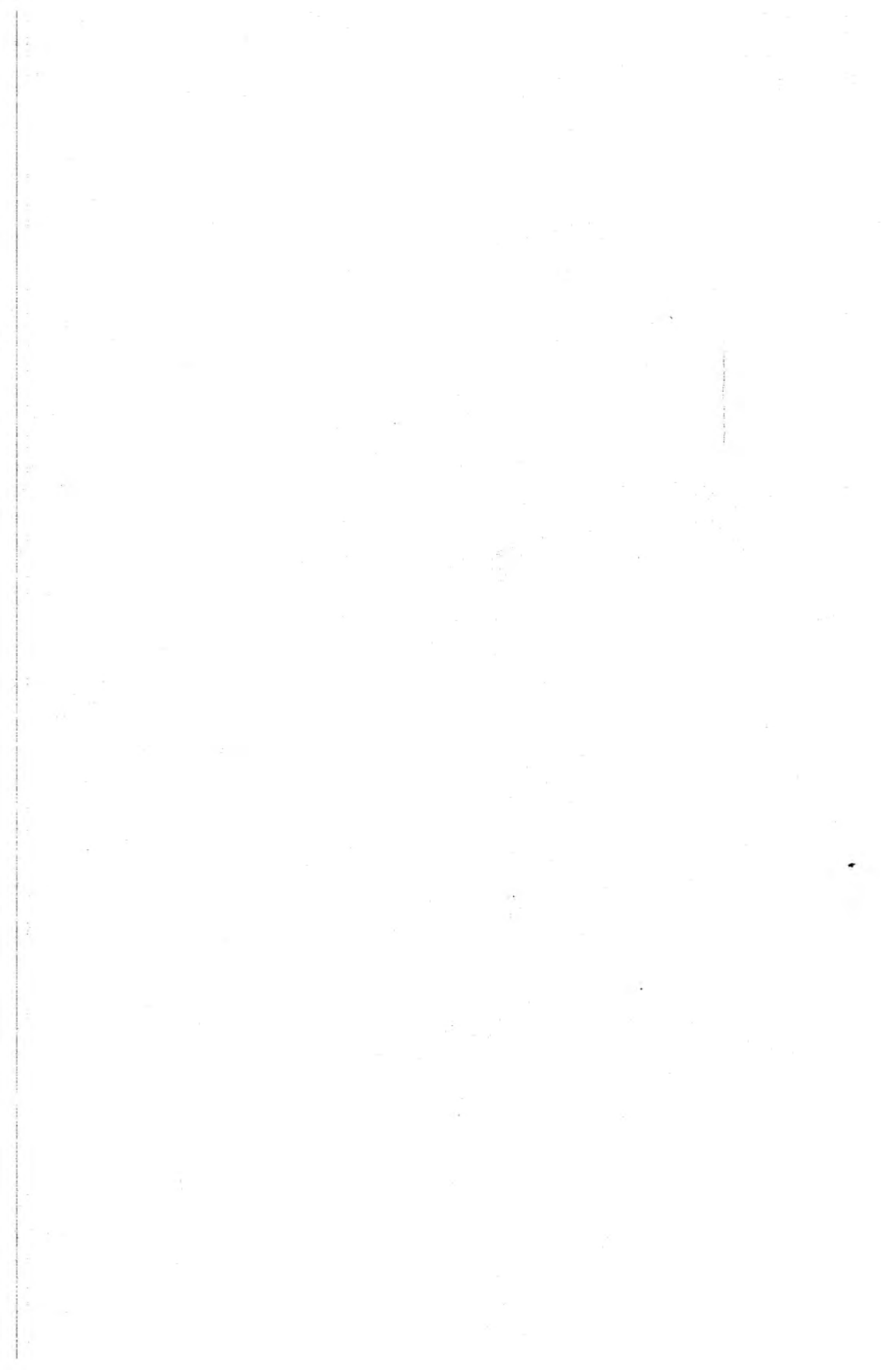
- هاشمی زاده سید حسن (متوجه) ۱۶۰.
 هزارداستان (کتاب خطی) ۵۲.
 هزارلی لعل خانم ۳۱۰.
 همدانی آقا علی اکبر ۲۷۰.
 همدانی مسیو آندره ۲۹۹.
 هوشنگی فرنگیس (تشکر) ۲۳۵.
 هوشنگی گوهر (ایدون) ۲۲۵.
 هوشنگی مروارید (قدرت) ۲۲۵.
 هوشنگی هوشنگ ۲۲۴، ۲۲۵.

ی

- یاران پارسی (مجموعه) ۲۴۶، ۳۱۹.
 یار دیرین (کتاب) ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳.
 ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۵.
 یآوری عطاء الله ۲۶۸.
 یزدی آقا عبدالحمید ۱۷۰.
 یزدی آقا محمد کاظم ۲۶۹.
 یزدی سید محمد کاظم ۲۹۷.
 یزدی میرزا تقی ۱۷۱.
 یعقوبی احمد ابن ابی یعقوب ۹، ۱۵، ۳۱۹.



بخش تصاویر

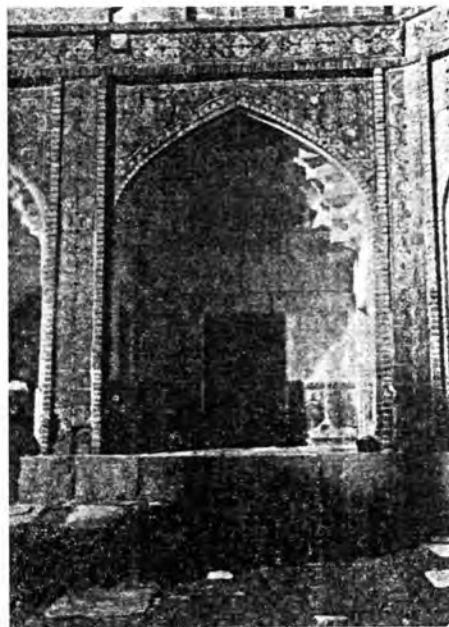




شهر قم - صحن حضرت معصومه
مربوط به صفحه ۱۲



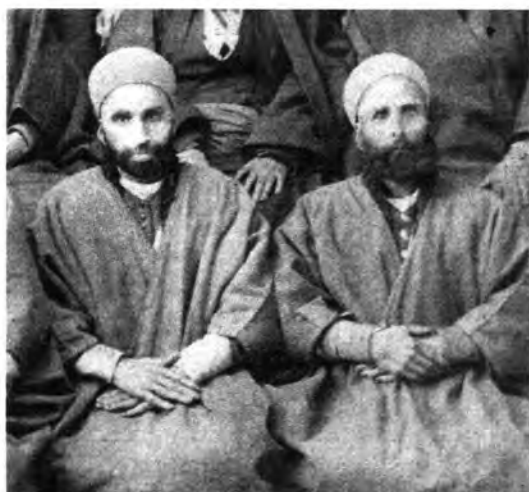
منوچهر خان معتمدالدوله
مربوط به صفحه ۱۵



مقبره منوچهر خان معتمدالدوله
مربوط به صفحه ۱۵



میرزا اسدالله فاضل مازندرانی
مربوط به صفحه ۱۵



برادران نداف آقا محمدرضا و آقا محمدحسین
مربوط به صفحه ۵۵



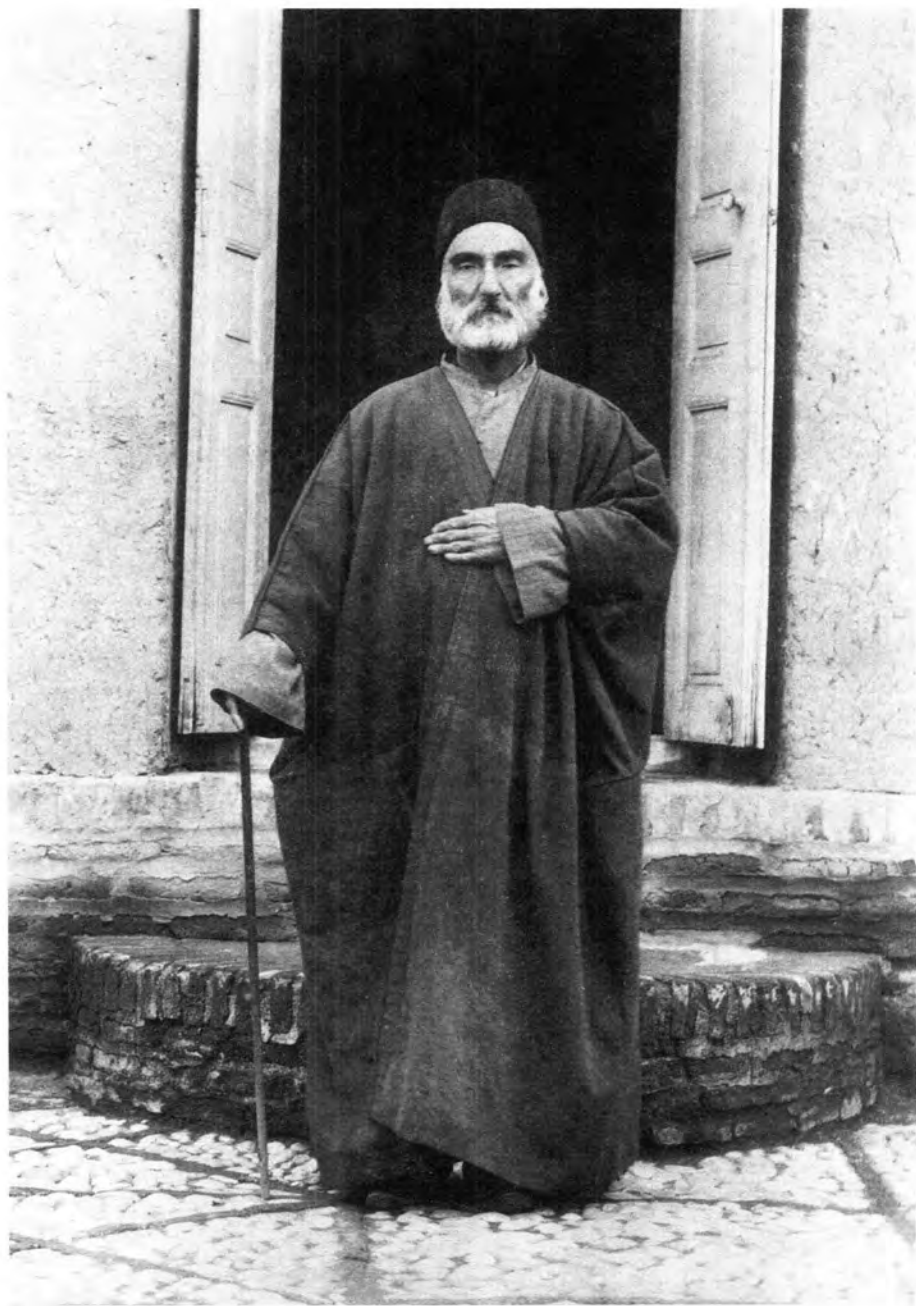
طرف راست شیخ سلمان هندیجانی، طرف چپ حاج
ابوالحسن بزآز شیرازی مربوط به صفحه ۶۵



حاج سید جواد کربلائی
مربوط به صفحه ۸۱

مفت بہارِ محسنہ دارالاحرار علیہ السلام ۱۲۴۴ھ

[illegible]



شیخ کاظم سمندر
مربوط به صفحہ ۱۱۰



88 BIS, AVENUE KLÉBER

ADRESSE TÉLÉGRAPHIQUE

BALTIMOTEL - PARIS

امیر محمد علی خان

منہر شمس

از این نزدیکی و هموار بدقتی و طبعی بیان

از محمد بن ابی عثمان در انجمن سال ۱۰۰۰ م مانند این است
 به نور باری

ان قرطوبان از مختصر حضرت عمر بن الخطاب

نقد و تحریف
در حال آنکه سبزه مشهور خواهد بود

نامه آقا سید اسدالله قمی خطاب به آقا یدالله آل نداف از پاریس

مربوط به صفحه ۱۴۰



امامزاده معصوم که عرش مطهر حضرت اعلی مدتی در آنجا امانت بوده است
مربوط به صفحه ۱۶۰



آقا یدالله آل نداف
مربوط به صفحه ۱۷۰



بانو قدسیه آل نداف (مادر نگارنده)
مربوط به صفحه ۱۸۷



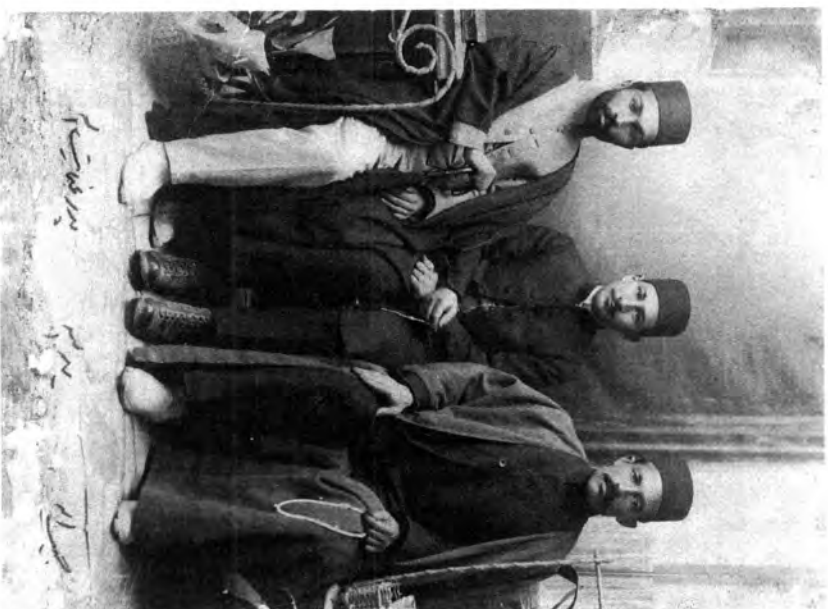
نگارنده کتاب همراه همسرش افسرخانم
مربوط به صفحه ۱۸۸



حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی
مربوط به صفحه ۱۳۹



صمدیه خرم (آل نداف)
مربوط به صفحه ۱۹۸



از چپ بر است ۱- میرزا علی محمد آل نذاف ۲- آقا بدالله آل نذاف ۳- آقا
حبيب الله آل نذاف مربوط به صفحه ۱۹۳



از چپ بر است ۱- آقا حبيب الله آل نذاف ۲- حاج ابوالحسن امين اردكاني
(يادی امرالله و امين حقوق الله) مربوط به صفحه ۱۷۸



جواهر خانم عبودیت
مربوط به صفحه ۲۶۰



آقا سید عباس علوی
مربوط به صفحه ۲۴۵



بهمن خدامراد پیمان
مربوط به صفحه ۲۴۲



آقا یدالله آل نداف همراه فرزندش قدرت الله
مربوط به صفحه ۲۷۰



از چپ براست ۱- هاشم فردوسی ۲- ایادی امرالله علی اکبر فروتن ۳- اقدس فردوسی
مربوط به صفحه ۲۶۶



استاد محمد رضائی
مربوط به صفحه ۲۷۹



فاطمه رضائی
مربوط به صفحه ۲۸۰



روحانیه تیرانداز (رضائی)
مربوط به صفحه ۲۸۳



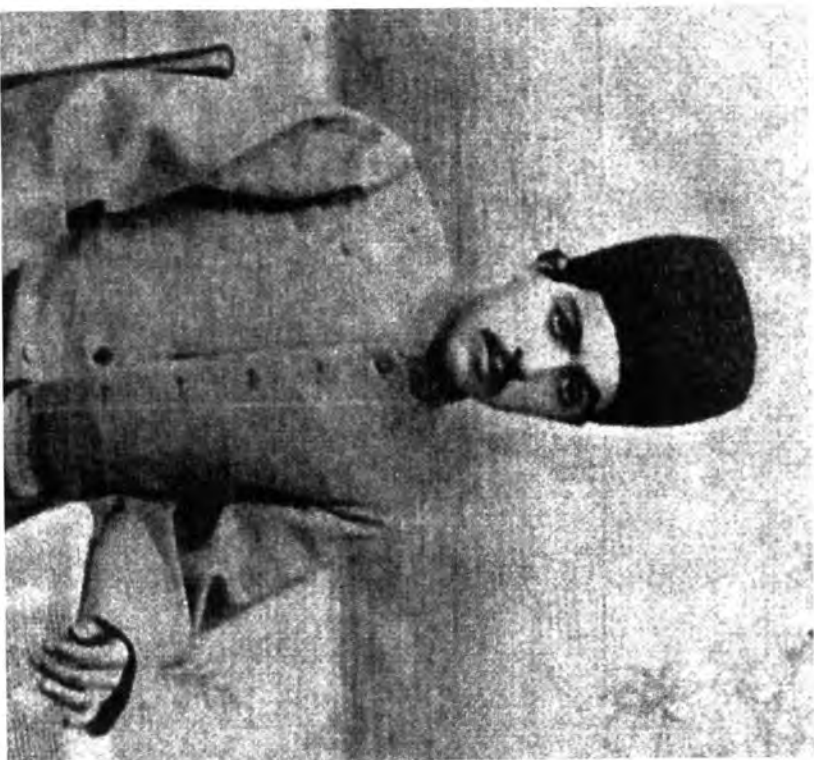
میرزا مهدی خادم میثاق
مربوط به صفحه ۲۸۶



روح الله رضائی
مربوط به صفحه ۲۸۳



علی محمد خادم میثاق
مربوط به صفحه ۲۹۰



دکتر نعمت الله صابر (ایرمرادی)
مربوط به صفحه ۲۹۱



حشمت الملوك صابر
مربوط به صفحه ۲۹۱



ایادی امرالله ابولقاسم فیضی هنگام دست دادن با مؤلف کتاب
مربوط به صفحه ۳۱۱



از چپ پراست محمدعلی فیضی، نگارنده کتاب، جلال صحیحی
مربوط به صفحه ۲۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم

هو نیز و حقیقت نه یک از صمد و روح پاک و نور مجت و عبودیت و شایسته

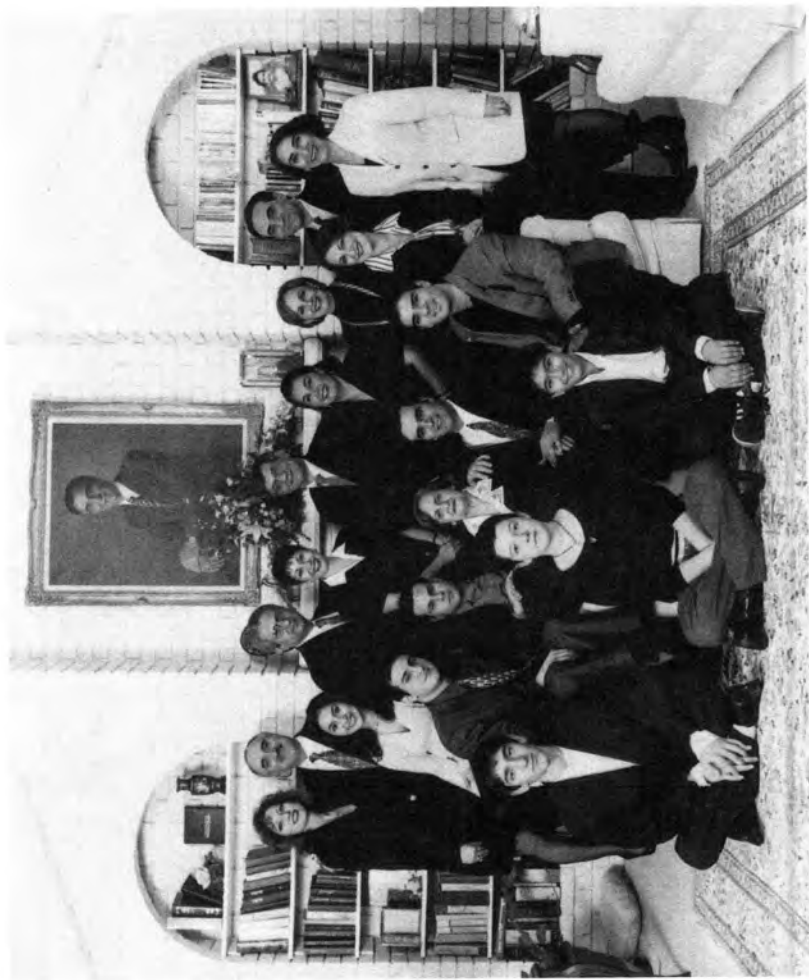
و استقامت حضرت عمو نیز که ار اضران کل و احاطه نمده و مخصوص اهل برادران درین مقام
و جنت پس و در تدمبار که علیا خانم حرم کبریا و حرم اطهر حضرت مولی الوری و وفات مبارک
شجره انیس و انانین معظین حضرت علی و بما و برین خطیره القدس و بقعه مبارک مطاف طایع
کلام اجمود ار و احاطه من و لاهم الغدا و جناب و جمیع بسکان و بازمانده کان و غیرت و تسلیت
فرموده و در شب و روز صعود و خیم قیوم لایزال پشتم و اجمال روح من فی عوالم الغیب و ابرای
تراب مقام الالقدس الحمد و ثدا و زیارت و طواف قرب جوار و جنت لقا و عنایات مولی الوری
انجو هر تسلیم و رضای از صمیم قلوب بتفرع مسکت نمده و طوبی لهم و لکم و نایز امر باطلا
فرموده و صد هزار عالم شکر داریم در اینجانبان یاک کار بر ابر کاندیشند و خوب مشاعره
هر یک آن بازمانده کان بر خدمت امر اله و خلق اله و جانفشانی در هر جهتی قائم و مؤیدند
و خادم و مؤمن و ناظر و متوجهند و ثابت و راسخ و مثبت و متوسلند و لک فضل اله بوسیله
من یشاء و رحمته یخص بهما من یشاء هر سوره و افتاب غروب بنیاید اما نور خلوص و ثبوت
غروب و اخلاص بنوده و نیست کل از کل سلام برسانید و سلام علیکم احمدرحمه



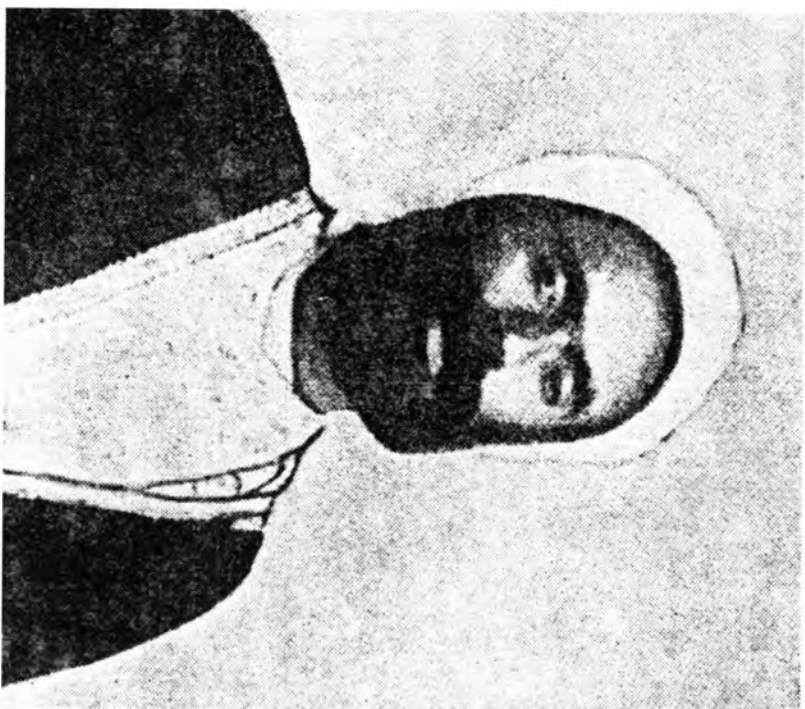
از چپ براست ملا علی اکبر شهمیرزادی (ایادی امرالله) و استاد محمد نجار
مربوط به صفحه ۱۸۲



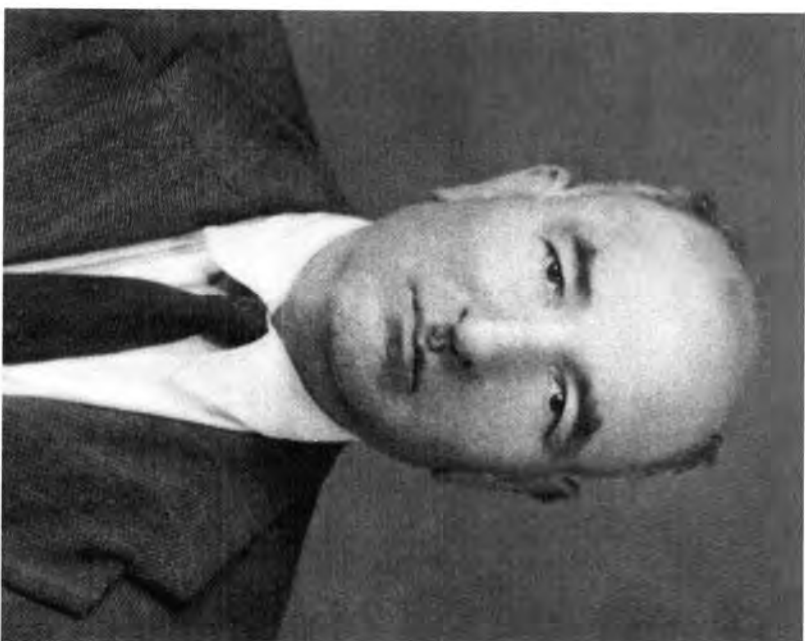
شهید مجید جناب فتح الله فروسی در کنار همسر، فرزندان، پدر و مادر
مربوط به صفحه ۲۶۳



شمسیه خانم فردوسی (کاظمیان) همسر شهید مجید جناب فتح الله فردوسی در میان اعضاء خانواده
مربوط به صفحه ۲۶۸



جناب محمد زرندي ملقب به نبيل اعظم



اردشير تير انداز
مربوط به صفحه ۲۸۳

TÁRÍKH-I-AMR-I-BAHÁ'Í DAR SHAHR-I-QUM

By N. Muḥammad-Ḥusainí, PD.

Calligraphy: H. Sabetian

Published by 'Aṣr-i-Jadid Darmstadt Germany

First edition

162 B.E. - 2005

TÁRÍKH-I-AMR-I-BAHÁ'Í
DAR SHAHR-I-QUM

By
N. Muḥammad-Ḥusainí, PD.



‘Aṣr-i-Jadíd Publisher
Darmstadt Germany